شماره ۱۵۷

آینده‌نگر

ISSN: 2322-3316
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۵۷ | شهریور ۱۴۰۴



پژمردگی

آیا خشکسالی اقتصاد درمان دارد؟

سرمقاله

اصلاح حکمرانی منابع ضرورتی اساسی

فرصت طلایی اتحاد و همبستگی در جامعه

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مرکز داوری اتاق تهران

آیا می‌دانستید بدون این که وارد فرایند پرهزینه و زمان‌بر حل دعاوی از طریق دادگاه‌ها شوید، می‌توانید از خدمات داوری اتاق تهران استفاده کنید؟

در قراردادهای تجاری و اقتصادی احتمال اینکه با شرکای تجاریتان به مشکل برخورد کنید خیلی زیاد است. به همین دلیل بهتر است که از قبل روش‌های حل اختلاف را در قرارداد پیش‌بینی کنید.

حل اختلافات از طریق مرکز داوری اتاق تهران دارای مزیت‌هایی مثل رسیدگی سریع و یک مرحله‌ای، کم هزینه بودن داوری نسبت به دادگاه، رسیدگی تخصصی با داور مرجع طرفین، امکان اجرای رای داور در سطح ملی یا بین‌المللی، رازداری و محرمانگی احکام و اسناد است. اتاق تهران از منافع تمام فعالان اقتصادی و کارآفرینان در سطح ملی و بین‌المللی دفاع می‌کند. برای این که از این مزیت استفاده کنید کافی است در زمان عقد قرارداد مرکز داوری اتاق تهران رو به عنوان مرجع حل اختلاف تعیین کنید.

در هر مرحله می‌توانید از طریق تماس با ۱۸۶۶، مشکلات خود را با کارشناسان اتاق تهران در میان بگذارید.

مشاوره حقوقی اتاق بازرگانی تهران

آیا می‌دانید که چالش‌های حقوقی می‌تواند باعث کندی روند توسعه و رشد کسب‌وکارها شود؟ اتاق بازرگانی تهران در همه زمینه‌های حقوقی به اعضای خود مشاوره رایگان ارائه می‌دهد.

اگر در ابتدای مسیر راه‌اندازی کسب‌وکار قرار دارید مشاوره حقوقی اتاق تهران می‌تواند در تعیین نوع شرکت، تعریف روابط شرکا و مسولیت آن‌ها به شما کمک کند.

اگر هم در میانه راه هستید می‌توانید در خصوص مواردی مثل تنظیم انواع قراردادهای حقیقی و حقوقی، تنظیم قراردادهای استخدامی، خرید و فروش، اجاره و صلح و حتی قراردادهای مالکیت فکری، از مشاوره حقوقی استفاده کنید تا در زمان بروز مشکلات مثل دعاوی حقوقی و کیفری و تعزیرات حکومتی در کنار شماست.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.

اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۳۸۱۸/۱۵۸۷۵

آینده‌نگر
شماره ۱۵۷ . شهریور ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
مدیرمسئول: مسعود خوانساری
رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی‌عرب
شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی‌اصفهانی
سردبیر: بهراد مهرجو
معاون سردبیر: ولی خلیلی
تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر و زهرا بارانی
پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی
مدیر هنری: رضا دولت‌زاده
ویراستاری: بابک آتشین‌جان
کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی
ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می‌توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.
Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک
آینده‌نگر
با شماره
۱۸۶۶
تماس بگیرید



بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
اصلاح حکمرانی منابع، ضرورتی اساسی ۰۵

کامنت ۰۷
بریتانیا: سقوط به دره نژادپرستی

باشگاه ۱۲
فناوری، انرژی سبز و...

کمیک‌استریپ ۱۷
پژمردگی

آکادمی ۲۵
بلاتکلیفی

راهبرد
هزارتوی سرمایه در گردش ۴۹

آینده ما
روایت بی‌آبی ۵۷

توسعه
تنگنای آبی ۶۵

دیده‌بان
هکرها در کمین اقتصاد ۸۵

پرونده
کالاهای روی دست مانده

رساله
صدای غالب جهانی صدای فاشیسم است
نه لیبرالیسم اصیل ۹۷

کارآفرینان ۱۱۱
از سرعت تا قدرت ۱۱۹

شکست
سقوط غول آسمان‌ها ۱۲۹

تجربه
یادگیری با چاشنی تهدید ۱۳۵

عصرجدید
هوش مصنوعی بیکارتان نخواهد کرد، اگر... ۱۴۳

آینده‌پژوهی
قاره خواب‌آلود ۱۴۹

اکونومیست
رئیس همه‌کاره ۱۷۳

چهره‌ها
اقتصاددان آینده ۱۸۵

اتاق طهران
در باشگاه بازرگانان چه خبر بود؟ ۱۸۹



طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE



چگونه عضو اتاق بازرگانی تهران شویم؟

آیا می‌دانستید خدمات اتاق بازرگانی تهران از قبیل مشاوره مالی، مشاوره حقوقی، مرکز داوری و... برای اعضا رایگان است؟

برای عضویت در اتاق تهران افراد حقیقی باید حداقل سن ۲۰ سال، مدرک دیپلم، پروانه فعالیت اقتصادی یا اخذ گواهی ثبت دفتر تجاری یا معرفی‌نامه از پارک‌های علم و فناوری و مراکز رشد را داشته باشند. با داشتن این شرایط و مدارک می‌توانید به سامانه هوشمند اتاق بازرگانی مراجعه و ثبت‌نام کنید. امکان ثبت‌نام به حضوری نیز برای متقاضیان وجود دارد تا کارشناسان اتاق به صورت رایگان ثبت‌نام شما را انجام دهند. البته ضروری است که حق عضویت را پرداخت کنید.

اگر می‌خوانید به عنوان شخصیت حقوقی عضو اتاق تهران شوید، علاوه بر دارا بودن شرایط ثبت نام افراد حقیقی، باید آگهی تاسیس شرکت با آخرین تغییرات و کلیه صفحات اساسنامه را نیز ارائه دهید.

در هر مرحله می‌توانید از طریق تماس با ۱۸۶۶، مشکلات خود را با کارشناسان اتاق تهران در میان بگذارید.

مراحل دریافت کارت بازرگانی

اگه قصد دارید در حوزه صادرات و واردات فعالیت کنید، باید کارت بازرگانی بگیرد. برای دریافت این کارت باید وارد سامانه جامع تجارت شوید و ثبت‌نام کنید.

کارت ملی، مدرک تحصیلی حداقل دیپلم، نامه عدم سوپیشینه، اخذ کد اقتصادی، گواهی ماده ۱۸۶ قانون مالیات مستقیم، داشتن چک صیادی و عدم چک برگشتی از الزامات اولیه ثبت‌نام در سامانه است. البته برای دریافت کارت بازرگانی از اتاق تهران، باید حتما عضو اتاق هم شده باشید.

پس از بارگذاری مدارک در سامانه جامع تجارت، این سامانه مدارک را بررسی و از سایر ارگان‌ها استعلام می‌گیرد و پس از تایید مدارک، پرونده شما را به اتاق تهران ارسال می‌کند. براساس مدرک تحصیلی و نوع رشته، شما باید در دوره آموزشی کارت بازرگانی شرکت و حتما نمره قبولی کسب کنید. بعد از پایان آموزش، پرونده شما به بخش صدور کارت ارجاع داده می‌شود.

کارشناسان اتاق تهران نیز پس از تایید مدارک سامانه جامع تجارت و احراز هویت فرد متقاضی، کارت بازرگانی را برای او صادر می‌کنند.

در هر مرحله می‌توانید از طریق تماس با ۱۸۶۶، مشکلات خود را با کارشناسان اتاق تهران در میان بگذارید.

اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

اصلاح حکمرانی منابع، ضرورتی اساسی

فرصت طلایی اتحاد و همبستگی در جامعه



محمود نجفی عرب

رئیس اتاق تهران

اگر روزی مدیران کشـــور با وجود تذکرهای دلسوزانه فعالان بخش خصوصی مشـــکلات را برای مخفی نگه‌داشتن از دید عموم همچون خاک‌روبه زیر فرش پنهان می‌کردند، حالا دیگر حجم چالش‌ها به سطحی رســـیده که امکان مخفی کردن ندارند. به قول معروف، ماه پشت ابر باقی نمی‌ماند و نماند.

اکنون در شـــرایطی روزهای پســـاجنگ را پشـــت سر می‌گذاریم که کشور علاوه بر چالش‌های اقتصادی همچون معیشت، تورم، نوسانات ارزی، بیکاری، قیمت‌گذاری دستوری و... با بحران منابع حیاتی و ناترازی شدید انرژی هم دست به گریبان است و هر روز هم عمق این بحران‌ها بیشتر می‌شود؛ تا جایی که اگر سه سال پیش برق صنایع فقط چند ساعت در هفته قطع می‌شد، حالا برق واحدهای تولیدی به‌خصوص در شـــهرک‌های صنعتی به صورت اجباری سه روز و حتی بیشتر قطع می‌شود و اعتراض تولیدکنندگان و کارآفرینان هم به هیچ نقطه‌ای نمی‌رسد. از سوی دیگر سطح منابع آب تجدیدپذیر کشور به کمترین حد خود رسیده است و بیش از ۳۰۰ دشت و بیشتر کلان‌شهرهای کشور با فرونشست شدید زمین روبه‌رو شده‌اند.

اما چرا به این روز افتادیم؟ چرا برخی کشـــورها و ملت‌ها توانسته‌اند به توسعه، رشـــد اقتصادی و رفاه عمومی دست پیدا کنند و در مقابل بســـیاری دیگر همچون ما درگیر فقر، فساد و تبعیض مانده‌اند؟ پاسخ به «تفاوت حکمرانی مطلوب و نامطلوب» بازمی‌گردد. «دارن عجم‌اوغلو»، اقتصاددان و برنده ســـال گذشـــته جایزه نوبل اقتصاد، در کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند» گفته است: «خیلی‌ها، از گذشته تا امروز، این قبیل تفاوت‌ها را ناشی از فرهنگ یا موقعیت جغرافیایی کشـــورها و... می‌دانستند، اما واقعیت این است که حکمرانی مطلوب، مسیر رسیدن به توسعه است.» حکمرانی اقتصادی نامطلوب که خود را اکنون در مدیریت آب، انرژی و... نشـــان می‌دهد، چالش بزرگ ایران معاصر است.

کشـــوری که ۱۰ ســـال پیش صادرکننده برق به شمار می‌آمد، امروز با ۲۵ تا ۳۰ هزار مگاوات کســـری در روزهای اوج مصرف روبه‌رو شده است. یا مردمان این سرزمین با اقلیم خشک و بیابانی چندهزار سال با اصول مهندسی سنتی آب و بهره‌گیری از قنات و... هیچ‌گاه با کمبود جدی منابع روبه‌رو نشدند ولی حالا از پس سال‌ها سوءمدیریت، به توزیع تانکریِ آب در بســـیاری از نقاط کشور رسیده‌ایم. همچنین دومین دارنده ذخایر گاز جهـــان، روزهای متمادی به دلیل ناترازی انرژی تعطیل می‌شـــود و با کســـری ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون مترمکعبی گاز در زمستان به دلیل عدم سرمایه‌گذاری جدید مواجه شده است. اما سوال این است که تا چه زمانی قرار است در روی همین پاشنه بچرخد؟

پیش از جنگ ۱۲ روزه یکی از بزرگ‌ترین رنج‌های اقتصاد ایران، پیش‌بینی‌ناپذیری بود که با تحولات اخیر این بلاتکلیفی به‌شدت جدی‌تر شده و همچون موریانه ذهن فعالان اقتصادی را می‌خـــورد و همین موضوع با خـــود دردهایی مانند رکود تورمی، کاهش ســـرمایه‌گذاری جدید و فرار سرمایه‌ها را به دنبال داشته و دارد. اگر ما پیش از این نسبت به نامساعد بودن فضای کسب‌وکار در کشـــور گلایه می‌کردیم، حالا وضعیت چندین برابر خراب‌تر شده و چشم‌انداز بیش از گذشته تیره‌وتار گشته است.

با توجه به شـــرایط بغرنج کنونی باید مسئولان و مدیران عالی‌رتبه کشور یا در واقع حاکمیت هرچه زودتر دست‌به‌کار شوند و در سیاست‌گذاری‌های کشور تجدیدنظر جدی داشته باشـــند. جنگ تحمیلی ۱۲ روزه و همبستگی ایجادشده در جریان آن، می‌تواند نقطه‌عطفی برای کشور باشد تا حاکمیت در شـــیوه حکمرانی در حوزه اقتصـــاد و در نظام حکمرانی اقتصادی کشور تجدیدنظر کند. اگر همچنان اقتصاد دستوری و قیمت‌گذاری دستوری و نظایر آن بخواهد در اقتصاد جاری باشـــد و منابع حیاتی همچون آب و ذخایر انرژی در همین وضعیت مدیریت شـــوند، مسائل اقتصادی کشـــور روزبه‌روز پیچیده‌تر و تولید ناخالص داخلی کوچک‌تر خواهد شد.

برای عبور از این بحران‌های چندوجهی، نیاز به راه‌حل‌های ساختاری، تصمیم‌گیری جدی و اجرای عاجل است. بحران منابع آب، برق و گاز، چالشـــی بزرگ اما قابل مدیریت است به شرط آن‌که اراده‌ای واقعی برای اصلاح وجود داشته باشد. وضعیت کنونی می‌تواند تبدیل به فرصتی شود برای تسریع در اصلاحات ساختاری و استفاده از جایگاه بخش خصوصی، برای تحقق پایداری منابع و آرامش اجتماعی. حاکمیت تا دیر نشده باید به رگولاتوری بپردازد و کار را به مردم و بخش خصوصی واگذار کند. اشـــتباه بزرگ این است که دولت و حاکمیت به بهانه وضعیت جنگی بیش از گذشته بخواهند در تمام بخش‌ها بوروکراسی دولتی را حاکم کنند و فضای کشور را ببندند که این وضعیت چیزی جز افزایش رانت و فساد و دلسردی بخش خصوصی به همراه نخواهد داشت. حمله وحشیانه اسرائیل به خاک مقدس کشورمان و مقاومت مردمی در برابر دشمن خارجی بیش از هر چیزی در ســـال‌های گذشته به افزایش اتحاد ملی منجر شده است؛ فرصتی طلایی که تا دیر نشده حاکمیت باید با همراه کردن مردم و فعالان بخش خصوصی و مدنی از آن در جهت اصلاح شرایط بهره ببرد.



در بیست‌ونهمین نشست هیئت نمایندگان اتاق تهران مطرح شد

هشدار نسبت به رکود تورمی فراگیر

نشست بیست‌ونهم هیئت نمایندگان اتاق تهران با نقد نظام تخصیص ارز و مداخله شرکت‌های دولتی در واردات نهاده‌ها آغاز شد و در ادامه با هشدار نسبت به وقوع رکود تورمی فراگیر در اقتصاد در سخنان رئیس اتاق تهران به ارائه گزارش‌هایی از سوی معاونان وزیر صمت در مورد هزینه‌های پنهان و آشکار تولید و بازسازی صنایع و نوسازی ناوگان حمل‌ونقل منتهی شد. رئیس اتاق تهران محمود نجفی عرب به بررسی مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی پرداخت و با هشدار نسبت به گسترش رکود تورمی در اقتصاد کشور گفت: در دهه ۹۰ اقتصاد کشور با فراز و نشیب‌های زیادی مواجه بوده و در نتیجه تولید ناخالص داخلی کشور به مدت ۵ سال توأم با رشد اقتصادی مثبت و ۵ سال دیگر را با رشد منفی مواجه بود؛ به‌نحوی که در طول ۱۰ سال مذکور، میانگین رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی کشور معادل ۰٫۲۹درصد بود که کمترین رقم طی چهار دهه اخیر محسوب می‌شود. این در حالی است که برابر اهداف مصوب در برنامه‌های پنج‌ساله اقتصاد کشور باید سالانه معادل ۸ درصد رشد می‌کرد. همچنین در سه ساله ۱۴۰۰، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ به‌رغم تلاش‌های به عمل آمده، کاهش سخت‌گیری‌های تحریم، افزایش صادرات نفت و فرآورده‌های نفتی و برطرف شدن عوارض ناشی از بیماری کرونا، متوسط رشد اقتصادی سالانه حدود ۴٫۳ درصد شده اما در سال ۱۴۰۳ با شیب منفی به حدود ۳ درصد کاهش یافته است.

۱۴۰۴/۰۵/۲۷– ضرورت تمرکز بر اصلاح حکمرانی صنعتی در کشور



اعضای هیئت مدیره خانه صنعت، معدن و تجارت استان تهران هم‌زمان با روز ملی تشکل‌ها و مشارکت اجتماعی با دبیرکل، معاونان و مدیران اتاق بازرگانی تهران ملاقات کرده و برای هماهنگی‌های بیشتر و هم‌افزایی در جهت رفع مسایل کسب‌وکارها به توافق رسیدند. محمدرضا مرتضوی رئیس خانه صنعت، معدن و تجارت استان تهران در ابتدای این جلسه با اشاره به همکاری‌هایی که میان خانه صمت و اتاق بازرگانی در استان تهران وجود دارد، گفت: وزارت صمت بخشی از وظایف خود را به خانه صمت استان واگذار کرده است و این نهاد نیز در تلاش است که توانایی بخش خصوصی در انجام امور مربوط به خود را اثبات کند. در عین حال وزارت صمت این گزاره را مطرح کرده است که می‌خواهد امور بیشتری را به خانه صمت واگذار کند. در ادامه این جلسه، فریدون وردی‌نژاد نقطه تمرکز اتاق بازرگانی تهران و خانه صمت استان تهران را اصلاح حکمرانی صنعتی دانست و گفت: حکمرانی صنعتی در کشور دچار گپ و مساله است و مشخص نیست که برای پیشبرد توسعه صنعتی چه اسلوبی را باید دنبال کرد.

۱۴۰۴/۰۵/۲۶– تلاش اتاق تهران برای تسهیل مناسبات ارزی کسب‌وکارها



هم‌زمان با فرارسیدن روز ملی تشکل‌ها و مشارکت اجتماعی، اعضای هیئت مدیره انجمن گازهای فشرده استان تهران با دبیرکل و معاون مجلس، تشکل‌ها و امور اجتماعی اتاق تهران ملاقات کرده و درباره زمینه‌های همکاری بیشتر و همچنین انتظارات این انجمن از اتاق تهران با یکدیگر به گفت‌وگو نشستند. در ابتدای این جلسه مهدی پورقاضی، رئیس انجمن گازهای فشرده استان تهران ضمن اشاره به اقدامات این انجمن در راستای توانمندسازی اعضای خود توضیح داد که انجمن گازهای فشرده برای گسترش فعالیت‌های خود و حمایت از طیف وسیع‌تری از کسب‌وکارها نیازمند آن است که از سطح استانی به سطح کشوری ارتقا پیدا کند و برای پیمودن این فرآیند، نیازمند پشتیبانی اتاق تهران است. در ادامه این جلسه، فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران با تقدیر از انجمن گازهای فشرده تهران برای آنچه توجه به آموزش و ترویج استانداردسازی می‌خواند، گفت: همه تشکل‌ها با مشکل پیچیده تخصیص ارز مواجه هستند و اتاق تهران در تلاش است که دسترسی به ارز را در چارچوب نهضت عدم مداخله دولت سرعت ببخشد و در عین حال مناسبات ارزی واردات و صادرات را تسهیل کند. همچنین، تلاش ما این است که بخش خصوصی در مجموعه‌های تصمیم‌ساز مشارکت و حضور داشته باشد.

۱۴۰۴/۰۵/۲۵– صدور گواهی مبدا از سامانه جدید

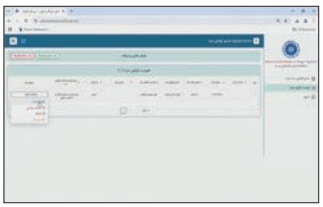

معاونت توسعه و خدمات اتاق بازرگانی تهران اعلام کرد از صبح شنبه ۲۵ مردادماه گواهی مبدا از سامانه جدید برای متقاضیان صادر و سامانه قبلی غیرفعال شده است. این رخداد با هدف بهبود کارایی سامانه صدور گواهی مبدا و ارائه خدمات بهتر به فعالان اقتصادی و متقاضیان دریافت گواهی مبدا صورت گرفته است. سامانه جدید صدور گواهی مبدا تلاش کرده است که انجام این فرآیند را برای کاربر تسهیل و با سرعت بالاتری خدمات ارائه دهد. هم‌چنین در این سامانه امکان ثبت‌نام کارت‌های فرعی، یعنی کارت‌هایی مانند کارت پیله‌وری، مرزنشینی و شرکت‌های دارای ردیف بودجه دولتی که منشأ صدور آنها اتاق‌های بازرگانی و تعاون نیستند، نیز فراهم شده است. هم‌چنین در این سامانه امکان دور گواهی مبدا D۸ فراهم شده و صدور نسخه المثنی نیز برای پیشگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی تنها یک بار امکان‌پذیر است. ضمن اینکه امکان ثبت درخواست، بررسی و تایید پرونده‌های روی نسخه موبایلی سامانه نیز فراهم شده است.

۱۴۰۴/۰۵/۲۵– تشکل‌ها تجلی خواست و اراده مردم هستند



محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران، به مناسبت روز ملی تشکل‌ها و مشارکت اجتماعی، در پیامی ضمن تقدیر از تلاش تشکل‌های بخش خصوصی برای احقاق حقوق و مطالبه خواست‌های فعالان اقتصادی با هدف رشد و توسعه و پیشرفت کشور، بر ضرورت آزادی فعالیت تشکل‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد تاکید کرد و از آمادگی اتاق بازرگانی تهران به عنوان دیرپاترین نهاد مدنی بخش خصوصی برای همکاری و هم‌افزایی با تشکل‌های اقتصادی خبر داد. او گفت: «تشکل‌ها به عنوان تجلی خواست و اراده مردم طی چند دهه اخیر از حوزه کارهای خیریه، علمی و صنفی خارج شده و به عرصه‌هایی چون آموزش، استعدادیابی و مهارت‌افزایی در جامعه و مشاوره و کمک به سیاستگذاری و تصمیم‌گیری در اقتصاد پا گذاشته‌اند. تشکل‌ها نه‌تنها انتظار حمایت و بودجه از دولت ندارند، که اغلب اقدامات آنها در راستای افزایش بهره‌وری و صرف هزینه کمتر برای به دست آوردن نتیجه بهینه است.»

۱۴۰۴/۰۵/۱۵– هفتمین نمایشگاه و کنفرانس بین‌المللی صنعت پخش ایران برگزار شد



هفتمین دوره از نمایشگاه و کنفرانس بین‌المللی صنعت پخش ایران، عصر سه‌شنبه ۱۴ مردادماه با حضور محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران، سهراب کارگر، رئیس انجمن صنعت پخش ایران و رئیس شورای سیاست‌گذاری نمایشگاه صنعت پخش، حمید محله‌ای، سرپرست دفتر آماد و خدمات بازرگانی وزارت صمت، احمد شیروانی، دبیرکل انجمن ملی صنعت پخش ایران و جمعی از فعالان این صنعت در سالن نمایشگاهی ایران‌مال افتتاح شد و تا ۱۷ مرداد ادامه داشت. محمود نجفی عرب رئیس اتاق بازرگانی تهران در مراسم افتتاحیه نمایشگاه صنعت پخش ایران گفت: «صنعت پخش تنها محدود به کالاهای تندمصرف (FMCG) نمی‌شود و تمامی صنایع برای توزیع و فروش محصولاتشان با این صنعت سروکار دارند. در نتیجه، افزایش تعامل با شرکت‌های داروسازی در حوزه صنعت پخش اهمیت بسزایی در کاهش چالش‌های توزیع محصولات دارد.»

۱۴۰۴/۰۵/۱۲– حتی چند قطره کمتر



کمپین کاهش مصرف آب در اتاق بازرگانی تهران کلید خورد. اتاق تهران به عنوان دیرینه‌ترین نهاد مدنی کشور در این روزهای داغ تابستان ۱۴۰۴ که ناترازی برق و در کنار آن کمبود آب به مرز بحران رسیده است، تلاش دارد با تهییج روحیه همکاری عموم مردم و همراهی فعالان بخش خصوصی در حوزه‌های مختلف اقتصاد آب کمتری در کشور مصرف شود. این پویش کاهش مصرف آب که با عنوان «حتی چند قطره کمتر» راه‌اندازی شده است، فارغ از اینکه در کدام بخش مصرف بیشتر است یا اینکه چه کسانی مقصر شرایط کنونی هستند، به این وجه از ماجرا می‌پردازد که هر کسی در حد توان خود باید آب کمتری مصرف کند و این مصرف کمتر در نهایت به نفع خود مردم و به طور خاص نسل آینده است

بریتانیا: سقوط به دره نژادپرستی



طارق محمود
فیلم‌ساز و نویسنده

یک سال پیش بود که به دلیل ادعای نادرست درباره مسلمان بودنِ عامل حمله‌ای در بریتانیا، شورش‌هایی نژادپرستانه در این کشور شکل گرفت. جمعیتی خشمگین به مساجد، کسب‌وکارهای متعلق به افراد مسلمان و همچنین افراد ظاهراً مسلمان حمله کردند. حالا که یک سال از آن ماجرا گذشته هنوز هم هر از گاهی می‌شنویم که مردم در بریتانیا به برخی از مسلمان‌ها حمله کرده‌اند. همه این‌ها به خوبی نشان می‌دهند که بریتانیا وارد فضایی نژادپرستانه شده و اکنون این فضا می‌تواند برایش دردسرهای عظیمی را درست کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که عمده مشکلات از حزب راست افراطی ناشی می‌شود. آن‌ها شعارهای ضد مهاجرتی بسیاری دارند و حتی مواردی نظیر اسلام‌هراسی را ترویج می‌دهند. این مسائل صرفاً باعث شده که مردم همبستگی خود را از دست بدهند و وارد فضایی شوند که اصلاً به نفعشان نیست. این در حالی است که در کشورهای توسعه‌یافته مردم از نژادها و ادیان مختلف باید بتوانند به‌خوبی در کنار هم زندگی کنند.

سوریه: چرا آرامش دستنیافتنی است؟



جاسم العوازی
تحلیل‌گر الجزیره

سوری‌ها به زودی باید پای صندوق‌های رای بروند اما آیا تغییری در زندگی‌شان حاصل خواهد شد؟ انتخابات پیشِ رو در سوریه، به جای ایجاد ثبات، احتمالاً به تعمیق بحران‌های موجود منجر خواهد شد. پس از سقوط بشار اسد، تنش‌های قومی و مذهبی در مناطق مختلف کشور از جمله سویدا، منبج و لاذقیه افزایش یافته و هزاران کشته و آواره برجای گذاشته است. دولت موقت به ریاست «احمد الشرع» بیشتر تمرکز خود را بر بازسازی اقتصادی و جلب حمایت بین‌المللی گذاشته، اما هنوز نتوانسته اعتماد همه اقوام و مذاهب را جلب کند. سرمایه‌گذاری کشورهای خلیج فارس، کمک ترکیه و رفع برخی تحریم‌ها، زمینه‌ای برای بازسازی اقتصادی ایجاد کرده، اما نبود عدالت و پاسخگویی در قبال رخدادهای گذشته تهدیدی جدی است. انتخابات سپتامبر هم بیشتر جنبه نمایشی دارد، زیرا اکثریت کرسی‌ها با انتصاب مستقیم یا کنترل‌شده پر می‌شود. نتیجه این‌که بدون روندی جامع برای عدالت انتقالی، آشتی ملی و پاسخگویی به جنایات گذشته، هرگونه رشد اقتصادی یا مشروعیت بین‌المللی کافی نخواهد بود و خطر فروپاشی مجدد کشور همچنان پابرجاست.

ترامپ: امتیاز دادن را متوقف کنید



نیک دیردن
تحلیل‌گر سیاسی

کشورها پیش از ضرب‌الاجل تعرفه‌ای دونالد ترامپ در اول اوت ۲۰۲۵ به او امتیازات زیادی داده‌اند. اتحادیه اروپا، به رهبری اورزولا فون درلاین، در توافقی یک‌طرفه با افزایش تعرفه‌ها و تعهد به خرید صدها میلیارد دلار سوخت فسیلی و محصولات نظامی آمریکا موافقت کرد. این توافق توازن اقتصادی جهانی را تغییر داده و برای سایر کشورها، مانند لائوس (تعرفه ۴۰ درصد) و کامبوج (۳۶ درصد)، که توان دفاعی کمتری دارند، زیان‌بار است. فیلیپین و اندونزی نیز با پذیرش تعرفه‌های بالا و واگذاری کنترل منابع معدنی و بخش دیجیتال خود، ضربه دیده‌اند. برزیل حتی با دخالت آمریکا در امور قضایی خود مواجه است. هدف ترامپ برهم زدن نظام اقتصادی جهانی و سلطه منافع شرکت‌های آمریکایی است. تسلیم کشورها قدرت او را افزایش داده و او برای مطالبات بیشتر بازخواهد گشت. تنها راه مقابله، ایستادگی و استفاده از ابزارهایی مانند محدود کردن دسترسی شرکت‌های آمریکایی به قراردادهای دولتی و بازارهای مالی است. این اقدامات می‌تواند اقتصادهای محلی را تقویت کرده و نفوذ انحصارهای شرکتی را کاهش دهد، و در نهایت به شکست سیاسی ترامپ کمک کند.

آفریقا: اعتراضات کنیا یعنی دموکراسی



پاتریک گاتارا
فعال حقوق بشر

اعتراضات خیابانی در کنیا، به‌ویژه جنبش نسل Z که ۱۶ ماه گذشته علیه سیاست‌های رئیس‌جمهور ویلیام روتو ادامه داشته، به‌عنوان تهدیدی برای نظم عمومی از سوی دولت محکوم شده است. روتو این اعتراضات مسالمت‌آمیز را که خواستار استعفای او و رد دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش در ۲۰۲۷ هستند، با اتهامات «تروریسم» و سرکوب پاسخ داده است. اما این اعتراضات نشانه شکست دموکراسی نیست، بلکه بیانگر آن است. نسل Z با شفافیت، کمک متقابل و فعالیت‌های آنلاین و خیابانی، فضایی برای بحث، آموزش مدنی و کمک به خانواده‌های آسیب‌دیده ایجاد کرده بدون وابستگی به دولت یا کمک‌های خارجی. این جنبش یادآور مبارزه دهه ۱۹۹۰ علیه دیکتاتوری دانیل آرپ موی است که به آزادی‌های مدنی منجر شد. اما تجربه گذشته نشان داد که حذف یک رهبر کافی نیست؛ سیستم باید تغییر کند. نسل Z باید از مذاکرات نخبگان که اغلب برای حفظ قدرت طراحی شده‌اند، اجتناب کند و بر تغییر سیستم سرکوبگر تمرکز کند، نه جایگزینی رهبران. خیابان‌ها باید فضای مشروع مشارکت سیاسی باقی بمانند، زیرا این اعتراضات خود دموکراسی هستند.

ساخت‌وساز: نیل در چنبره معاهدات دوران استعمار



جعفر گلتو
سیاست‌گذار

سد بزرگ رنسانس اتیوپی (GERD)، بزرگ‌ترین سد برق‌آبی آفریقا، به‌زودی در اتیوپی افتتاح می‌شود. این سد که با هزینه ۵ میلیارد دلار و بدون کمک مالی بین‌المللی ساخته شده، روی رودخانه آبی نیل (عبای) قرار دارد که ۸۶ درصد آب نیل به مصر را تأمین می‌کند. GERD با تولید ۵,۱۵۰ مگاوات برق، ظرفیت انرژی اتیوپی را دو برابر کرده و به توسعه اقتصادی، صنعتی‌سازی و صادرات انرژی به کشورهای همسایه کمک می‌کند. این سد همچنین از سیل، رسوب‌گذاری و تبخیر آب برای کشورهای پایین‌دست مانند مصر و سودان جلوگیری می‌کند. با این حال، مصر و سودان به دلیل معاهدات استعماری ۱۹۲۹ و ۱۹۵۹، که اتیوپی در آن‌ها نقشی نداشت، با سد مخالفت می‌کنند. این معاهدات به مصر حقوق انحصاری بر نیل می‌دادند. اتیوپی این ادعاها را رد کرده و خواستار استفاده عادلانه و مشترک از نیل است. توافق چارچوب همکاری حوضه نیل، که توسط اتیوپی و پنج کشور دیگر امضا شده، راه‌حلی مدرن برای مدیریت پایدار و عادلانه نیل ارائه می‌دهد. مصر باید از ادعاهای استعماری دست کشیده و به این چارچوب بپیوندد.

سلامتی: تنهایی آدم‌ها را می‌کشد



تتروس قبریسوس
دبیر کل سازمان بهداشت جهانی

تنهایی و انزوای اجتماعی، تهدیدی پنهان برای سلامت و رفاه جهانی است که سالانه بیش از ۸۷۱,۰۰۰ مرگ (۱۰۰ مرگ در ساعت) را از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ به همراه داشته است. حدود یک نفر از هر شش نفر در جهان احساس تنهایی می‌کند، به‌ویژه در میان جوانان و کشورهای کم‌درآمد. تنهایی خطر بیماری‌های قلبی، سکته، افسردگی، اضطراب، زوال عقل و مرگ زودهنگام را افزایش می‌دهد و میلیاردها دلار هزینه به اقتصادها تحمیل می‌کند. گزارش سازمان بهداشت جهانی (WHO) خواستار اقدام فوری رهبران برای تقویت پیوندهای اجتماعی از طریق سیاست‌های ملی، برنامه‌های محلی، تحقیقات، جمع‌آوری داده‌ها و کاهش انگ اجتماعی است. نمونه‌های موفق شامل حمایت همتا به همتا در آفریقای جنوبی، برنامه‌های اجتماعی برای سالمندان در کره جنوبی و استراتژی‌های ملی در کشورهایی مانند دانمارک و ژاپن است. تقویت ارتباط اجتماعی نه‌تنها برای سلامت فردی، بلکه برای انسجام اجتماعی، نوآوری و تاب‌آوری اقتصادی ضروری است.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

اوپک پلاس اعلام کرد

افزایش قابل توجه تولید نفت

اوپک پلاس که گروهی از ۱۰ کشور اصلی تولیدکننده نفت را تشکیل می‌دهد فعلاً به صورت مقدماتی توافق کرده تا از سپتامبر ۲۰۲۵ میزان تولید نفت خود را بیش از ۵۰۰ هزار بشکه در روز افزایش دهد. این تصمیم مرتبط با نگرانی‌هایی است که از فشار آمریکا بر هند شکل گرفته و براساس آن امکان دارد که هند خرید نفت از روسیه را متوقف کند. در واقع آمریکا برای وادار کردن روسیه به صلح با اوکراین، تلاش دارد از این اهرم فشار بهره بگیرد. طبق جلسه اوپک پلاس که نیمی از نفت جهان را تولید می‌کند، قرار شده تا افزایش در تولید نفت صورت بگیرد. البته اوپکی‌ها معمولاً برای اینکه قیمت نفت را بالا نگه دارند، عرضه را کاهش می‌دهند اما اکنون با توجه به شـــرایط سیاسی، تصمیم گرفته‌اند قدری تولید نفت خود را افزایش دهند تا از فضایی که فراهم شده، نهایت بهره را ببرند.

۵۴۸ هزار بشکه در روز افزایش **تولید نفت** از طرف اعضای سازمان کشورهای **صادرکننده نفت خام** صورت خواهد گرفت

تلاش سازمان بهداشت جهانی برای بهبود رشد نوزادان

پایه‌ای برای سلامت و رشد

ســـازمان بهداشت جهانی در کنار نهادهایی نظیر یونیسف و همچنین وزارتخانه‌های بهداشت کشورها تلاش دارد فرهنگ شیردهی با شیر مادر به نوزادان را تقویت کند. شیردهی به‌عنوان پایه‌ای قدرتمند برای سلامت، رشد و برابری مادام‌العمر شناخته می‌شود. شیردهی به‌عنوان آغازی سالم برای آینده‌ای امیدوارکننده شناخته می‌شود. در این زمینه باید مادران و نوزادان به صورت مداوم مورد حمایت واقع شوند تا این فرایند به بهترین شکل انجام شود. ایجاد محیط‌های حمایتی در این زمینه می‌تواند بسیار مفید و موثر باشد. نکته اینجاست که شیردهی نه تنها به لحاظ اخلاقی و سلامتی، اقدامی درست به شمار می‌آید بلکه حتی به لحاظ اقتصادی هم کاری هوشمندانه محسوب می‌شود. شیردهی مادران می‌تواند آینده‌ای امیدوارکننده برای کودکان و جوامع فراهم کند و همچنین هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی را کاهش می‌دهد. به همین دلیل است که مادران به شیردهی تشویق می‌شوند. با این حال درصد کمی از نوزادان فقط با شیر مادر تغذیه می‌شوند و هنوز باید در این زمینه تلاش‌های بیشتری صورت بگیرد.

۴۴ درصد از **نوزادان** زیر ۶ ماه در سرتاسر جهان **به صورت انحصاری با شیر مادر تغذیه می‌شوند** و این رقم باید افزایش پیدا کند

گزارش بانک جهانی از

آینده روشن فناوری دیجیتال

فناوری دیجیتال با استفاده از تلفن‌های همراه و اینترنت، داد و ستدهای را متحول کرده و به افراد بیشتری امکان دسترسی و استفاده از خدمات مالی دیجیتال را برای مدیریت زندگی مالی‌شان داده است. از حساب‌های پول موبایلی که با گوشی‌های ساده قابل دسترسی هستند تا کیف‌پول‌های متصل به حساب‌های بانکی که روی گوشی‌های هوشمند استفاده می‌شوند، این خدمات وعده دسترسی و مقرون‌به‌صرفه بودن را محقق کرده‌اند. خدمات مالی دیجیتال مزایای متعددی دارند، از جمله امکان پس‌انداز روزانه از طریق نمایندگان محلی، مدیریت پرداخت و بازپرداخت وام‌ها از طریق اپلیکیشن، و خرید برق تجدیدپذیر به‌صورت پرداخت به‌ازای مصرف مستقیم از تلفن. این خدمات نه‌تنها راحت هستند، بلکه نقش کلیدی در افزایش دسترسی و مقرون‌به‌صرفه بودن مالی دارند. گزارش جهانی فایندکس ۲۰۲۵، با عنوان «اتصال و شمول مالی در اقتصاد دیجیتال»، نشان‌دهنده افزایش چشمگیر در مالکیت حساب‌های مالی و استفاده از خدمات مالی دیجیتال است، اما همچنین بر نیاز به تمرکز بر کاهش شکاف‌های دسترسی به فناوری دیجیتال و خدمات مالی و توانمندسازی افراد برای استفاده بهتر از این خدمات تأکید دارد.

۷۹ درصد از **بزرگسالان** در جهان **از حساب مالی برخوردارند** با این حال، **دسترسی به فناوری دیجیتال** همچنان حرف اول را می‌زند

چشم‌انداز اقتصاد جهان از نگاه صندوق بین‌المللی پول

اعداد نگران‌کننده

یکی از کارهایی که سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به صورت مرتب انجام می‌دهند، به‌روزرسانی آمار و ارقام در رابطه با پیش‌بینی چشم‌انداز اقتصادی جهان است. به‌تازگی صندوق بین‌المللی پول مجدداً نگاهی به چشم‌انداز اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۵ و همچنین ۲۰۲۶ داشته و آماری نگران‌کننده را در این زمینه منتشر کرده است. طبق پیش‌بینی‌ها، رشد اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۵ فقط ۳ درصد و در سال ۲۰۲۶ هم احتمالاً فقط ۳,۱ درصد خواهد بود. اما چرا برآوردها نسبت به سال ۲۰۲۴ کاهش داشته‌اند؟ تعرفه‌هایی که ترامپ وضع کرده به‌عنوان دلیل اصلی در این زمینه شـــناخته می‌شود. با این حال، عوامل و مسائل دیگری هم وجود دارند که روی چشم‌انداز اقتصاد جهانی اثر می‌گذارند. برای مثال، مجموع سیاست‌های مالی می‌توانند بسیار تعیین‌کننده و موثر باشند و مسیر اقتصاد را به کلی دگرگون کنند. این اتفاقی است که این روزها هم شاهد آن هستیم. در نهایت همه این‌ها باعث شده این آمار نگران‌کننده منتشر شود

۳,۳ درصد، رشد اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۴ بوده که اکنون به دلیل مسائل **سیاسی و اقتصادی** مختلف **کاهش پیدا** کرده است

هشدار سازمان ملل

غزه نان ندارد

مردم غزه به دلیل وحشی‌گری‌های رژیم اسرائیل به غذا دسترسی ندارند و جان خود را بابت این ماجرا از دست می‌دهند. بسیاری از افراد زمانی که تلاش کرده‌اند به غذا دسترسی پیدا کنند هدف ارتش اسرائیل قرار گرفته‌اند و شهید شده‌اند. نکته دردناک ماجرا این است که تمامی این افراد صرفاً برای بقای خودشان و خانواده‌شان تلاش کرده‌اند و در این مسیر، جانشان را باخته‌اند. حمله عمدی به غیرنظامی و استفاده از گرسنگی به‌عنوان روشی برای جنگ جزو جنایت‌های جنگی است که در حال حاضر در غزه شاهد آن هستیم. این اتفاقات به صورت سیستماتیک رخ می‌دهند و به همین دلیل توقف آن‌ها کار ساده‌ای نیست. همچنان نهادهای بین‌المللی تلاش دارند که راه‌هایی زمینی را برای ارسال کمک به مردم غزه باز کنند با این حال تا این لحظه موفق نشده‌اند و به همین دلیل مردم غزه جان خود را بابت عدم دسترسی به مواد غذایی از دست می‌دهند. مرگ‌های ناشی از سوءتغذیه جزو مرگ‌های دردناکی هستند که این روزها در غزه زیاد شاهد آن هستیم.

۱۳۷۳ نفر از **مردم فلسطین** از ۲۷ می تاکنون در تلاش **برای دسترسی به غذا شهید شده‌اند** که آماری نگران‌کننده است

دولت دونالد ترامپ در آمریکا تعرفه ۵۰ درصدی روی قهوه برزیل گذاشته و در نتیجه تجارت قهوه را دچار اختلال خواهد کرد. نکته جالب اینجاست که این اختلال در نهایت چین و اتحادیه اروپا را به مقصد اصلی قهوه برزیل تبدیل می‌کند. این یعنی اتفاقی به نفع چین که رقیب آمریکاست!

رسانه ها

سایت کاخ سفید اعلام کرد

سالن باله ۲۰۰ میلیون دلاری ترامپ

کاخ سفید اعلام کرد که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، قصد دارد یک سالن باله ۲۰۰ میلیون دلاری در جناح شرقی کاخ سفید بسازد. این سالن با مساحت ۸,۳۶۰ متر مربع و ظرفیت ۶۵۰ نفر، جایگزین سالن شرقی با ظرفیت ۲۰۰ نفر خواهد شد. ساخت‌وساز پیش از پایان دوره ریاست‌جمهوری ترامپ در ژانویه ۲۰۲۹ تکمیل می‌شود و هزینه آن توسط رئیس‌جمهور و دیگر اهداکنندگان تأمین خواهد شد. این پروژه بخشی از تاریخچه تغییرات کاخ سفید است، از ساخت اولیه در ۱۷۹۲ تا بازسازی‌های مدرن مانند افزودن بالکن توسط ترومن و ارتقای فناوری توسط کلینتون و اوباما. به این ترتیب ترامپ قصد دارد یک سالن باله مجلل و باشکوه را با هزینه‌ای قابل توجه در کاخ سفید راه‌اندازی کند و همین امر مورد توجه بسیاری از مردم آمریکا قرار گرفته است.

۲۵۰ میلیون دلار تاکنون صرف **بازسازی** بخش‌های مختلف کاخ سفید شده است و اکنون یک **سالن باله** قرار است **۲۰۰ میلیون دلار** باشد

گزارش رویترز از مایکروسافت

یک غول دیگر ۴ تریلیون دلاری شد

مایکروسافت پس از انویدیا به دومین شرکتی تبدیل شد که ارزش بازار آن از ۴ تریلیون دلار گذشت. این افزایش با سرمایه‌گذاری ۳۰ میلیارد دلاری در هوش مصنوعی (AI) و رشد ۲۷ درصدی درآمد کلود مایکروسافت (۴۶.۷ میلیارد دلار) در سه‌ماهه اخیر همراه بود. سهام این شرکت در روز پنج‌شنبه ۴.۶ درصد رشد کرد و درآمد کل آن به ۷۶.۴ میلیارد دلار رسید. با وجود اخراج ۹,۰۰۰ کارمند (۴ درصد نیروی کار جهانی) در ماه جاری، سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی، به‌ویژه از طریق همکاری با OpenAI، رشد چشمگیری در محصولات مایکروسافت ایجاد کرده است. این شرکت پیش‌بینی می‌کند در سال آینده هزینه‌های سرمایه‌ای بیشتری نسبت به رقبا داشته باشد. در نهایت همه این‌ها باعث شده که شرکت مایکروسافت هم به جمع گروه ۴ تریلیون دلاری‌ها بپیوندد و خودش را بار دیگر به‌عنوان یکی از غول‌های بزرگ و مطرح در جهان بشناساند.

۳۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی از طرف **شرکت مایکروسافت** در سه‌ماهه اول سال مالی جاری صورت گرفته است

گزارش الجزیره از چین و تایوان

استراتژی ارتش پهپادی

تایوان برای مقابله با تهدید حمله چین، در حال ساخت نیروی پهپادی دریایی و هوایی است و معتقد است این پهپادها نقش کلیدی در استراتژی «جوجه‌تیغی» برای افزایش هزینه‌های تهاجم چین دارند. در نمایشگاه اخیر در خلیج سوآئو، پهپادهای دریایی مانند SeaShark 800 و Black Tide I معرفی شدند. تایوان، با وجود برتری در تولید تراشه (۹۰ درصد تراشه‌های پیشرفته جهان توسط TSMC)، در تولید پهپادهای نظامی با چالش‌هایی مانند وابستگی به قطعات چینی و رقابت با شرکت‌هایی مثل DJI مواجه است. هدف تایوان تولید ۱۵,۰۰۰ پهپاد دوکاره در ماه تا ۲۰۲۸ و خرید ۴۷,۰۰۰ پهپاد در چهار سال آینده است، اما کارشناسان معتقدند این تعداد برای جنگ مدرن کافی نیست. تایوان باید استراتژی خود را با توجه به جغرافیای منحصربه‌فردش و درس‌هایی از جنگ اوکراین بهبود بخشد. در جنگ‌های امروزی پهپادها نقشی موثر و پررنگ را ایفا می‌کنند. در جنگ روسیه و اوکراین، پهپادها به اصلی‌ترین مشکل برای اوکراینی‌ها تبدیل شده‌اند. تایوانی‌ها هم با علم به این قضیه در تلاش هستند ارتش پهپادی خود را راه‌اندازی کنند.

۱۵ هزار پهپاد دوکاره در ماه تا سال ۲۰۲۸ در تایوان ساخته می‌شود تا جلوی **تهدیدهای احتمالی چین** را بگیرد

بی‌بی‌سی گزارش داد

تقلای متا برای هوش مصنوعی

شرکت متا یا متا پلتفرمز قصد دارد با فروش ۲.۰۴ میلیارد دلار از دارایی‌های مراکز داده، شرکای خارجی را برای توسعه مشترک زیرساخت‌های هوش مصنوعی جذب کند. این استراتژی نشان‌دهنده روند جدید غول‌های فناوری برای تقسیم هزینه‌های سنگین مراکز داده هوش مصنوعی است. متا پیش‌بینی کرده که مخارج سرمایه‌ای سالانه‌اش بین ۶۶ تا ۷۲ میلیارد دلار باشد، در حالی که فروش تبلیغات تقویت‌شده توسط هوش مصنوعی، بخشی از این هزینه‌ها را جبران می‌کند. این شرکت در ژوئن برنامه‌ای برای واگذاری دارایی‌های زمین و پروژه‌های در حال ساخت تصویب کرد که تا یک سال آینده به طرف سوم منتقل می‌شود. هوش مصنوعی و داده به علاقمندی جدید شرکت‌های بزرگ فناوری در جهان تبدیل شده و بسیاری از آن‌ها تلاش دارند از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان، وارد فاز جدیدی شوند و به پیشرفت‌های تازه دست پیدا کنند.

۶۶ میلیارد دلار حداقل مخارج سرمایه‌ای **شرکت متا** در سال ۲۰۲۵ است که انتظار می‌رود در صورت مساعد بودن شرایط به **۷۲ میلیارد دلار** هم برسد

الجزیره خبر داد

تسلا باید تاوان بدهد

هیئت منصفه فلوریدا تسلا را به دلیل تصادف مرگبار در سال ۲۰۱۹ با خودروی مدل S مجهز به اتوپایلوت، به پرداخت ۲۴۳ میلیون دلار غرامت محکوم کرد. این حادثه که منجر به مرگ نایبل بن‌اویدس لئون و جراحت شدید دیلون آنگولو شد، به دلیل نقص در طراحی اتوپایلوت رخ داد که برای جاده‌های خاص طراحی شده بود اما در همه جا قابل استفاده بود. این حکم ممکن است دعاوی حقوقی بیشتری علیه تسلا به دنبال داشته باشد، در حالی که این شرکت قصد تجدیدنظر دارد و راننده را مقصر می‌داند. سهام تسلا روز جمعه ۱۸ درصد افت کرد و در سال جاری ۲۵ درصد کاهش یافته است. شرکت‌هایی نظیر تسلا به‌عنوان غول‌های بزرگ در صنعت خودروسازی شناخته می‌شوند و به همین دلیل اشتباهات مرگبار آن‌ها با جریمه‌های سنگین‌تری همراه است. اتفاقی که برای این شرکت در این زمینه رخ داده می‌تواند با کاهش اعتبار برای این شرکت هم همراه باشد که قابل تامل است.

۲۴۳ میلیون دلار غرامتی که شرکت **تسلا** باید بابت **تصادف مرگبار** بپردازد و از این مسیر انتظار می‌رود که این مشکلات دیگر رخ ندهند

ترامپ قمارباز

سیاست‌های آمریکا جهان را بیش از همیشه تحت تأثیر قرار داده است



هاروارد بیزینس ریویو: شیر در لباس مدیر

چه زمانی باید مدیران شجاعت به خرج دهند و دست به ریسک‌های بزرگ بزنند؟

طرح جلد آخرین شـماره هاروارد بیزینس ریویو جالب اسـت: شیری است که کت و شـلوار مدیران را پوشیده است. مطلب این طرح جلد درباره شجاعت‌هایی است که در زمانه نااطمینانی و آینده‌هایی که چندان معلوم نیست، مدیران شرکت‌ها و کسب‌وکارها باید از خود به خرج دهند. سـردبیر این مجله در همین‌باره در سـرمقاله‌اش خطاب به مدیران کسب‌وکارها نوشته است که «شجاع باشید، می‌توانید انجامش دهید». مطلبی در این شماره درباره پاداش مدیران استارت‌آپ‌ها منتشر شده است. می‌گوید چرا وقتی هنوز سـرمایه‌گذاری‌های بزرگ روی شرکت انجام نشـده است، به مدیران پاداش داده می‌شود. سپس نتیجه می‌گیرد که این کار باعث می‌شود آن‌ها خلاقانه‌تر عمل کنند و با سرمایه‌هایی که بعداً می‌رسد بتوانند عملکرد و بازده بهتری در استارت‌آپ داشته باشند. هاروارد بیزینس ریویو یک مطلب فنی در این شماره چاپ کرده است درباره زنجیره ارزش شرکت‌ها و شرح داده است که چطور تجمیع دیجیتالی همه فعالیت‌ها در یک شرکت می‌تواند باعث شکل‌گیری دوباره زنجیره ارزش شود. کنترل کیفیت نسل‌های جدید که با فناوری‌های پیشرفته زندگی و کار می‌کنند نیز از دیگر مسایلی است که این شماره به آن پرداخته است. یکی از مطالب این شماره درباره این است که چطور باید کیفیت تولیدات و فعالیت‌های حرفه‌ای «نسل هوش مصنوعی» را ارزیابی و کنترل کرد. این مطلب یک مطالعه موردی است و شـرکت خرده‌فروشی اینترنتی آمازون را بررسی کرده است که چطور در صفحه‌های خودکار فروش محصولات که با هوش مصنوعی درسـت می‌شود، کنترل کیفیت محصولات را انجام می‌دهد. هاروارد بیزینس ریویو در هر شـماره خود برخی از مطالب را به مهارت‌های کسـب‌وکار اختصاص می‌دهد و در این شماره هم در یکی از مطالب خود به این موضوع پرداخته است که هر تیم حرفه‌ای در هر کسب‌وکاری نیاز به یک تسـهیل‌کننده قوی دارد که بتواند تیم را از داخل و از بیرون هماهنگ کند. یکی از مطالب جالب این شماره درباره کارآفرین‌هایی است که یک کسب‌وکار را راه‌اندازی می‌کنند و مالکیت آن را هم دارند اما در مقطعی باید این مالکیت را رها کنند. این مطلب می‌گوید که چطور باید در مقطع مناسب و با خیال راحت دست از مالکیت یک شرکت کشید و سعی کرد که از خود میراث مطلوبی باقی گذاشت.



فورچون: فهرست ۵۰۰ شرکت برتر

مثل هر سال از رتبه‌بندی شرکت‌های برتر جهان رونمایی شده است

مجله فورچون یک نهاد رتبه‌بندی شرکت‌ها و کسب‌وکارها هم هست و این شهرت همسنگ خود مجله اسـت. در آخرین شماره فورچون، فهرست ۵۰۰ شرکت که بزرگ‌ترین شرکت‌های جهانی هستند منتشر شده است. همچنین فهرست ۱۰۰ فرد که قدرتمندترین افراد در کسب‌وکار در جهان هستند نیز فهرست شده و به انتشار رسیده است. اولین فرد قدرتمند جهان در دنیای کسب‌وکار طبق این فهرست جنسن هوانگ، هم‌بنیانگذار و مدیرعامل شرکت تراشه‌سازی «اینویدیا»، است. نفر دوم ساتیا نادلا، مدیرعامل و رییس هیئت‌مدیره شرکت نرم‌افزارسازی «مایکروسافت»، و نفر سوم مارک زاکربرگ، مؤسس و مدیرعامل شبکه اجتماعی «فیس‌بوک»، است. نفر چهارم و پنجم از دو شرکت خودروسازی برقی هسـتند: ایلان ماسک، مدیرعامل «تسلا موتورز»، نفر چهارم و وانگ چوانفو، مدیرعامل شرکت «بی‌وای‌دی»، نفر پنجم. فورچون نوشته است که دو تن از پنج فرد قدرتمند جهان در عرصه کسب‌وکار چینی هستند و به این ترتیب، مدیران و صاحبان کسب‌وکار آمریکایی باید بیش از پیش نگران رقبای قدرتمند چینی خود باشند. در فهرست بزرگ‌ترین شرکت‌های فورچون ۵۰۰ نیز اولین شرکت متعلق است به شرکت فروشگاه‌های زنجیره‌ای «والمارت» و دومین جایگاه مربوط به شرکت خرده‌فروشی آنلاین «آمازون» است. شرکت سوم شرکت حوزه تولید و توزیع دولتی برق چینی است که «استیت گرید» نام دارد و پنجمین شرکت همان نفتی عربستانی «آرامکو» معروف است. می‌توان دید که از بین پنج شرکت بزرگ جهان، دو شرکت عملاً شرکت‌های دولتی عربستان و چین هسـتند. فورچون عکس چهره یک پسـر جوان آسیای شرقی را روی جلد برده است که ۲۸ سال بیشتر سن ندارد و رییس جدید تیم هوش مصنوعی شرکت «متا» است. «متا» شرکت مادر فیس‌بوک و اینسـتاگرام و واتس‌اپ است و روی هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری‌های بسیاری کرده است، هرچند که برخی از تحلیلگران می‌گویند نسبت به شرکت‌های بزرگ عرصه فناوری، سرمایه‌گذاری‌های کمتر و دیرتری داشته است. در هر حال، فورچون عکس مصاحبه با این مدیر جوان را که الکساندر وانگ نام دارد روی جلد برده است. فورچون در این شماره چند مطلب دیگر نیز درباره هوش مصنوعی منتشر کرده است. الکساندر وانگ در مصاحبه‌اش می‌گوید که یک میلیاردر است و برنامه‌هایش را برای بخش هوش مصنوعی «متا» تشریح می‌کند. مطلب جالبی که در این شماره فورچون به چشم می‌خورد طرح جلدهای فورچون و مطالبی است که از رتبه‌بندی‌های خود از سال ۱۹۳۳ تاکنون منتشر کرده است. این مطلب نشان می‌دهد که این نهاد رسانه‌ای و تحلیلی چقدر قدمت دارد و با همین سابقه است که توانسته برای خود جایگاه رفیع فعلی را به وجود بیاورد.



نیوزویک: کمدین روی جلد

لیام نیسون می‌خواهد دنیای کمدی را به قبضه خود درآورد

عکس روی جلد آخرین شـــماره مجله نیوزویک به لیام نیســـون، کمدین و ستاره سینمای هالیوود، اختصاص یافته است. نیسون ایرلندی است و تا به حال افتخارات سینمایی بسیاری کسب کرده است. او از سال ۲۰۱۱ سفیر حسن نیت یونیسف است و در کارزارها و برنامه‌های مختلف در حمایت از کودکان در سراسر جهان فعالیت می‌کند. مصاحبه نیوزویک با نیسون درباره برنامه‌های آتی فعالیت‌های او در دنیای کمدی است و نیوزویک هم روی جلد تیتر زده اســـت که او می‌خواهد کمدی را به تســـخیر خود درآورد. او در سال جاری میلادی در فیلم «اسلحه برهنه» بازی کرده که با استقبال زیاد تماشاگران نیز روبه‌رو شده است. به همین علت نیز نیوزویک تیتر روی جلد این شماره را «بلندپروازی برهنه» گذاشته است که شباهتی با فیلم مشهور اخیر لیام نیسون داشته باشد. گزارشی خواندنی در این شماره از مجله نیووزیک به چاپ رسیده است که درباره مداوای کمردرد است و تاریخچه‌ای از شیوه‌های معالجه درد کمر و پیشرفت‌هایی که علم پزشکی در این زمینه کسب کرده را برشمرده است. چند مطلب از این شماره نیوزویک همچون شماره‌های گذشته به رتبه‌بندی شرکت‌ها و کسب‌وکارها پرداخته اســـت. نیوزویک نیز همچون فورچون وارد کار رتبه‌بندی شرکت‌ها و حرفه‌ای و کسب‌وکارها شده است. جالب است که در این شماره ۳۰ شرکت برتر آمریکایی بر اساس شاخص عشق رتبه‌بندی شده‌اند. شاخص عشق می‌گوید که روابط عاشقانه و ارتباطی که به زندگی زوج‌ها با هم منجر می‌شـــود در یک شـــرکت چقدر است و بر اســـاس همین شاخص شرکت‌ها و کسب‌وکارها را فهرست می‌کند. گزارشی تحلیلی در این شماره به انتشار رسیده است که در زمینه فعالیت‌های چین در کشورهای آفریقایی است. نویسنده این مطلب می‌گوید که آمریکا و چین در زمینه سرمایه‌گذاری و استفاده اقتصادی و تجاری از منابع سرتاسر قاره آفریقا در رقابت شدیدی با یکدیگر هستند. چین تلاش بسیاری کرده است که این همکاری‌ها را گسترش دهد و عمق ببخشید و اکنون آمریکایی‌ها و کشورهای غربی می‌بینند که به‌تدریج در این رقابت در حال عقب افتادن از چین هستند. این روزها سالگرد انفجار بمب اتمی آمریکایی‌ها در دو شهر ژاپنی هیروشـــیما و ناکازاکی در اواخر جنگ جهانی دوم است و در این شماره نیوزویک نیز به‌بهانه انتشار یک کتاب درباره بمباران اتمی ناکازاکی، به این رویداد پس از ۸۰ سال پرداخته شده است. این کتاب شامل شرح حال کسانی است که از بمباران جان سالم به در برده‌اند و آن روزها را توصیف می‌کنند.



اکونومیست: ترامپ پشت دستگاه قمار

بمباران و تعرفه‌های گمرکی قماری اســـت که دونالد ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری می‌کند

ترامپ قمارباز روی جلد آخرین شماره اکونومیست رفته است. طرح جلد اکونومیست دونالد ترامپ رییس‌جمهور آمریکا را کشـــیده است که پشت دستگاه قمار نشسته است و یک نشانه دلار و دو نشانه بمب در نتیجه قمارش پیدا است. یک لیوان نوشابه هم دستش گرفته است. تیتر اکونومیست این اســـت: «چطور می‌توان در سیاست خارجی برنده شـــد؟» گزارش دیگری که در این شماره اکونومیست منتشر شده است درباره فعالیت‌های معدنی چین در سراسر دنیا است و اینکه چطور چین دارد جایگزین کشورهای غربی می‌شود. این مطلب تحلیل کرده است که غرب چطور می‌تواند در این زمینه جلوی چین را بگیرد یا دست‌کم با این کشور رقابت کند. رقابت‌های تسلیحاتی آمریکا با چین در شرق آسیا و متحدانی که آمریکا در این منطقه دارد نیز موضوع تحلیل دیگری در این شماره است. یکی از مطالب جالب توجه این شماره درباره تغییرات اقلیمی در اقیانوس‌ها است که می‌گوید این تغییرات باعث شـــده جریان‌های آب اقیانوس‌ها کمتر شود و اگر چنین شود ممکن است باعث شود دمای هوا در مناطقی از اروپا خیلی پایین بیاید و به تعبیر نویسنده این مطلب، اروپا یخ بزند. مشکلاتی که آفریقای جنوبی در ایجاد امکانات برای مناطق روستایی خود دارد از دیگر موضوعات این شماره است. این مناطق بیشتر دارای ساکنان رنگین‌پوست هستند و دولت آفریقای جنوبی که از پیشرفته‌ترین کشورهای قاره آفریقا به شمار می‌رود نتوانسته است برای این مناطق رفاه درخوری به ارمغان بیاورد و باعث نارضایتی اهالی این مناطق شده است. یکی از تحلیل‌های این شماره درباره داروهای لاغری است و تحلیلگر اکونومیست نوشته است که جهان نیاز بیشتری به داروهای لاغری و مقابله با چاقی دارد و شرکت‌های دارویی و محققان عرصه پزشکی باید به این امر توجه بیشتری به خرج دهند. در بخش ایالات متحده این شماره اکونومیست مطلبی منتشر شده است که می‌گوید ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری سیاست‌های محیط‌زیستی محتاطانه‌تری را در پیش گرفته اســـت و آنچنان مثل دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش به انکار تغییر اقلیم یا حمایت شدید از صنایع آلاینده برنمی‌خیزد. واردات هند از کشورهایی مثل روسیه و آمریکا و اقلامی که این کشـــور برای واردات نیاز دارد نیز موضوعی است که در این شماره اکونومیست بدان پرداخته شده است. سیاست‌های رییس‌جمهور جدید اندونزی و اقداماتی که این کشور آسیایی ممکن است پیش بگیرد نیز از دیگر موضوعات این شـــماره است. اندونزی کشوری است که در زنجیره تأمین جهانی جایگاه پررنگی دارد.

قاب ماه

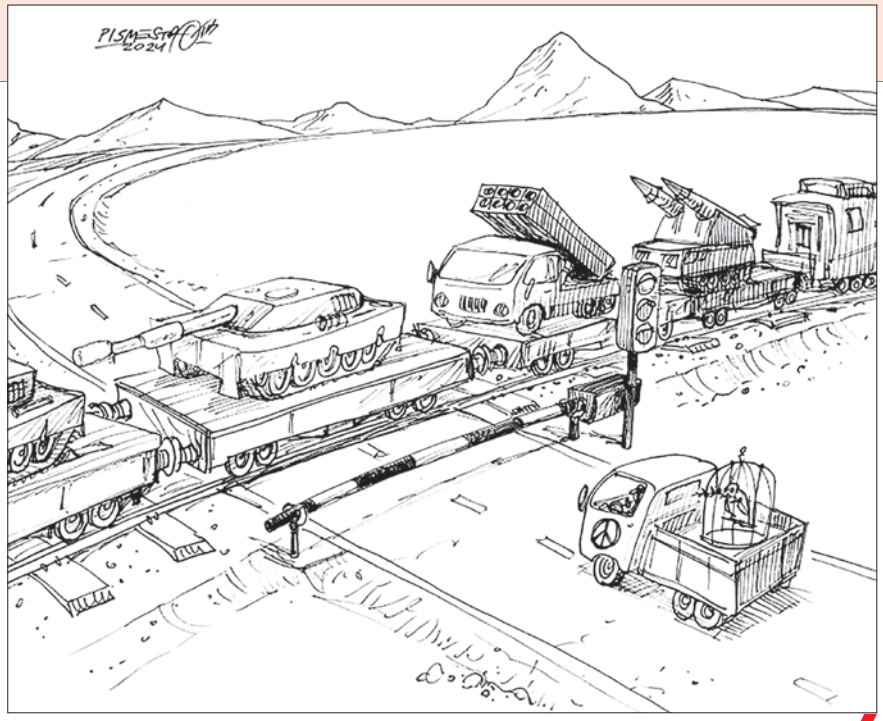

بدون شرح اثر پیتر پیسمسترووویچ



تغییرات اقلیمی اثر الکس فالکو چنگ

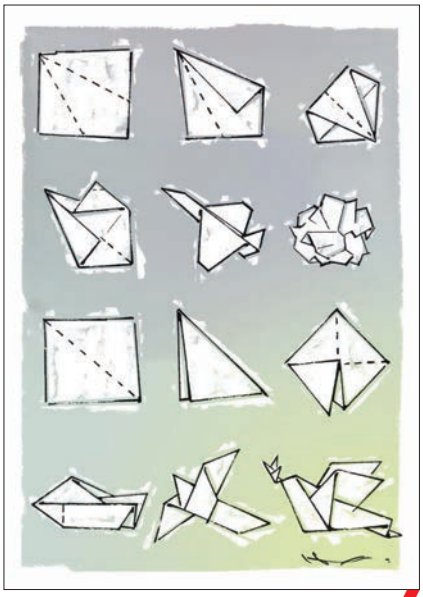

صلح بساز نه جنگ! اثر حسن کریم‌زاده



دیپلماسی اثر آرس



گرمایش زمین اثر رامون دیاز یانز

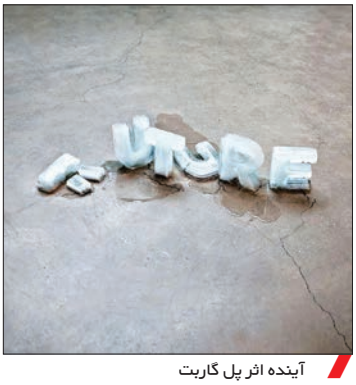

آینده اثر پل گاربت



خوراک روز اثر سوی دل‌همبر



جنگ بس اثر جواد علی‌زاده



فناوری، انرژی سبز و ...

نشست سالانه قهرمانان جدید - چین

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

اجلاس AnnualMeetingoftheNewChampions2025، در شهری ساحلی به‌نام تیان‌جین چین، از ۲۴ تا ۲۶ ژوئن ۲۰۲۵ برگزار شد. این شانزدهمین دوره از نخستین اجلاس تابستانی مجمع جهانی اقتصاد بود و بیش از ۱۷۰۰ رهبر جهانی از بیش از ۹۰ کشور، از جمله کارآفرینان، مدیران کسب‌وکار، مقام‌های دولتی، پژوهشگران، رسانه‌ها و نوآوران را گرد هم آورد. موضوع کلی اجلاس، کارآفرینی در عصر نوین، تمرکز بر نقش فناوری‌های نوظهور، نوآوری و همکاری بین‌المللی بود تا محرکی برای رشد اقتصاد جهانی در شرایط تغییرات ژئواقتصادی عنوان شوند.

محورهای اصلی

نشست‌ها و گفت‌وگوهای اجلاس حول پنج محور کلیدی تدوین شدند:
۱. تحلیل اقتصاد جهانی، ۲. چشم‌انداز چین، ۳. صنایع در حال تحول، ۴. سرمایه‌گذاری در انسان و سیاره، ۵. انرژی نو و مواد پیشرفته.

خلاصه‌ای از رویداد

روز اول اجلاس، گزارش Top ۱۰ Emerging Technologies of ۲۰۲۵ (ده تکنولوژی نوظهور برتر سال ۲۰۲۵) منتشر شد که چهار فناوری مرتبط با انرژی پایدار و کم‌کربن را در بر داشت: باتری‌های ساختاری، سیستم‌های نیروی اسمزی، فناوری‌های پیشرفته هسته‌ای و تثبیت نیتروژن سبز. این فناوری‌ها که از میان ۲۵۰ نامزد انتخاب شده بودند، انتظار می‌رود در سه تا پنج سال آینده تاثیر ملموسی بر اقتصاد و محیط زیست داشته باشند. در محور انرژی و مواد پیشرفته، موضوعاتی همچون تأمین پایدار مواد خام، امنیت انرژی و به‌کارگیری ظرفیت‌های مالی جدید (از جمله تأمین مالی ترکیبی) برای کشورها و شرکت‌های در حال توسعه بررسی شد. موضوع جالبی که اجلاس امسال را خاص‌تر کرده‌بود، توجه ویژه به هنر، هوش مصنوعی و محیط‌زیست بود. نمایشگاه‌هایی از هنرمندان شناخته‌شده نظیر Thijs Biersteker و Ronen Tanchum ارائه شد که با استفاده از فناوری‌های تعاملی، مفاهیمی همچون هوش مصنوعی، هویت فرهنگی و محیط‌زیست را با مخاطبان در میان گذاشتند و نوعی تأمل مشترک در مسیر توسعه جهانی ایجاد کردند.

در اجلاس ۲۰۲۵ بیش از ۱۴۴ رهبر سیاسی از حدود ۳۰ کشور شرکت کردند. چهره‌هایی از سازمان‌های منطقه‌ای آسیایی تا رهبران کسب‌وکار مانند جواد بنیانگذاران TCL وICBC به‌عنوان هم‌ریاست نشست‌ها حضور داشتند. از جمله سخنرانان برجسته که دیدگاه‌های راهبردی ارائه دادند، می‌توان به تام بلیز، نخست‌وزیر اسبق بریتانیا، که آینده نظم جهانی را حول چند قدرت بزرگ تحلیل کرد، بیورگه برنده، مدیرعامل مجمع جهانی اقتصاد که بر ضرورت همکاری میان‌بخشی تاکید کرد و لی چیانگ، نخست‌وزیر چین که تحول اقتصادی کشورش را به‌عنوان الگویی جهانی معرفی نمود. اجلاس چندین گزارش مهم از جمله نسخه جدید Energy Transition Index (شاخص انتقال انرژی) و گزارشی درباره آینده فین‌تک جهانی منتشر کرد که چشم‌انداز جامع‌تری از وضعیت بانکداری دیجیتال، ارزهای تاثیرگذار و فناوری مالی ارائه می‌دهند. همچنین بیش از ۴۰ نشست مهم به‌طور زنده پخش شد تا مخاطبان جهانی نیز در جریان محتوای اجلاس قرار گیرند. اجلاس سالانه قهرمانان جدید فرصتی بی‌نظیر برای بررسی نوآوری، کارآفرینی، فناوری، اقتصاد و پایداری در سطح جهانی بود و نشان داد که همکاری منطقه‌ای، فناوری سبز و سرمایه‌گذاری انسانی می‌توانند پیشران رشد اقتصادی در دوران پرچالش پیش رو باشند.

اگر علاقه‌مند به شرکت در اجلاس سال آینده قهرمانان جدید هستید، می‌توانید از طریق وب‌سایت رسمی مجمع جهانی اقتصاد (WEF) روند ثبت‌نام را دنبال کنید. این رویداد معمولا برای اعضای مجمع جهانی اقتصاد، رهبران نوآور، پژوهشگران برجسته و مدیران شرکت‌های پیشرو برگزار می‌شود. برای شرکت، لازم است پروفایل حرفه‌ای خود را ارائه داده و درخواست عضویت یا دعوت‌نامه ارسال کنید. همچنین پیشنهاد می‌شود در برنامه‌های جانبی WEF، مانند شبکه رهبران جوان یا نوآوران جهانی، مشارکت فعال داشته باشید تا شانس دعوت به این نشست افزایش یابد.

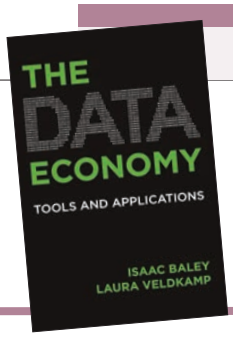

اقتصاد داده

نویسندگان: آیزاک بِیلی و لورا ولدکمپ

تاریخ انتشار: ۱۴ ژانویه ۲۰۲۵

بی‌تردید می‌توان گفت که در دنیای امروز، داده نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند؛ تا جایی که اکنون بسیاری از شرکت‌های بزرگ و پیشرو در جهان، بر اساس داده‌هایی که در اختیار دارند، ارزش‌گذاری می‌شوند. آمازون، اپل، گوگل و بسیاری از شرکت‌های فناورانه دیگر، مزیت رقابتی خود را نه فقط از طریق نوآوری در محصول، بلکه به واسطه تملک، تحلیل و بهره‌برداری مؤثر از داده‌ها به‌دست آورده‌اند. آن‌ها با استفاده از حجم عظیمی از اطلاعات رفتاری، ترجیحات کاربران، الگوهای خرید و تعاملات دیجیتال، توانسته‌اند خدمات شخصی‌سازی‌شده‌تر و تصمیم‌گیری‌های دقیق‌تری ارائه دهند. علی‌رغم اینکه اهمیت داده‌ها به‌عنوان یک ابزار استراتژیک روز به روز در حال افزایش است، تئوری اقتصاد مدرن همچنان آن را در محاسبات خود نادیده می‌گیرد. این خلأ مفهومی و تحلیلی، زمینه‌ای شده تا اقتصاددانان نوظهور به دنبال بازتعریف مفاهیم کلاسیک اقتصاد در بستر اقتصاد داده باشند. بِیلی و ولدکمپ در کتاب اقتصاد داده کار خود را با این فرض آغاز می‌کنند که داده‌ها، اطلاعات دیجیتالی‌ای هستند که پیش‌بینی را برای ما آسان‌تر کرده و موجب کاهش عدم قطعیت می‌شوند. آن‌ها در ادامه به بررسی دقیق روش‌هایی می‌پردازند که نشان می‌دهند انتخاب‌های شرکت‌ها در زمینه جمع‌آوری، پردازش و تحلیل داده چه تأثیری بر چشم‌اندازهای کلان اقتصادی و مالی در سطح گسترده دارد. این انتخاب‌ها نه تنها بر رفتار بازار، بلکه بر ساختار رقابت، سرمایه‌گذاری، بهره‌وری و حتی سیاست‌گذاری عمومی اثرگذارند. نویسندگان با ترکیب نظریه‌های اقتصادی و ابزارهای تحلیلی نوین، به تحلیل ابعاد رفاهی اقتصاد داده نیز می‌پردازند؛ تحلیلی که برای طیف گسترده‌ای از مخاطبان، از جمله متخصصان، پژوهشگران، سیاست‌گذاران و دانشجویان تحصیلات تکمیلی، جذاب، به‌روز و کاربردی خواهد بود. ابزارهایی که در این کتاب معرفی شده‌اند، عمدتاً روش‌های اطلاعات‌محور در حوزه اقتصاد کلان و مالی هستند. این ابزارها در ظاهر نظری‌اند، اما نویسندگان با دقت زیادی نشان داده‌اند که چگونه می‌توان از آن‌ها در سنجش، مدل‌سازی و تحلیل داده‌های واقعی استفاده کرد. کتاب اقتصاد داده خوانندگان را با مرزهای دانش در این حوزه نوظهور آشنا کرده و آن‌ها را توانمند می‌سازد تا مسیر پژوهش‌های نظری و تحلیل‌های سیاستی خود را در این زمینه شکل دهند. این کتاب گامی مهم در پیوند میان علم داده و اقتصاد معاصر به‌شمار می‌آید.



رشد: تاریخچه و بازنگری

نویسنده: دنیل ساسکیند

تاریخ انتشار: ۱۶ آوریل ۲۰۲۴

رشد اقتصادی، قهرمان بی‌چون و چرای پیشرفت بشر در دو قرن گذشته است. این روند، میلیاردها نفر را از فقر نجات داده، سطح بهداشت و آموزش را بهبود بخشیده و زندگی ما را سالم‌تر، طولانی‌تر و راحت‌تر کرده‌است. به‌واسطه همین دستاوردها، پیگیری بی‌وقفه رشد اقتصادی به بخش جدایی‌ناپذیر سیاست‌گذاری و زندگی اقتصادی در سراسر جهان تبدیل شده‌است. رشد به‌عنوان هدفی بدیهی و ارزشمند پذیرفته شده و شاخصی کلیدی برای سنجش موفقیت کشورها به شمار می‌آید. اما همان‌طور که هر مفهوم قدرتمندی می‌تواند جنبه‌های تاریکی نیز داشته باشد، رشد اقتصادی نیز از این قاعده مستثنا نیست. بهای سنگین رفاه حاصل از رشد، نابرابری‌های عمیق‌تر، گسترش فناوری‌های ناپایدار، تخریب گسترده محیط‌زیست و تشدید بحران‌های اقلیمی بوده‌است. دنیل ساسکیند، اقتصاددان پرفروش و استاد دانشگاه آکسفورد، معتقد است حل معضل رشد، یکی از ضروری‌ترین وظایف زمانه ماست. او هشدار می‌دهد که اگرچه رشد به شکل تاریخی منبعی برای امید و بهبود بوده، اما اکنون در نقطه‌ای ایستاده‌ایم که نمی‌توان به سادگی همان مسیر گذشته را ادامه داد. برای بسیاری از مردم، به‌ویژه در دوره‌ای که بهره‌وری در بسیاری از کشورها کند شده‌است، نگرانی اصلی کاهش رشد اقتصادی است؛ چه در بریتانیا، اروپا، چین یا سایر نقاط جهان. به همین دلیل، هدف اصلی سیاستمداران بازگرداندن رشد و پایان دادن به رکود مزمن، بیکاری، و نارضایتی‌های اجتماعی است. از سوی دیگر، برخی نیز به‌درستی بر این باورند که با توجه به هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی رشد، تنها راه پیش‌رو «کاهش رشد» یا همان کوچک‌سازی آگاهانه اقتصادهاست؛ رویکردی که در دهه‌های اخیر با عنوان «کاهش‌گرایی» شناخته شده‌است. در این دوران پرابهام نسبت به مفهوم رشد و ارزش آن، ساسکیند دست به نگارش اثری ضروری زده است. او در تحلیلی گسترده، مبتنی بر داده‌ها و بینش‌های تاریخی، بررسی می‌کند که چه عواملی واقعاً محرک رشد هستند و ایده‌های تازه‌ای برای مقابله با کندی اقتصاد ارائه می‌دهد. او استدلال می‌کند که نمی‌توانیم رشد را به کلی کنار بگذاریم، اما می‌توانیم آن را در مسیری هدایت کنیم که بازتاب‌دهنده بهتری از ارزش‌های واقعی ما باشد. کتاب «رشد: یک بازنگری» اثری روشن، اندیشمندانه و حاصل پژوهشی عمیق است که راهنمایی حیاتی برای یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های عصر ما به شمار می‌آید.

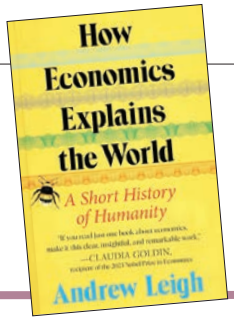

اقتصاد چگونه جهان را توضیح می‌دهد

نویسنده: اندرو لی

تاریخ انتشار: ۳ سپتامبر ۲۰۲۴

این کتاب کوچک در واقع داستانی بزرگ را روایت می‌کند. داستانی درباره شکل‌گیری و تحولات سرمایه‌داری؛ اینکه چگونه نظام بازار مدرن پدید آمد، چه نیروهایی آن را هدایت کردند، و چگونه زندگی بشر را در مسیرهای گوناگون تغییر داد. این کتاب، خواننده را با خود به سفری جذاب در تاریخ می‌برد؛ سفری که در آن با مفاهیم بنیادین علم اقتصاد، چهره‌های کلیدی آن، و همچنین نقش پنهان و آشکار نیروهای اقتصادی در شکل‌دادن به سرنوشت جوامع آشنا می‌شویم. اقتصاد چگونه جهان را توضیح می‌دهد، تنها یک مرور تاریخی نیست، بلکه تحلیلی است زنده و عمیق از نقش اقتصاد در روایت‌های بزرگ بشری. چرا آفریقا، اروپا را مستعمره نکرد و بالعکس آن اتفاق افتاد؟ در دهه ۱۹۳۰، زمانی که کشورها سیاست‌های محدودکننده تجارت و مهاجرت را در پیش گرفتند، چه پیامدهایی برای اقتصاد جهانی رقم خورد؟ چرا متفقین، برخلاف انتظارات اولیه، در جنگ جهانی دوم به پیروزی رسیدند؟ اندرو لی، اقتصاددان آموزش‌دیده در دانشگاه هاروارد، این پرسش‌ها و بسیاری سوالات دیگر را با زبانی ساده اما دقیق، بررسی می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه عوامل اقتصادی، گاه بی‌سروصدا اما مؤثر، روندهای کلان تاریخی را شکل داده‌اند. به عنوان مثال، کاهش نابرابری در کشورهای پیشرفته طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، پدیده‌ای اقتصادی بود که ریشه در سیاست‌های بازتوزیعی، رشد صنعتی و تغییر در روابط کار داشت. یا رشد خیره‌کننده اقتصاد چین از دهه ۱۹۸۰، بدون درک تأثیر حقوق مالکیت و اصلاحات نهادی، قابل توضیح نیست. کتاب همچنین نیم‌نگاهی به آینده دارد. تغییرات اقلیمی و چالش‌های محیط‌زیستی امروز، تنها تهدیداتی طبیعی نیستند، بلکه پیامد انتخاب‌های اقتصادی بشرند. لی با طرح این مسئله، هشدار می‌دهد که رفاه آینده ما وابسته به تصمیم‌هایی است که امروز در سطح فردی، ملی و جهانی می‌گیریم. این کتاب از آغاز کشاورزی تا دوران هوش مصنوعی، داستان بشر را در بستر انگیزه‌هایی چون نوآوری، طمع و میل به بهبود بازمی‌گوید. روایتی است از اینکه چگونه این نیروها، به طرز شگفت‌انگیزی گذشته، حال و آینده ما را رقم زده‌اند. اقتصاد چگونه جهان را توضیح می‌دهد، کتابی خواندنی برای همه کسانی است که می‌خواهند بفهمند اقتصاد تنها یک علم خشک عدد و نمودار نیست، بلکه زبانی برای روایت زندگی بشر است.

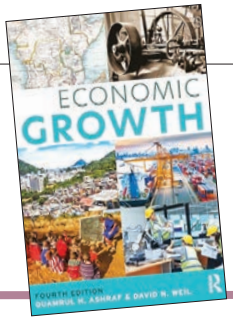

رشد اقتصادی

نویسندگان: دیوید ویل و قمرال اشرف

تاریخ انتشار: ۳۰ اکتبر ۲۰۲۴

چرا برخی کشورها ثروتمندند و برخی دیگر فقیر؟ این پرسش یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل علم اقتصاد در دهه‌های اخیر بوده است؛ پرسشی که نه‌تنها برای اقتصاددانان، بلکه برای سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و فعالان توسعه نیز اهمیت بسیاری دارد. پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی مجموعه‌ای از عوامل پیچیده، متنوع و به‌هم‌پیوسته است؛ عواملی مانند بهره‌وری نیروی کار، میزان و کیفیت سرمایه انسانی، ساختارهای نهادی، سیاست‌های کلان اقتصادی، موقعیت جغرافیایی، دسترسی به منابع طبیعی، و حتی تاریخ سیاسی و استعمارزدایی کشورها. هر یک از این متغیرها می‌تواند به شکلی بر مسیر رشد یا رکود یک کشور تأثیرگذار باشد. اقتصاددانان، برای فهم دقیق‌تر این پدیده، تلاش کرده‌اند تا با بهره‌گیری از مدل‌های نظری متنوع و تحلیل داده‌های تجربی، روندهای بلندمدت رشد را توضیح دهند. آن‌ها می‌کوشند دریابند که چرا برخی کشورها توانسته‌اند در مسیر توسعه پایدار حرکت کنند، در حالی که برخی دیگر همچنان با مشکلات مزمنی مانند فقر گسترده، بیکاری، نابرابری و فساد ساختاری مواجه‌اند. این مسئله نه‌تنها از منظر علمی جذاب است، بلکه از جنبه کاربردی نیز بسیار مهم است؛ زیرا درک درست از ریشه‌های نابرابری میان کشورها می‌تواند به طراحی و اجرای سیاست‌هایی مؤثر برای کاهش شکاف توسعه‌ای و ارتقای سطح رفاه عمومی کمک کند.علم اقتصاد رشد، دقیقاً در پاسخ به چنین پرسش‌هایی شکل گرفته و در طول دهه‌های گذشته به‌طور قابل‌توجهی گسترش یافته است. در این میان، دیوید ان. ویل، از پژوهشگران برجسته این حوزه، در کتاب رشد اقتصادی تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از آخرین ابزارهای نظری، داده‌های تجربی و دستاوردهای پژوهشی جدید، تصویری روشن‌تر از این مسئله ارائه دهد. این کتاب، مخاطب را با مفاهیم، مدل‌ها و مسیرهای تحلیلی در حوزه رشد اقتصادی آشنا می‌سازد و نشان می‌دهد چگونه می‌توان نظریه‌های کلاسیک و نوین را در چارچوب داده‌های واقعی و جهانی تحلیل کرد. رشد اقتصادی با ساختاری جامع و منعطف، منبعی مناسب برای دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی در حوزه‌هایی چون رشد و توسعه اقتصادی، نظریه‌های کلان، اقتصادسنجی کاربردی و مطالعات توسعه به‌شمار می‌آید.



رکود بزرگ

کارگردان: آدام مک.کی

محصول سال: ۲۰۱۵

The Big Short به کارگردانی آدام مک‌کی، اثری متمایز در ژانر درام‌های اقتصادی است که روایتی بی‌پرده و هوشمندانه از بحران مالی سال ۲۰۰۸ ارائه می‌دهد؛ بحرانی که نه‌تنها نظام مالی آمریکا را لرزاند، بلکه تأثیرات عمیقی بر اقتصاد جهانی گذاشت. این فیلم بر اساس کتاب پرفروش مایکل لوئیس ساخته شده و با تلفیق طنز، تحلیل‌های تخصصی و روایت‌های شخصی، داستان واقعی گروهی از افرادی را به تصویر می‌کشد که برخلاف جریان غالب بازار، فاجعه پیش رو را زودتر از همه درک کردند. فیلم ما را با شخصیت‌هایی آشنا می‌کند که در دل سیستم مالی آمریکا، به نشانه‌هایی از سقوط قریب‌الوقوع بازار مسکن پی می‌برند؛ بازاری که ستون فقرات اعتماد عمومی و پایه بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها بود. دکتر مایکل بری (با بازی درخشان کریستین بیل) یکی از نخستین افرادی است که ساختار شکننده و غیرواقعی بازار وام‌های مسکن را شناسایی می‌کند و تصمیم می‌گیرد علیه بازار شرط‌بندی کند؛ اقدامی که در زمان خود غیرمنطقی و حتی دیوانه‌وار به‌نظر می‌رسد.در ادامه، سایر شخصیت‌ها مانند جرد ونت (رایان گاسلینگ)، مارک باوم (استیو کارل) و بن ریکرت (برد پیت) نیز وارد ماجرا می‌شوند. آن‌ها از زوایای مختلف به همان نتیجه هشداردهنده می‌رسند: اقتصاد در حال حرکت به‌سوی پرتگاه است و هیچ‌کس نمی‌خواهد آن را ببیند یا جلوی آن را بگیرد. این شخصیت‌ها، علی‌رغم تفاوت‌هایشان، در یک چیز مشترک‌اند: نگاه تیزبین و شجاعانه به واقعیتی که دیگران نادیده می‌گیرند.یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد رکود بزرگ، شیوه روایت آن است. فیلم برای توضیح مفاهیم پیچیده مالی مانند «وام‌های ساب‌پرایم»، «CDO» و «اوراق بهادارسازی بدهی‌ها»، از تکنیک‌های خلاقانه‌ای استفاده می‌کند؛ از جمله شکستن دیوار چهارم و بهره‌گیری از چهره‌های مشهور (مثل سلنا گومز یا آنتونی بوردین) برای بیان ساده مفاهیم دشوار. این سبک روایی، فیلم را برای مخاطب عام نیز قابل‌درک و جذاب کرده است، بی‌آنکه از دقت تحلیلی آن بکاهد. «رکود بزرگ» صرفاً بازخوانی یک بحران تاریخی نیست؛ بلکه تبیینی عمیق از ضعف‌های ساختاری بازارهای مالی، ناکارآمدی نهادهای نظارتی، و نقش خطرناک طمع و خوش‌بینی کور در فروپاشی اقتصادی است. فیلم در پایان، این پرسش مهم را مطرح می‌کند که آیا چنین بحرانی ممکن است دوباره تکرار شود؟ و اگر بله، آیا باز هم کسی آن را جدی خواهد گرفت؟ برای تحلیلگران اقتصادی، دانشجویان، و حتی فعالان سیاست‌گذاری، تماشای «رکود بزرگ» نه‌تنها آموزنده، بلکه ضروری است. این فیلم یادآور تلخی است از این‌که بزرگ‌ترین بحران‌ها، اغلب نه از جایی دور، بلکه از دل سیستم‌هایی برمی‌خیزند که بیشترین اعتماد به آن‌ها وجود دارد.



مخبر!

کارگردان: استیون سودربرگ

محصول سال: ۲۰۰۹

The Informant! ساخته استیون سودربرگ، اثری متفاوت در ژانر درام‌های اقتصادی است که با لحنی طنزآمیز و نیش‌دار، یکی از جنجالی‌ترین پرونده‌های افشاگرانه تاریخ تجارت آمریکا را روایت می‌کند. این فیلم بر اساس داستان واقعی مارک ویتاکر، مدیر اجرایی شرکت ADM، ساخته شده؛ کسی که در دهه ۱۹۹۰ تبدیل به خبرچین افبی‌آی در پرونده بزرگ دست‌کاری قیمت در بازار جهانی افزودنی‌های خوراک دام شد. در ظاهر، با داستان مردی مواجه‌ایم که تصمیم گرفته در برابر فساد ساختاری در صنعت ایستادگی کند. اما به‌تدریج، لایه‌هایی از پیچیدگی روانی و انگیزه‌های شخصی آشکار می‌شوند که تصویری کاملاً متفاوت از «قهرمان» داستان ارائه می‌دهند. بازی مت دیمن در نقش ویتاکر، یکی از درخشان‌ترین اجراهای حرفه‌ای اوست؛ چهره‌ای ساده‌دل و در عین حال فریبنده، که میان حقیقت و دروغ، وظیفه و فریبکاری سرگردان است. سودربرگ با انتخاب لحن کمدی سیاه، موفق می‌شود داستانی جدی و حساس در حوزه اقتصاد و تجارت را با نگاهی طنازانه اما عمیق به تصویر بکشد. روایت فیلم، با مونولوگ‌های درونی شخصیت اصلی همراه است؛ افکاری پرشور، گاه بی‌ربط و گاه تأمل‌برانگیز، که تضاد میان ظاهر ماجرا و حقیقت درونی آن را به‌طرزی هنرمندانه بازتاب می‌دهند.آنچه «مخبر» را از بسیاری از فیلم‌های مشابه در ژانر اقتصادی متمایز می‌کند، تمرکز آن بر عنصر «نیت» در کنار فساد است. آیا کسی که پرده از یک تخلف بزرگ برمی‌دارد، لزوماً خود فردی اخلاق‌گراست؟ آیا افشاگری همواره از سر وجدان است، یا می‌تواند حاصل جاه‌طلبی، خودبزرگ‌بینی یا حتی اختلالات روانی باشد؟ فیلم به این پرسش‌ها پاسخ قطعی نمی‌دهد، بلکه تماشاگر را دعوت می‌کند تا در مرز باریک میان حقیقت و توهم، قضاوتی دقیق‌تر داشته باشد. در نهایت، «مخبر» فیلمی است که نه تنها سرگرم می‌کند، بلکه تأمل‌برانگیز است. برای مخاطبان علاقه‌مند به مسائل اقتصادی، مدیریت بنگاه‌ها و اخلاق حرفه‌ای، این اثر نه فقط یک روایت سینمایی، بلکه یک هشدار پرمعنا درباره پیچیدگی روابط انسانی در بستر قدرت و پول به شمار می‌آید.

پادکست سکه

پادکست اقتصادی برای غیر اقتصاددان‌ها

پادکست «سکه» یکی از معتبرترین و پرمخاطب‌ترین پادکست‌های فارسی‌زبان در حوزه اقتصاد است که توسط جمعی از دانش‌آموختگان و دانشجویان اقتصاد دانشگاه تهران تولید می‌شود. هدف اصلی این پادکست، تحلیل موضوعات اقتصادی ایران و جهان به زبان ساده اما دقیق است؛ به‌طوری‌که برای مخاطب عمومی قابل‌فهم باشد، اما هم‌زمان از دقت علمی و اتکای نظری برخوردار باشد. «سکه» با دعوت از اقتصاددانان برجسته، پژوهشگران، و صاحب‌نظران حوزه سیاستگذاری عمومی، هر بار یکی از موضوعات مهم اقتصادی را مورد بحث قرار می‌دهد؛ از جمله تورم، سیاست‌های پولی و مالی، توسعه اقتصادی، فقر و نابرابری، نظام بانکی، یارانه‌ها، بازار ارز، و حتی موضوعاتی چون اقتصاد انرژی، مهاجرت و عدالت اجتماعی. ساختار پادکست گفت‌وگومحور است و فضایی فراهم می‌کند تا مهمانان بتوانند با رویکرد تحلیلی و گاه انتقادی، نظرات خود را درباره عملکرد سیاست‌گذاران، روندهای تاریخی، یا چالش‌های جاری بیان کنند. یکی از ویژگی‌های ممتاز سکه، بی‌طرفی سیاسی و تلاش برای گفت‌وگویی علمی فارغ از جنجال‌های رسانه‌ای است. این پادکست در پلتفرم‌هایی چون اسپاتیفای، اپل‌پادکست و کست‌باکس قابل‌دسترس است و معمولاً هر دو هفته یک‌بار اپیزود جدیدی منتشر می‌کند. «سکه» نه‌تنها برای علاقه‌مندان به اقتصاد، بلکه برای دانشجویان، روزنامه‌نگاران، فعالان اجتماعی و حتی سیاست‌گذاران نیز منبعی قابل‌اعتماد و غنی به شمار می‌آید.

اپیزودهای پیشنهادی

مرزهای فرصت؛ اقتصاد ایران در عرصه بین‌الملل



قسمت ۹۸ پادکست «سکه» به بررسی ابعاد مهم روابط بین‌الملل و جایگاه ایران در شرایط پیچیده اقتصادی می‌پردازد. در این اپیزود، دکتر امیر کرمانی، استاد دانشگاه برکلی، با نگاهی تحلیلی به رفتار دولت ترامپ، رقابت و تقابل آمریکا و چین، نقش کشورهای همسایه ایران و تأثیر این عوامل بر موقعیت منطقه‌ای کشور می‌پردازد. این گفت‌وگو تلاش می‌کند تا تصویر روشن‌تری از فضای بین‌الملل ارائه دهد و زمینه‌ای برای فهم بهتر تحولات اقتصادی و سیاسی فراهم کند. تمرکز این قسمت بیشتر بر ساختارها و روندهای بین‌المللی است، در حالی که ادامه این گفت‌وگو در قسمت بعدی پادکست، به بررسی دقیق‌تر نقش و جایگاه ایران در این عرصه اختصاص دارد. این اپیزود می‌تواند برای علاقه‌مندان به اقتصاد و سیاست بین‌الملل یک مرور جامع و کاربردی از مسائل روز باشد.

دوراهی سخت



قسمت ۸۶ پادکست «سکه» به واکاوی یکی از پرسش‌های اساسی در فضای فکری و اقتصادی کشور می‌پردازد: چرا ایران هنوز مسیر توسعه را آغاز نکرده است؟ این موضوع، محل اختلاف میان متفکران نیست و بسیاری بر این باورند که با وجود فرصت‌های تاریخی و بزنگاه‌هایی که می‌توانستند نقطه شروعی برای توسعه باشند، کشور همچنان با نگرانی نسبت به آینده روبه‌رو است. در این اپیزود، با تأکید بر نقش نخبگان، به اختلاف دیدگاه‌ها درباره راه‌حل‌های برون‌رفت از وضعیت فعلی پرداخته می‌شود و گفت‌وگو و تعامل میان نخبگان به‌عنوان یکی از گام‌های ضروری توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد. این قسمت فرصتی برای تأمل در ریشه‌های عقب‌ماندگی و ضرورت ایجاد فضای تعامل فکری در مسیر آینده ایران فراهم می‌کند.

اقتصاد زنان



قسمت ۷۷ پادکست «سکه» به بررسی رابطه میان نابرابری جنسیتی و توسعه می‌پردازد و این پرسش مهم را مطرح می‌کند که آیا بدون رفع این نابرابری می‌توان به توسعه دست یافت؟ با وجود پیشرفت‌هایی در جهان، شکاف جنسیتی در بسیاری از کشورها همچنان پابرجاست و ایران نیز در بسیاری از شاخص‌ها فاصله‌ای بیشتر از میانگین جهانی دارد. این اپیزود با نگاهی تحلیلی به دلایل شکل‌گیری این شکاف، نقش قوانین در گسترش یا کاهش آن، و پیامدهای اقتصادی نابرابری جنسیتی می‌پردازد. گفت‌وگویی که اهمیت حضور برابر زنان در فرآیندهای اقتصادی را یادآور می‌شود و به یکی از الزامات بنیادین توسعه می‌پردازد.

کمیک‌استریپ

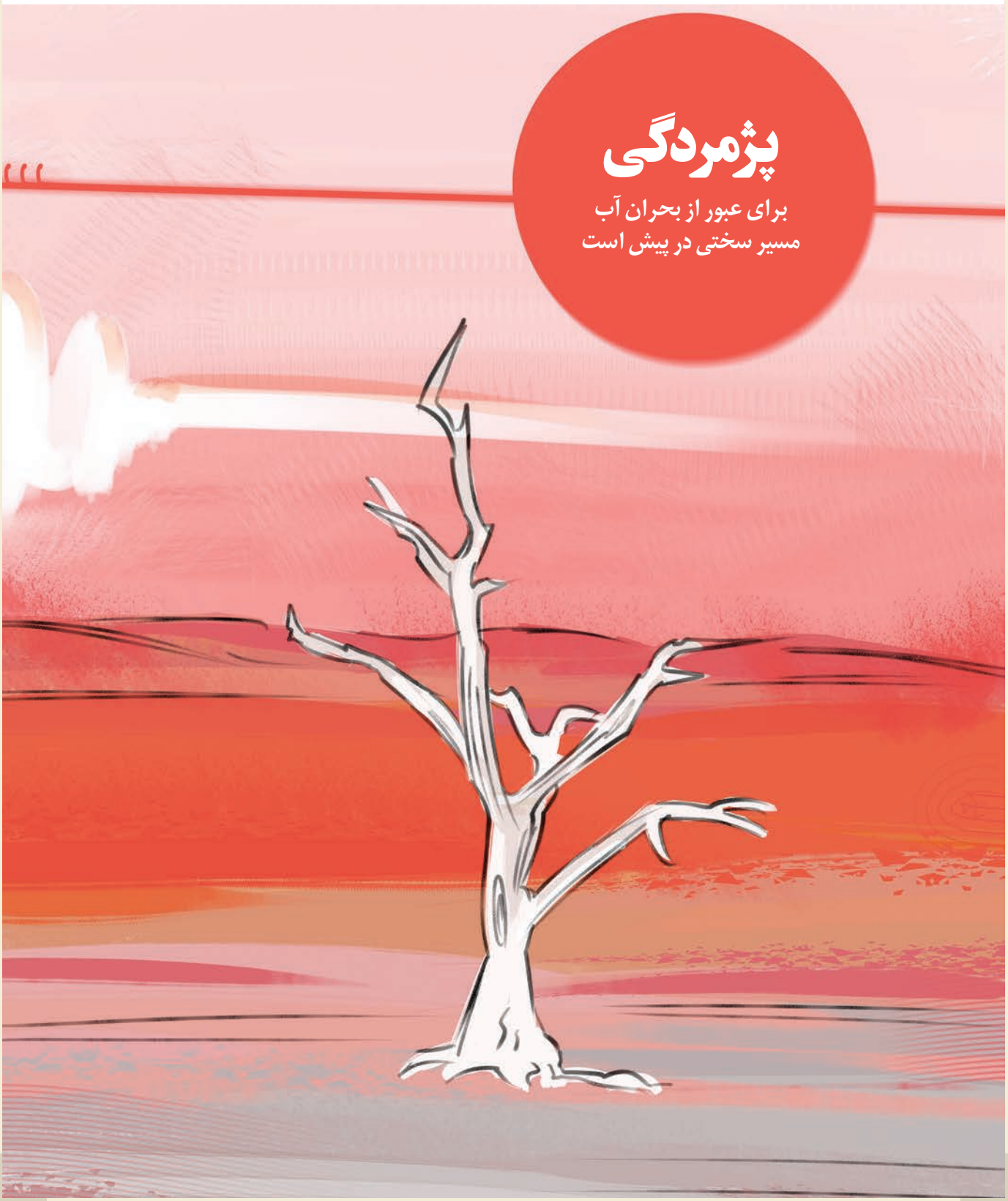

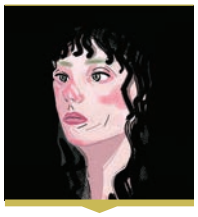

ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

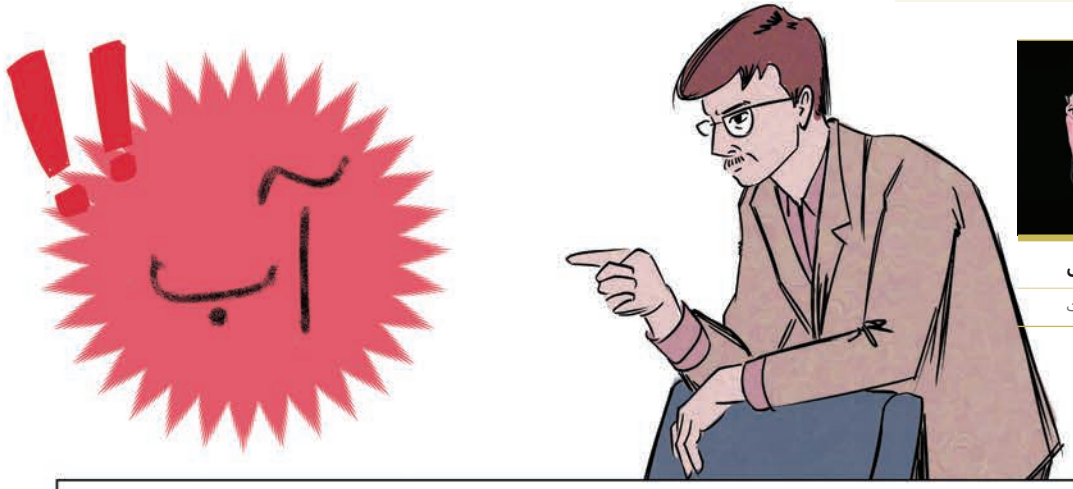

باتوجه به بحران شدید آب در کشور به خصوص در پایتخت و چند کلان شهر؛ سردبیر مجله آینده‌نگر به خبرنگار میدانی و تحقیقی مجله پیشنهاد تهیه گزارشی ویژه را در این خصوص داد و خبرنگار مجله هم به چندین سد سرزد، با کارشناسان محیط زیست و اقلیم شناسی گفت‌وگو کرد و به ریشه‌های بحران آب در کشور پرداخت و به دنبال راهکارهای اساسی برای عبور از این شرایط بود.

خبرنگار به وزارت نیرو می‌رود و درباره شدت بحران با معاون وزیر گفت‌وگو می‌کند و او تصویری از وضعیت کنونی کشور می‌دهد:

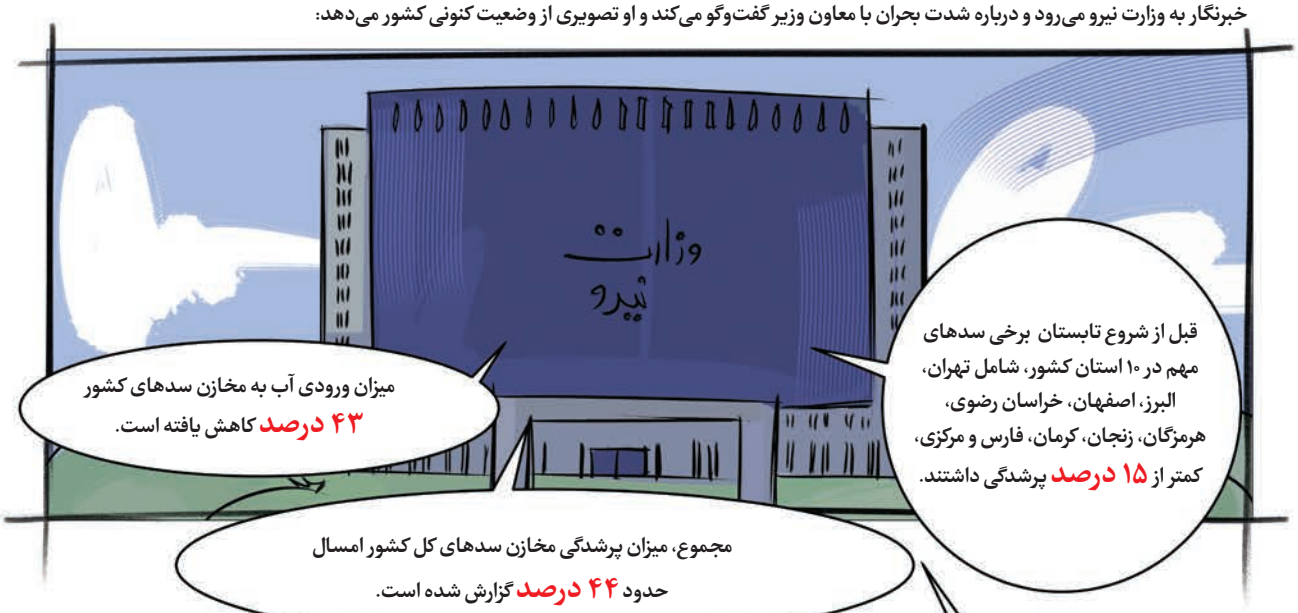


خبرنگار به مرکز ملی اقلیم و مدیریت خشکسالی می‌رود و با احد وظیفه رئیس است مرکز گفت‌وگو می‌کند.
خبرنگار: چقدر بحران اقلیمی و خشکسالی در ایران جدی است؟
احد وظیفه: ایران در یک دوره طولانی خشکسالی به سر می‌برد که ۲۰ سال از شروع آن می‌گذرد و دمای کشور فراتر از میانگین جهانی در ۵۰ سال گذشته، بیش از ۲ درجه افزایش یافته است.
این افزایش ۲ درجه چه تاثیراتی بر اقلیم کشور گذاشته است؟
علاوه تبخیر بیشتر منابع آب و تشدید خشکسالی؛ فصل بهار در حال حذف شدن از چرخه طبیعی کشور است و تابستان تقریبا از اردیبهشت، شروع می‌شود.
چقدر تغییر اقلیم در ایران جدی گرفته شده است؟
برعکس بیشتر کشورهای جهان به خصوص کشورهای توسعه یافته؛ تغییرات اقلیمی در ایران اصلا جدی گرفته نشده و در صورت ادامه این روند امکان زیست در نیمی از سرزمین ایران از دست خواهد رفت.
میزان بارش چقدر در کشور کاهش یافته است؟
وضعیت بارندگی در کشور به شدت کاهش یافته است تاجایی که نسبت به دوره بلند مدت بارندگی ۵۰ درصد و در طول یکسال آبی گذشته بیش از ۴۰ درصد افت داشته است.

خبرنگار آینده نگر به کنفرانس «اثرات خشکسالی و بحران آب بر محیط زیست» می‌رود.
در بیانیه این کنفرانس به مهمترین اثرات مخرب خشکسالی و بحران آب اشاره شده است:








خبرنگار به مرکز پژوهش‌های آب رفت تا با مطالعه تحقیقات صورت گرفته به دنبال شناسایی مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری بحران آب در کشور باشد.
۱-کاهش شدید بارندگی و خشکسالی‌های پی‌درپی
۲- افزایش جمعیت به خصوص در شهرها
۳- اصول غلط مهندسی کشاورزی
۴- احداث بی‌رویه سد در کشور تاجایی که بیش از ۵۰۰ سد در ایران وجود دارد
۵- هدر رفت بخش زیادی از منابع آبی
۶- مصرف بیش از اندازه و بیش از میانگین جهانی
۷- سوء مدیریت منابع آب در ایران

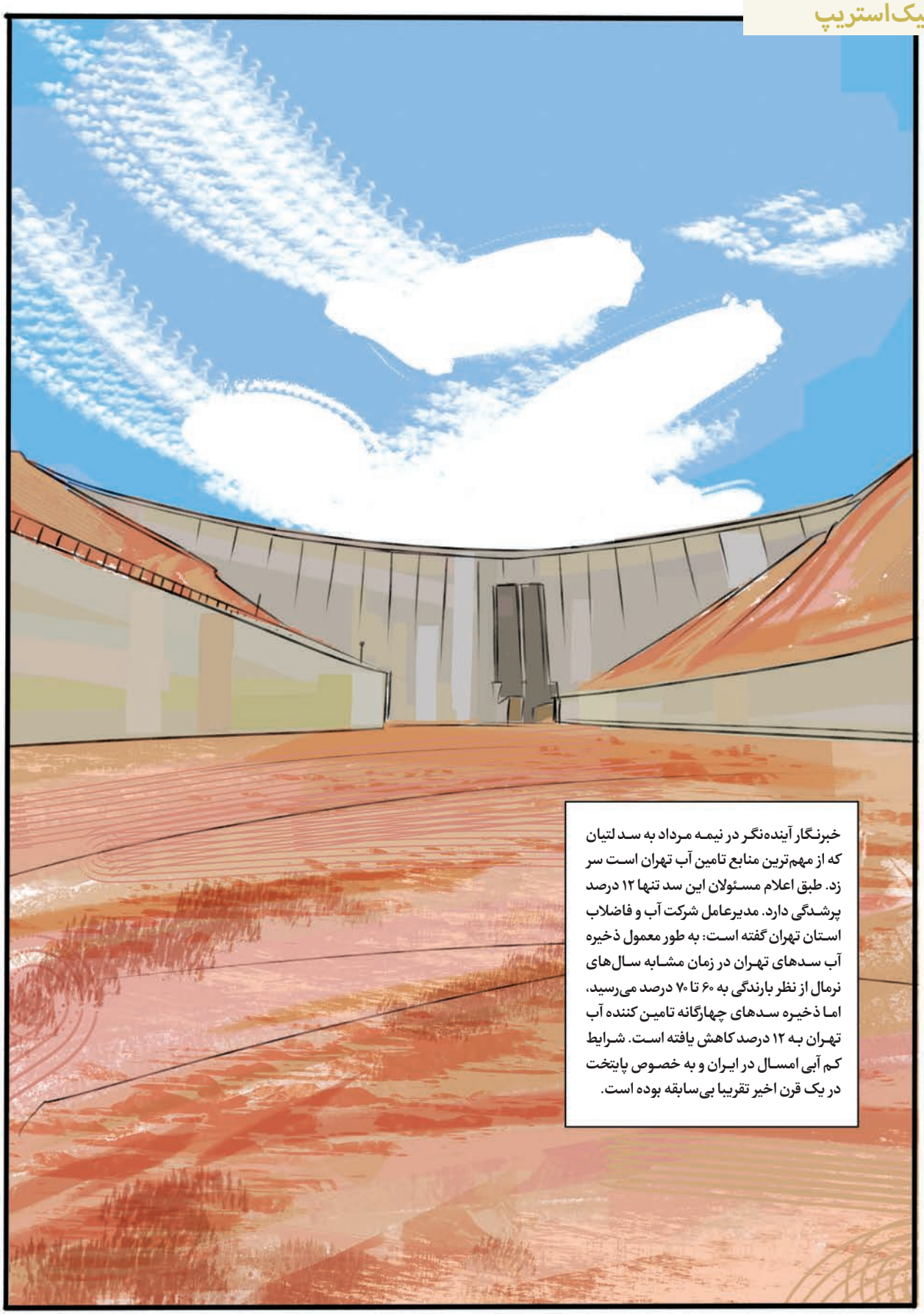
خبرنگار آینده‌نگر در نیمه مرداد به سد لتیان که از مهم‌ترین منابع تامین آب تهران است سر زد. طبق اعلام مسئولان این سد تنها ۱۲ درصد پرشدگی دارد. مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب استان تهران گفته است: به طور معمول ذخیره آب سدهای تهران در زمان مشابه سال‌های نرمال از نظر بارندگی به ۶۰ تا ۷۰ درصد می‌رسید، اما ذخیره سدهای چهارگانه تامین کننده آب تهران به ۱۲ درصد کاهش یافته است. شرایط کم آبی امسال در ایران و به خصوص پایتخت در یک قرن اخیر تقریبا بی‌سابقه بوده است.


بیش از ۸۵ درصد منابع آبی ایران در حوزه کشاورزی مصرف می‌شود.
بین ۶ تا ۸ درصد منابع آبی ایران در حوزه صنعت مصرف می‌شود.
حدود ۹ درصد منابع آبی کشور در حوزه خانوار مصرف می‌شود.

خبرنگار آینده‌نگر میزگردی با حضور کارشناسان محیط‌زیست، مهندسان آب و هواشناسی و اقلیم و اقتصاددانان حوزه توسعه برگزار کرد تا به راهکارهای اساسی برسد:



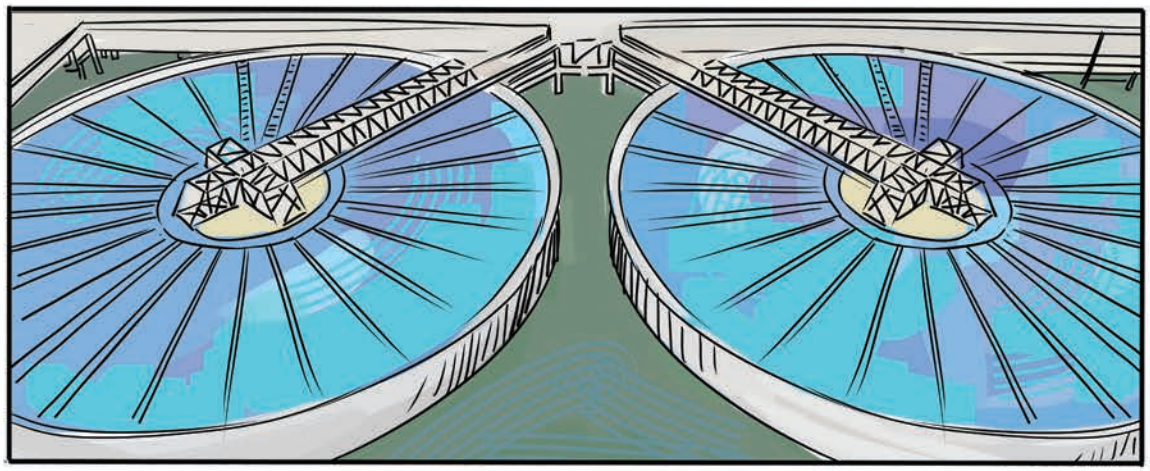

آکـادمـی

آینده‌نگر وضعیت اقتصاد ایران بعد از جنگ ۱۲ روزه را بررسی می‌کند

بلاتکلیفی



انتظار تداوم جنگ ضربه بزرگ‌تری به اقتصاد وارد می‌کند

جواد صالحی‌اصفهانی، استاد اقتصاد دانشگاه ویرجینیا تک در گفت‌وگو با «آینده‌نگر» از تأثیر جنگ بر اقتصاد ایران می‌گوید

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش آکادمی

جنگ ۱۲ روزه اسـرائیل و ایران، تبعات زیادی برای اقتصاد کشور داشـت؛ جواد صالحی‌اصفهانی، استاد اقتصاد دانشگاه ویرجینیا تک، مهم‌ترین تبعات این جنگ را آشفتگی انتظارات می‌داند.

او می‌گوید: ترس و نگرانی از ادامه جنگ مهم‌ترین مشکل اقتصادی است؛ تا وقتی که ترس از حمله خارجی وجود دارد تصمیم بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری کار ساده‌ای نیست.

صالحی اصفهانی معتقد است: وقتی پایان جنگ در چشم‌انداز نیست و مردم عادی فکر کنند جنگ ادامه خواهد داشت، این انتظارِ تداوم جنگ، ضربه بزرگ‌تری به اقتصاد وارد می‌کند تا خودِ خسارات جنگ دوازده‌روزه. این مصاحبه را بخوانید.

■ **در روزهای پـس از جنگ ۱۲ روزه، چه مسیری پیش روی تصمیم‌گیران اقتصاد ایران قرار دارد؟**

مسیری به‌مراتب سخت‌تر. البته مطلب اقتصاد پس از جنگ، یا شاید دقیق‌تر باشد اگر بگوئیم در حال جنـگ چون در ذهن خیلی‌ها احتمال اینکه اسرائیل دوباره حمله کند جدی اسـت، در تخصص من نیست و در علم اقتصاد هم مطلب شناخته‌شـده‌ای نیسـت. از یک نظر تاثیر جنگ بر اقتصاد واضح اسـت، اینکه خرابی به بار می‌آورد، و باعث کمبود منابع بیشـتر می‌شود. بجای ایجاد زیرساخت‌های جدید باید خرابی‌ها را تعمیر کرد. درک این موضوع به علم اقتصاد نیازی ندارد.

اگر از این خسارت‌های جنگ دوازده‌روزه بگذریم، بُعد اقتصادی مهم دیگر آن آشفتگی انتظارات است. خسارت اصلی که به تأسیسات هسته‌ای وارد شده اثر مستقیمی در اقتصاد ندارد چون آنها نقشـی مهمی در اقتصاد نداشتند؛ نه در ایجاد اشتغال و نه در صادرات. در بلندمدت، البته این تاسیسات اثرگذار هستند. اگر ایران صنعت هسته‌ای پیشرفته‌ای داشته باشد و دانش آن توسعه یابد، قطعاً کشور پیشرفته‌تری خواهد بود تا زمانی که این مسائل را نشناسد یا نداند چگونه از آن‌ها استفاده کند. همه کشورهای پیشرفته با صنعت هسته‌ای آشنا هستند و در همین موقعیت فعلی ایران‌اند که می‌توانند غنی‌سازی کنند.

■ **مهم‌ترین تاثیر جنگ در احساس ناامنی و فرار سرمایه از اقتصاد کشور است. در این مورد چه مسیری باید طی کرد؟**

اکنون ترس و نگرانی از ادامه جنگ مهم‌ترین مشکل اقتصادی است که قبل از جنگ وجود نداشت. و تا وقتی که ترس از حمله خارجی وجود دارد تصمیم بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری کار ساده‌ای نیست. حتی اگر ساختمانی از فردی تخریب شده باشد، ممکن اسـت مالکان نتوانند یا نخواهند در این شرایط دوباره بازسازی کنند. اگر کارخانه‌ای که متعلق به بخش خصوصی است آسیب دیده باشد، احتمالاً صبر خواهند کرد تا مطمئن شوند این تخاصم پایان یافته، سپس اقدام به بازسازی کنند. بنابراین، وقتی پایان جنگ در چشم‌انداز نیست و حالتی از تخاصم مزمن برقرار است ـ همان چیزی که اسرائیلی‌ها تصور می‌کنند، یعنی هر از چند گاهی بمبارانی تازه ـ طبیعی است که مردم عادی نیز نگران آینده باشند و فکر کنند جنگ ادامه خواهد داشت، این انتظارِ تداوم جنگ، ضربه بزرگ‌تری به اقتصـاد وارد می‌کند تا خودِ خسارات جنگ دوازده‌روزه.

■ **این دقیقا همان خسارت جبران‌ناپذیر جنگ است: تعلیق در حیات اقتصادی کشور.**

بلـه. البته دلیـل این موضوع روشـن اسـت: برای جبران یا ترمیـم خرابی‌ها به سـرمایه‌گذاری نیاز داریم، و برای پیشرفت هم سرمایه‌گذاری لازم است. سرمایه‌گذاری، براساس آینده‌نگری ممکن است؛ یعنی باید بدانیـد در پنج یا ده سـال آینده وضعیت چگونه خواهد بود تا بر اسـاس آن تصمیم بگیرید. وقتی آینده تاریک یا مبهم است، این سرمایه‌گذاری متوقف می‌شود و همین مسئله ضربه بزرگی می‌زند؛ زیرا ممکن است پنج یا ده سال به‌جای رشد پنج‌درصدی، تنها رشد یک‌درصدی داشته باشیم.

■ **دولت چگونه باید مسیر را برای اقتصاد هموار کند؟**

معمولا در این شـرایط دولت نقش بسـیار مهمی در هدایت انتظارات دارد و سعی خواهـد کرد تا آرامش را به جامعه و به فضای اقتصاد برگرداند. البته بعلت اینکه حمله غافل‌گیرانه بوده و پیش‌بینی‌های هم در مورد احتمال آن درسـت از آب درنیامده، این کار آسانی نیست. وقتی مردم نتوانند سخنان دولت را باور کنند، بهبود اوضاع اقتصادی دشوار می‌شود.

اگر به گذشته نقش دولت در ایجاد انتظارات بنگریم اهمیت آن روشن می‌شود. در دهه اول و دوم انقلاب سـرمایه‌گذاری در زیر ساخت‌ها در روستاها باعث شد که مردم روستا آینده روشنی برای فرزندانشان پیش‌بینی کنند و آموزش در روستاها گسترش یافت. یا با ایجاد حساب‌های یارانه نقدی در سال ۱۳۸۹ دولت باعث شد که مردم شوک افزایش بهای حامل‌های انرژی را تحمل کنند و بر عکس ۱۳۹۷ تنش اجتماعی پیش نیاید. اینها نمونه‌های اعتماد به حرف دولت است که فکر می‌کنم الان در آن سطح وجود ندارد. اگر مردم حرف‌های دولت را باور نکنند، دولت قادر به اجرای مؤثر برنامه‌های خود نخواهد بود

■ **سرمایه اجتماعی را عامل مهمی در برنامه‌های اقتصادی می‌دانید؟**

بله؛ اما من نمی‌خواهم از اصطلاح بزرگ مانند «سرمایه اجتماعی» استفاده کنم، چون نمی‌دانم همه یک برداشت مشـترک از این اصطلاح دارند یا نه. من فقط می‌گویم اگر دولت بخواهد تصمیمی بگیرد و اعلام کند «این کار را انجام خواهم داد»، ولی مردم این سخن را نپذیرند، یا اگر ارتباط بین دولت و مردم کاهش یابد، تأثیرگذاری دولت کم خواهد

نکته‌هایی که باید بدانید

از دید جامعه‌شناسی تأثیر حمله آمریکا به ایران با اینکه (بر خلاف حمله اسرائیل) خرابی اقتصادیش محدود بود، خسارت پیام روانی‌اش شاید بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که در ظاهر به‌نظر می‌رسد. مردم ممکن است احساس کنند که کشورشان آسیب‌پذیر است و این حس، در تصمیمات اقتصادی، اجتماعی و حتی شخصی آنها اثر بگذارد.

اوضاع پیچیده‌ای شکل گرفته است. اگر از دید خوش‌بینی به آینده نگاه کنیم ـ تنها نگاهی که سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند ـ باید بدانیم که این سرمایه‌گذاری فقط به ساخت ساختمان و کارخانه محدود نمی‌شود و در تشکیل سرمایه انسانی نیز بسیار موثر است. مثلاً تصمیم رفتن به دانشگاه یا ماندن در ایران بعد از پایان تحصیل، که افق زمانی ده تا بیست ساله را در نظر می‌گیرد، به تصویر آینده ایران در ده یا بیست سال بعد که در جامعه وجود دارد بستگی دارد.



شد. فرض کنید دولت بگوید «ما برای اصلاح بهای آب، برق و بنزین، برنامه‌هایی داریم و می‌خواهیم اجرا کنیم». اگر مردم فکر کنند این‌ها صرفاً حرف است و به نتیجه‌ای نخواهد رسید، همان رفتارهای گذشته خود را ادامه می‌دهند. اینکه سخن دولت برای مردم قابل قبول و قابل اعتماد باشد، بسیار مهم است.

وقتی شرایط جنگی ایجاد می‌شود، یکی از ضربه‌هایی که اقتصاد می‌خورد این است که بزرگ‌ترین بازیگرش ـ یعنی دولت ـ ممکن است از یک‌سو با همراهی بیشتر مردم مواجه شود، اما از سوی دیگر، مردم سخنان دولت را در ارتباط با آینده کمتر باور کنند. این اتفاق در بسیاری از کشورها رخ داده و در ایران نیز دیده شده است که وقتی دشمن خارجی حمله می‌کند، همراهی مردم با دولت افزایش می‌یابد. این، با اعتماد به وعده‌های آینده دولت تفاوت دارد. اولی به حس ناسیونالیسم و دفاع از میهن مربوط است، اما دومی به سرمایه‌گذاری‌هایی وابسته است که بر اساس تصمیمات دولت انجام می‌شود. به‌نظر من، این بخش دوم تا حدی آسیب دیده است.

■ **باید برنامه‌های دولت در میان‌مدت و بلندمدت متفاوت از برنامه‌های کوتاه مدت باشد.**

با وجود اینکه مردم ممکن است در کوتاه‌مدت بیشتر به کمک دولت بیایند، اما در مورد آینده، کمتر به وعده‌های آن اعتماد می‌کنند. وظیفه اصلی دولت این است که سخنانی بگوید که مردم بتوانند آن‌ها را باور کنند.

دقت کردم که در اخبار، گاهی یک مسئول می‌آید و می‌گوید «در فلان‌جا اتفاقی نیفتاده» و دیگری می‌گوید «خساراتی وارد شده است». این وضعیت پیچیده‌ای ایجاد می‌کند. از یک‌سو، کسانی که می‌گویند «اتفاقی نیفتاده»، ممکن است ندانند که عملاً به مردم می‌گویند «برای حملات بعدی آماده باشید» و در نتیجه این پیام را منتقل کنند که «اکنون وقت خوبی برای سرمایه‌گذاری نیست». از سوی دیگر، وقتی کسی می‌گوید «خرابی‌هایی ایجاد شده»، شاید به‌طور غیرمستقیم این پیام را بدهد که «این تخاصم ممکن است تمام شود». مثلاً وقتی مسئول عالی‌رتبه‌ای بگوید تأسیسات غنی‌سازی ضربه‌ای نخورده مردم ممکن است فکر کنند که احتمال حمله مجدد آمریکا زیاد است، یا برعکس اگر بگوید که تأسیسات آسیب زیادی خورده است، در ذهن مردم احتمال حمله مجدد پایین می‌آید.

می‌خواهم بگویم اوضاع پیچیده‌ای شکل گرفته است. اگر از دید خوش‌بینی به آینده نگاه کنیم ـ تنها نگاهی که سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند ـ باید بدانیم که این سرمایه‌گذاری فقط به ساخت ساختمان و کارخانه محدود نمی‌شود و در تشکیل سرمایه انسانی نیز بسیار موثر است. مثلاً تصمیم رفتن به دانشگاه یا ماندن در ایران بعد از پایان تحصیل، که افق زمانی ده تا بیست ساله را در نظر می‌گیرد، به تصویر آینده ایران در ده یا بیست سال بعد که در جامعه وجود دارد بستگی دارد.

شرایط جنگی که ایجاد می‌شود، تمام این تصمیمات را ـ از ساخت‌وساز و تأسیس کارخانه گرفته تا ادامه تحصیل ـ تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌نظر من، دولت باید نه‌تنها نگران خرابی‌های فعلی و تلفات جانی باشد ـ که البته بسیار مهم است ـ بلکه باید به این بیندیشد که مردم آینده ده یا بیست سال بعد را چگونه می‌بینند و چگونه اعتماد مردم به دولت را می‌شود افزایش داد. گام‌هایی که دولت برمی‌دارد، حتی اگر کوچک باشند، ممکن است مورد توجه جدی مردم قرار گیرند.

از دید جامعه‌شناسی تأثیر حمله آمریکا به ایران با اینکه (بر خلاف حمله اسرائیل) خرابی اقتصادیش محدود بود، خسارت پیام روانی‌اش شاید بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که در ظاهر به‌نظر می‌رسد. مردم ممکن است احساس کنند که کشورشان آسیب‌پذیر است و این حس، در تصمیمات اقتصادی، اجتماعی و حتی شخصی آنها اثر بگذارد.

شاید عده‌ای بگویند «این فقط یک حمله محدود بود و تمام شد»، اما ذهن مردم همیشه با «احتمال تکرار» درگیر است. این نگرانی می‌تواند باعث شود که سرمایه‌گذاران محتاط‌تر شوند، خانواده‌ها در برنامه‌های بلندمدت خود تجدیدنظر کنند، و حتی جوانان برای آینده شغلی یا تحصیلی‌شان مسیر متفاوتی انتخاب کنند.

نتیجه مهمی که من از این بحث می‌گیرم احتمال تشدید رکود و ماندگاری تورم است. وقتی که انتظارات مثبت بود، کمبود سرمایه‌گذاری داشتیم. نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ملی از نزدیک ۳۰ در صد قبل از تحریم‌ها به نصف رسیده است که جایی برای کاهش بیشتر نگذاشته است. و حالا که بخش خصوصی در کوتاه مدت علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری نشان نخواهد داد، دولت می‌باید در این راه پیش‌قدم شود. از سوی دیگر نیاز به درآمد دولت برای پیشگیری از فقر و تامین اجتماعی هم زیادتر شده است. در این شرایط، ایجاد منبع جدید درآمد برای دولت از طریق کاهش یارانه‌های انرژی، چند برابر شده است. ■

سرکوب تولید

نگاهی به تاریخچه قیمت‌گذاری دستوری در صنعت لبنیات



میر اسلام تیموری

رئیس هیئت‌مدیره انجمن صنایع فرآورده‌های لبنی ایران

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره رانت، نوع و تأثیر آن بر اقتصاد بدانید، این مقاله را بخوانید.

مقدمه

شـــیر و محصولات لبنی در ســـه دوره هشت ساله (۱۳۷۶-۱۳۹۹) و یک دوره ۳ ساله (۱۴۰۰-۱۴۰۲) همواره زیر ضرب قیمت‌گذاری دستوری و سرکوب قیمت قرار داشته است. هرچند این سرکوب قیمت و اعمال قیمت‌گذاری دستوری از سوی دولتمردان دلایل به ظاهر موجهی چون استراتژیک بودن این محصولات در سبد غذایی خانوار، لحاظ کردن قدرت خرید مردم برای تامین امنیت غذایی و پرداخت یارانه به نهادهای دامی داشته است اما تبعات این تصمیم برای تولیدکنندگان محصولات لبنی بسیار زیانبار بوده است. ســـاختار ضعیف اقتصاد داخلی در کنار وجود تورم دورقمی باعث شده است که تنها ظرف ۲۷ سال قیمت شـــیر خام ۱۷۷ برابر شود (از ۸۵۰ ریال بـــه ۱۵۰,۰۰۰ ریال) و با توجه به ضریب تاثیر بزرگ قیمت شیر خام بر قیمت تمام‌شده محصولات لبنی، منجر به افزایـــش قیمت این محصولات نیز گردد.

از آنجا که افزایش قیمت با کاهش مصرف ارتباط مســـتقیم دارد، امروز بیش از گذشته با کاهش سرانه مصرف محصولات لبنی مواجه هستیم و این بدان معنی است که همه دلایلی که دولتمردان در توجیه اعمال قیمت‌گذاری دســـتوری بکار برده و می‌برند، منجر به نتیجه نشده است.

ســـرانه مصرف شـــیر و محصولات لبنی، یکی از شـــاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورهاست و هیچ کشور توسعه‌یافته‌ای نیست که سرانه مصرف شیر و محصولات لبنی در آن کمتر از میانگین توصیه شـــده سازمان بهداشت جهانی باشد. امروز اما افزایش قیمت محصولات لبنی و کاهش سرانه مصرف این محصولات با وجود همه نظارت‌هـــا و اعمال کنترل‌ها، تهدید بزرگی برای سلامت و امنیتی غذایی مردم ایران است. امید است این کنترل‌ها و نظارت‌های بی حاصل جای خود را به منطق عرضه و تقاضا بسپارد. منطقی که حمایت برای افزایش مصرف و تضمین سلامت جامعه را بهانه‌ای برای ســـرکوب منطق بازار و جلوگیری از توســـعه آن نمی‌کند و البته با «حمایت‌های هوشمندانه» از مصرف‌کننده به جای اعمال «حمایت‌های رفع تکلیفی» و ردشده در آزمون‌های مختلف، تحقق سرانه مصرف استاندارد و سلامت نسلی جامعه را محقق می‌کند.

دوره ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳

صنعت لبنیات و سیاست قیمت‌گذاری محصولات لبنی در دوره سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳ متاثر از تصمیم دولت برای توزیع شیر یارانه‌ای است. با توجه به حجم توزیعی شیر یارانه‌ای که در میانه این سال‌ها افزایش نیز یافت، محصولات غیر یارانه‌ای عملاً امکان ظهور و بروز چندانی نداشتند و تنوع محصول چندانی را در بازار محصولات لبنی شاهد نبودیم. در آن زمان با توجه به تعداد اندک کارخانجات و سهم بازار نسبتاً بزرگ شرکت صنایع شیر ایران از تولید و توزیع شیر یارانه‌ای، محصولات غیر یارانه‌ای جزء محصولات گروه سوم ستاد تنظیم بازار قرار گرفته بود.

بر این اســـاس با اعلام قیمت شیر خام توسط ستاد تنظیم بازار که عمدتاً برای محاسبه مابه‌التفاوت شیر یارانه‌ای پرداختی از طرف دولت صورت میگرفت انجمن صنایع فرآورده‌های لبنی ایران نسبت به اعلام قیمت محصولات لبنی بدون یارانه در مطبوعات کثیرالانتشار اقدام مینمود. ضمن اینکه شرکت صنایع شیر ایران هم به عنوان بزرگ‌ترین شـــرکت لبنی کشـــور در آن زمان، خود راسا و جداگانه طی اطلاعیه‌ای این مهم را انجام میداد. این روال تا ســـال ۱۳۸۳ ادامه پیدا میکند ولی در این سال عمدتاً به دلیل اختلاف قیمت شیر خام مصوب دولت و قیمت تمام‌شده اعلامی توسط دامداریها و قیمت واقعی عرضه و تقاضا در بازار، دولت نسبت به افزایش قیمت محصولات شرکتهای لبنی واکنش نشان داد و افزایش بیش از ۱۶ درصدی محصولات را تخلف عنوان کرد. همین موضوع باعث شکل‌گیری بحثهایی می‌شود که به دنبال آن قرار دادن کل محصولات لبنی در سبد حمایتی (انتقال کل محصولات به گروه دوم کالایی) اســـت. موضوعی که نهایتاً در ۱۳۸۴/۰۴/۱۲ به تصویب دولت رسیده و کلیه فرآوردهها و محصولات لبنی غیر یارانه‌ای به فهرست بخش دوم گروه اول کالاهای ســـتاد تنظیم بازار اضافه شد و قیمت‌گذاری آن صرفاً با رعایت ضوابط قیمت‌گذاری سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان الزامی گردید و تخلف از آن مشـــمول طرح تنظیم بازار و رسیدگی محاکم تعزیرات یا قانون نظام صنفی کشور شد.

مـــوارد کلیدی که در بازه زمانی ســـال‌های ۷۶ تـــا ۸۳ در موضوع قیمت‌گذاری محصولات لبنی رخ داد به شرح ذیل است:

۱. قیمت مصوب شـــیر خام از ۸۵۰ ریال به ازای هر کیلو در ابتدای سال ۷۶ به ۲۲۰۰ ریال در پایان سال ۱۳۸۳ می‌رسد (یعنی قیمت شیر خام ظرف ۸ سال ۲,۶ برابر می‌شود). البته قیمت واقعی شیر خام در بازار عرضه و تقاضا به حدود ۲۵۰۰ ریال رسیده بود و این تفاوت فاحش قیمت که تا به امروز هم ادامه دارد تبعات مختلفی را به صنعت تحمیل نموده است که ورود دولت به قیمت‌گذاری محصولات و نادیده ماندن منطق بازار یکی از مهم‌ترین چالش‌های این صنعت است.

۲. قیمت شیر یارانه‌ای به عنوان مهم‌ترین محصول این دوره از هر کیلوگرم ۴۰۰ ریال به ۱۹۰۰ ریال افزایش پیدا می‌کند. (۴,۷۵ برابر) در عین حال حجم شیر یارانه‌ای از ۳۶۰ هزار تن به ۱۵۶۵ هزار تن افزایش پیدا کرده است (۴,۳ برابر).

۳. محصولات غیر یارانه‌ای لبنی در بازه ۷۶ تا ۸۳ به طور متوســـط حداکثر ۱۰ درصد افزایش قیمت داشته‌اند. برای مثال قیمت محصول شیر یک لیتری آزاد از ۱۶۲۰ ریال به ۵۰۰۰ ریال افزایش یافته است.

۴. متوســـط نرخ تورم در بازه زمانی ۷۶ تا ۸۴ حداکثر ۱۵,۷ درصد بوده اســـت. (پیوست یک)

۵. قیمت ارز در هشت سال مربوطه مطابق جدول (پیوست دو) بوده است که در ۵ سال اول قیمت ارز دولتی ۱۷۵۰ ریال و در ۳ سال آخر سیاست تک‌نرخی ارز اجرایی شده است.

۶. پروژه شیر مدرسه به عنوان یکی از مهم‌ترین پروژه‌های فرهنگ‌سازی مصرف شیر و هدفمندترین یارانه در میان همه یارانه‌های پرداختی دولت در هر حوزه کالایی و خدماتی، از سال ۱۳۷۹ عملیاتی گردید و این طرح جزء موفق‌ترین طرح‌های توزیع شیر مدرسه در مجامع بین‌المللی شناخته شد.

سال ۱۳۸۴ در شرایطی آغاز شد که در پایان سال ۱۳۸۳ مصوبه مجلس مشهور به «تثبیت قیمت خدمات و کالاهای اساسی دولت» به اشتباه و با نادیده گرفتن واقعیت‌های اقتصادی کشور و برآمده از انگیزه‌های غیر اقتصادی تهیه‌کنندگان آن، منجر به ایجاد انتظار برای تثبیت قیمت همه کالاهای تولیدی شده بود.

۷. از سال ۱۳۸۲ کلیه عوارض و مالیات محصولات تولیدی از جمله محصولات لبنی متمرکز شده و از محصولات لبنی خانوار فقط شیر از پرداخت عوارض معاف گردید. از سال ۱۳۸۴ پنیر نیز به محصولات معاف اضافه گردید. (۳درصد در طول دوره)

۸. حداقل حقوق در سال ۱۳۷۶ از ۲۵۷۴۶۰ ریال ماهیانه به عدد ۱۱۴۶۰۲۰ ریال در سال ۱۳۸۳ رسید (۴/۵ برابر). (پیوست سه)

دوره ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱

سال ۱۳۸۴ در شرایطی آغاز شد که در پایان سال ۱۳۸۳ مصوبه مجلس مشهور به «تثبیت قیمت خدمات و کالاهای اساسی دولت» به اشتباه و با نادیده گرفتن واقعیت‌های اقتصادی کشور و برآمده از انگیزه‌های غیر اقتصادی تهیه‌کنندگان آن، منجر به ایجاد انتظار برای تثبیت قیمت همه کالاهای تولیدی شده بود. این طرح به همراه مصوبه دولت نهم در نیمه اول سال ۱۳۸۴ مبنی بر قرار دادن کلیه فرآورده‌ها و محصولات لبنی در فهرست بخش دوم گروه اول کالاهای ستاد تنظیم بازار، فشار بر صنایع لبنی برای تثبیت قیمت محصولات را افزایش داد بدون اینکه واقعیت‌های مربوط به افزایش هزینه‌های تولید در شیر خام، بسته‌بندی وحقوق و دستمزد را مورد توجه قرار دهد. این تصمیم در سال ۱۳۸۵ هم ادامه یافته و با توجه به عدم امکان تثبیت قیمت‌ها منجر به تشکیل پرونده‌های تعزیراتی برای صاحبان صنایع گردید. طبیعی بود که تولیدکنندگان میان انتخاب از تعطیلی کارخانه یا تخلف از قیمت‌های اعلامی به انتخاب دومی تن دهند و اجازه ندهند حاصل سال‌ها سرمایه‌گذاری و تلاششان از بین برود.

با این‌همه در سال ۱۳۸۶ نیز این فشارها ادامه یافت و تنها بخشی از محصولات لبنی اجازه افزایش قیمت یافتند. خروج برخی کالاها از شمول قیمت‌گذاری باعث تغییر رفتار تولیدکننده خارج از نیاز واقعی مصرف‌کننده شد. به این معنی که کالایی بیشتر توسط تولیدکنندگان تولید می‌شد که حاشیه سود بهتر و بیشتری داشت حتی اگر بازار از آن کالا اشباع شده بود.

با وجود روشن بودن تبعات تصمیمات پیش‌گفته؛ سیاست تثبیت قیمت‌ها در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ بر روی کالاهای پرمصرف که بخش عمده‌ای از تولیدات را شامل می‌شد، ادامه یافت. سال ۱۳۸۹ سال شروع هدفمندی یارانه‌ها توسط دولت وقت محمل و بهانه جدیدی برای جلوگیری از افزایش قیمت و تداوم سیاست تثبیت قیمت‌ها بود در حالی که کلیه عوامل موثر بر هزینه تمام‌شده تولید متاثر از شروع طرح هدفمندی یارانه‌ها افزایش یافته بود اما دولت وقت تنها افزایش درآمد ناشی از هدفمندی را برای خزانه خود می‌پسندید و فشار بر گرده تولیدکننده برای عدم تغییر قیمت محصولات ادامه داشت.

از زمستان ۱۳۸۹ مستند به طرح هدفمندی یارانه‌ها، حذف شیر یارانه‌ای خانوار و شیر مدرسه کلید خورد و در پایان خرداد ۱۳۹۰ شیر خانوار کاملاً از سبد صنایع لبنی حذف گردید. این کار برخلاف انتظار نه‌تنها باعث افزایش عرضه شیر خام نشد بلکه باعث عدم تعادل در عرضه و تقاضا هم شد به گونه‌ای که قیمت شیر خام در سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۱ رشد چشمگیری یافت (از ۴,۲۰۰ ریال در ابتدای ۱۳۹۰ به ۱۱,۵۰۰ ریال در پایان سال ۱۳۹۱ افزایش یافت).

همزمانی تصمیمات دولت با آغاز تحریم‌های اقتصادی و افزایش قیمت ارز در بازار، قیمت نهاده‌های دامی را افزایش داد و به تبع آن قیمت تمام‌شده شیر خام نیز با جهش چشم‌گیری مواجه شد. افزایش ماه به ماه قیمت شیر خام از خرداد سال ۱۳۹۰ تا پایان سال ۱۳۹۱ باعث شد که در طی دو سال (۹۰ و ۹۱) مقامات ذی‌ربط دولتی حداقل ۵ بار نسبت به اصلاح قیمت‌های لبنی اقدام‌نمایند.

این تغییرات عمدتاً با تاخیر فراوان نسبت به افزایش قیمت شیر خام به عنوان اصلی‌ترین عامل قیمت تمام‌شده محصولات لبنی صورت می‌گرفت که خود به معنی ضرر و زیان بیش از پیش تولیدکنندگان محصولات لبنی بود. در پایان سال ۱۳۹۱ افزایش قیمت هر کیلو شیر خام به بیش از ۱۱,۵۰۰ ریال باعث گردید دولت با تخصیص علوفه با قیمت‌های مصوب به دامداری‌ها از طریق شرکت‌های لبنی، قیمت شیر خام را در سطح ۹۶۰۰ ریال تثبیت نماید. در پایان همین سال مقرر گردید کارشناس رسمی قوه قضاییه برای حل اختلاف سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان و انجمن صنایع لبنی برای قیمت محصولات لبنی ورود کند که گزارش مربوطه در اوایل سال ۱۳۹۲ منتشر شد. بر اساس این گزارش قیمت شیر خام ۱۱۱۰۰ ریال و قیمت محصولات لبنی متناسب با آن اصلاح شد.

پایان این دوره که با سرکوب شدید قیمت‌ها و تشکیل پرونده‌های متعدد برای شرکت‌های لبنی همراه بود پیرو گزارش کارشناس رسمی قوه قضاییه با واگذاری اداره امور صنفی به تشکل‌های مربوطه لبنی در اوایل سال ۱۳۹۲ خاتمه یافت. خلاصه آنچه دراین دوره اتفاق افتاد به شرح زیر است:

۱. قیمت مصوب شیر خام از ۲,۵۰۰ ریال در اوایل سال ۱۳۸۴ به ازای هر کیلوگرم به ۹,۶۰۰ ریال در پایان سال ۱۳۹۱ رسید (۳,۸ برابر). البته قیمت واقعی شیر خام به بایش از ۱۱,۵۰۰ ریال در پایان سال ۱۳۹۱ رسیده بود که با اختصاص علوفه با قیمت دولتی کاهش یافت.

۲. در پی هدفمند کردن یارانه‌ها در سال ۱۳۸۹، شیر یارانه‌ای حذف گردید و یارانه‌ای که بر اساس قانون هدفمندی یارانه‌ها مصوب شده بود کماکان ادامه یابد کاملاً حذف شد.

۳. پروژه شیر مدرسه متوقف گردید.

۴. متوسط نرخ تورم در دوره مورد نظر (۸۴-۹۱) ۱۷,۷ درصد بوده است. (پیوست یک)

۵. مطابق جدول (پیوست دو) در ۶ سال اول این دوره قیمت ارز دولتی تقریباً تثبیت شده و تک‌نرخی بود (۹,۰۰۰ ریال تا ۱۰,۰۰۰ ریال) و در دو سال بعدی قیمت ارز دولتی و ارز آزاد متفاوت گردید.

پیوست یک - نرخ تورم ۱۳۷۶ - ۱۴۰۲

سال	نرخ تورم
۱۳۷۶	۱۷٫۳
۱۳۷۷	۱۸٫۱
۱۳۷۸	۲۰٫۱
۱۳۷۹	۱۲٫۶
۱۳۸۰	۱۱٫۴
۱۳۸۱	۱۵٫۸
۱۳۸۲	۱۵٫۶
۱۳۸۳	۱۵٫۲
۱۳۸۴	۱۰٫۴
۱۳۸۵	۱۱٫۹
۱۳۸۶	۱۸٫۴
۱۳۸۷	۲۵٫۴
۱۳۸۸	۱۰٫۸
۱۳۸۹	۱۲٫۴
۱۳۹۰	۲۱٫۵
۱۳۹۱	۳٫۵
۱۳۹۲	۳۴٫۷
۱۳۹۳	۱۵٫۶
۱۳۹۴	۱۱٫۹
۱۳۹۵	۹
۱۳۹۶	۹٫۶
۱۳۹۷	۳۱٫۲
۱۳۹۸	۴۱٫۲
۱۳۹۹	۴۷٫۱
۱۴۰۰	۴۶٫۲
۱۴۰۱	۴۶٫۵
۱۴۰۲	۴۰٫۷

۶. از ابتدای سال ۱۳۸۷ قانون ارزش افزوده جایگزین قانون تجمیع عوارض گردید و کماکان فقط شیر و پنیر از این قانون مستثنی بودند. درصد این عوارض از ۳درصد در سال ۱۳۸۷ به ۵درصد در سال ۱۳۹۱ رسید.

۷. در این دوره ۳ بار از مکانسیم اصلاح تعرفه واردات و صادرات برای کنترل بازار استفاده گردید:

الف. افزایش تعرفه واردات شیرخشک به میزان ۹۰ درصد در اوایل سال ۱۳۸۸

ب. کاهش تعرفه واردات شیرخشک از ۸۶ درصد به ۱ درصد در اواخر سال ۱۳۹۰

ج. ممنوعیت صادرات کره و شیرخشک و اعمال تعرفه ۳۰ درصدی برای سایر محصولات در پاییز ۱۳۹۱

۸. حداقل حقوق در سال ۱۳۸۴ از مبلغ ۱,۳۶۵,۹۲۰ ریال به مبلغ ۴,۳۴۷,۰۰۰ ریال در سال ۱۳۹۱ رسید (۳/۲ برابر).

پیوست دو - قیمت ارز رسمی و آزاد

سال	قیمت رسمی ارز	حداکثر قیمت ارز آزاد
۱۳۷۶	۱۷۵۰	۴۷۸۰
۱۳۷۷	۱۷۵۰	۶۴۶۰
۱۳۷۸	۱۷۵۰	۸۶۳۰
۱۳۷۹	۱۷۵۰	۸۱۳۰
۱۳۸۰	۱۷۵۰	۷۹۲۰
۱۳۸۱	۷۹۵۰	۷۹۹۰
۱۳۸۲	۸۲۸۰	۸۳۲۰
۱۳۸۳	۸۷۱۰	۸۷۴۰
۱۳۸۴	۹۰۲۰	۹۰۴۰
۱۳۸۵	۹۱۹۰	۹۲۲۰
۱۳۸۶	۹۲۸۰	۹۳۶۰
۱۳۸۷	۹۵۷۰	۹۶۶۰
۱۳۸۸	۹۸۳۰	۱۰۰۰
۱۳۸۹	۱۰۳۶۰	۱۱۰۰۰
۱۳۹۰	۱۱۰۰۰	۱۸۰۰۰
۱۳۹۱	۱۱۲۶۰	۳۶۵۰۰
۱۳۹۲	۱۱۲۶۰	۳۶۰۰۰
۱۳۹۳	۲۹۹۰۰	۳۵۵۰۰
۱۳۹۴	۳۱۸۰۰	۳۶۰۰۰
۱۳۹۵	۳۲۸۰۰	۳۷۵۰۰
۱۳۹۶	۳۵۸۵۰	۴۲۵۰۰
۱۳۹۷	۴۲۰۰۰	۱۵۱۵۰۰
۱۳۹۸	۴۲۰۰۰	۱۶۵۰۰۰
۱۳۹۹	۴۲۰۰۰	۲۵۰۰۰۰
۱۴۰۰	۴۲۰۰۰	۲۶۵۰۰۰
۱۴۰۱	۲۸۵۰۰۰	۵۰۰۰۰۰
۱۴۰۲	۲۸۵۰۰۰	۶۱۰۰۰۰

دوره ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۹

سال ۱۳۹۲ با ارائه گزارش کارشناس رسمی قوه قضائیه برای قیمت محصولات لبنی شروع شد که منجر به اصلاح قیمت محصولات (۷۸ قلم) با قیمت مصوب شیر خام ۱۱,۱۰۰ ریال گردید. با توجه به عدم تطابق قیمت شیر خام در بازار عرضه و تقاضا دولت مابه‌التفاوت قیمت عرضه و تقاضا (حدود ۱۳,۰۰۰ ریال) را با قیمت مصوب به میزان ۳ هزار میلیارد ریال پرداخت نمود. در سال ۱۳۹۳ قیمت شیر خام ۱۴,۴۰۰ ریال تعیین گردید و قیمت محصولات لبنی مجوز افزایش ۱۵ درصدی یافت. این کار یک اشتباه محاسباتی آگاهانه داشت.

قیمت شیر خام از ۱۳,۰۰۰ ریال برای محاسبات لحاظ گردیده بود در حالیکه می‌بایستی جهش قیمت شیر خام از ۱۱,۱۰۰ ریال لحاظ می‌گردید. در این صورت قیمت محصولات لبنی نه ۱۵ درصد بلکه حداقل ۳۰ درصد افزایش می‌یافت. این موضوع اشتباه محاسباتی آگاهانه به همراه عدم کشش بازار در عرضه و تقاضای واقعی باعث گردید عملاً قیمت شیر خام به ۱۲,۵۰۰ ریال در بازار افزایش یابد و قیمت مصوب ۱۴,۴۰۰ محقق نگردد. این موضوع باعث کدورت چندین ساله ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ فی ما بین شرکت‌های لبنی، دامداری‌ها و وزیر جهاد کشاورزی وقت گردید.

اقدامات مختلف دولت در سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ از جمله ممنوعیت ورود شیر خشک حتی برای ورود موقت که کاملاً غیر قانونی بود، عدم مجوز افزایش محصولات لبنی حتی برای جبران افزایش هزینه‌های حقوق و دستمزد، سربار و بسته‌بندی و افزایش مالیات بر ارزش افزوده، پرداخت ۱۵۰ میلیارد تومان مشوق صادرات برای شیر خشک و پرداخت ۵۰ میلیارد تومان به خرید تضمینی شیر خام باعث نگردید این شکاف ترمیم شود. این موضوع با عدم صدور مجوز افزایش قیمت محصولات لبنی از یک طرف به دلیل تثبیت قیمت شیر خام در طی چهار سال ۹۳-۹۶ ادامه یافت تا در سال ۱۳۹۷ با شروع تحریم‌های جدید علیه کشور، افزایش قیمت شیر خام کلید خورد و عملاً در ظرف ۳ سال اخیر ۹۷-۹۹ حداقل ۵ بار قیمت شیر خام اصلاح و به تبع آن قیمت محصولات لبنی نیز اصلاح گردید. افزایش قیمت نرخ ارز و به تبع آن افزایش قیمت نهاده‌های دامی و عدم تعادل عرضه و تقاضا، مجوز صادرات شیر خشک علیرغم کمبود شیر خام در بازار، قاچاق شیر خشک به دلیل قیمت بالای ارز آزاد، عدم اختصاص ارز ۴۲,۰۰۰ ریال به کره وارداتی و افزایش قیمت چربی در کشور باعث هرج و مرج در بازار لبنی گردید. گرچه محصولات لبنی تحت کنترل قیمت‌های دستوری به ۱۴ مورد و سپس به ۱۰ مورد کاهش یافت ولی با توجه به سبد بزرگ این محصولات در تولید شرکت‌های لبنی، مشکل عدم تناسب کماکان در قیمت تمام‌شده و قیمت فروش مشهود بود.

خلاصه موارد کلیدی در این دوره به شرح ذیل است:

۱. قیمت شیر مصوب از ۱۱,۱۰۰ ریال در سال ۱۳۹۲ به ۴۶,۵۰۰ ریال در پایان سال ۱۳۹۹ افزایش یافت (۴/۲ برابر). در فاصله سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ قیمت عرضه و تقاضا پایین‌تر از قیمت مصوب و در فاصله ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ قیمت عرضه و تقاضا بیشتر از قیمت مصوب بود.

۲. متوسط نرخ تورم در دوره مورد نظر (۹۹-۹۲) ۲۳/۱ درصد بوده است. (پیوست یک)

۳. قیمت دلار در ۸ سال مورد نظر دارای افت و خیز فراوانی بود. قیمت ارز دولتی تا سال ۱۳۹۶ با قیمت ارز آزاد اختلاف ناچیزی داشت ولی این شکاف قیمتی در ابتدای سال ۱۳۹۲ و از سال ۱۳۹۷ در پی تحریم‌های جدید آمریکا به شدت افزایش یافت. از سال ۱۳۹۷ علیرغم تثبیت قیمت نرخ ارز دولتی به ۴۲,۰۰۰ ریال قیمت ارز آزاد از ۴۲,۵۰۰ ریال در اوایل سال ۱۳۹۲ به ۳۱۰,۰۰۰ ریال در مقاطعی از سال ۱۳۹۹ رسید و نهایتاً در پایان سال ۱۳۹۹ با قیمت ۲۵۰,۰۰۰ ریال بسته شد. (پیوست دو)

۴. این دوره هفت بار از مکانسیم اصلاح تعرفه صادرات و واردات و ممنوعیت غیر تعرفه‌ای برای کنترل بازار استفاده گردید:

الف- ممنوع کردن واردات شیرخشک و حتی ورود موقت (خرداد ۱۳۹۴)

ب- اختصاص ۱۵۰ میلیارد تومان برای یارانه صادرات (آبان ۱۳۹۵)

سال ۱۴۰۱ با اجرای مردمی‌سازی یارانه‌ها در اردیبهشت‌ماه آغاز گردید و با توجه به حذف تخصیص ارز ۴۲۰۰۰ریالی واردات نهاده‌ها، قیمت شیر خام به ۱۲۰,۰۰۰ ریال و چربی مازاد به ۱۵۰۰ ریال به ازای ۱ درصد چربی افزایش یافت که تقریباً ۸۷/۵ درصد افزایش را سبب گردید.

ج- اصلاح تعرفـــه واردات کره از ۲۰ درصد به ۵ درصد (بهمن ۱۳۹۵)
د- ممنوعیت صادرات شیر خشک (مرداد ۱۳۹۷)
هـ- حـــذف ارز ترجیحـــی ۴۲,۰۰۰ ریال برای واردات کره (فروردین ۱۳۹۸)
و- صدور مجوز صائرات ۲۵ هزار تن شیر خشک بدون تعرفه (۶ ماهـــه دوم ۱۳۹۸ و ۶ ماهه اول ۱۳۹۹)
ز- ابلاغ عوارض ۱۶ هـــزار تومانی برای صادرات شیر خشک (اسفند ۱۳۹۹)

۵. حداقل حقوق درسال ۱۳۹۲ از مبلغ ۵,۳۲۱,۲۵۰ ریـــال بـــه مبلـــغ ۲۶,۱۰۴,۲۷۰ ریال در ســـال ۱۳۹۹رسید (۴/۹ برابر). (پیوست سه)

۶. لیست محصولات پرمصرف مشمول قیمت‌گذاری که بالغ بر ۷۸ قلم در ســـال ۱۳۹۲ بود به ۱۴ قلم و سپس ۱۰ قلم کاهش یافت (این سبد کماکان سهم بالایی در سبد تولید شرکت‌های لبنی را به خود اختصاص می‌دهد.).

۷. مالیات بـــر ارزش افزوده از ۶ درصد در ســـال ۱۳۹۲ به ۹ درصد در ســـال۱۳۹۶ رسید و این درصد تا پایان سال ۹۹ تثبیت شد.

دوره ۱۴۰۰-۱۴۰۲

سال ۱۴۰۰ با انتخابات ریاست جمهوری و تغییر دولت همراه بـــود قبل ازروی کار آمـــدن دولت جدید قیمت شـــیر خام ۶۴۰۰۰ ریال در قالب قانون خرید تضمینی محصولات کشاورزی ابلاغ گردید. با اصلاح قیمت شیر قیمت ۱۰ قلم محصول پرمصرف بررســـی و تاخیر چند ماه ابلاغ گردید. تغییر نهاد بازرسی و نظارت بر کالاهای اساسی بر اساس قانون انتزاع از ۱۴۰۰/۹/۳ به وزارت جهاد کشـــاورزی محول گردید در حالی که ستاد کارشناسی وزارت جهاد کشاورزی زیر ساخت‌های لازم بود. موضوع مهم دیگری که در ماههای پایانی سال اتفاق افتاد تصویب لزوم درج قیمت تولیدکننده در محصولات مشـــابه درج قیمت مصرف‌کننده بود که برای حذف تخفیف‌های اغوا کننـــده و حذف درج قیمت مصرف‌کننده بود. این طرح عملاً به شکست انجامید و تولیدکنندگان مجبور شدند هر دو مورد قیمت مصرف‌کننده و تولیدکننده را بر روی محصول درج نمایند که کماکان ادامه دارد. در سال ۱۴۰۰ اصلاح قانون مالیات و ارزش افزوده را هم داشتیم که محصول ماست هم از مالیات بر ارزش افزوده معاف گردید که گامی مثبت در جهت کاهش قیمت محصولات لبنی بوداین قانون در ۱۴۰۰/۱۰/۱۳توسط ریاست جمهوری جهت اجرا ابلاغ گردید.

ســـال ۱۴۰۱ با اجرای مردمی‌سازی یارانه‌ها در اردیبهشت‌ماه آغاز گردید و با توجه به حذف تخصیص ارز ۴۲۰۰۰ریالی واردات نهاده‌ها، قیمت شـــیر خام به ۱۲۰,۰۰۰ ریال و چربـــی مازاد به ۱۵۰۰ ریال به ازای ۱ درصد چربی افزایش یافت که تقریباً ۸۷/۵ درصد افزایش را سبب گردید. افزایش قیمت شیر خام نگرانی‌هایی را در ارتباط با عدم جذب شیر خام به دنبال داشـــت که این مشکل با جذب کامل شیر خام توسط صنایع لبنی مرتفع گردید با توجه به توافقات انجمن صنایع لبنی با وزیر محترم جهاد کشاورزی وقت تعداد محصولات تحت قیمت‌گذاری دستوری به چهار مورد کاهش یافت قیمت این چهار قلم توســـط دولت تعیین و به صورت شفاهی ابلاغ گردید با توجه به قیمت پایین این اقلام چالش بعدی عدم توجیه تولید بعضی از این اقلام بود که وزارت جهاد کشاورزی طی دســـتورالعملی از شرکت‌های لبنی درخواست اختصاص بخش عمده‌ای از تولید به این اقلام را داشت که با مخالفت صنایع لبنی مواجه بود حـــذف مالیات و ارزش افزوده بر محصولات شیر ماست و پنیرهای طعم‌دار که قبلاً مشمول تلقی می‌گردیدند با توجه به آراء صادره از ســـوی هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در پاییز ۱۴۰۱ اتفاق افتاد در سال ۱۴۰۲ قیمت شـــیر خام از ۱۲۰ هزار ریال به ۱۵۰ هزار ریال و قیمت مازاد چربی از ۱۵ هزار ریال به ۲۰ هزار ریال افزایش یافت. به دلیل افزایش قیمت شیر خام و سایر عوامل قیمت تمام‌شـــده افزایش قیمت محصولات لبنی در سقف ۳۰ درصد و قیمت محصولات پرمصرف تنظیم بازار ۲۰ درصد ابلاغ گردید این عدم افزایش منطقی برای محصولات پر مصرف شکاف قیمتی را بین این محصولات با سایر محصولات بیشتر کرده و مشکلات جدیدی را در ارتباط فی مابین صنعت و سازمان‌های نظارتی ایجاد کرد گرچه در سال ۱۴۰۲ در جلسات ستاد تنظیم بازار بخش عمده لبنیات از گروه دو کالایی به گروه ۴ کالایی منتقل شد ولی ۴ قلم کالای لبنیات پرمصرف کماکان در گروه دو کالایی باقی ماند و علی‌رغم وجود این بخشنامه که به صورت خیلی محرمانه به سازمان حمایت ابلاغ شده است و باید قیمت کالاها بر اساس دستورالعمل قیمت‌گذاری کالاهای تولید داخل باید تعیین شود ولی مجوز افزایش قیمت‌ها بر اساس درصد سقف مجاز ستاد تنظیم بازار ابلاغ و کنترل می‌گردد.

خلاصه موارد کلیدی در این دوره به شرح ذیل است:

۱. قیمت شیر خام از ۶۴۰۰ ریال مصوب در سال ۱۴۰۰ به ۱۵۰ هزار ریال در پایان سال ۴۰۲ افزایش یافت (۲.۳۴ برابر) در طول این دوره عرضه و تقاضای شیر خام متعادل بوده و بین قیمت مصوب و قیمت بازار اختلاف چندانی وجود نداشت.

۲. متوسط نرخ تورم در دوره مورد نظر (۱۴۰۲-۱۴۰۰) ۴۴.۵ درصد بوده است.

۳. قیمت دلار در سه سال مورد نظر با یک شیب مثبت از حدود ۲۵ هزار تومان به ۶۰ هزار تومان رسید در سال ۱۴۰۱ نرخ ترجیحی ۴۲۰۰۰ ریال حذف و ارز ترجیحی به ۲۸۵۰۰۰ ریال افزایش یافت. طرح مردمی‌سازی یارانه‌ها باعث جهش قیمت ارز ترجیحی گردید که به افزایش قیمت شیر خام به صورت دوبرابری منجر گردید.

۴. در این دوره ســـه بار از مکانیزم اصلاح تعرفه صادرات برای کنترل بازار اســـتفاده شده است.

- اخذ مابه‌التفاوت برای صادرات شیر خشک، کره، خامه و روغن حیوانی در آذرماه ۱۴۰۰
- کاهش عوارض صادرات شیر خشک
- حذف عوارض صادرات کره و روغن حیوانی

حداقل حقوق در سال ۱۴۰۰ از مبلغ ۳۷.۰۵۴.۹۵۰ ریال به ۷۲.۱۳۲.۸۴۰ ریال در سال ۱۴۰۲ رسید (۱.۹۵ برابر).

لیست محصولات پرمصرف مشمول قیمت‌گذاری که بالغ بر ۱۰ قلم بود به ۴ قلم کاهش یافت.

پیوست سه-قیمت مصوب شیرخام به ازای هرکیلو - از سال ۱۳۷۶ تا ۱۴۰۲

سال	قیمت شیر مصوب
۱۳۷۶	۸۹۰
۱۳۷۷	۱۰۰۰
۱۳۷۸	۱۱۳۰
۱۳۷۹	۱۲۰۰
۱۳۸۰	۱۴۴۰
۱۳۸۱	۱۶۰۰
۱۳۸۲	۱۹۳۰
۱۳۸۳	۲۲۰۰
۱۳۸۴	۲۵۰۰
۱۳۸۵	۲۷۲۲
۱۳۸۶	۲۹۰۰
۱۳۸۷	۴۲۵۰
۱۳۸۸	۴۱۰۰
۱۳۸۹	۴۱۰۰
۱۳۹۰	۶۵۰۰
۱۳۹۱	۸۶۰۰
۱۳۹۲	۱۲۰۵۰
۱۳۹۳	۱۴۴۰۰
۱۳۹۴	۱۴۴۰۰
۱۳۹۵	۱۴۴۰۰
۱۳۹۶	۱۴۴۰۰
۱۳۹۷	۱۸۶۰۰
۱۳۹۸	۲۵۴۰۰
۱۳۹۹	۳۹۵۰۰
۱۴۰۰	۶۰۰۰۰
۱۴۰۱	۱۲۰۰۰۰
۱۴۰۲	۱۵۰۰۰۰

در خدمت توسعه

چه پیش‌نیازهایی برای توسعه لازم است؟



سید مرتضی افقه

دانشیار دانشکده اقتصاد
دانشگاه شهید چمران اهواز

مقدمه

۱ اینکه توسعه را چه چیزی و چگونه تعریف کنیم، بر فرایند و نتیجه آن تأثیرگذار است. درواقع تعریف هر واژه یا اصطلاح، علاوه بر تعیین هدف، نقشه راه یا برنامه عملیاتی و ابزار دستیابی به آن هدف را نیز ترسیم می‌کند. نکته حائز اهمیت آنکه، تعریف واژه‌ها و اصطلاحات (هم هدف و هم فرایند) به‌خصوص در علوم انسانی (اجتماعی) معمولاً متناسب با شرایط زمانی و مکانی جوامع اصلاح شده و تکامل می‌یابند. «توسعه» از جمله مفاهیم مهمی است که در ایران به دلیل تعریفی ناسازگار با ساختارهای حاکم بر کشور، نه‌تنها جامعه را به سوی پیشرفت و رفاه سوق نداده، بلکه در بسیاری حوزه‌ها از آن دور کرده که حاصلی جز اتلاف وسیع منابع و فرصت‌سوزی‌های جبران‌ناپذیر نداشته است. درواقع، غفلت از ارائه تعریفی سازگار با شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه از واژه مهمی همچون توسعه منجر به طی مسیرهای گمراه‌کننده و انحرافی شده است. می‌توان به تغییر مفهوم توسعه در ادبیات دهه ۷۰ میلادی می‌توان اشاره کرد. در شرایطی که پیشرفت‌های سریع و خیره‌کننده جوامع توسعه‌یافته بر مبنای تعریفی محدود به رشد اقتصادی (افزایش سالانه درآمد سرانه یا افزایش ظرفیت‌های تولیدی) در جریان بود، متفکرین توسعه و سیاست‌گذاران وقت متوجه شدند که هرچند این رشد سریع موجب افزایش رفاه کوتاه‌مدت مردم شده است اما تداوم رشد سریع اما بی‌اعتنا به تبعات محیط‌زیستی آن موجب ناپایداری این رشد در آینده خواهد شد. از آنجا که عقلانیت بر روند توسعه کشورهای پیشرفته امروزی حاکم است، سیاست‌گذاران توسعه برای مقابله با بحران جدید و برای حفظ محیط‌زیست اقدام به بازتعریف توسعه نمودند. بنابراین، از آن تاریخ واژه توسعه پایدار به معنی «افزایش مستمر درآمد سرانه و رشد اقتصادی با حفظ محیط‌زیست و منابع طبیعی برای نسل‌های بعد» وارد ادبیات توسعه شد.

۲ اگر توسعه را همان رشد اقتصادی که «بر افزایش سالانه درآمد سرانه تأکید می‌کند» تعریف کنیم، برنامه‌های توسعه و تخصیص منابع (محدود) می‌تواند با استفاده از منابع طبیعی (مثل نفت) که به رشدی ناپایدار منتهی می‌شود، تدوین و اجرا شوند. یا اگر توسعه را به «فرایندی که به توزیع برابرتر درآمد منجر شود» تعریف کنیم بازهم تخصیص منابع از طریق بودجه یا برنامه‌های توسعه در همان راستا صورت خواهد گرفت. در تعریف ثروت ملی کشور، می‌توان منابع طبیعی مثل نفت را ثروت تلقی کرد، و در مقابل می‌توان وجود نیروهای انسانی توسعه‌یافته و جوان، متخصص، دلسوز و با انگیزه را ثروت ملی تعریف کرد. اگر تعریف اول از ثروت ملاک قرار گیرد، همه تصمیمات و اقدامات در سطح ملی به سمت کشف و استخراج و فروش نفت و سایر منابع طبیعی هدایت می‌شوند. اما اگر تعریف دوم از ثروت پذیرفته‌شده باشد آنگاه تصمیمات و اقدامات در جهت آموزش‌وپرورش نیروهای انسانی مستعد و حفظ و بهره‌برداری از آن‌ها سوق داده می‌شوند. تجربه سه دهه گذشته و روند جاری حاکی از اتکاء به تعریف اول بوده و هست که نتیجه آن بی‌اعتنائی به نیروهای، جوان، شایسته، نخبه، و دلسوز کشور و درنهایت انزوا یا مهاجرت انبوه نخبگان از کشور بوده است. در مقابل، اتکاء مطلق به نفت و دیگر معادن کشور، تداوم وابستگی و آسیب‌پذیری ایران به کشورهای قدرتمند اقتصادی را در پی داشته است.

در مثالی دیگر، در انتقاد از رژیم پیش در وابسته کردن کشور به صادرات تک‌محصولی، از ابتدای پیروزی انقلاب واژه صادرات غیرنفتی وارد ادبیات سیاسی و اقتصادی کشور گردید و تمام برنامه‌های کوتاه و بلندمدت با هدف نیل به این مفهوم تدوین شدند. اما تعریف غلط از این واژه بعد از چهار دهه پس از انقلاب، هنوز کشور را از وابستگی به منابع خام و درنتیجه زیان‌های این نگاه غلط رها نکرده است؛ زیرا بعد از چهار دهه تکرار و تأکید بر صادرات غیرنفتی، بازهم محصولات و مواد معدنی خام (محصولات خام کشاورزی یا معدنی) یا نیمه‌خام (محصولات پتروشیمی و فولادی و برخی مشتقات نفتی) سهم اصلی صادرات غیرنفتی را به خود اختصاص داده‌اند و مسئولان به صادرات حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلاری غیرنفتی اما همچنان به‌صورت خام و نیمه‌خام تفاخر می‌کنند. با توجه به نکات ذکرشده، اکنون می‌توان بر تعریف صحیح و مبتنی بر واقعیات جامعه از توسعه تأکید بیشتری کرد

مفهوم توسعه اقتصادی در ادبیات رایج

محورهای ارزشی توسعه از دید گولت، تودارو و تیروال

بعد از تحولات عمیقی که در مفهوم توسعه در روند تاریخ کوتاه این واژه صورت گرفت، دنیس گولت دامنه فراگیری مفهوم توسعه

نکته‌هایی که باید بدانید

- **برخورداری مادی همه افراد جامعه در حدی که تأمین نیازهای اساسی دغدغه کسی نباشد دیگر هدف نیست بلکه جزء بدیهی و جدایی‌ناپذیر هر تعریف و فرآیندی از توسعه است که وجود آن لازمه نیل به اهداف عالی‌تر توسعه یعنی ارضاء نیازهای معنوی است. بنابراین، افزایش درآمد سرانه، محو فقر مطلق، ایجاد فرصت‌های شغلی بیشتر و کاهش نابرابری درآمدی تأمین‌کننده شرایط لازم و نه کافی برای توسعه خواهند بود.**
- **توسعه، فرایندی است که «انسان توسعه‌نیافته را به انسان توسعه‌یافته» تبدیل کند؛ انسان توسعه‌یافته آنگاه قادر خواهد بود که با نیروی عقل و اندیشه، از منابع محدود موجود، محصول بیشتری برای افزایش رفاه مادی و معنوی خود تولید کند.**

خروج و مهاجرت بی‌سابقه نیروهای انسانی متخصص حتی بنگاه‌های اقتصادی اعم از تولیدکنندگان کالا و خدمات را با مشکل کمبود این نیروها مواجه کرده است. این کمبود یا نبود نیروهای متخصص در حالی است که ادعا می‌شود بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از میانگین بیکاری کشور بسیار بیشتر است.

را بـه خارج از مرزهای اقتصاد کشـاند و زمینه را برای ارائه تعریفی جامـع فراهم کرد. تعریف او از توسـعه نه‌تنها اهداف اقتصادی را در برمی‌گیرد، بلکه شامل جنبه‌های غیراقتصادی جامعه نیز می‌شود. این تفسیر از مفهوم توسعه به‌وسیله دو تحلیل‌گر حوزه توسعه معاصر یعنی مایکل تودارو و آنتونی تیروال مورد تأکید و تبیین قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این نوع نگاه به توسعه باعث تحولی در مفهوم توسعه و ورود عوامل غیراقتصادی به این تعریف‌شـده باشد. همچنین، این نگاه، به‌وضوح به اثرات متقابل حوزه‌های اقتصادی و غیراقتصادی نیز اشـاره نموده است. گولت سه جزء اساسـی یا سه ارزش محوری را به‌عنوان معیار فرآیند توسعه بیان نموده است. این سه ارزش محوری که به‌عنوان اهدافی اساسی در ذات همه انسان‌ها وجود دارد عبارت‌اند از: «معیشت، اعتمادبه‌نفس، و آزادی.»

اولین ارزش محوری: معیشت؛ توان تأمین نیازهای اساسی

- برخورداری مادی همه افراد جامعه در حدی که تأمین نیازهای اساسی دغدغه کسی نباشد دیگر هدف نیست بلکه جزء بدیهی و جدایی‌ناپذیر هر تعریف و فرآیندی از توسعه است که وجود آن لازمه نیل به اهداف عالی‌تر توسعه یعنی ارضاء نیازهای معنوی اسـت. بنابراین، افزایش درآمد سـرانه، محو فقر مطلق، ایجاد فرصت‌های شغلی بیشتر و کاهش نابرابری درآمدی تأمین‌کننده شرایط لازم و نه کافی برای توسعه خواهند بود.

دومین ارزش محوری: عزت‌نفس؛ خود را باور داشتن

- همه مـردم و جوامـع به دنبـال نشـان دادن عزت‌نفس و اعتمادبه‌نفس هستند بخش قابل‌توجهی از این هدف با نیل به قدرتی قابل حصول است که به‌وسیله آن بتوان بخش وسیع‌تری از نیازهای مـادی و معنوی را رفع کرد. امـروز برخورداری و ثروتمند بودن به یک معیار نسـبتاً جهانی ارزش تبدیل‌شده است. به خاطر اعتبار ملی که به همراه ارزش‌های مادی موجود در جوامع پیشـرفته وجود دارد، امروزه اعتماد و ارزش عمدتاً کشورهایی که دارای ثروت‌های انسانی و اقتصادی و قدرت علمی هستند یعنی کشورهای توسعه‌یافته داده می‌شود.

سومین ارزش محوری: آزادی از بندگی؛ قادر به انتخاب بودن

- سومین و آخرین ارزش محوری در تعریف ارائه‌شده برای توسعه آزادی باشد. آزادی در اینجا به معنی «احساس رهایی از شرایط از خود بیگانه‌کننده زندگی مادی و بندگی طبیعت، از جهل، از انسان‌های دیگر، از مصیبت، و از نهادها و اعتقادات متحجرانه» است. آزادی شامل دامنه وسـیعی از انتخاب‌ها برای جوامع و اعضای آن‌ها به همراه حداقل شدن موانع خارجی برای نیل به اهدافی که به توسعه معروف‌اند، می‌شود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود آزادی در اینجا هر آن چیزی است که مانع از استفاده انسان‌ها از استعدادهایشان برای نیل به حداکثر برخورداری در جهت رفع نیازهای مادی و معنوی هست.

یکی از مهم‌ترین نتایج ارزش محوری سوم، تأکید بر آزادی به معنی افزایش دامنه انتخاب است که از طریق تسلط بر طبیعت و محیط مادی حاصل می‌شـود. تودارو می‌گوید: «در مقایسه با فقر، ثروت به انسان قدرت بیشتری برای تسلط بر طبیعت و محیط مادی می‌دهد. ثروت همچنین به افراد آزادی انتخاب رفاه بیشـتر و یا برخورداری از کالا و خدمات بیشتر می‌دهد یا به او اختیار می‌دهد تا همه خواسته‌های مادی را انکار نموده و به یک زندگی کاملاً معنوی بپردازد».(Todaro and Smith, 2015, 22-23)

توسعه از دید آمارتیا سن

در تداوم تکامل مفهوم توسـعه، آمارتیا سـن، توسعه‌دان برجسته هندی‌الاصل و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۸ اقتصاد کتاب ارزشمند «توسـعه به‌مثابه آزادی» را به رشـته تحریر درآورد و در آن توسعه را برابر با آزادی دانسـت. درواقع از نظر سـن، گسترش آزادی‌ها هم یک هدف اولیه و هم مهم‌ترین ابزار توسعه است. توسعه شامل حذف عوامل متعددی است که دامنه انتخاب افراد را بسیار محدود می‌کنند و یا فرصت‌های کمی بـرای ابراز هویت (وجود) در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. ... حذف محدودیت‌های اساسـی انسـان زمینه‌ساز تقویت توسعه خواهد شد... درمجموع، اهمیت ذاتی آزادی بشر به‌عنوان هدف اساسی توسعه در این اسـت که آزادی در هر بخش باعث تقویت و گسترش آزادی در سایر بخش‌ها خواهد شد.

همچنین از نظر آمارتیا سـن، توسـعه باید منجر به محو عواملی شود که آزادی انسـان‌ها را محدود می‌کنند. این عوامل عبارت‌اند از: فقر و ستمگری، نبود فرصت‌های اقتصادی، محرومیت‌های اجتماعی نهادینه‌شده، غفلت از بودجه‌های عمومی، و انتقادناپذیری و یکه‌تازی دولت‌ها.

تودارو در چاپ سیزدهم کتاب خود در سال ۲۰۲۰ میلادی مبنای تعریف خود از توسـعه را نوشـته‌های آمارتیا سن قرار داده و بر نقش قابلیت و توانمندی مورد نظر آمارتیا سـن تأکید زیادی نموده است. (Todaro and Smith, 2020, 10-13) بـا ایـن وصف، تودارو علاوه بر تأیید دیدگاه آمارتیا سـن از نقش آزادی در مفهوم توسعه، معتقد است که مبنای این دیدگاه وی، بحثی است که آرتور لوئیس در نوشته خود در مورد نقش رشد اقتصادی بر افزایش دامنه انتخاب انسان ارائه نموده اسـت: «فایده رشد اقتصادی تنها به آن نیست که ثروت شـادی را افزایش می‌دهد، بلکه به آن است که دامنه انتخاب انسان را افزایش می‌دهد» (همان، ۱۳، به نقل از Lewis, 1963, 420)

پیش‌نیازهای توسعه

برای نیل به توسـعه، وجود حداقل سـه پیش‌نیاز ضروری است که عبارت‌اند از:

پیش‌نیاز اول

اولین پیش‌نیاز فرآیند توسعه در جامعه وجود خواست توسعه در بین مـردم و بخصوص در بین رهبران و تصمیم‌گیران جامعه اسـت. اگر جهت‌گیری یک جامعه به سـمت یک زندگی غیرمادی در مقایسه با جامعه‌ای که به دنبال حداکثر بهرمندی از یک زندگی مادی اسـت باشد، نتیجه‌ای کاملاً متفاوت به دست می‌آید. با این وصف ممکن است جوامعی توجه به زندگی غیرمادی داشته باشند اما نیل به آن را منوط به بهرمندی تعریف‌شده و معقولی از زندگی مادی بدانند. بدیهی است این گروه از افراد در مقایسه با جامعه‌ای که توجه صرف به زندگی غیرمادی دارد از قابلیت بیشتری برای رشد برخوردار است.

دسـتیابی به این مرحله که خواسـت توسـعه در بیـن مردم و بخصوص تصمیم‌گیران گسترش‌یافته تا باعث توسعه گردد یک تحول غیراقتصادی است. به‌عبارت‌دیگر، اولین تحول در فرآیند توسعه تغییر در خواست و نگاه جامعه به زندگی مادی و معنوی و ارتباط بین این دو و اولویت و اهمیت هرکدام در فعالیت‌های افراد و جامعه است. بنابراین قرار دادن برخورداری از یـک زندگی مادی مطلوب در اولویت اصلی

مهاجرت انبوه نیروهای متخصص و با دانش کشور، باعث بروز بحران‌هایی عمیق و تأثیرگذار در زندگی حال و آینده مردم کشور شده است. تخریب وسیع محیط‌زیست و منابع طبیعی مثل جنگل‌ها و مراتع، تخریب یا تخلیه منابع کمیاب و البته ارزشمند آبی، وجود و تداوم آلودگی‌های کشنده در بسیاری از شهرهای بزرگ و تعطیلی‌های ناگزیر مراکز آموزشی و بعضاً تولیدی، و... عمدتاً ناشی از بی‌تدبیری‌ها و بی‌کفایتی‌هایی است که کشور را از نیروهای انسانی و مولد ثروت محروم کرده است

زندگی، پیش‌نیاز اولیه فرآیند توسعه است که بدون این تحول، سایر فعالیت‌ها و اقدامات برای نیل به توسعه بی‌نتیجه یا کم‌اثر و با هزینه و زمان بیشتر همراه خواهد بود.

پیش‌نیاز دوم

برای نیل به توسعه، شرط لازم خواست توسعه است اما شرط کافی، آمادگی جامعه برای پرداخت هزینه‌های نیل به توسعه است. قرار گرفتن خواست توسعه در اولویت اصلی زندگی باید هم‌زمان باشد با آمادگی جامعه در پرداخت هزینه‌های نیل به این هدف. حذف برخی از تعلقات فرهنگی و سنتی و وابستگی‌های بازدارنده توسعه، به‌خصوص حذف تنگ‌نظری‌های فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی در نظام انتخاب و انتصاب مسئولین حاکمیتی، ازجمله این هزینه‌ها است. در این مسیر ممکن است ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، سنتی فراوانی نیاز به حذف، تغییر اساسی و یا اصلاح داشته باشند. اگر جامعه در مقابل این تغییر و تحولات مقاومت کند، تلاش در نیل به توسعه بی‌اثر یا کم‌اثر خواهد بود.

پیش‌نیاز سوم

سومین پیش‌نیاز توسعه، تجهیز جامعه به ابزار دستیابی به توسعه است. اگر توسعه را فرایندی بدانیم که به تسلط انسان بر طبیعت و محیط مادی منجر می‌شود، بدون تردید انسان و عقل و اندیشه او عامل منحصربه‌فرد و بی‌بدیل جوامع برای نیل به چنین هدفی است. بنابراین، جوامع باید بیشترین تلاش را برای بهره‌مندی از تمامی نیروهای انسانی به‌خصوص خردمندان و اندیشمندان خود در گسترش مرزهای دانش در همه ابعاد کرده تا از طریق به‌کارگیری یافته‌های علمی و حل مجهولات موجود در طبیعت و جامعه زمینه تسلط و به خدمت گرفتن آن‌ها را برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و افزایش رفاه فراهم کنند

جایگاه محوری علم و عالم در فرایند توسعه

همان‌گونه که ملاحظه شد، جایگاه علم و دانش در فرآیند توسعه به حدی است که می‌توان تعریفی از توسعه با محوریت علم و دانش بیان کرد: «توسعه فرآیندی است که در آن جامعه با بهره‌گیری از عقل و اندیشه و ابداع نیروهای انسانی خود به نقطه‌ای از توان علمی دست یابد تا با شناخت و تسلط بیشتر بر طبیعت و محیط اجتماعی پیرامون به ابزار بیشتری برای رفع نیازهای مادی و معنوی خود دست یابد». نیل به این مرحله، همان‌گونه که در ادبیات جاری بیان شد، دامنه انتخاب و آزادی جامعه را در انتخاب نوع زندگی مادی و معنوی افزایش می‌دهد. بنابراین، تفاوت در رتبه علمی، بستر تفاوت در رتبه توسعه‌یافتگی جوامع فراهم کرده و این تفوق علمی باعث تفوق تکنولوژیک و به دنبال آن تفوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... یک جامعه بر جامعه یا جوامع دیگر خواهد شد.

نقش عوامل غیراقتصادی

سه پیش‌نیاز فوق، تحولاتی غیراقتصادی‌اند: یعنی برای نیل به توسعه، قبل از تجویز نسخه‌ها و توصیه‌های صرفاً اقتصادی باید از تحولاتی که منجر به تغییر نگرش در دیدگاه‌ها، خواست‌ها، و درمجموع ارزش‌ها و هنجارها شده و تحولات لازم برای پذیرش هزینه توسعه را فراهم نماید، مطمئن گردید تا زمینه برای پیشرفت و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی فراهم گردد. در غیر این صورت نسخه‌ها و اقدامات صرفاً اقتصادی منجر به اتلاف وسیع سرمایه‌های مادی و طبیعی و فرصت سوزی‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد. هرچند اقدامات صرفاً اقتصادی نیز ممکن است زمینه‌های لازم برای تحولات غیراقتصادیِ لازم برای توسعه را فراهم آورد، اما برنامه‌ریزی در این زمینه باید آگاهانه و با هدف ایجاد تحولات غیراقتصادی لازم برای رشد اقتصادی و تسلط بیشتر بر طبیعت و محیط پیرامون برای نیل به درجه آزادی بالاتر در انتخاب نوع زندگی مطلوب صورت گیرد.

با توجه به این توضیحات، می‌توان نتیجه گرفت که توسعه زمانی اتفاق می‌افتد که:

- انسان از موجودی تسلیم طبیعت و محیط پیرامون خود بودن، به موجودی مسلط بر آن‌ها تبدیل می‌شود؛
- تلقی از منشأ توسعه باید از غیرانسان (منابع طبیعی مثل نفت در ایران) به انسان تغییر یابد؛
- منشأ تولید از فعالیت جسمی به فعالیت فکری و ابداعی تبدیل می‌شود.

و درنهایت می‌توان گفت که: توسعه، فرایندی است که «انسان توسعه‌نیافته را به انسان توسعه‌یافته» تبدیل کند؛ انسان توسعه‌یافته آنگاه قادر خواهد بود که با نیروی عقل و اندیشه، از منابع محدود موجود، محصول بیشتری برای افزایش رفاه مادی و معنوی خود تولید کند.

تحلیل، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد، آخرین و جدیدترین مفهوم از توسعه همان دیدگاه گولت و آرتور لوئیس است که در نگاه متفکرین متأخر توسعه مثل تودارو و آمارتیا سن نیز تبلور یافت و امروز بر ادبیات توسعه غالب است که: «توسعه فرایندی است که منجر به آزادی (در همه ابعاد) از طریق افزایش دامنه انتخاب می‌شود». با این وصف، آرتور لوئیس افزایش دامنه انتخاب را از طریق تسلط انسان بر طبیعت و محیط مادی می‌داند. اما تسلط انسان بر طبیعت به چه معناست و از چه طریق امکان‌پذیر می‌شود؟ منظور از تسلط بر طبیعت به معنی شناخت طبیعت و روابط عناصر موجود در طبیعت و مکانیزم تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر است. این شناخت آنگاه زمینه را برای به خدمت گرفتن طبیعت و محیط مادی در جهت تأمین نیازهای انسان و البته افزایش رفاه او فراهم می‌نماید. اما این اتفاق چگونه رخ خواهد داد؟ تردیدی نیست که تنها ابزاری که به شناخت و به خدمت گرفتن طبیعت منجر می‌شود، عقل و اندیشه و ابداع انسان است.

بشر البته از زمان‌های بسیار دور توانسته بود با استفاده از ابزار عقل و اندیشه خود برای تأمین نیازهای خود و نیز برای رفع مشکلات و خطراتی که زندگی‌اش را تهدید می‌کردند، از نیروهای موجود طبیعت به‌صورت محدود بهره‌مند شود، اما تا سده‌های اخیر همین دانش محدود برای شناخت و استفاده از نیروهای طبیعت به‌صورت تجربی اتفاق می‌افتاد. به همین دلیل ابزاری که ساخته می‌شده ساده و ابتدائی و در حد رفع نیازهای اولیه و برای حفظ جان تا حد ممکن بود. به‌علاوه، همین دانش محدود نیز در طول سده‌ها یا دهه‌ها و به‌کندی اتفاق می‌افتاد. این بدان دلیل بود که بشر در مقابل طبیعت منفعل بود نه فعال. یعنی در طول سال‌ها تلاش برای تأمین نیازهای خود و بعد از تجربه‌ای طولانی و عمدتاً به‌صورت تصادفی به شناختی که منجر به تسلط بیشتر بر طبیعت می‌شد، نائل می‌آمد. اما با تحولاتی (عمدتاً فکری و فلسفی و نگرشی) که بعد از قرون‌وسطی و به‌خصوص پس از رنسانس در غرب اتفاق افتاد، روند این شناخت و بهره‌مندی از طبیعت شتاب گرفت.

در دوره جدید پیشرفت‌های تکنولوژیک با برنامه‌ریزی توسط دولت‌ها و با سرمایه‌گذاری در مراکز علمی و پژوهشی و بهره‌گیری از تمامی افراد مستعد و دارای ضریب هوشی‌های متفاوت (نه الزاماً افراد با ضریب هوشی بالا) به‌صورت فعال سرعت پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی را به سطحی خیره‌کننده رسانده‌اند

توسعه فرآیندی است که در آن جامعه با بهره‌گیری از عقل و اندیشه و ابداع نیروهای انسانی خود به نقطه‌ای از توان علمی دست یابد تا با شناخت و تسلط بیشتر بر طبیعت و محیط اجتماعی پیرامون به ابزار بیشتری برای رفع نیازهای مادی و معنوی خود دست یابد.

هرچند اختراعات و اکتشافات بعد از این دوره هم به‌صورت تصادفی و اتفاقی بود اما هر چه به امروز نزدیک‌تر شده‌ایم، تسلط انسان بر طبیعت و محیط مادی در جهت به خدمت گرفتن آن برای افزایش رفاه مادی (و درنتیجه معنوی) هدفمندتر و آگاهانه‌تر شده است. درواقع، از ابتدای قرن بیستم به این‌سو، تسلط انسان بر طبیعت و به خدمت گرفتن آن از حالت انفعال به فعال تبدیل شد و این مهم با برنامه‌ریزی برای بهره‌گیری هوشمندانه از عقل و اندیشه و پژوهش شتاب بیشتری گرفت و امروز به مرحله‌ای رسیده که سرعت پیشرفت‌های تکنولوژیک بسیار سریع و خیره‌کننده شده به‌گونه‌ای که در بسیاری موارد جوامع فرصت انطباق با تکنولوژی‌های نو را نمی‌یابند. بعلاوه، سرعت پیشرفت‌های تکنولوژیک به حدی است که در بسیاری موارد، تکنولوژی‌های نو در فاصله زمانی کوتاهی تکنولوژی‌های مشابه پیشین را از صحنه خارج می‌کنند: همان تحولی که شومپیتر «انهدام خلاقه» نامیدش. این شتاب البته محدود به پیشرفت‌های تکنولوژیک نبوده بلکه همه ابعاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... را به‌صورت هماهنگ پوشش داده است.

این تحولات عمیق و وسیع تاریخی زمانی اتفاق افتاد که کشورهای پیشرفته امروزی با پیشگامی انگلستان و کشورهای اروپائی، اولاً توانستند خود را از زیر سیطره کلیسا برهانند، و ثانیاً به قدرت عقل و اندیشه انسان در تسلط بر طبیعت و محیط مادی و به خدمت گرفتن آن برای تأمین نیازهای مادی (و درنتیجه معنوی) و افزایش رفاه خود پی بردند. این مهم اما وقتی شتاب بیشتری گرفت که این جوامع از انفعال علمی و اختراعی و ابداعی خارج‌شده و با سرمایه‌گذاری در تأسیس و گسترش مراکز علمی و پژوهشی، تلاش کردند به‌صورت فعال و هدفمند از عقل و اندیشه نیروهای انسانی خود به شناخت و به خدمت گرفتن طبیعت و محیط مادی، سطح رفاه و آسایش جامعه را افزایش دهند. درواقع، در دوره جدید پیشرفت‌های تکنولوژیک با برنامه‌ریزی توسط دولت‌ها و با سرمایه‌گذاری در مراکز علمی و پژوهشی و بهره‌گیری از تمامی افراد مستعد و دارای ضریب هوشی‌های متفاوت (نه الزاماً افراد با ضریب هوشی بالا) به‌صورت فعال سرعت پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی را به سطحی خیره‌کننده رسانده‌اند.

امروز اما پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، محدود به مشارکت دانشگاه‌ها نبوده بلکه با سرمایه‌گذاری وسیع و رقابتی بَرشرکت های بزرگ و چندملیتی در پژوهش‌های علمی و تکنولوژیک، شتاب بسیار بیشتری گرفته است. بدون تردید این سرعت همه‌جانبه در پیشرفت جوامع توسعه‌یافته ناشی از شناختی است که از نقش محوری و بی‌بدیل نیروهای انسانی متخصص در فرایند توسعه‌یافته‌اند. بی‌جهت نیست که این کشورها که به‌طورمعمول مانع مهاجرت افراد عادی می‌شوند، نیروهای نخبه، متخصص، و با تجربه را از کشورهای دیگر به‌خصوص در حال توسعه‌ها با آغوش باز می‌پذیرند تا از دانش و توان و تخصص آن‌ها در افزایش تولید ملی و رفاه جامعه خود بهره‌مند شوند. تردیدی نیست که این گروه از افراد که به دلیل تنگناهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود در کشور خود مجبور به مهاجرت شده‌اند، خود نیز از پیشرفت و رفاه این جوامع بهره‌مند می‌شوند.

در ایران اما سال‌هاست که مسیری معکوس در حال طی شدن است. همان‌گونه که بیان شد و در حالی که در کشورهای پیشرفته، چه پیشگامان و چه اخیراً توسعه‌یافته‌ها، انسان و عقل و اندیشه او را عامل اصلی پیشرفت‌ها و رفاه جوامع خود می‌دانند و سرمایه‌گذاری‌های وسیعی در جهت آموزش‌وپرورش و حفظ نیروهای انسانی خود و نیز جذب متخصصین دیگر کشورها می‌کنند، در ایران با بی‌تدبیری و بی‌کفایتی تمام، نه‌تنها تلاشی برای حفظ نیروهایی که با هزینه و تلاش بسیار صاحب تخصص و تجربه‌شده‌اند، صورت نمی‌پذیرد بلکه با ایجاد محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی مذهبی زمینه را برای مهاجرت آن‌ها به کشورهای دیگر فراهم می‌کنند. حاصل این بی‌تدبیری برای امروز و فردای کشور تاکنون بسیار پرهزینه و خسارت‌بار بوده است. نزدیک‌ترین نمونه از انبوه خسارات این بی‌تدبیری همین بحران کمبود گاز در ماه جاری و ماه گذشته است. چقدر این جمله تکراری در همین مدت شنیده‌شده که: چرا ایران با داشتن دومین ذخایر گازی جهان، برای جلوگیری از آسیب و نارضایتی مردم از سرمای شدید زمستان، بسیاری از کارخانه‌های تولیدی و مراکز رفاهی و خدماتی خود را وادار به تعطیلی توقف فعالیت و تولید کرده است تا بتواند گاز لازم برای را به خانه‌های مردم برساند. تعطیلی واحدهای تولیدی و خدماتی هرچند در ظاهر ممکن است مانع از نارضایتی مردم از نبود گاز و تحمل سرما کرده باشد اما در آینده‌ای نزدیک، کاهش تولید و عرضه کالا و خدمات ناشی از این تعطیلی‌های اجباری منجر به افزایش تورم و ایجاد کمبودهای دیگر شده و از نارضایتی مردم را از جهتی دیگر به دنبال داشته باشد. این مشکل تنها یکی از دهها مشکلی است که به دلیل غفلت یا بی‌اعتنائی به نقش نیروهای انسانی متخصص و با تجربه و بنابراین مهاجرت آن‌ها صورت پذیرفته است.

درواقع، مهاجرت انبوه نیروهای متخصص و با دانش کشور، باعث بروز بحران‌هایی عمیق و تأثیرگذار در زندگی حال و آینده مردم کشور شده است. تخریب وسیع محیط‌زیست و منابع طبیعی مثل جنگل‌ها و مراتع، تخریب یا تخلیه منابع کمیاب و البته ارزشمند آبی، وجود و تداوم آلودگی‌های کشنده در بسیاری از شهرهای بزرگ و تعطیلی‌های ناگزیر مراکز آموزشی و بعضاً تولیدی، و... عمدتاً ناشی از بی‌تدبیری‌ها و بی‌کفایت‌هایی است که کشور را از نیروهای انسانی و مولد ثروت محروم کرده است. خروج و مهاجرت بی‌سابقه نیروهای انسانی متخصص حتی بنگاه‌های اقتصادی اعم از تولیدکنندگان کالا و خدمات را با مشکل کمبود این نیروها مواجه کرده است. این کمبود یا نبود نیروهای متخصص در حالی است که ادعا می‌شود بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از میانگین بیکاری کشور بسیار بیشتر است. این تناقض می‌تواند از یک‌طرف ناشی از کاهش کیفیت آموزش در مراکز علمی و دانشگاهی باشد و از سوی دیگر، ناشی از مهاجرت وسیع نیروهای متخصص و کیفی به کشورهای دیگر باشد.

بنابراین، اگر قرار است که کشور از بن‌بست‌های خودساخته فعلی رها شود، باید تحولاتی اساسی و عمیق در ساختارهای فکری و نگرشی تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان کشور صورت پذیرد. تجدیدنظر در تعاریف ضد توسعه پیش‌گفته، در نظام ارزشی ناشی از بی‌اعتنائی به اهمیت زندگی مادی مردم، در تعریف انسان به‌عنوان تنها ثروت و عامل بی‌بدیل رشد و پیشرفت اقتصادی، و نیز در حذف نیروهای انسانی از مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری و تصمیم سازی به دلیل اعتقادات و گرایش‌ها و وابستگی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و قومی و... ازجمله این تحولات عمیق ساختاری است که باید در نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کشور صورت پذیرد. مشکلات ناشی از وابستگی به نفت یا هر عامل دیگری غیر از نیروهای انسانی باید تاکنون به تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشور فهمانده باشد که غفلت یا بی‌اعتنائی به نیروهای انسانی ارزشمند و راندن آن‌ها از کشور چه عواقبی تاکنون داشته و چه تهدیدهایی در آینده برای کشور و مردم در پی خواهد داشت.

اگر توسعه را فرایندی بدانیم که به تسلط انسان بر طبیعت و محیط مادی منجر می‌شود، بدون تردید انسان و عقل و اندیشه او عامل منحصربه‌فرد و بی‌بدیل جوامع برای نیل به چنین هدفی است. بنابراین، جوامع باید بیشترین تلاش را برای بهره‌مندی از تمامی نیروهای انسانی به‌خصوص خردمندان و اندیشمندان خود در گسترش مرزهای دانش در همه ابعاد کرده تا از طریق به‌کارگیری یافته‌های علمی و حل مجهولات موجود در طبیعت و جامعه زمینه تسلط و به خدمت گرفتن آن‌ها را برای تأمین نیازهای مادی و معنوی و افزایش رفاه فراهم کنند

در رثای توسعه

نهاد توسعه چگونه شکل می‌گیرد؟

چکیده

چرا نهاد توسعه در ایران پا نگرفته است؟ دلیل این ناکامی چیست؟ در این مقاله سعی شده از بعد نظری و عملی به این پرسش پاسخ داده شود. در واقع بخشی از این ناکامی به فقر نظری موجود در این حوزه مربوط است. برنامه‌ریزی برای توسعه امکان شکل‌گیری نهاد توسعه را با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. پاسخ کامل را در مقاله بخوانید.



خالد توکلی

جامعه‌شناس توسعه

چرا باید خواند:

برخی وقتی درباره توسعه‌نیافتگی می‌خوانند، از چگونگی شکل‌گیری نهاد توسعه در ایران و ضعف این نهاد می‌پرسند. پاسخ این پرسش را بخوانید.

۱

هر نهادی برای رسیدن به توسعه باید حداقل در دو زمینه تلاش جدی داشـــته باشد: بُعد نظـــری و بُعد عملی. آنچه در حـــوزه نظر از اهمیت فراوان برخوردار است تعریف، معنا و مبنای توسعه و گشودن گره‌های نظری در این زمینه است. توسعه مانند بخش کثیری از مفاهیم و پدیده‌های مطرح در علوم اجتماعی، مبانی انسان‌شناختی و روش‌شناختی خاص خود را دارد و مبتنی بر ارزش‌ها و باورهای خاصی اســـت که درک و شـــناخت آن را پیچیده‌می‌سازد.

نهاد توسعه در بُعد نظری در پی پاسخ به پرسش‌هایی است که کندوکاو در معنای توسعه را مدنظر دارد. پرسش‌هایی از قبیل توسعه چیست و چه ابعاد و اهدافی دارد؟ رابطه توسعه با محیط‌زیست، هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، دین، تنوع‌های اجتماعی و سیاسی و... چگونه است؟ نهاد توسعه این پرسش‌ها را در حوزه نظر مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. حوزه عمل بیشتر معطوف به برنامه‌ریزی و شناخت راه‌های بهینه برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده است. بدیهی است این دو حوزه ارتباط متقابل دارند، برای مثال تعریفی که از توسعه در حوزه نظری ارائه شود بر اهداف و چگونگی دستیابی به توسعه تأثیر دارد. از کدام‌یک از ســـرمایه‌ها برای تحقق برنامه‌های توسعه بهره گرفته شود و کدام‌یک در اولویت قرار گیرد، ربط وثیقی با حوزه نظر دارد و بستگی به بینش و نگرشـــی دارد که در این حوزه شکل‌گرفته است. دانشـــمندان و برنامه‌ریزان توسعه، ابتدا رشد اقتصادی را برای دستیابی به توسعه کافی می‌دانستند؛ در سال‌های بعد، این ایده مورد انتقاد قرار گرفت، در نتیجه مفهوم توسعه، وسعت بیشتری یافت و شامل ابعاد و بخش‌های دیگری از زندگی شد که از حوزه اقتصاد خارج بودند. در این راستا، مفهوم توسعه انسانی توسط اقتصاددان پاکستانی -محبوب‌الحق- به ادبیات توسعه وارد می‌شود و با شاخص‌هایی چون امید به زندگی، درآمد سرانه، دسترسی به آموزش و سطح بهداشت و سلامت مورد سنجش قرار می‌گیرد. بر این اساس، توسعه انسانی، فرایندی است که طی آن کیفیت زندگی شهروندان در زمینه استانداردهای زندگی سالم، تغذیه، بهداشت، امکانات آموزشی و درآمد اقتصادی بهبود می‌یابد به گونه‌ای که افراد می‌توانند از مزایای جامعه و قابلیت‌های خود به طور مناسب بهره ببرند.

این تعریف از توسعه موردقبول بسیاری از دانشمندان توسعه و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و بانک جهانی قرار می‌گیرد؛ بدین ترتیب از سال ۱۹۹۰ گزارش سالانه توسعه انسانی از سوی سازمان ملل منتشر می‌شود، کشورهای مختلف جهان بر اساس شاخص‌های آن مورد مقایسه قرار می‌گیرند و به عبارتی سطح توسعه‌یافتگی آنها مشخص می‌گردد. با وجود اهمیتی که توسعه انسانی در ادبیات توسعه یافته است، در برخی از جوامع، این مدل از توسعه مورد بی‌مهری قرار گرفته است و توجه چندانی به آن نمی‌شـــود. این نوشـــتار، علل این بی‌مهری و نادیده‌انگاری را در ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. مخالفت با توسعه در معنای عام آن و توصیف آن به مثابه یک پروژه استعماری و ایدئولوژیک موجب می‌شود که کلیت توسعه و ابعاد مختلف آن نادیده گرفته شود. اصولاً، برخی بر این باورند توسعه یک پروژه و یک آرمان غربی -به ویژه در قالب نظریه نوسازی- است که بخش عمده‌ای از ویژگی‌های «ایدئولوژی» را در خود دارد.

برای مثال می‌توان به مقاله «ایدئولوژی توســـعه[1]» اشاره کرد. استرلی در این مقاله، اندیشه و آرمان توسعه را «یک شبح تاریک ایدئولوژیک در حال تسخیر جهان» توصیف می‌کند. وی معتقد اســـت، مکتب توسعه، از این جهت که وعده صرفاً یک پاســـخ درست یا جامع و مانع به معمای توسعه و بسیاری از مسائل اجتماعی را می‌دهد، اندیشه‌های مخالف و مختلف را برنمی‌تابد، همانند ایدئولوژی‌های کمونیســـم، فاشیسم و سوسیالیسم است، تئوری عامی دارد که در همه جا و برای همه کس کاربرد دارد و نه تنها نیازی به استفاده از عوامل بومی و محلی که می‌توانند در پیشرفت و توسعه دارای اثر و اهمیت باشند، در خود نمی‌بینند، بلکه در مواردی از آنها به عنوان موانع توسعه نیز یاد می‌کند.

بر اساس این نگاه به توسعه است که مخالفان توسعه از وجود استراتژی‌ها و راه‌های بدیل برای توسعه و بهره‌گیری از ظرفیت‌های فرهنگی و زیست‌محیطی بومی و محلی سخن به میان می‌آورند. علاوه بر این، در میان برخی دیگر از منتقدین توسعه که ممکن است وابسته به ایدئولوژی‌های رقیب باشند، انتقاد از توسعه از این نیز فراتر می‌رود و مبانی ارزشی و اولویت‌های توسعه به چالش کشیده می‌شود. از این روست که در ادبیات رسمی حکومت، به تدریج، توسعه جای خود را به پیشرفت با پسوند ملی و اسلامی می‌دهد که اولویت‌ها و ارزش‌های خاص خود را دارد و برای دستیابی به آن برنامه‌ریزی می‌شود.

۲

مهم‌ترین نکته در مورد نهاد توســـعه در ایران از بدو تلاش برای مدرن شـــدن و توســـعه‌یافتگی این است که تا حد زیادی حوزه نظر مورد غفلت واقع‌شده است و مباحث جدی در این زمینه درنگرفته است.

عوامل چندی موجب مغفول ماندن این ستون ضروری نهاد توسعه شده‌اند:

۱،۲ بدیهی بودن مبنا و معنای توسعه: در طول یک قرن گذشته، برای بسیاری از دستاندرکاران امور سیاســـی و اقتصادی کشورهای مختلف جهان از یک سو و بخش عمده‌ای از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، مفهوم توسعه به‌مثابه یک ارزش و تلاش برای دستیابی به آن امری بدیهی تلقی شده و کندوکاو در مورد آن را ضروری نمی‌دانستند. این‌که مبنا و معنای توسعه چیست، در چارچوب نظریات نوسازی تعریف و تبیین می‌شد و یکی از ویژگی‌های این نظریه نیز «ساده‌سازی» پدیده پیچیده «توسعه» است.

شکست برنامه‌های توسعه در بسیاری از کشورها موجب شده است نسبت به تحقق آرمان‌ها و شاخص‌های توسعه تردید جدی ایجاد شود. از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که دستیابی به توسعه به یک آرمان و ارزش جهانی تبدیل شد، بسیاری از کشورها آر دسترسی به آن نه تنها ناکام مانده‌اند، بلکه دچار هرج و مرج، نابسامانی و انواع و اقسام مسائل اجتماعی مانند فساد اداری، اختلاس، تضاد طبقاتی، تضعیف ساختار سنتی جامعه و... شده‌اند.

ایران یکی از کشـــورهایی است که در نزدیک به یک قرن اخیر، برنامه‌ریزی برای توسعه را در بالاترین سطوح مدیریتی اجرا کرده اما تا کنون از گذار از موقعیت توسعه‌نیافتگی به توسعه ناتوان بوده است. در این سال‌ها آنچه نصیب کشور شده است، علیرغم برخی تغییرات سازه‌ای و زیرساختی

توسعه مانند بخش کثیری از مفاهیم و پدیده‌های مطرح در علوم اجتماعی، مبانی انسان‌شناختی و روش‌شناختی خاص خود را دارد و مبتنی بر ارزش‌ها و باورهای خاصی است که درک و شناخت آن را پیچیده می‌سازد.

عمرانی، فساد اداری و مالی، فرسایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی، فرار مغزها، تخریب و آلودگی گســترده و روزافزون محیط زیست، افزایش تلفات ناشی از سوانح جاده‌ای، گسترش بیماری‌های صعب‌العلاج، تورم مزمن و... بوده است. برخی از این مسائل که مورد اشاره قرار گرفتند، در نتیجه اجرای ناقص و نامناسب برنامه‌های توسعه به وجود آمده‌اند، به همین دلیل، تمامی تقصیرها را به گردن برنامه‌های توســعه و نهادهایی مانند بانک جهانی انداخته‌اند. در این میان و در زمینه نقد نهادهای بین‌المللی و برنامه‌های توسعه، محافظه‌کاران تنها نیستند، روشنفکران و گروه‌های چپ نیز در این امر آنها را همراهی می‌کنند و در برخی از موارد، گوی سبقت را از محافظه‌کاران ربوده‌اند. اینان بر این باورند اگر حکومت‌ها سیاست‌های دیکته شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی را اجرا نمی‌کردند، بسیاری از این مسائل هم در کشور وجود نداشت. به عبارت دیگر، سیاست‌های توسعه‌ای سازمان‌هایی مانند بانک جهانی که عمدتاً لیبرالی هستند، از نظر این منتقدین، عامل اصلی گسترش مسائل و مشکلات فوق در کشور محسوب می‌شوند.

۲،۲ سیاسی بودن: مباحث نظری و گره‌گشایی از پرسش‌هایی که در مورد مسائل مختلف جامعه وجود دارد، امری زمان‌بر است و دانشمندان به‌سادگی به نتیجه مشخص و متعین نخواهند رسید. سیاســتمداران اما در این زمینه در نقطه مقابل دانشمندان قرار می‌گیرند. سیاسیون می‌خواهند هرچه زودتر به نتیجه و به سرانجام برسند و تاب تحمل زمانی طولانی برای چندوچون بر سر مبنا و معنای توسعه را ندارند. باید به این هم توجه شود که ناسیونالیسم مرکزگرا، مذهبی و تمرکزگرایی سیاسی از علل اساسی نابرابری در برخورداری از بودجه و امکانات عمرانی در کشور است. در توسعه انسانی و گسترش مراکز آموزشی و بهداشتی که بر دسترسی برابر تمامی شهروندان به استانداردهای سلامت و آموزش تأکید دارد، این امکان فراهم نیست. اصولاً توسعه انسانی در محیط و جامعه‌ای مجال تحقق می‌یابد که برابری و یکسانی در آن حاکم باشد، در غیر این صورت، هر برنامه‌ای که به نام توسعه به مرحله اجرا درآید، در تعارض با توسعه قرار می‌گیرد و نابرابری، تبعیض، منطقه‌گرایی و عدم رعایت حقوق شهروندی را تشدید می‌کند.

۳،۲ عقب‌ماندگی علوم اجتماعی: کندوکاو و بحث در مورد مبنا و معنای توســعه در حوزه علوم اجتماعی و رشته‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و... می‌گنجد. از آنجایی که علوم اجتماعی و انسانی در جامعه ما رشد چندانی نداشته درنتیجه پرسش‌های اساسی مطرح در حوزه‌های مختلف اجتماع در ترازوی نقد و بررسی قرار نگرفته است. بحث توسعه نیز از این قاعده مستثنا نیست و به علت عقب‌ماندگی علوم اجتماعی، تحقیق و پژوهش جدی در این مورد نیز پیشرفت چندانی نداشته‌است.

۴،۲ استبداد: استبداد از یک سو مانع رشد علوم اجتماعی می‌شود و از سوی دیگر موجب حذف برخی از شاخص‌های اصلی توسعه که منافی استبداد هستند، می‌شود. استبداد در بهترین حالت، توسعه را به توسعه اقتصادی تقلیل می‌دهد و با دیگر ابعاد آن به‌ویژه در عرصه سیاست سر سازگاری ندارد لذا برای نظریه‌پردازی توسعه به‌گونه‌ای هزینه می‌کند که ابعاد سیاسی و حتی فرهنگی آن نادیده گرفته شود.

برای نمونه می‌توان به پرسش‌هایی در حوزه نظری توسعه اشاره کرد که تاکنون بحث و گفت‌وگوی جدی درباره آن در محافل علمی و آکادمیک انجام‌نشــده است. قسمت عمده‌ای از پایان‌نامه‌ها به نحوی از انحا از ورود به مباحث نظری نهی و منع شده‌اند. یکی از این پرسش‌ها به تنوع سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و مادی برمی‌گردد که نقش هر کدام در دســتیابی به توسعه چیست. در این زمینه صرفاً به مقاله و نظر «پیر بوردیو» اکتفا شده است. هم‌چنین در مورد تنوع فرهنگی، زبانی، قومیتی، مذهبی و... و نقش آن در توسعه و توسعه متناسب با این تنوع هیچ‌گونه پژوهش نظری جدی موجود نیســت و به‌دلایل سیاسی و گاهی ایدئولوژیک این پرسش‌ها قابلیت طرح‌شدن در فضای علمی را نیافته‌اند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت اگر نهاد توســعه در این دیار پا نگرفته است بخشی از آن به فقر نظری موجود در این حوزه مربوط است اما این تمام ماجرا نیست. برنامه‌ریزی برای توسعه نیز دارای اشکالاتی است که امکان شکل‌گیری نهاد توسعه را با دشواری‌هایی مواجه ساخته است.

۳

پایه و ستون دیگری که برای برپاساختن نهاد توسعه لازم است سازوکار برنامه‌ریزی و تلاش برای عملیاتی‌شدن یافته‌ها و قواعد مقبول بخش نظری است. در این بخش نیز موانعی وجود دارد که تأســیس این نهاد و کارآمدی آن را با مشکلاتی مواجه ساخته است. بخش برنامه‌ریزی برای توسعه از این جهت که وابسته به مباحث نظری و پرسش‌هایی است که در آنجا مطرح می‌شود، موفقیت آن تا حد زیادی مرهون تلاش‌های جدی حوزه علم توسعه است بدین گونه که اگر به لحاظ علمی موفقیت و پیشرفتی حاصل نشده باشد امر برنامه‌ریزی نیز دچار سردرگمی و آشفتگی خواهد شد. برای نمونه می‌توان به تعریف نادرست از توسعه اشاره کرد که محیط‌زیســت یا حقوق برابر اقلیت‌ها در آن در نظر گرفته نشده باشد. در این صورت هرگونه برنامه‌ریزی برای توسعه در بلندمدت به ضد خود تبدیل می‌شود و قسمت عمده‌ای از دستاوردها را بیهوده می‌سازد. یکی از علل بحران محیط‌زیستی که اکنون گریبان ایران را گرفته است ناشی از تعریف نادرست و ناقص از توسعه است که در آن توجه به محیط‌زیست و تلاش برای حفظ آن به‌عنوان یکی از شاخص‌ها و اهداف توسعه مدنظر نبوده است. نمونه دیگر که می‌توان به آن اشاره کرد و برنامه‌های توسعه کاملاً ضدتوسعه‌ای عمل کرده‌اند این است که تضاد طبقاتی، پول‌پرستی و تعداد افراد نوکیسه رشد فراوانی داشته است. در اینجا نیز بُعد دیگر نهاد توسعه که شامل مباحث و مسائل نظری است به‌خوبی عمل‌نکرده است، به‌گونه‌ای که تمامی سرمایه‌های دیگر را به‌پای سرمایه مادی قربانی کرده و اولویت اصلی را به آن داده‌اند. اگرچه سرمایه مادی برای دســتیابی به رشــد اقتصادی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است اما این تمام داستان نیست و سرمایه‌های دیگری چون سرمایه اجتماعی و فرهنگی نیز وجود دارند که هم برای رسیدن به توسعه ضروری هستند و هم رشد و پرورش آن‌ها خود از نشانه‌های توسعه به شمار می‌آید. آمار چک‌های برگشتی، فساد مالی، انحرافات اجتماعی و ... همه از یک ظهور یک مسئله اجتماعی خبر می‌دهند و آن فرسایش سرمایه اجتماعی است. علاوه بر این، گسترش ادبیات چاله‌میدانی و خشونت کلامی و زبانی، تولید انبوه مدرک تحصیلی و عدم تناسب مدرک با سواد دارنده آن، پولی شدن دانشگاه، کنکوری شدن مطالعه و تدریس در مدارس و ... نشان از فرسایش سرمایه فرهنگی دارند که به‌نوبه خود می‌تواند به گسترش فضای اجتماعی تلطیف یافته و فرهنگی و عدالت اجتماعی مدد رساند.

نکته آخر در این زمینه این است که سیاسی‌شدن امر توسعه و برنامه‌ریزی برای آن، بلایی بر سر کشور آورده، نتایج آن در تمامی حوزه‌ها که فاجعه‌بار نیز بوده است، به‌تدریج آشکار می‌شود. بحران محیط‌زیســت یکی از آن مسائل است که در زندگی عادی مردم را در بسیاری از مناطق کشور با مشکل مواجه ساخته است. توسعه نامتوازن، مصرف فوق‌العاده و تضاد طبقاتی نیز تا حد زیادی از نتایج سیاسی‌شدن برنامه‌ریزی برای توسعه ناشی شده‌اند که اکنون نه‌تنها توسعه بلکه زندگی عادی مردم را دچار مخاطره کرده است.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **نهاد توسعه در بُعد نظری در پی پاسخ به پرسش‌هایی است که کندوکاو در معنای توسعه را مدنظر دارد. حوزه عمل بیشتر معطوف به برنامه‌ریزی و شناخت راه‌های بهینه برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده است.**
- **مهم‌ترین نکته در مورد نهاد توسعه در ایران از بدو تلاش برای مدرن شدن و توسعه‌یافتگی این است که تا حد زیادی حوزه نظر مورد غفلت واقع‌شده است و مباحث جدی در این زمینه در نگرفته است.**
- **عوامل چندی موجب مغفول ماندن این ستون ضروری نهاد توسعه شده‌اند: بدیهی بودن مبنا و معنای توسعه، سیاسی بودن، استبداد و عقب‌ماندگی علوم اجتماعی.**
- **پایه و ستون دیگری که برای برپاساختن نهاد توسعه لازم است سازوکار برنامه‌ریزی و تلاش برای عملیاتی‌شدن یافته‌ها و قواعد مقبول بخش نظری است.**

پی‌نوشت

۱. ویلیام استرلی، ایدئولوژی توسعه، ترجمه فرشــاد رومی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۸۶، شماره ۲۴۴

راه باریک توسعه

کدام ایده ایران ما را به توسعه می‌رساند؟

چکیده

«ایران» به‌عنوان یک دولت-ملت چیست و عناصر این «ایده» و چالش‌های آن کدام است و راه‌های برون‌رفت از این چالش چیست؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.



حسین حقگو

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:

چگونه ایران توسعه‌یافته ممکن است و الزامات این توسعه‌یافتگی چیست؟ پاسخ را در این مقاله می‌خوانید.

هدف حکومت‌ها نباید چیزی جز برقراری صلح، آسایش و صلاح همگانی باشد.

«رساله‌ای درباره حکومت»، جان لاک

۱

مرحوم علی‌اکبر داور در نوشـــته‌ای با عنوان «بحران» حدود یک قرن قبل (دی‌ماه ۱۳۰۵) می‌نویســـد: «کلمه بحران در این اواخر ورد زبان‌ها بود. لابد به خاطر دارید. وزرای بلاتکلیف، نمایندگان ملـــت، ارباب جراید، مردم بیکار، خلاصه همه از صدر تا ذیل همه می‌پرسیدند بحران کی تمام می‌شود؟ همه می‌گفتند زود بـــه بحران خاتمه دهید. بالاخره بحران تمام شـــد: دولت به مجلس آمد. مجلس به دولت اظهار اعتماد کرد! اما حقیقت امر را بخواهید بحران دوام دارد. بله بحران واقعی روز به روز بیشتر می‌شـــود... چرا که بحران ما اقتصادی اســـت و اساس کار ما بی‌چیزی اســـت. پس چه باید کرد؟ بـــه اعتقاد علمای از ما بهتران، طرز تولید ثروت، اساس اخلاق و ادبیات و سیاست ملل دنیاســـت... اگر واقعاً میل دارید اوضاع عمومی اصلاح شود، زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید. کار نداشته باشید من شبی چند مرتبه از عشـــق آزادی ضعف می‌کنم. نگاه کنید برای اصلاح زندگی مادی شما چه نقشه و فکر عملی دارم. خلاصه دنبال نان بروید، آزادی خودش عقب شـــما خواهد آمد.» وی در جایی دیگر می‌نویسد «مادام که انقلاب صنعتی ایران را به حرکت نیندازد، ما همان ملت بلاکش، گرسنه، پلاس پوش نجیبی که هستیم خواهیم ماند... انقلاب صنعتی تبدیل آلات قدیمه تولید ثروت است به آلات جدیدالاختراع، تبدیل کارگاه به کارخانه.»[۱]

هرچند بر عمق بینش اقتصادی و صنعتی و تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی در نگرش وی («دنبال نان بروید، آزادی خودش عقب شـــما خواهد آمد») ایرادهایی وارد است اما با توجه به درماندگی و عقب‌ماندگی جامعه آن روز ایران این ضعف‌ها قابل اغماض است. نکته مهم اما در نوشتار وی همان ضرورت توسعه اقتصادی به‌عنوان اساس نظام حکمرانی است. امری که هنوز پس از یک قرن با ضرورتی دو چندان بر سر جای خود باقی است و متاسفانه در میهنمان در چنبره «سیاست» دست و پا می‌زند.

چنانکه در یکی از نظرسنجی‌هایی که اخیراً انجام شده حل مسائل اقتصادی مهم‌ترین درخواست مردم از دولت است و البته عملکرد دولت از نگاه مردم مردم ناموفق و مردم از این عملکرد ناراضی[۲]. همچنین است سخنان یکی از انقلابیون دهه شصت که نقش مهمی در تحولات آن دهه و بخصوص اشغال سفارت آمریکا داشته و در مصاحبه‌ای ضمن اشاره به جدی بودن تهدیدهای رئیس‌جمهور آمریکا و تنهایی استراتژیک ایران، از خستگی مردم و فرسودگی زیرساخت‌ها و تورم مزمن، ناترازی انرژی، بحران آب و بحران اقتصادی و... می‌گوید و توصیه می‌کند: «حاکمیت به‌جای قمار با بقا، مسیر توسعه را از دل عقلانیت سیاسی پیدا کند و فوری برای تنظیم یک توافق جامع و پایدار با آمریکا و اروپا با آمریکا وارد مذاکره شود و...»[۳] سخنانی که البته از سوی جریان همچنان انقلابی جز آب ریختن به آسیاب دشمن معنا نمی‌دهد[۴] البته در ساختار و سازوکاری که «اقتصاد وسیله است و نه هدف»[۵] این وضعیت و کشاکش‌ها چیز عجیب و غریبی نیست.

اما اصلاح ساختاری در اقتصاد ایران به‌عنوان ضرورتی گزیرناپذیر، به امری دور و بعید در مختصات و شرایط فعلی تبدیل شده است. گریزناپذیر هم به لحاظ داده‌های آماری، از رشدهای پایین و ناپایدار اقتصادی (گزارش بانک مرکزی از رشد ۳,۱ درصدی سال گذشته و کاهش ۱,۹ درصدی آن نسبت به سال ۱۴۰۲) و تورم بالا (بین ۳۵ تا ۴۰ درصد، سالیانه و نقطه‌به‌نقطه) و افزایش فقر (یک‌سوم جمعیت زیرخط فقر مطلق) و... تا مشاهدات عینی نارضایتی شدید شهروندان از گرانی و تبعیض، کم‌آبی و بی‌برقی، حس ناایمنی و محدودیت‌های اجتماعی قابل تبیین است. اکنون به نظر سه ابر چالش: «ناترازی‌های مالی و زیست‌محیطی»، «وضعیت خطیر روابط خارجی» و «شکاف‌های عمیق اجتماعی و فرهنگی» که اقتصاددانان نسبت به شدت گیری آن‌ها هشدار می‌دادند، تشدید شده و سوای بحران سیاست خارجی که به جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه و بیم از تکرار آن و یا فعال شدن مکانیزم ماشـــه و عواقب آن انجامیده در سایر حوزه‌ها نیز با وضعیتی خطیر مواجه‌ایم. چنانکه در حوزه محیط‌زیست و زیرساخت‌ها با شکست آبی و قطعی آب واحدهای مسکونی و بحران بی‌برقی و قطع ۴ روزه برق شهرک صنعتی اطراف تهران[۶] و... مواجه‌ایم و در تأمین کالاهای اساسی با گرانی نان و سایر مایحتاج به سبب محدودیت‌های ارزی و افزایش مصرف و کاهش تولید این محصولات روبروییم (مثلاً پیش‌بینی کاهش خرید تضمینی گندم از ۱۲ به ۸ میلیون تن[۷].

۲

«دولت‌ها گیرند و ما هم گیریم، ما که بد جوری هم گیر هستیم، مصیبت می‌بارد و دست‌بردار هم نیست. تا می‌خواهیم به یک ساحل برسیم مصیبت دیگری می‌آید»[۸]؛ «به هر چی می‌خواهیم دســـت بزنیم می‌گویند به این دست نزن، در برق مشکل داریم، در آب مشکل داریم، در گاز مشکل داریم... همه چیز پر از مشکل است. به هر جا دست بزنیم یـــک جا دردش می‌آید»[۹]. اگر وظیفـــه حکومت‌ها جز ایجاد نظم و امنیت و فراهم کردن رفاه و آسایش مردم نیست که نیست، این مهم جز از طریق مشارکت مستقیم و چه غیرمستقیم همین مردم (از طریق نهاد و تشکل‌های صنفی و مدنی و سیاسی) ممکن نیست.

واقعیت آن اســـت که مسعود پزشـــکیان چه در مراسم تنفیذ و چه در سایر سخنان خود در مناظره‌ها و مصاحبه‌ها و... بر اجرای بی‌کم‌وکاســـت سیاست‌ها و برنامه‌ها و قوانین مصوب تاکید کرده و چنین می‌پنداشت در صورت عمل به این نظامات قانونی همه مشکلات مرتفع می‌شوند. بازوی عملیاتی خود را نیز دســـتگاه بوروکراتیک و اداری می‌دانســـت که با صدور دستور از بالا، چرخه‌ای آن شـــروع به حرکت می‌کند و مشکلات یکی‌یکی از سر راه برداشته می‌شود. غافل از آنکه نه آن خورجین سیاست‌ها و قوانین و مقررات و... مجموعه‌ای منسجم و هماهنگ و مبتنی بر علم و واقعیات و امکانات جامعه ایرانی است و نه حتی اگر چنین باشد باز می‌توان تصور کرد با اراده و دستور یک نفر و یا گروه (رئیس‌جمهور و وزرای کابینه و...) این آرمان‌ها و آرزوها به‌راحتی محقق شود. چنانکه آرزوهایی همچون متوسط رشد ۸ درصد و تورم زیر ۱۰ درصد و کاهش فقر و توقف خام فروشی منابع طبیعی، تمرکززدایی در ساختار اقتصادی- مالی کشور، بهره‌گیری از دیپلماســـی فعال اقتصادی و... که در سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه‌های مختلف توسعه‌ای (۷ برنامه) ذکر آن‌ها رفته و اما هیچ‌یک به ثمر ننشسته و چه‌بسا وضع از قبل از چنین

توسعه‌نیافتگی، جبر جغرافیایی یا فرهنگی نیست و می‌توان با حرکت به سمت نهادهای فراگیر، از تله آن‌ها رهایی یافت. این راه البته به باور عجم‌اوغلو و رابینسون، راه باریکی است که طی آن حکومت و جامعه یکدیگر را متوازن می‌سازند. این توازن محصول مبارزه‌ای دائمی است که طی آن فرادستان (قدرتمندان) زنجیر مهار جامعه بر خود را می‌پذیرند (مجبور می‌شوند) و جامعه نیز می‌پذیرد که با قدرت همکاری کند.

هدف‌گذاری‌هایی وخیم‌تر هم شـــده است؛ رشدهای پایین (متوســـط ۲ تا ۳ درصد) و تورم‌های بالا (۳۰ تـــا ۴۰ درصد) و افزایش فقر (۳۰ درصد جامعه زیرخط فقر مطلق)، ناترازی‌های انرژی و محیط‌زیستی و بودجه‌ای و بانکی و دیپلماسی و تأمین اجتماعی که آه از نهاد همگان و حتی مقامات حکومتی که باید پاسخگوی این وضعیت باشند هم در آورده است.

از منظر تئوریک امروزه هر نظم سیاسی را بر سه نهاد استوار می‌دانند: «دولت، حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخگوبودن»(۱۰). لذا اگرچه نظم و انضباط و قدرت بوروکراتیک و کارشناسی امر بسیار مهمی در فرآیند توسعه است اما این قدرت و توان سازمان‌دهی به‌تنهایی و بدون حاکمیت «قانون» برآمده از اراده آزاد شهروندان و پاسخ‌گویی حکومت به جامعه در پرتو حق آزادی اندیشه و بیان و تجمع و... کارآمد نیست و هویت ملی را نمایندگی نمی‌کند. بر این اساس، برون‌رفت از ابر چالش‌های حاکم و حل منازعات فعلی که رئیس دولت چهاردهم را به ستوه آورده بدون یک برنامه مشخص مبتنی بر تأمین «منافع» همه بازیگران و نه یک گروه خاص، ممکن نیست. چنانکه در مورد گذار از وضعیت پس از جنگ ۱۲ روزه و نااطمینانی‌های آن (مثلاً سقوط روزانه شاخص بورس و نزول آن به زیر ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار واحدی که بازگشت به آذرماه سال گذشته است)[۱۱] و بیم و نگرانی از تکرار آن روزها، گروهی از ذینفعان از قاچاقچیان و فعالان اقتصاد زیرزمینی و رانت‌خواران و پول‌شـــویان و... وجود دارند که منفعت آنان در تداوم این بحران‌ها و عدم تغییر وضعیت در مســـیر تعامل با جهان در قالب بازی برد-برد اســـت. اینکه وزیر خارجه کشورمان با قاطعیت از این می‌گوید که «مسئله بین جمهوری اسلامی و آمریکا هیچ‌وقت حل نمی‌شود»[۱۲] و یا سخنگوی شورای نگهبان در واکنش به درخواست برگزاری رفراندوم می‌گوید: «از کجا معلوم به نتیجه پایبند باشند و نتیجه را بپذیرند»[۱۳]، در حالی که بخش‌های مهمی از جامعه چه درباره حل مشکلات با آمریکا و غرب و چه درباره سازوکار قانونی تغییرات مسالمت‌آمیز (همه‌پرسی-اصل ۵۹ قانون اساسی) دیدگاه دیگری دارند (بیانیه ۱۸۰ اقتصاددان و نامه جبهه اصلاحات و...) مبتنی بر چه منطقی در نظام حکمرانی است که یک ضلع آن پاسخگو بودن نظام سیاسی به مردم است و نسبت آن با امر توسعه چیست که در اسناد قانونی کشور بر آن تاکید شده و جز از طریق رضایت جمعی حاصل نمی‌شود؟!

۳

واقع آن است که در غیبت مردم، دولت‌ها هر روز مستأصل‌تر و «گرفت‌وگیرتر» و شکاف دولت-ملت، عمیق‌تر خواهد شد. اما مقصود از «مردم» یا به عبارتی «ملت ایران» چیست؟! مهم‌ترین جدال امروز ایران در مسیر «توسعه»، جدال بر سر همین موضوع و شاید دقیق‌تر «ایده ایران» است. اینکه «ایران» به‌عنوان یک دولت-ملت چیست و عناصر این «ایده» و چالش‌های آن کدام است و راه‌های برون‌رفت از این چالش چیست؟

اگرچه احتمالاً ایرانیان کهن‌ترین قومی هستند که خود را به‌عنوان ملت فهمیده و در «میهن» خود نیز دولتی را تأســـیس کرده‌اند که می‌توان آن را «دولت ملی» خواند[۱۴] اما آنچه از آن به نام «ایران» در متون رسمی بین‌المللی نام برده می‌شود به ۱۲ مهر ۱۳۱۳ (۴ دسامبر ۱۹۳۴) و نامه وزیر امور خارجه ایران بازمی‌گردد که بدون هیچ مقدمه‌ای از کشـــورهای دیگر خواسته بود تمهیدی بیندیشند که از امروز تا سه ماه بعد، دیگر از «پرشیا» برای نامیدن این کشور استفاده نشود و از نام واقعی‌اش یعنی «ایران» نام ببرند. البته ایران برای خود ایرانیان همیشه ایران بوده و هرگز پرشیا نبوده است. گمان اروپاییان از این تغییر نام، گرایش رضاشاه به آلمان‌ها و تاکید بر نژاد آریایی بود و به ســـردی با این تغییر نام برخورد کردند. اما آنچه به‌عنوان دلیل این تغییر نام در مقاله‌ای به قلم سعید نفیسی در ۱۰ دی‌ماه ۱۳۱۳ در روزنامه اطلاعات منتشر شد آن بود که ایران مفهومی فراگیرتر از پرشیاست و ساخت چند قومی کشوری را که پرشیا (پارس) تنها بخش کوچکی از آن است بهتر نشان می‌دهد و نام ایران بی‌آنکه موجودیت اقوام مختلف ساکن ایران را به خطر بیندازد اختلاط و امتزاج آنان را ممکن می‌سازد و درعین‌حال تداعی‌کننده شکوه و عظمت گذشته کشور هم هست. استدلالی که البته در داخل کشور هم مخالفانی داشته و از جمله احسان یار شاطر که انتخاب نام ایران را کلمه‌ای بی‌ربط و معنی می‌دانست که چیزی را تداعی نمی‌کند. در حالی که به باور وی پرشیا تداعی‌کننده مفاهیمی دل‌نشین نزد جهانیان همچون قالی، مینیاتور و باغ و... است[۱۵].

این مجادلات در سال‌های بین دو جنگ جهانی و بین روشنفکران و فضای سیاسی می‌گذشت و هدف از آن تلاش برای شـــناختی تازه از ایران بود. امری که در دوره مشـــروطه تقریباً بدیهی پنداشته شده و در دوره‌های اول و دوم مجلس شورای ملی، مشروطه‌خواهان ملت ایران را نه بر اساس زبان و نژاد، بلکه برحسب میراث مشترک و دولت واحد مبتنی بر قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) تعریف کردند و در نتیجه، نه‌تنها تنوع قومی و فرهنگی به‌عنوان معضل برای آن‌ها مطرح نبود بلکه این تنوع را بخشی از هویت ایرانی دانسته و می‌خواستند این تنوع و تکثر در تشکیل دولت-ملت ایران محفوظ بماند. چنانکه به‌منظور تأمین هم‌زمان منافع عام ملت و منافع خاص اقـــوام در ایالات و ولایات، «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» در قانون گنجانیده شـــد. اما در دهه پایانی ســـلطنت قاجار و شکل‌گیری گرایشی از ناسیونالیسم ایرانی که تاکید آن بر نژاد و زبان بود و تعلق‌خاطری به حکومت مشـــروطه و دمکراسی و تکثرگرایی نداشت، ملت‌سازی در سایه دیکتاتوری ممکن و شـــاید مطلوب فرض می‌شد. از سوی دیگر دخالت‌های همه‌جانبه روس و انگلیس نیز اقتدار دولت مرکزی را سخت تضعیف کرده بود و سران ایلات عشایر صاحب قدرت و کشور با بحران عمیق اقتصادی و مالی و گسترش فقر و قحطی و گرسنگی مواجه بود و امید به اصلاح از راه حکومت مشروطه نبود، «دیکتاتور مصلح» که با عصای آهنین شروع به اصلاح کند و تعریفی از ایران که چنین چارچوبی را پذیرا باشد مورد اقبال روشنفکران و جامعه قرار گرفت[۱۶] و توسعه‌ای آمرانه و مدرنیزاسیونی بدون مدرنیته شکل گرفت و پروژه مشروطه ناتمام ماند اگر نگوییم شکست خورد.

امروزه این اصل به اثبات رسیده است که امر توسعه و کارآمدی حکومت‌ها در بلندمدت، بدون رضایت همگانی و آن نیز در پرتو تأمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی ممکن نیست.

این نقل از آخرین برندگان جایزه نوبل اقتصاد (عجم‌اوغلو و رابینسون) اگرچه تکراری است اما به نظر شایسته توجه بسیار است که ملت‌ها زمانی شکست می‌خورند که در نتیجه انتخاب جمعی اشتباه یا هر نوع تحمیل خارجی، نهادهای اقتصادی بهره‌کش و نهادهای سیاسی غیر فراگیر در آن‌ها حاکم می‌شود. توسعه‌نیافتگی، جبر جغرافیایی یا فرهنگی نیست و می‌توان با حرکت به سمت نهادهای فراگیر، از تله آن‌ها رهایی یافت. این راه البته به باور آنان راه باریکی است که «طی آن حکومت و جامعه یکدیگر را متوازن می‌سازند. این توازن محصول مبارزه‌ای دائمی است که طی آن فرادستان (قدرتمندان) زنجیر مهار جامعه بر خود را می‌پذیرند (مجبور می‌شوند) و جامعه نیز می‌پذیرد که با قدرت همکاری کند. جامعه برای مهار قدرتمندان بسیج می‌شـــود و قدرت نیز ظرفیت‌های خود را برای حل و فصل مناقشات، حاکمیت قانون و ارائه خدمات عمومی افزایش می‌دهد»[۱۷] بر این اساس اگرچه چنانکه جان لاک می‌گوید «هدف حکومت‌ها نباید چیزی جز برقراری صلح، آسایش و صلاح همگانی باشد»[۱۸] اما از سوی دیگر مردم نیز باید برای کســـب آزادی و رفاه و آسایش خود تلاش کنند و عاملیت داشته باشند، چرا که «نهادهای فراگیر به دســـت نخبگان خوش‌نیت ایجاد نمی‌شوند. آن‌ها از سوی افرادی ساخته‌شـــده‌اند که برای حقوق خود مبارزه می‌کنند»[۱۹]؛ گذر از بحران‌های تاریخی و تحقق ایران توسعه‌یافته آینده آن‌چنانکه آرزوی یک‌صد ساله این مردم و نخبگان آن است حاصل این فرآیند اســـت؛ فرآیند و «ایده»‌ای از ایران که «نان» و «آزادی» (کارآمدی و مشروعیت) را در کنار هم بنشاند و تحقق یکی در گرو نبود آن‌دیگری نباشد!

توضیحات

۱-اول اصلاح اقتصادی-مجموعه مقالات علی‌اکبر داور-حسن رجبی فرد-شیرازه
۲-حدود ۵۳ درصد از نظردهندگان حل مسائل اقتصادی را مهم‌ترین مسئله خود عنوان کرده‌اند. هر چند که البته ۸۹ درصد از همین نظردهندگان میزان موافقت خود با سیاست‌های اقتصادی دولت را «کم» یا «خیلی کم» ارزیابی کرده‌اند و ۷۲ درصد شرکت‌کنندگان نیز از عملکرد کلی دولت چهاردهم در سال اول، «ناراضی» یا «بسیار ناراضی» هستند. (دنیای اقتصاد_ ۱۴۰۴/۵/۲۰)
۳-ابراهیم اصغرزاده-۱۴۰۴/۵/۱۹
۴-کیهان-۱۴۰۲/۵/۱۸
۵-مقدمه قانون اساسی
۶-روزنامه هم‌میهن-۱۴۰۴/۴/۲۹
۷-دنیای اقتصاد-۱۴۰۴/۴/۲۴
۸-مسعود پزشکیان-۱۴۰۴/۵/۹
۹-مسعود پزشکیان-۱۴۰۳/۹/۱۷
۱۰-نظم و زوال سیاسی-فرانسیس فوکویاما
۱۱-شرق-۱۴۰۴/۵/۲۲
۱۲-۱۴۰۴/۵/۵
۱۳-۱۴۰۴/۵/۱۱
۱۴-دولت، ملت، حکومت قانون-سید جواد طباطبایی
۱۵-کشف ایران-علی میرسپاسی_ترجمه رامین کریمیان
۱۶-مایک ملت هستیم-محمدحسین خسروپناه-زنده‌رود، ۷۲
۱۷-راه باریک آزادی-عجم‌اوغلو و رابینسون
۱۸-رساله‌ای درباره حکومت-جان لاک
۱۹-جیمز رابینسون-تجارت فردا-شماره ۱۴۰۳/۷/۵،۵۶۶

از کشمکش تا گفت‌وگو

مسیری که برای توسعه باید طی کرد

چکیده

سنت گفت‌وگو در ایران و تمدن‌های دیگر چگونه است؟ آیا ایرانی‌ها در مقایسه با همتایان خود توانسته‌اند با رواداری بیشتری با همدیگر تعامل کنند یا نه؟ الزامات گفت‌وگو کدام است؟ پاسخ این پرسش‌ها را در متن پیش رو بخوانید.



شروین وکیلی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:
اگر فکر می‌کنید گفت‌وگو و رواداری ایرانیان محل بحث، نقد و تامل است، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

چیستی گفت‌وگو و رواداری

این بحثی است که به ویژه در سال‌های گذشته بسیار مورد بحث قرار گرفته و این نشانه نیکو و خجسته‌ایست بر این‌که تعصب و جمود فکری اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده و مردم به صورت یک مهارت و توانمندی به گفت و شنید می‌نگرند. یک نکته را البته پیشاپیش گوشزد کنم و آن هم این که مرکزی شدن کلیدواژه گفت‌وگو در ضمن نشانه کم‌سوادی نسل‌های جدیدمان هم هست. چون این کلمه طی هزار سال گذشته معنای امروزین خودش را نداشته است. گفت‌وگو از دو بخش (گفت + گو) تشکیل شده که هردو به گفتن دلالت می‌کنند، یعنی اتفاقاً خودِ کلمه مورد نظرمان «شنیدن» که محور اصلی درک دیگری و رواداری است را در خود ندارد. در زبان پارسی هم گفت‌وگو همین دلالتی که می‌گویم را داشته و دقیقاً هم‌معنا و هم‌ساختِ «قیل و قال» یا «جار و جنجال» بوده است. حافظ می‌گوید: «گفت‌وگو آیین درویشی نبود/ ورنه با تو ماجراها داشتیم». «ماجرا کردن» در قدیم زمانی رخ می‌داده که دو صوفی اختلافی و دلخوری‌ای با هم پیدا می‌کرده‌اند و در حضور استاد و شیخشان می‌نشسته‌اند و هرچه در دلشان می‌گذشته (ما+جرا) را بیان می‌کرده‌اند و به صلح و آشتی دست می‌یافتند. حافظ دارد می‌گوید درویشان اهل جار و جنجال (گفت‌وگو) نیستند، وگرنه باید با تو مجلس ماجرا ترتیب می‌دادم و دلخوری‌هایی که دارم را بیان می‌کردم. کلمه دقیق‌تر در این مورد گفت و شنید است. اما چون این کلمه طی دهه‌های گذشته باب شده، من هم گفت‌وگو را در همان معنای رایج به کار می‌گیرم.

الزامات گفت‌وگو

مفهوم گفت‌وگو از دیرباز در ایران وجود داشته و دو پیش‌فرض و یک روش دارد. پیش‌فرض‌هایش این است که حقیقت به شکلی مطلق و جامد نزد هیچکس نیست و پاره‌های پراکنده‌اش نزد همگان یافت می‌شود. این همان جمله بزرگمهر حکیم است که می‌گوید «همه چیز را همگان دانند». دومین پیش‌فرض آن است که همه سخنگویان از عقل برخوردارند و به همین خاطر نیروی عقلانی انسان را نفس ناطقه می‌نامیده‌اند، یعنی کسی که روان و درست سخن می‌گوید عقل سالمی هم دارد. روش برخاسته از این دو پیش‌فرض آن است که حقیقت در گفت و شنید و تبادل اندیشه‌ها نمایان می‌شود. یعنی زبان در رفت و آمد میان من و دیگری حقیقت را نمایان می‌سازد، و نه در شکلی انحصاری و نزد فردی خاص.

گفت‌وگو در زمان تفاوت افکار

اصولاً گفت‌وگوی راستین زمانی درمی‌گیرد که تفاوتی در عقاید وجود داشته باشد. دو نفر که کاملاً مثل هم فکر کنند چیزی برای گفتن به هم ندارند و گفت‌وگویی میانشان شکل نمی‌گیرد و نمی‌توانند چیزی از هم بیاموزند و حقیقتی را در میانه خود نمایان کنند.

گفت‌وگو و کشمکش

به نظر من نیچه راست می‌گفت و همیشه چنین آغشتگی‌ای وجود دارد. یعنی این که حقیقت در میانه بحث و گفت‌وگو زاده می‌شود، بدان معنا نیست که هدف و آرمان نهایی بحث‌کنندگان همیشه دستیابی به حقیقت است. اتفاقاً برعکس است، یعنی اغلب آدم‌ها برای دستیابی به منافعی، توجیه وضعیتی، یا حمله به دیگری و دفاع از خود است که گفت‌وگو می‌کنند. یعنی حقیقتِ خالص و نیامیخته به قدرت اصولاً به نظرم وجود ندارد. اما نکته در اینجاست که وقتی قدرت از مجرای زبان به جریان بیفتد و در بافت یک گفت‌وگو تجلی پیدا کند، این حقیقت است که داوری نهایی را اعلام می‌کند. یعنی دو یا چند تن ممکن است به خاطر دستیابی به منافع خاص و ویژه خود با هم درگیر گفت‌وگو و مناظره شوند، اما چون از زبانی مشترک بهره می‌گیرند و ناگزیرند برای متقاعد کردن دیگران به منطق و قواعد عقلانیت پایبند باشند، خود به خود از دل کشمکش نظری‌شان حقیقتی ظهور می‌کند. شکی نیست که گاهی کسی موفق می‌شود با فریبکاری یا سفسطه‌چینی حریفش را در بحث مغلوب کند. اما معمولاً این حیله‌ها بعدتر فاش می‌شود. یعنی حالت مرسوم گفت‌وگو آن است که افراد بنا به منافع و خواسته‌ها و موضع‌های خودشان با هم درگیر می‌شوند و زیر پرچم قواعد عقلانی خاصی در میدان زبان با هم زد و خورد می‌کنند، و علاوه بر بازآرایی روابط قدرت، تهمانده‌ای از حقیقت هم در آن میان نمودار می‌شود. در نتیجه گفت‌وگو به روشی برای دستیابی به حقیقتی نسبی بدل می‌شود که می‌توان با گفت‌وگوی بیشتر آن را ارتقا داد.

لکنت زبانی‌ها در زمان گفت‌وگو

طی دهه‌های گذشته بیماری عجیب و غریبی در میان طبقه تحصیل کرده ما شایع شده که من اسمش را گذاشته‌ام «خودخوارپنداری». این بیماری عبارت است از وضعیتی روانی که فردی ایرانی، ایرانی‌ها -یعنی از جمله خودش- را تحقیر می‌کند و احساس می‌کند به این وسیله کاری شیک، روشنفکرانه، مدرن، یا آوانگارد انجام داده است. این که «ایرانی‌ها بلد نیستند گفت‌وگو کنند» هم یکی از همین عناصر خودخوارانگاری است.

سنت گفت‌وگو در ایران در مقایسه با یونان باستان

باید نگاه کنیم و ببینیم که سنت گفت‌وگو (در معنای مثبت مورد نظرمان) در ایران و تمدن‌های دیگر چگونه است. بگذارید اول تکلیفمان را با این افسانه دموکراسی یونانی روشن کنیم. سه نکته را بگویم و بگذرم، و اینها داده‌هایی تاریخی و روشن است که برای ارزیابی درستی‌اش کافی است به متون تخصصی در این زمینه مراجعه کنیم و همه پژوهشگران جدی در این مورد توافق دارند. نخست آن که دموکراسی آتن قدیم هیچ ارتباطی با مردم‌سالاری امروزین نداشته است. دموکراسی در آتن و دولتشهرهای یونانی دیگر یک ساخت سیاسی شکننده و زودگذر و ناموفق بوده که بر مبنای اتحادیه‌ای از سربازان برده‌دار که همگی هم عضو یک قبیله بوده‌اند شکل می‌گرفته است. این ساخت

اصولاً گفت‌وگوی راستین زمانی درمی‌گیرد که تفاوتی در عقاید وجود داشته باشد. دو نفر که کاملاً مثل هم فکر کنند چیزی برای گفتن به هم ندارند و گفت‌وگویی میانشان شکل نمی‌گیرد و نمی‌توانند چیزی از هم بیاموزند و حقیقتی را در میانه خود نمایان کنند.

سیاسی بسیار خشن، قبیله‌گرایانه و برآشفته و ابتدایی بوده و مبنای نظری‌اش نابرابری بوده است. یعنی برتری اربابان بر بردگان و اعضای قبیله بر بیگانگان و بالغان بر کودکان و مردان بر زنان. دومین نکته آن که آکادمی افلاطون و سنت فلسفی درونزاد یونانی به هیچ عنوان اهل مکالمه و گفت‌وگو و آزاداندیشی نبوده است. افلاطون اصولاً ادعایش این بوده که به حقیقت مطلق دست پیدا کرده و دارد آن را به دیگران آموزش می‌دهد. من کتابی درباره افلاطون دارم که در آن بر مبنای آثار افلاطون نشان داده‌ام که آکادمی یک محفل مذهبی بوده که افلاطون کاهن اعظمش محسوب می‌شده و گفتمانشان هم بسیار قطعی و جبرگرا و مخالف با گفت‌وگوی آزاد بوده است. شوراهای کلیسایی هم که به آن اشاره کردید، از سویی همواره به دربار امپراتوران روم متصل بوده و اصولاً نهادی سیاسی محسوب می‌شده، و از سوی دیگر کارکردی کاملاً سرکوبگرانه و ضدآزاداندیشی داشته است. از شورای نیقیه تا کلسدون و تا شورای دوم واتیکان تا همین چندی پیش، همیشه شکل‌گیری این شوراها دلایلی سیاسی داشته و اعضایش دگراندیشان را به شدت طرد می‌کرده‌اند و فتواهایشـــان هم با هدف سرکوب دیگران صادر می‌شده. یعنی مواردی که برشمردید دقیقاً واژگونه ادعا را نشان می‌دهد و بر غیاب سنت گفت‌وگو دلالت می‌کند.

سنت ایرانی گفت‌وگو

اگر همین طور ریزبینانه نگاه کنیم، می‌بینیم که داشـــته‌ایم! چند مثال بزنم. نخست آن که اولین اشـــاره‌های متنی در کل تاریخ جهان به بحث و مباحثه و قاعده‌مند بودن گفت‌وگو در اوستا یافت می‌شود. در چندین جای اوستا این عبارت را می‌بینیم که پهلوانان و نامداران هنگام نیایش نزد خدایان و طلب درخواست از ایشان، پیروزمندی در دو عرصه را طلب می‌کنند: در میدان جنگ و در انجمن سخن. یعنی دو میدان رویارویی اصلی در ایران باستان و نزد قبایل اوستایی وجود داشته، یکی‌اش با زور در میدان نبرد به نتیجه می‌رسیده و دیگری در ساختی اجتماعی و نهادی که انجمن سخن نامیده می‌شده است. این سنت ظاهراً پیش از زرتشت هم وجود داشته است. چون بخش‌هایی از پشت‌های قدیم که این عبارت‌ها در آن است، احتمالاً پیشازرتشتی اســـت. در گاهان که سروده‌های زرتشت است هم همین مضمون را می‌بینیم و مثلاً از کاهنی به اســـم بندوه در آنجا نام برده می‌شـــود که موقع بحث با زرتشت سخن را می‌پیچانده و تحریف می‌کرده است. این متونی که دارم به آن ارجاع می‌دهم مربوط به حدود ۱۲۰۰ پ.م هستند، یعنی ۳۲۰۰ سال قدمت دارند و این کهن‌ترین سندی است که درباره گفت‌وگو در اختیار داریم. افلاطون هفتصد سال و شورای کلیسایی نیکیه هزار و پانصد سال پس از این دوران هستند.

چرا مزدک کشته شد؟

اتفاقاً جالب آن است که تداوم یافته است. این تداوم را هم در خلق و خوی مردم و نهادهای آموزشی سنتی‌مان می‌بینیم، که بر محور بحث و گفت‌وگو شکل گرفته، و هم در متون فلسفی و عرفانی‌مان و هم در روایت‌های حماسی و اساطیری و داستانی‌مان که اغلب در آن دو یا چند تن با هم گفت‌وگو می‌کنند. از منطق‌الطیر عطار بگیرید تا مولانا، و از رســـاله‌های فراوانی (از جمله به قلم ذکریای رازی و ابن سینا) که گفت‌وگوهای فلسفی و علمی جاری در مجلس‌های بحث را ثبت کرده‌اند، همه جا به این قاعده بر می‌خوریم. حتا درباره دگراندیشان دینیِ کشته شده هم داستان به همین شکل است. در تمدن‌های دیگر اگر دگراندیشی خطرناک می‌شد، به سادگی او را می‌گرفتند و می‌کشتند. هم در اروپا چنین وضعیتی بوده و هم در چین. در ایران اما همیشـــه پیش از آن که کسی به خاطر عقایدش کشته شود، مجلس بحثی برگزار می‌کرده و در آن بر وی غلبه می‌کرده‌اند. در این نکته تردیدی نیست که کشتن دگراندیشان کاری نادرست و غیراخلاقی و ناشایست است. اما نکته در اینجاست که کشتن دگراندیشان در ایران بدون غلبه بر ایشان در میدان سخن ممکن نبوده و مشروعیتی نداشته است. برخی از حاکمان نامتمدن مثل سلطان محمود غزنوی دانشمندان و کافرانی را کشت و به خاطرش در سراسر متون تاریخی لعنت و نفرین نصیب خود کرده است. هم مانی و هم مزدک و هم حلاج و هم سهروردی و هم عین‌القضات و دیگران همگی پیش از آن که ستمگرانه کشته شوند، در مجلس بحثی شرکت می‌کرده‌اند و ادعا می‌شده که در بحث شکست خورده‌اند. در بیشتر موارد هم نتیجه مجلس بحث زندانی شدن فرد بوده و نه کشتن‌اش. از مانی تا علی‌محمد باب، قاعده چنین بوده است. جدای از داوری‌مان درباره آنچه در این مجلس‌های بحث می‌گذشته، نکته در اینجاست که اصولاً برگزاری چنین مجلسی و بحث و گفت‌وگو ضروری شمرده می‌شده است.

برخی می‌پرسند ما باید روادارتر و شنواتر از باقی مردم دنیا باشیم. ولی آیا واقعاً هستیم؟ اما این پرسشـــی کلان است و باید قدری دقیقش کنیم تا پاسخ پیدا کند. اگر در محور تاریخ رواداری را اندازه بگیرید، یک شاخص خوب شمار درگیری‌ها و خونریزی‌هایی است که به خاطر تفاوت عقیده رخ داده اســـت. یعنی کافی است جنگ‌های مذهبی و کشتار اقلیت‌های دینی را در تمدن‌ها فهرست‌برداری کنید تا ببینید انسداد در گفت‌وگو چقدر در آن جامعه شدید بوده است. در ایران بی‌شک این کارنامه نشانگر رواج و نهادینه بودن گفت‌وگوست. اصولاً به نظرم به خاطر حضور این سنت گفت‌وگو در تمدن ایرانی بوده که ما جنگ مذهبی و کشتار و پیگرد جدی دگراندیشان را در کشورمان نداشته‌ایم. بی‌شک البته بزرگانی مانند ســـهروردی و حلاج بوده‌اند که به خاطر عقایدشان کشته شده‌اند، و درگیری‌های فرقه‌ای و کشتارهای محدود را همیشه داشته‌ایم، اما اینها هم بسیار محدود و استثنایی بوده و هم از سوی مردم به صورت جنایت‌هایی قلمداد شده، و نه امری عادی و یا مشروع. چیزی شبیه کشتار مسیحیان در ژاپن، یا جنگ‌های سی‌ساله در آلمان را ما در تاریخ ایران اصلاً نداشته‌ایم.

فن گفت وگو در میان ایرانیان

اگرچه آمار دقیقی در این مورد در دست نداریم اما من بسیار تردید دارم که ایرانی‌ها امروز هم در این زمینه از باقی مردم دنیا چیزی کم داشته باشند. شما به طور آماری صد ایرانی و صد چینی و صد آمریکایی را بگیرید و برای رد کردن دینشان با آنها وارد بحث شوید و ببینید به لحاظ آماری وابستگان به کدام ملیت زودتر برافروخته و عصبانی می‌شوند و از گفت‌وگو سر بازمی‌زنند. من تردید دارم ایرانی‌ها در این مورد در صف مقدم ایستاده باشند. خشمگین شدن در جریان بحث نشانگر تعصب است و این خود علامت آن است که فرد در دل خود درباره حقانیت خویش تردید دارد و می‌ترسد که با کلام این برحق بودن از هم بپاشد. اختلال در مکالمه البته امروز به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی فراگیر شده، اما این جلوه جدیدش به موج تمدنی مدرن و شیوه خاص صورت‌بندی حقیقت در آن بازمی‌گردد و باز شک دارم ایرانی‌ها در این زمینه نسبت به بقیه مردم سیارمان نقصی داشته باشند.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **وقتی قدرت از مجرای زبان به جریان بیفتد و در بافت یک گفت‌وگو تجلی پیدا کند، این حقیقت است که داوری نهایی را اعلام می‌کند**
- **اختلال در مکالمه البته امروز به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی فراگیر شده، اما این جلوه جدیدش به موج تمدنی مدرن و شیوه خاص صورت‌بندی حقیقت در آن بازمی‌گردد و باز شک دارم ایرانی‌ها در این زمینه نسبت به بقیه مردم سیارمان نقصی داشته باشند**
- **این‌که حقیقت در میانه بحث و گفت‌وگو زاده می‌شود، بدان معنا نیست که هدف و آرمان نهایی بحث‌کنندگان همیشه دستیابی به حقیقت است. اتفاقاً برعکس است، یعنی اغلب آدم‌ها برای دستیابی به منافعی، توجیه وضعیتی، یا حمله به دیگری و دفاع از خود است که گفت‌وگو می‌کنند**
- **اگر در محور تاریخ رواداری را اندازه بگیرید، یک شاخص خوب شمار درگیری‌ها و خونریزی‌هایی است که به خاطر تفاوت عقیده رخ داده است. یعنی کافی است جنگ‌های مذهبی و کشتار اقلیت‌های دینی را در تمدن‌ها فهرست‌برداری کنید تا ببینید انسداد در گفت‌وگو چقدر در آن جامعه شدید بوده است**

فناوری، بازیگر مهم توسعه روستایی

پارادایم توسعه نوین روستایی برای کشورهای در حال توسعه در عصر جدید



محمدامین خراسانی

دانشیار دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران
و مشاور کسب‌وکار روستایی

چرا باید خواند:
توسعه روستایی یکی از موضوع‌هایی است که در توسعه همه‌جانبه مورد توجه قرار می‌گیرد. در این مقاله پارادایم جدید توسعه روستایی در عصر جدید بررسی شده است.

مقدمه: از ناکارآمدی پارادایم‌های سنتی تا ضرورت پارادایم نوین روستایی

در کشـــورهای در حال توسعه، رویکردهای سنتی به توسعه روستایی عمدتاً بر پایه‌هایی استوار بوده‌اند که امروزه کارایی خود را از دســـت داده‌اند. این رویکردها اغلب با نگاهی ایستا و راکد به روســـتاها، مأموریت اصلی آن‌ها را به تأمین امنیت غذایی شـــهرها محدود می‌کردند و محور توســـعه را صرفاً بر فعالیت‌های کشاورزی ســـنتی بنا می‌نهادند. اما در طول دهه‌های اخیر، دگرگونی‌هـــای عمیق اجتماعی، اقتصادی و محیطی در سطح ملی و جهانی رخ داده‌اند که این پارادایم‌های قدیمی از پاسخگویی به آن‌ها ناتوان مانده‌اند. این ناکارآمدی و عدم تطابق با شـــرایط متحول، منجر به پدیـــده‌ای به نام «واپس‌ماندگی مضاعف» در نواحی روستایی شده است.

مفهـــوم «واپس‌ماندگی مضاعف» یک چارچوب تحلیلی مهم برای درک ریشـــه‌های مســـئله کنونی روستاها فراهم می‌کند. این مفهوم نشـــان می‌دهد که روستاها از دو جهت اساسی از جریان پیشرفت بازمانده‌اند: نخست، از فرایند توسعه در ســـطح ملی و در قیاس با شـــهرها عقب افتاده‌اند؛ و دوم، در مقایســـه با جریان توسعه روستایی در سطح بین‌المللی و در کشورهای توسعه‌یافته و ثروتمند، توسعه و رفاه آن‌ها قابل قیاس نیست. این دو گسست اساسی از توسعه ملی و جهانی، نیروی محرک اصلی و توجیه‌کننده ضرورت یک پارادایم نوین توسعه است. ادامه این وضعیت، تشدید چالش‌هایی چون مهاجرت بی‌رویه جوانان، پیری جمعیت و وابستگی فزاینده شهرها به خدمات و منابع روستایی را در پی خواهد داشت.

پارادایم نوین، روستا را فضایی پویا و متغیر تعریف می‌کند که مأموریت آن فراتر از تولید، شامل تولید و مصرف اســـت. این پارادایم بر تنوع‌بخشـــی معیشت تأکید دارد و نقش اصلی را به بخش خصوصی و جامعه محلی می‌سپارد.

کلان‌روندهای دگرگون‌ساز فضاهای روستایی

نواحی روستایی در عصر حاضر تحت تأثیر مجموعه‌ای از کلان‌روندهای جهانی و داخلی قرار دارند که به صورت شبکه‌ای پیچیده بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

جهانی شدن و اقتصاد نوین روستایی

فرآیندهای جهانی شدن تغییرات بنیادین و گسترده‌ای در ساختارهای سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده‌اند که روستاها را نیز همانند شهرها متأثر ساخته است. این دگرگونی‌ها، نوع و شدت تقاضا از فضاهای روستایی را به کلی تغییر داده و فرصت‌های جدیدی ایجاد کرده است. از جمله آثار جهانی شدن می‌توان به عمیق‌تر شدن کشت و فشـــار فراوان بر اراضی کشاورزی، تغییر در محصولات کشاورزی به منظور تأمین ذائقه مشـــتریان بازارهای جهانی و حرکت از معیشت کشـــاورزی به سمت ایجاد بنگاه‌های گردشـــگری و سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های منطبق با خواسته‌ها و نیازهای گردشگران خارجی اشـــاره کرد. این تغییرات نشان می‌دهد که اقتصاد روستا دیگر محدود به تولید داخلی نیست و به طور فزاینده‌ای در اقتصاد جهانی ادغام می‌شود.

غلبه شهرنشینی و تقویت پیوندهای روستایی-شهری

سالانه شاهد فزونی تعداد و سهم جمعیت شهری در مقابل جمعیت روستانشین هستیم. این غلبه شهرنشینی، به عنوان قوی‌ترین محرک، ساختارهای سنتی روستاها را فرو می‌ریزد و زمینه را برای بازساخت آن‌ها فراهم می‌کند. این روند به تنهایی عمل نمی‌کند، بلکه با تقویت پیوندهای متنوع بین روستاها و شهرها همراه است. این پیوندها منجر به افزایش تقاضا در روستاها برای بهره‌مندی از امکانات و خدمات شهری شده و همچنین فضای جدیدی را برای استقرار فعالیت‌هایی که به‌طور سنتی در شهرها مستقر بودند، در نواحی روستایی ایجاد کرده است. این فعالیت‌ها می‌توانند شامل صنایع دارای تکنولوژی پیشرفته یا اقامتگاه‌های گردشگری مدرن باشند که به واسطه این پیوندها، از منابع ارزان‌تر روستایی بهره‌مند می‌شوند.

تغییرات جمعیتی: سالمندی، مهاجرت و رقابت بر سر استعدادها

پیری جمعیت، به‌ویژه در مناطق روستایی دورافتاده و مهاجرت جوانان و نیروی کار تحصیل‌کرده، یکی از کلیدی‌ترین چالش‌های پیش روی روستاهاست. این روند منجر به رقابت فزاینده‌ای بر سر دسترســـی به استعدادها و نیروی کار ماهر می‌شود. جمعیت سالخورده و کم‌تحرک روستایی، نه انگیزه کافی برای بهره‌برداری از منابع را دارد و نه توان لازم برای مطالبه‌گری از مدیران در راستای حفظ پایداری منابع. این شرایط، زمینه را برای هجوم به منابع این نواحی از سوی عوامل فرامنطقه‌ای فراهم می‌کند و می‌تواند منجر به نارضایتی سیاســـی در میان کسانی شود که احساس می‌کنند صدایشان شنیده نمی‌شود. بنابراین، تغییرات جمعیتی نه تنها یک چالش اجتماعی-اقتصادی، بلکه یک تهدید برای پایداری سیاسی و امنیتی نواحی روستایی است.

فشارهای محیطی و فرصت‌های اکولوژیکی

قرار گرفتن بخش مهمی از زمین‌های کشاورزی و منابع طبیعی در نواحی روستایی، این مناطق را بیش از شهرها در معرض بحران‌های محیطی، به ویژه بحران آب، قرار داده است. با این حال، این بحران‌ها به جای اینکه صرفاً یک تهدید باشند، فرصت‌های متعددی را برای ایجاد کسب‌وکارهای منطبق با شرایط زیست‌محیطی جدید فراهم کرده‌اند. از جمله این فرصت‌ها می‌توان به جایگزینی فناوری‌های ناکارآمد آبیاری با فناوری‌های جدید و ارزان‌قیمت، تغییر الگوی کشـــت به ســـمت محصولات کم‌آب‌بر بومی و غیربومی، و ایجاد و توسعه کشت و بسته‌بندی گیاهان دارویی اشاره کرد

پیشرفت‌های فناوری و غلبه بر عامل فاصله

فناوری‌های نوظهور مانند دیجیتالی شدن، هوش مصنوعی، تولید غیرمتمرکز انرژی، محاسبات ابری، اینترنت اشـــیاء و فناوری‌های نانو، امکانات تولید جدیدی را ایجاد کرده و نحوه دسترسی به کالاها و خدمـــات را تغییر می‌دهند. این فناوری‌ها می‌توانند بر «قدرت عامل فاصله» غلبه کرده و مناطق روستایی را قادر سازند تا با ارائه کیفیت زندگی و امکانات رفاهی جذاب، استعدادها و سرمایه‌ها را جذب کنند. این تغییرات منجر به ایجاد مشاغل جدیدی می‌شوند که شاید هنوز تصورش نیز دشوار باشد؛ به عنوان مثال، چاپ سه‌بعدی ممکن است فرصت‌هایی را برای تولید در مقیاس کوچک محلی ایجاد کند. عدم توجه به این فناوری‌ها و نگاه حداقلی به توان تحول‌آفرین آن‌ها، نه‌تنها به از دست رفتن فرصت‌ها منجر می‌شود، بلکه زمینه را برای ورود سایر اقتصادهای در حال ظهور به بازار داخلی فراهم می‌آورد.

نکته حائز اهمیت این است که این کلان‌روندها مستقل از یکدیگر عمل نمی‌کنند، بلکه در یک شبکه پیچیده به هم پیوسته قرار دارند. به عنوان مثال، غلبه شهرنشینی به مهاجرت جوانان و پیری جمعیت می‌انجامد. پیری نیروی کار روستایی، کاهش راندمان کشاورزی سنتی را در پی دارد که خود زمینه‌ساز گرایش به فعالیت‌های جایگزین غیرکشاورزی می‌شود. این فعالیت‌های جدید نیز اغلب با فرصت‌های ناشی از جهانی شدن (مانند گردشگری) و پیشرفت‌های فناوری (مانند اقتصاد

لازم است از نگاه برنامه‌ریزی متمرکز به سمت نقش تسهیل‌گری و ایجاد چارچوب‌های حمایتی حرکت کرد. اولویت‌بخشی به توسعه زیرساخت‌های حیاتی مانند اینترنت پهن‌باند به منظور غلبه بر عامل فاصله و بهره‌گیری از اقتصاد دیجیتال، اقدامی حیاتی است.

دیجیتال) گره خورده‌اند. در نتیجه، برنامه‌ریزی برای توسعه روستایی باید این همبستگی‌ها را در نظر گرفته و یک رویکرد جامع و یکپارچه را دنبال کند.

فرصت‌ها و قابلیت‌های نوظهور در دل دگرگونی‌ها

تحولات عمیق در فضاهای روستایی، مجموعه‌ای از قابلیت‌ها و نیازهای جدید را پدید آورده است. برخلاف گذشته که تنها قابلیت‌های طبیعی و انسانی مرتبط با کشاورزی موجب رونق تولید می‌شد، امروزه مجموعه‌ای از قابلیت‌های مرتبط با توسعه انسانی، زیرساختی و زیست‌محیطی، زمینه را برای تعریف فعالیت‌های جدید توسعه‌ای فراهم می‌کند. این امر، طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها را که ممکن است در شهرها به حالت اشباع رسیده باشند، به روستاها سوق می‌دهد. از جمله فرصت‌های کلیدی که در دل دگرگونی‌ها شکل گرفته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- **تنوع‌بخشی به معیشت:** از کشاورزی سنتی به اقتصاد دانش‌بنیان: دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی، نیروی کار جوان و تحصیل‌کرده روستاها را به سمت فعالیت‌های جایگزین در بخش‌های صنعت و خدمات سوق داده است. این گذار، فرصت‌هایی مانند گسترش شیوه‌های کشت عمیق مبتنی بر دانش نیروی کار جوان، توسعه بنگاه‌های گردشگری و کشاورزی، و ایجاد کسب‌وکارهای نوپا در زمینه‌هایی مانند کشت و بسته‌بندی گیاهان دارویی را فراهم آورده است.
- **احیای میراث فرهنگی و صنایع دستی:** با توجه به گرایش بازارهای شهری به میراث صنایع دستی روستاها، فرصت احیا و گسترش فعالیت‌های صنایع دستی بازارپسند با اتکا به دانش بومی و میراث فرهنگی منطقه پدید آمده است.
- **نقش‌آفرینی ساختارهای اجتماعی نوین:** تغییرات سبک زندگی در بین نسل‌های جدید و توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، اهمیت روزافزون ارائه خدمات در نواحی روستایی را افزایش داده است. علاوه بر این، ایجاد و گسترش صندوق‌های اعتبارات خرد و تعاونی‌های زنان روستایی، نمونه‌ای از نقش‌آفرینی ساختارهای اجتماعی محلی در پیشبرد توسعه اقتصادی است.
- **فناوری‌های نوین و نوآوری‌های محصول:** پیشرفت‌های فناوری، فرصت‌هایی را در زمینه تولید غیرمتمرکز انرژی‌های تجدیدپذیر و اقتصاد چرخشی فراهم آورده است که به کاهش ضایعات و اثرات زیست‌محیطی منجر می‌شود. همچنین، فناوری‌های پس‌انداز نیروی کار و نوآوری‌های محصول در کشاورزی و جنگلداری، بهره‌وری را افزایش می‌دهند.

این فرصت‌ها نشان می‌دهند که مأموریت روستاها از صرفاً تولید مواد غذایی، به یک فضای پیچیده‌تر «تولیدی-مصرفی» و «فرهنگی-اکولوژیکی» تغییر یافته است. این امر یک گذار از اقتصاد معیشتی سنتی به یک اقتصاد دانش‌بنیان را نشان می‌دهد که در آن، پیوند عمیق بین دانش، نوآوری و اقتصاد روستایی شکل می‌گیرد.

چالش‌ها و تهدیدهای پیش رو در مسیر گذار

با وجود فرصت‌های فراوانی که دگرگونی‌های روستایی ایجاد کرده‌اند، مسیر گذار از پارادایم سنتی به پارادایم نوین، خالی از چالش و تهدید نیست. مهم‌ترین مانع در این مسیر، لزوماً فقدان منابع یا امکانات نیست، بلکه فقدان یک نگاه راهبردی، آینده‌نگر و دانش‌بنیان است.

- **هراس و ناآگاهی برنامه‌ریزان:** پارادایم نوین روستایی می‌تواند به عنوان یک موقعیت جدید و بی‌سابقه، «موجبات هراس برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران را فراهم آورد» و منجر به واکنش‌های از سر ناآگاهی، عدم شناخت یا فقدان توان لازم برای واکنش متناسب شود. این هراس و ناآگاهی یک چالش کلیدی است که مانع از بهره‌گیری بهینه از فرصت‌ها می‌شود.
- **غیبت نگاه حرفه‌ای و دانش‌محور:** غالب فعالیت‌های روستایی به دلیل «فقدان نگاه کسب‌وکاری و حرفه‌ای‌گری» و غلبه نگاه‌های سنتی معیشتی، در نوعی سردرگمی یا تقلید صرف از الگوهای موفق قرار دارند. همچنین، کسب‌وکارهای شهر محور دانش اندکی از ظرفیت‌ها و فرصت‌های نواحی روستایی دارند.
- **نگاه حداقلی به فناوری:** نگاه به اینترنت صرفاً به عنوان فضایی برای فروش محصولات روستایی، نوعی نگاه حداقلی به توان تحول‌آفرین اقتصاد دیجیتال است و نشان‌دهنده سواد ناکافی در رابطه با فرصت‌های ارزش‌آفرینی در بخش‌های مختلف اقتصادی است.
- **فقدان اتصال دیپلماتیک:** فقدان یک اتصال منطقی میان دیپلماسی اقتصادی و ظرفیت‌های سرزمینی (که بخش مهمی از آن‌ها در نواحی روستایی قرار دارند)، مانع از شناخت و حرکت به سمت نیازهای موجود در بازارهای خارجی، به ویژه در اقتصادهای در حال ظهور، شده است.

علاوه بر این چالش‌های مدیریتی و دانشی، تهدیدهای امنیتی و سیاسی نیز در این مسیر وجود دارند. تخلیه جمعیت جوان و پویا از روستاها، باعث تضعیف سیاسی این نواحی در مقابل مناطق شهری می‌شود و می‌تواند بستر مناسبی برای «هجوم به منابع این نواحی از سوی عوامل فرامنطقه‌ای» باشد. این امر نشان می‌دهد که چالش‌های توسعه روستایی ابعادی فراتر از مسائل اقتصادی دارند و پایداری روستاها به عنوان یک واحد سیاسی و اجتماعی نیز در معرض تهدید است.

نقش بازیگران کلیدی در مدیریت گذار

موفقیت در پیاده‌سازی پارادایم نوین روستایی نیازمند همکاری هماهنگ میان بازیگران کلیدی است که هر یک نقشی منحصربه‌فرد در این فرایند ایفا می‌کنند.

دولت: از برنامه‌ریز تا تسهیل‌گر

نقش دولت در پارادایم جدید، گذار از یک برنامه‌ریز متمرکز به یک تسهیل‌گر است. دولت باید چارچوب‌ها و مکانیزم‌هایی را برای گنجاندن منافع روستاییان در تصمیم‌گیری‌های کلان ایجاد کند و ارتباطات مناطق روستایی با شهرها را تقویت نماید. همچنین، توسعه زیرساخت‌های حیاتی مانند اینترنت پهن‌باند، نقشی کلیدی در کاهش شکاف دیجیتالی و غلبه بر عامل فاصله ایفا می‌کند

بخش خصوصی و فعالان اقتصادی: موتور محرکه توسعه

نقش فعالان اقتصادی، بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران در این فرایند «بسیار مهم و بی‌بدیل» است. این بازیگران به واسطه ارتباط مداوم با بازارها و شناخت از کم و کیف تقاضای موجود در بازارهای شهری، می‌توانند از منابع ارزان‌قیمت روستایی بهره ببرند و زمینه افزایش سود را فراهم کنند. آن‌ها با ایجاد و توسعه فعالیت‌های نوپای اقتصادی، موتور اصلی ایجاد اشتغال پایدار روستایی به شمار می‌روند. همکاری نزدیک بخش خصوصی با دانشگاه‌ها و مراکز علمی برای بهره‌گیری از دانش تخصصی، به پر کردن شکاف دانشی موجود کمک می‌کند.

جامعه محلی و نهادهای مدنی

جامعه محلی و نهادهای مدنی، بستر اصلی اجرای طرح‌ها و حفظ پایداری آن‌ها محسوب می‌شوند. ایجاد و گسترش صندوق‌های اعتبارات خرد و تعاونی‌های زنان روستایی، نمونه‌هایی موفق از نقش‌آفرینی ساختارهای اجتماعی محلی هستند که توانسته‌اند زمینه رونق کسب‌وکار را فراهم آورند. سازمان‌های مردم‌نهاد و تشکل‌های خیریه می‌توانند در کنار دیگر بازیگران، در مدیریت بحران‌های طبیعی و زیست‌محیطی نقش مؤثری ایفا کنند. این رویکرد بر یک مدل همکاری سه‌گانه میان دولت (تسهیل‌گر)، بخش خصوصی (نوآور و سرمایه‌گذار) و جامعه محلی (پایگاه اجرا و پایداری) تأکید دارد.

نتیجه‌گیری و راهبردهای پیشنهادی

اتخاذ راهبردهای زیر برای بازیگران کلیدی ضروری به نظر می‌رسد:

- **برای سیاست‌گذاران و مدیران دولتی:** لازم است از نگاه برنامه‌ریزی متمرکز به سمت نقش تسهیل‌گری و ایجاد چارچوب‌های حمایتی حرکت کنند. اولویت‌بخشی به توسعه زیرساخت‌های حیاتی مانند اینترنت پهن‌باند به منظور غلبه بر عامل فاصله و بهره‌گیری از اقتصاد دیجیتال، اقدامی حیاتی است.
- **برای سرمایه‌گذاران و کارآفرینان:** اتکا به دانش تخصصی و شناخت دقیق نیازهای بازارهای شهری و بین‌المللی برای بهره‌گیری از فرصت‌ها، کلید موفقیت است. ورود به فعالیت‌های نوپایی مانند گردشگری، صنایع دستی بازارپسند، و محصولات کشاورزی که مبتنی بر دانش و نوآوری هستند، می‌تواند زمینه‌ساز سودآوری پایدار باشد.
- **برای نهادهای علمی و پژوهشی:** ارائه دانش و مشاوره تخصصی به بخش خصوصی و دولتی به منظور پر کردن شکاف دانشی موجود و تسهیل گذار به اقتصاد دانش‌بنیان در نواحی روستایی، یک ضرورت است.

سایه سنگین جنگ بر هنر منطقه

نگاهی به بازار هنر خاورمیانه از ایران تا قطر، کویت، لبنان و ...





سحر آزاد
روزنامه‌نگار

جنگ میان اســرائیل با ایران به جز تاثیر در بازارهای اقتصادی شناخته شــده همچون صنایع و مسکن، بر بخش دیگری از بازار هم اثر گذاشــته که شاید کمتر به آن پرداخته شده است. بازار هنر ایران طی حدود دو دهه گذشــته با همه فراز و نشیب‌هایی که روبرو بود از جمله تحریم‌ها و متصل نبودن به بانک‌های جهانی، راه خود را طی کرده بود اما در هفته‌های اخیر می‌توان اثر حمله اسرائیل و تنش‌های موجود در سال‌های اخیر را بر پیکر اقتصاد هنر ایران مشاهده کرد، به عنوان نمونه طی جنگ ۱۲ روزه شاهد تعطیلی بیشتر گالری‌ها بودیم. بعد از بازگشایی نیز روند برگزاری برخی از نمایشگاه‌ها بهم خورد چرا که باید تاریخ برگزاری آن‌ها را از نو طراحی می‌کردند و این در حالی اســت که برخی از هنرمندان به خصوص بسیار شناخته شده‌ها یا هنرمندان بسیار جوان، کمتر تمایل دارند، در چنین وضعیتی که خرید و فروش‌ها افت کرده و سرمایه‌گذاران رغبت کمی برای وارد کردن سرمایه‌هایشان به هنر دارند، نمایشگاه برگزار کنند. همچنین از فروش‌های آنلاین و قیمت‌هایی که در گالری‌ها دیده می‌شــود، می‌توان مشــاهده کرد که متوسط ارزشگذاری آثار، پایین‌تر از گذشته است و همین حکایت از رکود بازار دارد.

از ایران که بگذریم، اثر بحران‌های منطقه بر وضعیت هنر در دیگر کشورهای خاورمیانه هم قابل بررسی و تحلیل است. با توجه به اهمیت این موضوع، این مطلب را با استناد به گزارشی که تیرماه امسال در سایت «MOMAA» منتشر شده، گردآوری کرده‌ایم.

انتقال مجموعه‌ها به انبارها

فعالیت حراج‌ها در خاورمیانه، نســبت به سال گذشته میلادی ۶۷ درصد کاهش یافته است. مجموعه‌داران خاورمیانه‌ای که به طور تاریخی ۲۳ درصد از تقاضای جهانی برای هنر معاصر بالای یک میلیون دلار را تشکیل می‌دادند، به شکل سیستماتیکی، خریدهای خود را از این منطقه به بازارهای بین‌المللی منتقل کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به بازار هنر دبی اشاره کرد که پیش‌تر به‌عنوان قطب منطقه با حجم معاملاتی سالانه ۳۴۰ میلیون دلار فعالیت می‌کرد اما به دلیل بی‌ثباتی ژئوپلیتیک و ایجاد مانع برای تعامل‌های فرهنگی فرامرزی با کاهش ۷۸ درصدی مشارکت مجموعه‌داران بین‌المللی مواجه شده است.

البته این جابه‌جایی، فرصت‌های آربیتراژ (بهره گرفتن از تفاوت قیمت بین دو یا چند بازار برای کسب سود) قابل سنجشی را برای سرمایه‌گذاران با جایگاه استراتژیک فراهم کرده است اما از یک زاویه دیگر، تعویق همکاری با گالری‌های منطقه‌ای و... نشان‌دهنده اعمال پروتکل‌های ارزیابی ریسک از سوی نهادهای هنری است که در اولویت‌بندی خود، امنیت شرکت‌کنندگان را بر فرصت‌های توسعه بازار ترجیح می‌دهند.

در همین حال، مجموعه‌داران بین‌المللی با تغییر استراتژی پرتفوی (مجموعه سهام خریداری‌شــده توسط سرمایه‌گذار) خود، میزان سرمایه‌گذاری در هنر خاورمیانه را ۸۹ درصد کاهش داده‌اند. همچنین، مجموعه‌داران منطقه‌ای نسبت به گذشته ۱۵۶ درصد بیشتر، دارایی‌های خود را به انبارهای بین‌المللی منتقل کرده‌اند. حدود ۶۷ میلیون دلار سرمایه‌های نهادی هم از حمایت مالی پروژه‌های فرهنگی منطقه‌ای صرف‌نظر کرده‌اند. (سرمایه‌گذاران نهادی، مجموعه‌ای از موسسه‌ها و سازمان‌های مالی هستند که به عنوان واسطه بین سرمایه‌گذاران و بازارهای مالی عمل می‌کنند. این نهادها با جمع‌آوری سرمایه از افراد و سازمان‌های مختلف، آن را در دارایی‌های مالی مختلف سرمایه‌گذاری می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها به نمایندگی از سرمایه‌گذاران خود در بازار سهام، اوراق قرضه، املاک و مستغلات و سایر ابزارهای مالی سرمایه‌گذاری می‌کنند).

تحلیل کامل تراکنش‌ها نشان می‌دهد سه عامل اصلی، باعث کوچک شدن بازار منطقه شده است:

مجموعه‌داران خاورمیانه‌ای که به طور تاریخی ۲۳ درصد از تقاضای جهانی برای هنر معاصر بالای یک میلیون دلار را تشکیل می‌دادند، به شکل سیستماتیکی، خریدهای خود را از این منطقه به بازارهای بین‌المللی منتقل کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به بازار هنر دبی اشاره کرد که پیش‌تر به‌عنوان قطب منطقه با حجم معاملاتی سالانه ۳۴۰ میلیون دلار فعالیت می‌کرد اما به دلیل بی‌ثباتی ژئوپلیتیک و ایجاد مانع برای تعامل‌های فرهنگی فرامرزی با کاهش ۷۸ درصدی مشارکت مجموعه‌داران بین‌المللی مواجه شده است.

۱. کاهش خرید مجموعه‌داران بین‌المللی
۲. خروج مجموعه‌داران منطقه‌ای
۳. خروج سرمایه‌های نهادی از پروژه‌های فرهنگی منطقه.

این اعداد و ارقام، ضمن آن‌که پایه‌های شناسایی فرصت‌های جدید در بازار فراهم می‌کنند، تحلیلی کلی از وضعیت بازار هم به ما می‌دهند: در حالی که کوچک‌تر شدن بازار باعث فشار قیمت روی هنرمندان وابسته به بازار داخلی شده، تقاضا برای هنرمندان خاورمیانه‌ای که بازار بین‌المللی دارند، افزایش یافته است.

اختصاص تیم‌های مشاوره اختصاصی برای جذب سرمایه‌های مهاجر

برای درک درست از وضعیت فعلی بازار هنر معاصر خاورمیانه، باید اثرات تاریخی درگیری‌های منطقه‌ای را به‌طور دقیق بررسی کرد چون این درگیری‌ها تأثیرهای قابل توجهی بر الگوهای خرید آثار هنری، رفتار نهادهای فرهنگی و سیاست‌های حفظ میراث فرهنگی گذاشته‌اند. تجربه بحران‌های گذشته، داده‌های ارزشمندی در اختیار ما قرار می‌دهد تا بتوانیم روندهای فعلی بازار را بهتر مدل‌سازی و فرصت‌های ساختاری را در بخش‌هایی که تحت تأثیر بحران قرار دارند، شناسایی کنیم.

یکی از این فرصت‌ها، اقبال و بکارگیری کارشناسان متخصص به هنر خاورمیانه بوده است. فروش آثار هنر معاصر خاورمیانه در لندن در سه ماهه اول سال ۲۰۲۵ با افزایش ۸۹ درصد مواجه شده است. این رشد، ناشی از حضور مجموعه‌داران منطقه‌ای مهاجر و افزایش علاقه بین‌المللی به هنرمندان خاورمیانه‌ای با موضوع‌های مرتبط با جنگ و درگیری است. همچنین خانه‌های حراجی در نیویورک شاهد افزایش ۶۷ درصدی در تعداد آثار خاورمیانه‌ای قابل فروش بوده‌اند، به‌طوری که ساتبیز و کریستیز تیم‌های مشاوره‌ای اختصاصی برای هنر خاورمیانه تشکیل داده‌اند تا جریان سرمایه‌های مهاجر را جذب کنند

مقصد بی‌طرف در دوره‌های بحران کجاست؟

مراکز نگهداری آثار هنری نیز این روزها تحت تاثیر بحران‌های خاورمیانه قرار دارند، به عنوان مثال مراکز نگهداری آثار هنری در سوئیس گزارش داده‌اند که دارایی‌های مشتریان خاورمیانه‌ای در این مراکز ۱۴۵ درصد افزایش یافته و این موضوع، سوئیس را به مقصدی بی‌طرف برای حفظ آثار هنری در دوره‌های بحران تبدیل کرده است. این مهاجرت نظام‌مند سرمایه که حدود ۸۹۰ میلیون دلار دارایی منتقل شده را شامل می‌شود، باعث فشار نقدینگی در بازارهای منطقه‌ای و افزایش رقابت در بازارهای بین‌المللی مشهور شده است.

طبق گزارش سایت MOMAA ماهیت نظام‌مند این جابه‌جایی جغرافیایی نشان می‌دهد که تغییرات ایجاد شده، ساختاری هستند و صرفاً واکنش‌های موقت به بحران نیستند. بررسی تحلیل‌های تاریخی از درگیری‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد، به احتمال ۹۴ درصد، الگوهای جابه‌جایی جغرافیایی که در دوره‌های بحران شکل گرفته‌اند، حداقل برای ۲۴ ماه پس از پایان بحران باقی می‌مانند. در ادامه برای بررسی این جابه‌جایی‌ها به جنگ داخلی لبنان، جنگ خلیج فارس (عراق و کویت)، بهار عربی و درگیری ایران و اسرائیل اشاره می‌کنیم.

مجموعه‌های مهم لبنانی کجا رفتند؟

جنگ داخلی لبنان به‌عنوان یک نمونه کلیدی، پایه‌های تحلیلی مهمی برای درک تأثیر درگیری‌های منطقه‌ای بر بازارهای فرهنگی و الگوهای جمع‌آوری آثار توسط دیاسپورا (مهاجران فرهنگی) فراهم کرد. هنرمندانی مانند «ایتل عدنان» و «شفیق عبود» در دوران جنگ به شهرت بین‌المللی بیشتری دست یافتند. در این دوره، ارزش آثار آن‌ها به‌طور میانگین ۲۳۴ درصد افزایش پیدا کرد.

پیش از سال ۱۹۷۵ بیروت به عنوان پایتخت فرهنگی خاورمیانه شناخته می‌شد و همین موقعیت، ریسک‌های متمرکزی برای فرهنگ لبنان ایجاد کرده بود. این ریسک‌ها موجب شد تا جمع‌آوری آثار هنری در میان دیاسپورای لبنانی (لبنانی‌های مهاجر) با شتاب بیشتری توسعه پیدا کند. مجموعه‌داران لبنانی در آن دوران، شبکه‌هایی نظام‌مند برای گردآوری و نگهداری آثار در سطح بین‌المللی ایجاد کردند، به‌گونه‌ای که در اوج درگیری‌ها ۶۷ درصد از مجموعه‌های هنری مهم لبنان به پاریس، لندن و نیویورک منتقل شدند. این الگوی جمع‌آوری در مهاجرت، زیرساختی را بنا نهاد که تا امروز نیز بر پویایی‌های بازار هنر خاورمیانه تأثیرگذار است.

جنگ لبنان نشان داد که هنر در دوره‌های بی‌ثباتی سرزمینی به عنوان ابزاری مؤثر برای حفظ فرهنگ قابل حمل عمل می‌کند. مجموعه‌هایی که در خارج از منطقه نگهداری شدند، به طور میانگین ۹۴ درصد از ارزش خود را حفظ کردند، در حالی که آثار ذخیره شده در داخل منطقه به دلیل تخریب، سرقت یا مصادره اجباری با نرخ ۷۸ درصد از بین رفتند. این داده‌های تاریخی اکنون مبنای توصیه‌های استراتژیک برای تخصیص منابع توسط مجموعه‌دارانی است که در معرض ریسک‌های منطقه‌ای قرار دارند. اقدام‌های رسمی نهادهای فرهنگی در آن دوران، پایه‌گذار بسیاری از روش‌های امروزی حفاظت از میراث و آثار فرهنگی شد. همچنین تأسیس «نستیتو جهان عرب» در پاریس در سال ۱۹۸۷ نمادی از تعهد سازمان‌یافته به حفظ فرهنگ خاورمیانه از طریق ایجاد بستری بین‌المللی بود. این ساختار اکنون نقش مهمی در حمایت از ابتکارهای حفاظتی در دوره‌های بحرانی ایفا می‌کند.

تاثیر جنگ خلیج فارس بر کویت

جنگ خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ نخستین نمونه مدرن از رفتار نظام‌مند مجموعه‌داران خاورمیانه‌ای در مواجهه با یک بحران منطقه‌ای بود. این دوره، داده‌های کمی ارزشمندی فراهم کرد که می‌توان آن‌ها را به صورت مستقیم در تحلیل بازار امروز به کار برد. در این بازه، مجموعه‌داران منطقه‌ای حدود ۷۸ درصد از مجموعه‌های خود را به مراکز نگهداری آثار هنری در اروپا و آمریکا منتقل کردند و خرید در بازارهای تحت تأثیر جنگ تا ۸۹ درصد کاهش پیدا کرد.

بازار هنر کویت که پیش از جنگ، سالانه حدود ۴۵ میلیون دلار گردش مالی داشت، در دوره اشغال به‌طور کامل متوقف شد اما پس از پایان بحران و با آغاز بازسازی‌های هدفمند، روند بهبود سریعی را تجربه کرد. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ بازار هنر کویت با بازگشت ثبات منطقه‌ای و ترمیم اعتماد نهادهای فرهنگی و اقتصادی رشد چشمگیر ۱۵۶ درصدی را ثبت کرد. این الگوی بهبودی پس از بحران، اکنون به‌عنوان مبنایی قابل اتکا برای پیش‌بینی روند عادی‌سازی بازار در دوره‌های پساجنگ به کار گرفته می‌شود.

شاید جالب باشد که بدانید، در جریان این بحران نیز سوییس به‌عنوان محل ذخیره‌سازی بی‌طرف و مورد اطمینان برای مجموعه‌داران خاورمیانه‌ای تثبیت شد. مراکز نگهداری آثار هنری در سوییس گزارش داده‌اند که فعالیت مشتریان منطقه‌ای تا ۲۶۷ درصد افزایش یافت و همین روند باعث شکل‌گیری روابط زیرساختی‌ای شد که هنوز هم بر الگوهای نگهداری آثار هنری در خاورمیانه تأثیرگذار است. «مناطق آزاد» در ژنو خدمات تخصصی‌ای برای مجموعه‌های خاورمیانه‌ای توسعه داده‌اند که امروزه حدود ۳۴ درصد از آثار هنری ارزشمند این منطقه را مدیریت می‌کنند.

واکنش خانه‌های حراج بین‌المللی در آن دوره هم الگویی پایه‌ای برای استراتژی‌های کنونی در شرایط بحران فراهم کرده است. خانه‌های حراج «ساتبیز» و «کریستیز» در آن زمان، دپارتمان‌های تخصصی هنر خاورمیانه تأسیس کردند و خدمات مشاوره‌ای ویژه‌ای ارائه دادند که منجر به افزایش ۸۹ درصدی در حجم کنساینمنت‌های (واگذاری آثار برای فروش) منطقه‌ای در دوران جنگ شد. این روابط نهادی، زیرساختی کلیدی برای راهبردهای جابه‌جایی جغرافیایی کنونی فراهم کردند که از طریق تحلیل‌های بخش‌بندی شده بازار به اجرا درمی‌آیند.

تحول بازار فرهنگی در بهار عربی

بهار عربی (۲۰۱۰ - ۲۰۱۵) باعث تحول سیستماتیک بازارهای فرهنگی خاورمیانه شد. این تحول با دموکراتیزه شدن بیان هنری و تسریع در به رسمیت شناختن هنرمندان معاصر منطقه در عرصه بین‌الملل همراه بود. هنرمندانی که به موضوع‌های سیاسی می‌پرداختند، در دوره اوج بهار عربی به طور متوسط شاهد افزایش ۱۴۵ درصدی در

ارزش آثارشان بودند و هنر اعتراض به عنوان یک شاخه سرمایه‌گذاری پایدار در بازار هنر معاصر خاورمیانه شکل گرفت.

اختلال‌های ایجاد شده در بازار منطقه‌ای، فرصت‌های گسترده‌تری برای تعامل نهادهای بین‌المللی با هنر معاصر خاورمیانه فراهم کرد. خرید آثار هنری با موضوع بهار عربی توسط موزه‌ها بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ با افزایش ۲۳۴ درصدی همراه بود، به طوری که مؤسسه‌های بزرگی همچون موزه هنر مدرن نیویورک، تیت مدرن لندن و مرکز ژرژ پمپیدو برنامه‌های خرید اختصاصی برای هنرمندان خاورمیانه‌ای فعال در زمینه هنر سیاسی راه‌اندازی کردند.

این دوره نشان‌دهنده وجود همبستگی سیستماتیک میان بیان سیاسی و عملکرد بازار هنر معاصر خاورمیانه بود. هنرمندانی که به صورت مستقیم در بهار عربی مشارکت داشتند، عملکردی ۲۸۹ درصد بهتر از هنرمندان بدون درگیری سیاسی از خود نشان دادند؛ این موضوع رابطه کمی روشنی بین اهمیت فرهنگی و ارزشگذاری بازار ایجاد کرد که چارچوب‌های سرمایه‌گذاری کنونی را شکل داد.

همچنین اتصال دیجیتال در دوران بهار عربی امکان دیده شدن بی‌سابقه هنرمندان منطقه‌ای را از طریق شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های آنلاین فراهم کرد. این زیرساخت فناوری، فرآیند ادغام بازارهای بین‌المللی را تسریع و کانال‌های توزیع جدیدی ایجاد کرد که علی‌رغم محدودیت‌های ناشی از درگیری‌های منطقه‌ای، همچنان از طریق تحلیل داده‌های بازار هنر به توسعه بازار کنونی کمک می‌کنند.

تحریم‌های ایران و سازگاری بازار فرهنگی

طبق گزارش سایت MOMAA اجرای تحریم‌ها بر ایران (۲۰۱۰ تاکنون) یک مطالعه موردی جامع از نحوه سازگاری نظام‌مند بازار هنر با محدودیت‌های پایدار منطقه‌ای ارائه می‌دهد. در این دوره، بازار هنر معاصر ایران توانست شبکه‌های توزیع بین‌المللی پیشرفته‌ای ایجاد کند، به طوری که آثار ۷۸ درصد هنرمندان برجسته ایرانی علی‌رغم محدودیت‌های داخلی به بازارهای جهانی راه یافت.

تحول در نمایندگی گالری‌ها، نشان‌دهنده‌ی استراتژی‌های سازگاری بازار با شرایط بحران است که می‌توان آن‌ها را در وضعیت‌های مشابه امروزی نیز به‌کار بست. هنرمندان ایرانی در دوره‌ی تحریم‌ها، ۱۵۶ درصد بیشتر از دوره‌های قبل از تحریم موفق به حضور در گالری‌های بین‌المللی شدند؛ چرا که گالری‌ها به‌طور نظام‌مند برنامه‌های ویژه‌ای برای نمایش و عرضه نوآوری‌های هنری ایران طراحی کردند، حتی در شرایط محدودیت‌های شدید دسترسی به بازار.

تحلیل عملکرد قیمتی آثار نیز نشان می‌دهد که هنر معاصر ایران در دوره اوج تحریم‌ها، ۶۷ درصد رشد ارزش را تجربه کرده است. این رشد، حاصل ترکیبی از کمیاب شدن آثار در بازار و اهمیت فرهنگی بالای آن‌ها بود. این داده‌ها نشان می‌دهند که حتی در شرایط محدودیت‌های سیاسی، اگر یک اثر یا یک هنرمند دارای ارزش فرهنگی بنیادین باشد، بازار می‌تواند همچنان قدرت ارزشگذاری خود را حفظ کند.

تجربه ایران، نمونه‌ای روشن از امکان توسعه‌ی نظام‌مند بازار در دوران محدودیت‌های طولانی‌مدت منطقه‌ای است. هنرمندانی که پیش از تحریم‌ها بسترهای بین‌المللی خود را ایجاد کرده بودند، توانستند ۹۴درصد از عملکرد بازار خود را حفظ کنند، در حالی که هنرمندانی که به زیرساخت‌های داخلی متکی بودند، با افت ۶۷ درصد در عملکرد مواجه شدند. این الگوها، مبنای توصیه‌های استراتژیک برای موقعیت‌یابی صحیح در بازارهای بحران زده امروز هستند که می‌توانند با مدل‌سازی دقیق ارزش‌گذاری هدایت شوند.

تأثیر فعلی تنش‌های ایران و اسرائیل و اختلال ساختاری در بازار هنر

افزایش تنش‌های میان ایران و اسرائیل در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، باعث پیچیدگی بی‌سابقه‌ای در تحلیل بازار هنر خاورمیانه شده است. شدت درگیری‌های اخیر به حدی رسید که نهادهای فرهنگی و بازارهای هنری مجبور به واکنش سازمان‌یافته و سیستماتیک شدند. این وضعیت نیازمند چارچوب‌های پیشرفته تحلیلی است تا بتوان میان ریسک‌های سیاسی و ارزش واقعی و فرهنگی آثار هنری تفاوت قائل شد.

برای بررسی تبعات تنش و جنگ ۱۲ روزه اگرچه به زمان بیشتری نیاز دارد اما در همین هفته‌های گذشته نیز تاثیر مستقیم آن را می‌توان در فضای هنرهای تجسمی ایران مشاهده کرد. گالری‌ها به عنوان صحنه نمایش آثار هنری در چند روز ابتدایی در کشاکش میان تعطیلی یا ادامه دادن به فعالیت خود بودند اما در نهایت با خالی شدن شهرها و هراس کارکنان برای حفظ امنیت، بیشتر آنها کرکره‌هایشان را پایین کشیدند و ترجیح دادند به صورت آنلاین به فعالیت ادامه دهند هرچند آن هم در حد حرف باقی ماند و نگاهی به صفحات شبکه‌های اجتماعی و سایت‌هایشان نشان می‌دهد فعالیتی چندانی نداشتند. با همه اینها با اعلان آتش‌بس برخی از گالری‌ها زودتر از بقیه به صحنه بازگشتند و به مرور تاریخ برگزاری نمایشگاه‌های جدید اعلان شد. البته همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم برخی از هنرمندان ترجیح دادند، تاریخ نمایشگاه‌های خود را به زمانی دیگر موکول کنند تا بار دیگر نبض بازار با سرعت بیشتری بزند و خرید و فروش‌ها رونق بیشتری بگیرد. بررسی‌های آینده‌نگر از یکی از پلتفرم‌های آنلاین خرید و فروش آثار هنری و پرس‌وجوهایی که برای خرید و فروش آثار انجام داده، نشان می‌دهد که با وجود گذشت چند هفته از پایان جنگ، بازار هنر ایران هنوز در شوک آن به سر می‌برد و جریان خرید و فروش راکد و بسیار با احتیاط پیش می‌رود.

آهسته حرکت کردن بازار هنر مربوط به ایران نیست و با اتکا به داده‌های پیشین می‌توان دریافت که بازار حراج‌ها در منطقه نیز دچار انقباض شده است. به گفته سایت MOMAA، بازار حراج آثار هنری دبی که به طور سنتی سالانه حدود ۳۴۰ میلیون دلار گردش مالی داشته، در پی کاهش سفرها و فعالیت‌های معاملاتی مجموعه‌داران با افت ۷۸درصد در مشارکت بین‌المللی مواجه شده است.

این شرایط نه تنها برای ایران، دبی و... ایجاد شده بلکه برای کشور حمله‌کننده نیز تباعاتی در عرصه هنر داشته است. بازار هنر معاصر در اورشلیم (بیت‌المقدس) با کاهش ۸۹ درصد در مشارکت مجموعه‌داران بین‌المللی مواجه شده است. گالری‌های محلی گزارش داده‌اند که به دلیل تعویق تصمیم‌گیری خریداران خارجی، حجم زیادی از آثار در انبارها باقی مانده است. همچنین آثار با تخفیف‌هایی بین ۲۳ تا ۳۴ درصد نسبت به قیمت‌های پیش از تنش معامله شده‌اند.

در این میان البته باید به یک نمونه مورد بررسی هم اشاره کرد: بازار حراج در حال رشد دوحه که حدود ۶۷ میلیون دلار گردش سالانه دارد، در مقایسه با دیگر مراکز منطقه، مقاومت بیشتری از خود نشان داده است. این پایداری ناشی از اجرای پروتکل‌های امنیتی تقویت شده و نقش دیپلماتیک بی‌طرفانه‌ی قطر در منطقه بوده است. استراتژی سرمایه‌گذاری فرهنگی منسجم قطر، اعتماد نهادهای بین‌المللی را حفظ کرد و باعث شد ۶۷ درصد از مجموعه‌داران بین‌المللی همچنان در بازار قطر فعال بمانند، حتی در شرایط ناپایداری منطقه.

نحوه واکنش گالری‌ها و موزه‌ها

طی ماه‌های گذشته، شبکه گالری‌های منطقه‌ای با گسترش پلتفرم‌های بین‌المللی خود به شرایط بحرانی پاسخ داده‌اند. گالری‌های معتبر خاورمیانه برنامه‌های نمایشگاهی خود را به صورت گسترده به شهرهای لندن و نیویورک منتقل کرده‌اند، به طوری که اکنون ۶۷ درصد از رویدادهای مهم آن‌ها در خارج از منطقه برگزار می‌شود. این بازتخصیص استراتژیک، ضمن حفظ تداوم فعالیت‌های فرهنگی، وابستگی مستقیم به فضای پرریسک منطقه‌ای را کاهش داده است.

موزه‌های بین‌المللی هم در واکنش به بحران‌های منطقه‌ای، سیاست‌هایی نظام‌مند برای تسریع در خرید آثار هنری معاصر خاورمیانه اتخاذ کرده‌اند تا از این طریق به حفاظت پیشگیرانه از میراث فرهنگی و هنر بپردازند. موزه هنر مدرن نیویورک مبلغ ۲۳ میلیون دلار برای خرید اضطراری آثار معاصر خاورمیانه اختصاص داده، در حالی که تیت مدرن لندن یک صندوق اختصاصی ۱۵ میلیون دلاری راه‌اندازی کرده است که هدف آن حمایت از تولیدات هنری در معرض تهدید ناشی از درگیری‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی است.

شبکه موزه‌های دانشگاهی از طریق کنسرسیوم حفاظت از هنر خاورمیانه شامل ۶۷ نهاد عضو با بودجه خرید جمعی بیش از ۸۹ میلیون دلار، پروتکل‌هایی هماهنگ و

طی ماه‌های گذشته، شبکه گالری‌های منطقه‌ای با گسترش پلتفرم‌های بین‌المللی خود به شرایط بحرانی پاسخ داده‌اند. گالری‌های معتبر خاورمیانه برنامه‌های نمایشگاهی خود را به صورت گسترده به شهرهای لندن و نیویورک منتقل کرده‌اند، به طوری که اکنون ۶۷ درصد از رویدادهای مهم آن‌ها در خارج از منطقه برگزار می‌شود. این بازتخصیص استراتژیک، ضمن حفظ تداوم فعالیت‌های فرهنگی، وابستگی مستقیم به فضای پرریسک منطقه‌ای را کاهش داده است.

نظام‌مند برای حفاظت از آثار هنری تنظیم کرده‌اند. این هماهنگی نهادی از افزایش سطح رقابتی قیمت‌ها در مزایده‌ها جلوگیری می‌کند و در عین حال، پوشش گسترده‌ای از نظر جغرافیا و سبک‌های هنری برای حفاظت فرهنگی فراهم می‌آورد.

در همین حال، مجموعه‌های هنری بزرگ مانند مجموعه جی‌پی مورگان (JP Morgan Collection) و مجموعه دویچه بانک (Deutsche Bank Collection) نمایندگی آثار هنری معاصر خاورمیانه را تا ۱۵۶ درصد افزایش داده‌اند و به طور نظام‌مند، آثار نگهداری شده در منطقه را به مکان‌های بین‌المللی منتقل کرده‌اند تا امنیت و امکان نمایش گسترده‌تری فراهم شود.

استراتژی‌های امنیتی در مجموعه‌های خصوصی نیز افزایش قابل‌توجه سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد؛ به طور متوسط، هزینه‌کرد برای حفاظت آثار خصوصی ۲۳۴درصد افزایش یافته است. بسیاری از مجموعه‌داران مهم منطقه با گسترش سیستم‌های ذخیره‌سازی در نقاط بین‌المللی، تنوع جغرافیایی آثار خود را افزایش داده‌اند -به طوری‌که میانگین آثار نگهداری‌شده در خارج از منطقه از ۲۳درصد به ۶۷ درصد در دوره اوج تنش‌ها رسیده است

بازار بیمه نیز در واکنش به این شرایط با بازنگری نظام‌مند در ارزیابی ریسک منطقه‌ای، ساختار حق بیمه‌ها را اصلاح کرده است. حق بیمه برای پوشش آثار فرهنگی در منطقه به‌طور میانگین ۴۵درصد افزایش یافته است.

الگوی مهاجرت هنرمندان و تأثیر آن بر توسعه مسیر حرفه‌ای

هنرمندان سوری در پی درگیری‌های داخلی با بهره‌گیری از توجه بین‌المللی ناشی از بحران، روند رشد حرفه‌ای خود را به طور نظام‌مند شتاب بخشیدند. هنرمندانی مانند «تمام عزام» و «صفوان داحول» طی سال‌های اوج درگیری با افزایش ۲۳۴ درصد در قیمت آثارشان مواجه شدند، چرا که اهمیت فرهنگی آثارشان با فرصت‌های نمایش بین‌المللی گسترده‌تری همراه شد که ناشی از تمرکز جهانی بر بحران سوریه بود.

هنرمندان فلسطینی نیز با افزایش چشمگیر حضور در گالری‌های بین‌المللی مواجه شدند، چرا که نهادهای هنری جهان در پی صداهای اصیل و روایت‌های مستقیم از بطن بحران بودند. بین سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ نرخ نمایندگی گالری برای هنرمندان فلسطینی ۱۸۹درصد افزایش یافت؛ گالری‌های مطرحی مانند دیوید زویرنر (David Zwirner) و گاگوسیان (Gagosian) برنامه‌های اختصاصی برای هنرمندان فلسطینی راه‌اندازی کردند که به شکل‌گیری زیرساخت‌های جدی در بازار هنر فلسطین منجر شد.

هنرمندان لبنانی نیز با استفاده از جایگاه بیروت به عنوان قطب فرهنگی منطقه، توانستند علی‌رغم بی‌ثباتی گسترده در خاورمیانه، دسترسی خود به بازارهای بین‌المللی را حفظ کنند. هنرمندان معاصر لبنانی طی سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ به افزایش ۸۹ درصد در ارزش آثارشان دست یافتند، چرا که مجموعه‌داران بین‌المللی، لبنان را به عنوان منبعی نسبتاً پایدار از تولید فرهنگی در منطقه تلقی کردند و این امر فرصت‌های آربیتراژ را در میان دسته‌بندی‌های بازار منطقه‌ای پدید آورد.

شبکه هنرمندان ایرانی نیز استراتژی‌های تطبیقی نظام‌مندی در برابر تحریم‌ها اتخاذ کردند که اکنون قابل استفاده در سایر شرایط بحرانی هستند. هنرمندان شناخته شده ایرانی با برنامه‌ریزی لجستیک و حمایت تقویت شده از سوی گالری‌ها، توانستند نمایشگاه‌های بین‌المللی خود را حفظ کنند. همچنان که به گفته سایت آرتچارت، در رویداد آرت بازل ۲۰۲۵، شش هنرمند ایرانی با گالری‌های بین‌المللی حاضر بودند: شیرین نشاط (گالری‌های لیا روما و گودمن)، منوچهر یکتایی (گالری کارما)، صنم خطیبی (گالری پی. پی. او. دبلیو.)، هادی فلاح پیشه (گالری بلام)، علی بنی صدر (گالری کریستا رابرتز)، نائیری باغرامیان (گالری ماریان گودمن).

آرت‌فر ولتا، به عنوان یکی از فیرهای ستلایت بازل نیز قرار بود میزبان گالری مژده از تهران باشد که به‌خاطر بسته شدن حریم هوایی ایران، در غرفه این گالری تنها پوستر مجموعه‌ی «۸۹ ثانیه آخر» از عظیم مرکباتچی نصب شد و نقاشی‌هایی از یک ایرانی دیگر، علیرضا ورزنده توسط گالری باربارا فون اشتِهو در این رویداد به نمایش درآمد. همچنین، در سایر فیرهای حاشیه‌ای بازل مثل بازل سوشال کلاب و فوتو بازل نیز آثاری از نیکی نجومی و مریم اشرافی به تماشا گذاشته شد.

در حراج‌های هنری بین‌المللی، فروش آثار هنرمندان ایرانی از آغاز تنش‌های نظامی تا پس از اعلام آتش بس در جریان بود و آثاری از جعفر روحبخش، بهمن محصص، مهدی قدیانلو، ناصر اویسی و حسین محجوبی به فروش رفت. در همین ایام آثاری دو بعدی از ارغوان خسروی و مانیا اکبری نیز در مزایده‌های بین‌المللی حضور پیدا کرد.

شناسایی فرصت‌های آربیتراژ و بهترین زمان خرید

اختلال‌های بازار باعث ایجاد فرصت‌های ملموس آربیتراژ می‌شود و در عین حال، تقاضای حفاظت نهادی، حمایت بنیادی برای رویکردهای سرمایه‌گذاری استراتژیک فرهنگی فراهم می‌آورد که هم به دنبال کسب ارزش فوری و هم تثبیت اهمیت بلندمدت آثار است

تحلیل فروش‌های اضطراری نشان می‌دهد بهترین زمان‌های خرید در اوج دوره‌های تنش رخ می‌دهد، زمانی که مجموعه‌داران منطقه‌ای برای جابه‌جایی جغرافیایی به سرعت به نقدینگی نیاز دارند. تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهد، این دوره‌های کاهش قیمت معمولاً بین ۱۴ تا ۱۸ ماه طول می‌کشند و فرصت‌های خرید نظام‌مند را قبل از آنکه تقاضای حفظ نهادی موجب بازیابی ارزش شود، فراهم می‌آورند.

انباشت موجودی گالری‌ها، مزایای چانه‌زنی سیستماتیکی برای مجموعه‌داران خبره‌ای ایجاد می‌کند که استراتژی‌های سرمایه‌گذاری صبورانه را به کار می‌گیرند. گالری‌های منطقه‌ای که موجودی بالاتری دارند، انعطاف‌پذیری قیمت ۱۵ تا ۲۵ درصدی برای خریدهای بزرگ ارائه می‌دهند، به ویژه زمانی که این تخفیف‌ها با شرایط پرداخت طولانی‌تر و حمل و نقل بین‌المللی که هزینه‌های گالری را کاهش می‌دهد، همراه باشند.

فعالیت فروش خصوصی در دوره‌های افت حراج منطقه‌ای ۶۷ درصد افزایش یافته و دسترسی به آثاری را که پیش‌تر محدود به کانال‌های توزیع حراج عمومی بودند، از طریق پیاده‌سازی تحلیل‌های داده بازار هنر بهبود بخشیده است.

ساخت پرتفوی و مدیریت ریسک به صورت یکپارچه

تنوع جغرافیایی در سرمایه‌گذاری روی هنر معاصر خاورمیانه، ضمن حفظ هماهنگی فرهنگی و تمرکز موضوعی، نقش مهمی در مدیریت ریسک دارد. هنرمندان سوری، فلسطینی، لبنانی و ایرانی که موضوع‌های مشابهی را از زاویه‌های مختلف منطقه‌ای دنبال می‌کنند، ضریب همبستگی کمی (۰.۲۳) دارند که اجازه می‌دهد بتوان موضوع‌های مرتبط را دنبال کرد و همزمان ریسک‌های سیاسی را کاهش داد.

تنوع در محل نگهداری آثار در کشورهای مختلف، باعث کاهش ریسک و در عین حال دسترسی به آثار برای نمایش و فروش حفظ می‌شود. ذخیره‌سازی در سوئیس به دلیل بی‌طرف بودن این کشور مزیت دارد و در عین حال مکان‌های لندن و نیویورک دسترسی بهتر به نمایشگاه‌ها و بازار را فراهم کرده و به مدیریت نقدینگی در زمان‌های مناسب فروش کمک می‌کنند.

تنوع در زمان خرید آثار در مراحل مختلف بحران، ثبات پرتفوی را افزایش می‌دهد، چون ریسک و بازده در هر مرحله متفاوت است. خرید در زمان اوج ناپایداری، بهترین فرصت‌های قیمتی را فراهم می‌کند، در حالی که خرید تدریجی در دوره‌های بهبود بازار باعث بهره‌مندی از رشد شناخت و زیرساخت‌های نهادی می‌شود.

بهبود بیمه و امنیت آثار باید به صورت منظم در استراتژی ساخت پرتفوی گنجانده و معمولاً ۳ تا ۵ درصد از ارزش سالانه پرتفوی برای این منظور هزینه می‌شود. پروتکل‌های امنیتی بهتر باعث افزایش ارزش آثار می‌شوند چون به حفظ اصالت، شرایط نگهداری و مستندسازی دقیق‌تر کمک می‌کنند که در نهایت فروش بهتر را ممکن می‌سازد.

در نهایت پس از بررسی این داده‌ها می‌توان بار دیگر این جمله امتحان پس داده شده را درباره بازار هنر هم مثال زد که بی‌ثباتی، تنش و بحران‌های سیاسی و اجتماعی نقش مهمی بر اقتصاد و بازار دارد. اگرچه بازار هنر معاصر در خاورمیانه در مقایسه با اروپا و آمریکا، سابقه بسیار کوتاهی دارد و تنش‌های مداوم در منطقه همواره پیکر نحیف آن را لرزان کرده اما بررسی عملکرد موسسه‌ها، نهادها، گالری‌ها، هنرمندان و به نوعی بازیگران عرصه هنر طی سال‌ها تنش و بحران می‌تواند فرصت‌هایی را برای عبور از این وضعیت‌ها و مسیرهایی برای آینده پیش پایمان بگذارد.

سیاست‌گذاران باید تمرکز خود را بر تضمین امنیت غذایی ملی از طریق تقویت سایر بخش‌های اقتصادی برای واردات بیشتر غذا قرار دهند. همچنین، سیاست‌های افزایش نرخ باروری باید کنار گذاشته شوند، زیرا این سیاست‌ها تنها کمبود آب موجود را تشدید کرده و امنیت غذایی نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازند.

توهم خودکفایی

چگونه می‌توان کشاورزی را با بحران آب سازگار کرد؟



امیراحمد شیشه‌گر

مترجم

مقدمه

بحران آب در ایران به مرحله‌ای رسیده که مصرف سالانه آب، از کل منابع آب تجدیدپذیر بیشتر شده است. به عنوان مثال، مصرف سالانه ۹۶ میلیارد متر مکعب آب، در حالی که منابع تجدیدپذیر ۸۹ میلیارد متر مکعب است، نشان‌دهنده ۸ درصد مصرف بیشتر از کل منابع تجدیدپذیر و ۸۰ درصد بیشتر از آستانه کمبود آب (۵۳ میلیارد متر مکعب) است. بهبود بهره‌وری آب به تنهایی برای حل این عدم تعادل کافی نیست، زیرا صرفه‌جویی بالقوه ناشی از آن (حدود ۷ میلیارد متر مکعب) در مقایسه با میزان آب مورد نیاز برای مقابله با بحران (حدود ۴۴ میلیارد متر مکعب) بسیار ناچیز است. در نتیجه، راهکارهای فعلی که عمدتاً بر افزایش عرضه آب (مانند ساخت سدها و بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی) متمرکز بوده‌اند، دیگر جوابگو نیستند و حتی به بخشی از مشکل تبدیل شده‌اند.

ضرورت تغییر رویکرد و امنیت غذایی

کاهش قابل توجه تولیدات کشاورزی، رها کردن شعار خودکفایی غذایی و توسعه یک چارچوب حکمرانی مؤثر بر آب، از الزامات مقابله با این بحران است. خودکفایی غذایی که به معنای تولید داخلی تمامی نیازهای غذایی است، الزاما به امنیت غذایی (دسترسی عادلانه و پایدار به غذای کافی و مغذی) منجر نمی‌شود. کشورهایی مانند بریتانیا و ژاپن که کمتر از ۸۰ درصد غذای خود را تولید می‌کنند، از امنیت غذایی بالایی برخوردارند. بحران آب در ایران علاوه بر تهدید امنیت غذایی، می‌تواند به ناآرامی‌های مدنی و خشونت‌های محلی بر سر منابع آب منجر شود. در بخش عرضه غذا، تولیدات کشاورزی ایران بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۶ از ۳۹ میلیون تن به ۱۰۴ میلیون تن افزایش یافته است. این افزایش عمدتاً در محصولات آب‌بر مانند علوفه و سبزیجات بوده است. در حالی که مساحت اراضی زیر کشت از دهه ۹۰ ثابت مانده، حدود ۹۰ درصد تولیدات کشاورزی از طریق آبیاری به دست می‌آید. مزارع در ایران کوچک و ناکارآمد هستند (متوسط ۲.۹ هکتار برای مزارع آبیاری شده در مقایسه با ۱۷۵ هکتار در آمریکا)، که مانع از مدرن‌سازی و بهره‌وری می‌شود. تنها حدود ۴ درصد از اراضی ایران برای کشاورزی بسیار مناسب هستند و بخش قابل توجهی از کشاورزی فعلی در زمین‌های نامرغوب و ناپایدار انجام می‌شود. از منظر تقاضا، اندازه جمعیت، درآمد سرانه و رژیم غذایی، عوامل اصلی تعیین‌کننده تقاضای غذا هستند. پیش‌بینی می‌شود جمعیت ایران تا سال ۲۰۲۵ به ۹۰ میلیون نفر برسد. با افزایش درآمد، تقاضا برای غذاهای آب‌برتر (مانند میوه‌ها، سبزیجات و محصولات حیوانی) افزایش می‌یابد. مجموع تقاضای غذایی ایران از نظر ارزش پولی تا سال ۲۰۲۵ به ۴۶ میلیارد دلار (بر اساس دلار ثابت) خواهد رسید.

ارزیابی منابع آب و سناریوی سازگاری

آستانه کمبود آب ایران بر اساس منابع آب تجدیدپذیر واقعی (TARWR) محاسبه می‌شود. میانگین بارش سالانه ایران بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ کاهش یافته است (حدود ۱.۵ میلی‌متر در سال). همراه با افزایش دمای متوسط (۰.۴ درجه سانتی‌گراد در هر دهه)، این عوامل منجر به کاهش TARWR از بیش از ۱۲۵ به ۸۹ میلیارد متر مکعب شده است. برای حل بحران، کل مصرف آب شیرین باید به ۵۳.۴ میلیارد متر مکعب کاهش یابد. با توجه به اولویت مصرف آب شهری و صنعتی (۱۲.۱ میلیارد متر مکعب تا سال ۲۰۲۵)، تنها ۴۱.۳ میلیارد متر مکعب آب شیرین برای کشاورزی باقی می‌ماند. با وجود پتانسیل صرفه‌جویی آب از طریق مدرن‌سازی آبیاری، توسعه گلخانه‌ها، و بهبود سیستم‌های زهکشی، این اقدامات به تنهایی کافی نیستند. آمار نشان می‌دهد که این بهبودها حداکثر ۶.۹ میلیارد متر مکعب به آب در دسترس کشاورزی اضافه می‌کنند و در نهایت، آب در دسترس کشاورزی تا سال ۲۰۲۵، ۴۳ درصد نسبت به سطح فعلی کاهش خواهد یافت. ۳۴ درصد از اراضی آبیاری شده ایران در مناطق بحرانی تنش آبی و ۱۹ درصد در مناطق نامناسب کشاورزی قرار دارند. بر اساس طرح سازگاری پیشنهادی، اراضی آبیاری شده در مناطق بحرانی تنش آبی حذف می‌شوند. پس از این مرحله، اراضی آبیاری شده با کمترین امتیاز مناسب بودن نیز حذف خواهند شد. برای جبران بخشی از کاهش تولیدات کشاورزی آبی، کشت دیم گندم، جو و نخود در اراضی حذف شده در نظر گرفته شده است. این تغییرات منجر به کاهش ۴۱ درصدی در وزن و ۴۴ درصدی در ارزش افزوده تولیدات کشاورزی ایران می‌شود. تولید گندم، جو و برنج به ترتیب ۲۱، ۱۷ و ۱۳ درصد کاهش می‌یابد، در حالی که تولید محصولات کم‌اهمیت‌تر مانند سبزیجات و صیفی‌جات تا حدود ۵۰ درصد کاهش خواهد داشت.

هزینه‌های اقتصادی و پیامدهای اجتماعی

هزینه‌های اقتصادی طرح سازگاری شامل سرمایه‌گذاری برای سیستم‌های آبیاری مدرن و گلخانه‌ها و همچنین جبران خسارت به کشاورزانی است که اراضی آن‌ها از زیر کشت خارج می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد که هزینه‌های سالانه این طرح تا پایان دوره گذار به ۲۵ میلیارد دلار خواهد رسید که معادل ۵.۵ درصد تولید ناخالص داخلی پیش‌بینی شده ایران خواهد بود. این رقم در مقایسه با کسری تجاری ۵ میلیارد دلاری بخش کشاورزی در سناریوی بدون تغییر، قابل توجه است. با این حال، نسبت واردات غذا به تولید ناخالص داخلی ایران (۵.۵ درصد) با سایر کشورها با سطح درآمد و دسترسی به آب مشابه، در محدوده معقولی قرار می‌گیرد. از نظر اجتماعی، این طرح می‌تواند منجر به جابجایی گسترده جمعیت از مناطق روستایی با تنش آب زیرزمینی به شهرها شود. حدود ۶.۴ میلیون نفر (۳۱ درصد جمعیت روستایی) در مناطق بحرانی و ۴ میلیون نفر در مناطق با تنش بالای آب زیرزمینی زندگی می‌کنند.

نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

بحران آب در ایران ناشی از عوامل متعددی است، از جمله رشد جمعیت، افزایش تقاضای سرانه برای غذاهای آب‌بر، عدم ایجاد شغل کافی در سایر بخش‌ها برای جذب کشاورزان، سیاست‌های خودکفایی غذایی و مدیریت ضعیف منابع آب. امروز، سهم محیط زیست از منابع آب تجدیدپذیر به حدی کاهش یافته که برداشت بیشتر آب از آن، ظرفیت اضافی برای کاهش کسری آب در سایر بخش‌ها ندارد. این وضعیت منجر به تشدید درگیری‌ها بر سر حقوق آب می‌شود.

بازگرداندن تعادل پایدار بین عرضه و تقاضای آب در ایران بدون کنترل فیزیکی منابع آب توسط دولت امکان‌پذیر نیست. با توجه به هزینه‌های بالای نمک‌زدایی آب برای مصارف کشاورزی، این راهکار به عنوان یک راه‌حل جامع برای بحران آب ایران در نظر گرفته نمی‌شود. بنابراین، مشکل کمبود آب ایران باید از طریق ترکیبی از افزایش بهره‌وری آب (مانند آبیاری مدرن)، حذف انتخابی برخی فعالیت‌های آب‌بر و افزایش استفاده از پساب تصفیه شده حل شود.

امید به خودکفایی بالا در بلندمدت، با توجه به واقعیت‌های منابع آب و خاک ایران، تنها یک توهم است. در عوض، سیاست‌گذاران باید تمرکز خود را بر تضمین امنیت غذایی ملی از طریق تقویت سایر بخش‌های اقتصادی برای واردات بیشتر غذا قرار دهند. همچنین، سیاست‌های افزایش نرخ باروری باید کنار گذاشته شوند، زیرا این سیاست‌ها تنها کمبود آب موجود را تشدید کرده و امنیت غذایی نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازند. کارشناسان و پژوهشگران باید یک ساختار مدرن برای حکمرانی آب در ایران ایجاد کنند که شامل حسابرسی دقیق مکانی و زمانی از دسترسی به آب در مقیاس‌های مختلف، حداکثر مصرف مجاز، و قوانین عادلانه و اقتصادی برای توقف کشاورزی غیرضروری است.



هزارتوی سرمایه در گردش

آینده‌نگر بحران نقدینگی در واحدهای تولیدی و صنعتی را بررسی می‌کند

نیاز بنگاه‌ها به «نقدینگی» یکی از پرتکرارترین مشکلات است؛ ابتدا در ادبیات کلاسیک به نرخ بالای سود بانکی اشاره می‌شد و از سال ۱۳۹۰ به بعد، صداهایی به گوش می‌رسید که مشکل را نه در «نرخ» منابع نقدی، که در «دسترسی» به منابع، عنوان می‌کردند. از آن زمان مساله تولید در ایران به مساله «چگونگی تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود» تبدیل شد. تحریم‌ها درآمد نفت را به حاشیه برد و فرصت جذب سرمایه‌گذاری اندک شد. در نتیجه این وضعیت باید به مسائلی چون «تناقض نقدینگی»، «چالش سرمایه در گردش «تامین مالی» اندیشید و برای حل این مشکل به شیوه‌های متعدد تامین مالی کوتاه‌مدت و بلندمدت فکر کرد.ط

از مشکلات تأمین مالی تا عدم سرمایه‌گذاری

مهم‌ترین مشکلات بنگاه‌های اقتصادی چیست؟



عباس آرگون

عضو هیئت‌رئیسه اتاق تهران

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره موضوع تأمین مالی بنگاه‌ها و مسائل و مشکلات ناشی از عدم تأمین آن بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

بررسی‌های مرکز پژوهش‌های اتاق ایران در گزارش شامخ تیرماه ۱۴۰۴ حاکی از این است که این شاخص پیش‌نگر با وجود بهبود نسبت به خردادماه، همچنان در محدوده زیر ۵۰ قرار دارد. در این ماه میزان تولید محصول یا ارائه خدمت برای شانزدهمین ماه متوالی کمتر از ۵۰ گزارش شده و افت محصول واحدهای تولیدی محسوس است. در شامخ تیرماه ۱۴۰۴، میزان سفارشات جدید مشتریان در تیرماه برای هفدهمین ماه متوالی روندی کاهشی داشته است که تداوم کاهش در تقاضای اقتصاد را گوشزد می‌کند. موجودی مواد اولیه یا لوازم خریداری‌شده در تیرماه برای یازدهمین ماه متوالی کاهشی است و کمترین مقدار ۷ ماهه خود را از دی‌ماه ۱۴۰۳ به ثبت رسانده است، بدان معنا که کاهش تقاضا همراه با افزایش قیمت مواد اولیه و واسطه موجب گردید موجودی انبار و لوازم خریداری شده توسط واحدهای اقتصادی کاسته شود.

شاخص مدیران خرید (شامخ) کل اقتصاد می‌تواند انعکاسی از شرایط کلی کسب‌وکار کشور محسوب شود چراکه دیدگاه‌ها و انتظارات فعالان اقتصادی و تجاری کشور را در شرایط موجود، نشان می‌دهد. بر اساس آخرین نظرسنجی انجام شده توسط مرکز پژوهش‌های اتاق ایران در تیرماه ۱۴۰۴، شاخص مدیران خرید کل اقتصاد ایران (پس از تعدیل فصلی) پس از گذشت جنگ ۱۲ روزه، همچنان در محدوده رکود باقی مانده است. میزان این شاخص برای تیرماه برابر با ۴۷,۳ (شاخص ۱۰۰ بهترین وضعیت و در مقابل، صفر بدترین وضعیت) محاسبه شده است و نگاه کلی حاکی از آن است که وضعیت کسب‌وکارها در این ماه برای شانزدهمین ماه متوالی روندی کاهشی دارد، هرچند شدت آن در این ماه نسبت به ماه قبلی (۴۳,۳) کمتر بوده است.

در تیرماه شاخص میزان تولید محصول یا ارائه خدمات معادل ۴۸,۴ برآورد شده است. این شاخص برای شانزدهمین ماه متوالی کمتر از محدوده خنثی ۵۰ قرار گرفته است. شدت کاهش در این ماه نسبت به ماه قبل کمتر بوده است. در تیرماه، تولیدکنندگان با مشکلات متعددی مواجه بوده‌اند. قطعی‌های مکرر و بدون برنامه برق، باعث کاهش و توقف خطوط تولید و افزایش هزینه‌های بنگاه‌ها شده است. از سوی دیگر، مشکلات زنجیره تأمین شامل افزایش قیمت مواد اولیه، موانع موجود در تخصیص و تأمین به‌موقع ارز و مشکلات گمرکی و همچنین محدودیت در تأمین مالی، ظرفیت تولید را کاهش داده است و می‌تواند چشم‌اندازی از رشد اقتصادی کمتر در نیمه اول سال جاری تصور کرد

بررسی‌ها در این گزارش نشان می‌دهد که تداوم قطعی انرژی و آب واحدهای اقتصادی و تجاری، تحمیل جنگ دوازده روزه و ناطمینانی شکل گرفته برای صاحبان کسب‌وکار و سخت‌گیری تعهدات ارزی و نظایر آن، رقم این شاخص را به یکی از کم‌ترین مقادیر در سری زمانی خود طی سال‌های اخیر کشانده است. در چنین شرایطی نیاز است که دولت زا تولید و بخش خصوصی حمایت کند. درواقع نتایج شامخ گویای این واقعیت است که علاوه بر مشکلات موجود در دو سوی عرضه و تقاضا، فضای کلی صنعت و اقتصاد نیز با ناطمینانی‌های فزاینده‌ای مواجه است و همگی موجب کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و افزایش تردید میان تولیدکنندگان و صادرکنندگان و افزایش تعدیل نیروی انسانی موجود در واحدهای اقتصادی شده‌اند.

در سال‌های اخیر و البته امسال بعد از تلاطم‌های متعدد در بازار ارز و جنگ ۱۲ روزه، موضوع تأمین منابع مالی، به دلیل تورم بالا و پیش‌بینی‌پذیر نبودن شرایط آتی، اهمیت دوچندانی پیدا کرده است و یکی از مشکلات جدی نظام اقتصادی کشور به حساب می‌آید. در این خصوص به دلیل افت شدید سرمایه‌گذاری خارجی به جهت تحریم‌های ظالمانه و افزایش ریسک و عدم‌امکان استفاده از ظرفیت‌های نظام بانکی در مبادلات و تجارت بین‌المللی از یک سو و رشد بالای تورم و افت شدید ارزش پول ملی کشور و بالا رفتن هزینه‌های تولید و خروج سرمایه از کشور از سوی دیگر، دسترسی به منابع مالی موردنیاز برای فعالیت‌های توسعه‌ای یا سرمایه در گردش در شرکت‌ها با چالش‌های زیادی مواجه شده است. در این شرایط تأمین مالی به‌موقع و با نرخ‌های مناسب یکی از نیازهای مهم بنگاه‌های اقتصادی کشور برای تولید محصولات و ارائه خدمات و ایجاد ارزش‌افزوده است.

یکی از عوامل مهم نیاز روزافزون شرکت‌ها به منابع مالی برای حفظ میزان کمی و کیفی سطح فعالیت بنگاه‌های اقتصادی و در ادامه توسعه فعالیت‌ها، به موضوع کاهش ارزش پول ملی و تورم بالا و افزایش نرخ ارز در کشور برمی‌گردد که عطش نیاز به منابع مالی و نقدینگی را افزایش می‌دهد. در این زمینه برای حفظ و تقویت ارزش پول ملی کشور و کاهش تورم باید به علل بروز تورم که ریشه آن به ناترازی‌های بودجه، انرژی، ارزی، بانکی و صندوق‌های بازنشستگی برمی‌گردد، توجه ویژه داشت که اگر این کار صورت نگیرد بسیاری از ابزارهای تأمین مالی در گذر زمان کارکرد خود را از دست خواهند داد. علاوه بر این بالا بودن انتظارات تورمی فعالان اقتصادی که ناشی از نرخ بالای بهره حقیقی و دورنمای اقتصاد کشور است، سبب افزایش تقاضا برای

نکته‌هایی که باید بدانید

- **تأمین مالی بهنگام و با نرخ مناسب برای بخش‌های مختلف اقتصادی، به‌خصوص بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط با چالش‌های مختلفی همراه است که نیازمند یک‌سری فعالیت‌ها و اقدامات لازم جهت کاهش نیاز روزافزون با رشد فزاینده آنها به منابع مالی است که در این خصوص شناسایی عوامل مؤثر بر رشد نیاز به منابع مالی و کنترل آنها از اهمیت قابل توجهی برخوردار است.**
- **مشکلات زنجیره تأمین شامل افزایش قیمت مواد اولیه، موانع موجود در تخصیص و تأمین به‌موقع ارز و مشکلات گمرکی و همچنین محدودیت در تأمین مالی، ظرفیت تولید را کاهش داده است و می‌تواند چشم‌اندازی از رشد اقتصادی کمتر در نیمه اول سال جاری تصور کرد.**
- **متأسفانه نگاه‌های حمایتی فعلی عمدتاً فقط بر بخش تولید متمرکز است، درحالی‌که آسیب‌های اقتصادی تنها محدود به این بخش نیست. بخش خدمات، بازرگانی، تجارت و حتی نظام بانکی نیز تحت تأثیر مستقیم تحولات اخیر قرار گرفته‌اند و نکته حائز اهمیت اینکه، بیش از ۵۰ درصد اقتصاد کشور را بخش خدمات تشکیل می‌دهد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.**

برای تعیین حداقل دستمزد باید شرایط تورمی لحاظ شود، البته در کنار این موضوع باید توان بنگاه‌ها در پرداخت هم در نظر گرفته شود و درمجموع بحث پیچیده‌ای است، چراکه در شرایط تورمی هم کارگر و کارمند و هم بنگاه‌ها ازنظر تأمین مالی و حاشیه سود تحت فشار قرار می‌گیرند. بنابراین باید در یک تعامل مؤثر بین کارفرما و کارگر به نرخ معقولی برسیم.

اعتبارات بانکی جهت پوشـش ریسک‌ها شده است که در این زمینه نیازمند ثبات‌بخشی بیشتر به متغیرهای کلان اقتصادی هستیم.

بـرای مهار این وضعیت، اقداماتی نظیر حمایت مؤثر از واحدهای اقتصادی و صنعتی مؤثـر در زنجیره تأمین، مدیریت کمبود انرژی، تسهیل در تأمین مواد اولیه، بازنگری در سیاست‌های ارزی، حمایت از تقاضای داخلی و تحرک تقاضا برای خرید برخی از اقلام تولید داخل در شرایط اضطرار، در افق حداقل یکساله، توصیه می‌شود.

از طرفی در شـرایطی که کشـور با بحران‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی روبه‌رو است، بیش از هر زمان دیگری نیازمند رویکرد تعاملی و هم‌افزایی میان دولت و بخش خصوصی هستیم. برای عبور از این مقطع حسـاس، نه‌تنها دولت باید از ظرفیت‌های بخش خصوصی بهره بگیرد، بلکه بخش خصوصی نیز باید در کنار دولت قرار گیرد و نقش فعال‌تری در حل مسائل ایفا کند.

یکی از موضوعات مهم در شـرایط فعلی شـیوه حمایت دولت از بخش‌های اقتصادی اسـت. حمایت‌ها نبایـد صرفاً محدود به بخش تولید باشد و اگر قرار است امتیازاتی در حوزه‌هایی مانند مالیات، بیمه، تسهیلات یا مشوق‌های دیگر ارائه شود، باید به‌صورت فراگیر و جامع طراحی شود تا تمامی ارکان اقتصاد از آن بهره‌مند شوند.

متأسفانه نگاه‌های حمایتی فعلی عمدتاً فقط بر بخش تولید متمرکز است، درحالی‌که آسیب‌های اقتصادی تنها محدود به این بخش نیست. بخـش خدمات، بازرگانی، تجارت و حتی نظام بانکی نیز تحت تأثیر مستقیم تحولات اخیر قرار گرفته‌اند و نکته حائز اهمیت اینکه، بیش از ۵۰ درصد اقتصاد کشور را بخش خدمات تشکیل می‌دهد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

انتظار ما از دولت این اسـت که در تدوین و اجرای سیاست‌های حمایتی، نگاه کلی‌نگر داشته باشد و همه اجزای اقتصاد، به‌ویژه بخش تولید، خدمات و بازرگانی را نیز در نظر بگیرد. تنها با این رویکرد است که می‌توان به حل مشکلات و گذر از بحران‌های موجود امیدوار بود.

منابع مالی در پایداری، بقا، رشـد و توسعه بنگاه‌های اقتصادی از اهمیت فراوانی برخوردار اسـت و شـرکت‌ها برای تأمین سرمایه در گردش یا اجرای طرح‌های متعدد خود در حوزه گسـترش فعالیت‌ها به منابع مالی نیاز دارند. تأمین منابع مالی موردنیاز در شـرکت‌ها از چالش‌های اساسـی پیش‌روی مدیران بنگاه‌های اقتصادی محسوب می‌شود.

یکـی از عوامل مؤثر بر هدایت منابع مالـی به بخش‌های مولد و واقعی اقتصادی، کاهش سود در بخش‌های غیرمولد نسبت به تولید و بخش‌های مولد اقتصادی است که با ثبات‌بخشی به قوانین و مقررات، دوری جستن از قیمت‌گذاری دستوری، پیش‌بینی‌پذیر کردن شرایط اقتصادی، ایجاد امنیت بیشتر برای فعالان اقتصادی، اعتمادسازی و فراهم کردن بسـترهای لازم، از طریق بازار سرمایه امکان‌پذیر است. این امر نه‌تنها از ایجاد بی‌نظمی در سایر بازارها جلوگیری می‌کند، بلکه منابع مالی موردنیاز بخش‌های مولد را نیز تا حدودی تأمین می‌کند و باعث ایجاد ظرفیت‌های جدید و افزایش اشتغال می‌شود.

تأمین مالی فعالیت‌های اقتصادی بنگاه‌ها تنها با یک روش و ابزار امکان‌پذیر نیست، بلکه نیازمند روش‌ها و ابزارهای مختلفی در حوزه تأمین مالی مبتنی بر سرمایه و بدهی است. در این خصوص هدایت بنگاه‌های کوچک و متوسط که زیرساخت‌های لازم برای امکان تأمین مالی از بازار سـرمایه را ندارنـد و خواهان تأمین مالی برای دوره‌های کوتاه‌مدت‌تری هسـتند به سـمت بازار پـول و بنگاه‌های بزرگ که درخواسـت منابع مالی برای دوره‌های بلندمدت‌تر را داشته و دارای ظرفیت‌های لازم برای تأمین مالی از بازار سرمایه هستند به سمت بازار سرمایه حائز اهمیت است.

یکی از روش‌های تأمین مالی، توسـعه هرچه بیشـتر ابزارهای اعتباری تأمین مالی اسـت تا با متنوع‌سازی روش‌های تأمین مالی غیرتورمی، بتوان بخشی از منابع مالی مورد نیاز تولید و بخش‌های مولد اقتصادی را تأمین و مشکلات اعتباری بنگاه‌های اقتصادی را رفع کرد.

در این خصوص توسعه ابزارهای اعتباری از جمله ال‌سی‌های داخلی، ضمانت‌نامه‌ها، اوراق و... از اهمیت زیادی برخوردار اسـت و به میزان توسعه ابزارهای اعتباری در کشور نیاز به نقدینگی و پول کم می‌شود و چرخه‌های اقتصادی نیز به کار خود ادامه خواهند داد، همچنین بار تأمین مالی تا حدودی از دوش نظام بانکی برداشته می‌شود.

یکی از موضوعاتی که در ماه‌های گذشـته بحث درباره آن وجود داشت و هست، بحث دستمزد است. برای تعیین حداقل دستمزد باید شرایط تورمی لحاظ شود، البته در کنار این موضوع باید توان بنگاه‌ها در پرداخت هم در نظر گرفته شود و درمجموع بحث پیچیده‌ای است، چراکه در شرایط تورمی هم کارگر و کارمند و هم بنگاه‌ها ازنظر تأمین مالی و حاشیه سود تحت‌فشار قرار می‌گیرند. بنابراین باید در یک تعامل مؤثر بین کارفرما و کارگر به نرخ معقولی برسیم.

درمجموع در این شرایط باید روی کنترل تورم تأکید بیشتری شود که شاهد این نرخ فزاینده افزایش تورم نباشیم. اما در حال حاضر حتی اگر نرخ دستمزد سال آینده ۲۵ درصد هم برای سال بعد افزایش یابد، با توجه به تورم و افزایش نرخ ارز در ماه‌های اخیر پیش‌خور شده است

در حال حاضر به دلیل پایین بودن نرخ دسـتمزد، خیلی از افراد حاضر نیسـتند در واحدهـای تولید کار کنند و یکی از مشـکلات بنگاه‌های تولیدی عدم امکان تأمین نیرو است. برای حل این مشکل تا حد امکان باید دستمزد متناسب با نرخ تورم تعدیل شود تا هم امکان جذب نیرو وجود داشته باشد و هم کارگران بتوانند امورات خود را در شخصی‌بگذرانند.

یکی از الزامات توسـعه ابزارهای تأمین مالی و جذب سـرمایه، مشارکت عمومی و اعتماد سرمایه‌گذاران است. در این خصوص باید از دخالت‌های بی‌مورد و دستوری پرهیز کرد و با اعتمادسازی با هدف جلب مشارکت بیشتر بخش خصوصی و تنوع‌بخشی به ابزارها به جهت شفافیت و ایجاد فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاران، نسبت به جذب سرمایه‌های خرد و کلان به سمت بخش‌های مولد بهره جست. علاوه بر توجه به تأمین مالی بخش‌های تولیدی، به جهت گستردگی بیش از پیش بخش خدمات در کشور که طی گذشت زمان دستخوش تغییر و تحول کمی و کیفی شده است و نقش آن در حفظ و توسعه اشتغال و ایجاد ارزش‌افزوده، افزایش چشمگیری داشته و موجب افزایش تولید ناخالص داخلی شده، نیازمند بسترسازی و استفاده از ابزارهای مختلف تأمین مالی در بخش‌های مختلف خدماتی نیز هستیم.

تأمین مالی بهنگام و با نرخ مناسـب بـرای بخش‌های مختلف اقتصـادی، به‌خصوص بنگاه‌هـای اقتصادی کوچک و متوسـط با چالش‌های مختلفی همراه اسـت که نیازمند یک‌سری فعالیت‌ها و اقدامات لازم جهت کاهش نیاز روزافزون با رشد فزاینده آنها به منابع مالی اسـت که در این خصوص شناسـایی عوامل مؤثر بر رشد نیاز به منابع مالی و کنترل آنها از اهمیت قابل‌توجهی برخوردار اسـت، موضوعی که شاید در شرایط فعلی گفتن از ان با پیچیدگی‌هایی همراه باشد.

یکی از روش‌های تأمین مالی، توسعه هرچه بیشتر ابزارهای اعتباری تأمین مالی است تا با متنوع‌سازی روش‌های تأمین مالی غیرتورمی، بتوان بخشی از منابع مالی مورد نیاز تولید و بخش‌های مولد اقتصادی را تأمین و مشکلات اعتباری بنگاه‌های اقتصادی را رفع کرد. در این خصوص توسعه ابزارهای اعتباری از جمله ال‌سی‌های داخلی، ضمانت‌نامه‌ها، اوراق و... از اهمیت زیادی برخوردار است و به میزان توسعه ابزارهای اعتباری در کشور نیاز به نقدینگی و پول کم می‌شود و چرخه‌های اقتصادی نیز به کار خود ادامه خواهند داد

حفظ تولید در شرایط جنگی، به‌ویژه در صنایع غذایی، به‌معنای حفظ امنیت ملی است. عبور از بحران سرمایه در گردش، نیازمند همکاری سه‌جانبه دولت، بانک‌ها و بازار سرمایه است. بدون تزریق نقدینگی، اصلاح سیاست‌های مالی و بازسازی اعتماد عمومی، نمی‌توان انتظار داشت که تولید در این شرایط دشوار ادامه یابد.

بحران سرمایه در صنایع غذایی

صنایع آسیب‌دیده از جنگ در انتظار گشایش اعتبار



حسن فروزان‌فرد
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

در شرایطی که کشور با بحران‌های ژئوپلیتیک و تنش‌های شـــبه‌جنگی مواجه اســـت، صنایع تولیدی، به‌ویژه صنایع غذایی، در خط مقـــدم حفظ امنیت اقتصادی و اجتماعی قرار دارند. این واحدها نه‌تنها تأمین‌کننده نیازهای اساسی مردم‌اند، بلکه نقـــش کلیدی در جلوگیری از فروپاشـــی زنجیره‌هـــای اقتصادی ایفا می‌کنند. با این حال، در چنین بزنگاه‌هایی، یکی از جدی‌ترین تهدیدها برای استمرار تولید، بحران سرمایه در گردش است؛ سرمایه‌ای که همچون خون در رگ‌های صنعت جریان دارد و بدون آن، حتی بزرگ‌ترین واحدهای تولیدی نیز از حرکت بازمی‌مانند.

سرمایه در گردش مجموعه‌ای از منابع مالی کوتاه‌مدت است که برای تأمین مواد اولیه، پرداخت حقوق و دستمزد، هزینه‌های جاری، حمل‌ونقل، انرژی و نگهداری تجهیزات مورد استفاده قرار می‌گیرد. در شرایط عادی، این سرمایه از طریق فروش، تسهیلات بانکی و منابع بازار سرمایه تأمین می‌شود. اما در شرایط جنگی، این نظم مالی دچار اختلال جدی می‌شـــود. افزایش قیمت مواد اولیه به‌دلیل اختلال در زنجیره تأمین جهانی، کاهش تقاضای مصرف‌کننده ناشی از افت قدرت خرید، رشد هزینه‌های حمل‌ونقل و بیمه، و محدود شدن دسترسی به منابع مالی از جمله عواملی هستند که این بحران را تشدید کرده‌اند

بر اســـاس برآوردهای صنعتی، میانگین سرمایه در گردش واحدهای صنایع غذایی در کشور طی ماه‌های اخیر به‌شدت کاهش یافته است. این رقم از حدود ۱۲۰۰ میلیارد تومان در سال ۱۴۰۲ به ۹۵۰ میلیارد در سه‌ماهه اول ۱۴۰۳ و سپس به ۷۲۰ میلیارد در سه‌ماهه دوم رسیده است. پس از جنگ ۱۲ روزه، این عدد به ۵۴۰ میلیارد تومان سقوط کرده که زنگ خطر جدی برای پایداری تولید در این بخش استراتژیک محسوب می‌شود

در این میان، بانک‌ها به‌عنوان تأمین‌کنندگان سنتی سرمایه در گردش، می‌توانند نقش حیاتی ایفا کنند. اعطای تسهیلات کوتاه‌مدت با نرخ ترجیحی، تمدید دوره بازپرداخت وام‌های قبلی، و ایجاد خطوط اعتباری ویژه برای صنایع آسیب‌دیده از جمله فرصت‌هایی هســـتند که در اختیار نظام بانکی قرار دارد. با این حال، بانک‌ها نیز با چالش‌هایی نظیر کاهش نقدینگی، افزایش ریسک نکول و نبود وثایق کافی از سوی کارخانه‌ها مواجه‌اند. برای عبور از این وضعیت، تشکیل صندوق ویژه حمایت از صنایع جنگ‌زده با مشارکت بانک مرکزی، ارائه ضمانت دولتی برای تسهیلات اعطایی، و حذف یا تعلیق وثایق سنگین برای صنایع استراتژیک مانند غذایی می‌تواند راهگشا باشد.

از سوی دیگر، بازار سرمایه با وجود نوسانات و بی‌اعتمادی عمومی، ظرفیت‌های قابل توجهی برای تأمین سرمایه در گردش دارد. ابزارهایی مانند اوراق بدهی شرکتی، صندوق‌های درآمد ثابت و اوراق مشـــارکت می‌توانند به کمک تولید بیایند. انتشار اوراق بدهی شرکتی، جذب نقدینگی از طریق صندوق‌های درآمد ثابت و تأسیس صندوق‌های حمایتی با مشارکت دولت و بخش خصوصی از جمله ظرفیت‌های این بازار هستند. با این حال، بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاران، افت شاخص‌ها و نبود نقدینگی کافی برای حمایت از نمادهای تولیدی، موانعی جدی در مسیر بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها محسوب می‌شوند. راهکارهایی نظیر تزریق نقدینگی هدفمند به بازار سرمایه، انتشار اوراق مشارکت با تضمین دولتی برای صنایع غذایی، و بازسازی زیرساخت روانی بازار از طریق حمایت‌های دولتی و رسانه‌ای می‌تواند این موانع را کاهش دهد.

در این میان، نقش دولت به‌عنوان سیاســـت‌گذار و تسهیل‌گر بسیار حیاتی است. حمایت از تولید، به‌ویژه صنایع غذایی، نه‌تنها یک ضرورت اقتصادی بلکه یک وظیفه ملی است. ایجاد گشایش اعتباری برای صنایع آسیب‌دیده، تخصیص ارز ترجیحی برای واردات مواد اولیه، تعلیق مالیات و بیمه برای دوره بحران، و تحریک تقاضا از طریق حمایت از مصرف‌کنندگان از جمله اقداماتی هستند که دولت می‌تواند در دستور کار قرار دهد.

در نهایت، حفظ تولید در شرایط جنگی، به‌ویژه در صنایع غذایی، به‌معنای حفظ امنیت ملی است. عبور از بحران سرمایه در گردش، نیازمند همکاری سه‌جانبه دولت، بانک‌ها و بازار سرمایه اســـت. بدون تزریق نقدینگی، اصلاح سیاست‌های مالی و بازسازی اعتماد عمومی، نمی‌توان انتظار داشت که تولید در این شرایط دشوار ادامه یابد. حمایت از تولید، امروز نه‌تنها یک انتخاب اقتصادی، بلکه یک تصمیم استراتژیک برای آینده کشور است.

منابع مورد استفاده عبارت است از:

۱- وضعیت سرمایه‌گذاری و اشتغال در صنایع غذایی ایران (منبع: آمارنامه کشاورزی ایران - ایران استاتیس)

- تعداد واحدهای صنایع غذایی فعال تا پایان سال ۱۴۰۲: بیش از ۹,۸۰۰ واحد
- میزان اشتغال مستقیم در این واحدها: حدود ۲۴۰,۰۰۰ نفر
- حجم ســـرمایه‌گذاری ثبت‌شده در صنایع تبدیلی و غذایی: بیش از ۴۵,۰۰۰ میلیارد تومان
- استان‌های پیشرو: تهران، خراسان رضوی، اصفهان، فارس

۲- تحلیل بازار مصرف و رفتار مشتری (منبع: فودکس ایران)

- سرانه مصرف محصولات لبنی در ایران در سال ۱۴۰۲: کمتر از ۷۰ کیلوگرم (کاهش ۱۵درصد نسبت به سال ۱۴۰۰)
- سهم بازار آنلاین مواد غذایی در کل فروش خرده‌فروشی: حدود ۴٫۵درصد
- رشد تقاضا برای محصولات ارگانیک و سالم: افزایش ۲۲درصد در سال ۱۴۰۲.

۳- سهم صنایع غذایی از اقتصاد ملی و صادرات (منبع: سرمایه فردا)

- ســـهم صنایع غذایی از تولید ناخالص داخلی صنعتی کشـــور در سال ۱۴۰۲: حدود ۱۲درصد
- ارزش صادرات صنایع غذایی در سال ۱۴۰۲: حدود ۳٫۸ میلیارد دلار
- کشورهای مقصد اصلی صادرات: عراق، افغانستان، امارات، روسیه
- رشد صادرات نسبت به سال ۱۴۰۱: افزایش ۸درصد.

۴- آمارنامه کشاورزی ایران، ایران استاتیس، ۱۴۰۲.

۵- گزارش‌های تخصصی فودکس ایران، ۱۴۰۲.

۶- تحلیل جایگاه صنایع غذایی ایران، سرمایه فردا، ۱۴۰۳.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **نقش دولت به‌عنوان سیاست‌گذار و تسهیل‌گر بسیار حیاتی است. حمایت از تولید، به‌ویژه صنایع غذایی، نه‌تنها یک ضرورت اقتصادی بلکه یک وظیفه ملی است. ایجاد گشایش اعتباری برای صنایع آسیب‌دیده، تخصیص ارز ترجیحی برای واردات مواد اولیه، تعلیق مالیات و بیمه برای دوره بحران، و تحریک تقاضا از طریق حمایت از مصرف‌کنندگان از جمله اقداماتی هستند که دولت می‌تواند در دستور کار قرار دهد.**
- **بانک‌ها به‌عنوان تأمین‌کنندگان سنتی سرمایه در گردش، می‌توانند نقش حیاتی ایفا کنند. اعطای تسهیلات کوتاه‌مدت با نرخ ترجیحی، تمدید دوره بازپرداخت وام‌های قبلی، و ایجاد خطوط اعتباری ویژه برای صنایع آسیب‌دیده از جمله فرصت‌هایی هستند که در اختیار نظام بانکی قرار دارد.**

بنگاه‌ها می‌توانند از سایر روش‌های مبتنی بر بدهی مانند اوراق شرکتی، بدهی تضمین‌شده، اوراق پوشش داده‌شده، عرضه خصوصی اوراق و تأمین مالی جمعی استفاده نمایند. این روش‌ها همانند روش‌های مبتنی بر دارایی، ریسک اندکی برای بنگاه‌ها دارد.

رنج‌های تولید

بنگاه‌ها از چه روش‌هایی باید تأمین مالی کنند؟



حسین سلیمی
رئیس انجمن سرمایه‌گذاری خارجی

تامین مالی مهم‌ترین چالش بنگاه‌ها و بخش تولید در کشور است. مشاهده آمارها و ارقام مربوط به تقاضای بنگاه‌ها برای سرمایه در گردش نشان می‌دهد، تقاضای بنگاه‌های کشور بسیار بیشتر از متوسط جهانی و حتی کشورهای منطقه است؛ البته این مقایسه نیازمند تبیین و تحلیل دقیق‌تر است که باید به آن پاسخ داده شود. بنگاه‌های تولیدی در هر سیاست اقتصادی برای ادامه فعالیت خود نیازمند جریان مدام سرمایه مالی هستند. در صورت ایجاد وقفه در تأمین سرمایه مورد نیاز، فعالیت‌های بنگاه‌ها دچار اخلال شده و هزینه‌های تولید افزایش یافته و در صورت تداوم این وضعیت، بنگاه اقتصادی به سمت توقف فعالیت‌های اقتصادی خود حرکت خواهد کرد. از این‌رو، سرمایه در گردش بنگاه‌ها مانند خون در کالبد حیات اقتصادی بنگاه‌ها به شمار می‌آید.

رویه‌های مالیات ستانی، فقدان ابزارهای پوشش ریسک و فروش نسیه به عنوان استراتژی رقابت موجب شده، نیاز بنگاه به منابع مالی برای جبران شکاف زمانی تولید (سرمایه در گردش) بیشتر از متوسط بنگاه‌های دنیا و منطقه باشد. جهش ارزی و تورم تولیدکننده در شرایط رکود تورمی این نیاز بنگاه‌ها را تشدید کرده است. بنگاه‌های تولیدی با تنگنای شدید مالی نیز روبه‌رو هستند که شاید بتوان آن را ضربه پایانی بر پیکر نیمه‌جان تولید دانست. نظام تامین مالی در ایران، امروز برای تولیدکننده واقعی به مسیری پُر از مانع تبدیل شده است. از یک‌سو، تکیه بر بازار سرمایه نیز به دلیل نوسان‌های شدید و آنچه برخی کارشناسان «رشدهای ساختگی» می‌خوانند، منبعی قابل اتکا برای همه نیست. نظام تأمین مالی بانکی با چالش‌های خاص همراه است. سیاست‌های دستوری در تخصیص اعتبارات، منابع را به سمت صنایع بزرگ و برخوردار از ارتباطات ویژه هدایت می‌کند.

۱

بنگاه‌ها به منظور تأمین مالی سرمایه در گردش مورد نیاز از روش‌های مختلف استفاده می‌کنند: روش‌های تأمین مالی بنگاه‌ها را می‌توان به دو شیوه تأمین مالی از منابع داخل بنگاه و تأمین مالی از منابع خارج بنگاه تقسیم‌بندی کرد. تأمین مالی از طریق منابع داخلی بنگاه در مقایسه با تأمین مالی خارج بنگاه، پرهزینه بوده و در مواردی نیز عملاً تأمین مالی از این روش، برای بنگاه ممکن نیست. از طرفی تقاضای بنگاه‌ها به منابع مالی را می‌توان به دو دسته طبقه بندی کرد؛ تقاضا برای توسعه و سرمایه در گردش. در سطح اول درخواست بنگاه به منابع مالی به منظور افزایش سطح (کمیت و یا کیفیت) تولید اتفاق می‌افتد ولی منابع مالی که در قالب سرمایه در گردش در اختیار بنگاه قرار می‌گیرد، به حفظ سطح تولید در سطح بهینه کمک می‌کند.

تأمین مالی کوتاه‌مدت (سرمایه در گردش) بنگاه‌ها از مسیرهای مختلفی صورت می‌گیرد ولی در یک نگاه کلی می‌توان سه منبع اصلی برای آن شناسایی کرد که عبارتند از: منابع داخلی بنگاه، تأمین سرمایه از مسیر زنجیره تأمین و تأمین سرمایه از مسیر واسطه‌های مالی. تأمین مالی خارج از بنگاه‌ها، در قالب دو دسته از بازارها، شامل بازارهای پولی و سرمایه ممکن است. در بازار پول، بانک‌ها نقش مسلط در تأمین مالی سرمایه مورد نیاز بنگاه‌ها را بر عهده دارند. در بازارهای سرمایه نیز انواع این بازارها می‌توانند مهم‌ترین تامین‌کنندگان مالی بنگاه‌ها باشند. همچنین بنگاه‌ها می‌توانند علاوه بر منابع داخل کشور از منابع خارجی نیز تأمین مالی گردند که در قالب انواع روش‌های قرضی و غیرقرضی می‌تواند اتفاق بیفتد.

مهم‌ترین عوامل مؤثر بر عرضه سرمایه در گردش، ناترازی بانک‌ها و کاهش شدید توان تسهیلات‌دهی آنها در سال‌های اخیر است. در بلندمدت مهم‌ترین عامل ایجاد تورم، افزایش نقدینگی است. لذا نقدینگی باید کنترل شود و در این راستا بانک‌ها موظف به مهار نقدینگی و تورم هستند. با این وجود رشد تسهیلات بانکی تا الان نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۳۰ درصد رشد داشته است که سهم بخش معدن و صنعت از این تسهیلات ۳۱ درصد بوده است. بررسی ساختار اقتصادی کشور نشان می‌دهد بانک‌ها در مقایسه با سایر روش‌های تأمین مالی خارج از بنگاه، بیشترین سهم را در تأمین مالی بنگاه‌ها در اقتصاد کشور برعهده دارند.

۲

با توجه به ساختار تورمی حاکم بر اقتصاد کشور، از یک سو نرخ بهره واقعی برای پس‌اندازکنندگان در بانک‌ها منفی شده است. این امر انگیزه پس‌انداز مردم در بانک‌ها و بویژه در سپرده‌های مدت‌دار را کاهش داده و بانک‌ها به منظور جذب منابع مورد نیاز، به رقابت در نرخ سود سپرده‌های پیشنهادی به مشتریان متوسل شده‌اند و از روش‌های مختلف تلاش می‌کنند نرخ‌های بالاتر به سپرده‌های کوتاه‌مدت مشتریان با قراردادهای به ظاهر بلندمدت بپردازند. همچنین منابع محدود و گران‌قیمت توسط بانک‌ها جذب شده و حتی اگر به نرخ‌های کمتر از ۳۵ درصد به صاحبان کسب و کار نیز تسهیلات دهند، ضرر خواهند کرد.

۳

در سوی دیگر، منابع محدود و گران‌قیمت جذب‌شده توسط بانک‌ها، متقاضیان زیادی دارد. از جمله مهم‌ترین این متقاضیان می‌توان به دولت و شرکت‌های دولتی، بنگاه‌های بزرگ، بنگاه‌های متوسط و کوچک و مردم عادی اشاره کرد. از سوی دیگر، در سال‌های اخیر، بانک‌ها با محدودیت رشد ترازنامه از سوی بانک مرکزی در راستای کنترل نقدینگی مواجه هستند.

در برابر شرایط بانک‌ها باید مسیر ورود به بازار سرمایه باز باشد. هرچند بازار سرمایه کشور به خاطر مدیریت ناصحیح با چالش‌های جدی مواجه است، اما این بازار همچنان محیط مناسبی برای تأمین مالی بنگاه‌ها به شمار می‌آید. بنگاه‌ها می‌توانند با کسب شرایط ورود به بازار سرمایه، نه تنها از ابزارهای تأمین مالی این بازار استفاده نمایند، بلکه ورود بنگاه‌ها به بازار سرمایه می‌تواند ریسک اعتباری آنها برای کسب امتیاز تسهیلات از بانک‌ها را کاهش داده و فرصت دسترسی به منابع بانکی را افزایش دهد. همچنین بنگاه‌ها می‌توانند از سایر روش‌های مبتنی بر بدهی مانند اوراق شرکتی، بدهی تضمین‌شده، اوراق پوشش داده شده، عرضه خصوصی اوراق و تأمین مالی جمعی استفاده نمایند. این روش‌ها همانند روش‌های مبتنی بر دارایی، ریسک اندکی برای بنگاه‌ها دارد.

یافتن راه‌حل‌هایی برای افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، به عنوان یکی دیگر از راه‌های مهم تأمین مالی بسیار مهم است. در راستای متنوع سازی روش‌های تأمین مالی، اعتبارات اسنادی یکی از روش‌های تأمین مالی است. همچنین امکان استفاده از اوراق گام برای خرید مواد اولیه نیز فراهم است.

۴

با توجه به موارد مورد بحث در خصوص تأمین مالی فعالیت‌های اقتصادی، مشاهده می‌شود تأمین مالی بانک‌محور در اقتصاد ایران تأمین‌کننده مطلوبی برای نیازهای مالی بنگاه‌ها به شمار نمی‌آید. این امر تداوم فعالیت بنگاه‌ها را با مشکلات عدیده‌ای مواجه کرده و بر کاهش انگیزه تولید از یک سو و افزایش انگیزه واسطه‌گری از سوی دیگر دامن می‌زند. باید بنگاها برای تداوم فعالیت‌های خود به سایر روش‌های تأمین مالی روی بیاورند.

ذات تعزیرات

چرا انگیزه سرمایه‌گذاری در اقتصاد و تولید کاهش یافته است؟



علیرضا کلاهی‌صمدی
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

سرمایه در گردش و تورم دو مشکل اصلی صنایع کوچک و متوسط است. صنایع کوچک سهم قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی و اشتغال کشور را در اختیار دارند. این بخش به عنوان پیشران اشتغال‌زایی و توسعه اقتصادی محلی، نقش مهمی در کاهش فقر و افزایش رفاه اجتماعی ایفا می‌کند. براساس گزارش‌ها، حدود ۳۴ شهرک صنعتی جدید با حمایت‌های متنوع و برنامه‌ریزی‌های ویژه به‌منظور توسعه این صنایع ایجاد شده‌اند که نشان‌دهنده اهمیت راهبردی این بخش است. صنایع کوچک همچنین نقش مهمی در تحریک سایر بخش‌های اقتصادی و نوآوری دارند. با وجود ظرفیت‌های فراوان، صنایع کوچک درگیر مشکلات عمیقی مانند ناترازی انرژی، سرمایه در گردش و تورم هستند.

بحران ناترازی انرژی در کشور، به‌ویژه قطعی مکرر گاز در زمستان و برق در تابستان، معضل اساسی پیش روی بخش صنعت است. صنایع کوچک که اغلب در شهرک‌های صنعتی فعالیت می‌کنند، بیشترین فشارها را از محدودیت‌های برق متحمل می‌شوند. این قطعی‌ها نه‌تنها موجب توقف تولید و کاهش بهره‌وری می‌شوند بلکه خسارات مالی سنگینی به اقتصاد وارد می‌کنند. به عنوان مثال، در سال ۱۴۰۳، خسارت ناشی از قطعی برق روزانه در صنعت بالغبر ۱۱هزار میلیارد تومان برآورد شده است. در میان صنایع، فلزات پایه، مواد شیمیایی و محصولات غذایی بیشترین آسیب را از این بحران متحمل شده‌اند که صنایع کوچک نیز بخش مهمی از این صنایع را تشکیل می‌دهند. این در حالی است که لزوم توسعه ارزش‌افزوده اقتصادی و نیاز کشور به تبعات مثبت توسعه اقتصادی (نظیر رشد اشتغال، رشد رفاه جامعه، کاهش آسیب‌های اجتماعی و فقر و...) حمایت از بخش‌های اقتصادی مولد و پیشران کشور نظیر بخش صنعت است اما متاسفانه در زمان‌های فشار به شبکه تولید و توزیع برق کشور، بخش صنعت همواره در اولویت اول قطعی برق کشور قرار دارد، در صورتی که اگر معیار تصمیم‌گیری درجه اثرپذیری و خسارت اقتصادی کشور ناشی از قطعی برق باشد، بخش صنعت باید اولویت آخرقطعی برق در میان بخش‌های مختلف اقتصادی کشور باشد.

از طرفی فضای کلی صنعت و اقتصاد با نااطمینانی‌های فزاینده‌ای مواجه است. این فضا موجب کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری میان تولیدکنندگان و صادرکنندگان و افزایش تعدیل نیروی انسانی موجود در واحدهای اقتصادی شده است.

نوسازی تجهیزات به افزایش بهره‌وری، کاهش هزینه‌ها، بهبود کیفیت تولید، افزایش توان رقابتی و ایجاد اشتغال کمک خواهد کرد. با این حال دلایل مختلفی را برای استهلاک صنایع و عدم نوسازی ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی می‌توان برآورد کرد که مهم‌ترین آنها انتظارات منفی صنعتگران نسبت به آینده اقتصاد است. روند نوسازی صنایع در کشور کند شده است. این مساله چندین دلیل دارد. اولین دلیل آن است که ما بحران جدی بازار داریم. یعنی از زمان دولت نهم با بیماری هلندی ناشی از سرکوب نرخ ارز و همچنین تورم بالای داخلی مواجه بودیم. در نتیجه صنایع «ساخت محور» کم‌کم مزیت نسبی خود را از دست داده و همه به سمت مونتاژکاری رفتند.

تورم و تحریم باعث کاهش قدرت خرید مصرف‌کننده و در نتیجه آسیب به صنعت شد. توقف پروژه‌های عمرانی در سال‌های اخیر نیز بازار را دچار چالش کرده است.

بنابراین نابسامانی در بازار، انگیزه نوسازی و افزایش ظرفیت را برای سرمایه‌گذاران از بین برده است. به غیر از انگیزه، تحریم‌ها هم دسترسی ما به خیلی از تکنولوژی‌های دنیا را از بین برده است. همیشه از مطلوب بودن سرمایه‌گذاری خارجی سخن می‌گوییم، اما سرمایه‌گذاری خارجی فقط پول نیست. در حال حاضر صنعت ما عملا به بازارهای دنیا و محصولات نوین هم دسترسی ندارد.

البته استهلاک فقط مربوط به بخش صنعت نیست. ادامه این روند به معنی عقب ماندن از محصولات و تکنولوژی روز دنیا و کاهش قدرت رقابت‌پذیری است. تکنولوژی چاپ سه‌بعدی خانه در حال رشد است. عده‌ای می‌گویند این کار اشتغال را به‌خطر می‌اندازد. اما باید توجه داشت تخریب خلاقانه‌ای که این فناوری‌ها به‌همراه دارد، هم برخی فرصت‌های شغلی را از بین می‌برد و هم فرصت‌های جدید خلق می‌کند. مثلا اوبر مشتری تاکسیر انی سنتی را کم کرد ولی تعداد سفرها را سه برابر کرد.

دنیا به سمت حمل‌ونقل خودران حرکت می‌کند و این کار به سرمایه و دانش جدی نیاز دارد. حمل‌ونقل خودران در حوزه صنعت لجستیک، به بالا بردن سرعت، کم شدن هزینه و افزایش دقت منجر می‌شود. این تکنولوژی، قیمت املاک در شهرها را کاهش می‌دهد زیرا مردم می‌توانند در فاصله دور از شهرها زندگی کنند اما به راحتی با خودروی خودران به محل کار و قرارهای تفریحی و تجاری خود بیایند. آیا باید برای ترس، از قافله تحولات علمی عقب بمانیم؟

بعد از مدتی خواهیم دید که در کشورهای توسعه‌یافته، تریلی‌ها و کامیون‌های خودران با سرعت، کالا را به مقصد می‌رسانند و هزینه‌های حمل و نقل را کاهش می‌دهند.

پزشکی با فناوری هوش مصنوعی به‌شدت توسعه می‌یابد و ژن‌های پیشگیری تقویت می‌شوند تا فقط ۱۰ درصد صنعت پزشکی به درمان اختصاص یابد. اما منطقی نیست که به بهانه اسرار پزشکی شهروندان، از این تکنولوژی محروم بمانیم.

با واقعیت فناوری نمی‌توان مبارزه کرد و باید همراه شد. هرچند عده‌ای بر حفظ وضع موجود تاکید دارند. اینها فرزندان همان کسانی هستند که یک قرن پیش می‌گفتند برای حفظ شغل اصطبل‌دار و تیمارکننده اسب‌ها، باید مانع ورود اتومبیل به کشور شد.

دلایل دیگری هم باعث کاهش انگیزه سرمایه‌گذاران و فعالان صنعتی شده که یکی از آنها سیاست‌های ارزی بانک مرکزی مانند ارز ترجیحی است که بیشترین آسیب را به صنایع با ارزش افزوده بالا وارد می‌کند.

سیاست‌های ارزی بانک مرکزی توان رقابت را از صنایع گرفته و در کنار آن سیاست ممنوعیت واردات و دادن ارز ترجیحی به صنایع مونتاژی فشار را بر صنایع مولد بیشتر کرده است. به عنوان مثال رشد قارچ گونه محصولات لوازم خانگی، موبایل و خودروهای مونتاژی به علت تداوم این جنس سیاست‌ها است.

جهش قیمت نهاده‌های تولید نسبت به سال قبل براساس آمارها، پنج برابر شده و این وضعیت در نیاز به سرمایه در گردش هم دیده می‌شود. باید دولت با سیاست ضد تورمی به تولید کمک کند. یکی از مسیرهای حمایت از تولید، فروش اعتباری نهاده‌های صنعتی در بورس کالاست؛ قبلا هم تجربه این کار را در ۲۰ سال قبل داشتیم. الان با وجود سامانه جامع تجارت می‌توانیم جلوی خیلی از مشکلات قبلی را هم بگیریم. در این صورت بخش خاکستری اقتصاد هم با ثبت و گزارش شفاف می‌شود. در این صورت فشار مالیاتی هم فقط روی بخش شفاف اقتصادی قرار نمی‌گیرد و به نوعی با یک کار به دو هدف اصلی خود می‌رسیم.

شاید نوآورانه‌ترین اقدام، ایجاد پلتفرم‌های تأمین مالی جمعی (Crowdfunding) باشد که در آن جامعه به صورت مستقیم از پروژه‌های تولیدی حمایت می‌کند. این روش نه‌تنها مشکل نقدینگی را حل می‌کند، بلکه نوعی پیوند اجتماعی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ایجاد می‌نماید که در شرایط بحرانی بسیار ارزشمند است.

در میان توفان

نگاهی به نقش نظام مالی در عبور از تنگناهای اقتصادی



فرشید شکرخدایی

رئیس کمیسیون سرمایه‌گذاری و تأمین مالی اتاق ایران

در میانه توفان‌های اقتصادی ناشـــی از شرایط جنگی، صنایع تولیدی با چالشی عمیق و چندبعدی مواجه می‌شوند که بقای آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد. ســـرمایه در گردش، آن رگ‌های حیاتی که باید پیوسته در شریان‌های واحدهای تولیدی جریان یابد، در چنین شرایطی با انسدادهای خطرناکی روبرو می‌شود. تحریم‌هـــای بین‌المللی که ماننـــد دیوارهای بلند مالی عمل می‌کنند، نوسانات ارزی که هرلحظه معادلات قیمت‌گذاری را بر هم می‌زند، اختلال در زنجیره تأمین که تولید را به تعلیق تهدیـــد می‌کند، و کاهش قدرت خریـــد مصرف‌کنندگان که فروش را با مانع مواجه می‌سازد، همگی در کنار هم کارخانه‌ها را در محاصره مشکلات نقدینگی قرار می‌دهند. اینجاست که مدیریت سرمایه در گردش از یک موضوع معمول مالی به مسئله‌ای استراتژیک تبدیل می‌شود که تفاوت بین ادامه حیات صنعتی یا ورشکستگی را مشخص می‌کند.

اما بحران، هرچند سهمگین، همیشه در کنار تهدیدهایش فرصت‌هایی برای بازاندیشی و تحول ایجاد می‌کند. صنایعی که بتوانند با تدبیر، خلاقیت و انعطاف‌پذیری، مدل‌های مدیریت سرمایه در گردش خود را بازتعریف کنند، نه‌تنها از این گردنه خطرناک عبور خواهند کرد، بلکه در آینده به بازیگران قوی‌تری در عرصه اقتصادی تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر، نظام مالی کشور اعم از بانک‌ها و بازار ســـرمایه به‌عنوان تأمین‌کنندگان اصلی نقدینگی، مسئولیتی تاریخی در این برهه حساس بر عهده دارند. طراحی ســـازوکارهای مالی نوآورانـــه، ایجاد ابزارهای تأمین مالی جایگزین، و ارائه تسهیلات هدفمند می‌تواند به صنایع تولیدی کمک کند تا از این بحران عبور کنند.

وضعیت جنگی و تحریمی مجموعه‌ای از مشـــکلات درهم‌تنیده را برای مدیریت ســـرمایه در گردش ایجاد می‌کند که هریک به‌تنهایی می‌تواند چرخه تولید را مختل ســـازد. در سطح کلان، محدودیت‌هـــای بانکی بین‌المللی و قطع ارتباط با نظام مالی جهانی، نقـــل و انتقالات ارزی را با دشواری‌های بی‌سابقه‌ای مواجه ساخته است. بسیاری از واحدهای تولیدی که به مواد اولیه وارداتی وابسته هستند، یا قادر به پرداخت به‌موقع به تأمین‌کنندگان خارجی نیستند، یا باید با قیمت‌های چند برابری این مواد را تهیه کنند که فشار شدیدی بر منابع نقدینگی آن‌ها وارد می‌آورد.

در بعد داخلی، تورم افسارگسیخته و نوسانات نرخ ارز، برنامه‌ریزی مالی را به عملیاتی پرریسک تبدیل کرده است. تولیدکنندگانی که مواد اولیه خود را با قیمت‌های بالا خریداری می‌کنند، هنگام فروش محصولات با این مشـــکل مواجه می‌شوند که ممکن است قیمت تمام‌شده آن‌ها به دلیل کاهش ارزش پول ملی، خارج از توان خرید مصرف‌کنندگان باشد. این تناقض، دوره گردش موجودی کالا را طولانی‌تر می‌کند و دارایی‌های واحدهای تولیدی را در قالب کالای راکد، بلوکه می‌سازد.

مسئله دیگر، افزایش ریسک اعتباری در کل نظام اقتصادی است. در شرایط بی‌ثباتی، بسیاری از مشتریان صنعتی و تجاری توانایی پرداخت به‌موقع بدهی‌های خود را از دست می‌دهند. این موضوع به‌ویژه برای تولیدکنندگانی که بر اساس فروش نسیه فعالیت می‌کنند، تبدیل به کابوسی می‌شود که هر روز بر دامنه آن افزوده می‌گردد. از طرف دیگر، بانک‌ها به‌عنوان منبع سنتی تأمین نقدینگی، در چنین شرایطی معمولاً سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری در اعطای تسهیلات در پیش می‌گیرند که دسترسی صنایع به منابع مالی کوتاه‌مدت را محدودتر می‌کند.

در این شـــرایط ســـخت، مدیران مالی صنایع نیازمند به‌کارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای هماهنگ و خلاقانه هستند که بتواند انعطاف‌پذیری مالی واحدهای تولیدی را افزایش دهد. یکی از کلیدی‌ترین این راهبردها، بازتعریف رابطه با تأمین‌کنندگان اســـت. در وضعیتی که دسترسی به منابع خارجی محدودشـــده، ایجاد زنجیره‌های تأمین داخلی پایدار و توســـعه روابط بلندمدت بـــا تأمین‌کنندگان مطمئن داخلی می‌تواند تا حد زیادی از نوســـانات بازار جلوگیری کند. برخی واحدهای تولیدی پیشرو به سمت قراردادهای مشارکتی با تأمین‌کنندگان حرکت کرده‌اند که در آن به‌جای رابطه خریدار-فروشـــنده سنتی، نوعی شراکت استراتژیک شکل می‌گیرد و ریسک‌ها بین طرفین تقســـیم می‌شود. مدیریت موجودی‌ها نیز نیازمند تحول اساسی است. درحالی‌که در گذشته نگهداری حجم بالایی از مواد اولیه به‌عنوان یک راهکار اطمینان‌بخش تلقی می‌شد، امروزه این استراتژی ممکن است به دلیل نوسانات قیمتی و هزینه‌های نگهداری، تبدیل به تهدیدی برای نقدینگی شود. رویکردهای نوین مانند مدیریت موجودی ناب (Lean Inventory) که بر کاهش سطح موجودی‌ها بدون ایجاد اختلال در فرآیند تولید تأکید دارد، می‌تواند در آزادسازی منابع مالی بلوکه‌شده مؤثر باشد. برخی شرکت‌ها نیز به سمت سیستم‌های پیش‌بینی تقاضای هوشمند روی آورده‌اند که با استفاده از تحلیل داده‌ها، الگوی خرید مواد اولیه را بهینه می‌کند.

در بخش فروش و دریافت مطالبات نیز نیاز به تحول جدی احســـاس می‌شـــود. در شرایطی که ریسک نکول مشتریان افزایش‌یافته، تولیدکنندگان باید سیاست‌های اعتباری ســـخت‌گیرانه‌تری را اعمال کنند. استفاده از ابزارهایی مانند فاکتورینگ (Factoring) که در آن مطالبات به مؤسســـات مالی واگذار می‌شود، اگرچه هزینه‌هایی در بر دارد، اما می‌تواند جریان نقدی پایدارتری ایجاد کند. برخی شرکت‌ها نیز موفق شده‌اند با ایجاد تنوع در روش‌های پرداخت، از جمله پیش فروش محصولات با تخفیف‌های حساب شده یا ارائه گزینه‌های پرداخت اقساطی با تضمین‌های معتبر، هم رضایت مشتریان را حفظ کنند و هم جریان نقدی خود را بهبود بخشند.

در این میان، بانک‌ها و نهادهای مالی می‌توانند با دوری از رویکردهای سنتی و اتخاذ سیاست‌های نوآورانه، نقش نجات‌بخشی برای صنایع تولیدی ایفا کنند. اولین گام اساسی، طراحی محصولات مالی متناسب با شرایط بحرانی است. به‌جای اعطای وام‌های کوتاه‌مدت معمول، بانک‌ها می‌توانند خطوط اعتباری گردشی با انعطاف‌پذیری بالا ایجاد کنند که نیازهای نقدینگی مقطعی تولیدکنندگان را پاسخگو باشد. همچنین توسعه اعتبارات اسنادی داخلی با پوشش ریسک‌های خاص شرایط جنگی، می‌تواند اطمینان لازم برای مبادلات بین صنعتی را فراهم آورد.

بازار سرمایه نیز با ظرفیت‌های منحصربه فرد خود می‌تواند به میدان بیاید. انتشار اوراق مشارکت خاص صنایع تولیدی با حمایت دولت، راهکاری است که هم منابع مالی لازم را تأمین می‌کند و هم از فشار مستقیم بر ترازنامه شرکت‌ها می‌کاهد. توسعه بازار بدهی و ایجاد ابزارهای مالی اسلامی مانند صکوک اجاره مبتنی بر دارایی‌های مولد، گزینه دیگری است که می‌تواند منابع بلندمدت را به سمت بخش تولید هدایت کند.

اما شـــاید نوآورانه‌ترین اقدام، ایجاد پلتفرم‌های تأمین مالی جمعی (Crowdfunding) باشد که در آن جامعه به صورت مستقیم از پروژه‌های تولیدی حمایت می‌کند. این روش نه‌تنها مشکل نقدینگی را حل می‌کند، بلکه نوعی پیوند اجتماعی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ایجاد می‌نماید که در شرایط بحرانی بسیار ارزشمند است.

بدون همراهی نهادهای حاکمیتی، تلاش‌های بخش خصوصی و نظام مالی ممکن اســـت به نتیجه مطلوب نرسد. دولت می‌تواند با ایجاد صندوق‌های ضمانت اعتبارات صنعتی، ریسک اعطای تســـهیلات بانکی به واحدهای تولیدی را کاهش دهد. معافیت‌های مالیاتی هدفمند برای صنایع استراتژیک، تسهیل مقررات ارزی برای واردات مواد اولیه اساسی، و ایجاد بسترهای حقوقی برای توسعه ابزارهای مالی نوین، از دیگر اقداماتی است که می‌تواند فضای کسب‌وکار را بهبود بخشد.

سرمایه در گردش، انعطاف‌پذیری مالی خود را افزایش دهند، نه‌تنها از این بحران عبور خواهند کرد، بلکه در آینده به بازیگران قوی‌تری تبدیل می‌شـــوند. از سوی دیگر، بانک‌ها و بازار سرمایه با تحول در رویکردها و محصولات خود می‌توانند به‌عنوان شریک استراتژیک صنعت عمل کنند. اما نکته کلیدی، هماهنگی و همکاری بین تمام اجزای نظام اقتصادی اســـت. تنها با چنین رویکرد جامعی می‌توان از این گردنه خطرناک عبور کرد و پایه‌های تولید ملی را مســـتحکم‌تر از گذشته ساخت.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مشاوره امور گمرکی

آیا می‌دانید برای ورود به تجارت خارجی در ایران علاوه‌بر مقررات صادرات و واردات، قانون امور گمرکی و بخشنامه‌هایی که هرروزه صادر میشوند، باید حداقل با ۳۵ سامانه کمابیش آشنایی داشته باشید؟

به این دلیل اتاق بازرگانی تهران به اعضای خود در حوزه تجارت خارجی و امور گمرکی مشاوره رایگان ارائه می‌دهد.

مهم‌ترین سرفصل‌های مشاوره گمرکی اتاق تهران شامل قانون امور گمرکی با ۱۶۵ ماده و آیین‌نامه اجرایی آن با ۲۲۱ ماده، مقررات صادرات و واردات و قانون مبارزه با قاچاق کالا می‌شود.

(قانون امور گمرکی شامل حقوق ورودی، تضمین و تشریفات گمرکی، ارزش کالای، ورودی قواعد مبدأ، تشریفات قبل‌از اظهار کالا به گمرک، انبارهای گمرکی، تخلفات گمرکی و قاچاق، معافیت‌ها، ممنوعیت‌ها و مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی می‌شود.

مقررات صادرات و واردات شامل گرفتن کارت بازرگانی، قانون مبادلات مرزی، شرایط ورود کالا و کدهای HS، اخذ کد ساتا برای ترخیص و عوارض صادراتی می‌شود.

مقررات مبارزه با قاچاق کالا و ارز هم شامل مصادیق قاچاق کالا و ارز، ضبط کالا و جرایم آن است.) بخش قرمز رنگ قابل حذف شدن است.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.



اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

آینده ما

روایت بی‌آبی

وضعیت سدها برای تامین آب مورد نیاز بخش‌های خانگی، صنعتی و کشاورزی چگونه است؟

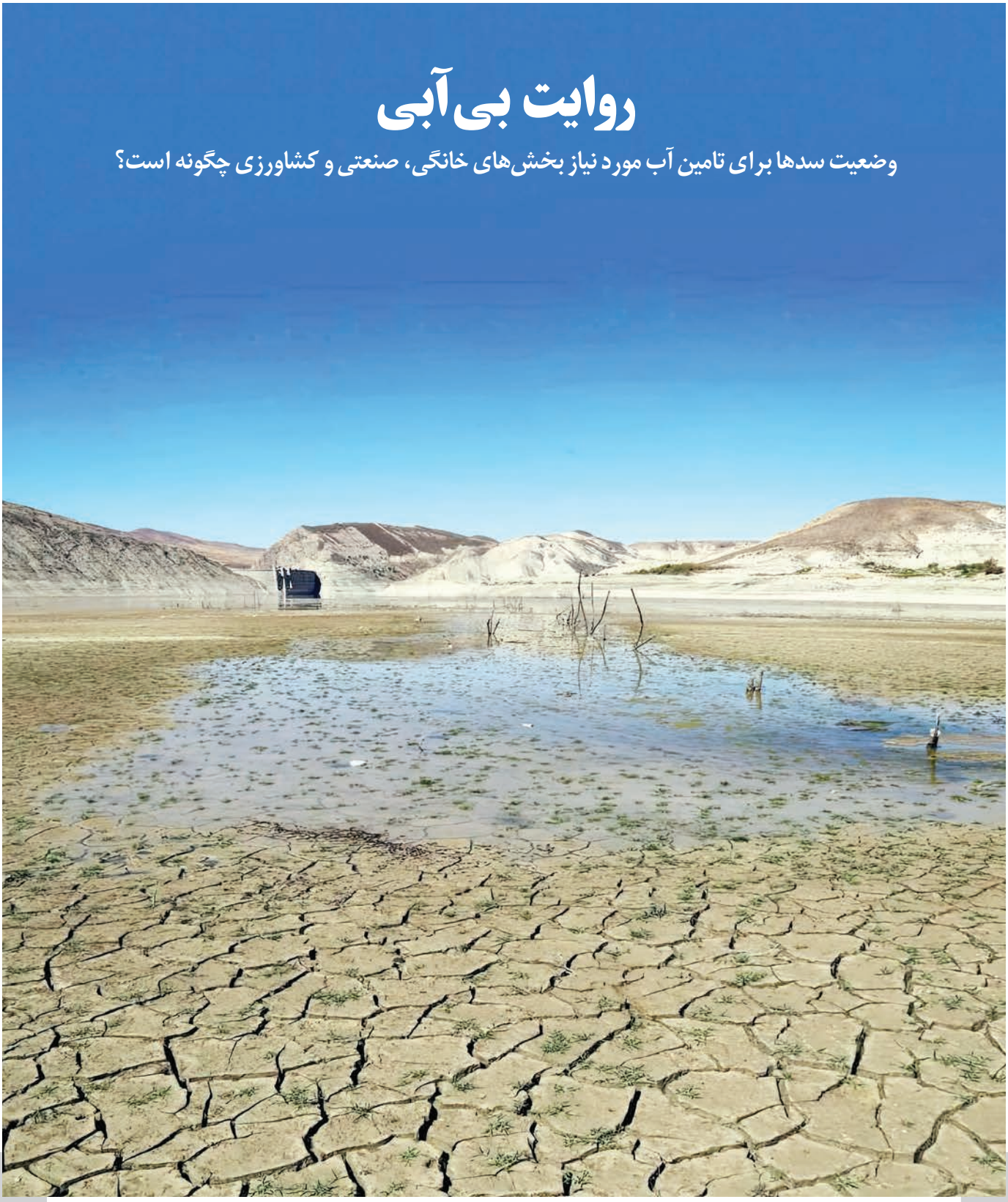

اعداد و ارقام مربوط به فرسودگی زیرساخت‌های آبی ایران، روایتی تکان‌دهنده از یک غفلت چنددهه‌ای را به تصویر می‌کشند. ایران دارای صدها سد بزرگ و کوچک است که بسیاری از آن‌ها بیش از ۴۰ یا ۵۰ سال عمر دارند و به پایان عمر مفید طراحی خود نزدیک می‌شوند.

صدای مهیب ترک‌ها

سدها و شبکه توزیع آب در چه شرایطی قرار دارند؟

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
مسئله آب در تابستان امسال بیش از همیشه بحران‌ساز شد. تعطیلی‌ها در استان‌های مختلف بعد از موضوع گاز و برق، این‌بار بهانه بزرگ‌تری به نام ما یه حیات داشت.

در حافظه جمعی ایرانیان، سدها و کانال‌های عظیم آبی همواره نمادی از پیشرفت و غلبه انسان بر طبیعت خشک بوده‌اند. سازه‌هایی بتنی که روزی نویدبخش آبادی و رونق کشاورزی بودند، امروز اما به تصویری دیگر بدل شده‌اند: غول‌های فرسوده‌ای که در سکوت، زیر بار رسوب و گذر زمان، ترک برداشته‌اند. این زیرساخت‌ها، از سدهای بزرگ گرفته تا شبکه‌های توزیع آب در مزارع، اکنون شاهرگ‌های حیاتی اقتصاد آب ایران نیستند، بلکه به یک بمب ساعتی تبدیل شده‌اند که با هر تیک تاک، اقتصاد، امنیت غذایی و ثبات اجتماعی کشور را به انفجاری خاموش نزدیک‌تر می‌کنند. بحران واقعی آب ایران، شاید بیش از آنکه در آسمان و در کمبود بارش باشد، روی زمین و در فرسودگی این رگ‌های حیاتی نهفته است.

از رسوب سدها تا عطش کانال‌ها

اعداد و ارقام مربوط به فرسودگی زیرساخت‌های آبی ایران، روایتی تکان‌دهنده از یک غفلت چند دهه‌ای را به تصویر می‌کشند. ایران دارای صدها سد بزرگ و کوچک است که بسیاری از آن‌ها بیش از ۴۰ یا ۵۰ سال عمر دارند و به پایان عمر مفید طراحی خود نزدیک می‌شوند.

مشکل اما فراتر از سن سازه است. پدیده رسوب‌گذاری، به قاتل خاموش ظرفیت سدهای کشور تبدیل شده است. برآوردها نشان می‌دهد که سالانه بین ۰.۵ تا ۱ درصد از حجم مفید مخازن سدهای ایران به دلیل انباشت رسوب از دست می‌رود.

این عدد به ظاهر کوچک، در مقیاس ملی فاجعه‌بار است؛ این یعنی اقتصاد ایران هر سال معادل ظرفیت یک سد متوسط جدید را برای همیشه از دست می‌دهد، آبی که روی کاغذ وجود دارد اما در عمل در میان لایه‌های گل و لای مدفون شده است.

فاجعه بزرگ‌تر اما پس از رهاسازی آب از سدها و در مسیر رسیدن به مزارع رخ می‌دهد. شبکه‌های انتقال و توزیع آب کشاورزی، که عمدتاً به صورت کانال‌های خاکی و سنتی هستند، به یک آبکش غول‌پیکر می‌مانند. بر اساس آمارهای رسمی وزارت نیرو و جهاد کشاورزی، میزان تلفات آب در این شبکه‌ها بین ۴۰ تا ۶۰ درصد است.

تفسیر کیفی این فکتِ کمی هولناک است: به ازای هر دو لیتر آبی که با صرف هزینه از سد رها می‌شود، تقریباً یک لیتر آن در میانه راه بر اثر تبخیر و نفوذ به زمین از دست می‌رود و هرگز به ریشه گیاه نمی‌رسد. این هدررفت عظیم، به معنای واقعی کلمه، به معنای صادر کردن فرمان خشکسالی مصنوعی برای میلیون‌ها هکتار از اراضی کشور است.

بازسازی این حجم از زیرساخت‌های فرسوده، نیازمند بودجه‌ای نجومی است. بر اساس برآوردهای مبتنی بر استانداردهای جهانی، بازسازی و ایمن‌سازی یک سد بزرگ بسته به مقیاس آن می‌تواند هزینه‌ای بالغ بر ده‌ها یا حتی صدها میلیون دلار داشته باشد. اما چالش اصلی، نوسازی شبکه‌های آبیاری است.

مدرن‌سازی میلیون‌ها هکتار اراضی کشاورزی و تبدیل کانال‌های خاکی به لوله یا کانال‌های بتنی، پروژه‌ای است که هزینه آن در یک برنامه ده‌ساله، به طور محافظه‌کارانه بیش از ۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. این عدد، صورت‌حساب واقعی دهه‌ها غفلت در نگهداری از حیاتی‌ترین دارایی‌های کشور است.

سرابِ بودجه: قطره‌ای در اقیانوس نیاز

جدول زیر، شکاف عمیق میان ابعاد فرسودگی و سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چرا بودجه‌های فعلی در مقابل حجم نیاز، مانند قطره‌ای در اقیانوس است.

در مقابل این نیاز ۵۰ میلیارد دلاری، بودجه‌های سالانه تخصیص‌یافته برای نگهداری و بازسازی زیرساخت‌های آبی، به یک شوخی تلخ شباهت دارد. در سال‌های اخیر، کل بودجه عمرانی بخش آب کشور، که باید صرف پروژه‌های جدید، مدیریت منابع و نگهداری از سازه‌های موجود شود، با کسری‌های شدید مواجه بوده است. سهم اختصاص‌یافته به طور مشخص برای «تعمیر و نگهداری» شبکه‌ها و سدها، اغلب به زحمت به چند صد میلیون دلار در سال می‌رسد. تفسیر این شکاف، فراتر از یک کمبود مالی ساده است. این وضعیت نشان‌دهنده یک «کسری در اولویت‌بندی استراتژیک» است. در نظام برنامه‌ریزی کشور، کلنگ‌زنی یک پروژه جدید و افتتاح آن همواره از جذابیت سیاسی بیشتری نسبت به پروژه طاقت‌فرسا، پرهزینه و کمتر دیده‌شده‌ی «نگهداری و بازسازی» برخوردار بوده است. در نتیجه، اقتصاد ایران به طور مداوم در حال ساخت دارایی‌های جدید بوده، در حالی که دارایی‌های قدیمی در حال پوسیدن و از دست رفتن هستند. این رویکرد، مانند فردی است که به جای تعمیر لوله‌های ترکیده خانه‌اش، مدام در حال خریدن تانکرهای آب جدید است. نتیجه، اتلاف مضاعف منابع و انباشت یک ریسک سیستماتیک است که دیر یا زود، خود را به شکل یک بحران تمام‌عیار نشان خواهد داد.

پیامدهای اقتصادی بر امنیت غذایی

این بمب ساعتی فرسودگی، بیش از همه، امنیت غذایی کشور را هدف گرفته است. آن ۴۰ تا ۶۰ درصد آبی که در شبکه‌های فرسوده تلف می‌شود، یک عدد انتزاعی نیست؛ این آب می‌توانست به غذایی تبدیل شود که امروز با صرف ارز از خارج وارد می‌شود. با یک محاسبه ساده می‌توان ابعاد فاجعه را درک کرد: حجم آب هدررفته سالانه در بخش کشاورزی، پتانسیل تولید بیش از ۱۰ میلیون تن غلات یا سایر محصولات استراتژیک را دارد. این میزان تولید، می‌توانست ایران را در بسیاری از محصولات اساسی به خودکفایی نزدیک‌تر کرده و وابستگی ارزی کشور به واردات مواد غذایی را به شدت کاهش دهد. این ناکارآمدی، مستقیماً بر معیشت کشاورز ایرانی نیز تاثیر می‌گذارد. کشاورزی که آب کمتری دریافت می‌کند، محصول کمتری برداشت می‌کند و درآمد پایین‌تری دارد. او برای جبران این کمبود، مجبور به حفر چاه و استفاده بی‌رویه از آبهای زیرزمینی می‌شود که خود هزینه‌های پمپاژ را افزایش داده و بحران فرونشست زمین را تشدید می‌کند. در نهایت، این چرخه معیوب به کاهش سودآوری، ورشکستگی کشاورزان خرده‌پا و خالی شدن روستاها از سکنه می‌انجامد. شکست زیرساخت‌های آبی، به معنای کاهش توان تولید داخلی و افزایش وابستگی به بازارهای جهانی است. این وابستگی، کشور را در برابر شوک‌های قیمتی مواد غذایی، تحریم‌ها و فشارهای ژئوپلیتیکی به شدت آسیب‌پذیر می‌کند. بمب ساعتی زیرساخت‌ها، تنها یک سد یا یک کانال را تخریب نمی‌کند، بلکه پایه‌های استقلال و امنیت غذایی یک ملت را فرو می‌ریزد.

پیش از آن‌که دیر شود

اقتصاد آب ایران بر لبه یک تیغ قرار گرفته است. تمرکز صرف بر ساخت سدهای جدید یا پروژه‌های انتقال آب بین‌حوضه‌ای، بدون توجه به وضعیت بحرانی زیرساخت‌های موجود، مانند تزریق آب به یک مشک سوراخ است. راه حل پایدار، یک تغییر پارادایم اساسی است: گذار از «توسعه منابع جدید» به «مدیریت هوشمندانه منابع موجود». این امر نیازمند یک عزم ملی و سرمایه‌گذاری گسترده و فوری برای بازسازی و نوسازی شاهرگ‌های فرسوده اقتصاد آب کشور است. این یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت برای بقا و پیش‌شرط هرگونه توسعه پایدار در آینده است. باید این بمب ساعتی را پیش از آنکه عقربه‌هایش به نقطه صفر برسد، خنثی کرد.

جدول زیر، شکاف عمیق میان ابعاد فرسودگی و سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چرا بودجه‌های فعلی در مقابل حجم نیاز، مانند قطره‌ای در اقیانوس است.

بخش زیرساخت	چالش اصلی	برآورد هزینه بازسازی (ده‌ساله)	بودجه تخصیص‌یافته سالانه (تخمینی)	پیامد اصلی غفلت
سدها و سازه‌های ذخیره‌ای	رسوب‌گذاری گسترده و فرسودگی سازه‌ای	میلیاردها دلار	کسری شدید و عدم کفایت برای تعمیرات اساسی	ریسک شکست سد و کاهش دائمی ظرفیت ذخیره آب
شبکه‌های انتقال و توزیع آب	تلفات ۴۰ تا ۶۰ درصدی آب به دلیل فرسودگی	ده‌ها میلیارد دلار	بسیار ناچیز در مقایسه با وسعت شبکه‌ها	هدررفت عظیم منابع و تهدید مستقیم امنیت غذایی

در حالی که ایران برای فرار از بحران آب به پروژه‌های انتقال و شیرین‌سازی پناه برده، اقتصاد پنهان این طرح‌ها واقعیتی دیگر را آشکار می‌کند: شکاف عمیق میان هزینه ۵ دلاری و قیمت یارانه‌ای، سرابی گران‌قیمت ساخته است.

صورت‌حساب خاموش آب

سفری به اعماق اقتصادی پنهان که آینده ایران را می‌بلعد

در اعماق بحران آب ایران، جایی که فرونشست دشت‌ها و خشک شدن تالاب‌ها به اخباری روزمره بدل شده، دو راهکار بزرگ‌مقیاس بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته‌اند: انتقال آب بین‌حوضه‌ای و شیرین‌سازی آب دریا.

این پروژه‌ها که اغلب به‌عنوان نوشدارویی برای عطش فزاینده بخش‌های کشاورزی، صنعت و شرب معرفی می‌شوند، حامل هزینه‌های پنهان عظیمی هستند که در محاسبات رسمی و قیمت‌گذاری نهایی آب به ندرت به چشم می‌آیند. با هدف آشکار ساختن «اقتصاد پنهان آب»، به کالبدشکافی هزینه‌های واقعی این طرح‌های کلان، مقایسه آن با قیمت دستوری فروش آب و تحلیل درس‌آموخته‌ها از تجارب داخلی و بین‌المللی می‌پردازیم.

هزینه سرسام‌آور انتقال آب

انتقال آب از سرشاخه‌های پرآب یا سواحل جنوبی به فلات مرکزی ایران، پروژه‌ای عظیم و پیچیده است که هزینه‌های آن به دو بخش اصلی سرمایه‌گذاری اولیه (CAPEX) و عملیاتی و نگهداری (OPEX) تقسیم می‌شود. مدل‌سازی این هزینه‌ها تصویری نگران‌کننده از واقعیت اقتصادی این طرح‌ها ارائه می‌دهد.

هزینه‌های سرمایه‌گذاری (CAPEX)

این بخش شامل تمام مخارج لازم برای احداث زیرساخت‌هاست. بر اساس معیارهای بین‌المللی، هزینه ساخت خطوط لوله با قطر بالا به‌طور متوسط بین ۱ تا ۲ میلیون دلار به ازای هر کیلومتر است.

این رقم بسته به عوارض زمین (کوهستانی، بیابانی)، نیاز به تونل‌سازی و تملک اراضی می‌تواند به مراتب بالاتر رود. یک پروژه ۱۰۰۰ کیلومتری برای انتقال آب به استان‌های مرکزی، تنها برای خط لوله، نیازمند سرمایه‌ای بالغ بر ۱ تا ۲ میلیارد دلار خواهد بود.

علاوه بر این، ایستگاه‌های پمپاژ بخش جدایی‌ناپذیر این پروژه‌ها هستند، به‌ویژه زمانی که آب باید به ارتفاعات بالاتر منتقل شود. ساخت هر ایستگاه پمپاژ خود یک پروژه عمرانی پیچیده با هزینه‌های سنگین است.

هزینه‌های عملیاتی (OPEX)

هزینه عملیاتی، قاتل خاموش پروژه‌های انتقال آب است. مهم‌ترین جزء این هزینه، انرژی مورد نیاز برای پمپاژ است. بر اساس محاسبات فیزیکی، برای بالا بردن هر متر مکعب آب به ارتفاع ۱۰۰ متر (با فرض راندمان ۷۰ درصدی پمپ‌ها)، حدود ۰.۴ کیلووات‌ساعت برق مورد نیاز است.

برای انتقال آب از خلیج فارس به فلات مرکزی با ارتفاع متوسط ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر، مصرف انرژی برای هر متر مکعب آب به ۴ تا ۶ کیلووات‌ساعت می‌رسد. این حجم عظیم مصرف برق، خود فشاری مضاعف بر شبکه تولید و توزیع کشور وارد می‌کند که با چالش‌های جدی مواجه است.

هزینه‌های نگهداری خطوط لوله و ایستگاه‌های پمپاژ، تعمیرات، بازرسی‌های دوره‌ای و نیروی انسانی نیز بخش دیگری از هزینه‌های جاری را تشکیل می‌دهند که اغلب در تحلیل‌های اولیه هزینه-فایده نادیده گرفته می‌شوند.

هزینه واقعی شیرین‌سازی آب

شیرین‌سازی آب دریا، به‌ویژه با فناوری اسمز معکوس (SWRO)، راهکار اصلی تامین آب در پروژه‌های انتقال از جنوب است. هزینه‌های این فناوری نیز قابل توجه است.

هزینه‌های سرمایه‌گذاری (CAPEX)

ساخت یک کارخانه آب‌شیرین‌کن مدرن بر اساس برآوردهای جهانی، به ازای هر متر مکعب ظرفیت تولید روزانه، بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ دلار سرمایه نیاز دارد. بنابراین، یک کارخانه با ظرفیت تولید ۱ میلیون متر مکعب در روز (که برای تامین نیازهای یک پروژه انتقال کلان ضروری است)، به سرمایه‌گذاری ۱ تا ۲ میلیارد دلاری نیاز خواهد داشت. این هزینه شامل ساخت تاسیسات آبگیر، پیش‌تصفیه، واحدهای اسمز معکوس، پساتصفیه و تاسیسات دفع آب شور (Brine) است.

هزینه‌های عملیاتی (OPEX)

هزینه تمام‌شده هر متر مکعب آب شیرین‌شده (OPEX) به شدت به قیمت انرژی وابسته است. مدرن‌ترین تاسیسات در جهان توانسته‌اند مصرف انرژی را به حدود ۲.۷ تا ۳.۵ کیلووات‌ساعت برای هر متر مکعب کاهش دهند. با این حال، هزینه تعویض دوره‌ای غشاهای اسمز معکوس (ممبران)، مواد شیمیایی مورد نیاز برای پیش‌تصفیه و پساتصفیه، و نیروی انسانی متخصص، هزینه نهایی تولید را به میزان قابل توجهی افزایش می‌دهد.

برآوردهای دقیق نشان می‌دهد که هزینه تمام‌شده هر متر مکعب آب شیرین‌شده در منطقه خلیج فارس بین ۰.۵ تا ۱ دلار متغیر است. برخی گزارش‌ها هزینه تمام‌شده آب در پروژه‌های ایران را تا ۳.۴ یورو (حدود ۳.۷ دلار) به ازای هر متر مکعب نیز برآورد کرده‌اند که ترکیبی از هزینه شیرین‌سازی و انتقال اولیه است.

جدول مقایسه: شکاف عمیق بین هزینه واقعی و قیمت فروش

جدول زیر بر اساس مدل‌سازی هزینه‌ها و داده‌های موجود، تصویری کلی از اقتصاد واقعی آب در ایران ارائه می‌دهد. در این مدل، هزینه تمام‌شده آب انتقالی ترکیبی از هزینه شیرین‌سازی (با فرض ۱ دلار بر متر مکعب) و هزینه انتقال (با فرض پمپاژ به

مقایسه قیمت تمام شده آب با قیمت فروش آن در بخشهای مختلف

بخش مصرف‌کننده	قیمت فروش یارانه‌ای هر متر مکعب (دلار)	هزینه تمام‌شده تخمینی هر متر مکعب (دلار)	میزان یارانه پنهان (درصد)
شرب شهری	حدود ۰.۰۲	۲.۵	کمتر از ۹۸
صنعت	۰.۱ تا ۰.۲	۲.۵	کمتر از ۸۴ تا ۹۲
کشاورزی	کمتر از کمتر از ۰.۰۰۵	۲.۵	بیش از ۹۹

ارتفاع ۱۰۰۰ متر و مسافت ۵۰۰ کیلومتر) محاسبه شده است.

همان‌طور که جدول به وضوح نشان می‌دهد، با احتساب نرخ ارز واقعی در بازار، قیمت آب برای مصرف‌کننده نهایی تقریباً به صفر میل می‌کند.

در بخش کشاورزی، یارانه پنهان اکنون به ۹۹.۸ درصد نزدیک شده است. این بدان معناست که کشاورز کمتر از ۰.۲ درصد از هزینه واقعی آبی که مصرف می‌کند را می‌پردازد. این سیگنال اقتصادی عملاً آب را به یک نهاده رایگان تبدیل کرده و هیچ انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در روش‌های آبیاری مدرن و بهینه باقی نمی‌گذارد.

در بخش شرب، یارانه پرداختی بیش از ۹۹ درصد است. این امر توضیح‌دهنده بخشی از الگوی مصرف بالا و هدررفت در شبکه‌های توزیع شهری است. در بخش صنعت نیز با وجود تعرفه‌های بالاتر، همچنان بیش از ۹۰ درصد از هزینه واقعی آب توسط یارانه‌های پنهان پوشش داده می‌شود.

اعمال نرخ ارز واقعی (حدود ۹۲ هزار تومان) در محاسبات، زنگ خطر را بلندتر از همیشه به صدا درمی‌آورد. پروژه‌های انتقال و شیرین‌سازی آب، که با هزینه‌های میلیارد دلاری اجرا می‌شوند، در نهایت آبی را تولید می‌کنند که با قیمتی نزدیک به رایگان در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرد.

این چرخه معیوب، نه تنها منابع ارزی و ریالی کشور را می‌بلعد و به شبکه برق فشار وارد می‌کند، بلکه با ارسال سیگنال اقتصادی کاملاً اشتباه، ریشه‌های بحران آب یعنی مصرف بی‌رویه و ناکارآمدی را عمیق‌تر می‌کند.

سناریوی بدبینانه: چگونه هزینه آب به ۵ دلار می‌رسد؟

شاید در نگاه اول، هزینه ۵ دلاری (حدود ۴۶۰ هزار تومان) که توسط وزیر نیرو برای هر متر مکعب آب از بابت شیرین‌سازی و انتقال اعلام شده، اغراق‌آمیز به نظر برسد. اما این عدد صرفاً تخمین سرسری نیست؛ بلکه می‌تواند حاصل یک مدل‌سازی جامع از هزینه «تمام‌شده» باشد که واقعیت‌های تلخ اقتصادی و مهندسی پروژه‌های آب‌محور در ایران را آشکار می‌سازد.

برای درک مبنای این محاسبه، باید هزینه را برای یک سناریوی واقعی، یعنی انتقال آب از سواحل جنوب به فلات مرکزی، کالبدشکافی کنیم. این هزینه از سه جزء اصلی تشکیل شده است: شیرین‌سازی، انتقال، و هزینه‌های پنهان.

بخش اول: هزینه شیرین‌سازی در مبدا (حدود ۱.۵ دلار)

فرآیند تبدیل آب شور دریا به آب شیرین در همان نقطه ساحلی، خود یک عملیات صنعتی گران‌قیمت است. هزینه تمام‌شده در این مرحله شامل موارد زیر است:

- **هزینه سرمایه‌گذاری (CAPEX):** این هزینه شامل ساخت تاسیسات، تجهیزات پیش‌تصفیه، ممبران‌های اسمز معکوس و زیرساخت‌های مرتبط است. با سرشکن کردن این سرمایه کلان در طول عمر ۲۵ساله پروژه و افزودن هزینه‌های تأمین مالی (سود وام)، به عددی بین ۰.۵ تا ۰.۷ دلار برای هر متر مکعب می‌رسیم.
- **هزینه عملیاتی (OPEX):** این هزینه جاری شامل انرژی (که اصلی‌ترین جزء است)، تعویض دوره‌ای ممبران‌ها، مواد شیمیایی، تعمیر و نگهداری، و نیروی انسانی متخصص می‌شود که مجموعاً بین ۰.۷ تا ۱.۰ دلار به ازای هر متر مکعب برآورد می‌شود. بنابراین، هزینه پایه تولید هر متر مکعب آب شیرین در همان ساحل، حدود ۱.۵ دلار است.

بخش دوم: هزینه انتقال به فلات مرکزی (حدود ۲.۵ دلار)

این بخش، جایی است که هزینه‌ها به صورت تصاعدی افزایش می‌یابند. فرض کنید آب باید به منطقه‌ای با فاصله ۸۰۰ کیلومتر و ارتفاع ۱۵۰۰ متر از سطح دریا منتقل شود.

- **هزینه زیرساخت انتقال:** ساخت صدها کیلومتر خط لوله فولادی با قطر بالا، تونل‌ها و ایستگاه‌های پمپاژ متعدد، سرمایه‌ای میلیارد دلاری می‌طلبد. سرشکن کردن این هزینه عظیم به تنهایی حدود ۱.۰ دلار به هر متر مکعب آب اضافه می‌کند.
- **هزینه انرژی پمپاژ:** این جزء، قاتل خاموش اقتصاد این پروژه‌هاست. برای پمپاژ هر متر مکعب آب به ارتفاع ۱۵۰۰ متری، با احتساب اتلاف انرژی در مسیر، حدود ۶.۵ کیلووات ساعت برق نیاز است. با در نظر گرفتن هزینه واقعی و بدون یارانه برق (حدود ۱۵ سنت دلار)، هزینه انرژی به تنهایی حدود ۱.۰ دلار برای هر متر مکعب می‌شود.
- **هزینه نگهداری:** تعمیر و نگهداری دائمی خطوط لوله و ایستگاه‌های پمپاژ نیز هزینه‌ای قابل توجه دارد که حدود ۰.۵ دلار به ازای هر متر مکعب تخمین زده می‌شود. در نتیجه، صرفاً عمل انتقال، حدود ۲.۵ دلار به هزینه نهایی اضافه می‌کند.

بخش سوم: هزینه‌های پنهان و بالاسری (حدود ۱.۰ دلار)

این هزینه‌ها که اغلب در تحلیل‌های اولیه نادیده گرفته می‌شوند، در عمل بخش قابل توجهی از قیمت تمام شده را تشکیل می‌دهند:

- **هزینه سرمایه:** نرخ بهره بالای وام‌های کلان در شرایط اقتصادی ایران.
- **تأخیر و ناکارآمدی:** تاخیر در اجرای پروژه‌ها که هزینه‌های مالی را دوچندان می‌کند.
- **هزینه‌های زیست‌محیطی:** مدیریت پساب شور در مبدا و جبران خسارات زیست‌محیطی در طول مسیر.
- هزینه‌های مدیریتی و سایر ریسک‌های پیش‌بینی نشده.

در همین حال، اختصاص ۱ دلار به این مجموعه از هزینه‌های واقعی، یک برآورد منطقی و حتی محتاطانه است.

درس‌هایی از ناکارآمدی و اتلاف

پروژه‌های عمرانی در ایران، به گواه آمار، به طور مزمن از تاخیر در اجرا و افزایش هزینه (Cost Overrun) رنج می‌برند. عواملی چون بوروکراسی پیچیده، عدم انجام مطالعات جامع پیش از طراحی، مشکلات تملک اراضی، تورم و بی‌ثباتی اقتصادی، بسیاری از طرح‌های آبی را قبل از رسیدن به بهره‌برداری کامل، به پروژه‌هایی شکست‌خورده از منظر اقتصادی تبدیل می‌کنند.

علاوه بر این، اتلاف آب در شبکه‌های انتقال و توزیع، یکی دیگر از زخم‌های کهنه این سیستم است. فرسودگی لوله‌ها و عدم نگهداری مناسب موجب می‌شود بخشی از آبی که با صرف هزینه گزاف تولید و منتقل شده، هرگز به دست مصرف‌کننده نهایی نرسد.

در بخش کشاورزی نیز، راندمان پایین آبیاری سنتی (غرقابی) به معنای اتلاف بخش عظیمی از منابع آبی است که می‌توانست برای توسعه پایدار یا حفظ محیط زیست به کار گرفته شود. پروژه‌هایی مانند تونل بهشت‌آباد، با وجود اهداف بزرگ اولیه، به دلیل چالش‌های زمین‌شناسی و مدیریتی، نمونه‌هایی از پیچیدگی‌ها و ریسک‌های بالای چنین طرح‌هایی هستند که کارایی نهایی آن‌ها را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

الگویی برای فردا: مشارکت عمومی-خصوصی (PPP)

فشار عظیم مالی پروژه‌های آب‌محور بر بودجه دولت، لزوم یافتن مدل‌های سرمایه‌گذاری جایگزین را بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌سازد. مشارکت عمومی-خصوصی (Public-Private Partnership / PPP) مدلی است که در آن بخش خصوصی مسئولیت تامین مالی، ساخت و بهره‌برداری از یک پروژه را بر عهده می‌گیرد و در ازای آن، از طریق تعرفه‌های دریافتی از مصرف‌کنندگان یا پرداخت‌های تضمین‌شده توسط دولت، سرمایه و سود خود را بازمی‌یابد.

این مدل می‌تواند به کاهش فشار بر بودجه دولت، افزایش کارایی در ساخت و بهره‌برداری و انتقال ریسک به بخش خصوصی منجر شود. با این حال، موفقیت مدل PPP نیازمند ایجاد یک محیط قانونی و نظارتی شفاف، قراردادهای بلندمدت و قابل اتکا، و تعیین تعرفه‌هایی است که هم بازگشت سرمایه سرمایه‌گذار را تضمین کند و هم برای مصرف‌کننده نهایی قابل پرداخت باشد.

«بازار آب» به عنوان کلید تحول در مدیریت بحران کم‌آبی ایران، فرصتی برای افزایش بهره‌وری و تخصیص بهینه منابع است که با اصلاحات حقوقی، می‌تواند مسیر رسیدن به امنیت آبی پایدار را هموار سازد.

اولین زنگ بورس آب

شمارش معکوس برای کشف قیمت واقعی کمیاب‌ترین دارایی ایران

در قلب فلات خشک ایران، بحران آب از هشداری زیست‌محیطی به یک چالش امنیتی-اقتصادی تبدیل شده است. در همین مکان، گفتمان‌های سنتی مدیریت آب رنگ باخته‌اند. سیاست‌های دهه‌ها مبتنی بر کنترل دولتی، یارانه‌های پنهان و ساخت‌وسازهای سنگین، نتوانسته عطش سیری‌ناپذیر کشاورزی و صنعت را فرونشاند.

در این بن‌بست، یک ایده رادیکال و در عین حال منطقی، راه خود را به میان بحث‌های کارشناسی باز کرده است: «ایجاد بازار آب». این مفهوم که آب را از یک منبع رایگان و عمومی به یک کالای اقتصادی با ارزش و قابل معامله تبدیل می‌کند، در تئوری می‌تواند بهینگی، بهره‌وری و پایداری را به ارمغان آورد.

اما آیا این نوشداروی اقتصادی در عمل نیز شفابخش است؟ حالا وقت آن است سفری کنیم به تجارب موفق و ناموفق جهانی؛ به کالبدشکافیِ امکان‌سنجی، چالش‌ها و پیامدهای راه‌اندازی بازار آب.

ایده معامله آب جدید نیست. چندین کشور با اقلیم خشک، دهه‌هاست که با مدل‌های مختلفی از بازار آب دست‌وپنجه نرم می‌کنند و داستان موفقیت‌ها و شکست‌هایشان، چراغ راهی برای ایران است.

استرالیا؛مدل ایده‌آل: شفافیت و تفکیک حقوق

حوضه آبریز موری-دارلینگ در استرالیا، اغلب به عنوان «استاندارد طلایی» بازارهای آب در جهان شناخته می‌شود. موفقیت این مدل در یک اصل کلیدی ریشه دارد: تفکیک (Unbundling). در این سیستم، «حق مالکیت زمین» از «حق برداشت آب» جدا شده است.

یک کشاورز می‌تواند زمین خود را بفروشد اما حقابه خود را نگه دارد، یا برعکس. این حقوق آب کاملاً شفاف، قابل اندازه‌گیری (به متر مکعب) و ثبت‌شده هستند و در یک پلتفرم آنلاین و شفاف معامله می‌شوند.

دولت با تعیین یک سقف کلی برای برداشت از حوضه، پایداری اکوسیستم را تضمین می‌کند و سپس به فعالان بازار اجازه می‌دهد تا در زیر این سقف، آب را به صورت کارآمد تخصیص دهند. نتیجه، جابجایی آب از مصارف با بهره‌وری پایین به سمت مصارف با ارزش افزوده بالاتر و افزایش چشمگیر بهره‌وری کلی بوده است.

ایالات متحده؛ غول پیچیده: تاریخ و اولویت

در غرب آمریکا، به‌ویژه در ایالت‌هایی مانند کالیفرنیا، بازار آب بر پایه دکترین «حق تقدم» (Prior Appropriation) بنا شده است: «هرکه زودتر آمده، حق بیشتری دارد». این سیستم که ریشه در تاریخ توسعه غرب دارد، حقوق آب را به زمان اولین استفاده گره زده است.

این امر موجب ایجاد یک سیستم بسیار پیچیده از حقوقدانان ارشد و تازوارد شده که معامله آب را دشوار و پرهزینه می‌کند. بازارهای آب در آمریکا اغلب محلی، غیررسمی و با هزینه‌های معاملاتی بالا (High Transaction Costs) همراه هستند. این تجربه نشان می‌دهد که بدون یک چارچوب قانونی شفاف و یکپارچه، بازار آب می‌تواند به هزارتویی از نزاع‌های حقوقی و ناکارآمدی تبدیل شود.

اسپانیا؛ مدل ترکیبی: دولتِ تسهیل‌گر

اسپانیا رویکردی محتاطانه‌تر را در پیش گرفته است. در این کشور، بانک‌های آب (Water Banks) که توسط دولت یا نهادهای حوضه آبریز مدیریت می‌شوند، نقش محوری دارند. این بانک‌ها به جای معاملات دائمی، بیشتر بر روی اجاره موقت آب تمرکز می‌کنند. در زمان خشکسالی، کشاورزانی که به آب نیاز ندارند می‌توانند حقابه خود را برای یک فصل زراعی به بانک آب «سپرده‌گذاری» کنند و بانک آن را به متقاضیان دیگر (اغلب شهرها یا کشاورزان محصولات استراتژیک) با قیمت مشخصی می‌فروشد. این مدل، انعطاف‌پذیری سیستم را در برابر خشکسالی افزایش می‌دهد و از جابجایی دائمی و گسترده حقوق آب که می‌تواند پیامدهای اجتماعی منفی داشته باشد، جلوگیری می‌کند.

رودخانه مال کیست؟ چالش‌های حقوقی در هزارتوی مالکیت آب ایران

بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تشکیل بازار آب در ایران، یک پرسش بنیادین است: مالکیت آب در دست کیست؟ قوانین ایران در این زمینه دچار یک دوگانگی تاریخی و حقوقی عمیق هستند.

از یک سو، اصل ۴۵ قانون اساسی، آب‌ها و رودخانه‌ها را جزو انفال و ثروت‌های عمومی دانسته و در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌دهد. این اصل، مالکیت خصوصی بر منابع آب را به رسمیت نمی‌شناسد و هرگونه معامله بر سر آن را با چالش جدی مواجه می‌کند. چگونه می‌توان چیزی را که ملک عمومی است، در بازار خرید و فروش کرد؟

از سوی دیگر، یک سنت تاریخی قدرتمند به نام «حقابه» وجود دارد. کشاورزان و جوامع محلی برای قرن‌ها بر اساس حقابه‌های عرفی و ثبت‌شده در طومارهای قدیمی (مانند طومار شیخ بهایی)، از منابع آب استفاده کرده‌اند.

این حقوق که اغلب به صورت سهمی از زمان یا جریان آب تعریف می‌شوند، در ذهن صاحبانشان نوعی مالکیت محسوب می‌شوند. قانون توزیع عادلانه آب نیز «پروانه مصرف معقول» را به رسمیت شناخته که قابل انتقال است، اما ماهیت دقیق این حق و تطابق آن با فقه و قانون اساسی همچنان مبهم است.

این‌عدم شفافیت، یک ریسک بزرگ برای سرمایه‌گذاری ایجاد می‌کند. تا زمانی که دولت نتواند تعریف دقیقی از «حقوق قابل معامله آب» (Tradable Water Rights) ارائه دهد

خلاصه مدل‌های رایج مدیریت آب در جهان

مدل اسپانیا (بانک‌های آب)	مدل آمریکا (کالیفرنیا)	مدل استرالیا (موری-دارلینگ)	ویژگی
حقوق استفاده موقت تحت نظارت دولت	دکترین حق تقدم تاریخی (اولین استفاده)	حقوق آب تفکیک‌شده، شفاف و ثبت‌شده	اساس حقوقی
بانک آب به عنوان واسطه و تسهیل‌گر	معاملات دوجانبه، پیچیده و پرهزینه	بازار آزاد آنلاین و شفاف	مکانیسم معامله
مدیریت فعال بانک آب، قیمت‌گذاری موقت	داوری در اختلافات حقوقی، نظارت پراکنده	تعیین سقف برداشت، نظارت و تنظیم‌گری	نقش دولت
مدیریت بحران خشکسالی، انعطاف‌پذیری فصلی	انعطاف‌پذیری محدود، هزینه‌های معاملاتی بالا	افزایش بهره‌وری، تخصیص بهینه آب	نتیجه کلیدی

که هم با قانون اساسی سازگار باشد و هم حقوق تاریخی حقابه‌داران را به رسمیت بشناسد، هیچ بازار پایداری شـــکل نخواهد گرفت. هرگونه تلاش برای راه‌اندازی بازار بدون حل این معضل حقوقی، به هرج‌ومرج و تشدید منازعات آبی منجر خواهد شد.

روایت دو مصرف‌کننده: پیامدهای اقتصادی برای کشاورز و صنعتگر

ایجاد بازار آب، یک شمشیر دولبه است که می‌تواند برندگان و بازندگان مشخصی داشته باشد. پیامدهای اقتصادی آن برای دو گروه عمده مصرف‌کنندگان، یعنی کشاورزان خرده‌پا و صنایع بزرگ، کاملاً متفاوت خواهد بود.

برای کشاورزان خرده‌پا، به ویژه آن‌هایی که در مناطق کم‌آب فعالیت می‌کنند، بازار آب می‌تواند هم فرصت باشد و هم تهدید. فرصت از این جهت که کشاورز می‌تواند در سال‌های خشکسالی یا در صورت عدم تمایل به کشت، حقابه خود را بفروشد یا اجاره دهد و درآمدی کسب کند. این امر به جای درآمد صفر، یک منبع درآمد جایگزین ایجاد می‌کند. اما تهدید بزرگ‌تر است. در یک بازار آزاد، کشاورزان خرده‌پا با منابع مالی محدود، در برابر قدرت خرید صنایع بزرگ و کشاورزان ثروتمند بسیار آسیب‌پذیر هستند. این نگرانی وجود دارد که آن‌ها تحت فشارهای مالی، مجبور به فروش دائمی حقابه خود که در واقع ارزشمندترین دارایی آن‌هاست شوند.

این پدیده که به «خشکســـالی اقتصادی» (Economic Drying) معروف اســـت، می‌تواند به خالی شـــدن روستاها، از بین رفتن کشاورزی خانوادگی و تمرکز ثروت آب در دست عده‌ای محدود منجر شود.

برای صنایع بزرگ و طرح‌های کشـــاورزی مدرن، بازار آب یک موهبت اســـت. آن‌ها می‌توانند با خرید آب از بخش کشاورزی سنتی، امنیت آبی خود را تضمین کرده و توسعه یابند.

از آنجا که ارزش افزوده آب در صنعت بسیار بالاتر از کشاورزی است (هر متر مکعب آب در صنعت پتروشیمی یا فولاد می‌تواند صدها برابر بیشتر از کشاورزی ارزش اقتصادی ایجاد کند)، آن‌ها توانایی پرداخت قیمت‌های بالا را دارند. این امر از منظر اقتصاد کلان بهینه است، اما پیامدهای اجتماعی آن نیازمند سیاست‌های حمایتی جدی است.

اثر بازار بر الگوی کشت و بهره‌وری

اصلی‌ترین توجیه اقتصادی برای بازار آب، تاثیر آن بر بهره‌وری است. وقتی آب قیمت واقعی خود را پیدا کند، دیگر یک نهاده ارزان و بی‌اهمیت نخواهد بود، بلکه به یک دارایی گران‌بها تبدیل می‌شـــود که باید با دقت مدیریت شود. این تغییر نگرش، دو پیامد مهم در بخش کشاورزی خواهد داشت:

افزایـــش بهره‌وری مصرف: کشـــاورزان انگیزه اقتصادی قوی برای ســـرمایه‌گذاری در فناوری‌های آبیاری نوین (مانند آبیاری قطره‌ای)، کاهش تبخیر و تلفات و استفاده بهینه از هر متر مکعب آب پیدا خواهند کرد. کشاورزی که بداند می‌تواند نیم میلیون تومان برای هر متر مکعب آب خود دریافت کند، هرگز آن را در یک کانال خاکی سنتی هدر نخواهد داد.

تغییر الگوی کشت: بازار آب به طور طبیعی الگوی کشت را به سمت محصولات با ارزش افزوده بالاتر به ازای هر متر مکعب آب سوق می‌دهد. کشت محصولات آب‌بری مانند گندم یا هندوانه در مناطق خشک مرکزی، از نظر اقتصادی توجیه‌ناپذیر خواهد شد. در عوض، کشاورزان به سمت کشت محصولات استراتژیک و گران‌قیمت مانند پسته، زعفران، گیاهان دارویی یا توسعه کشـــت‌های گلخانه‌ای حرکت خواهند کرد. این «بهینه‌سازی طبیعی» می‌تواند درآمد کشاورزان را افزایش داده و همزمان مصرف آب کشور را کاهش دهد.

مدل‌های عرضه و تقاضا در دوران کم‌آبی

قیمت در بازار آب چگونه تعیین می‌شود؟ در ساده‌ترین حالت، قیمت از تلاقی منحنی‌های عرضه و تقاضا به دســـت می‌آید. در سال‌های پرآب، عرضه زیاد و قیمت پایین است و در ســـال‌های خشک، تقاضا افزایش یافته و قیمت سر به فلک می‌کشد. با این حال، می‌توان مدل‌های پیچیده‌تر و کارآمدتری را برای مدیریت این نوسانات طراحی کرد:

بـــازار نقدی (Spot Market): برای معاملات آنی و کوتاه‌مدت. یک صنعتگر که برای یک هفته با کمبود آب مواجه است، می‌تواند از این بازار نیاز خود را تامین کند.

بازار آتی (Futures Market): کشاورزان و صنایع می‌توانند آب مورد نیاز خود برای فصل یا سال آینده را با قیمت مشخصی از امروز پیش‌خرید کنند. این کار به آن‌ها امکان برنامه‌ریزی بلندمدت و مدیریت ریسک را می‌دهد.

بازار گزینه‌های معاملاتی (Options Market): یک کشاورز می‌تواند «حق خرید» آب در آینده با یک قیمت معین را بخرد. اگر خشکسالی شد و قیمت بالا رفت، او از حق خود استفاده می‌کند. اگر سال پرآب بود، او فقط هزینه اولیه خرید این حق را از دست داده است

با این حال، به دلیل ماهیت حیاتی آب، یک بازار کاملاً آزاد می‌تواند منجر به نوسانات قیمتی شدید و آسیب به اقشار ضعیف شود. به همین دلیل، نقش دولت به عنوان تنظیم‌گر حیاتی است. دولت می‌تواند با ایجاد «بانک آب» (مشابه مدل اسپانیا)، ذخیره‌ای استراتژیک برای شرایط بحرانی ایجاد کند، کف و سقف قیمتی تعیین نماید و با خرید تضمینی آب از کشاورزان، از آن‌ها حمایت کند.

به سوی یک واقعیت ایرانی

بـــازار آب یک فرمول جادویی برای حل تمام مشـــکلات آبی ایران نیســـت. کپی‌برداری کورکورانه از مدل استرالیا یا هر کشور دیگری، محکوم به شکست است. اما این ایده، ابزاری قدرتمند برای گذار از مدیریت ناکارآمد فعلی به سمت تخصیص بهینه و پایدار منابع است.

موفقیـــت در این مســـیر، نیازمنـــد یک نقشـــه راه دقیق و چندوجهی است:

اول، انقلاب حقوقی برای تعریف شفاف و قابل دفاع «حقوق آب قابل معامله»

دوم، ایجاد نهادهای نظارتی قدرتمند و شفاف برای جلوگیری از انحصار و سفته‌بازی

ســـوم، طراحی شـــبکه‌های ایمنی اجتماعی برای محافظت از کشـــاورزان خرده‌پا و تضمین امنیت معیشتی آن‌ها. و چهارم، آموزش و فرهنگ‌سازی برای تغییر نگرش عمومی نسبت به آب از یک منبع بی‌نهایت به یک سرمایه ملی.

حرکت به ســـوی بازار آب، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای بقای ایران در جهانی است که روز به روز خشک‌تر می‌شود، اما این مسیر باید با احتیاط، هوشمندی و متناسب با واقعیت‌های منحصربه‌فرد اجتماعی و حقوقی ایران طراحی و پیموده شود.



در حالی که نگاه‌ها برای رشد اقتصادی به موتور صنعت و خدمات دوخته شده، یک عامل بازدارنده و حیاتی در حال به شماره انداختن نفس‌های تولید است: کمبود آب. این گزارش نشان می‌دهد چگونه بحران آب از یک چالش زیست‌محیطی به یک تهدید اقتصادی تبدیل شده و شاهرگ‌های تولید ناخالص داخلی را در بخش‌های کلیدی کشور هدف گرفته است.

سرمایه‌گذاری نیاز به آب دارد

سرنوشت سرمایه‌های سرگردان در بحران آب چه می‌شود؟

بحران آب در ایران از مرزهای محیط زیست فراتر رفته و به یک متغیر کلان اقتصادی تبدیل شده است. این کمبود دیگر یک چالش فصلی یا منطقه‌ای نیست، بلکه یک عامل بازدارنده ساختاری است که به طور مستقیم موتور رشد اقتصادی کشور را تهدید می‌کند.

هر قطره آبی که نایاب‌تر می‌شود، هزینه فرصتی را بر اقتصاد تحمیل می‌کند که در کاهش تولید ناخالص داخلی، توقف خطوط تولید و تردید سرمایه‌گذاران نمایان می‌شود. در اینجا به کالبدشکافی تبعات اقتصادی کمبود آب در سه بخش کلیدی اقتصاد ایران (کشاورزی، صنعت و خدمات) با در نظر گرفتن سهم هر یک در تولید ناخالص و عطش آن‌ها برای آب، می‌پردازیم.

برای درک عمق تاثیر بحران آب، ابتدا باید ساختار اقتصاد ایران و وابستگی هر بخش به آب را تحلیل کرد. اقتصاد ایران به سه بخش اصلی تقسیم می‌شود که هر یک سهم متفاوتی در تولید ناخالص داخلی (GDP) و در عین حال، ردپای آبی کاملاً نامتناسبی دارند.

بخش کشاورزی: این بخش با وجود سهمی در حدود ۱۰ تا ۱۳ درصد از تولید ناخالص داخلی، بزرگ‌ترین و بی‌رقیب‌ترین مصرف‌کننده آب کشور است. بیش از ۹۰ درصد از کل منابع آب تجدیدپذیر ایران در این بخش مصرف می‌شود. این عدم تناسب تکان‌دهنده، کشاورزی را به پاشنه آشیل امنیت آبی و غذایی کشور تبدیل کرده است. ضربه کمبود آب به این بخش، هرچند در درصد GDP کمتر دیده می‌شود، اما با بیکاری گسترده روستاییان، تهدید امنیت غذایی و افزایش مهاجرت به شهرها، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی غیرمستقیم عظیمی را به کشور تحمیل می‌کند.

بخش صنعت: این بخش که شامل صنایع سنگین، معادن و ساخت‌وساز است، حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد از اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد. اگرچه مصرف آب آن در مقایسه با کشاورزی بسیار کمتر است (حدود ۶ تا ۷ درصد)، اما به دلیل ارزش افزوده بسیار بالا، هر متر مکعب آب در این بخش نقشی حیاتی در تولید ثروت دارد. صنایع استراتژیکی مانند فولاد، پتروشیمی و سیمان که اغلب در مناطق خشک مرکزی کشور مستقر شده‌اند، به شدت به تامین پایدار آب وابسته‌اند و هرگونه اختلال در دسترسی آن‌ها به آب، مستقیماً به کاهش تولید ناخالص داخلی منجر می‌شود.

بخش خدمات: این بخش با سهمی بیش از ۵۰ درصد، بزرگ‌ترین جزء اقتصاد ایران است و در نگاه اول، کمترین وابستگی را به آب دارد. اما این تصور کاملاً اشتباه است. بخش خدمات قربانی غیرمستقیم اما اصلی بحران آب است. کمبود برق ناشی از کاهش تولید نیروگاه‌های برق‌آبی، مستقیماً کسب‌وکارها، حمل‌ونقل، ارتباطات و خدمات مالی را فلج می‌کند. رکود در بخش‌های کشاورزی و صنعت به دلیل کم‌آبی، به کاهش تقاضا برای خدمات بانکی، بیمه، بازرگانی و توزیع منجر می‌شود و به طور دومینووار، کل اقتصاد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

سهم بخش‌های اقتصادی از مصرف آب و نسبت آن با تولید ناخالص داخلی

بخش اقتصادی	سهم تقریبی در GDP	سهم تقریبی در مصرف آب
کشاورزی	۱۳ درصد	۹۲ درصد
صنعت	۳۸ درصد	۶ درصد
خدمات	۴۹ درصد	۲ درصد

محاسبه بهای توقف تولید

وقتی آب به یک کارخانه فولاد یا پتروشیمی نرسد، هزینه آن صرفاً به ارزش آب مصرف‌نشده محدود نمی‌شود؛ بلکه معادل کل تولیدی است که از دست رفته است. این «هزینه فرصت» بحران آب، یک تهدید جدی برای درآمدهای ملی و اشتغال است.

برای نمونه، یک کارخانه متوسط فولاد در ایران که سالانه حدود ۳ میلیون تن فولاد تولید می‌کند، روزانه ارزشی معادل چندین میلیون دلار خلق می‌کند. توقف تولید این کارخانه تنها برای یک هفته به دلیل قطعی آب، می‌تواند به معنای دهها میلیون دلار خسارت مستقیم به تولید ناخالص داخلی باشد.

این در حالی است که هزینه‌های جانبی مانند خسارت به تجهیزات به دلیل توقف‌های اضطراری، جریمه‌های تاخیر در تحویل سفارش‌های صادراتی و آسیب به اعتبار بین‌المللی شرکت‌ها در نظر گرفته نشده است. گزارش‌های متعددی از کاهش ظرفیت یا تعطیلی‌های موقت کارخانه‌های کاشی، سرامیک، فولاد و نساجی در استان‌های اصفهان، یزد و کرمان به دلیل جیره‌بندی آب منتشر شده است.

این اثر در زنجیره تامین تشدید می‌شود. کاهش تولید در یک واحد پتروشیمی، به کمبود مواد اولیه در صدها کارخانه پایین‌دستی در صنایع پلاستیک، دارو و بسته‌بندی منجر می‌شود. توقف یک کارخانه سیمان، صدها پروژه ساختمانی را به تعطیلی می‌کشاند. طبق برآوردهای بانک جهانی، تنش آبی می‌تواند تا سال ۲۰۵۰، رشد تولید ناخالص داخلی در کشورهایی مانند ایران را تا ۱ درصد کاهش دهد که این به معنای از دست رفتن میلیاردها دلار از پتانسیل اقتصادی کشور است

سرمایه‌گذاری در عصر ریسک آبی

شاید بزرگ‌ترین و بلندمدت‌ترین هزینه بحران آب، تأثیر آن بر تصمیمات سرمایه‌گذاری باشد. سرمایه، چه داخلی و چه خارجی، هوشمند است و به دنبال محیطی باثبات و کم‌ریسک می‌گردد. امروزه، «ریسک آبی» به یکی از معیارهای اصلی در ارزیابی پروژه‌های صنعتی تبدیل شده است.

به طرز متناقضی، بخش قابل توجهی از صنایع آب‌بر ایران (فولاد، مس، پتروشیمی) در دهه‌های گذشته در قلب مناطق خشک مرکزی کشور جانمایی شده‌اند؛ تصمیمی که شاید در گذشته با منطق نزدیکی به معادن یا دسترسی به انرژی توجیه‌پذیر بود، اما امروز به یک اشتباه استراتژیک پرهزینه تبدیل شده است.

این صنایع اکنون با ریسک تبدیل شدن به «دارایی‌های سرگردان» (Stranded Assets) مواجه هستند؛ کارخانه‌های میلیارد دلاری که ممکن است در آینده به دلیل نبود حیاتی‌ترین منبع خود یعنی آب، از ارزش بیفتند.

این ریسک فزاینده، جریان سرمایه‌گذاری را تغییر داده است. سرمایه‌گذاران اکنون با تردید به طرح‌های توسعه در فلات مرکزی ایران نگاه می‌کنند و دولت نیز به سختی به دنبال انتقال طرح‌های توسعه جدید به سواحل جنوبی است.

تمرکز بر توسعه صنایعی مانند فولاد و پتروشیمی در مناطقی چون چابهار، جاسک و سواحل خلیج فارس، نشان‌دهنده یک اذعان دیرهنگام به این واقعیت است که آینده صنایع سنگین ایران به آب دریا و فناوری پرهزینه شیرین‌سازی گره خورده است.

علاوه بر این، سرمایه‌گذاران خارجی که به طور فزاینده‌ای از معیارهای محیط‌زیستی، اجتماعی و حاکمیتی (ESG) برای تخصیص سرمایه خود استفاده می‌کنند، ریسک بالای آبی ایران را به عنوان یک پرچم قرمز بزرگ می‌بینند. این امر می‌تواند ورود سرمایه مستقیم خارجی (FDI) به بخش‌های مولد اقتصاد را به شدت محدود کند و ایران را از رقابت در جذب سرمایه‌های جهانی عقب بیندازد.

یک واقعیت جدید اقتصادی

کمبود آب دیگر مسئله‌ای در حاشیه اقتصاد ایران نیست، بلکه در بطن آن قرار دارد. این بحران در حال بازتعریف مزیت‌های نسبی، تغییر جغرافیای سرمایه‌گذاری و تعیین سقف برای رشد اقتصادی کشور است. ادامه مدل توسعه گذشته که در آن آب به عنوان یک منبع رایگان و بی‌نهایت فرض می‌شد، نه تنها ناممکن است بلکه به ورشکستگی اقتصادی و زیست‌محیطی منجر خواهد شد. آینده اقتصاد ایران کمتر از قیمت نفت، و بیشتر به نحوه مدیریت هوشمندانه و قیمت‌گذاری صحیح باارزش‌ترین و کمیاب‌ترین سرمایه خود یعنی آب، بستگی خواهد داشت.

شمارش معکوس برای آینده

بزرگ‌ترین اشتباه راهبردی در مواجهه با مسئله آب، نگاهی یکپارچه و کلی به کشور است



آرمان خالقی

دبیر کل خانه صنعت، معدن و تجارت ایران

بحران آب در ایران دیگر یک پیش‌بینی آخرالزمانی یا یک چالش زیست‌محیطی صرف نیست؛ بلکه واقعیتی است که در تار و پود اقتصاد، امنیت و حیات اجتماعی کشـــور ریشه دوانده است. گفتمان عمومی اغلب بر خشکسالی و کمبود بارش متمرکز است، اما تحلیل عمیق‌تر نشان می‌دهد که ما با یک بحران پیچیده مدیریتی و حکمرانی روبرو هستیم که راه‌حل‌های آن نه در آســـمان، که بر روی زمین و در اصلاح ساختارهای اقتصادی و سیاسی نهفته است. این یادداشت، با کالبدشکافی ابعاد مختلف این بحران، به ارائه یک نقشه راه راهبردی برای گذار از وضعیت فعلی می‌پردازد.

چرا نسخه‌های واحد برای آب ایران شکست می‌خورند؟

اولین و بزرگ‌ترین اشتباه راهبردی در مواجهه با مسئله آب، نگاهی یکپارچه و کلی به تمام کشور است. ایران سرزمینی با اقلیم‌های گوناگون است و هر حوضه آبریز، داستان و چالش منحصربه‌فرد خود را دارد. راه‌حلی که برای ســـواحل جنوبی و دسترسی به آب‌های آزاد کارآمد است، در فلات مرکزی یا مناطق شمال غربی کشور کاربردی ندارد.

یک فکت کلیدی که اغلب به اشتباه تفسیر می‌شود، سهم حدود ۹۰ درصدی بخش کشاورزی در مصرف آب کشور است. این آمار به درستی بزرگی مصرف در این بخش را نشان می‌دهد، اما این تصور را ایجاد می‌کند که اگر کشاورزی اصلاح شود، مشکل آب شهری مانند تهران حل خواهد شد.

این در حالی است که هر دشت و منطقه، ظرفیت آبی مستقل خود را دارد. اصلاح الگوی کشت و روش‌های آبیاری در خراسان، تأثیری بر منابع آبی زیرزمینی اصفهان نخواهد داشت. بنابراین، راهبرد ملی باید مجموعه‌ای از نسخه‌های منطقه‌ای دقیق باشد که بر اساس ظرفیت‌های اکولوژیک، ساختار اقتصادی و نیازهای هر منطقه طراحی شده باشد.

از سوی دیگر، حتی در بخش صنعت نیز نیازها یکسان نیست؛ صنعتی مانند فولاد می‌تواند از آب خاکســـتری (فاضلاب تصفیه‌شده) برای خنک‌سازی استفاده کند، اما صنایع غذایی و دارویی نیازمند آبی با بالاترین کیفیت هستند. عدم تفکیک این نیازها، منجر به هدررفت منابع و تخصیص ناکارآمد می‌شود.

زیرساخت‌های فرسوده و جانمایی معیوب صنایع

دو چالش اساســـی، بحران آب را تشـــدید کرده و هزینه‌های اقتصادی آن را به صورت تصاعدی بالا برده‌اند:

نخست، فرسودگی زیرساخت‌های توزیع. بر اساس برآوردها، شبکه توزیع آب شهری مانند تهران با تلفاتی بالغ بر ۲۵ تا ۳۰ درصد روبروست. این فکت به معنای آن است که از هر چهار لیوان آبی که وارد شـــبکه می‌شود، تقریباً یک لیوان آن پیش از رسیدن به دست مصرف‌کننده، به دلیل فرسودگی لوله‌ها هدر می‌رود. این هدررفت عظیم در شرایطی که کشور با تنش آبی شدید دست‌وپنجه نرم می‌کند، یک اتلاف سرمایه ملی غیرقابل توجیه است که نوسازی آن نیازمند سرمایه‌گذاری‌های کلان و فوری است.

دوم، جانمایی معیوب صنایع آب‌بر. استقرار صنایع سنگینی مانند فولاد در فلات مرکزی ایران، تصمیمی است که در گذشته شاید با منطق دسترسی به معادن توجیه‌پذیر بود، اما امروز به یک خطای استراتژیک پرهزینه تبدیل شده است. این صنایع اکنون با ریسک تبدیل شدن به دارایی‌های سرگردان مواجه هستند و بحث انتقال آن‌ها به مناطق ساحلی، هرچند منطقی، اما با چالش‌های عظیمی همچون هزینه سرمایه‌گذاری مجدد، انتقال جمعیت و تبعات اجتماعی گسترده همراه است.

این وضعیت نشـــان می‌دهد که آینده توسعه صنعتی ایران باید به سمت سواحل و استفاده از منابع آب دریا (با وجود هزینه بالای آن) تغییر مسیر دهد. فکت قابل تامل در این زمینه، جهش هزینه شیرین‌ســـازی و انتقال آب از حدود یک دلار به ازای هر متر مکعب در کمتر از یک دهه پیش، به ۵ دلار در برآوردهای امروزی است که نشان‌دهنده تورم شدید هزینه‌ها در این بخش است

جعبه‌ابزار سیاست‌گذار

برای خروج از این بن‌بست، باید مجموعه‌ای از ابزارهای سیاستی به صورت هماهنگ به کار گرفته شوند:

۱. مدیریت تقاضا به جای تمرکز بر عرضه: باید تمرکز را از پروژه‌های پرهزینه انتقال آب، به سمت مدیریت و کاهش مصرف معطوف کرد. این امر شامل اصلاح الگوی کشت و حرکت به سمت گیاهان کم‌آب‌بر، اصلاح روش‌های آبیاری، و مهم‌تر از آن، اصلاح الگوی مصرف شهری و صنعتی است. ارائه مشوق‌هایی مانند یارانه‌های هدفمند برای جایگزینی لوازم خانگی پرمصرف (مانند کولرهای آبی) با مدل‌های بهینه‌تر، می‌تواند در مقیاس کلان، میلیاردها متر مکعب آب را صرفه‌جویی کند.

۲. استفاده از اهرم‌های اقتصادی: مقاومت اجتماعی در برابر افزایش قیمت آب قابل درک است، اما نمی‌توان تا ابد این کالای حیاتی را با قیمتی نزدیک به رایگان عرضه کرد. دولت باید با شجاعت، قیمت آب را به تدریج به قیمت تمام‌شده نزدیک کند. در این میان، ابزارهایی مانند «بورس آب» می‌توانند به عنوان یک راهکار میانی عمل کنند. بورس آب در قدم اول به کشف قیمت واقعی آب کمک کرده و ارزش ذاتی آن را برای همگان شفاف می‌سازد. این شفافیت، زمینه را برای پذیرش عمومی اصلاح قیمت‌ها فراهم کرده و به دولت اجازه می‌دهد تا مقاومت‌های اجتماعی را به صورت کارآمدتری مدیریت کند.

۳. جذاب‌سازی سرمایه‌گذاری: دولت باید با تعریف پروژه‌های سودآور و ارائه مشوق‌های مشخص، بخش خصوصی را برای ســـرمایه‌گذاری در حوزه بهینه‌ســـازی مصرف، بازچرخانی آب و نوسازی زیرساخت‌ها ترغیب کند. این پروژه‌ها می‌توانند از اصلاح خطوط تولید صنعتی تا نوسازی شبکه‌های توزیع شهری را شامل شوند و فرصت‌های اقتصادی جدیدی را خلق کنند.

راهبرد نهایی: ضرورت تشکیل یک نهاد فراقوه‌ای برای حکمرانی آب

واقعیت این اســـت که بحران آب، موضوعی نیســـت که صرفاً در حیطـــه اختیارات و توانایی‌های وزارت نیرو بگنجد. این وزارتخانه به تنهایی اهرم فشار کافی برای الزام وزارت جهاد کشاورزی به تغییر الگوی کشت، یا وزارت صمت به اصلاح جانمایی صنایع را ندارد. تداوم این مدیریت جزیره‌ای، تنها به تشدید بحران منجر خواهد شد.

راه حل نهایی و راهبردی، تشکیل یک نهاد ویژه و فراقوه‌ای برای حکمرانی آب است؛ یک شورای عالی یا ستاد بحران که با حضور نمایندگان تام‌الاختیار تمام دستگاه‌های ذی‌ربط (نیرو، کشاورزی، صمت، محیط زیست، برنامه‌وبودجه و...) و تحت نظارت عالی‌ترین سطوح حاکمیتی تشکیل شود.

این نهاد باید از قدرت کافی برای تصمیم‌گیری‌های کلان، هماهنگی بین دستگاهی و نظارت بر اجرای سیاست‌های آبی کشور برخوردار باشد. تنها در سایه چنین ساختار قدرتمند و یکپارچه‌ای می‌توان امید داشت که تصمیمات دشوار اما ضروری، از جمله اصلاح قیمت‌ها، جابجایی صنایع و تغییرات بنیادین در کشاورزی، به صورت هماهنگ و مؤثر به اجرا درآیند.

در غیر این صورت، با ادامه روندهای فعلی، ایران نه‌تنها منابع آبی باقی‌مانده خود را سریع‌تر از آنچه تصور می‌شود از دست خواهد داد، بلکه با پیامدهای ویرانگری همچون موج‌های جدید بیکاری، تنش‌های اجتماعی، بحران‌های بهداشتی و تورم‌های سنگین‌تر روبرو خواهد شد. زمان یادآوری‌ها و هشدارها به پایان رسیده؛ اکنون زمان اقدام قاطع و یکپارچه برای نجات آینده ایران است.

تنگنای آبی

آینده‌نگر وضعیت حکمرانی آب در کشور و چالش‌های اساسی آن را بررسی می‌کند



طرح: ساناز سبیلی

تهران در بحران

دگرگونی «فضای عمومی آب» در پایتخت



انوش نوری اسفندیاری

تحلیل گر سیاست و حکمرانی آب

چرا باید خواند:
برای حل بحران آب در تهران چه باید کرد و چگونه بحران آب به حوزه عمومی وارد می‌شود؟ این مقاله را بخوانید.

شبح «روز صفر» آب تهران هنوز بر سر ساکنین پایتخت سنگینی می‌کند این بار فردی غیر از مسئولین دولتی، در فضای مجازی - با توجه به کاهش ذخیره سدهای مخزنی تهران و یادآوری تجربه سه سال پیش شهر همدان- ماشه اصلی گفتوگو را چکانده است. به‌راستی گفتوگوهایی که آغاز شده ممکن است به کجا برسند؟ به عبارت دیگر، واکنش افکار عمومی به بحران آب تهران از تابستان ۱۴۰۴ به بعد، چگونه خواهد بود؟ شاید ترجیح داده شود تا ساکنین و مصرف‌کنندگان آب در این شهر فقط درگیر بعضی از جنبه‌های مدیریت آب شهری مثل استفاده از پمپ برای افزایش فشار آب در مجتمع‌های مسکونی و تهیه مخزن آب برای ذخیره‌سازی باقی بمانند، اما آیا مصرف‌کنندگان خواهند توانست پای خود را فراتر بگذارند و به مباحث مدیریت و حکمرانی آب علاقه‌مندی و واکنش نشان دهند؟ احتمال دارد مردم کل مجموعه مدیریت فشار آب را، زیر ذره‌بین بگذارند و تناقضات آن را آشکار کنند به میدان بیایند خواستار توقف بی‌عملی و بلاتکلیفی استفاده از پساب تصفیه‌شده در آبیاری فضای سبز شوند خواهان افزایش دقت در اندازه‌گیری‌ها در محل تحویل آب (بجای میانگین‌گیری در مجتمع‌ها) و یا کاهش تلفات در شبکه توزیع آب شهری شوند آیا شورای شهر تهران نسبت به این جنبه‌های مهم مدیریت شهری کماکان در غفلت باقی خواهد ماند؟ آن هم در شرایطی که شرکت کارگزار آب شهری در شرایط انحصاری عمل می‌کند و نیاز به دستگاه تنظیم‌گر و نظارت مستقل به شدت احساس می‌شود ممکن است با توجه به اقتصاد سیاسی آب در ایران اشخاصی بخواهند از فضای عمومی برای سوار شدن بر موج‌های هیجانی و اخذ تصمیمات بزرگ برای انتقال و تأمین آب جدید، استفاده کنند و منافع زیادی را به جیب بزنند همان‌گونه که هجوم مردم را به خیابان سعدی برای خرید پمپ و مخزن، شاهد بودیم و یا در خلال اطلاع‌رسانی سخنگوی آب اشاره به معتبر بودن تخصیص آب از دریای خزر را دریافتیم.

تغییر، بازسازی و اصلاح فرایندهای حکمرانی آب، یک فرایند تغییر اجتماعی محسوب می‌شود که از اجتماعی کردن مسئله آب آغاز می‌شود اجتماعی کردن آب دلیل ضرورت حضور و مشارکت جامعه در امر مدیریت آب، یک منشور چندوجهی و استراتژیک است اما ممکن است برخی فقط موضوع را در حد همکاری مردم در مدیریت مصرف محدود بدانند که البته این درکی ناکافی و ناقص است. به همین دلیل تغییرات در نظام حکمرانی آب، در حد یک فرایند اجتماعی گسترده و پیچیده بهرمند از گفتوگوهای چندجانبه مردمی، مذاکره و مشارکت شهروندی در انتخاب هدف‌ها باید مورد توجه قرار گیرد.

حوزه عمومی آب، به‌عنوان بستری برای گفتوگو و اجتماعی کردن آب، شفافیت و مشارکت، نقشی حیاتی در مدیریت پایدار منابع آبی دارد. تقویت و توسعه این حوزه به‌ویژه در کشورهایی مانند ایران، که با بحران‌های جدی آبی روبه‌رو هستند، می‌تواند به افزایش عدالت، کاهش تعارضات مخصوصاً تعارضات منافع، و مدیریت بهتر منابع آبی کمک کند. حوزه عمومی مکانی است که مردم در کنار هم می‌نشینند و با هم گفتوگو می‌کنند و وارد یک مجادله می‌شوند. به‌احتمال‌قوی یکی از دلایل بروز ناآرامی‌های مرتبط با آب در عرصه اجتماعی این است که مردم معبرهایی برای فکر کردن، حرف زدن و اعتراض کردن پیدا نمی‌کنند. اگر حوزه همگانی وجود داشته باشد هر کسی گفتوگو می‌کند، اقناع می‌شود، اقناع می‌کند و به نتایجی می‌رسد بنابراین این جزایر متعدد اعتراضات آبی در ایران باید معبر و حوزه‌ای برای گفتوگو داشته باشند.

منظور از حوزه عمومی پیش از هر چیز، قلمرو زندگی اجتماعی است که چیزی به نام افکار عمومی می‌تواند در آن شکل گیرد، دسترسی به حوزه عمومی برای همه آزاد است. در فرهنگ آبادیس آمده است که سپهر عمومی (Public Sphere)، حوزه عمومی (Public Arena) یا گستره همگانی، امکانی در زندگی گروهی انسان‌ها است که با تحقق آن، مردم جامعه می‌توانند با بهره‌گیری از یکدیگر به سخن آیند و با مفاهمه به امر عمومی توجه کنند، و آن را مورد بحث و گفتوگو قرار دهند در سپهر عمومی افراد در وضعیتی آزاد، دور از تحمیل‌ها و اجبارها، امر عمومی را مورد بحث و نظریات یکدیگر را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و بدین وسیله، امکان رسیدن به یک توافق گروهی واقعی را به حداکثر می‌رسانند این گفتوگو و مفاهمه و توافق، اگر مبتنی بر نیروهای هدایت کننده‌ای چون قدرت و پول و تبلیغات نباشند، «سیاستی دیگر» و متفاوت با برداشت‌های معمول را می‌آفرینند برای استقرار حوزه عمومی شفاف در ایران اولین راه‌حل این است که دولت پای خود را از حریم شخصی و خصوصی افراد بیرون بکشد زیرا حوزه سیاسی، اجتماعی، فردی که منطق‌های مختلف دارند را نمی‌توان فقط با یک نگاه و تعبیر، به‌درستی بررسی کرد.

برای مناطق ۲۲ گانه شهر تهران، منابع آب زیادی به خدمت گرفته

نکته‌هایی که باید بدانید

بحران آب در تهران، دیگر یک احتمال دوردست نیست. واقعیتی است که اکنون در برابر چشمان ما در حال رخ دادن است. سدها خالی می‌شوند، منابع زیرزمینی تحلیل می‌روند و مصرف بی‌رویه ادامه دارد. تهران باید تصمیم بگیرد. آیا مسیر فعلی را ادامه خواهد داد و خود را به ورطه کمبود شدیدتر خواهد انداخت؟ یا اینکه با اقداماتی کارآمد و اصولی، خود را از این بحران نجات خواهد داد؟

رئیس جمهور هم معتقد است حل چالش کم‌آبی نیازمند تغییر نگرش است، گفته است که این مسئله یک پروژه مقطعی نیست، بلکه روندی مستمر و پایدار است که باید در آن پنج اصل مهم مهندسی آب و خاک و کشت، آموزش مؤثر، سیاست‌های تشویقی، برخورد قانونی با متخلفین و نظام ارزیابی و نظارت مستمر مد نظر قرار گیرد. اما می‌دانیم که کار با این چارچوب کلی پایان نمی‌یابد و تازه باید شروع شود.

حوزه عمومی مکانی است که مردم در کنار هم می‌نشینند و با هم گفتوگو می‌کنند و وارد یک مجادله می‌شوند. به‌احتمال‌قوی یکی از دلایل بروز ناآرامی‌های مرتبط با آب در عرصه اجتماعی این است که مردم معبرهایی برای فکر کردن، حرف زدن و اعتراض کردن پیدا نمی‌کنند. اگر حوزه همگانی وجود داشته باشد هر کسی گفتوگو می‌کند، اقناع می‌شود، اقناع می‌کند و به نتایجی می‌رسد. بنابراین این جزایر متعدد اعتراضات آبی در ایران باید معبر و حوزه‌ای برای گفتوگو داشته باشند.

تغییر، بازسازی و اصلاح فرایندهای حکمرانی آب، یک فرایند تغییر اجتماعی محسوب می‌شود که از اجتماعی کردن مسئله آب آغاز می‌شود. اجتماعی کردن آب دلیل ضرورت حضور و مشارکت جامعه در امر مدیریت آب، یک منشور چندوجهی و استراتژیک است. ممکن است برخی فقط موضوع را در حد همکاری مردم در مدیریت مصرف محدود بدانند که البته این درکی ناکافی و ناقص است .

شده است که شامل ۵ سد مخزنی با قدرت تنظیم بین فصول مختلف در یک سال و صدها چاه، ۸ تصفیه‌خانه، هزاران کیلومتر شبکه توزیع آب، صدها هزار کنتور اندازه‌گیری توسط ۷ شرکت کارگزار به ثمر می‌رسد آب تأمین شده آن‌قدر زیاد است که حدود یکصدوپنجاه هزار هکتار، یعنی دو برابر سطح تهران، می‌تواند به خدمت تولید کشاورزی درآید با این وصف امسال پایتخت هم مثل بسیاری از شهرهای هم‌جوار باید منتظر تدابیر سخت‌گیرانه‌تری برای عبور از بحران باشد. گفته می‌شود علت این کمبود، وقوع چند سال پی‌درپی خشکسالی و کاهش ۴۰ درصدی بارش است. آیا فهرست کاستی‌ها همین‌جا به پایان می‌رسد؟ به‌راحتی می‌توان موارد مهم‌تری را به آن افزود. مثلاً ناتوانی در توزیع متوازن جمعیت شهری متناسب با امکانات طبیعی توسعه بی‌رویه کلان‌شهرها، جایابی و مکان‌یابی نامناسب صنایع، تحولات جمعیتی و عواملی ازاین‌دست که ممکن است در اختیار بخش آب نباشد، اما بر مدیریت منابع آب تأثیر گذاشته است. از این‌رو باید بررسی شود که چرا نظام تخصیص آب کشور اثر خود را بر روند توسعه نداشته است؟ چه زمانی قرار است به این سؤال مهم پاسخ داده شود؟

در همین مسیر می‌توان به موارد مهم دیگر هم اشاره کرد مانند: برهم زدن نظام تفکیک آب شرب و سایر مصارف خانگی در تهران که تا دهه ۴۰ دوام داشت و کاملاً فروپاشید، اجرای ناقص کنتورگذاری و اندازه‌گیری آب تحویلی به مجتمع‌های مسکونی و نبودن کنتور فرعی که کاملاً مسکوت نگه داشته می‌شود، افزایش مخاطره در برداشت بیشتر از آب زیرزمینی و ناتوانی در استفاده از پساب تصفیه‌شده برای آبیاری فضای سبز و تقویت آبخوان که در وبترین گفت‌وگوها قرار دارد، نشت و هدررفت آب در لوله‌هایی که بعضاً ۵۰ تا ۷۰ سال از عمر آن‌ها گذشته و تعویض آن‌ها که همواره پشت گوش انداخته می‌شود این کاستی‌ها عمدتاً مربوط به مدیریت عرضه آب است. در طرف تقاضا، غیر از کاهش فشار و یا قطع اجباری آب باید چه کارکرد؟ از اندازه‌گیری و تعرفه‌ها کاری برنمی‌آید؟ از قطع آب مشترکین پرمصرف چه؟ اما به‌طور کلی درخواست شده که اگر ۲۵ الی ۳۰ درصد کاهش مصرف باشد، ما می‌توانیم برای امسال از این تنگنا عبور کنیم یعنی توپ به زمین مصرف‌کننده است. اما قرار است مصرف‌کننده با این توپ چه‌کار کند؟

فعلاً که با انجام عذرخواهی توسط وزیر نیرو، ساده‌ترین روش که همان کاهش فشار آب باشد انتخاب شد، اما باید توجه داشت که بحران آب در تهران، دیگر یک احتمال دوردست نیست. واقعیتی است که اکنون در برابر چشمان ما در حال رخ دادن است. سدها خالی می‌شوند، منابع زیرزمینی تحلیل می‌روند و مصرف بی‌رویه ادامه دارد. تهران باید تصمیم بگیرد آیا مسیر فعلی را ادامه خواهد داد و خود را به ورطه کمبود شدیدتر خواهد انداخت؟ یا اینکه با اقداماتی کارآمد و اصولی، خود را از این بحران نجات خواهد داد؟ پاسخ این سؤال، آینده تهران را تعیین خواهد کرد. تهران وارد پنجمین سال خشکسالی شد. این در حالی است که به گفته سخنگوی «صنعت» آب چون منابع تأمین آب تهران متنوع است، نگران «روز صفر» نباید بود و به گفته استاندار تهران بیش از ۶۰ درصد آب تهران از چاه‌های زیرزمینی تأمین می‌شود (این نسبت برای سال‌های معمول ۳۰ درصد است) به همین دلیل در برخی مناطق تا ۳۱ سانت فرونشست زمین داریم. فرارو به نقل از کارشناس منابع آب در ۶ مرداد می‌گوید که باتوجه به افت ورودی سدهای اطراف تهران و رشد جمعیت، منابع سطحی پاسخگوی نیاز شهر نیست و برداشت از سفره‌های زیرزمینی اضطراری است. این اضطرار تا کی باید ادامه داشته باشد؟

رئیس جمهور هم معتقد است حل چالش کم‌آبی نیازمند تغییر نگرش است، گفته است که این مسئله یک پروژه مقطعی نیست، بلکه روندی مستمر و پایدار است که باید در آن پنج اصل مهم مهندسی آب و خاک و کشت، آموزش مؤثر، سیاست‌های تشویقی، برخورد قانونی با متخلفین و نظام ارزیابی و نظارت مستمر مد نظر قرار گیرد اما می‌دانیم که کار با این چارچوب کلی پایان نمی‌یابد و تازه باید شروع شود، چون برای اجرای سیاست‌ها، راهبردهای مختلفی ممکن است وجود داشته باشد و در اجرای هر راهبردی برنامه عمل و اقداماتی باید شکل بگیرد. برای مثال در اینجا آخرین وضعیت برنامه عمل و موانع اجرایی تأمین آب فضای سبز تهران را که در وبترین قرار دارد، مورد دقت بیشتر قرار می‌دهیم.

پنج سال پیش، تفاهم‌نامه‌ای میان وزارت نیرو و شهرداری تهران به امضا رسیده تا براساس آن، استفاده از منابع آب‌های زیرزمینی برای آبیاری فضای سبز تهران تا سال ۱۴۱۰ به طور قابل‌توجهی کاهش یابد، اما این تفاهم‌نامه به مرحله اجرا نرسید. رئیس کمیسیون خدمات شهری شورای شهر تهران به خبرگزاری فارس گفته که شهرداری برای راه‌اندازی تصفیه‌خانه‌ها حدود ۵ هزار میلیارد تومان هزینه کرد و در حال حاضر امکان بهره‌برداری از ۵۶ میلیون مترمکعب پساب وجود دارد اما تا این لحظه اداره فاضلاب، پساب را به روی فضای سبز شهر تهران بسته است. اما نایب رئیس شورای شهر تهران می‌گوید که شهرداری این چاه‌ها را به اداره آب و فاضلاب واگذار کرده و دولت هم در تأمین آب شرب از آن‌ها استفاده می‌کنند. مشاور محیط زیست شهری ریاست سازمان محیط زیست و رییس پیشین کمیته محیط زیست شورای پنجم شهر تهران، در گفت‌وگو با اکوایران با اشاره به جزئیاتی از تفاهم وزارت نیرو و شهرداری می‌گوید: «در شورای پنجم بین وزارت نیرو و شهرداری تهران تفاهمنامه‌ای منعقد شد که بخشی از پساب تصفیه‌شده در تصفیه‌خانه‌های تهران به آبیاری فضای سبز اختصاص یابد و در ازای آن شهرداری تهران برداشت از سفره آب زیرزمینی را قطع کند و پساب مورد استفاده در فضای سبز، سفره‌های زیرزمینی را تغذیه کند. عدد مورد تفاهم ۱۳۵ میلیون متر مکعب در سال است که مقرر شد در یک بازه زمانی ده ساله طی برنامه سوم و چهارم شهرداری تأمین شود.» او با اشاره به اینکه شهرداری با اختصاص بودجه‌ای این پروژه را به مرحله اجرایی رسانده است توضیح می‌دهد که مقرر شد شهرداری با همکاری آب و فاضلاب و از طریق تصفیه‌خانه‌های محلی پساب تصفیه‌شده را تحویل بگیرد، اما در اجرای این قرارداد با وجود آنکه لوله‌کشی‌ها و اقدامات زیرساختی انجام شد، شهرداری هنوز با وزارت نیرو به طور کامل بر روی قیمت پساب به تفاهم نرسیده‌اند آیا با شدت یافتن بحران، توافق حاصل خواهد شد؟ آیا در سال‌های آینده شاهد خواهیم بود که این معضل پنج‌ساله حل‌وفصل شود؟

چون معمولاً، مانند همین مثال فضای سبز، تلاش می‌شود تا مسئله بحران آب، فارغ از ابعاد اجتماعی و مدیریتی آن، در ساحت فنی و تکنولوژیکی باقی بماند، امکان واقع بینی و گفت‌وگوی عمومی از آن سلب می‌شود از این‌رو، درخاتمه هشدار داده می‌شود که کمبودها و خسارت‌های آشکار شده -بویژه از نظر مدیریت تقاضای آب- بیش و پیش از آنکه مربوط به شرایط خشکسالی یا استفاده از فناوری جدید ترتامین وعرضه آب بیشتر باشد، مشکل انسانی و اجتماعی است و باید برای آن فکر جدی کرد درغیر اینصورت و با همین فرمان، سایه سنگین بحران و مخاطرات اجتماعی آب با فهم نادرست عمومی، مدیریت غلط اجرایی و مشارکت اندک اجتماعی، همچنان بر سر تهران باقی می‌ماند و انتظار می‌رود بیشتر هم شود.

حوزه عمومی آب، به‌عنوان بستری برای گفت‌وگو و اجتماعی کردن آب، شفافیت و مشارکت، نقشی حیاتی در مدیریت پایدار منابع آبی دارد. تقویت و توسعه این حوزه به‌ویژه در کشورهایی مانند ایران، که با بحران‌های جدی آبی روبه‌رو هستند، می‌تواند به افزایش عدالت، کاهش تعارضات مخصوصاً تعارضات منافع، و مدیریت بهتر منابع آبی کمک کند

«ساعت ۲۵ آبی» و اقتصاد رفتاری

بحران آب در تهران و کلان‌شهرها را چگونه باید مدیریت کرد؟



محمدابراهیم رئیسی

پژوهشگر اقتصاد آب و انرژی

چرا باید خواند:
وضعیت امروز آب در کشور و در کلان‌شهر تهران چگونه است و چه مسیری را باید برای جلوگیری از بحران آب در کشور طی کرد؟ این مقاله را بخوانید.

۱

گویا آرام‌آرام داریم به «ساعت ۲۵ آبی» برای تأمین آب شرب در تهران می‌رسیم. ساعت ۲۵ دارای تعابیر مختلفی است. در یکی از این تعابیر ساعت ۲۵ را آخرین لحظه‌ای که می‌توان کاری انجام داد یا می‌توان کاری دانست که در آخرین لحظه اتفاق می‌افتد یا این آخرین باری است که می‌توان کاری را انجام داد. شاید این شرایط به زودی برای سایر نقاط کشور هم به وجود بیاید و شاید در بعضی نقاط از ساعت ۲۵ هم گذشته‌ایم. اما من در این مقاله تمرکز دارم روی وضعیت آب شرب در تابستان ۱۴۰۴ و شرایط آن و پیشنهاد برای گذر از آن در امسال و چه در سال‌های آینده که بعید می‌دانم این شرایط در تابستان‌های بعدی هم تداوم نداشته باشد. ابزارهای اقتصادی اگرچه از پیشنهادهای من است اما پا را از دامنه اقتصاد سنتی فراتر گذاشته و با استفاده از مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهم که چگونه «اقتصاد رفتاری» توانسته است که با استفاده از روانشناسی شناختی سبب اثربخشی بیشتر ابزارهای اقتصادی با تبدیل قصد به رفتار شود.

۲

با توجه به کاهش نزولات آسمانی و پشت سر گذاشتن ۵ سال خشکسالی و بالطبع کاهش ورودی سدهای تأمین‌کننده آب تهران حجم سدهای تهران از جمله امیرکبیر و لتیان به عنوان دو سد مهم تأمین آب تهران به شدت کاهش یافته است، حجم آب موجود اکثر سدهای تأمین‌کننده شرب تهران با توجه به کاهش نزولات آسمانی و استمرار خشکسالی ۵ ساله چیزی در حدود نصف سال گذشته است و بر این اساس در شرایط پرتنش آبی به سر می‌بریم. از طرفی میزان آبی که در پشت سد دیده می‌شود به طور کامل قابل بهره‌برداری نبوده چرا که بخشی به عنوان رسوبات بوده و بخشی تحت عنوان حجم پایداری سد به هیچ وجه قابل استفاده نیست.

لازم به توضیح است به طور کلی، میزان ذخایر آب سدهای تهران در مقایسه با سال‌های گذشته و میانگین درازمدت کاهش چشمگیری داشته و به حدود ۲۱ درصد ظرفیت مخازن رسیده که بدون در نظر گرفتن ذخایر سد طالقان (به دلیل محدودیت ظرفیت خط انتقال آب شرب طالقان به بیلقان جهت مصارف شرب استان‌های تهران و البرز و عدم امکان انتقال آب مازاد) این میزان ۱۲ درصد است. این کاهش ذخایر آب با افت بارندگی‌های فصلی و سالانه در استان تهران مرتبط است. بررسی وضعیت منابع آبی استان تهران نشان می‌دهد که شرایط سدهای تأمین‌کننده آب شرب پایتخت، نسبت به سال‌های گذشته دستخوش تغییراتی قابل توجه شده است. تازه‌ترین ارزیابی‌ها حاکی از آن است که سهم قابل استفاده از مخازن سدهای استان در سطحی پایین‌تر از معمول قرار دارد. همچنین افت سطح آب‌های سطحی و زیرزمینی در سطح استان نیز به عنوان یکی از نشانه‌های تداوم خشکسالی‌های سال‌های اخیر مطرح شده و بر اساس تحلیل روندها، سال جاری در زمره سال‌های با کمترین ورودی آب به مخازن سدها قرار گرفته است.

همچنین با توجه به گرمای زودهنگام و بالارفتن دمای هوا نسبت به سال گذشته از ابتدای خردادماه در نتیجه استفاده حداکثر از آب شرب با توجه به کاهش میزان ورودی سدها این موضوع تأمین آب شرب را با مشکلاتی همراه نموده است.

توجه به مصرف بهینه، کاهش ۲۰ درصدی مصرف شهروندان و همکاری در کاهش مصارف خانگی به عنوان یکی از راهکارهای مدیریت وضعیت موجود مطرح می‌شود. در غیر این صورت با عدم صرفه‌جویی مردم تأمین آب با شرایط بسیار دشوارتری روبرو خواهد شد و چه بسا سدهای تهران را نیز از دست خواهیم داد.

آنچه که خواندید متن اعلامیه رسمی شرکت آب منطقه‌ای تهران است. این اطلاعیه در ۴ مرداد سال ۱۴۰۴ صادر شده است و امروز که در حال خواندن این مقاله هستید این وضعیت بدتر شده است. در تهرانی که روزانه در حدود ۳ میلیون متر مکعب و در کل استان چیزی نزدیک ۴ میلیون مترمکعب آب مصرف می‌کند باقی‌مانده آب سدهای موجود و استفاده از آب‌های زیرزمینی کفاف تا آخر تابستان را شاید بدهد. باید به این نکته هم توجه داشته باشید که سطح آب‌های زیرزمینی در دشت تهران به طور متوسط سالانه ۱ تا ۲ متر افت کرده است. برداشت بی‌رویه از چاه‌های عمیق به ویژه در مناطق جنوبی دشت تهران باعث شده ۷۰ درصد چاه‌های استان در آستانه خشکی قرار گیرند. این برداشت‌ها نه تنها منابع زیرزمینی را تخلیه کرده بلکه فرونشست زمین را در مناطقی

نکته‌هایی که باید بدانید

- **در «ساعت ۲۵ آبی» باید از همه امکانات موجود برای گذر از این وضعیت استفاده کرد تا بتوان از این آخرین فرصت‌ها استفاده کرد. در این بین مردم نقش اساسی را دارند، اگرچه ابزارهای اقتصاد سنتی می‌توانند مؤثر باشند اما برای گذر از این وضعیت و تأمین میزان صرفه‌جویی کافی نخواهند بود.**
- **سیاستگذاران حوزه آب می‌توانند با بهره‌گیری از این یافته‌ها، برنامه‌های مدیریت مصرف آب را به گونه‌ای طراحی کنند که هم مقرون به صرفه باشد و هم اثربخشی بالایی داشته باشد. استرالیا، آمریکا، آلمان، پاکستان، اسپانیا، کانادا و ایسلند از جمله کشورهایی هستند که از این ترکیب در سیاست‌های صرفه‌جویی آب بهره برده‌اند.**
- **ترکیب هوشمندانه اقتصاد سنتی و رفتاری در قالب سیاست‌های قیمت‌گذاری، آموزش، فرهنگ‌سازی، تکنولوژی‌های نوین و مشارکت جامعه می‌تواند تا ۵۰درصد اثربخشی بیشتری نسبت به کاربرد جداگانه هر کدام ایجاد کند. این رویکرد تلفیقی نه‌تنها از مزایای هر دو روش بهره می‌برد، بلکه محدودیت‌های آنها را نیز پوشش می‌دهد.**
- **اقتصاد رفتاری به مطالعه نحوه تصمیم‌گیری افراد و گروه‌ها در مصرف منابع می‌پردازد و تأثیر عواملی مثل هنجارهای اجتماعی، ادراک فردی، تلنگرهای رفتاری و سرمایه اجتماعی را در تغییر رفتارهای مصرفی بررسی می‌کند. این علم تأثیر گسترده‌ای در طراحی روش‌های صرفه‌جویی آب دارد.**

در تهران، همه کارهایی که می‌شد برای تأمین آب کرد، بزرگمردان دولتی «مدیریت عرضه» انجام داده‌اند، آخرین آنها هم انتقال آب اضافه‌تر از تخصیص تهران، از سد طالقان است. اگرچه آنها نیز خود از بزرگمردان «جمعیت ربا» که مدیریت شهر تهران را به عهده دارند گله‌مندند که با شهرفروشی و «شهرحاشیه‌سازی» در ۱۰ سال اخیر هرساله ۳۰۰ هزار نفر به این شهر اضافه کرده‌اند، طوری که بزرگمردان مدیریت عرضه را به نوعی دیگر می‌توان «پی دوندگان تأمین کمبود آب» تهران نامید.

مانند جنوب و جنوب غرب تهران با نرخ ۲۰ تا ۳۶ سانتیمتر در سال تشدید کرده است. آبخوان تهران که زمانی منبع اصلی تأمین آب بود اکنون در معرض نابودی کامل قرار دارد

به نظر می‌رسد در تهران همه کارهایی که می‌شد برای تأمین آب کرد بزرگمردان دولتی «مدیریت عرضه» انجام داده‌اند. آخرین آنها هم انتقال آب اضافه‌تر از تخصیص تهران،از سد طالقان است. اگرچه آنها نیز خود از بزرگمردان «جمعیت ربا» که مدیریت شهر تهران را به عهده دارند گله‌مندند که با شهرفروشی و «شهرحاشیه‌سازی» در ۱۰ سال اخیر هرساله ۳۰۰ هزار نفر به این شهر اضافه کرده‌اند طوری که بزرگمردان مدیریت عرضه را به نوعی دیگر می‌توان «پی دوندگان تأمین کمبودآب» تهران نامید.

۳

راهکارهای زیادی برای حل این وضعیت پیشنهاد شده، می‌شود و خواهد شد. اکثر آنها از شاهراه مدیریت عرضه می‌گذرد. اما بر سر مدیریت مصرف چه آمده است؟ مدیریتی که آن‌سوی دیوار وزارت نیرو شرکت‌های زیرمجموعه تأمین آب تهران و در دل کوچه‌ها و خیابان‌های شهر و توسط ساکنین تهران باید صورت گیرد.

بنا به تعریف مدیریت مصرف آب به مجموعه اقداماتی گفته می‌شود که برای استفاده بهینه و کاهش مصرف آب در بخش‌های مختلف انجام می‌شود. به این منظور روش‌های گوناگونی مورد استفاده قرار می‌گیرد که ابزارهای اقتصادی یکی از متداول‌ترین آنها است

اهم ابزارهای اقتصادی مدیریت مصرف آب، قیمت‌گذاری آب، یارانه‌ها، جرائم و مشوق‌ها، و همچنین نظام‌های مالیاتی هستند که با هدف کنترل مصرف آب و کاهش هدررفت آن به کار می‌روند. این ابزارها با ایجاد انگیزه برای مصرف‌کنندگان، آن‌ها را به سمت استفاده بهینه و پایدار از منابع آب سوق می‌دهند.

استفاده از ابزارهای اقتصادی سال‌ها است که رایج است و تأثیر خود را می‌گذارد. اساس این ابزارها بر انسان مفروضی است که به نام «انسان عقلانی کامل» یا «انسان اقتصادی» (Homo Economicus) شناخته می‌شود. یعنی در اقتصاد سنتی فرض می‌شود که انسان عقلانی کامل دارای قدرت بهینه‌سازی حداکثری است و همیشه بهترین تصمیم را با اطلاعات کامل می‌گیرد، ثبات ترجیحات دارد و ترجیحاتش تغییری نمی‌کنند و عقلائی هستند، هیچ‌گونه تأثیرپذیری از محیط ندارد و در عین حال دارای خودکنترلی مطلق است و هیچ مشکلی در کنترل تکانه‌ها یا تعارض زمانی ندارد. اما در سال‌های اخیر اقتصاددانان توجه کرده‌اند که اصولاً چنین انسانی وجود خارجی نداشته و انسان روی زمین در واقع یک «انسان طبیعی» است و دارای محدودیت‌های شناختی است. این انسان محدودیت‌هایی دارد و خصوصیات زیر را می‌توان به وی نسبت داد:

- سوگیری‌های شناختی
- اثر چارچوب: (Framing Effect) واکنش متفاوت به اطلاعات یکسان باارائه متفاوت
- تنزیل زمانی: اهمیت بیش‌ازحد به منافع کوتاه‌مدت
- اثر وضعیت موجود (Status Quo Bias): ترجیح دادن گزینه‌های پیش‌فرض
- محدودیت‌محاسباتی
- ناتوانی در پردازش پیچیدگی محاسبات هزینه-فایده
- اتکا به میانبرهای ذهنی (Heuristics)
- محدودیت اراده
- مشکل در اجرای تصمیمات عقلانی بلندمدت
- تأثیرپذیری از عوامل محیطی و هیجانی
- محدودیت‌خودخواهی
- تأثیرپذیری از هنجارهای اجتماعی
- تمایل به همکاری مشروط.

این نگاه به انسان سبب شد تا شاخه‌ای از علم اقتصاد به نام «اقتصاد رفتاری» شکل گیرد و این محدودیت‌های شناختی را مورد توجه قراردهد. اقتصاد رفتاری (Behavioral Economics) شاخه‌ای از علم اقتصاد است که با تلفیق اصول روانشناسی و اقتصاد، به مطالعه نحوه تصمیم‌گیری واقعی افراد در شرایط مختلف می‌پردازد. این حوزه با رد فرضیه «عقلانیت کامل» در اقتصاد نئوکلاسیک، رفتارهای انسانی را با توجه به محدودیت‌های شناختی، سوگیری‌های ذهنی و عوامل اجتماعی-هیجانی تحلیل می‌کند.

اقتصاد رفتاری به مطالعه نحوه تصمیم‌گیری افراد و گروه‌ها در مصرف منابع می‌پردازد و تأثیر عواملی مثل هنجارهای اجتماعی، ادراک فردی، تلنگرهای رفتاری و سرمایه اجتماعی را در تغییر رفتارهای مصرفی بررسی می‌کند. این علم تأثیر گسترده‌ای در طراحی روش‌های صرفه‌جویی آب دارد. اقتصاد رفتاری با روش‌های زیر صرفه‌جویی آب را بهبود می‌بخشد.

تلنگر (سقلمه)های رفتاری و هنجار اجتماعی

اقتصاددانان رفتاری نشان داده‌اند که وقتی افراد متوجه شوند رفتارشان با متوسط جامعه تفاوت دارد (مثلاً مصرف آب خانه‌شان بالاتر از متوسط است)، میل به همسانی با جامعه افزایش یافته و رفتارشان اصلاح می‌شود. دولت‌ها و شرکت‌های تأمین‌کننده آب با طراحی قبض‌های هشداردهنده یا نرم‌افزارهای مقایسه‌ای، افراد پرمصرف را به اندازه‌گیری مجدد و کاهش مصرف تشویق می‌کنند، بدون اینکه آزادی عملشان سلب شود. استفاده از این تلنگرها در کشورهای مختلف منجر به کاهش معنادار مصرف آب شده است.

تئوری رفتار برنامه‌ریزی‌شده و نگرش افراد

طبق نظریه رفتار برنامه‌ریزی‌شده، سه عامل بر قصد و رفتار صرفه‌جویانه تأثیر می‌گذارند: نگرش افراد نسبت به مصرف آب، هنجارهای ذهنی (تأثیر جامعه و خانواده)، و کنترل رفتاری درک‌شده (احساس فرد نسبت به توانش در کنترل مصرف). بر این اساس برنامه‌های آموزشی و کمپین‌های آگاهی‌بخش، مثل آموزش دانش‌آموزان و خانواده‌ها، نقش کلیدی دارند.

اثر سرمایه اجتماعی و اقدامات جمعی

در مناطق با سطح اعتماد اجتماعی بالا و مشارکت زیاد شهروندان، اجرای سیاست‌های صرفه‌جویانه موثرتر است. سرمایه اجتماعی بالا باعث می‌شود مردم در رفتارهای مصرفی برای منفعت جمعی و حفظ اکوسیستم‌ها، به صورت گروهی تلاش کنند، که این امر کاهش مصرف آب را تسهیل می‌کند. آموزش و مشارکت عمومی برای بهبود رفتارها و روش‌های بهداشتی مربوط به آب، جایگاه ویژه‌ای در ارتقای سطح صرفه‌جویی دارد.

هنجارهای اجتماعی و رفتار جمعی

انسان‌ها تمایل دارند رفتارشان مشابه سایر افراد جامعه باشد؛ برجسته کردن الگوهای مثبت و آمار صرفه‌جویی جمعی در جامعه، آگاهی را افزایش داده و مردم را به سمت رفتار صحیح سوق می‌دهد.

ارتقای تعهد اخلاقی و مسئولیت‌پذیری

بیان ارزش اخلاقی صرفه‌جویی آب و مسئولیت حفظ منبع برای نسل‌های آینده در آموزش‌ها و تبلیغات به رشد تعهد فردی و اجتماعی کمک می‌کند.

جدول ۱- مقایسه ابزارهای اقتصادی سنتی و رفتاری در مدیریت مصرف آب

معیار مقایسه	اقتصاد سنتی	اقتصاد رفتاری
مفروضات انسانی	انسان عقلانی کامل	انسان با محدودیت‌های شناختی
ابزار اصلی	قیمت‌گذاری و مالیات	سقلمه و طراحی انتخاب
مکانیسم اثر	تغییر انگیزه‌های مالی	تغییر زمینه تصمیم‌گیری
هزینه اجرا	بالا (نیاز به زیرساخت)	پایین تا متوسط

بررسی مطالعات انجام شده نشان می‌دهد در اقتصاد سنتی، ابزارهایی مانند قیمت‌گذاری پلکانی (که در اسپانیا منجر به ۵-۱۵درصد کاهش مصرف شد)، یارانه‌های هدفمند (مانند پروژه شیرهای کم‌مصرف در تورنتو) و جریمه‌های مصرف (با ۱۲درصد کاهش مصرف در سنگاپور) مورد استفاده قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، اقتصاد رفتاری از ابزارهای نوینی مانند مقایسه اجتماعی (۶٫۵درصد کاهش مصرف در کالیفرنیا)، پیش‌فرض‌های هوشمند (افزایش ۳۰۰درصد مشارکت در برلین)، بازخورد لحظه‌ای (۱۸درصد کاهش مصرف در سئول) و چارچوب‌دهی پیام‌ها (۲۲درصد افزایش اثرگذاری در دوبی) بهره می‌برد.

در عین حال مطالعات نشان می‌دهند که در شرایط خشکسالی شدید، اقتصاد سنتی ۸-۱۲درصد کاهش مصرف ایجاد می‌کند، در حالی که اقتصاد رفتاری به ۱۵-۲۰درصد کاهش دست می‌یابد. ترکیب این دو رویکرد می‌تواند تا ۲۵-۳۰درصد کاهش مصرف را به همراه داشته باشد. در شرایط عادی نیز ترکیب هر دو رویکرد ۱۰-۱۵درصد کاهش مصرف ایجاد می‌کند که بیشتر از اثر هرکدام به تنهایی است. نکته مهم این است که اقتصاد رفتاری در گروه‌های کم‌درآمد اثربخشی بالاتری دارد و هزینه اجرای آن به مراتب کمتر (۰٫۵-۲ دلار به ازای هر نفر) است. پروژه ملبورن (۲۰۱۹) که ترکیبی از قیمت‌گذاری پلکانی و مقایسه اجتماعی بود، به ۲۸درصد کاهش مصرف در بحران خشکسالی دست یافت. همچنین مطالعه در آریزونا نشان داد که سوق‌دهی اجتماعی ۴۰درصد کم‌هزینه‌تر از جریمه مالی است، در حالی که اثربخشی مشابهی دارد.

با این حال، هر دو رویکرد محدودیت‌هایی دارند. اقتصاد سنتی ممکن است به توزیع ناعادلانه بار اقتصادی بینجامد و با مقاومت سیاسی مواجه شود، در حالی که اقتصاد رفتاری ممکن است اثرات کوتاه‌مدت داشته باشد و در بلندمدت تأثیر خود را از دست بدهد

برای غلبه بر این محدودیت‌ها، راهکارهای تلفیقی پیشنهاد می‌شود. مدل قیمت‌گذاری هوشمند (مانند سیستم «آب هوشمند» در آمستردام) که تعرفه‌های تصاعدی را با بازخورد رفتاری ترکیب می‌کند، طرح‌های مشارکتی مانند برنامه WaterSMS در کیپ‌تاون که صرفه‌جویی را به بازی تبدیل می‌کند، و سیستم‌های هیبریدی مانند پروژه EU Horizon ۲۰۲۰ در بارسلون که کنتورهای هوشمند را با مداخلات رفتاری ادغام می‌کند، نمونه‌هایی از این راهکارها هستند.

۴

شهر زاراگوزا در اسپانیا با به‌کارگیری مجموعه‌ای از استراتژی‌های جامع و مبتکرانه موفق شد طی دو دهه مصرف آب را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و به الگویی جهانی بدل شود. مهم‌ترین استراتژی‌های زاراگوزا جهت کاهش مصرف آب شامل موارد زیر است:

کمپین‌های آموزش و فرهنگ‌سازی عمومی

اجرای پروژه‌های گسترده آگاهی‌بخشی برای شهروندان: از جمله استفاده مداوم از رسانه‌های جمعی، مدارس، رویدادهای شهری و انجمن‌های محلی، تاکید بر ارزش آب و نقش فردی هر شهروند در صرفه‌جویی از ارکان این کمپین‌ها بود.

نصب و به‌روزرسانی تجهیزات کم‌مصرف: تعویض شیرآلات و دوش‌های منازل، نصب کنتورهای هوشمند و جدید و استفاده از فناوری‌های کارآمد آبی که هدررفت آب را به حداقل برساند.

اعمال سیاست‌های تشویقی و تنبیهی: خانواده‌ها و ساختمان‌هایی که مصرفشان پایین‌تر از متوسط شهر بود از تخفیف در قبوض آب بهره‌مند شدند و برای مصارف بالای غیرضروری جریمه در نظر گرفته شد.

ضوابط سختگیرانه برای ساختمان‌های جدید: ساختمان‌های نو باید مجهز به تجهیزات و زیرساخت‌های کم‌مصرف و فناوری‌های بازیافت آب باشند.

مشارکت مردمی و گروه‌های داوطلب: تشکیل و تقویت انجمن‌های محلی برای آموزش، اطلاع‌رسانی و نظارت بر مصرف آب مردم نقش فعالی در پایش مصرف و گزارش ایرادهای زیرساختی داشتند.

برنامه‌های استفاده مجدد و بازیافت آب: به‌کارگیری آب خاکستری برای مصارف غیرآشامیدنی (مثل آبیاری فضای سبز)، بازیافت آب در مجتمع‌های بزرگ و استفاده گسترده از آب باران.

سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های نوین: نوسازی شبکه آبرسانی شهری، کاهش نشتی و هدررفت آب در خطوط لوله و نصب سیستم‌های هوشمند برای پایش لحظه‌ای مصرف.

نتیجه این مجموعه اقدامات باعث شد مصرف آب سرانه در زاراگوزا طی یک بازه زمانی بیست ساله تا ۴۰درصد کاهش یابد و تجربه این شهر به الگویی عملی برای سایر شهرهای جهان بدل شود.

سرمایه‌اجتماعی بالا باعث می‌شود مردم در رفتارهای مصرفی برای منفعت جمعی و حفظ منابع مشترک، به صورت گروهی تلاش کنند و این امر کاهش مصرف آب را تسهیل می‌کند، آموزش و مشارکت عمومی برای بهبود رفتارها و روشهای بهداشتی مربوط به آب، جایگاه ویژه‌ای در ارتقای سطح صرفه‌جویی دارد

۵

ترکیب هوشمندانه اقتصاد سنتی و رفتاری در قالب سیاست‌های قیمت‌گذاری، آموزش، فرهنگ‌سازی، تکنولوژی‌های نوین و مشارکت جامعه می‌تواند تا ۵۰درصد اثربخشی بیشتری نسبت به کاربرد جداگانه هرکدام ایجاد کند. این رویکرد تلفیقی نه تنها از مزایای هر دو روش بهره می‌برد، بلکه محدودیت‌های آنها را نیز پوشش می‌دهد. مطالعات انجام شده درباره ادغام این دو رویکرد، شواهد محکمی برای برتری این استراتژی تلفیقی ارائه کرده‌اند، بنابراین، سیاستگذاران حوزه آب می‌توانند با بهره‌گیری از این یافته‌ها، برنامه‌های مدیریت مصرف آب را به گونه‌ای طراحی کنند که هم مقرون به صرفه باشد و هم اثربخشی بالایی داشته باشد. استرالیا، آمریکا، آلمان، پاکستان، اسپانیا، کانادا و ایسلند از جمله کشورهایی هستند که از این ترکیب در سیاست‌های صرفه‌جویی آب بهره برده‌اند.

۶

در «ساعت ۲۵ آبی» باید از همه امکانات موجود برای گذر از این وضعیت استفاده کرد تا بتوان از این آخرین فرصت‌ها استفاده کرد. در این بین مردم نقش اساسی را دارند، اگرچه ابزارهای اقتصاد سنتی می‌توانند مؤثر باشند اما برای گذر از این وضعیت و تأمین میزان صرفه‌جویی کافی نخواهند بود. اگر دولت با دیدگاهی جدید و مبتنی بر اقتصاد رفتاری، ابزارهای جدیدی را با ابزارهای اقتصاد سنتی تلفیق کند قادر خواهد بود تا قصد مردم را برای کاهش مصرف آب به رفتار کاهش مصرف آب تبدیل کند و درنهایت این امر یک عادت شود تا اثربخشی آنها افزایش یابد. در این راستا توجه به سرمایه اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردار است. در مناطق با سطح اعتماد اجتماعی بالا و مشارکت زیاد شهروندان، اجرای سیاست‌های صرفه‌جویانه موثرتر است. سرمایه اجتماعی بالا باعث می‌شود مردم در رفتارهای مصرفی برای منفعت جمعی و حفظ منابع مشترک، به صورت گروهی تلاش کنند و این امر کاهش مصرف آب را تسهیل می‌کند. آموزش و مشارکت عمومی برای بهبود رفتارها و روش‌های بهداشتی مربوط به آب، جایگاه ویژه‌ای در ارتقای سطح صرفه‌جویی دارد.

براساس آمار، ایران در سال‌های اخیر با کاهش ۲۰ درصدی بارندگی روبرو بوده که منجر به کاهش تولید محصولات کلیدی مانند گندم و برنج شده است. علاوه بر این، تلاطم‌های شدید فصلی در قیمت محصولات کشاورزی، بازار را ناپایدار کرده و کشاورزان را در معرض بحران قرار می‌دهد.

گذر از رویکرد دستوری به مشارکتی

نقدی بر معمای الگوی کشت در ایران



محمدحسین عمادی

نماینده اسبق ایران در فائو

چرا باید خواند:
یکی از مهم‌ترین عوامل بحران آب، بخش کشاورزی است؛ در این مقاله «الگوی کشت» و مشکلات بخش کشاورزی بررسی شده است. آن را بخوانید.

در دنیای امروز، امنیت غذایی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی توسعه پایدار کشورها شناخته می‌شود. در ایران، کشوری با تنوع اقلیمی گسترده اما منابع محدود آب و خاک، دستیابی به این امنیت غذایی نیازمند اســتفاده بهینه از منابع پایه در تولید، دسترسی و پایداری محصولات کشاورزی است.

براساس گزارش‌های سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحــد (FAO)، امنیت غذایی زمانــی تحقق می‌یابد که همه افراد به غذای کافی، ایمن و مغذی دسترسی داشته باشند. با این حال، الگوی کشت فعلی در ایران با چالش‌های ساختاری عمیقی روبرو است که نه تنها بهره‌وری را کاهش می‌دهد، بلکه منابع طبیعی را نیز به خطر می‌اندازد. تطبیق الگوی تولید -شامل تنوع، تناوب و میزان تولید- با نیازهای بــازار داخلی و الگوی مصرف جامعــه، در حالی که اصل پایداری منابع رعایت شود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما واقعیت نشــان می‌دهد که این تطبیق به دلیل عوامل متعددی مانند نوســانات قیمت، کمبود آب و ناکارآمدی مدیریتی، به‌درستی انجام نمی‌شود.

ایران با مساحتی حدود ۱۶۴ میلیون هکتار، تنها حدود ۱۸ میلیون هکتار زمین قابل کشت دارد که از این میزان، نزدیک به ۱۲ میلیون هکتار زیر کشت است. با این وجود، کشاورزی ایران مسئول بیش از ۹۰ درصد مصرف آب کشور است، در حالی که تنها ۹ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) را تشکیل می‌دهد. این عدم تعادل، همراه با تغییرات اقلیمی و خشکسالی‌های مکرر، امنیت غذایی را تهدید می‌کند. براساس آمار، ایران در سال‌های اخیر با کاهش ۲۰ درصدی بارندگی روبرو بوده که منجر به کاهش تولید محصولات کلیدی مانند گندم و برنج شده است. علاوه بر این، تلاطم‌های شدید فصلی در قیمت محصولات کشاورزی، بازار را ناپایدار کرده و کشاورزان را در معرض بحران قرار می‌دهد. برای مثال، در سال ۱۴۰۲، قیمت برخی محصولات مانند پیاز و گوجه‌فرنگی بیش از ۱۰۰ درصد نوسان داشت، که این امر منجر به هدررفت منابع و کاهش انگیزه کشاورزان شد.

در مواجهه با این تنش‌ها، مدیران ارشــد بخش کشاورزی اغلب به طرح «الگوی کشت» به‌عنوان راه‌حلی آرمانی اشــاره می‌کنند. این طرح، که در پاییز ۱۴۰۱ توســط وزارت جهاد کشاورزی رونمایی شد، تدوین نظام کشتی مبتنی بر شرایط اقلیمی و اقتصادی است. با این حال، این طرح هیچ‌گاه به‌طور کامل عملی نشده و نشانه‌های اجرای واقعی آن مشاهده نمی‌شود. الگوی کشت در ایران به دلیل ناهماهنگی با شرایط مالکیت منابع (که عمدتاً خصوصی است)، وضعیت بازار، شرایط اقلیمی و منابع محدود آب و خاک، ناکارآمد باقی مانده است. علاوه بر این، ناکارآمدی دولت در نظارت و اجرا، این مشکلات را تشدید می‌کند.

عدم وجود آمار و اطلاعات دقیق در بخش کشاورزی ایران یکی از چالش‌های اساسی است. براساس گزارش‌های جهانی، ایران فاقد داده‌های پایه‌ای جامع در مورد خاک، آب و بازار است که این امر تدوین برنامه‌های بهینه را مختل می‌کند. کمبود نظارت و ابزارهای اجرایی، همراه با ناکافی بودن منابع مالی برای کشاورزان -که اغلب کوچک‌مقیاس هستند- اجرای الگوهای پایدار را غیرممکن می‌سازد.

نبود هماهنگی میان سیاست‌های کشاورزی و نیازهای بازار منجر به تولید محصولاتی با ســودآوری پایین می‌شود، مانند کشت بیش از حد هندوانه در مناطق خشک که آب زیادی مصرف می‌کند اما ارزش اقتصادی کمی دارد. همچنین، فقدان آموزش کافی به کشاورزان و عدم اســتفاده از فناوری‌های نوین، بهره‌وری را کاهش داده است. برای نمونه، بهره‌وری آب در ایران تنها ۳۰ درصد است، در حالی که میانگین جهانی ۴۰ درصد است. اصلاح الگوی کشت با تمرکز بر روش‌های آبیاری نوین مانند قطره‌ای، تناوب زراعی (مانند کشت غلات پس از حبوبات برای حفظ خاک) و کشت محصولات سازگار با اقلیم (مانند جو به جای برنج در مناطق کم‌آب)، می‌تواند به پایداری منابع و ثبات امنیت غذایی کمک کند.

سال‌هاست که الگوی کشت به آرمان و ارزوی دست‌نیافتنی مدیریت بخش کشاورزی در ایران تبدیل شــده است. پس از سال‌ها تاکید بدون دستاوردی ملموس، در پاییز ۱۴۰۱ وزارت جهاد کشاورزی طرح ملی الگوی کشت را رونمایی کرد. براساس این طرح، الگوی کشت این‌گونه تعریف‌شده: «تدوین و اجرای نظام کشت محصولات کشاورزی (زراعی و باغی) مبتنی بر شرایط اقلیمی، بهره‌برداری بهینه از آب، خاک و گیاه متناسب با ظرفیت‌ها و مزیت اقتصادی کشــور با رعایت کلیه مسائل علمی، فنی و مدیریتی و ملاحظات زیست‌محیطی در راستای دستیابی به تأمین امنیت غذایی پایدار و اقتدار غذایی». این تعریف بر جنبه‌های مدیریتی و پایداری تأکید دارد، اما در کشورهای دیگر متفاوت است. مثلاً طبق تعریف FAO، الگوی کشت به ترتیب زمانی و مکانی کشــت محصولات اشاره دارد، شامل تناوب، کشت مخلوط و چند کشتی. در اتحادیه اروپا، الگوی کشت بر پایداری تمرکز دارد و شامل روش‌های حفاظتی و احیا اگر مانند استفاده از پوشش گیاهی برای حفظ خاک است، که منجر به کاهش ۲۰ درصدی مصرف آب شــده است. در هند، الگوی کشــت براساس فصل‌ها (خریف، ربی و زاید) تعریف می‌شود و شامل تنوعی مانند کشت برنج-گندم است، اما چالش‌هایی مانند آب‌زدایی بیش از حد دارد. گذشته از تعریف، آنچه در طرح وزارتخانه مشهود است، دستوری بودن آن است. این رویکرد بر پیش‌فرض‌های اشتباه استوار است، زیرا در کشوری با مالکیت خصوصی منابع، اجرای دستوری امکان‌پذیر نیست.

براساس تجارب جهانی، الگوی کشت باید از یک‌سو بر وضعیت منابع پایه (آب، خاک، اقلیم و مزیت‌های نسبی) استوار باشد که در آمایش سرزمین متبلور می‌شود، و از سوی دیگر تابع تقاضای بازار و ارزش کالای تولیدشــده که در زنجیره ارزش ظاهر می‌گردد. آمایش سرزمین، مانند صفحه شطرنجی که مهره‌های آن زنجیره ارزش هستند، شامل ارزیابی پتانسیل زمین با عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی است. در ایران، طرح آمایش سرزمین کشاورزی اخیراً توســط ســازمان امور اراضی اجراشده، اما هنوز ناقص است و تنها ۴۵ درصد زمین‌ها را پوشش می‌دهد. زنجیره ارزش در کشــاورزی ایران ضعیف است؛ برای مثال، در تولید خرما، ایران سومین تولیدکننده جهان است اما تنها ۲۰ درصد ارزش‌افزوده را کسب می‌کند به دلیل ضعف در بسته‌بندی و صادرات. در اتحادیه اروپا، زنجیره ارزش با حمایت‌های CAP (سیاست کشاورزی مشترک) تقویت شده و منجر به افزایش ۱۵ درصدی صادرات شده است. در هند، زنجیــره ارزش از طریق بازارهای محلــی و فناوری‌های دیجیتال بهبود یافته، اما همچنان با مشکلات حمل‌ونقل روبرو است.

اصلاح الگوی کشت نیازمند داده‌های دقیق از منابع و بازار است. هماهنگی نهادهای دولتی، آموزش کشــاورزان و ســرمایه‌گذاری در فناوری ضروری است تا نیازهای غذایی تأمین شود. اجرای آمایش سرزمین مبنای اولویت‌بندی تولید است و زنجیره ارزش تقاضا را تعیین می‌کند. تشکل‌های کشاورزان بهترین نقطه برای اطلاع‌رسانی و تصمیم‌سازی هستند، زیرا می‌توانند داده‌های آمایش و زنجیره را با نیازهای محلی هماهنگ کنند. از طرفی نقش دولت باید حمایتی باشد. تأمین زیرساخت‌ها، دانش فنی و نوآوری‌ها مانند آبیاری هوشمند می‌تواند مصرف آب را ۳۰ درصد کاهش دهد. درنهایت آنکه معمای الگوی کشت در ایران نیازمند گذار از رویکرد دستوری به تفکر مشارکتی است.

مسئله، کمبود آب نیست

بحران آب در ایران: منابع کافی، حکمرانی ناکافی



رضا حاجی کریم

رئیس فدراسیون صنعت آب ایران

چرا باید خواند:
مهم‌ترین چالش حوزه آب چیست: ذخایر آبی، الگوی مصرف یا ساختار حکمرانی آب؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.

چکیده

با وجود برخورداری ایران از منابع آب تجدیدپذیر قابل‌توجه در مقیاس منطقه‌ای، ساختار ناکارآمد حکمرانی آب و تعارض‌های نهادی منجر به شکل‌گیری بحران‌های گسترده در تأمین و توزیع این منبع حیاتی شده است. این مقاله با ارائه یک گزارش مستند از وضعیت بارش‌ها، ذخایر آبی و الگوی مصرف، نشان می‌دهد که کمبود فیزیکی مطلق آب در بخش‌های شرب و صنعت وجود ندارد و چالش اصلی، به مدیریت تخصیص و ضعف ساختار حکمرانی بازمی‌گردد.

۱ مقدمه

آب، به‌عنوان بنیانی‌ترین مؤلفه حیات و توسعه، همواره جایگاهی محوری در امنیت ملی و رفاه اجتماعی کشورها داشته است. ایران، با اقلیمی عمدتاً خشک و نیمه‌خشک، به‌طور تاریخی با محدودیت‌های آبی سازگار شده، اما روندهای چند دهه اخیر، شامل تغییرات اقلیمی، رشد جمعیت و سیاست‌های ناکارآمد تخصیص منابع، موجب تشدید بحران آب در سطح ملی شده است.

مطابق داده‌های رسمی، متوسط بارندگی سالانه کشور در دوره ۵۰ ساله اخیر حدود ۲۴۰ میلی‌متر بوده که طی یک دهه اخیر به حدود ۱۷۵ میلی‌متر کاهش یافته است. این میزان تقریباً یک پنجم میانگین جهانی (۸۶۰ میلی‌متر) است. نزولات جوی کشور معادل تقریبی ۴۱۳ میلیارد مترمکعب در سال برآورد می‌شود، اما به دلیل تبخیر بالا (در حدود ۷۰ درصد)، سهم آب تجدیدپذیر قابل بهره‌برداری به حدود ۱۰۳ میلیارد مترمکعب محدود می‌شود.

۲ تحلیل وضعیت منابع و مصارف

منابع آب تجدیدپذیر

بر اساس گزارش وزارت نیرو (۱۴۰۲)، ترکیب منابع آب ایران به این شرح است:

- **آب‌های سطحی:** حدود ۶۱٫۸ میلیارد مترمکعب در سال
- **آب‌های زیرزمینی تجدیدپذیر:** حدود ۴۱٫۶ میلیارد مترمکعب در سال
- **جمع کل:** ۱۰۳ میلیارد مترمکعب.

الگوی مصرف

الگوی فعلی مصرف آب در کشور، عدم تناسب شدید میان بخش‌ها را نشان می‌دهد:

درصد از کل مصرف	میزان مصرف (میلیارد مترمکعب در سال)	بخش مصرف‌کننده
۸۰-۹۰ درصد	۸۸	کشاورزی
۷-۸درصد	۸-۹	شرب شهری
۲-۳ درصد	۲-۳٫۷	صنعت و معدن

از این جدول برمی‌آید که مصرف شرب و صنعتی در مجموع کمتر از ۱۵ درصد منابع تجدیدپذیر را تشکیل می‌دهد، لذا در یک نظام تخصیص کارآمد، بحران تأمین این دو بخش نباید رخ دهد. در صورت ادامه الگوی فعلی مصارف، به فرض خطی بودن تغییرات شاهد این وضعیت در ۸ سال آینده خواهیم بود:

ادامه وضع موجود

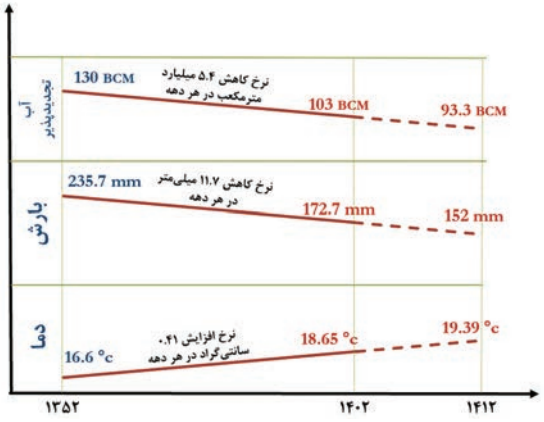

در این صورت و باز هم با فرض خطی بودن متغییرها، شاهد بروز ناترازی و کمبود مطلق آب در پایان این دوره ۸ ساله خواهیم بود:

نقطه ناترازی منابع و مصارف آب ایران



نکته بسیار حائز اهمیت اینجاست که بر اساس مطالعات مختلف به ویژه مطالعه آذر ۱۴۰۲ مرکز ملی مطالعات آب و کشاورزی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، این تغییرات خطی نیستند و چه در حوزه کاهش نزولات و چه در حوزه افزایش دما شاهد تغییرات غیر خطی خواهیم بود که مفهوم آن فرارسیدن بروز ناترازی مطلق بسیار زودتر از پایان دوره ۸ ساله مورد بحث است.

سازمان حفاظت محیط‌زیست، به دلیل وابستگی بودجه‌ای و اداری به دولت و نبود اختیارات بازدارنده، توان جلوگیری از پروژه‌هایی که منابع آبی و اکوسیستم‌ها را تهدید می‌کنند ندارد. این امر باعث شده بسیاری از تالاب‌ها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها قربانی پروژه‌های توسعه‌ای شوند.

۳ تغییرات اقلیمی و فشار مضاعف بر منابع

داده‌های سازمان هواشناسی کشور حاکی از افزایش میانگین دمای هر دهه به میزان ۰.۵ درجه سانتی‌گراد طی سه دهه اخیر است. این افزایش دما علاوه بر کاهش بارش مؤثر، موجب تشدید تبخیر و کاهش کارایی مخازن سدها و شبکه‌های انتقال آب می‌شود.

روند تغییرات دمای سال شمسی در ۵۰ سال اخیر در کل ایران

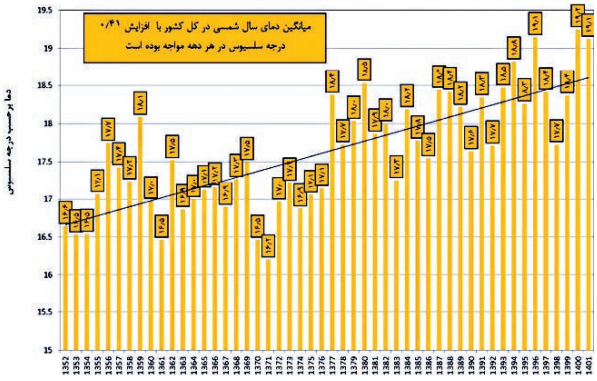

پدیده‌های حادی همچون موج‌های گرمای بالای ۵۰ درجه سانتی‌گراد، که در تابستان ۱۴۰۴ در استان‌های خوزستان، بوشهر و سیستان‌وبلوچستان رخ داد، نمونه‌ای از اثرات مستقیم تغییر اقلیم بر امنیت آبی کشور است.

۴ ساختار حکمرانی آب: تکه‌پاره و ناکارآمد

نهادهای اصلی

ساختار حکمرانی آب در ایران به‌طور رسمی در اختیار چهار بازیگر کلیدی است:

- **وزارت نیرو:** متولی مدیریت کمی و کیفی منابع آب سطحی و زیرزمینی، ساخت و بهره‌برداری از سدها، شبکه‌های اصلی انتقال، و تأمین آب شرب شهری.
- **وزارت جهاد کشاورزی:** مسئول تعیین الگوی کشت، مدیریت شبکه‌های فرعی آبیاری و زهکشی، و هدایت یارانه‌ها و حمایت‌ها به سمت تولید محصولات کشاورزی.
- **سازمان حفاظت محیط‌زیست:** نقش نظارتی در حفاظت از تالاب‌ها، رودخانه‌ها و کیفیت آب، اما بدون اختیارات اجرایی گسترده.
- **شورای عالی آب:** نهادی هماهنگ‌کننده در سطح ملی که وظیفه تدوین سیاست‌های کلان و حل اختلافات بین‌بخشی را بر عهده دارد.

۵ چالش‌های نهادی و تداخل وظایف

نبود مرجع واحد با اختیارات الزام‌آور

شورای عالی آب، اگرچه از نظر ساختاری بالادست همه نهادها قرار دارد، اما فاقد ابزارهای حقوقی و مالی برای الزام دستگاه‌ها به اجرای مصوبات است. نتیجه این ضعف، تصمیم‌گیری‌های موازی و گاه متناقض است.

تعارض منافع بین وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی

وزارت نیرو در اسناد رسمی به دنبال کاهش برداشت آب کشاورزی برای حفظ ذخایر آبی و تأمین شرب پایدار است، در حالی که وزارت جهاد کشاورزی تحت فشار اهداف خودکفایی و حمایت از کشاورزان، همچنان در پی افزایش سطح زیر کشت حتی در مناطق کم‌آب است. این تضاد، باعث شده بخش کشاورزی بیش از ۸۵درصد منابع را مصرف کند و بهره‌وری آن پایین بماند.

جزیره‌ای بودن پایگاه داده‌ها

هر دستگاه به‌طور مستقل داده‌های مربوط به منابع و مصارف را گردآوری می‌کند و اغلب این داده‌ها به دلایل سازمانی یا امنیتی به اشتراک گذاشته نمی‌شوند. در نتیجه، هیچ سامانه ملی یکپارچه پایش منابع آب وجود ندارد که مبنای تصمیم‌گیری کلان باشد. این موضوع باعث می‌شود آمارهای رسمی حتی بین دستگاه‌های دولتی ناسازگار باشند.

غلبه رویکرد سازه‌ای بر رویکرد مدیریتی

وزارت نیرو به‌طور سنتی تمرکز خود را بر پروژه‌های سازه‌ای نظیر سدسازی و انتقال آب بین‌حوضه‌ای قرار داده است، در حالی که مدیریت تقاضا، اصلاح الگوی مصرف و ابزارهای اقتصادی (مانند قیمت‌گذاری مبتنی بر هزینه واقعی آب) در حاشیه مانده‌اند. این رویکرد بحران را به تأخیر می‌اندازد ولی حل نمی‌کند.

ضعف نظارت زیست‌محیطی

سازمان حفاظت محیط‌زیست، به دلیل وابستگی بودجه‌ای و اداری به دولت و نبود اختیارات بازدارنده، توان جلوگیری از پروژه‌هایی که منابع آبی و اکوسیستم‌ها را تهدید می‌کنند ندارد. این امر باعث شده بسیاری از تالاب‌ها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها قربانی پروژه‌های توسعه‌ای شوند.

عدم هماهنگی در سیاست‌های مالی و یارانه‌ای

یارانه‌های انرژی و نهاده‌های کشاورزی، به‌طور غیرمستقیم تشویق‌کننده مصرف بی‌رویه آب هستند. در واقع، کشاورز با آب ارزان و حتی رایگان، انگیزه‌ای برای بهبود بهره‌وری ندارد، و وزارت نیرو نیز توان تغییر این سیاست‌ها را ندارد.

۶ پیامدهای حکمرانی ناکارآمد

- **بحران‌های شرب شهری:** نمونه بارز آن، قطعی‌های مکرر آب در شهرهای بزرگ در تابستان ۱۴۰۲، با وجود منابع کافی در سطح ملی.
- **فرونشست زمین:** برداشت بی‌رویه آب زیرزمینی منجر به فرونشست تا ۳۰ سانتی‌متر در سال در دشت‌های ورامین، مشهد و کرمان شده است.
- **اتلاف منابع در کشاورزی:** راندمان پایین (زیر ۵۰ درصد) موجب هدررفت بیش از ۴۰ میلیارد مترمکعب آب در سال می‌شود.
- **تشدید نابرابری بین‌بخشی:** تخصیص منابع به پروژه‌های پرهزینه انتقال آب بین‌حوضه‌ای، بدون ارزیابی جامع اثرات اجتماعی و زیست‌محیطی.

۷ مقایسه تطبیقی با کشورهای مشابه

کشورهایی نظیر استرالیا و آفریقای جنوبی، با اقلیم خشک و منابع محدود، از طریق ایجاد «نهاد ملی مدیریت یکپارچه آب»، تدوین «قانون تخصیص آب» و اجرای «بازار آب» توانسته‌اند هم تعادل اکولوژیک را حفظ کنند و هم امنیت شرب و صنعتی را تضمین کنند. در مقابل، ساختار فعلی ایران با تمرکز بر پروژه‌های سازه‌ای و غفلت از اصلاح حکمرانی، به تداوم بحران دامن می‌زند.

۸ سناریوهای آینده

- **سناریوی ادامه وضع موجود:** تشدید بحران‌های شرب در مناطق شهری، کاهش تولید کشاورزی در مناطق کم‌آب، و گسترش مهاجرت‌های اقلیمی.
- **سناریوی اصلاح حکمرانی:** تشکیل مرجع ملی مدیریت آب، بهبود شفافیت داده‌ها، و بازطراحی نظام تخصیص بین‌بخشی می‌تواند ظرف ۵ تا ۷ سال فشار را بر منابع کاهش دهد.

۹ نتیجه‌گیری

مسئله آب در ایران بیش از آنکه ناشی از کمبود مطلق منابع باشد، بازتاب ساختار ناکارآمد حکمرانی و تعارض‌های نهادی است. سهم اندک بخش شرب و صنعت از منابع تجدیدپذیر، در کنار بحران‌های مکرر این دو بخش، شاهدی بر این مدعاست که «مسئله، کمبود آب نیست؛ مسئله، حکمرانی آب است». اصلاح ساختار حکمرانی نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی برای بقا و توسعه پایدار کشور محسوب می‌شود. بدون چنین اصلاحی، نه کاهش مصرف در کشاورزی محقق خواهد شد و نه سرمایه‌گذاری‌های هدفمند در زیرساخت‌های آبی صورت خواهد گرفت.

ردپای زنانه در مدیریت آب

مشارکت زنان چه‌قدر می‌تواند در مدیریت بحران آب نقش داشته باشد؟



شیرین احمدنیا

دانشیار جامعه‌شناسی
دانشگاه علامه طباطبایی
مدیر گروه مطالعات زنان
انجمن جامعه‌شناسی ایران

چرا باید خواند:
زنان چه نقشی در مدیریت منابع آب کشور دارند؟ پاسخ را در این مقاله خواهید خواند، با ما همراه باشید.

مدیریت منابع آب یکی از پیچیده‌ترین و حیاتی‌ترین چالش‌های جوامع بشـــری است که با پیچیدگی‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی درهم‌تنیده شده است. زنان نه‌تنها در توزیع و مصرف آب در سطح خانوار نقش محوری دارند، بلکه در سطوح بالاتر ساختاری نیز می‌توانند نقش‌آفرینانی اثرگذار در مدیریت منصفانه و پایدار آب باشـــند. بحران آب تهران و ایران، بیشتر از کمبود، ناشی از سوءمدیریت و عدم تطابق زیرساخت‌ها با جمعیت اســـت. مدیریت خانگی مصرف آب نه فقط نیاز محیطی بلکه مولفه‌ای حیاتی از عدالت اجتماعی و اقتصادی است. در این میان، زنان، به عنوان کنشگران اجتماعی واقتصادی می‌تواننـــد نقش‌آفرینان موثری باشـــند. با این‌حال، نقش زنان به‌عنوان عاملان کلیدی در دو ســـطح خانواده و جامعه، اغلب مورد کم‌توجهی واقع شده یا اساساً نادیده گرفته می‌شود. زنان، با ظرفیت ذاتی در مدیریت خانه و فرهنگ‌سازی، می‌توانند نقطه شروع تحول باشند. اصلاح الگوی مصرف، بهینه‌سازی زیرســـاخت‌ها و مشـــارکت واقعـــی زنـــان -در کنار سیاست‌گذاری‌های آگاهانه- می‌تواند راه خروج از بحران را هموار سازد.

اگر مروری بر ادبیات علوم اجتماعی داشته باشیم دو نظریه را مشخصاً می‌توان نام برد که در زمینه تحلیل نقش زنان در زمینه مدیریت منابع آب می‌توانند سودمند واقع شوند:

نخست، نظریه نقش (Role Theory) که بر موقعیت‌های اجتماعی و انتظارات مرتبط با جنســـیت، نقش‌ها و وظایف استوار اســـت. در بسیاری جوامع، به طور سنتی، وظایف مرتبط با تأمین و نگهداری منابع خانگی از جمله آب، اغلب به‌صورت اجتماعی به زنان محول شده است. در ارتباط با ایفای نقش زنان در خانواده، دو حیطه وجود داشته است که زنان در آن دخالت مســـتقیم داشته و دارند: یکی عرصه تولید و نگهداری منابع آب است. به این ترتیب که، خصوصاً در سطح جوامع روستایی یا مناطق کم‌منبع، تأمین آب شرب، نظافت، آشپزی و کشاورزی خرد بر عهده زنان بوده است. این مسئولیت‌ها بر اساس تقسیم‌کار جنسیتی، بدون توجه به هزینه‌هایی چون فشار جسمی و زمانی محول می‌شده است. به عنوان مثال، زنان اغلب مسئول رفت‌وآمد به منابع دور یا چاه‌ها بوده‌اند. زمینه دیگر حضور و تاثیرگذاری زنان، در زمینه ذخیره‌ســـازی و نگهداری آب بوده است: زنان سیستم‌های ساده (مانند ظرف‌های سفالی یا پلاستیکی) برای ذخیره و نگهداری آب را به کارگرفته و مسئولیت حفظ سلامت و بهداشت آب را نیز برعهده داشته‌اند. عرصه دیگر نقش‌آفرینی زنان در سطح خرد، در چارچوب مصرف و صرفه‌جویی درباره آب بوده است. زنان معمولاً در تصمیم‌گیری درباره مصرف آب، مانند شیوه شست‌وشو، زمان‌بندی مصرف آشپزی یا باغچه‌های خانگی، نقش مهمی دارا بوده‌اند. آموزش‌های مرتبط و آگاهی‌های بهداشتی، که ارتباط مستقیم با کیفیت آب مصرفی دارد نیز اغلب به دست زنان منتقل می‌شود. زنان به‌عنوان حاملی از دانش سنتی، شیوه‌های مدیریت آب را نسل به نسل انتقال می‌داده‌اند؛ از روش‌های آبیاری سنتی گرفته تا تشخیص نشانه‌های کاهش کیفیت آب. این انتقال نه فقط فنی که فرهنگی بوده و در حفاظت پایدار از منابع آب مؤثر واقع شده است

نظریه مرتبط و روشـــنگر دیگری نیز به نام نظریه بوم‌شناســـی سیاسی فمینیستی (Feminist Political Ecology) قابل طرح اســـت که بر تأثیر ســـاختارهای قدرت جنسیتی در دسترسی به منابع و تصمیم‌گیری در محیط زیست تأکید دارد. این رویکرد میان‌رشته‌ای که از ترکیب دو حوزه بوم‌شناسی سیاسی و فمینیسم پدیدار شده، به بررسی روابط پیچیده بین قدرت، جنسیت، و محیط زیست می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه جنسیت بر دسترسی به منابع طبیعی، مدیریت محیط زیست، و نوع مواجهه با آسیب‌های زیست‌محیطی مؤثر واقع می‌شود. در نتیجه، زنان با توجه به این که عموماً از پایگاه‌های پایین‌تر قدرت و منزلت برخوردار بوده‌اند، عموماً کمتر در تصمیم‌گیری‌های کلان حضور دارند، حتی اگر در مصرف و مدیریت خانوادگی به‌شدت اثرگذار و درگیر بوده باشند.

تاثیرگذاری زنان در سطوحی فراتر از خانواده

الف) مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های محلی

در شوراهای محلی، انجمن‌های روستایی یا مدیریت تعاونی‌ها، حضور زنان هرچند رو به افزایش است اما هنوز محدود به‌حساب می‌آید. با این حال، مطالعات نشان می‌دهند که تجربه حضور زنان در این نهادها منجر به تصمیم‌های پایدارتر و عدالت‌محورتر در تخصیص آب شده است.

ب) نقش زنان در سازمان‌های غیردولتی و جنبش اجتماعی

عرصه نسبتاً جدیدتری که برای زنان برای مداخله و اثرگذاری بر سیاستگذاری‌ها شناسایی

نکته‌هایی که باید بدانید

- **گروهی از زنان در تهران، در چارچوب تشکل‌های مدنی و مردمی در سطح محله‌های خود اقدام به تهیه بروشورهای آگاهی رسانی و آموزش شهروندان برای صرفه‌جویی در مصارف آب به شیوه‌های مختلف کرده‌اند. در این بروشورهای اطلاع‌رسانی، حتی دعوت از شهروندان دیگر به عمل آمده که با اقداماتی نظیر تکثیر و توزیع این بروشورها و تشکیل جلسات جمعی برای مطالعه و گفتگو در زمینه شیوه‌های صرفه‌جویی در مصرف و پیشگیری از هدررفت آب، «به جمع ما بپیوندید و آب‌یار محله‌تان بشوید».**
- **در قالب پروژه‌های ساخت سدهای شنی (Sand-Dam Projects) در مناطق خشک کنیا، زنان در روستاها در ساخت سدهای شنی مشارکت فعال داشته‌اند. این سازه‌ها به حفظ آب، تغذیه سفره‌های زیرزمینی و کاهش تبخیر آب کمک کرده و راهی پایدار برای تأمین آب در فصل خشک ایجاد کرده‌اند.**
- **در شوراهای محلی، انجمن‌های روستایی یا مدیریت تعاونی‌ها، حضور زنان هرچند رو به افزایش است اما هنوز محدود به‌حساب می‌آید. با این حال، مطالعات نشان می‌دهند که تجربه حضور زنان در این نهادها منجر به تصمیم‌های پایدارتر و عدالت‌محورتر در تخصیص آب شده است.**

توانمندسازی زنان در زمینه مدیریت منابع آب نه‌فقط یک موضوع جنسیتی، بلکه مسأله‌ای ساختاری است که در بستر عدالت اجتماعی و توسعه پایدار قابل پیگیری است. با اصلاح ساختارهای نهادی، سرمایه‌گذاری در آموزش و تقویت نهادهای مدنی، هم کارکرد خانواده‌ها در مدیریت مؤثر آب ارتقا می‌یابد و هم نظام‌های مدیریت آب در سطح جامعه مقبولیت، پایداری و کارآمدی بیشتری خواهند یافت.

شده، فعالیت ایشان در سازمان‌های مردمی و انجمن‌های حفاظت از منابع آب است. ایشان منشأ تغییراتی غالباً از پایین به بالا (bottom-up) بوده‌اند، به نحوی که زنان با حضورشان موجب می‌شوند این سازمان‌ها درجهت تدوین سیاست‌های محلی و ملی به نهادهای بالادستی و صاحب نفوذ فشار بیاورند و اقداماتشان برای رفع کاستی‌ها و چاره‌اندیشی برای چالش‌های محلی موثرتر واقع شود.

ج) تأثیر ساختارهای جنسیتی در نابرابری دسترسی

در چارچوب نظریه بوم‌شناسی سیاسی فمینیستی، نابرابری‌های ساختاری در دسترسی به منابع و قدرت تصمیم‌گیری ناشی از سلطه و دوام ساختارهای جنسیت‌زده است. به این ترتیب که زنان، بنا به تقسیم کار جنسیتی متداول در جوامع مردسالار، معمولاً کمتر دسترسی به منابع رسمی دارند و صدایشان در سیاست‌گذاری محلی یا ملی شنیده نمی‌شود.

هنگامی که زنان به واسطه موانع فرهنگی و ساختاری امکان مشارکت و تاثیرگذاری بر سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها نداشته باشند، شاهد پیامدهای منفی آن در عرصه‌های مختلفی خواهیم بود. این تبعات از جمله در ضعف در پایدارسازی منابع خود را نشان می‌دهد، از سوی دیگر، نابرابری‌های جنسیتی همچنان تشدید می‌شود، و در نهایت، هزینه‌های آن متوجه کیفیت زندگی زنان وخانواده، و نهایتاً جامعه محلی می‌شود. ساختارهای مردسالار محلی و ملی، قوانین و فرهنگ سیاسی سنتی، غالباً اجازه مشارکت واقعی به زنان نمی‌دهند. فقدان ظرفیت‌سازی و آموزش موجب ضعف توانمندسازی زنان در حوزه‌های فنی و مدیریتی می‌شود، و تبعاً، با تشدید محدودیت‌های مالی زنان، به گسترش فقر زنانه منتهی می‌شود. برای مقابله با چنین شرایطی، جامعه نیازمند تضمین مشارکت واقعی زنان در سطوح مختلف خرد و میانه و کلان است. در سطح کلان، ضرورت اصلاح ساختارهای حقوقی و نهادی و اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی به‌شدت احساس می‌شود. از آنجا که در سطح جامعه، حضور مؤثر و منصفانه زنان در تصمیم‌گیری‌ها می‌تواند راهگشای مدیریت پایدار و عادلانه منابع آب باشد، حمایت از جنبش‌های اجتماعی که به عدالت جنسیتی در دسترسی به آب می‌پردازند نیز حائز اهمیت است. از سوی دیگر، نهادهایی که بر افکار عمومی و تغییر نگرش‌ها تاثیرگذارند نیز از طریق فرهنگسازی عمومی می‌توانند سهم خود را ایفا کنند به عنوان مثال، رسانه‌ها و آموزش‌وپرورش در بها دادن، به‌رسمیت شناختن و آگاهی رسانی در زمینه نقش زنان در مدیریت آب می‌توانند مؤثر واقع شوند.

در ادامه برخی تجربیات موفق در زمینه مداخله و مشارکت زنان در مدیریت آب مورد در مناطق مختلف جهان مورد اشاره قرار می‌گیرد:

در هند

گروهی از زنان در تشکلی معروف به «دوستداران آب» در منطقه بوندل‌خند هند هستند که از سال ۲۰۰۵ به فعالیت در زمینه آب مشغول‌اند. آن‌ها با احیای منابع آب خشک، در ساخت سازه‌های حفظ آب در ۲۰۰ روستا در ایالت‌های مادیا پرادش و اوتار پرادش مشارکت داشته‌اند. بخشی از موفقیت آن‌ها به دلیل توانمندی‌شان در بسیج محلی و تأثیرگذاری مثبت برای کاهش مشکلات شدید کم‌آبی بوده است.

خانم آملا رؤیا (Amla Ruia فعال محیط زیست و بنیان‌گذار مؤسسه Aakar Charitable Trust) نیز در کشور هند تاکنون بیش از ۲۰۰ سد کوچک (check dam) در بیش از ۱۱۵ روستای ایالت راجستان ساخته است. این سدها سبب پر شدن سفره‌های زیرزمینی، افزایش تولید محصولات کشاورزی، توانمندسازی دختران برای تحصیل و بازیابی توان اقتصادی منطقه شده‌اند. به او لقب «مادر آب» داده‌اند.

در رواندا

گروهی به نام Iriba Water Group که تشکلی اجتماعی تأسیس‌شده توسط خانم ایوت ایشیموی Yvette Ishimwe، فعال جوان روندایی است با راه‌اندازی شبکه‌ای از آب‌فروشی‌ها و «ATM آب»ها، تا سال ۲۰۲۳، دسترسی بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر را در روندا و کنگو به آب آشامیدنی سالم فراهم کرده و باعث ایجاد ۶۸ شغل شده و انتشار سالانه ۶۲ تن CO_2 را کاهش داده است.

در پاکستان

پروژه‌ای به نام Paani Project راه اندازی شده است که با ساخت چاه‌های مجهز (عمیق، پمپ‌دار، یا خورشیدی) به بیش از ۷،۵۵۱ خانواده در منطقه ترپارکار برای دسترسی به آب سالم کمک کرده است. در چارچوب این پروژه «مرکز زنان» ایجاد شده تا آموزش‌های مهارتی و صنایع‌دستی به زنان ارائه کند. زنان از امکان کشت باغچه‌های خانگی برخوردار شدند که استقلال اقتصادی آن‌ها را تقویت کرده است.

در قاره آفریقا

در چارچوب فعالیت موسسه‌ای به نام برنامه آب جهانی برای زنان Global Women's Water Initiative در کنیا، تانزانیا و اوگاندا به زنان و جوانان آموزش ساخت فناوری‌های کاربردی آب، مانند فیلترهای بیوسند و تانک‌های ذخیره آب ارائه شده است. بسیاری از این زنان بعداً به‌صورت حرفه‌ای در ساخت و اجرای پروژه‌ها همکاری کرده‌اند.

همچنین در قالب پروژه‌های ساخت سدهای شنی (Sand-Dam Projects) در مناطق خشک کنیا، زنان در روستاها در ساخت سدهای شنی مشارکت فعال داشته‌اند. این سازه‌ها به حفظ آب، تغذیه سفره‌های زیرزمینی و کاهش تبخیر آب کمک کرده و راهی پایدار برای تأمین آب در فصل خشک ایجاد کرده‌اند.

در ایران

گذشته از این‌که زنان ایران در چارچوب فعالیت سنتی‌شان در مناطق روستایی به ویژه با توجه به پهناوری اقلیم خشک و کم‌آبی نقش حائز اهمیتی در حراست از منابع کمیاب آبی ایفا کرده‌اند، در شرایط غلبه زندگی شهرنشینی و تغییر در سبک معیشت و زندگی هم تا حدودی در جهت حفظ منابع آبی علی‌رغم موانع و محدودیت‌های فرهنگی که به زنان اجازه نقش‌آفرینی نمی‌دهد، سهم خود را ایفا کرده‌اند. بنا به گزارش سازمان حفاظت محیط زیست ایران، مشارکت زنان در پروژه‌های حفاظت از تالاب‌ها (تالاب‌های استان‌های آذربایجان غربی و شرقی، فارس و خوزستان)، حتی در ابعادی بیشتر از مردان صورت گرفته است. کمپینی هم در آذربایجان شرقی با نام «بانوی آب» با مشارکت زنان و با تاکید بر نقش کلیدی زنان در مدیریت آب راه‌اندازی شده است. زنان را به عنوان سفیران آب نامیده‌اند چراکه گرداننده اصلی مصرف آب در منازل هستند و توان بالایی برای فرهنگ‌سازی دارند. در بوشهر برنامه‌هایی مانند مسابقات ملی پیامکی برای ترویج فرهنگ مصرف بهینه آب و برق با مشارکت زنان برگزار شده است. همچنین تاکید شده است که زنان معمولاً در مشاغل سازگار با محیط زیست مانند صنایع دستی، خیاطی و مشاغل غیرکشاورزی مشارکت مؤثری داشته‌اند که به کاهش فشار بر منابع آبی کمک کرده است.

از دیگر موارد، اقدامات دانشگاهی نظیر برگزاری کارگاه‌های توانمندسازی و مشارکت زنان در مدیریت آب است که در سال ۱۴۰۳ با همکاری شرکت آب و فاضلاب خوزستان و دانشگاه آزاد اهواز برگزار شد که طی آن کارشناسان زن در دستگاه‌های مختلف و اساتید دانشگاه در زمینه مدیریت منابع آب و مصرف بهینه آموزش دیده‌اند. در جریان بحران اخیر کمبود برق و آب که در بسیاری از استان‌ها در فصل تابستان سال جاری مساله‌ساز شده و منجر به قطعی مکرر آب و مشکلاتی برای تأمین آب شده است، باز هم شاهد این بوده‌ایم که گروهی از زنان در تهران، در چارچوب تشکل‌های مدنی و مردمی در سطح محله‌های خود اقدام به تهیه بروشورهای آگاهی‌رسانی و آموزش شهروندان برای صرفه‌جویی در مصارف آب به شیوه‌های مختلف کرده‌اند. در این بروشورهای اطلاع‌رسانی، حتی دعوت از شهروندان دیگر به عمل آمده که با اقداماتی نظیر تکثیر و توزیع این بروشورها و تشکیل جلسات جمعی برای مطالعه و گفتگو در زمینه شیوه‌های صرفه‌جویی در مصرف و پیشگیری از هدررفت آب، «به جمع ما بپیوندید و آب‌یار محله‌تان بشوید».

از دید جامعه‌شناختی، توانمندسازی زنان در زمینه مدیریت منابع آب نه فقط یک موضوع جنسیتی، بلکه مسأله‌ای ساختاری است که در بستر عدالت اجتماعی و توسعه پایدار قابل پیگیری است. با اصلاح ساختارهای نهادی، سرمایه‌گذاری در آموزش و تقویت نهادهای مدنی، هم کارکرد خانواده‌ها در مدیریت مؤثر آب ارتقا می‌یابد و هم نظام‌های مدیریت آب در سطح جامعه مقبولیت، پایداری و کارآمدی بیشتری خواهند یافت.

تیشه به ریشه آب

چالش‌های سیاست‌گذاری آب در ایران



حامد پورسپاهی‌سامیان
پژوهشگر حوزه آب

چرا باید خواند:
اسناد بالادستی در حوزه حکمرانی آب چه می‌گوید و چگونه می‌توان از منابع زیرزمینی حفاظت کرد؟ این مقاله را بخوانید.

پروین اعتصامی، در یکی از اشـــعارش سرنوشت درخت ســـپیداری را نقل می‌کند که هیزم‌شکن آن را با تبر و اره قطع می‌کند و ســـپس برای گرمی تنور خانه‌اش به آتش می‌کشد. زمانی که درخت از سرنوشت خود گلایه می‌کند، شعله آتش بر او طعنه می‌زند که درختی که میوه نیاورده باشد، سرنوشتش به جز سوختن و نابودی نخواهد بود و در نهایت به این سپیدار هشدار می‌دهد که: «از گفته ناکرده بیهوده چه حاصل؟»

ویژگی درخت ســـپیدار طبق توصیف پروین آن است که بسیار شـــاخه و برگ می‌دهد و بسیار قد برمی‌افرازد؛ اما میوه‌ای ندارد. برنامه‌ها، سیاســـت‌ها، مصوبات و قوانین آب در ایران نیز به مانند همین درخت، شـــاخه و برگ و صفحه بسیار دارند. اما اگر نتیجه یا میوه را جستجو کنیم، باید گفت مجموعه این سیاست‌گذاری‌ها نتیجه‌ای نداشته و حتی شاید، در نگاهی بدبینانه، نتایج نامطلوب نیز به بار آورده اســـت. این گفته، هرگز به معنای زیر سؤال بردن زحمات متخصصان دلســـوزی نیست که در دستگاه‌های مختلف صادقانه برای بهبود شرایط تلاش کرده و می‌کنند. بلکه تلاشی است برای اینکه ببینیم چرا برنامه‌ها، قوانین، اسناد و مصوبات مربوط به آب در ایران، به ندرت منجر به نتیجه مثبت شده‌اند و چرا تبدیل به «گفته‌های ناکرده بیهوده و بی‌حاصل» شده‌اند.

اجازه دهید با چند مثال ادعـــای خود را در خصوص بی‌حاصل بودن برنامه‌ها و قوانین و اسناد حوزه آب تبیین کنم:

مثال اول: تعادل‌بخشی آب‌های زیرزمینی

برنامه‌ها، قوانین، اســـناد و مصوبات: در ســـال ۱۳۴۵ قانونی با عنوان «حفظ و حراست منابع آب‌های زیرزمینی کشـــور» تدوین شده است. ماده ۱۷ برنامه چهارم، ماده ۱۴۰ برنامه پنجم، ماده ۳۵ برنامه ششم و ماده ۳۷ برنامه هفتم بر موضوع تعادل‌بخشی تأکید داشته‌اند. در مواد ۶ و ۹ سیاست‌های کلی محیط زیست نیز تعادل‌بخشی آب‌های زیرزمینی مورد توجه قرار گرفته است. وزارت نیرو نیز در سال ۸۴ برنامه طرح تعادل بخشی، تغذیه مصنوعی و پخش سیلاب را آغاز کرده و هیأت وزیران در سال ۱۳۸۷ مصوبه‌ای با عنوان «ضوابط ایجاد تعادل بین منابع و مصارف آب» به تصویب رســـانده است. شورای عالی آب نیز ابتدا در سال ۱۳۹۲ طرحی با عنوان «برخورد قانونی با برداشـــت‌های غیر مجاز» و ســـپس در سال ۱۳۹۳ طرح دیگری با عنوان «احیا و تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی کشور» به تصویب رسانده است. کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی نیز با برگزاری جلسات متعدد و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های تمام دستگاه‌های استانی، برنامه‌های استانی سازگاری با کم‌آبی را مصوب کرده است که یکی از اهداف اصلی آن تعادل‌بخشی آب‌های زیرزمینی بوده است. در قوانین بودجه نیز از سال ۱۳۹۹، با هدف حفظ و صیانت از آبخوان‌های کشور تعرفه‌هایی برای چاه‌های آب در نظر گرفته شده است. علاوه بر همه مواردی که گفته شد، در مصوبات و اسناد ریز و درشت دیگر نیز بر تعادل‌بخشی آب‌های زیرزمینی تأکید شده است و ستادها و کارگروه‌های مختلف تشکیل و کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها و نشست‌های متعدد برگزار و یادداشت‌ها و مقالات و بیانیه‌های متعدد منتشر شده است.

نتایج: تعداد چاه‌های آب از حدود ۵۰ هزار حلقه چاه در سال ۱۳۴۵، به بیش از ۱ میلیون چاه رســـیده اســـت. تلخ‌تر آنکه حدود ۵۵۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز در کشور وجود دارد. از ۶۰۹ دشت کشور بیش از ۴۲۰ دشت ممنوعه و ممنوعه بحرانی هستند. بیش از ۲۵۰ پهنه فرونشست زمین در کشور شناسایی شده است و رکورد جهانی نرخ فرونشست زمین در برخی از مناطق کشور به ثبت رسیده است. کسری تجمعی مخازن آب زیرزمینی کشور به بیش از ۱۵۰ میلیارد متر مکعب رسیده است.

مثال دوم: حفاظت از تالاب‌ها

برنامه‌ها، قوانین، اسناد و مصوبات: طرح حفاظت از تالاب‌های ایران در سال ۱۳۸۳ با همکاری میان سازمان حفاظت محیط زیست، صندوق تسهیلات محیط زیست جهانی (GEF) و برنامه توســـعه ملل متحد (UNDP) به منظور ارتقای مدیریت حوضه آبریز تالاب‌ها در کشور آغاز شـــد. طبق آنچه در وبگاه این طرح اعلام شده، ۱۷ برنامه برای مدیریت تالاب‌های کشور در قالب طرح مذکور تدوین و ابلاغ شده است. در ماده ۶ سیاست‌های کلی نظام در بخش محیط زیست، حفاظت از تالاب‌ها و دریاچه‌های کشور مورد توجه قرار گرفته است. در همین راستا «قانون حفاظت، احیا و مدیریت تالاب‌های کشـــور» و آیین‌نامه آن در سال ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ به تصویب رسیدند و طبق این آیین‌نامه «ستاد ملی هماهنگی و مدیریت تالاب‌های کشور» تشکیل شد. کارگروه ملی نجات دریاچه ارومیه در سال ۱۳۹۲ تشکیل و از سال ۱۳۹۳ آغاز به کار کرد و پروژه‌های مطالعاتی و اجرایی مختلفی را در دســـتور کار قرار داد. بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی[1] نشان می‌دهد بیش از یازده هزار میلیارد تومان (به ارزش

نکته‌هایی که باید بدانید

- **تعداد چاه‌های آب از حدود ۵۰ هزار حلقه چاه در سال ۱۳۴۵، به بیش از ۱ میلیون چاه رسیده است. تلخ‌تر آنکه حدود ۵۵۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز در کشور وجود دارد. از ۶۰۹ دشت کشور بیش از ۴۲۰ دشت ممنوعه و ممنوعه بحرانی هستند. بیش از ۲۵۰ پهنه فرونشست زمین در کشور شناسایی شده است و رکورد جهانی نرخ فرونشست زمین در برخی از مناطق کشور به ثبت رسیده است. کسری تجمعی مخازن آب زیرزمینی کشور به بیش از ۱۵۰ میلیارد متر مکعب رسیده است.**
- **تعارض منافع بیانگر تضاد بین وظیفه عمومی و منافع خصوصی یک سازمان (یا یک مقام) است . شرکت‌های آب منطقه‌ای از یک سو وابسته به درآمد حاصل از عرضه آب هستند (منافع خصوصی سازمان) و از سوی دیگر مسئول حفاظت از آب هستند (وظیفه عمومی سازمان) که این موضوع ریشه تعارض منافع در این شرکت‌ها را پدید می‌آورد.**
- **طرح حفاظت از تالاب‌های ایران در سال ۱۳۸۳ با همکاری میان سازمان حفاظت محیط زیست، صندوق تسهیلات محیط زیست جهانی (GEF) و برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) به منظور ارتقای مدیریت حوضه آبریز تالاب‌ها در کشور آغاز شد. برا ساس نتایج اعلام شده، ۱۷ برنامه برای مدیریت تالاب‌های کشور در قالب طرح مذکور تدوین و ابلاغ شده است.**

در ۱۴ مرداد ۱۴۰۴، طبق اعلام معاون سازمان حفاظت محیط زیست تراز آب دریاچه ارومیه به ۱۲۶۹/۷۴ متر رسیده است که کمترین عدد در آمار ثبت شده این دریاچه است. سایر تالاب‌های کشور نظیر گاوخونی، طشک-بختگان و مهارلو نیز تقریباً در شرایط خشک قرار دارند. تالاب‌های دیگر مانند هورالعظیم و به ویژه هامون نیز که وابسته به ورود آب از کشورهای همسایه هستند، در شرایط ناپایداری قرار دارند.

سال ۱۳۹۹) اعتبار به کارگروه اختصاص یافته است. باز طبق همان بررسی، بیش از ۱۴۰ مقاله در ژورنال‌های دارای نمایه ISI با موضوع دریاچه ارومیه منتشر شده است.

نتایج: در ۱۴ مرداد ۱۴۰۴، طبق اعلام معاون سازمان حفاظت محیط زیست تراز آب دریاچه ارومیه به ۱۲۶۹/۷۴ متر رسیده است که کمترین عدد در آمار ثبت شده این دریاچه است[۲]. سایر تالاب‌های کشور نظیر گاوخونی، طشک-بختگان و مهارلو نیز تقریباً در شرایط خشک قرار دارند. تالاب‌های دیگر مانند هورالعظیم و به ویژه هامون نیز که وابسته به ورود آب از کشورهای همسایه هستند، در شرایط ناپایداری قرار دارند.

مثال سوم: مدیریت مشارکتی آب

برنامه‌ها، قوانین، اسناد و مصوبات: در خط‌مشی‌های قانون برنامه اول توسعه، ماده ۱۰۶ و ۱۰۷ برنامه سوم توسعه، ماده ۱۷ برنامه چهارم، مواد ۱۴۰ تا ۱۴۳ برنامه پنجم و ماده ۴۰ برنامه هفتم پیشرفت بر مدیریت مشارکتی تأکید شده است. ماده ۴ سیاست‌های کلی نظام در بخش آب تقویت نقش مردم در استحصال و بهره‌برداری آب را مطرح کرده و ماده ۴ سیاست‌های کلی نظام در بخش کشاورزی اصلاح ساختار و نظام بهره‌برداری و توسعه و تقویت تعاونی‌ها با مشارکت آحاد جامعه را مورد تأکید قرار داده است. در قانون افزایش بهره‌وری کشاورزی و منابع طبیعی، آیین نامه اجرایی ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت جهاد کشاورزی و آیین‌نامه مصرف بهینه آب کشاورزی نیز موضوع تشکل‌های بهره‌برداری و مدیریت مشارکتی مورد توجه بوده است. موضوع توسعه مدیریت مشارکتی از جمله پروژه‌های طرح احیا و تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی نیز بوده است و در همین راستا دستورالعمل توسعه مدیریت مشارکتی آب با همکاری وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی تدوین و در سال ۱۳۹۸ ابلاغ شده است.

نتایج: عملاً هنوز مدیریت مشارکتی در هیچ دشت کشور اجرایی نشده است.

خلاصه‌ای از سه مثال فوق در جدول ۱ ارائه شده است.

جمع‌بندی

خلاصه اینکه به نظر می‌رسد آنچه در برنامه‌ها و قوانین و اسناد به تصویب رسیده است، معمولاً در عمل نتیجه ملموسی به بار نیاورده است و گاهی نیز نتایج نامطلوب به جای گذاشته است. حال سؤال اساسی که سیاست‌گذاران آب کشور باید از خود بپرسند، این است که علت این ناکامی چیست؟ بی‌تردید این ناکامی معلول طیف وسیعی از عوامل ساختاری، سیاستی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. من براساس اندک آموخته‌هایم چند علت برای موضوع یاد شده ذکر خواهم کرد. اما تردید ندارم که متخصصین اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و حکمرانی، قادر خواهند بود این موضوع را به شکل دقیق‌تر ریشه‌یابی و راهکارهای رفع آن را تشریح کنند.

به زعم نگارنده علل موضوع مطرح شده را باید در موارد زیر جست:

۱) تعارض منافع در ساختار شرکت‌های آب منطقه‌ای: به طور خلاصه، تعارض منافع بیانگر تضاد بین وظیفه عمومی و منافع خصوصی یک سازمان (یا یک مقام) است[۳]. شرکت‌های آب منطقه‌ای از یک سو وابسته به درآمد حاصل از عرضه آب هستند (منافع خصوصی سازمان) و از سوی دیگر مسئول حفاظت از آب هستند (وظیفه عمومی سازمان) که این موضوع ریشه تعارض منافع در این شرکت‌ها را پدید می‌آورد.

۲) اعمال نفوذ برخی نمایندگان مجلس به منظور به تصویب رساندن طرح‌های آبی برخلاف منافع ملی: برای مثال رئیس سابق ستاد احیای دریاچه ارومیه و رئیس سابق سازمان محیط زیست، اجرایی نشدن طرح نکاشت در حوزه دریاچه ارومیه را ناشی از فشار نمایندگان مجلس دانسته است[۴].

۳) ناهماهنگی میان نهادهای ذی‌ربط، به ویژه وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی: این دو وزارتخانه شرح وظایف متفاوت و در نتیجه اهداف متفاوتی دارند. در نتیجه عملاً دو وزارتخانه انگشت اتهام را به سوی یکدیگر دراز کرده و تا حدی از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند. بارزترین نمود این موضوع، اختلاف دو وزارتخانه بر سر میزان آب مصرفی بخش کشاورزی است که هنوز به قوه خود باقیست.

۴) فقدان انسجام سیاستی در برنامه‌ریزی‌ها: برای مثال در برنامه ششم توسعه دستیابی به خودکفایی ۹۵ درصد در محصولات اساسی و از طرف مقابل کاهش ۱۱ میلیارد متر مکعبی آب برداشتی هدفگذاری شده است. در برنامه هفتم نیز خودکفایی ۹۰ درصد در محصولات اساسی (شامل گندم، جو، برنج، حبوبات، گوشت قرمز، گوشت سفید و شکر) و در طرف مقابل کاهش حدود ۱۵ میلیارد متر مکعبی برداشت آب هدفگذاری شده است که بیانگر عدم انسجام در سیاستگذاری است.

۵) فراهم نبودن ظرفیت سازمانی در وزارت نیرو، وزارت جهاد کشاورزی و به ویژه سازمان حفاظت محیط زیست به منظور پیاده‌سازی برنامه‌ها.

تا زمانی که موارد مذکور و سایر موانع عملی شدن برنامه‌ها و مصوبات حوزه آب (و کشاورزی) مرتفع نشوند، نباید انتظار هیچ نتیجه ملموسی از این برنامه‌ها داشت. و در آن صورت بیم آن می‌رود روزی برسد که درخت سپیدار بی‌میوه سیاست‌گذاری آب ایران، آتشی را سبب شود که پایداری سرزمین ایران را با تهدید جدی مواجه سازد.

جدول ۱ - سه مثال از موضوعات مهم حوزه آب، قوانین و برنامه‌های مرتبط با آن موضوعات و نتایج

موضوع	برنامه، قانون، سند، آیین‌نامه و...	نتیجه
تعادل‌بخشی آب‌های زیرزمینی	قانون حفظ و حراست منابع آب‌های زیرزمینی برنامه‌های چهارم، پنجم، ششم و هفتم توسعه سیاست‌های کلی نظام در بخش محیط زیست طرح احیا و تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی کشور کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی	عبور کسری تجمعی آب زیرزمینی کشور از ۱۵۰ میلیارد متر مکعب ایجاد ۲۵۴ پهنه فرونشست زمین حفر بیش از ۱ میلیون چاه حفر بیش از ۵۰۰ هزار چاه غیرمجاز
حفاظت از تالاب‌ها و دریاچه‌ها	طرح حفاظت از تالاب‌های ایران ابلاغ ۱۷ برنامه برای مدیریت تالاب‌های کشور قانون حفاظت، احیا و مدیریت تالاب‌های کشور ستاد ملی هماهنگی و مدیریت تالاب‌های کشور کارگروه ملی نجات دریاچه ارومیه	تراز دریاچه ارومیه به ۱۲۶۹/۷۴ متر رسیده است (کمترین میزان ثبت شده) تالاب‌های گاوخونی، طشک-بختگان و مهارلو تقریباً خشک شده‌اند تالاب هامون و هورالعظیم تحت تأثیر اقدامات کشورهای همسایه ناپایدار هستند
ایجاد نظام مدیریت مشارکتی آب	برنامه اول تا هفتم توسعه قانون افزایش بهره وری کشاورزی و منابع طبیعی آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت جهاد کشاورزی تدوین دستورالعمل توسعه مدیریت مشارکتی آب	عملاً هنوز مدیریت مشارکتی در هیچ دشت کشور اجرایی نشده است

منابع

۱. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، (۱۴۰۰)، بررسی عملکرد و ساختار برنامه احیای دریاچه ارومیه.
۲. خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۴، فاجعه زیست محیطی در شمال‌غرب ایران/ آیا دریاچه ارومیه به تاریخ می‌پیوندد، https://tn.ai/۳۳۷۴۱۷۸، دسترسی در ۲۴ مرداد ۱۴۰۴
۳. مرکز همکاری‌های تحول و پیشرفت ریاست جمهوری، ۱۴۰۳، منشور مواجهه با تعارض منافع در نظام حکمرانی آب.
۴. لیلا لطفی، ۱۴۰۲، کلانتری: روحانی تحمل فشار مجلس را نداشت، اکوایران. https://ecoiran.com/fa/tiny/news-۵۱۹۷۴ دسترسی در ۲۴ مرداد ۱۴۰۴

شکست ایده خودکفایی

الگوی کشت و بحران آب



فاطمه پاسبان

تحلیل‌گر مسائل کشاورزی

چرا باید خواند:
در ریشه‌یابی بحران آب، انگشت اشاره به سمت بخش کشاورزی می‌رود و برخی توجه به الگوی کشت را راهی برای حل این مشکلات می‌دانند. پاسخ را در این مقاله بخوانید.

«الگوی کشت» و «بحران آب» دو مفهومی است که همواره در اخبار و تحلیل‌ها، سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌ها مورد توجه قرار گرفته است، به طوری که اجرای درست و بهینه الگوی کشت به عنوان راهکاری برای مدیریت بحران آب مد نظر قرار گرفته است. سؤال این است چگونه «الگوی کشت» قادر است به مدیریت بحران آب کمک کند؟

نگاهی به مفهوم الگوی کشت نشان می‌دهد که هدف از طرح یا برنامه‌ریزی برای آن این است که در هر منطقه‌ای چه محصولاتی، در چه زمانی، در چه سطحی از زمین و با چه ترتیبی کشت شوند تا بیشترین بهره‌وری از زمین، آب، نیروی کار و سرمایه به دست بیاید. به عبارتی یک برنامه غذایی برای زمین است: چه بخورد (نوع محصول مثل گندم، ذرت، برنج)، چه موقع بخورد (زمان کشت و برداشت)، چقدر بخورد (مساحت زیر کشت هر محصول و میزان تولید)، به چه ترتیبی بخورد (تناوب کشت و چرخش محصولات). برنامه و نقشه راهی که بر حسب توانمندی هر منطقه (آمایش سرزمین و به خصوص منابع آب و خاک) تدوین و عملیاتی می‌شود. اهداف اصلی الگوی کشت عبارت است از:

- افزایش بهره‌وری منابع (به خصوص آب و خاک)
- سود اقتصادی بیشتر برای کشاورز
- تأمین امنیت غذایی کشور
- حفظ محیط‌زیست و جلوگیری از فرسایش خاک یا کم‌آبی
- هماهنگی با شرایط اقلیمی و نیاز بازار.

به عنوان در یک منطقه کم‌آب، الگوی کشت ممکن است پیشنهاد کند به‌جای برنج (که آب زیادی می‌خواهد)، عدس و جو کشت شود و در فصل دوم، گیاهان علوفه‌ای مقاوم کاشته شوند؛ بنابراین الگوی کشت یعنی نقشه‌راه کشت محصولات کشاورزی است که تعیین می‌کند چه محصولی، در چه زمانی، در چه مساحتی و با چه ترتیبی بر اساس شرایط اقلیمی، منابع آب، خاک، بازار و سیاست‌های دولتی کاشته شود تا هم منابع هدر نرود و هم سود و امنیت غذایی بیشتر شود. به عبارتی اگر الگوی کشت بهینه عملیاتی شود، پیامدهای ذیل حاصل خواهد شد:

۱. **افزایش بهره‌وری و کارایی منابع:** با انتخاب درست محصولات کشاورزی متناسب با شرایط اقلیمی، خاک و منابع آبی، می‌توان بهره‌وری زمین و منابع موجود را به حداکثر رساند و از هدررفت منابع جلوگیری کرد.
۲. **کاهش ریسک اقتصادی:** الگوی کشت متنوع و منطقی باعث کاهش ریسک ناشی از نوسانات قیمت محصولات یا تغییرات اقلیمی می‌شود، چون کشاورزان وابسته به یک محصول خاص نیستند.
۳. **تأمین نیازهای بازار:** برنامه‌ریزی و اجرای الگوی کشت به گونه‌ای که نیازهای بازار داخلی و صادراتی را پوشش دهد، باعث افزایش درآمد کشاورزان و توسعه اقتصادی منطقه می‌شود.
۴. **حفظ تعادل اکولوژیکی و سلامت خاک:** الگوی کشت مناسب با تناوب زراعی صحیح، باعث حفظ کیفیت خاک، جلوگیری از فرسایش و کاهش نیاز به کودهای شیمیایی و آفت‌کش‌ها می‌شود که در بلندمدت به صرفه‌جویی اقتصادی منجر می‌شود.
۵. **کاهش واردات و افزایش خودکفایی:** اجرای الگوی کشت بهینه باعث می‌شود محصولات استراتژیک با کیفیت و کمیت کافی تولید شده و وابستگی به واردات کاهش یابد که این موضوع از نظر اقتصادی به نفع کشور است.

نگاهی به تجارب کشورهای جهان نشان می‌دهد که چگونه تدوین و پیاده سازی الگوی کشت بهینه به توسعه پایدار بخش کشاورزی کمک نموده است. به عنوان نمونه هلند به عنوان یکی از پیشروهای کشاورزی دنیا، با استفاده از الگوی کشت دقیق و تکنولوژی‌های پیشرفته مثل گلخانه‌ها و کنترل شرایط رشد، توانسته محصولات متنوع و با کیفیت بالا را در مساحت محدود تولید کند. این موضوع باعث شده نه تنها خودکفا باشد بلکه یکی از بزرگ‌ترین صادر کنندگان محصولات کشاورزی دنیا هم باشد. اقتصاد کشاورزی هلند بسیار پویا و سودآور است. در استرالیا که شرایط آب و هوایی خشک و ناپایدار است، الگوی کشت منعطف و مبتنی بر داده‌های علمی باعث شده کشاورزان بتوانند با تغییر شرایط، نوع محصول یا زمان کاشت را تغییر دهند و از خسارت‌های احتمالی جلوگیری کنند. این انعطاف‌پذیری به پایداری اقتصادی و کشاورزی منطقه کمک بزرگی کرده است. هند با اجرای الگوی کشت متناسب با مناطق مختلف (مثل کشت برنج در مناطق مرطوب و گندم در مناطق خشک‌تر) توانسته امنیت غذایی خود را افزایش دهد و کشاورزی را به سمت تولید محصولات با ارزش افزوده بیشتر ببرد که این موضوع به توسعه اقتصادی روستاها و کاهش فقر کمک کرده است

بررسی تجربه کشورها نشان می‌دهد که موفقیت در اجرای الگوی کشت بیشتر در

نکته‌هایی که باید بدانید

– در ایران به دلیل ناهماهنگی سیاست‌های یارانه‌ای با اهداف الگوی کشت، ضعف در شناسایی و هدف گیری کشاورزان برای دریافت یارانه (چه نوع یارانه، چه میزان)، اجرای مقطعی و غیرپایدار مشوق‌ها، شعاری بودن به جای اقدام عملی، نگاه از بالا به پایین و غیرمشارکتی و بسیاری از عوامل دیگر که به دانش، مدیریت و اندیشه و نوع نگاه سیاستگذاران برمی‌گردد باعث نارکارامدی ابزار یارانه و مشوق اقتصادی برای عملیاتی شدن الگوی بهینه کشت در کشور شده است.

– تا زمانی که قیمت‌ها، مشوق‌ها و هزینه‌ها طوری طراحی نشود که کشاورز به‌صورت طبیعی و بدون اجبار به سمت کشت بهینه برود، الگوی کشت صرفاً یک بخشنامه روی کاغذ می‌ماند. اجرای موفق آن نیازمند ترکیبی از اصلاح بازار، مشوق‌های مالی، داده دقیق، آموزش و مشارکت محلی است. گره مرکزی «شکست الگوی کشت» نتیجه زنجیره‌ای از سیاست‌های ناکارآمد، نبود حکمروایی خوب، کمبود داده، ضعف ترویج، نبود مشوق و مدیریت تغییرات اقلیمی است.

یک الگوی کشت بهینه در شرایط بحرانی آب، هم باید به سودآوری کشاورز توجه کرده و هم به پایداری منابع آب. در غیر این صورت، بحران آب نه‌تنها کشاورزی را تهدید می‌کند، بلکه به‌صورت زنجیره‌ای روی امنیت غذایی، مهاجرت روستایی و حتی تورم مواد غذایی و به‌دنبال آن فقر اثر می‌گذارد.



کشـــورهایی اتفاق افتاده که ترکیب درستی از سیاســـت‌های اقتصادی، نظام داده و ترویج کشـــاورزی و مشارکت کشاورزان را به کار گرفته‌اند. به عنوان نمونه دلایل موفقیت الگوی کشـــت در هلند کشـــاورزی مبتنی بر داده (Data-driven agriculture)، استفاده از سامانه‌های دقیق پایش خاک، آب و هوا، تنوع کشت بر اساس بازار جهانی (تولید محصولات بـــا ارزش افزوده بالا و صادرات‌محور)، همکاری قوی دولت-بخش خصوصی (دانشـــگاه‌ها، شرکت‌ها و دولت و حاکمیت ممان حکمروایی خوب) وسرمایه‌گذاری سنگین در گلخانه‌ها و هیدروپونیک به منظور وابستگی کمتر به تغییرات اقلیمی بوده است. یا در استرالیا دلایل موفقیت الگوی کشت، مدیریت مبتنی بر کمبود آب (الگوی کشت با توجه به ظرفیت آبی هر منطقه)، آزادسازی بازار و قیمت‌گذاری واقعی (کشاورز بر اساس سیگنال‌های بازار تصمیم می‌گیرد)، پایش ماهواره‌ای مزارع (دولت و کشـــاورزان هر دو به داده‌های دقیق دسترسی دارند) و آموزش و ترویج پیشـــرفته (شبکه قوی کارشناسان محلی) بستگی داشته است. موفقیت کشورها در اجرای الگوی کشت نتیجه چند اصل مشترک است:

۱. **داده و علم:** تصمیم‌گیری بر اساس پایش دقیق منابع و شرایط اقلیمی.
۲. **مشوق‌های اقتصادی هوشمند:** حمایت‌ها و یارانه‌ها به‌گونه‌ای طراحی می‌شود که کشاورز خود به سمت کشت بهینه حرکت کند.
۳. **مشارکت واقعی کشاورزان:** از طریق تعاونی‌ها یا انجمن‌های محلی.
۴. **توجه به بازار و صادرات:** انتخاب محصول بر اساس تقاضای داخلی و خارجی.
۵. **فناوری پیشرفته و ترویج کارآمد:** پیوند دانشگاه، صنعت و کشاورزی.

از آن طرف، بحران آب (کمبود آب و خشکسالی و تغییر اقلیم)، کشاورزان را مجبور به تغییر نوع محصول یا کاهش سطح زیرکشت می‌کند. بحران آب می‌تواند به افزایش هزینه تولید، کاهش درآمد کشـــاورزان و حتی تغییر شغل منجر شود. در مناطقی که منابع آب محدود است، انتخاب نادرست محصول (مثلاً کاشت محصولات آببر در مناطق خشک) بحران آب را تشدید می‌کند. در این میان یک الگوی کشت بهینه در شرایط بحرانی آب، هم باید به سودآوری کشاورز توجه کرده و هم به پایداری منابع آب. در غیر این صورت، بحران آب نه‌تنها کشاورزی را تهدید می‌کند، بلکه به‌صورت زنجیره‌ای روی امنیت غذایی، مهاجرت روستایی و حتی تورم مواد غذایی و به دنبال آن فقر اثر می‌گذارد.

هنگامی که بحران آب داریم، الگوی کشت باید بر پایه صرفه‌جویی حداکثری در مصرف آب و بهره‌وری بالا طراحی شود. چند اصل کلیدی این نوع الگو عبارت است از:

۱. **انتخـــاب محصولات کم‌آب‌بر** به جای برنج، ذرت علوفه‌ای یا نیشـــکر می‌توان حبوبات، زعفران، زیره، کنجد، پسته، جو، گندم دیم کاشت.
۲. **کشـــت در فصل‌های بارانی:** اســـتفاده از بارش‌های طبیعی و کاهش آبیاری مصنوعی.
۳. **اســـتفاده از روش‌های آبیاری نوین:** آبیاری قطره‌ای، نواری یا بارانی کم‌فشار به جای غرقابی.
۴. **تناوب کشت هوشمند:** ترکیب گیاهان عمیق‌ریشه و کم‌ریشه برای استفاده بهینه از رطوبت خاک.
۵. **کشـــت دیم در مناطق مناسب:** کاشت محصولات مقاوم که نیاز آبی خود را از بارندگی تأمین می‌کنند.
۶. **کشت گیاهان مقاوم به خشکی:** مثل زیتون، بادام، پسته، آویشن، اسطوخودوس، گیاهان دارویی.

به زبان ساده‌تر در بحران آب باید با محصولات کم‌آب‌بر، فصل کاشت هوشمند و روش آبیاری کارآمد کار کرد تا هم زمین زنده بماند، هم درآمد کشـــاورز حفظ شود؛ از طرفی دولت‌ها با سیاســـت‌های حمایتی (یارانه آبیاری، قیمت‌گذاری خرید تضمینی محصولات کم‌آب‌بر) در تلاش هستند تا کشاورزان را به تغییر الگوی کشت ترغیب نمایند.

حال با توجه به بحران آب و به عبارتی ورشکستگی آب درایران و با در نظر گرفتن اهداف و خروجی و پیامدهای الگوی کشت این سؤال مطرح است که چگونه می‌توان الگوی کشت بهینه را در کشور پیاده سازی کرد وعلل عدم موفقیت الگوی بهینه کشت در ایران چیست؟

در خصوص تدوین الگوی بهینه کشت در کشورمان بایستی به چند نکته توجه نمود:

- **مطالعه دقیق شرایط اقلیمی و خاک:** اولین قدم برای پیاده‌سازی الگوی کشت بهینه، شناخت کامل شرایط محیطی مثل نوع خاک، میزان بارندگی، دما و منابع آبی است. مثلاً در مناطقی که کم‌آبی دارند، کشت محصولاتی مثل گندم دیم یا زعفران که به آب کمتر نیاز دارند، به جای محصولاتی که آب زیادی می‌خواهند، منطقی‌تر است.

- **تحلیل بازار و تقاضا:** باید بررسی شود بازار چه محصولاتی را بیشتر می‌طلبد و قیمت آن‌ها چگونه است. مثلاً اگر صادرات هندوانه یا هندوانه گلخانه‌ای به کشورهای همسایه سود بیشتری دارد، می‌توان بخشی از اراضی را به این محصول اختصاص داد
- **تناوب زراعی و کشت‌های مکمل:** به جای کشت یک محصول در تمام سال یا همه زمین‌ها، تناوب زراعی بین محصولات مختلف باعث حفظ کیفیت خاک، کاهش آفات و افزایش بهره‌وری می‌شود. مثلاً کاشت لوبیا بعد از گندم می‌تواند باعث تثبیت نیتروژن خاک شود و نیازی به کود شیمیایی کمتر شود.
- **استفاده از فناوری و دانش روز:** به کارگیری سیستم‌های آبیاری قطره‌ای، سم‌پاشی هوشمند، استفاده از بذرهای مقاوم و اصلاح‌شده و به‌کارگیری داده‌های ماهواره‌ای می‌تواند الگوی کشت را کارآمدتر و اقتصادی‌تر کند.
- **آموزش کشاورزان و تقویت نهادهای حمایتی:** برای اجرای موفق، کشاورزان باید آموزش ببینند و به دانش و ابزارهای نوین دسترسی داشته باشند. همچنین حمایت‌های مالی و بیمه‌های کشاورزی می‌تواند ریسک کشاورزان را کاهش دهد.

اما اینکه چرا در ایران الگوی کشت به شکل موفق اجرا نشده، باید چند دسته علت را کنار هم بگذاریم:

مشکلات اقتصادی و انگیزشی

- **قیمت‌گذاری دستوری محصولات کشاورزی:** وقتی دولت قیمت خرید تضمینی یا فروش را بدون توجه به هزینه و بازار تعیین می‌کند، کشاورز انگیزه تغییر الگوی کشت را از دست می‌دهد.
- **یارانه‌های غیرهدفمند:** آب، انرژی و نهاده‌ها یارانه‌دار هستند و این باعث می‌شود کشاورز هزینه واقعی کشت پرمصرف را حس نکند.
- **نبود مشوق‌های مالی:** تسهیلات، بیمه و حمایت‌ها اغلب برای همه یکسان است، نه برای کسانی که به الگوی کشت پایبندند.

چالش‌های نهادی و سیاست‌گذاری

- **نبود یک نظام پایش و اجرای الزام‌آور:** توصیه‌ها بیشتر روی کاغذ باقی می‌ماند و ابزار اجرایی قوی برای اعمال تغییر وجود ندارد.
- **تعدد و تداخل نهادهای تصمیم‌گیر:** وزارت جهاد کشاورزی، سازمان آب، استانداری‌ها و... هرکدام برنامه خود را دارند.
- **سیاست‌های کوتاه‌مدت و نبود نقشه راه و چشم‌انداز آینده:** تغییر مکرر سیاست‌ها و نبود ثبات باعث بی‌اعتمادی کشاورزان می‌شود.

موانع فنی و اطلاعاتی

- عدم دسترسی به داده‌های دقیق: اطلاعات اقلیم، خاک، بازار و منابع آب در بسیاری مناطق به‌روز و در دسترس کشاورزان نیست.
- ضعف در ترویج کشاورزی: کارشناسان ترویج به تعداد کافی و با مهارت‌های روز حضور ندارند.
- کمبود بذر و نهاده مناسب: برای محصولات جایگزین، بذر یا نهاده استاندارد به‌موقع تأمین نمی‌شود.

عوامل اجتماعی و فرهنگی

- عادت‌های دیرینه کشت: بسیاری از کشاورزان به محصول خاصی وابسته‌اند (به دلیل مهارت، سابقه یا شبکه فروش)
- ریسک‌گریزی: کشاورزان تمایل دارند همان محصولی را بکارند که بازار و فرآیندش برایشان آشناست.
- عدم مشارکت واقعی کشاورزان در تصمیم‌گیری: الگوها معمولاً از بالا به پایین ابلاغ می‌شود.

مسائل محیط‌زیستی و اقلیمی

- کاهش منابع آب: حتی با الگوی کشت مناسب، محدودیت آب چالش اصلی باقی می‌ماند.
- تغییرات اقلیم: پیش‌بینی‌ناپذیری بارش و دما باعث می‌شود کشاورز به الگوی کشت پیشنهادی اعتماد نکند.

تا زمانی که قیمت‌ها، مشوق‌ها و هزینه‌ها طوری طراحی نشود که کشاورز به‌صورت طبیعی و بدون اجبار به سمت کشت بهینه برود، الگوی کشت صرفاً یک بخشنامه روی کاغذ می‌ماند. اجرای موفق آن نیازمند ترکیبی از اصلاح بازار، مشوق‌های مالی، داده دقیق، آموزش و مشارکت محلی است. گره مرکزی «شکست الگوی کشت» نتیجه زنجیره‌ای از سیاست‌های ناکارآمد، نبود حکمروایی خوب، کمبود داده، ضعف ترویج، نبود مشوق و مدیریت تغییرات اقلیمی است.

در ین میان نقش دولت و حاکمیت به عنوات «تسهیلگر» و «حمایتگر» سهم بسزایی در موفقیت تدوین الگوی کشت بهینه وپیاده سازی آن دارد. تدوین و اعمال مشوق‌های اقتصادی و یارانه‌ها برای الگوی کشت به منظور تشویق کشاورزان به تولید محصولات خاص و استفاده بهینه از منابع در کشاورزی بسیار ضروری است؛ که به اختصار می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. **یارانه‌های مستقیم به تولیدکننده:** پرداخت مبلغ مشخص به ازای هر هکتار زمین کشاورزی که محصول مشخصی کشت شود. کاهش هزینه‌های اولیه کشاورزی (بذر، کود، سموم، کودهای شیمیایی) همانند پرداخت یارانه بذر گندم یا جو برای تشویق تولید داخلی.

۲. **تسهیلات مالی و اعتباری:** ارائه وام‌های کم‌بهره یا بدون بهره برای سرمایه‌گذاری در تجهیزات کشاورزی و تأمین مالی برای اجرای آبیاری مدرن یا فناوری‌های کاهش مصرف آب. همانند وام خرید سیستم آبیاری قطره‌ای با نرخ سود پایین.

۳. **مشوق‌های قیمتی:** تضمین خرید محصول با قیمت حمایتی (قیمت تضمینی) توسط دولت، ایجاد بازار تضمینی برای محصولات خاص جهت کاهش ریسک کشاورزان.

۴. **کاهش مالیات و بیمه‌های کشاورزی:** معافیت یا کاهش مالیات بر درآمد کشاورزان در صورت اجرای الگوی کشت، ارائه بیمه محصولات کشاورزی با هزینه کمتر، برای کاهش ریسک ناشی از بلایای طبیعی یا نوسانات بازار.

۵. **مشوق‌های غیرمستقیم:** آموزش و ترویج روش‌های کشاورزی پایدار و بهره‌وری بالاتر، تأمین زیرساخت‌های لجستیک (انبار، سردخانه، حمل‌ونقل) برای محصولات منتخب، ایجاد بازارهای صادراتی و تسهیل صادرات محصولات مطابق با الگوی کشت.

درنهایت می‌توان گفت یارانه‌ها و مشوق‌های اقتصادی ابزارهایی هستند که می‌توانند کشاورزان را به کشت محصولات خاص، صرفه‌جویی در مصرف آب و استفاده از فناوری‌های نوین تشویق کنند و در نهایت به اجرای موفق الگوی کشت کمک کنند؛ اما در ایران به دلیل ناهماهنگی سیاست‌های یارانه‌ای با اهداف الگوی کشت، ضعف در شناسایی و هدف گیری کشاورزان برای دریافت یارانه (چه نوع یارانه، چه میزان)، اجرای مقطعی و غیرپایدار مشوق‌ها، شعاری بودن به جای اقدام عملی، نگاه از بالا به پایین و غیرمشارکتی و بسیاری از عوامل دیگر که به دانش، مدیریت و اندیشه و نوع نگاه سیاستگذاران برمی‌گردد باعث ناکارامدی ابزار یارانه و مشوق اقتصادی برای عملیاتی شدن الگوی بهینه کشت در کشور شده است. ضرورت دارد سیاستگذاران و برنامه‌ریزان کشاورزی از خود سؤال کنند چگونه استرالیا، هند، ژاپن و سایر کشورها الگوی موفق کشت دارند؟ انگشت اشاره را به سمت خود بگیرند تا علل اصلی نه معلول‌ها را شناسایی نمایند. تا زمانی که مساله اصلی بحران آب در کشور «هندوانه» باشد نمی‌توان انتظار داشت چشم‌ها شسته شود و واقعیت‌ها دیده شده و برای حل مساله اقدام شود. اسارت در معلول‌ها به جای شناسایی مساله و علل اصلی آفت بزرگ توسعه پایدار بخش کشاورزی است.

اگر در سال آبی جاری سقف مجاز برداشت منابع آب را در ۴۰ درصد محدود کرده بودیم، حتی با وجود کاهش کنونی ۴۵ درصدی بارش در سال آبی جاری همچنان یک فاصله مطمئن ۱۵ درصدی بین مصارف و منابع وجود داشت و به‌راحتی از این خشکسالی نیز عبور می‌کردیم.

فاجعه در ارومیه

الزام انکارناپذیر احیای دریاچه ارومیه



علی حاجی‌مرادی
کارشناس منابع آب

چرا باید خواند:
در ریشه‌یابی بحران آب، انگشت اشاره به سمت بخش کشاورزی می‌رود و برخی توجه به الگوی کشت را راهی برای حل این مشکلات می‌دانند. پاسخ را در این مقاله بخوانید.

دریاچه ارومیه اکوسیستم خاصی است که وقوع بحران خشک شـــدن آن را باید نمودی عینی از ثمرات شوم «مصرف لجام‌گســـیخته» به ویژه در بخش کشاورزی بدانیم. دریاچه ارومیه‌ای که در اوایل دهه ۷۰ شمسی آن‌چنان پرآب بود که بیم آن می‌رفت به واسطه امواج پرآب خود به تأسیسات و زیرساخت‌های حمل و نقل ریلی و جاده‌ای آســـیب رساند، با از دست دادن تمامی ۳۰ میلیارد مترمکعب آب خود، امروز به بیابانی تبدیل شده که اگر ندانیم متعلق به بستر دریاچه است، آن را به کویرهای چندهزارساله مرکزی و شرقی ایران نسبت خواهیم داد. آن‌چه باعث می‌شود که دریاچه ارومیه در این سطح از اهمیت قرار گیرد، صرفاً از منظر از دست رفتن یک پهنه آبی با قدمت چندهزارســـاله که با روح و جان و تاریخ و کیان مـــردم خطه آذربایجان و ایران گره خورده، نیست. مستند به گزارش پیوست، بحران خشک شـــدن دریاچه ارومیه، به واسطه رخ‌نمون‌شدن کانون‌های بحرانی گردوغبار و متعاقب آن سونامی نمک، به دومینویی از آثار مخرب منجر می‌گردد، بدین ترتیب که بر «سلامت و بهداشت»، «کشاورزی و دام‌پروری»، «اقتصاد و اشتغال» و «جنبه‌های اجتماعی زندگی مردم پیرامون دریاچه ارومیه» تأثیر مستقیم خواهد گذاشت.

فرایند بروز بدین صورت اســـت که به دنبال انتشار غبار و نمک بستر دریاچه ارومیه در اثر وزش باد در حوضه، ضمن آســـیب دیدن سلامت ساکنان حوضه به ویژه از منظر بیماری‌های قلبی-عروقی، ریوی و چشـــمی، نمـــک بر روی گیاهان و نیز خاک مناطق پیرامونی دریاچه ارومیه، خواهد نشست. این پدیده که مصداقی عینی از بیابان‌زایی است، طبق نتایج مطالعات علمی انجام شده، در یک بازه زمانی ۳۰ ساله، بیش از ۳۵ درصد از اراضی حوضه آبریز را شور خواهد کرد و اراضی مذکور، به کلی قابلیت کشاورزی خود را از دست خواهند داد. اراضی باقی‌مانده نیز به شدت با کاهش کیفیت خاک و افت تولید مواجه خواهند شد. نتیجه این خواهد شد که عملکرد تولید گندم و جو ۵۷درصد، یونجه ۶۵درصد، ســـیب‌زمینی ۷۵درصد و محصولات باغی بیش از ۹۱درصد کاهش خواهند یافت و این یعنی یکی از قطب‌های اصلی تأمین غذای کشـــور، حتی قادر به تأمین غذا برای جمعیت ساکن در حوضه خود نخواهد بود و این خلل در امنیت غذایی، به سرعت به اختلال در امنیت اجتماعی و سیاســـی منجر خواهد شد. در مدت زمانی کوتاه، نرخ مهاجرت جهت تأمین شغل و غذا، رشدی چشمگیر خواهد داشت و پراکنده شدن این میزان مهاجر هم در مبدأ و هم در مقصد تبعات زیادی به دنبال خواهد داشت.

تجارب بین‌المللی از جمله در موضوع خشک شدن دریاچه آرال پس از سال ۱۹۶۰ میلادی نیز گویای آن هستند که وقوع این زنجیره از حوادث، صرفاً یک برآورد محتمل نیست، بلکه واقعیتی است که هم‌اکنون نیز در مقیاسی خرد در حوضه آبریز دریاچه ارومیه مشاهده می‌شود و به زودی دامنه اثرات آن از پیرامون دریاچه به استان‌های هم‌جوار یعنی آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و کردستان و در گام بعد به استان‌های دیگر محدوده شمال غرب تسری پیدا خواهد کرد.

تأسف آنکه هر آنچه به عنوان تبعات مطالعات علمی در اثر خشک شدن دریاچه ارومیه پیش‌بینی می‌شد، بی کم و کاست در حال وقوع و حتی با شدت بیشتر است. اداره کل هواشناسی آذربایجان غربی در ۱۷ مرداد گزارش کرده است:

بیشـــینه دمای ثبت شـــده ۷ شهرســـتان اســـتان آذربایجان غربی با ثبت بیشینه دمای ۴۰٫۶ درجه در ایســـتگاه هواشناســـی فـــرودگاه ارومیه، ۴۱ درجه در اشـــنویه، ۴۱٫۳ درجـــه در پیرانشـــهر، ۴۰٫۹ درجه در ســـلماس، ۴۳٫۲ درجـــه در مهاباد، ۴۱٫۶ درجـــه در میاندوآب، و ۴۱٫۸ درجه در نقده رکورد دمای بیشـــینه در طی دوره آماری از ســـال ۱۳۲۹ تاکنون و پس از ۷۴ ســـال در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۴۰۴ شکســـته شـــد شاید تصور گردد افزایش دما مسئله عمومی کشوری است ولی گزارش سازمان هواشناسی کشور نشان می‌دهد استان‌های آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی به ترتیب با ۴٫۴ و ۴٫۱ درجه میزان افزایش دمای میانگین در مردادماه ۱۴۰۴، با اختلاف سه برابری نسبت به میانگین کشوری مواجه شده‌اند.

اما راهکار چیست؟

راهکار به خوبی در ســـال آبی جاری در سراســـر کشور نمایان شـــد. زمانی که مراجع بین‌المللی در سال ۱۹۹۷ به قطعیت اعلام کردند که راه عدم بروز تنش در تأمین نیازهای شـــرب، صنعت و کشاورزی، کنترل ســـقف برداشت از منابع آب تجدیدپذیر کشورها و حوضه‌های آبریز در عدد ۴۰ درصد میانگین بلندمدت منابع آب تجدیدپذیر است. بنا بر گزارش وزارت نیرو در سال ۱۴۰۱ به عدد میانگین ۹۰ درصد نسبت مصارف به منابع آب در کشور (برخی مناطق همچون اصفهان و مشهد و کرمان از ۱۲۰ درصد هم فراتر رفته و خود را در فرونشست نشان داده است) رسیدیم. راهکار فائق آمدن بر تمامی این بحران‌ها اعم از دریاچه ارومیه و آب شـــرب تهران و ... بازگشت به مدار پذیرش اسناد بین‌المللی توسعه پایدار در مسیر تمامی برنامه‌ریزی‌های آمایش، کشاورزی، صنعت و جمعیت کشور است. اگر در سال آبی جاری سقف مجاز برداشت منابع آب را در ۴۰ درصد محدود کرده بودیم، حتی با وجود کاهش کنونی ۴۵ درصدی بارش در سال آبی جاری همچنان یک فاصله مطمئن ۱۵ درصدی بین مصارف و منابع وجود داشت و براحتی از این خشکسالی نیز عبور می‌کردیم.

در خصـــوص راهکارهای احیای دریاچه، لازم به یادآوری اســـت که پس از تدوین و تصویب نقشـــه راه احیای دریاچه ارومیه در اوایل فعالیـــت دولت دوازدهم (با مدیریت علمی دانشگاه صنعتی شریف با همکاری دانشگاه‌های منطقه و سایر دانشگاه‌ها و اساتید

شکل ۱ - مقایسه دمای میانگین کشور و استان‌ها با بلندمدت از اول تا هجدهم مرداد ۱۴۰۴

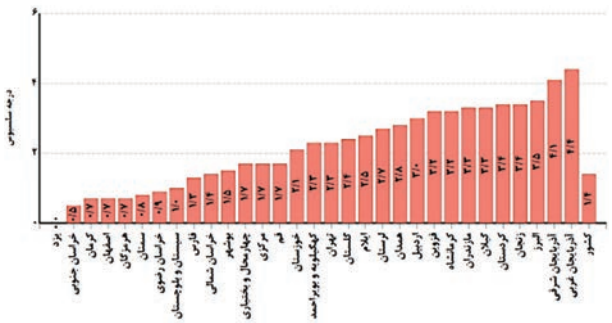

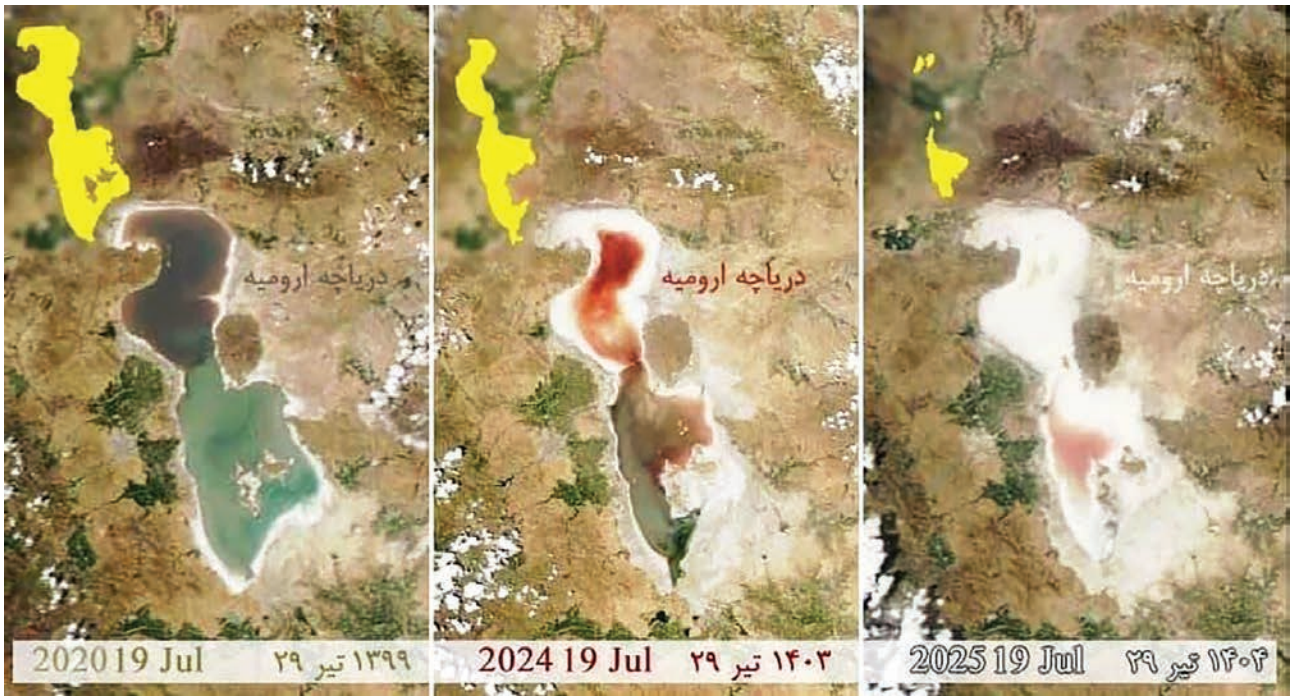

شکل ۲- روند تغییر سطح دریاچه ارومیه طی پنج سال ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۴

و کارشناسان داخلی و خارجی)، تا کنون عملاً بخش قابل ملاحظه‌ای از راهکارهای سازه‌ای ممکن (به‌غیر از طرح انتقال پساب تبریز) با هدف تأمین حقابه دریاچه به مرحله بهره‌برداری رسیده و عملاً گزینه کوتاه‌مدت و اثربخشی در دسترس نیست. لذا بر طبق نقشه راه مذکور، تمرکز اصلی می‌بایست بر تأمین حقابه دریاچه از محل تعدیل مصارف درونی حوضه به ویژه بخش کشاورزی صورت گیرد. موضوعی که متاسفانه نه تنها محقق نشده بلکه با روند صعودی سطح زیر کشت و توسعه باغات و محصولا پرمصرف اعم از سیب، یونجه و چغندرقند منجر به عدم تأمین حقابه دریاچه گردیده است.

یکی از اقدامات مؤثر انجام شده، «طرح افزایش بهره‌وری و کاهش مصارف آب در بخش کشاورزی» بوده است. خروجی‌های مستند این طرح نشان می‌دهند که کاهش مصارف آب در بخش کشاورزی به میزان ۴۰ درصد، هم از نظر تئوری و هم از نظر عملیاتی، در یک بازه زمانی میان مدت، کاملاً قابل تحقق است؛ کما این‌که میزان مصرف آب از محل سدهای ملّی در حوضه آبریز دریاچه ارومیه از ۹۴۳ میلیون مترمکعب در سال آبی ۹۳-۱۳۹۲ به ۵۰۶ میلیون مترمکعب در سال آبی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ رسید و در حقیقت امکان‌پذیری کاهش ۴۳۷ میلیون مترمکعبی (معادل کاهش ۴۶ درصدی) با در نظر گرفتن توان علمی و اجرایی کشور، اثبات شده است.

نکته حائز اهمیت این است که در مسیر دستیابی به هدف فوق، مقدم بر کاهش آب، نخست پروژه‌های مکمل لازم در اراضی کشاورزی هدف اجرا می‌شده و عملاً به موازات فرایند کاهش آب، فرایند توانمندسازی در دستور کار قرار می‌گرفت؛ از جمله پروژه‌های اجرا شده می‌توان به اقدامات زیربنایی (مطالعه و اجرای شبکه‌های فرعی آبیاری و زهکشی، مطالعه و اجرای سیستم‌های نوین آبیاری، مطالعه و اجرای انتقال آب با لوله)، اقدامات به زراعی (توسعه کشت‌های نشایی، جایگزینی ارقام، عملیات خاک‌ورزی حفاظتی، تغییر الگوی کشت، تولید بذور مقاوم به خشکی و...)، اقدامات باغبانی (اصلاح و احیای باغات درجه ۲ و حذف و جایگزینی باغات درجه ۳) و در کنار همه آن‌ها اقدامات آموزشی و ترویجی در روستاهای پایلوت، سایت‌های جامع الگویی و کانون‌های یادگیری اشاره کرد.

متأسفانه، روند اقدامات انجام شده در حوضه آبریز دریاچه ارومیه در خلال سال‌های ۰۱-۱۴۰۰ تا ۰۴-۱۴۰۳ متوقف شد و با تأخیر در بهره‌برداری از پروژه‌های سخت‌افزاری

شکل ۳- جریان ورودی طبیعی به دریاچه و بارش سالانه حوضه آبریز از سال ۱۳۹۳

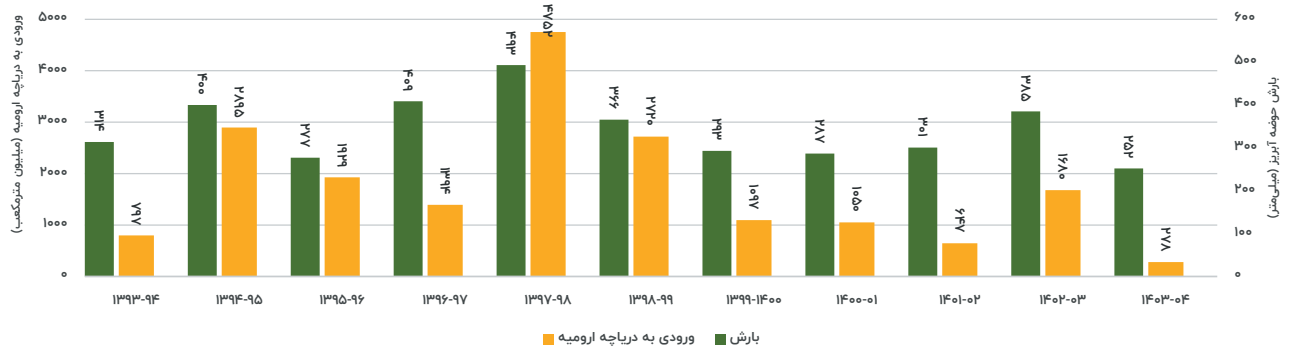



شکل ۴- برنامه نرم‌افزاری طرح ملی نجات دریاچه ارومیه مصوب ۱۳۹۹

و تعلل در گسترش سریع اقدامات نرم‌افزاری، به نقشه راه تدوین شده برای احیای دریاچه ارومیه، عمل نگردید. خروجی این رویکرد، خشک شدن تقریباً کامل دریاچه ارومیه در مرداد ماه ۱۴۰۴ بود. این رویداد متضمن این درس‌آموخته بزرگ است که اقدامات وقتی مؤثر هستند که به طور پیوسته انجام شوند و در صورتی که به علل مختلف از جمله تغییر در رویکردهای مدیریتی به طور نوسانی انجام شوند، به اهداف پیش‌بینی‌شده نخواهند رسید. باید توجه داشت که این تغییرات نوسانی در رویکردها، به طور جدی، سرمایه‌های اجتماعی را خدشه‌دار کرده و از همراهی اجتماعی با پروژه‌های آتی خواهد کاست.

با تأکید بر درس‌آموخته‌های مثبت و منفی خشک شدن دریاچه ارومیه و تلاش‌های انجام شـده برای احیای آن، راهکار مشترک برون‌رفت از مشـکلات حوزه‌های «آب»، «کشـاورزی» و «محیط‌زیسـت» را «تمکین به مفهوم آب قابل برنامه‌ریزی» می‌داند. واقعیت مسئله آب در کشور این است که علی‌رغم همه تلاش‌هایی که در تأمین و انتقال آب در کشـور در حال انجام است، رشد تقاضا روندی لجام‌گسیخته دارد و اگر بنا باشد عرضه آب از تقاضای موجود برای آن تبعیت کند، منابع آب درون‌سرزمینی ما، هیچ‌گاه کفاف این نیاز روزافزون را ندارد. راهکار عقلانی این موضوع این است که برای برداشت از منابع آب، سقف تعیین گردد و به جای افزایش دائم عرضه و فشار بر منبع استراتژیکی چون آب، این بار بر حوضه مصارف تمرکز نموده و بهره‌وری مصرف آب را افزایش دهیم. احیای دریاچه ارومیه با بازگرداندن حقابه غصب شده آن به میزان لااقل ۱۱۵۰ میلیون مترمکعب پایدار در یک برنامه چهارساله خواهد بود. این منابع آب جدید در کنار منابع آب قبلی شامل انتقال آب زاب، انتقال و یا جایگزینی پساب تصفیه‌خانه‌ها و حذف برداشت‌های غیرمجاز امکان تأمین سالانه ۳۱۰۰ میلیون مترمکعب حقابه دریاچه و بازگشت آن به یک تراز حداقلی اکولوژیک را در یک بازه ۱۰ تا ۱۲ساله محقق خواهد ساخت.

راهکارهای پیشنهادی

۱. جایگزینی ارقام بذر گندم کنونی تحت کشت در سطح ۱۰۵ هزارهکتار از اراضی زراعی آبی گندم با ارقام فرشید، سالار و پیام با ۳۰ درصد مصرف آب کمتر و ۵۰ درصد عملکرد بیشتر تولید با هدف کاهش مصرف ۲۱۰ میلیون مترمکعب؛

شکل ۵- عملکرد و برنامه کاهش مصارف آب بخش کشاورزی از سال ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۵

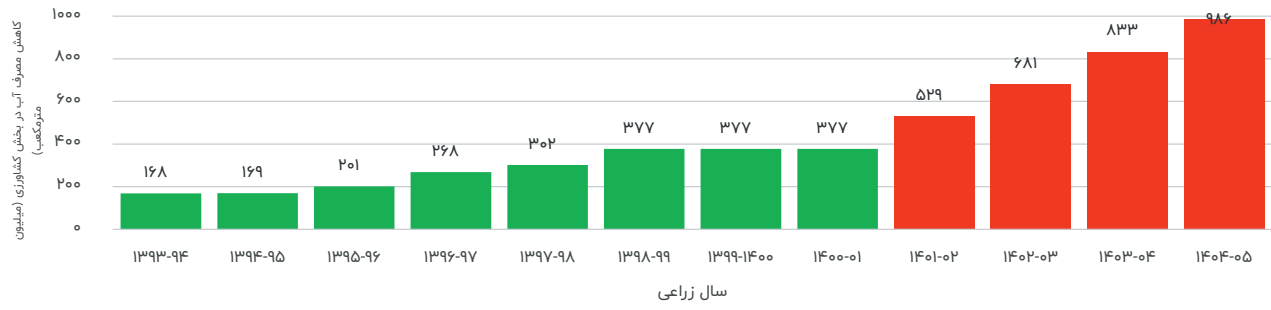

شکل ۶- روند تغییرات تراز دریاچه ارومیه از سال ۱۳۴۴ تا ۱۴۰۴

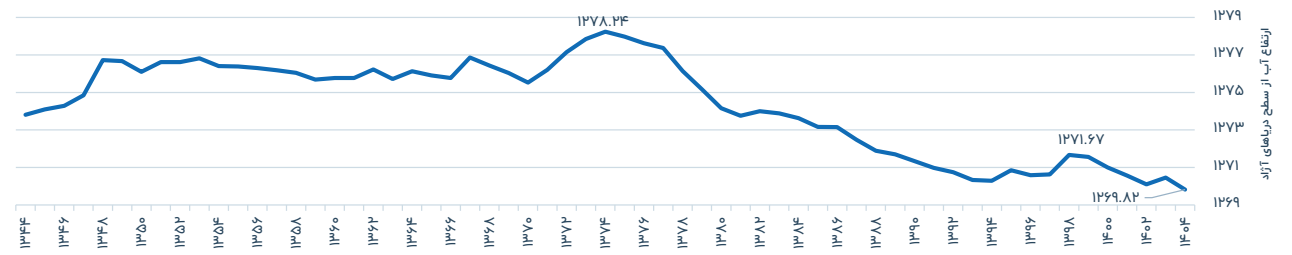

۲. جایگزینی ۴۶ هزارهکتار باغات سیب درجه ۳ با ارقام انگور با قابلیت ماندگاری در سردخانه، پرداخت کمک هزینه سه ساله به باغداران که به این طرح می‌پیوندند تا زمان باردهی محصول انگور؛ با هدف کاهش ۳۰۵ میلیون مترمکعب مصرف؛

۳. جایگزینی ۶۲ هزار هکتار مزارع یونجه با ارقام سورگوم، ماشکید، تریتیکاله و کلزا با هدف کاهش مصرف ۴۱۰ میلیون مترمکعب؛

۴. کاهش سطح زیرکشت چغندرقند در داخل حوضه آبریز به ۱۲۶۰۰ هکتار و انتقال ۹۰۰۰ هکتار مازاد به شهرستان‌های خارج از حوضه آبریز در استان آذربایجان غربی با هدف کاهش مصرف ۹۰ میلیون مترمکعب؛

۵. تبدیل ۹۰ هزارهکتار اراضی فاقد تناسب اراضی (مطابق با نقشه مطالعات معاونت زراعت وزارت جهاد کشاورزی ۱۳۹۹) به ۴۵ هزارهکتار مزارع خورشیدی با هدف کاهش مصرف ۷۰ میلیون مترمکعب؛

۶. ممنوعیت کشت روباز سبزی و صیفی در حوضه آبریز دریاچه ارومیه و ارائه تسهیلات ۸۵ درصد برای احداث گلخانه به میزان یک دهم وسعت مزرعه روباز به کشاورز در ۱۳ شهرک گلخانه‌ای در ۱۳ شهرستان با هدف کاهش مصرف ۶۰ میلیون‌مترمکعب؛

۷. قطع برداشت صنایع بناب، عجب‌شیر و آذرشهر و تبریز از خط زرینه‌رود و انتقال به پساب بناب، عجب‌شیر و آذرشهر و اسکو و سردرود و خسروشاه

۸. کاهش ۵۰ درصد برداشت شرب تبریز از زرینه‌رود بعد از تکمیل خط ارس

۹. تصویب ۸۰۰۰ میلیارد تومان بودجه برای ساماندهی مجدد رودخانه‌های زرینه‌رود، سیمینه‌رود، گذارچای، نازلو و باراندوز و آجی‌چای و اتصال زرینه‌رود به سیمینه‌رود با توجه به گذشت ۱۰ سال از ساماندهی قبلی

۱۰. تشکیل گروه‌های مشترک گشت و بازرسی بین آب منطقه‌ای و سازمان محیط‌زیست، جهت نظارت مستمر بر وضعیت برداشت‌های مجاز و غیرمجاز از منابع آب به ویژه موتور پمپ‌ها.

۱۱. انسداد سریع چاه‌های غیرمجاز به ویژه حدود ۴۸۰۰۰ حلقه چاه نیمه‌عمیق و کم‌عمق در حریم و بستر رودخانه‌ها.

اعتبارات طرح ملی نجات دریاچه ارومیه از سال ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۱

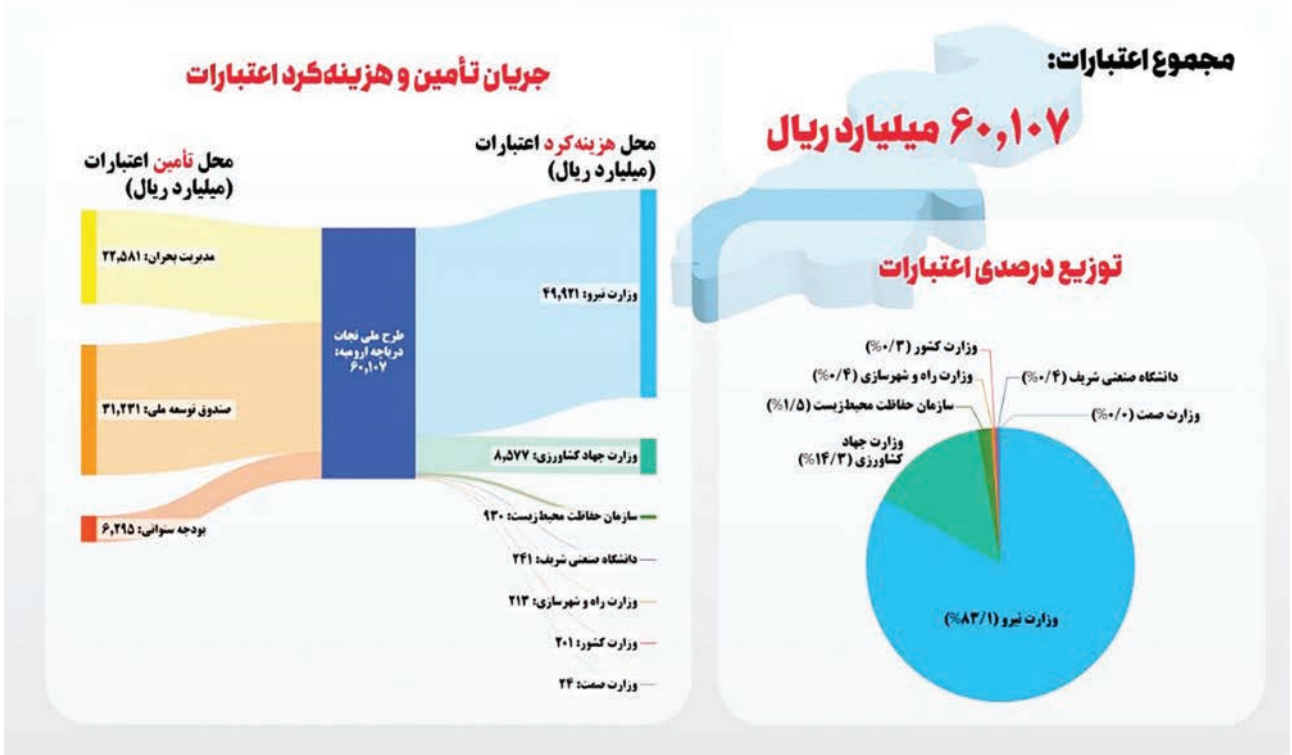

دیده‌بان

[مقاله‌هایی که در این بخش می‌خوانید توسط معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق تهران تهیه و تدوین شده است.]

هکرها در کمین اقتصاد

حملات سایبری چه آسیبی به اقتصاد وارد می‌کنند؟



در محاق شایستگی

تحلیل جامعه‌شناختی سازوکارهای خشونت نهادی علیه متخصصان در سازمان‌ها

شراره کامرانی
جامعه‌شناس

در سال‌های اخیر، مفهوم «شایسته‌سالاری» به یکی از واژگان پرتکرار در گفت‌وگوهای مدیریتی، رسانه‌ای و حتی سیاسی بدل شده است. از بیانیه‌های رسمی نهادها تا سخنرانی مدیران ارشد، همگان بر ضرورت تکیه بر تخصص، تجربه و توانمندی‌های فردی تأکید می‌ورزند. با این حال، شکاف روزافزون میان گفتار رسمی و واقعیت‌های زیسته در محیط‌های کاری، پرسشی بنیادین را پیش روی می‌گذارد: اگر شایسته‌سالاری این‌گونه مورد اجماع است، چرا نیروهای متخصص، مستقل و بانگیزه در بسیاری از سازمان‌ها منزوی و بی‌نقش بوده و یا به حاشیه رانده می‌شوند؟

این یادداشت، با تکیه بر رویکردهای جامعه‌شناختی در تحلیل سازمان، مفاهیم «نهاد زیسته»، «خشونت نمادین» و «ساختار قدرت غیررسمی» را به‌کار می‌گیرد تا فرآیند پیچیده و تدریجی سرکوب نرم نیروهای شایسته را واکاوی کند. برخلاف تصورات رایج، حذف نیروهای شایسته عموماً نه از مسیر اخراج یا تنبیه علنی، بلکه از طریق فرآیندهای ظریف، بی‌صدا و نظام‌مند رخ می‌دهد که خود در چارچوب ساختارهای اقتدارگرای غیررسمی مشروعیت یافته‌اند.

هدف این تحلیل، شناسایی مکانیزم‌های پنهان این حذف نهادی، تبیین پیامدهای فردی و سازمانی آن و نشان‌دادن چرخه‌ای است که چگونه این روند به بازتولید ساختارهای غیرشایسته‌سالار می‌انجامد.

خشونت نمادین درون‌سازمانی

در سازمان‌هایی که قواعد حاکم بر ارتقای منابع انسانی، توزیع اختیارات و موقعیت‌های شغلی با منطق شایسته‌سالاری و حرفه‌گرایی هم‌راستا نیست، نوعی خشونت سازمانی پنهان و نهادینه‌شده بروز می‌یابد که از منظر ادبیات جامعه‌شناسی سازمان‌ها می‌توان آن را نوعی «خشونت نمادین درون‌سازمانی» یا «سرکوب نرم نیروهای شایسته» نام نهاد. این پدیده برخلاف انواع کلاسیک حذف و طرد، نه با اخراج، تنبیه یا برخوردهای رسمی و صریح، بلکه با سازوکارهایی غیررسمی، نامحسوس و تدریجی تحقق می‌یابد که در نهایت منجر به تضعیف، بی‌نقش‌سازی، انزوای حرفه‌ای و گاه فرسودگی روانی نیروی انسانی متخصص می‌شود.

ویژگی بارز این نوع خشونت، پنهان بودن آن در لایه‌های زیرین روابط قدرت سازمانی است؛ جایی که سازوکارهای حذف از طریق ابزارهای نمادین، روابط نابرابر و استراتژی‌های غیرمستقیم اعمال می‌شود. سازمان‌هایی که چنین الگوهایی را بازتولید می‌کنند، اغلب در بستری از ساختارهای بوروکراتیک دولتی یا شبه‌دولتی، با ویژگی‌های شبه‌مدرن و اقتدارگرایانه قرار دارند. در این فضاها، قدرت نه صرفاً در ساختارهای رسمی، بلکه در شبکه‌های غیررسمی، روابط باندی، وفاداری‌های شخصی و سازوکارهای گفتاری-رفتاری مستقر است.

تحلیل جامعه‌شناختی این وضعیت مستلزم بازشناسی دقیق نحوه توزیع قدرت، عملکرد سازوکارهای پنهان سلطه و فرآیندهای حذف غیررسمی درون سازمان‌ها است. این تحلیل نیازمند گذر از ظاهر کارکردی سازمان و نفوذ به لایه‌های زیرین فرهنگ نهادی، منطق اقتدار و ساختار تعاملات انسانی است. در این چارچوب، پدیده‌هایی چون «حذف نرم»، «تبعید سازمانی»، «تخریب تدریجی اعتبار حرفه‌ای» و «خاموش‌سازی کنشگری انتقادی» نه انحراف‌هایی تصادفی، بلکه بخشی از منطق عملکردی ساختارهای نابرابر و استیلاگر هستند خشونت نهادی پنهان، در واقع شکل نهادینه‌شده‌ای از سلطه است که به جای حذف فیزیکی یا تنبیه آشکار، با تولید بی‌صدا و تدریجی وضعیتی به‌نام «بی‌اثری حرفه‌ای» عمل می‌کند. نیروهای متخصص که بالقوه تهدیدی برای هژمونی موجود تلقی می‌شوند، از طریق الگوهای رفتاری خاص- مانند نادیده‌گیری، عدم واگذاری مسئولیت، قطع ارتباطات حرفه‌ای مؤثر، یا انتقال به بخش‌های بی‌اختیار- عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. این حذف، به‌دلیل ظاهر غیرتنبیهی و نمای بیرونی «حفظ وضعیت شغلی»، در بسیاری از موارد از نگاه مراجع نظارتی و حتی از درک خود فرد نیز پنهان می‌ماند.

به بیان دیگر، در این گونه سازمان‌ها شکلی از «عادی‌سازی حذف» وجود دارد که در آن ساختارهای سازمانی نه تنها نقش سرکوب‌گر را ایفا می‌کنند، بلکه با ایجاد معناهای تثبیت‌شده‌ای اعم از «نالایقی»، «عدم تناسب فرهنگی» یا «عدم سازگاری با تیم» برای فرد کنار گذاشته‌شده، این سرکوب را مشروع می‌سازند. از این منظر، سرکوب نرم نه یک رفتار سازمانی منفرد، بلکه بخشی از نظام معنایی و شناختی سازمان‌های غیرشایسته‌سالار است که خشونت را در قالب‌های غیرخشونت‌بار و حتی با زبانی توجیه‌پذیر بازتولید می‌کند.



در بسیاری از بوروکراسی‌های معاصر، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، ساختارهای اداری علی‌رغم دارا بودن ظاهری مدرن و آیین‌نامه‌های دقیق منابع انسانی، در عمل تابع منطق غیررسمی هستند که از این طریق، اقتدار واقعی در اختیار حلقه‌های خاصی از مدیران و شبکه‌های قدرت قرار می‌گیرد. این ساختارهای غیررسمی معمولاً در سطح مدیران میانی تثبیت می‌شوند؛ مدیرانی که در موقعیتی بینابینی و استراتژیک، نقش کلیدی در پالایش، فیلتر کردن و بازتولید نیروها دارند. آن‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای کنترل پنهان، از جمله تأخیر در تصمیم‌گیری، تعلیق در مسئولیت‌سپاری، تنظیم فضای سازمانی مبهم و تولید بی‌اعتمادی، نقشی تعیین‌کننده در فرآیندهای حذف غیررسمی ایفا می‌کنند.

در چنین فضایی، مدیران ارشد نیز معمولاً به‌دلیل اتکا به گزارش‌های رسمی و داده‌های ساختاری، از درک وضعیت واقعی نیروهای متخصص محروم می‌مانند. حلقه میانی به‌سان یک دیواره

در بافت اجتماعی-اداری ایران، نمونه‌های پرشماری از خشونت نهادی پنهان می‌توان یافت که در نهادهای دولتی، شبه‌دولتی، نهادهای عمومی غیردولتی، مؤسسات آموزش عالی و حتی برخی شرکت‌های بزرگ خصوصی که انتظار می‌رود بر مبنای شایسته سالاری اداره شوند، رخ می‌دهند.

نامرئی، از انتقال واقعیت به بالا جلوگیری می‌کند و همزمان با تولید فضای ترس، بی‌ثباتی روانی و تفرقه در میان نیروی انسانی، امکان شکل‌گیری کنشگری جمعی یا مقاومت سازمانی را از بین می‌برد.

در نتیجه، خشونت نهادی پنهان نه‌تنها منجر به فرسایش سرمایه انسانی می‌شود، بلکه خود به ســـازوکاری برای تداوم وضعیت نامطلوب و تثبیت ســـاختارهای ناعادلانه تبدیل می‌شود. این خشونت، مانند نیرویی نامرئی اما قوی، بنیان‌های عقلانی سازمان را تضعیف کرده و امکان تحول از درون را به حداقل می‌رساند.

از منظر جامعه‌شناسی نهادی، چنین وضعیتی بیانگر اختلال در رابطه میان «نهاد رسمی» و «نهاد زیسته»[1] در سازمان است. نهاد رسمی در قالب آیین‌نامه‌ها، چارت‌ها و مأموریت‌ها، پیام‌آور شـــفافیت و عدالت است، اما نهاد زیسته در واقعیت روزمره، حامل سلطه، حذف و انفعال است. در چنین گسستی، سازمان به‌جای اینکه بستری برای رشد و شکوفایی نیروی انسانی باشد، به عرصه‌ای برای بقای صرف، خودسانسوری و استتار استعدادها بدل می‌شود.

از این‌رو، مطالعه خشونت نهادی پنهان، تنها پرداختن به ناکارآمدی سازمانی یا ضعف در مدیریت منابع انسانی نیست، بلکه بازخوانی نوعی از سلطه پنهان‌شده در زبان، فرهنگ، هنجارهای عملی و حتی مهربانی‌های نمایشی درون سازمان‌ها است. تنها با برملا کردن این لایه‌های پنهان است که می‌توان امکان تحول درون‌زا، بازسازی نهادهای حرفه‌ای و احیای شایسته‌سالاری را فراهم کرد.

مصادیق، ساختار قدرت و پیامدهای نهادی خشونت پنهان

۱ بازشناسی ساختار قدرت در سازمان‌های غیرشایسته‌سالار

ساختار قدرت در سازمان‌های غیرشایسته‌سالار را نمی‌توان صرفاً با مراجعه به چارت اداری یا سلسله‌مراتب رسمی فهمید. برخلاف ظاهر سلسله‌مراتبی که معمولاً در آیین‌نامه‌ها یا نمودارهای سازمانی ترسیم می‌شود، قدرت واقعی در این سازمان‌ها از طریق شبکه‌هایی غیررســـمی، پنهان و مبتنی بر وفاداری‌های شـــخصی و باندهای درون‌سازمانی توزیع می‌شود. این شبکه‌ها، عموماً از طریق پیوندهای خانوادگی، قومی، سابقه آشنایی پیشین، یا روابط فرادست-فرودست در محل‌های قبلی و یا تعریف روابط سروری و سرسپردگی یا شکل‌گیری رابطه ارباب-رعیتی شکل می‌گیرند.

در این الگو، مدیران میانی نقش کانونی دارند؛ زیرا همزمان به منابع قدرت بالا دسترسی دارند و بر عملیات روزمره کارکنان نیز کنترل مستقیم اعمال می‌کنند. این موقعیت میانجی، آن‌ها را به «دروازه‌بانان اطلاعات و منابع» بدل می‌ســـازد. آن‌ها می‌توانند اطلاعات واقعی را به بالا منتقل نکنند، مانع ارتقای نیروهای مستقل شوند و در عین حال، تصویر وفادارانه‌ای از خود به مدیران ارشـــد سازمان عرضه کنند. این پدیده در ادبیات سازمانی، تحت عنوان «اقتدار پنهان»[2] شناخته می‌شود؛ اقتداری که در اسناد وجود ندارد، اما در عمل جهت‌دهنده تصمیم‌هاست.

۲ مصادیق عینی سرکوب نرم در سازمان‌های ایرانی

در بافت اجتماعی-اداری ایران، نمونه‌های پرشـــماری از خشونت نهادی پنهان می‌توان یافت که در نهادهای دولتی، شبه‌دولتی، نهادهای عمومی غیردولتی، مؤسسات آموزش عالی و حتی برخی شرکت‌های بزرگ خصوصی که انتظار می‌رود بر مبنای شایسته ســـالاری اداره شوند، رخ می‌دهند و در نمونه‌های فراوان در این سازمان‌ها، فرآیندهایی چون «انتصاب افراد کم‌تجربه ولی وابســـته به حلقه قدرت»، «محروم‌ســـازی نیروهای متخصص از جلســـات اظهارنظر یا تصمیم‌گیری»، یا «واگذاری وظایف بی‌اهمیت برای تضعیف موقعیت حرفه‌ای» به شکل مکرر دیده می‌شوند؛ مواردی که در آن کارشناسان متخصص و دارای صلاحیت علمی، به دلیل فقدان پیوندهای درون‌ســـازمانی، علی‌رغم توانمندی‌هایشان، به موقعیت‌های محدود و صرفاً اجرایی تنزل می‌یابند و از مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی محروم می‌گردند. در مقابل، افراد با تحصیلات، توانمندی و مهارت‌های پایین‌تر اما دارای روابط نزدیک با مدیران، به سمت‌های مدیریتی منصوب می‌شـــوند. در چنین موقعیت‌هایی، نیروهای مســـتقل و با سابقه، در معرض رفتارهای متناقض، بی‌اعتمادی ساختگی و حذف از گفت‌وگوهای کلیدی قرار گرفته و در بهترین حالت، به واحدهایی منتقل می‌شوند که فاقد مأموریت‌های اثرگذار هستند. این جابجایی‌ها، هرچند ظاهراً غیرتنبیهی به نظر می‌رسند، در واقع مصداق «تبعید نرم» یا «حذف آرام» نیروهای مؤثر در ساختار سازمانی می‌باشند؛ فرآیندی رسمی اما غیرمستقیم که منجر به تضعیف سرمایه انسانی سازمان می‌گردد.

این مصادیق به‌ویژه در بخش‌هایی از ســـازمان‌ها که نظارت بالادســـتی ضعیف، رقابت حرفه‌ای ناپایدار و گزینش‌های سیاســـی یا جناحی رایج است، بیشتر قابل مشاهده بوده و سازمان‌هایی که فاقد مکانیزم‌های پاسخ‌گویی شفاف هستند، بیش از دیگر نهادها مستعد این نوع خشونت نرم قرار دارند.

۳ پیامدهای نهادی: فرسایش تدریجی و تثبیت عقب‌ماندگی

پیامدهای این نوع خشونت نمادین درون‌سازمانی، صرفاً محدود به آسیب‌های روانی و حرفه‌ای نیروهای متخصص نیست؛ بلکه تأثیرات دامنه‌داری بر پیکره سازمان و حتی محیط نهادی پیرامونی آن دارد که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- **تضعیف سرمایه انسانی:** نخستین پیامد، هدررفت سرمایه انسانی است. نیروهای توانمند، یا ســـازمان را ترک می‌کنند (مهاجرت، استعفا)، یا در وضعیت «حضور بی‌اثـــر» قرار می‌گیرند. در هر دو حالت، توان تولید، نوآوری و تصمیم‌ســـازی در سازمان کاهش می‌یابد.
- **شکاف میان نهاد رسمی و نهاد عملیاتی:** در حالی که این سازمان‌ها در ظاهر متعهد به اصول حرفه‌ای و تخصص‌محور هستند، در عمل با منطق روابط غیررسمی اداره می‌شوند. این شکاف منجر به زوال اعتماد درونی، تعلیق اخلاق سازمانی، و رواج فرهنگ سازمانی دوگانه می‌شود.
- **ازکارافتادگی یادگیری نهادی:** سازمان‌هایی که انتقاد و تخصص را طرد می‌کنند، قادر به یادگیری ســـازمانی نخواهند بود. فرآیندهای ارزیابی و بازخورد که شرط تحول نهادی به شمار می‌روند، یا دچار تحریف یا به کلی حذف می‌شوند.
- **تولید بی‌اعتمادی ساختاری:** سازمان‌هایی که پاداش را نه به‌پای عملکرد، بلکه به‌پای وفاداری می‌دهند، کارکنان را به سمت رقابت‌های پنهان، رفتارهای دفاعی و کاهش مشارکت سوق می‌دهند. نتیجه، افت روحیه جمعی، کاهش بهره‌وری و پیدایش جو بدبینی درون‌سازمانی است.
- **تثبیت حلقه بسته قدرت و انجماد ساختاری:** با استمرار حذف نیروهای مستقل، حلقه مدیران غیرشایسته تقویت می‌شود؛ زیرا هیچ چالشی متوجه آن‌ها نیست. این انجماد در رأس ساختارها، جلوی نوسازی، گردش نخبگان و اصلاح سازمانی را می‌گیرد.

۴ ضرورت برهم‌زدن نظم پنهان سلطه

برای مقابله با خشـــونت نهادی پنهـــان، آنچه مورد نیاز اســـت، صرفاً تدوین آیین‌نامه‌های جدید یا اصلاح ســـاختارهای رسمی نیست؛ بلکه باید شبکه‌های پنهان سلطه را شناسایی، افشا و بی‌اعتبار کرد. نخستین گام، بازشناسی این خشونت به عنوان مسأله‌ای ساختاری و نه شخصی است. در ادامه، ایجاد سازوکارهای عینی برای شفافیت در فرآیندهای ارتقا، انتصاب، ارزیابی عملکرد و توزیع منابع، می‌تواند زمینه را برای مقاومت نیروهای متخصص و کاهش قدرت مدیران باندگرا فراهم آورد.

در سطح کلان، توسعه نهادهای مستقل نظارتی، رواج فعالیت‌های تشکلی درون‌سازمانی، و ارتقای ســـواد نهادی در میان نیروهای انسانی، پیش‌شرط‌های مقابله با این نوع خشونت ساختاری‌اند. در غیر این صورت، فرسایش سرمایه انسانی و تعمیق فساد ساختاری، آینده بسیاری از سازمان‌ها را با خطر فروپاشی تدریجی مواجه خواهد ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. نهاد زیســـته (lived institution) به تجربه روزمره، غیررســـمی و عملی افراد از قواعد و مناسبات سازمانی اشاره دارد که لزوماً با ســـاختارها و مقررات رســـمی مطابقت ندارند. مثال: در حالی که ســـاختار رسمی سازمان حضور متخصصان را در تصمیم‌گیری‌ها الزامی می‌داند، از منظر نهاد زیسته، در چنین سازمان‌هایی افراد متخصص عمداً و به روش‌ها و بهانه‌های مختلف از جلسات کلیدی کنار گذاشته می‌شوند و صدای آن‌ها شنیده نمی‌شود.

2. Shadow Authority

سناریوهای جدید گردشگری

گردشگری جهانی در دوراهی انتخاب‌های بزرگ

مهسا رجبی‌نژاد
پژوهشگر اقتصادی

سال‌ها پس از زخم عمیقی که همه‌گیری کووید-۱۹ بر پیکر صنعت گردشگری جهانی وارد کرد، این صنعت حالا دوباره ایستاده است -اما نه در نقطه‌ی آغاز، بلکه در چهارراهی که هر مسیر آن به آینده‌ای متفاوت می‌رسد. زمانی نه‌چندان دور، سفر به‌مثابه یکی از مهم‌ترین موتورهای رشد اقتصادی جهان شناخته می‌شد؛ صنعتی با سهمی نزدیک به ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی، میلیون‌ها شغل و میلیاردها دلار گردش مالی، اما امروز، سؤال اصلی دیگر این نیست که «چگونه بازگردیم»، بلکه این است: «به کجا می‌رویم؟»

گزارش جدید مجمع جهانی اقتصاد با عنوان «چهار سناریو برای آینده سفر و گردشگری»، پاسخی دقیق اما چندوجهی به این پرسش می‌دهد. گزارشی که در همکاری با شرکت مشاوره‌ای Kearney تهیه شده و می‌کوشد با ترکیب داده‌های کلان، شاخص‌های ریسک، روایت‌های میدانی و تحلیل روندها، به آینده‌ای نه محتوم، بلکه محتمل از صنعت سفر و گردشگری جهانی تا سال ۲۰۳۰ بپردازد.

چهار سناریویی که در این گزارش ترسیم شده‌اند، هر یک بر پایه‌ی چهار متغیر کلیدی شکل گرفته‌اند: سطح همکاری‌های ژئوپلیتیکی، مسیر رشد اقتصادی جهانی، شتاب گذار به پایداری زیست‌محیطی و میزان پذیرش فناوری‌های نو. بسته به نحوه ترکیب این متغیرها، می‌توان به چهار چهره‌ی متفاوت از فردای گردشگری جهانی رسید؛ چهره‌هایی که گاه امیدآفرین‌اند، گاه هشداردهنده، اما همگی برآمده از روندهای واقعی‌اند که همین امروز در حال شکل‌دادن به آینده‌اند.

سناریوی اول: دنیای هزار جزیره- جهان در انزوای منطقه‌ای

در نخستین سناریو که «دنیای هزار جزیره» نام گرفته، ما با جهانی تکه‌تکه، واگرا و پراکنده روبه‌رو هستیم. جهان در این روایت، دیگر آن دهکده جهانی متصل و هم‌افزا نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از منطقه‌های جداافتاده، بی‌اعتماد و خودکفاست که اتحادها از هم گسیخته و نهادهای چندجانبه کارایی گذشته را از دست داده‌اند. گردشگری بین‌المللی، به‌جای آنکه به پلی میان ملت‌ها بدل شود، به کالایی لوکس و پرریسک برای اقلیتی محدود تبدیل شده است.

در این جهان، جنگ‌های منطقه‌ای، بی‌ثباتی سیاسی و سیاست‌های حمایتی، رشد سرمایه‌گذاری بین‌المللی در صنعت گردشگری را تا ۴۵ درصد کاهش داده‌اند. مسیرهای پروازی طولانی‌مدت به‌واسطه افزایش هزینه‌های سوخت، الزامات کربن‌زدایی، و



در مناطقی همچون جنوب شرق آسیا و آفریقا، زنان اکنون بیش از نیمی از نقش‌های مدیریتی در این صنعت را برعهده دارند. گردشگری فضایی نیز، هرچند هنوز در ابتدای راه است، اما رشدی چشمگیر داشته و مرزهای فیزیکی سفر را گسترش داده است.

محدودیت‌های قانونی از میـــان رفته‌اند. فرودگاه‌هایی که زمانی دروازه‌های جهان‌گردی بودند، حالا در سایه سیاست‌های بومی‌سازی و نظارت امنیتی شدید، به بناهایی خاموش و بلااستفاده بدل شده‌اند.

اما آســـیب فقط مالی نیست؛ تجربه سفر، از معنای پیشین خود فاصله گرفته است. تشخیص چهره، ردیابی بیومتریک، مجوزهای دیجیتالو سخت‌گیری‌های ویزایی، محیطی ایجاد کرده‌اند که در آن گردشگر خود را نه مهمان، بلکه مظنون می‌یابد. در چنین فضایی، سفر به یک فرایند پرتنش، پرهزینه و ناخوشایند تبدیل شده است.

در عین حال، کاهش پروازهای بین‌المللی منجر به افت انتشار گازهای گلخانه‌ای شده -اما این دستاورد با افزایش چشمگیر استفاده از حمل‌ونقل زمینی در مناطق محلی خنثی گشته است. مقاصد محبوب محلی، با ازدحام فراتر از ظرفیت روبه‌رو شده‌اند. برای نمونه، جنگل بیاستویژا در لهستان که زمانی مأمن سیاه‌گوش‌ها بود، حالا با افزایش ۳۷ درصدی بازدیدها دچار بحران اکولوژیک شده است.

در مجموع، این سناریو نمایانگر جهانی بسته، ترسیده و درون‌گراتر است؛ جایی که سفر نه راهی برای شناخت دیگری، بلکه نوعی لوکس نایاب و در دسترس‌ناپذیر تلقی می‌شود. آینده‌ای که بیشتر به گذشته شباهت دارد -گذشته‌ای با مرزهای سخت، دیوارهای بلند و نگاهی مشکوک.

سناریوی دوم: افق‌های هماهنگ - جهان در مسیر همکاری

در نقطه‌ی مقابل ســـناریوی اول، «افق‌های هماهنگ» آینده‌ای را روایت می‌کند که در آن همکاری، همگرایی و نهادسازی جهانی دوباره جان گرفته‌اند. دولت‌ها، از بحران‌های گذشته درس گرفته‌اند؛ نهادهای چندجانبه دوباره فعال شده‌اند و موانع تجاری، قانونی و تعرفه‌ای در سطح منطقه‌ای و جهانی کاهش یافته‌اند.

در این سناریو، رشد اقتصادی جهانی با نرخی پایدار و سالانه ۳.۸ درصد ادامه می‌یابد و طبقه متوسط در کشورهای جنوب جهانی، به محرک اصلی تقاضای سفر بدل می‌شود. کشورهایی مانند هند، اندونزی و نیجریه، دیگر فقط مقصد سفر نیستند؛ بلکه منشأ تقاضا برای گردشگری بین‌المللی‌اند.

توافق‌نامه‌هایی همچون بازار واحد هوانوردی آسه‌آن، به رشد سفرهای منطقه‌ای کمک کرده‌اند. زیرساخت‌ها با رویکردی هماهنگ طراحی شده‌اند: سیستم‌های رزرو مشترک، استانداردهای جهانی اقامت، شبکه‌های حمل‌ونقل سازگار و سامانه‌های بهداشتی هم‌راستا

یکی از ویژگی‌های مهم این ســـناریو، ارتقای نقش زنان در صنعت گردشگری است. در مناطقی همچون جنوب شـــرق آسیا و آفریقا، زنان اکنون بیش از نیمی از نقش‌های مدیریتی در این صنعت را برعهده دارند. گردشگری فضایی نیز، هرچند هنوز در ابتدای راه است، اما رشدی چشمگیر داشته و مرزهای فیزیکی سفر را گسترش داده است.

با این حال، این سناریو هم بی‌چالش نیست. تورگردی بیش‌ازحد (overtourism) به مسأله‌ای جدی بدل شده و برخی مقاصد تاریخی و طبیعی، از جمله ونیز یا مچوپیچو، با تهدید تخریب و ازدحام روبه‌رو شده‌اند. همچنین، استفاده فزاینده از الگوریتم‌های هوش مصنوعی برای قیمت‌گذاری، در برخی موارد منجر به انحصار و دستکاری قیمتی شده که نیازمند تنظیم‌گری شفاف و جهانی است.

در یک جمله، این ســـناریو اگرچه امیدوارکننده است، اما تداوم آن مشروط به وجود حکمرانی هوشـــمند، توسعه متوازن زیرساخت‌ها و مشـــارکت واقعی جوامع محلی در تصمیم‌سازی‌هاست.

سناریوی سوم: صعود سبز - پایداری در خط مقدم سفر

سناریوی سوم، با عنوان «صعود سبز»، نمایانگر آینده‌ای است که در آن صنعت گردشگری، نه‌تنها خود را با الزامات اقلیمی تطبیق داده، بلکه به پیش‌قراول مبارزه با بحران آب‌وهوا بدل شـــده است. این آینده با پذیرش گسترده مقررات کاهش کربن، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و بازطراحی مدل‌های کسب‌وکار همراه است.

در این روایت، تا ســـال ۲۰۳۰ بیش از ۲۸ درصد از سوخت هواپیماها از منابع پایدار تأمین می‌شـــود. جزایری مانند مالدیو و سیشـــل، بخش اعظم انـــرژی خود را از منابع تجدیدپذیر می‌گیرند. گواهینامه‌های پایداری مانند Global Sustainable Tourism Council، در انتخاب مقاصد توسط مسافران نقش تعیین‌کننده‌ای یافته‌اند.

اما این سبزشدن رایگان نیست. بسیاری از هتل‌های کوچک و میان‌رده در کشورهای درحال‌توســـعه، توان مالی برای نوسازی سریع و انطباق با استانداردهای سخت‌گیرانه را ندارند. شـــکاف دسترسی به سرمایه سبز، مسأله عدالت اقلیمی را به سطحی تازه آورده اســـت. در همین حال، بازارهای کربن داوطلبانه، فرصت‌هایی برای کشورهایی همچون کاســـتاریکا و کنیا ایجاد کرده‌اند، اما نبود شفافیت در ارزیابی‌ها، اعتماد گردشگران را به خطر انداخته است.

این ســـناریو پدیده‌ای جدید را معرفی می‌کند: «شورش سبز». موجی از گردشگران کم‌درآمد که به دلیل افزایش هزینه‌های ســـفر پایدار، به ســـمت گزینه‌های ارزان و گاه غیرمسئولانه متمایل شده‌اند. برای مثال، در مونته‌ورد کاستاریکا، گردشگری داوطلبانه بی‌برنامه باعث آسیب به زیست‌بوم جنگلی شده و حتی تنوع زیستی را کاهش داده است

صعود سبز، در اصل آینده‌ای است که در آن «سفر مسئولانه» از یک انتخاب اخلاقی به یک الزام جهانی تبدیل شـــده -اما شرط موفقیت آن، طراحی دقیق، حمایت مالی، و مشارکت گسترده است.

سناریوی چهارم: آشوب فناورانه - جایی که کدها سفر را می‌نویسند

در آخرین سناریو، با آینده‌ای سروکار داریم که در آن مرز میان واقعیت و مجاز، فیزیکی و دیجیتال، محو شده است. «آشوب فناورانه» توصیفی است از جهانی که در آن هوش مصنوعی، متاورس، کلان‌داده، واقعیت مجازی و پلتفرم‌های خودکار، مدیریت کامل تجربه گردشگری را در دست گرفته‌اند.

در این جهان، ۷۸ درصد از شـــرکت‌های گردشگری از هوش مصنوعی برای تحلیل داده و تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند. متاورس به بازاری ۳۰ میلیارد دلاری تبدیل شده و آژانس‌های ســـنتی ســـفر جای خود را به پلتفرم‌هایی داده‌اند که به‌طور کامل توسط عامل‌های هوشمند اداره می‌شوند.

اما در کنار بهره‌وری، چالش‌هایی اساسی نیز پدید آمده است. مراکز داده و متاورس، مصرف انـــرژی بالایی دارند و نیاز به خنک‌ســـازی در مناطق گرم، بر فشـــار بر منابع زیســـت‌محیطی افزوده است. حذف مشاغل انســـانی در هتل‌داری، راهنمایی، خدمات فرودگاهی و دیگر حوزه‌ها، بحران بیکاری ایجاد کرده است. همچنین، کمبود نیروی ماهر در زمینه‌های فنی، میلیون‌ها فرصت شغلی خالی باقی گذاشته است.

حملات ســـایبری، محتوای جعلی تولیدشده توسط هوش مصنوعی و دستکاری در نظرات کاربران، به بحران اعتماد در صنعت گردشگری دامن زده‌اند. برندهایی که سال‌ها برای شـــهرت خود تلاش کرده‌اند، حالا در معرض سقوطی ناگهانی به‌واسطه یک حمله سایبری یا فیک‌ریویو قرار دارند.

در نهایت، فناوری در این سناریو اگرچه توانمندساز است، اما در فقدان چارچوب‌های اخلاقی، نظام‌های تنظیم‌گری قوی و دسترسی عادلانه به زیرساخت‌ها، می‌تواند خود به تهدیدی بدل شود -تهدیدی برای عدالت، برای اعتماد، و برای خود تجربه انسانی سفر.

تصمیم امروز، مسیر فردا

چهار ســـناریو، چهار آینده، چهار انتخاب. هیچ‌یک از این ســـناریوها محتوم نیســـتند. آنچه سرنوشـــت صنعت گردشگری را رقم خواهد زد، تصمیماتی است که امروز توسط دولت‌ها، کسب‌وکارها، جوامع محلی و خود گردشگران گرفته می‌شود. از سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های سبز گرفته تا بازنگری در نظام‌های ویزا، از حمایت از نوآوری فناورانه تا تنظیم‌گری اخلاق‌محور، هر اقدام امروز، گامی است در ساختن فردای سفر.

اگر روزگاری ســـفر امری لوکس یا حاشیه‌ای تلقی می‌شـــد، امروز به مسیری برای بازسازی پیوندهای انسانی، اعتماد جهانی و توسعه پایدار تبدیل شده است. گزارش مجمع جهانی اقتصاد نه یک پیش‌بینی، بلکه یک هشدار و یک دعوت است -دعوت به اقدام.

آینده سفر، اگر بخواهیم، می‌تواند بیش از یک جابه‌جایی فیزیکی باشد؛ می‌تواند تلاشی جمعی برای ساختن جهانی بهتر باشد.

بازآفرینی سواد رسانه‌ای در عصر دیجیتال

مدلی نوین برای حفظ سلامت و یکپارچگی اطلاعات

فاطمه علیزاده آغ‌اسمعیلی
پژوهشگر اقتصادی

در چشـــم‌انداز پرتلاطم اقتصاد دیجیتال، اطلاعات به سرمایه‌گذاری حیاتی تبدیل می‌شود. اما ارزش اطلاعات نـــه صرفاً در حجم آن بلکه در اعتبار، اصالت و توان آن برای تصمیم‌گیری نهفته اســـت. سرعت و گستردگی بی‌سابقه انتقال اطلاعات، نحوه ارتباط جوامع، دسترسی به دانش و فرآیند تصمیم‌گیری را به طور بنیادین تغییر داده است. این تغییرات همچنین باعث ایجاد نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌هایی مانند انتشار سریع اطلاعات گمراه‌کننده یا نادرســـت شده و می‌تواند اعتماد عمومی به نهادها را کاهش دهد. با افزایش پیچیدگی اکوسیســـتم اطلاعات، همراه با تأثیر الگوریتم‌هـــا و ظهور هوش مصنوعی، تمییز دادن اطلاعات معتبر از محتوای نادرســـت و فریب‌دهنده برای مردم ســـخت‌تر شده است. با کاهش چشـــمگیر اعتماد عمومی به اطلاعات، چه از رسانه‌های سنتی، نهادهای دولتی یا شبکه‌های اجتماعی، توانایی برخورد نقادانه با اطلاعات و فهم فناوری‌ها و سازوکارهای توزیع آن اهمیت فراوانی یافته است. یادآور می‌شود این مهارت‌ها برای حفظ گفت‌وگوی دموکراتیک، امنیت عمومی و آزادی بیان واقعی ضروری هستند.

رواج اپلیکیشـــن‌های ساده، کم‌هزینه و در دســـترس، زمینه‌ساز تولید رسانه‌های ســـاختگی و تعامل گسترده با موجودات غیرانســـانی مانند چت‌بات‌ها و دستیارهای هوشـــمند شده است. این روند نشان می‌دهد که آموزش باید به گونه‌ای طراحی شود که افراد توانایی نقد و ارزیابی دقیق رسانه‌های ساختگی، تشخیص اطلاعات معتبر از محتوای تولید شده توسط هوش مصنوعی و تعامل مسئولانه و اخلاقی با این فناوری‌ها را کسب کنند.

در این راســـتا، ســـواد رســـانه‌ای و اطلاعاتی*، مجموعه‌ای از مهارت‌های مرتبط با دسترسی، تحلیل، ارزیابی و تولید اطلاعات در قالب‌ها و بسترهای مختلف است و نقش کلیدی در حفظ صحت و سلامت اطلاعات ایفا می‌کند. این سواد نه تنها به توانمندسازی فردی کمک می‌کند، بلکه باید اهداف گسترده‌تری مانند تقویت تاب‌آوری دموکراتیک، افزایش اعتماد عمومی، مشـــارکت مدنی و همبستگی اجتماعی را نیز تحقق بخشد. این نوشتار با هدف تحلیل سواد رسانه‌ای و ارائه چارچوبی منسجم برای ایجاد و حفظ اکوسیستم اطلاعاتی سالم و پایدار تدوین شده است.

نقش سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی (MIL) در پاسخ به چالش‌های دوران دیجیتال

پلتفرم‌هـــای دیجیتال امـــروز نه فقط میزبان محتوا، بلکه محـــرک گفتمان اجتماعی، شکل‌دهنده بازار اطلاعات، و عامل اصلی شکل‌گیری روایت‌های عمومی‌اند. اما الگوریتم‌های آن‌ها، به دلیل طراحی مبتنی بر تعامـــل (Engagement-based Design)، اغلب محتوای بحث‌برانگیز، احساسی یا حتی نادرست را تقویت می‌کنند. برخی روندهای مهم که ضرورت تقویت سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی را برجسته می‌کنند، عبارت‌اند از:

۱ وابستگی روزافزون به پلتفرم‌های دیجیتال برای دسترسی به اطلاعات مرتبط با منافع عمومی؛ با رشد ســـریع این پلتفرم‌ها، حجم عظیمی از اطلاعات به اشتراک گذاشته می‌شود که اثرات گسترده‌ای بر جنبه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد. در عین حال، این پلتفرم‌ها می‌توانند عامل تسریع در گسترش اطلاعات غلط، اخبار جعلی، سخنان نفرت‌آمیز و سایر محتوای آســـیب‌زا باشند، از این رو ضروری است که عملکرد آنها شفاف باشد و با اصول حقوق بشر همخوانی داشته باشد.

۲ کاهش اعتماد به روزنامه‌نگاری سنتی و افزایش نفوذ سازندگان محتوا به عنوان کانال‌های اطلاعاتی؛ با کاهش اعتماد به رسانه‌های خبری سنتی، نقش سازندگان محتوا به عنوان منابع اصلی اطلاع‌رسانی روز به روز پررنگ‌تر می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که به‌ویژه نســـل جوان به طور فزاینده‌ای برای دریافـــت اخبار به ویدیوهای کوتاه‌مدت روی می‌آورند. این نوع محتوا به ویژه میان اینفلوئنسرها و تولیدکنندگان جوان اخبار محبوب است که به تدریج به بازیگران کلیدی در شکل‌دهی گفتمان عمومی پیرامون موضوعات مهمی مانند انتخابات، بحران‌های محیط زیستی و درگیری‌ها و... تبدیل شده‌اند. بر اساس مطالعه‌ای که با حمایت یونسکو انجام شده، تولیدکنندگان محتوا به روزنامه‌نگاری سنتی وابستگی چندانی ندارند و رسانه‌های رسمی تنها به عنوان سومین منبع اطلاعاتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. نکته نگران‌کننده‌تر این است که ۴۲ درصد از این افراد اعتبار خود را بر اساس تعداد لایک‌ها و بازدیدها می‌سنجند؛ موضوعی که فاصله آنها را از استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، که بر مبنای صحت سنجی و ارجاعات شفاف استوار است، به وضوح نشان می‌دهد. روندهای فعلی نشان می‌دهد که نیاز به برنامه‌های سواد رسانه‌ای وجود دارد تا کاربران بتوانند منابع معتبر را شناسایی، خطرات اطلاعات نادرست و هوش مصنوعی را درک و به شکلی اخلاقی با محتوا تعامل کنند

۳ پیشرفت‌های سریع در هوش مصنوعی، از جمله هوش مصنوعی مولد؛ پیشرفت‌های سریع در هوش مصنوعی مولد، به‌ویژه الگوریتم‌های یادگیری عمیق، ساختار فضای اطلاعات و اعتماد عمومی را به‌طور بنیادین متحول کرده اســـت. این فناوری‌ها قادر به تولید محتوایی بسیار واقعی اما گمراه‌کننده هستند که تشخیص منبع انسانی یا ماشینی آن را دشوار می‌سازد و توان کاربران در سنجش صحت و اعتبار اطلاعات را کاهش داده است. در حالی که دولت‌ها به شیوه‌های مختلف از جمله وضع قوانین تلاش به مدیریت این چالش دارند، فقدان استانداردهای جهانی و پیچیدگی‌های فناورانه، ضرورت تقویت آموزش سواد هوش مصنوعی و توسعه فناوری‌های پیشرفته شناسایی محتوا را بیش از پیش آشکار می‌کند. بدون یک رویکرد جامع که آموزش، سیاست‌گذاری و فناوری را به‌طور همزمان در نظر بگیرد، رشد سریع هوش مصنوعی می‌تواند تهدیدی جدی برای سلامت فضای اطلاعاتی و اعتماد اجتماعی باشد.

۴ افزایش آسیب‌ها و تهدیدهای فضای آنلاین و خطرات مرتبط با ایمنی دیجیتال؛ نگرانی‌ها درباره افزایش آســـیب‌ها و تهدیدهای فضای آنلاین و خطرات مرتبط با ایمنی دیجیتال به ویژه برای جوانان رو به فزونی است. بر اساس یک نظرسنجی انجام شده ســـازمان ملل در امور جوانان، حدود ۷۸ درصد از جوانان شـــرکت‌کننده تجربه تهدیدهای دیجیتال را گزارش کرده‌اند و ۱۸ درصد از آن‌ها به طور مداوم با این تهدیدها مواجه هستند. محتوای تنش‌زا و اطلاعات نادرست موجب تشدید تبعیض، تحریک خشونت و تضعیف اعتماد عمومی می‌شوند. آزار و تهدیدهای آنلاین به طور خاص زنان و خبرنگاران زن را هدف قرار داده و باعث خودسانسوری و ترک حرفه‌ای آنان می‌شود. هرچند رسانه‌های اجتماعی مزایایی دارند، اما تهدیدات جدی‌ای برای سلامت روان نوجوانان ایجاد می‌کنند و الگوریتم‌های آن‌ها با اولویت دادن به محتوای هیجانی و رادیکال، این مشکلات را تشدید می‌کنند.

چگونگی تقویت تاب‌آوری اجتماعی در برابر آسیب‌های دیجیتال از طریق سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی

ســـواد رسانه‌ای و اطلاعاتی به‌طور گسترده‌ای در نظام‌های آموزشی رسمی جهان ادغام شده و در سطوح مختلف تحصیلی، از ابتدایی تا عالی، به تقویت تفکر انتقادی، مهارت‌های

در دنیای امروز که اطلاعات با سرعت بی‌سابقه‌ای منتشر می‌شود و مرز میان واقعیت و تحریف به‌شدت مبهم شده، ضرورت بازتعریف سواد رسانه‌ای از یک مهارت فردی به یک چارچوب ساختاری و سیاست‌گذارانه بیش از پیش احساس می‌شود و می‌بایست سواد رسانه‌ای را به‌عنوان یک زیرساخت حیاتی برای تاب‌آوری دموکراسی‌ها، تضمین حقوق شهروندی و پیشگیری از دست‌کاری شناختی بازشناسی کرد.

دیجیتال و توانایی تحلیل، ارزیابی و تولید محتوا می‌پردازد. این آموزش‌ها معمولاً در قالب دروس مطالعات اجتماعی، زبان و فناوری اطلاعات ارائه شده و بر ایمنی آنلاین، مصرف اخلاقی رسانه و راستی‌آزمایی تأکید دارند. با توجه به اینکه سواد نوشتاری در همه گروه‌ها یکسان نیست، سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی باید فراتر از مهارت‌های خواندن و نوشتن عمل کرده و نیازهای متنوع یادگیری را پاسخ دهد.

علاوه بر آموزش رسمی، سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی در آموزش‌های غیررسمی فردی، گروهی و حرفه‌ای مانند خودآمـوزی و دوره‌های آنلاین گرفته تا کارگاه‌های اجتماعی و آموزش‌های تخصصی برای حرفه‌مندان و سیاسـت‌گذاران نیز قابل توسعه است. برای اثربخشی بیشتر، تدریس سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی باید تعاملی بوده و شامل موارد زیر باشد:

- تحلیل و بحث درباره نمونه‌های واقعی اطلاعات غلط و سوگیری رسانه‌ای،
- انجام تکالیف عملی مثل راستی‌آزمایی اخبار و بررسی پوشش رسانه‌ای،
- فعالیت‌های شبیه‌سازی نقش روزنامه‌نگاران و اینفلوئنسرها برای درک فرآیند تولید و انتشار اطلاعات،
- اسـتفاده از فناوری‌های نوین مثل ابزارهای هوش مصنوعی برای ارزیابی اعتبار محتوا،
- و ارزیابی مستمر از طریق بازخوردهای چندجانبه و کاربرد مفاهیم در موقعیت‌های واقعی.

این رویکرد جامع سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی، ابزاری کلیدی برای افزایش تاب‌آوری جوامع در برابر تهدیدات اطلاعاتی و دیجیتال است و به افراد کمک می‌کند در محیط‌های پیچیده اطلاعاتی امروز، با توانمندی و آگاهی بهتر تصمیم‌گیری کنند.

چارچوبی جامع برای تضمین سلامت و اصالت اطلاعات در عصر دیجیتال

هدف بنیادین سـواد رسانه‌ای و اطلاعاتی، توانمندسازی افراد در تشخیص منابع معتبر اطلاعات و ارتقای مسئولیت‌پذیری آنان در مواجهه با محتوای مصرفی، مکان دسترسی و نحوه واکنش به آن اسـت. این هدف، علاوه بر آموزش مهارت‌های تحلیلی، مسـتلزم فراهم‌سـازی و تقویت سازوکارهای حمایتی در اکوسیستم‌های اطلاعاتی نیز هست. در سطح فردی، این اهداف را می‌توان در سه حوزه اصلی دسته‌بندی کرد:

۱. **مهارت‌ها (آموزش داده شده):** شناخت دقیق ماهیت و اهمیت اطلاعات نادرست در زندگی روزمره و کسب ابزارهای تحلیلی کارآمد برای ارزیابی محتوا مستقل از منبع آن.

۲. **رفتارها (تسهیل شده):** تعهد فعال به جستجوی اطلاعات معتبر و مبتنی بر شواهد و اعمال پاسخگویی سازنده نسبت به خود و دیگران.

۳. **ویژگی‌ها (تشویق شده):** ارجحیت دادن به درک پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های مسائل در مقابل تفکرات ساده و دوگانه و تقویت ارزش فضاهای اطلاعاتی قانونمند، شفاف و امن.

برای شرکت‌ها، به‌ویژه فعالان حوزه پلتفرم‌های دیجیتال، این مدل بستری فراهم می‌سازد تا ضمن بازنگری در ساختارهای رتبه‌بندی محتوا، الگوهای درآمدزایی مبتنی بر تعامل کاربر و سازوکارهای پیشنهادی مبتنی بر هوش مصنوعی، بتوانند سیستم‌های خود را با اهداف اعتبارسنجی، شفافیت و سلامت اطلاعات همسو سازند. این بازطراحی نه‌تنها موجب ارتقاء تجربه کاربری می‌شود، بلکه ریسک محتوای مخرب را نیز کاهش می‌دهد.

مقابله اثربخش با اطلاعات نادرسـت مستلزم توجه به مجموعه‌ای گسترده از عوامل اجتماعی و فرهنگی است، از جمله:

- توسعه «طبقه‌بندی‌های مستدل آسیب» که پیامدهای منفی اطلاعات نادرست را در سطوح فردی، اجتماعی و جامعه‌شناختی مستند سازد.
- تقویت حضور فعال مدافعان سلامت اطلاعات در حوزه عمومی، شامل چهره‌های فرهنگی و سیاسی با رویکردهای ایدئولوژیک متنوع.
- تضمین دسترسی همگانی به منابع اطلاعاتی مبتنی بر واقعیت و قابل راستی‌آزمایی، که مخاطبان آنلاین و آفلاین را پوشش دهد.
- تعریـف دقیق و یکپارچه مفاهیم حقوقی در سـطوح ملی و چندجانبه، به ویژه در مواردی که اطلاعات نادرست با گفتمان نفرت‌پراکنی، تحریک به خشونت یا فعالیت‌های مجرمانه.
- وضع و نظارت بر اسـتانداردهای شفاف برای رسانه‌های سنتی شامل مطبوعات، رادیو و تلویزیون.
- طراحی و اجرای کمپین‌های آموزشی برای تبیین فرآیند تولید روزنامه‌نگاری معتبر و داده‌های علمی.
- طراحی و پیاده‌سازی سازوکارهای گزارش‌دهی دقیق، شفاف و موثر برای شناسایی و مدیریت محتوای مضر، با همکاری هماهنگ میان شرکت‌های فناوری و نهادهای انتظامی و امنیتی.

در نهایت، آموزش به تنهایی ناکافی است؛ حتی با تحقق پیشرفت در تمامی زمینه‌های مذکور، نیاز به یک رویکرد سیستمی عمیق‌تر و فوری‌تر وجود دارد که از طریق طراحی مشوق‌های ساختاری در تمام سطوح اکوسیستم اطلاعاتی، رفتارهای مسئولانه و مصرف محتـوا مبتنی بر اعتبار و صحت را تقویت کند. این رویکرد، زیربنای پایداری و سلامت اکوسیسـتم اطلاعاتی مدرن را فراهم خواهد ساخت. در این بستر، آموزش تنها یکی از اجزای زنجیره است. لازم است که سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی به مثابه ابزار سیاست‌گذاری، اهرم نظارتی، و مؤلفه‌ای از طراحی پلتفرم در نظر گرفته شود. کسب‌وکارهایی که در حوزه فناوری، داده یا رسانه فعالیت دارند باید درک کنند که سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی اکنون بخشی از مسئولیت اجتماعی و استراتژی ریسک اطلاعاتی آن‌هاست.

نتیجه‌گیری

در دنیای امروز که اطلاعات با سرعت بی‌سابقه‌ای منتشر می‌شود و مرز میان واقعیت و تحریف به‌شدت مبهم شده، ضرورت بازتعریف سواد رسانه‌ای از یک مهارت فردی به یک چارچوب ساختاری و سیاست‌گذارانه بیش از پیش احساس می‌شود و می‌بایست سواد رسانه‌ای را به‌عنوان یک زیرساخت حیاتی برای تاب‌آوری دموکراسی‌ها، تضمین حقوق شهروندی و پیشگیری از دست‌کاری شناختی بازشناسی کرد.

برای حرکت به‌سوی اکوسیستمی پایدار، مشارکتی و مقاوم در برابر اختلالات اطلاعاتی، تمرکز صرف بر آموزش کاربران کافی نیسـت. بایـد محیط‌های دیجیتال، الگوریتم‌ها، سیاست‌های توزیع محتوا و انگیزه‌های اقتصادی پلتفرم‌ها نیز بازطراحی شوند. این یعنی بازاندیشی در مدل‌های اقتصادی که اولویت را به کیفیت، اصالت و اعتبار اطلاعات بدهند نه صرفاً جذابیت و نرخ تعامل. هم‌چنین، لازم است سواد رسانه‌ای به‌صورت نظام‌مند در نظام آموزشی رسمی، آموزش حرفه‌ای، فرآیندهای توسعه منابع انسانی در سازمان‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان فرهنگی و ارتباطی کشورها نهادینه شود.

این تغییر رویکرد نیازمند سیاست‌هایی است که از یک سو، شفافیت و مسئولیت‌پذیری شرکت‌های فناوری را تقویت کند و از سوی دیگر، ظرفیت‌های اجتماعی، آموزشی و فناورانه را در مواجهه با بحران اطلاعاتی گسترش دهد. به‌طور مشخص، باید نهادهای تنظیم‌گر با سـاختار چندذی‌نفعی شکل گیرند تا بتوانند در برابر چالش‌هایی چون الگوریتم‌های تبعیض‌آمیز و تضعیف رسـانه‌های مسـتقل واکنش مؤثر نشان دهند. هم‌چنین، باید سـرمایه‌گذاری هدفمند در زیرساخت‌های محتوایی، حمایت از تولیدکنندگان مسئول محتوا و توسعه ابزارهای اعتبارسنجی اطلاعات در دستور کار قرار گیرد.

در نهایت، اگر هدف، ساخت آینده‌ای دیجیتال، سالم، مشارکتی و حقوق‌محور است، باید سواد رسانه‌ای را نه به‌عنوان یک ابزار دفاعی صرف، بلکه به‌عنوان موتور محرکه‌ای برای توسعه فرهنگی، توانمندسازی اجتماعی و سیاست‌گذاری هوشمند در نظر گرفت. تنها در سـایه چنین نگاهی است که می‌توان امید داشت جوامع انسانی در برابر سیل اطلاعات نادرست تاب‌آور، آگاه و خلاق باقی بمانند.

* Media and Information Literacy (MIL)

روز صفر

راه‌حل‌هایی برای عبور از بی‌آبی

مریم‌السادات علم‌الهدی
پژوهشگر اقتصادی

«مشکلم نون نیست، برق نیست، آب نیست»؛ یک نفر این بخش از ترانه محبوب چند سال پیش را نوشته و ادامه داده بود: «مشکلم دقیقاً آب و برقه!» همزمان که روزنامه‌ها هشدار درباره نزدیک شدن به روز صفر آب را تیتر یک کرده بودند، جوان‌ترها نگرانی‌شان را پشت سپر دفاعی طنز پنهان می‌کردند. این بار ولی واقعاً شوخی در کار نیست! آب سدها پایین‌تر از حد معمول است و طنز و طنازی هم که رفع تشنگی نمی‌کند. آب حتی مسأله دیروز و امروز کشورمان نیست و با تاریخ ما عجین شده است. قنات‌ها نشانه‌هایی از تلاش برای سازگاری با اقلیمی هستند که وقتی صحبت از آب می‌شود، آب از دستش نمی‌چکد. با این حال سازه‌های آبی شوشتر در خوزستان می‌تواند نشانه‌ای باشد از اینکه ما حداقل در گذشته‌های خیلی دور، در مدیریت منابع آب خلاقیت و توانایی داشتیم. مشکل معاصر آب اما مشکل بدون راه‌حلی نیست.

همه‌مان می‌دانیم آب مایه حیات است پس از حرف‌های تکراری عبور می‌کنیم. این مایه حیات حتی می‌تواند عامل موفقیت اقتصادی یک کشور، پایداری محیط زیستش و حتی روابط آن با کشورهای همسایه باشد. چالش‌هایی که با عراق بر سر اروندرود و با افغانستان بر سر هیرمند داشتیم، نشان می‌دهد حق آب و همسایگی چقدر در هم تنیده‌اند. از اینها گذشته امروز دیگر خوب می‌دانیم که ناکارآمدی در مدیریت منابع آب می‌تواند پیامدهای جدی از جمله کمبود برق، داشته باشد. پس بیایید با همین مقدمه مختصر قبول کنیم مدیریت پایدار منابع آب و بهبود حاکمیت آب امری ضروری است.

اما چرا کشوری که قرن‌ها با کم‌آبی سر کرده، حالا در مدیریت همین منبع با مشکل مواجه است؟ یک پاسخ ساده و در دسترس، کمیابی است. کمبود منابع آب نمی‌گذارد مدیریت خوبی روی آن داشته باشیم. این مشکلی است که بسیاری از شهرها و مناطق در سراسر جهان با آن مواجه بوده یا هستند، شاید هم در آینده با آن مواجه شوند. علاوه بر کمبود، کیفیت آب هم یک مشکل جدی است. آلودگی منابع آب زیرزمینی و شوری آب، دیگر چالش‌های مدیریت منابع آب هستند. موضوع دیگر، استفاده ناکارآمد از آب به‌ویژه در بخش کشاورزی است. بخش کشاورزی جایی است که هم در روش‌های آبیاری سنتی اتلاف زیادی رخ می‌دهد و هم پروژه‌های بزرگ و متوسط آبیاری، فاصله‌ای چشمگیر با ظرفیت واقعی‌شان دارند.

حالا که از چالش‌ها گفتیم، بهتر است ببینیم چه عواملی این مشکلات را سر راه مدیریت منابع آب قرار داده‌اند. بیایید اول تقصیر را طبق رسم قدیمی، به گردن ماه و خورشید و فلک بیندازیم: تغییر اقلیم و خشکسالی‌های پی‌درپی. البته این وسط، نقش خود ما انسان‌ها هم در تغییرات اقلیمی انکارشدنی نیست.

عامل دیگر، رشد سریع جمعیت شهرنشین است. شهرنشینی، تقاضا برای آب را در همه بخش‌ها از شرب گرفته تا صنعت، افزایش می‌دهد و فشار بر منابع موجود را بیشتر می‌کند. در کنار آن، زیرساخت‌های ناکافی و معیوب، از طراحی ضعیف پروژه‌ها گرفته تا تأخیرهای طولانی در اجرای آن‌ها و کمبود سرمایه‌گذاری کافی چه از طرف دولت و چه بخش خصوصی، بهره‌وری آب را پایین نگه می‌دارد.

از طرف دیگر، یکی از مشکلات جدی، این است که هنوز معلوم نیست «آب از آن کیست؟» این یعنی تعاریف شفافی درباره حقوق مالکیت آب وجود ندارد. نبود این تعاریف، نه‌تنها امکان انتقال آب به مصارف با ارزش بالاتر را محدود می‌کند بلکه هرگونه تجارت آب را هم دشوار می‌سازد و اجازه نمی‌دهد آب را به سمت مصارف ارزشمندتر یا با ارزش افزوده بالاتر هدایت کنیم. حالا که به‌آرامی به مباحث اقتصادی آب نزدیک شدیم خوب است از قیمت‌گذاری هم بگوییم. یارانه‌های سنگین آب، انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی یا بهبود مصرف آب باقی نمی‌گذارند. این فقط درباره بخش خانگی، که سهم کوچکی از مصرف آب دارند نیست بلکه درباره بخش صنعتی و کشاورزی هم صدق می‌کند. تا وقتی آب ارزان است، چرا باید برای تجهیزات یا فناوری که مصرف آن را بهینه می‌کند هزینه کنیم؟ وقتی صحبت از اصلاحات اقتصادی آب، مثل بالا بردن تعرفه‌ها می‌شود تقریباً در همه کشورها مقاومت‌هایی به وجود می‌آید. این مقاومت‌ها هم‌زمان با اهداف متناقض سیاست‌گذاران، مثل حمایت از کشاورزان و مصرف‌کنندگان در کنار حفظ منابع آبی، پیچیدگی ماجرا را بیشتر کرده است.

این مسائل مختص کشور ما نیست اما کشورهای دیگر با همین مشکلات و حتی بیشتر از آن، توانستند راه حل‌هایی برای عبور از بی‌آبی پیدا کنند. در ادامه این یادداشت، چند تجربه عبور از بحران را مرور می‌کنیم.

عبور از بحران

کیپ‌تاون، شهری ساحلی در استان وسترن‌کیپ آفریقای جنوبی، اقلیمی مدیترانه‌ای دارد یعنی زمستان‌هایی پرباران و تابستان‌هایی گرم و خشک. در سال ۲۰۱۸، جمعیت این شهر به حدود ۴.۸ میلیون نفر رسیده بود و آن سال‌ها مصادف شد با بحرانی که می‌توانست یکی از بدترین فجایع شهری در حوزه منابع طبیعی را رقم بزند.

از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸، این شهر با یک خشکسالی شدید سه‌ساله روبه‌رو شد که نتیجه آن کاهش چشمگیر منابع آب سطحی بود. این خشکسالی، ناشی از الگوی آب‌وهوایی ال‌نینو، باعث شد سطح آب سدهای کیپ‌تاون که در سال ۲۰۱۴ حدود ۷۲ درصد بود، در سال بعد به حدود ۵۰ درصد برسد. برخلاف سایر بخش‌های آفریقای جنوبی که در سال ۲۰۱۶ بارندگی به وضعیت عادی برگشت، خشکسالی در وسترن‌کیپ ادامه پیدا کرد.

در مارس ۲۰۱۸، مقامات شهری با اعلام هشدار «روز صفر» به مردم و رسانه‌ها، اعلام کردند که اگر روند مصرف و کاهش منابع آب به همین شکل ادامه پیدا کند، ممکن است شهر در آینده‌ای نزدیک توان تأمین آب برای ساکنان، گردشگران و بخش‌های اقتصادی از جمله کشاورزی را از دست بدهد.

در کنار فشار کم‌آبی، ساختار تأمین آب نیز نشان داد که آسیب‌پذیر است. تغییرات اقلیمی، زمان‌بندی و مسیر جبهه‌های باران‌زا را مختل کرده بود و همچنان تهدیدی برای پر شدن مخازن سدها به شمار می‌رفت. در واکنش به این شرایط، کیپ‌تاون مجموعه‌ای از اقدامات فوری و میان‌مدت را طراحی و اجرا کرد. این اقدامات بر اساس یک استراتژی چندرشته‌ای برای مدیریت منابع آب سطحی و زیرزمینی پایه‌گذاری شد.

یکی از مهم‌ترین سیاست‌ها، مدیریت تقاضا و حفاظت از آب بود. این استراتژی با هدف کاهش هدررفت، ترویج مصرف مؤثر آب و شناسایی منابع جایگزین تدوین شد. آموزش عمومی، حمایت از مصرف‌کنندگان، بازسازی تالاب‌ها، حذف پوشش گیاهی مهاجم و جلوگیری از آلودگی رودخانه‌ها هم بخشی از آن بود.

اقدام مهم دیگر، طراحی شهری حساس به آب بود که در قالب سیاست رسمی در سال ۲۰۱۹ معرفی شد. این سیاست تلاش کرد مفاهیم طراحی شهری را با مدیریت یکپارچه آب شهری ترکیب کند یعنی همه بخش‌های تأمین، مصرف، جمع‌آوری و بازیافت آب در سطح شهری در یک نگاه واحد مدیریت شود. استفاده مجدد از آب باران، حفاظت از سیستم‌های طبیعی آب، کاهش سطوح نفوذناپذیر و طراحی فضاهای عمومی چندمنظوره از جمله اصول این رویکرد بود. در ادامه، شهرداری بازنگری در حقوق و سهمیه‌های آبی را در دستور کار قرار داد. هدف از این کار، توزیع منصفانه‌تر آب بین مصرف‌کنندگان و کاهش نابرابری‌ها بود. این بازتخصیص آب، بر مبنای عدالت در ابعاد نژادی، جنسی و مالکیت اراضی کشاورزی انجام شد.

تجربه کیپ‌تاون نشان داد که وقوع یک بحران جدی، مثل تهدید «روز صفر» می‌تواند به انگیزه‌ای برای بازنگری در کل نظام تأمین، مصرف و مدیریت آب تبدیل شود. پس ما هم می‌توانیم از وضعیت اضطرار برای اصلاحات گسترده استفاده کنیم اما به یک شرط. به شرط اینکه بحران به‌صورت شفاف اطلاع‌رسانی شود و اقدامات، فقط در حد واکنش اضطراری باقی نمانند.

محدودیت‌های مصرف آب نیز به‌صورت رسمی و مرحله‌بندی‌شده اجرا شد. سطح محدودیت‌ها از ۱ تا ۶ متغیر بود و با افزایش شدت بحران، محدودیت‌های سطح بالاتر اعمال شدند. تشکیل تیم تاب‌آوری آب، انتشار طرح اضطراری، تأمین منابع مالی اضافی، راه‌اندازی داشبورد شفاف اطلاع‌رسانی و انتقال آب از سدهای اطراف بخشی از اقدامات اجرایی بود.

در مجموع، موفقیت در عبور از «روز صفر» حاصل ترکیبی از اقدامات فنی، اجتماعی و نهادی بود. مشارکت نهادهای مختلف دولتی در سطوح ملی، استانی و شهری، همراه با ساده‌سازی فرآیندهای تصمیم‌گیری، امکان واکنش سریع و مؤثر را فراهم کرد. نمونه موفق آن، راه‌اندازی یک تصفیه‌خانه فاضلاب در مدت کوتاه بود. با این حال، برخی اقدامات به نتیجه مطلوب نرسیدند. از جمله طرح‌های نمک‌زدایی که به‌دلیل هزینه‌های بالا، آلودگی منابع ورودی و مجوزهای کوتاه‌مدت، پس از مدتی کنار گذاشته شدند. همچنین بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی در برخی مناطق مانند کیپ‌فلت به‌دلیل کیفیت پایین آب، محدود باقی ماند. اگرچه کیپ‌تاون از بحران روز صفر عبور کرد، اما امنیت پایدار آبی نیازمند سیاست‌هایی فراتر از اقدامات اضطراری است.

از برداشت بی‌رویه تا مدیریت پایدار

ایالت کالیفرنیا از دهه‌ها پیش با ناترازی ساختاری در الگوی مصرف آب روبه‌رو بوده است. این ناترازی هم در بعد فضایی (بین مناطق شهری و روستایی) و هم در بعد بخشی (بین بخش کشاورزی و شرب) بروز یافته و به مرور زمان به منبع اصلی بحران‌های آبی این ایالت تبدیل شده است.

در بخش‌های جنوبی ایالت، به‌ویژه شهرستان ایمپریال، کشاورزی به شکل گسترده و متراکم توسعه یافته و سهم بالایی از آب رودخانه‌ی کلرادو به این منطقه اختصاص یافته بود. بخش عمده‌ای از این آب برای کشت محصولات فصلی در زمستان مصرف می‌شد. این در حالی بود که در مناطق شهری مانند شهر سن‌دیگو، رشد سریع جمعیت و گسترش فعالیت‌های صنعتی، تقاضای فزاینده‌ای برای آب شرب و مصارف شهری ایجاد کرده بود.

با آغاز قرن ۲۱ و تداوم خشکسالی‌های پیاپی، این شکاف میان نیازهای رو به افزایش شهری و مصرف سنتی کشاورزی دیگر قابل چشم‌پوشی نبود. مذاکرات میان نهادهای محلی، دولت ایالتی و بهره‌برداران در نهایت منجر به امضای توافق‌نامه انتقال آب (Quantification Settlement Agreement - QSA) در سال ۲۰۰۳ شد.

بر اساس این توافق، مقرر شد بخشی از حقابه کشاورزی شهرستان ایمپریال به شهر سن‌دیگو منتقل شود. در ازای آن، به کشاورزان کمک مالی داده شد تا با اجرای طرح‌های صرفه‌جویی در آبیاری مانند پوشش‌دهی کانال‌ها، استفاده از نوار تیپ و بهینه‌سازی زمان‌بندی آبیاری، بدون کاهش تولید بتوانند مصرف آب را کاهش دهند.

این الگوی بازتخصیص آب، یکی از نخستین تجربه‌های رسمی و ساختاری در ایالات متحده برای تغییر توزیع آب بین دو بخش با اولویت متفاوت بود. با این حال، اجرای آن در عمل با پیامدهای ناخواسته‌ای همراه شد. برخی کشاورزان برای جبران کاهش دسترسی به آب سطحی، به برداشت بیشتر از منابع آب زیرزمینی روی آوردند. این موضوع در سال‌های بعد موجب افت محسوس سطح آبخوان‌ها، کاهش کیفیت منابع و نگرانی درباره پایداری بلندمدت منطقه شد. بنابراین، گرچه توافق ۲۰۰۳ گامی جدی در جهت بازتخصیص بین‌بخشی آب بود، اما نشان داد که راه‌حل‌های انتقالی، بدون نظارت دقیق و مداخلات مکمل در سطح محلی، می‌توانند بحران را به سطح جدیدی منتقل کنند.

شهرستان کِرن (Kern County) در دره‌ی سن‌واکین، یکی از مناطق کلیدی تولید محصولات کشاورزی در ایالت کالیفرنیا است. این منطقه از لحاظ اقتصادی به‌شدت وابسته به کشاورزی صنعتی است، اما منابع آبی آن به‌ویژه در سال‌های کم‌بارش به‌شدت محدود می‌شود. برای چند دهه، کشاورزان شهرستان کرن به ترکیبی از آب سطحی (از طریق سیستم‌های آبیاری ایالتی و فدرال) و برداشت از منابع آب زیرزمینی متکی بودند.

با شروع خشکسالی شدید در بازه‌ی سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶، میزان تخصیص آب سطحی به شدت کاهش یافت و کشاورزان برای جبران این کاهش، به برداشت بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی روی آوردند. این برداشت‌ها منجر به افت شدید سطح آب زیرزمینی و فرونشست زمین شد؛ به‌گونه‌ای که برخی مناطق شهرستان تا چندین سانتی‌متر در سال نشست کردند. این پدیده، زیرساخت‌ها، جاده‌ها و تأسیسات را تهدید کرد و توجه رسانه‌ها و سیاست‌گذاران ایالتی را جلب کرد. در واکنش به این بحران، دولت ایالتی در سال ۲۰۱۴ قانونی را تصویب کرد با عنوان قانون مدیریت پایدار منابع آب زیرزمینی (Sustainable Groundwater Management Act - SGMA). این قانون الزام‌آور، همه حوزه‌های آبریز دارای برداشت بیش از ظرفیت تجدیدپذیر را موظف کرد که تا سال ۲۰۲۰ طرح‌های محلی مدیریت پایدار آب زیرزمینی تدوین کنند و طی ۲۰ سال، به وضعیت پایدار برسند.

در شهرستان کرن، اجرای این قانون به ایجاد چندین نهاد محلی مدیریت آب زیرزمینی منجر شد که موظف شدند اطلاعات دقیق درباره میزان برداشت، شارژ طبیعی سفره‌ها و تغییرات سطح آب زیرزمینی گردآوری کنند. این نهادها مکلف شدند محدودیت‌هایی بر برداشت وضع و سازوکارهایی برای مشارکت بهره‌برداران فراهم کنند. برای نخستین بار، کشاورزان مجبور شدند برداشت آب خود را ثبت و گزارش کنند و در برخی موارد، حتی اقدام به نصب کنتور کردند.

اجرای SGMA با مقاومت برخی کشاورزان به‌ویژه آنهایی که به مالکیت سنتی خود بر منابع آب باور داشتند مواجه شد اما با گذر زمان و روشن شدن پیامدهای وخیم برداشت بی‌رویه، فضای گفت‌وگو و پذیرش تغییر فراهم‌تر شد. برخی انجمن‌های کشاورزی در کرن به‌تدریج راه‌حل‌های مشارکتی و استفاده از فناوری‌های نوین آبیاری را در دستور کار قرار دادند.

این تجربه نشان می‌دهد که اصلاحات ساختاری در مدیریت منابع آب، هرچند در ابتدا با مقاومت مواجه می‌شوند، ولی در صورت وجود اراده سیاسی، چارچوب قانونی شفاف و مشارکت محلی می‌توانند به نتایج ملموس و پایداری منجر شوند.

درس‌های آبی، از آفریقا تا کالیفرنیا

تجربه کیپ‌تاون نشان داد که وقوع یک بحران جدی، مثل تهدید «روز صفر» می‌تواند به انگیزه‌ای برای بازنگری در کل نظام تأمین، مصرف و مدیریت آب تبدیل شود. پس ما هم می‌توانیم از وضعیت اضطرار برای اصلاحات گسترده استفاده کنیم اما به یک شرط. به شرط اینکه بحران به‌صورت شفاف اطلاع‌رسانی شود و اقدامات، فقط در حد واکنش اضطراری باقی نمانند.

در هر دو آفریقا و کالیفرنیا، تمرکز اولیه نه بر اضافه کردن به منابع جدید، بلکه بر کاهش تقاضا و بهبود بهره‌وری مصرف بود. از محدودیت‌های مرحله‌ای مصرف در کیپ‌تاون تا الزام کشاورزان کالیفرنیایی به ثبت‌نام و کنترل برداشت، تمرکز بر «رفتار مصرف‌کننده» نقش کلیدی داشت. پس می‌شود برای ایران اینطور نتیجه گرفت تا زمانی که میزان برداشت به‌ویژه در کشاورزی کنترل نشود، اضافه کردن منابع جایگزین مانند آب‌شیرین‌کن یا انتقال آب بین‌حوضه‌ای فقط بحران را به تعویق می‌اندازد بدون اینکه آن را حل کرده باشد.

قانون SGMA در کالیفرنیا می‌تواند الگویی است برای ایران در زمینه آب‌های زیرزمینی باشد. این قانون علاوه بر اینکه چارچوبی الزام‌آور ایجاد کرد، نقش مدیریت محلی را هم تقویت کرد. بنابراین شاید بتوان گفت در ایران هم قوانین حفاظت از منابع آب زیرزمینی نیازمند به‌روزرسانی، شفافیت و مهم‌تر از آن، اجرای محلی با مشارکت بهره‌برداران هستند. بدون حضور و همکاری کشاورزان این مقرراتی مؤثر نخواهند بود.

نمک‌زدایی در کیپ‌تاون و برداشت‌های بی‌رویه از آب زیرزمینی در کالیفرنیا نشان دادند که بدون بررسی پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی، برخی راه‌حل‌ها می‌توانند خودشان به بخشی از بحران تبدیل می‌شوند. در کشور ما هم باید پروژه‌های بزرگ آبی، با ارزیابی‌های دقیق، علمی، محیط زیستی، اقتصادی، اجتماعی و البته، بدون نگاه سیاسی اجرا شوند.

پی‌نوشت

در تهیه این یادداشت از این منبع استفاده شده است:

Quandt, Amy, Bethany O'Shea, Saheed Oke, and Olusola O. Ololade. 2022. "Policy interventions to address water security impacted by climate change: Adaptation strategies of three case studies across different geographic regions". Frontiers in Water 4

قلعه دیجیتال در آتش است

چگونه می‌توان جلوی حمله‌های سایبری را گرفت؟

بهبود بشیری
کارشناس اقتصاد دیجیتال

تصـور کنید یک روز صبح بـرای خرید نان از خانه خارج می‌شـوید. کارت بانکی خود را در دسـتگاه کارت‌خوان می‌کشـید و با پیـام «خطا در ارتباط» مواجه می‌شوید. چند مغازه دیگر را امتحان می‌کنید؛ نتیجه یکسان است. به پمپ بنزین می‌روید و می‌بینید که جایگاه‌ها از کار افتاده‌اند. به خانه برمی‌گردید و متوجه می‌شوید برق قطع شده است. این یک فیلم آخرالزمانی نیست. این تصویری از یک جنگ مدرن است؛ جنگی که نه با تانک و موشک، بلکه با کلیک ماوس و خطوط کد، مسـتقیماً سفره و امنیت اقتصادی شما را هدف قرار می‌دهد.

حملات سایبری به جایگاه‌های سوخت، صنایع فولاد و زیرساخت‌های بانکی ایران در سـال‌های اخیر، دیگر زنگ خطر نیستند؛ آن‌ها صدای آژیر قرمزی هستند که اعلام می‌کند میدان نبرد تغییر کرده اسـت. دشـمن دیگر به دنبال دزدیدن چند سند محرمانه نیست؛ او به دنبال فلج کردن «زنجیره ارزش» زندگی روزمره ماست. او فهمیده است که با از کار انداختن یک سیستم کامپیوتری در یک کارخانه فولاد، می‌تواند تولید هزاران قطعه خودرو را متوقف کند و با هک کردن یک سامانه بانکی، می‌تواند اعتماد میلیون‌ها نفر را به اقتصاد کشور از بین ببرد.

در این دنیای جدید، رویکرد سنتی ما به امنیت، به طرز خطرناکی منسوخ شده است. ما سـال‌ها تلاش کردیم تا یک «قلعه دیجیتال» بسازیم؛ با دیوارهای بلند (فایروال‌ها) و خندق‌های عمیق (شبکه‌های ایزوله). اما مشکل اینجاست که دشمن دیگر از دروازه اصلی حملـه نمی‌کند. او از طریق یک تأمین‌کننده نرم‌افزار، یک کارمند بی‌احتیاط یا یک سیستم تهویه متصل به اینترنت، از قبل وارد قلعه شده است. او در راهروهای قلعه پرسه می‌زند و به دنبال شاه‌کلید می‌گردد؛ کلیدی که نه در گاوصندوق، بلکه در اتاق کنترل سیسـتم‌های صنعتی (فناوری عملیاتی یا OT) پنهان شده است؛ جایی که دنیای دیجیتال به دنیای فیزیکی متصل می‌شـود و یک کلیک می‌تواند یک کوره ذوب را خاموش یا یک شبکه برق را مختل کند.

این یک مشکل فنی نیست؛ این یک بحران بقای اقتصادی است. و برای مقابله با آن، باید طرز فکر خود را به طور کامل تغییر دهیم. ما به دو ستون اصلی برای ساختن یک «سـپر دیجیتال» جدید برای اقتصادمان نیاز داریم: اول، یک نقشه دقیق برای زنده ماندن در آتش‌سوزی. و دوم، استخدام بهترین و باهوش‌ترین «دزدها»ی جهان برای پیدا کردن تمام راه‌های مخفی ورود به قلعه، قبل از آنکه دشمن این کار را بکند

ستون اول: وقتی خانه آتش می‌گیرد، آیا نقشه فرار دارید؟ (داستان تداوم کسب‌وکار)

بیایید امنیت سـایبری را برای لحظه‌ای فراموش کنیم و به چیزی ملموس‌تر فکر کنیم: خانه شما. شما برای ساختن خانه‌تان زحمت زیادی کشیده‌اید. اما آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که اگر امشب آتش‌سوزی شود، چه کار می‌کنید؟

اینجاست که تفاوت بین یک خانواده آماده و یک خانواده غافلگیر شده مشخص می‌شود. یک خانواده آماده، دو چیز حیاتی دارد:

۱ **نقشه فرار از آتش (طرح تداوم کسب‌وکار یا BCP):** این طرح به این سؤال پاسـخ می‌دهد: «در لحظه آتش‌سوزی، چگونه زنده بمانیم و کار کنیم؟» اعضای خانواده می‌دانند که باید از کدام در خارج شوند، کجا یکدیگر را ملاقات کنند، چه کسی با آتش‌نشانی تماس بگیرد، و مدارک مهم (شناسنامه، اسناد) کجا نگهداری می‌شـوند. در دنیای کسـب‌وکار، این یعنی چگونه در حین یک حمله سـایبری، فرآیندهـای حیاتی را (حتی به صورت دسـتی) ادامه دهیم، چگونه با مشـتریان وحشت‌زده ارتباط برقرار کنیم و چگونه شرکت را سرپا نگه داریم.

۲ **نقشه بازسازی خانه (طرح بازیابی از فاجعه یا DRP):** این طرح به سؤال بعدی پاسـخ می‌دهد: «بعد از خاموش شدن آتش، چگونه خانه را دوباره بسـازیم؟» شما به نقشه‌های اصلی ساختمان، فهرسـتی از دارایی‌ها و یک برنامه مشخص برای بازسازی نیاز دارید. در دنیای کسب‌وکار، این یعنی چگونه سیستم‌های کامپیوتری، سرورها و داده‌های از دست رفته را از روی نسخه‌های پشتیبان بازیابی کنیم و به حالت عادی برگردیم.

داشتن این طرح‌ها روی کاغذ زیباست، اما کاملاً بی‌فایده است، مگر اینکه به طور منظم «مانور آتش‌سوزی» برگزار کنید. اگر هرگز تمرین نکرده باشید، در میان دود و وحشت، بهترین نقشـه‌ها هم فراموش می‌شوند. این دقیقاً همان اشتباهی است که بسـیاری از سازمان‌های ما مرتکب می‌شوند: برگزاری رزمایش‌های نمایشی که هیچ‌کس را به چالش نمی‌کشد و یک حس امنیت کاذب و مرگبار ایجاد می‌کند.

هزینه نداشتن نقشه فرار چقدر است؟

- **فاجعه در سیسـتم بهداشت ایرلند:** در سـال ۲۰۲۱، یک حمله باج‌افزاری سیستم بهداشـت و درمان ایرلند (HSE) را فلج کرد. به دلیل نداشتن یک طرح تداوم کسب‌وکار مؤثر، هزاران نوبت شیمی‌درمانی و رادیوتراپی لغو شد، ده‌ها مرکز پزشکی تعطیل شدند و پرداخت حقوق ۱۴۶,۰۰۰ کارمند به تأخیر افتاد. این یک فاجعه انسانی بود که ریشه در یک شکست مدیریتی داشت.
- **فلج شدن شهر آتلانتا:** وقتی باج‌افزارها به سیستم‌های کامپیوتری شهر آتلانتا در آمریکا حمله کردند، شهر برای ۵ روز به عصر حجر بازگشت. پلیس مجبور بود گزارش‌ها را با دسـت بنویسد، دادگاه‌ها تعطیل شدند و خدمات شهری مختل گردید. هزینه نهایی بازسازی به ۱۷ میلیون دلار رسید، زیرا آن‌ها برای چنین روزی آماده نبودند.

و پاداش آماده بودن چیست؟

- داسـتان شـگفت‌انگیز Total Tool Supply: این شـرکت تأمین‌کننده ابزارآلات در آمریکا، یک شب با یک کابوس روبرو شد. دزدها وارد ساختمان اصلی آن‌ها شدند، خسارت زیادی به بار آوردند و مرکز داده (مغز کامپیوتری شـرکت) را تخریب کردند. اما این شرکت یک طرح بازیابی از فاجعه قوی و آزموده‌شـده داشت. تیم فنی آن‌ها تمام شب را کار کرد و تا ساعت ۴ صبح، تمام سیسـتم‌ها را به یک مکان پشـتیبان منتقل کرد. صبح روز بعد، تمام ۱۲ فروشگاه شرکت باز شدند و به مشتریان خدمات می‌دادند. مدیر شرکت می‌گوید: «هیچ‌کس هیچ تفاوتی را احسـاس نکـرد.» این اوج موفقیت یک برنامه تاب‌آوری است. آن‌ها نه تنها از یک فاجعه جان سالم به در بردند، بلکه حتی یک روز فروش را هم از دست ندادند.

سـرمایه‌گذاری در این طرح‌ها یک هزینه نیست؛ یک سرمایه‌گذاری با بازدهی نجومی است. گزارش معتبر شرکت IBM نشان می‌دهد سازمان‌هایی که یک طرح واکنـش به حوادث دارنـد و آن را به طور منظم آزمایش می‌کنند، در صورت وقوع

در سال ۲۰۱۶، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون)، کاری کرد که همه را شگفت‌زده کرد. آن‌ها دقیقاً همین کار را کردند: از هکرهای سراسر جهان دعوت کردند تا به سیستم‌هایشان حمله کنند و در ازای پیدا کردن آسیب‌پذیری، جایزه بگیرند.

حمله، به طور متوسط ۲.۰۳ میلیون دلار کمتر از دیگران خسارت می‌بینند. این یک تخفیف ۵۸ درصدی روی هزینه فاجعه است!

ستون دوم: ارتشی از دزدان خوب برای محافظت از قلعه (جادوی باگ‌بانتی)

خب، حالا شما یک خانه امن با نقشه فرار و بازسازی دارید. اما چگونه مطمئن می‌شوید که قفل‌ها و پنجره‌هایتان در برابر بهترین دزدهای دنیا مقاوم هستند؟ دو راه دارید:

۱

راه سنتی (تست نفوذ): شما یک شرکت امنیتی گران‌قیمت را استخدام می‌کنید تا سالی یک بار به خانه شما بیاید و سعی کند وارد شود. شما برای ۸ ساعت کار آن‌ها، یک هزینه ثابت پرداخت می‌کنید، چه چیزی پیدا کنند و چه نکنند. این مثل داشتن یک نگهبان است که فقط گاهی اوقات گشت می‌زند.

۲

راه انقلابی (باگ‌بانتی یا شکار آسیب‌پذیری): شما یک اعلان عمومی به تمام متخصصان امنیت و «هکرهای کلاه‌سفید» در سراسر جهان می‌دهید و می‌گویید: «من به هر کسی که بتواند یک راه نفوذ جدید و واقعی به خانه من پیدا کند، یک جایزه نقدی بزرگ می‌دهم.»

تفاوت این دو رویکرد، زمین تا آسمان است. در روش دوم:

- شما برای «نتیجه» پول می‌دهید، نه «زمان». اگر کسی چیزی پیدا نکند، شما پولی نمی‌دهید. این یعنی حداکثر بازدهی سرمایه.
- شما به جای یک تیم، یک «ارتش» از متخصصان استخدام می‌کنید. هزاران چشم با هزاران تخصص و ابزار مختلف، به طور ۲۴ ساعته و ۷ روز هفته در حال بررسی امنیت شما هستند. کسی که در باز کردن قفل‌های دیجیتال متخصص است، روی در ورودی شما کار می‌کند و کسی که در بالا رفتن از دیوارها مهارت دارد، پنجره‌های شما را امتحان می‌کند. این یعنی «خرد جمعی» در خدمت امنیت شما.
- این یک فرآیند «مستمر» است، نه «دفعی». قلعه شما هر روز و هر ساعت در حال آزموده شدن است، نه فقط یک بار در سال.

این ایده شاید در ابتدا ترسناک به نظر برسد، اما دیگر یک نظریه نیست؛ یک استاندارد جهانی است که بازار آن تا سال ۲۰۳۳ به بیش از ۵.۷ میلیارد دلار خواهد رسید.

بزرگترین و بدنام‌ترین قلعه جهان چگونه امن شد؟

- داستان باورنکردنی Hack the Pentagon: در سال ۲۰۱۶، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون)، کاری کرد که همه را شگفت‌زده کرد. آن‌ها دقیقاً همین کار را کردند: از هکرهای سراسر جهان دعوت کردند تا به سیستم‌هایشان حمله کنند و در ازای پیدا کردن آسیب‌پذیری، جایزه بگیرند. نتایج خیره‌کننده بود:
  - اولین آسیب‌پذیری تنها در ۱۳ دقیقه پس از شروع برنامه کشف شد!
  - از آن زمان تا کنون، بیش از ۵۰،۰۰۰ گزارش آسیب‌پذیری دریافت کرده‌اند و بیش از ۷،۰۰۰ حفره امنیتی واقعی را بسته‌اند.
  - در یکی از این رویدادها، با پرداخت تنها ۷۵،۰۰۰ دلار جایزه، ۳۴۹ آسیب‌پذیری معتبر را کشف کردند. یعنی به طور متوسط برای کشف هر حفره امنیتی که می‌توانست میلیون‌ها دلار خسارت به بار آورد، فقط ۲۱۵ دلار هزینه کردند! این یک بازگشت سرمایه باورنکردنی است.

این مدل آنقدر موفق بوده که غول‌های فناوری مانند گوگل و مایکروسافت سالانه میلیون‌ها دلار جایزه پرداخت می‌کنند. و خبر خوب این است که این مدل در ایران هم در حال جوانه زدن است. شرکت‌هایی مانند بلوبانک و فلایتیو با استفاده از پلتفرم‌های داخلی مانند «راورو»، در حال استفاده از همین ارتش هکرهای کلاه‌سفید برای امن‌تر کردن خدمات خود هستند.

چرا کیف پول شما باید به این داستان‌ها اهمیت دهد؟

شاید بگویید این‌ها داستان‌های شرکت‌های بزرگ است و به من ربطی ندارد. اما این اشتباه است. امنیت سایبری یک موضوع اقتصادی است که مستقیماً بر جیب شما و آینده شغلی‌تان تأثیر می‌گذارد.

بیایید با اعداد صحبت کنیم:

- **هزینه فاجعه:** گزارش ۲۰۲۴ شرکت IBM نشان می‌دهد که هزینه متوسط یک حمله سایبری برای هر شرکت، به رکورد تاریخی ۴.۸۸ میلیون دلار رسیده است. این رقم برای بخش مالی و بانک‌ها حتی بیشتر و معادل ۶.۰۸ میلیون دلار است. این پول از کجا می‌آید؟ از سود شرکت‌ها، از بودجه‌های توسعه، و در نهایت از تعدیل نیرو و افزایش قیمت خدمات برای مشتریانی مثل شما.
- **سود تاب‌آوری:** همان گزارش نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در تاب‌آوری، یک «سود سهام» قابل توجه به همراه دارد. شرکت‌هایی که از هوش مصنوعی و اتوماسیون در دفاع خود استفاده می‌کنند، به طور متوسط ۱.۹ میلیون دلار در هزینه‌های پس از حمله صرفه‌جویی می‌کنند. یک مطالعه دیگر نشان داد که سرمایه‌گذاری در یک پلتفرم خوب برای بازیابی از فاجعه، می‌تواند بازگشت سرمایه ۳۱۳ درصدی داشته باشد!

این اعداد یک پیام روشن دارند: در دنیای امروز، تاب‌آوری سایبری یک مزیت رقابتی است. شرکتی که بتواند بعد از یک حمله سریع‌تر روی پای خود بایستد، مشتریانش را از دست نمی‌دهد، اعتماد بیشتری جلب می‌کند و در نهایت، رقبای آماده‌نشده خود را از میدان به در می‌کند.

فراخوان برای ساختن سپر دیجیتال ایران: یک فرصت ملی

داستان‌هایی که خواندید، فقط مجموعه‌ای از تکنیک‌های امنیتی نیستند. آن‌ها یک نقشه راه برای تغییر پارادایم ملی هستند. ما نمی‌توانیم با تفنگ‌های قدیمی به جنگ پهپادها برویم. زمان آن رسیده که رزمایش‌های پرهزینه و نمایشی را کنار بگذاریم و یک اکوسیستم هوشمند، اقتصادی و کارآمد برای امنیت کشور بسازیم.

اینجاست که نهادهایی مانند اتاق بازرگانی تهران می‌توانند نقشی تاریخی ایفا کنند. آن‌ها می‌توانند به عنوان یک «کارگزار معتمد»، پل ارتباطی میان دولت (که نگران امنیت ملی است)، بخش خصوصی (که نگران هزینه‌هاست) و جامعه هکرهای کلاه سفید (که به دنبال چالش و درآمد قانونی هستند) باشند.

اما شاید زیباترین بخش این مدل جدید، تأثیر آن بر بزرگترین سرمایه ما، یعنی جوانان نخبه‌مان باشد. ما در یک «جنگ بر سر استعدادها» قرار داریم و بسیاری از بهترین متخصصان سایبری ما به دلیل نبود فرصت‌های شغلی جذاب، کشور را ترک می‌کنند. یک برنامه ملی «باگ‌بانتی» می‌تواند این معادله را به طور کامل تغییر دهد. تصور کنید یک جوان با استعداد در یکی از شهرهای ایران، به جای فکر کردن به مهاجرت، بتواند به صورت قانونی به سیستم‌های بزرگترین بانک‌ها و شرکت‌های کشور حمله کند، به امن‌تر شدن آن‌ها کمک کند و در ازای آن، درآمدی عالی (حتی به صورت ارزی) کسب نماید.

این دیگر فقط امنیت نیست؛ این «اقتصاد مقاومتی» در عمل است. این یعنی خلق ثروت، ایجاد اشتغال برای نخبگان و تبدیل یک تهدید راهبردی به یک فرصت راهبردی برای توسعه اقتصادی.

قلعه دیجیتال ما هر روز مورد تهاجم قرار می‌گیرد. زمان آن فرا رسیده که از خواب غفلت بیدار شویم، نقشه‌های فرارمان را تمرین کنیم و باهوش‌ترین دزدهای دنیا را به خدمت بگیریم تا قبل از دشمن، تمام راه‌های مخفی ورود به خانه‌مان را به ما نشان دهند. این تنها راه برای تضمین این است که فردا صبح، کارت بانکی شما کار خواهد کرد، چراغ خانه‌تان روشن خواهد بود و چرخ اقتصاد کشور، خواهد چرخید.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مشاوره مالی شرکتی

آیا می‌دانید روش‌های تأمین مالی در فضای اقتصاد ایران نسبت به دیگر کشورها محدودتر است و تقریبا همه کسب‌و کارهای بخش خصوصی با چالش تامین سرمایه در گردش مواجهه هستند؟ به همین دلیل نیز اتاق بازرگانی تهران به اعضای خود مشاوره مالی رایگان ارائه می‌دهد.

اگر اول راه هستید و قصد راه اندازی کسب‌وکار خود را دارید مشاور مالی اتاق تهران می‌تواند در انتخاب روش مناسب تامین مالی، شناسایی بازار هدف محصول و پیش‌بینی جریان نقدینگی به شما کمک کند. اگر در میانه راه قرار داری و مشکل کمبود جریان نقدینگی، ساختار ناکارآمد یا رقابت سنگین مواجهه شده اید، می‌توانید از مشاوران اتاق راهنمایی دریافت کنید. اگر به دنبال برنامه‌ریزی برای گسترش بازار هستید، مشاوره اتاق تهران می‌تواند بازارهای جدید را ارزیابی کند، ریسک‌ها را بسنجد و فرصت‌های جدید را برای کسب‌وکار شما معرفی کند.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.



اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

پرونده



کالاهای روی دست مانده

آینده‌نگر از کاهش جدی تقاضا در بازار و چالش‌های واحدهای تولیدی گزارش می‌دهد

فقر تقاضا

فروش بنگاه‌ها به کف رسیده است

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

زمانی که در ابتدای قرن بیستم جهان و کشورهای پیشرفته با رکود بی‌سابقه روبه‌رو شدند، جان مینارد کینز اقتصاددانی بود که بر اهمیت تقاضای موثر در اقتصاد تاکید کرد. کینز در آن زمان معتقد بود رکود، ریشه در نبود تقاضای موثر به دلیل کاهش قدرت خرید خانوارها و کافی نبودن دستمزدها دارد. این اقتصاددان برخلاف رویکردهای اقتصادی غالب آن زمان، بر مدیریت اقتصاد و سیاستگذاری از سوی دولت برای رفع این معضل تاکید داشت و معتقد بود این تقاضاست که عرضه را بوجود می‌آورد. کینز برای سیاستمدارانی همچون روزولت که در آن زمان به دنبال رونق اقتصاد و عبور از بحران بودند، توضیح داد که برای ایجاد مجموع تقاضای کافی که مانع انجماد اقتصاد شود، باید دولت‌ها از این به بعد با خرج بسیار بیشتر از درآمد، قدرت خرید جدید (یعنی شغل جدید) ایجاد کنند. کینز معتقد بود تقاضا و یا همان قدرت خرید با به نحوی تحریک شود تا تولیدات بنگاه‌ها به فروش برسد، گردش درآمدی ایجاد شود و تولید رونق یابد. به عبارتی اگر چه رونق تولید مستلزم سرمایه‌گذاری‌های جدید است، اما استمرار تقاضای موثر در اقتصاد در ارتباط با سطح دستمزدها و درآمد افراد است.

تقاضای موثر چیست؟

براساس تعاریف اقتصادی، تقاضای موثر آن مقدار کالا یا خدمتی است که فرد مایل و از آن مهم‌تر قادر به خرید آن باشد. اقتصاددانان مکتب کینزی بر تقاضای کل به عنوان عامل اصلی درآمد ملی محصول اشتغال، تکیه کردند. براساس این مکتب تقاضای مؤثر شامل جمع بین مصرف، سرمایه‌گذاری، بخش دولت و مخارج خالص صادرات است. همچنین سطح اشتغال با میزان تولید و میزان تولید با میزان تقاضای مؤثر (یعنی میزان خرید کالاها و خدمات) ارتباط مستقیم دارد و افزایش قدرت خرید از آنجایی که رونق بنگاه‌ها، استخدام نیروی کار، ایجاد اشتغال و درآمد پایدار را به دنبال دارد، به تقویت تقاضا منجر می‌شود.

وضعیت تقاضا در اقتصاد ایران

وضعیتی که در حال حاضر اقتصاد ایران با آن روبه‌روست حاکی از این است که به رغم مشکلات سمت عرضه، تولید با معضل عدم تقاضا روبه‌روست. صنایع مختلف با کمبود شدید تقاضا، کسادی بازارها و ظرفیت‌های بلا استفاده روبه‌رو هستند. براساس گزارش طرح شاخص ملی محیط کسب‌وکار در بهار سال جاری، بنگاه‌های اقتصادی مشارکت کننده در طرح (۲۶۷۲ بنگاه) به طور متوسط با ۴۰،۰۹ درصد ظرفیت واقعی خود فعالیت داشته‌اند.

افزایش نرخ تورم، تعدیل نشدن دستمزدها متناسب با نرخ تورم، افزایش سهم مسکن و هزینه‌های خوراکی در سبد خرید خانوارها، تقاضا برای بسیاری از کالاهای تولیدی و سرمایه‌ای و حتی بسیاری از اقلام خوراکی را به شدت کاهش داده است. این در حالی است که در شرایطی که اقتصاد با بی‌ثباتی گسترده روبه‌روست، افراد ترجیح می‌دهند در صورت داشتن پس‌انداز و درآمد مازاد، نقدینگی خود را در بازارهای طلا، ارز، مسکن، ارز دیجیتال و....دیگر بازارهای سوداگرانه که به عنوان رقیب تولید شناخته می‌شوند سرمایه‌گذاری کنند، وضعیتی که کمبود نقدینگی بنگاه‌ها را به مراتب تشدید کرده و به رکود تورمی در اقتصاد دامن زده است. همچنین کمبود تامین انرژی برای فعال بودن واحدهای اقتصادی و صنعتی، تشدید ریسک‌ها و نااطمینانی‌های موجود در فضای کلان اقتصادی و سیاسی کشور و نظایر آن باعث شده تا تقاضای مشتریان به میزان قابل توجهی کاهش یابد.

> صنایع مختلف با کمبود شدید تقاضا، کسادی بازارها و ظرفیت‌های بلا استفاده روبه‌رو هستند. براساس گزارش طرح شاخص ملی محیط کسب‌وکار در بهار سال جاری، بنگاه‌های اقتصادی مشارکت کننده در طرح (۲۶۷۲ بنگاه) به طور متوسط با ۴۰،۰۹ درصد ظرفیت واقعی خود فعالیت داشته‌اند

راهکار تقویت تقاضا

کارشناسان معتقدند با توجه به شرایط فعلی اقتصاد ایران، لازم است رویکردی جامع و هماهنگ برای مدیریت کاهش تقاضا اتخاذ شود. این رویکرد باید شامل اقدامات کوتاه‌مدت برای جلوگیری از تعمیق رکود و سیاست‌های بلندمدت برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی باشد. به اعتقاد آنها هر سیاست کوتاه‌مدتی که تقاضا را افزایش دهد، باید با سیاست‌های سمت عرضه و مهار تورم همراه باشد، چرا که در غیر این صورت تورم تشدید می‌شود و اثر معکوس می‌گذارد. بازسازی اعتماد و انتظارات مثبت، تزریق هدفمند تقاضا از طریق مخارج دولت، حمایت مستقیم از قدرت خرید خانوارها، تسهیل شرایط برای بنگاه‌های تولیدی و زنجیره تأمین، سیاست‌های پولی و مالی هوشمندانه و حمایت از صادرات از جمله راهکارهایی است که سیاستگذار برای تحریک تقاضا در کشور باید در دستور کار قرار دهد.

شواهد پژوهشی رکود تقاضا

در ادامه نشانه‌ها و شواهد تشدید معضل تقاضا در اقتصاد ایران با استناد به سه گزارش پژوهشی که از سوی نهادهای دولتی و بخش خصوصی به صورت دوره‌ای منتشر می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته است تا تاییدی باشد بر ضرورت انجام اقدامات اورژانسی از سوی سیاستگذار برای تحریک تقاضا و افزایش قدرت خرید مردم. بررسی پژوهشکده پولی و بانکی از وضعیت شرکت‌های بورسی، بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس از پایش بخش حقیقی اقتصاد و گزارش‌های دوره‌ای شامخ که از سوی اتاق بازرگانی منتشر می‌شود همگی حاکی از حاد شدن معضل نبود تقاضا در اقتصاد و تهدید تولید دارد.

کاهش تقاضا در گزارش شامخ خردادماه

یکی از شواهد کاهش تقاضا در اقتصاد، گزارش‌های دوره‌ای شامخ است که از سوی اتاق بازرگانی تهیه و منتشر می‌شود. شاخص مدیران خرید کل اقتصاد در خردادماه حاکی از این است که علاوه بر مشکلات سمت عرضه، کسب و کارها به واسطه افت تقاضا نیز با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو هستند. براساس این گزارش میزان سفارشات جدید مشتریان در خردادماه کمترین مقدار ۶۳ ماهه خود را از فروردین ماه ۱۳۹۹ به ثبت رسانده است. این روند باعث شده تا صاحبان

کاهش تولید عامل محدودکننده‌ای از سمت عرضه مانند محدودیت برق و گاز داشته است. در ماه‌های اخیر از کاهش در موجودی انبار کاسته شده و تغییرات موجودی انبار در برخی صنایع مثبت شده است.

صنایع و واحدهای تولیدی فعالیت و تولید خود را کاهش دهند. افت شدید شاخص به طور مستقیم ناشی از ضعف در تقاضاست. در این ماه علاوه بر کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان به دنبال تورم بالا و رشد هزینه‌ها، تنش‌های ایجاد شده به علت جنگ ۱۲ روزه اخیر نیز بی‌ثباتی و عدم اطمینان نسبت به آینده را تقویت کرده و منجر به کاهش تقاضا شده است.

در بخش تقاضای خارجی نیز میزان صادرات کالا یا خدمات در خردادماه برای چهاردهمین ماه متوالی کمتر از محدوده خنثی ۵۰ قرار گرفته است. هرچند شدت کاهش در این ماه نسبت به ماه قبل اندکی کمتر بوده است. از یک سود نوسانات نرخ ارز و فشارهای تورمی بر نهادهای تولید و از سوی دیگر رفع تعهد ارزی به عنوان مانعی جدی در مسیر صادرات تبدیل شده است. براین اساس افت تقاضای داخلی و کاهش صادرات منجر به کاهش فروش در این ماه شده است. به طوری که میزان فروش کالاها و خدمات در خردادماه کمترین مقدار ۳۲ ماهه خود را از آبان ماه ۱۴۰۱ به ثبت رسانده است. به گفته تولیدکنندگان، عدم قطعیت‌های اقتصادی، ریسک‌های بالا و کاهش تقاضای مشتریان، مانع از توسعه فروش یا فروش جدید در سطح داخلی و خارجی شده است.

همین موضوع بر میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی نیز تاثیر مستقیم داشته است. در خرداد ماه میزان استخدام با ثبت یکی از کمترین مقادیر خود، کمترین مقدار ۶۳ ماهه خود را از فروردین ماه ۱۳۹۹ به ثبت رسانده است. میزان فروش کالاها و خدمات نیز در خرداد ماه کمترین مقدار ۳۲ ماهه خود را از آبان ماه ۱۴۰۱ به ثبت رسانده است.

علاوه بر کل اقتصاد در بخش صنعت نیز آمارها حاکی از پررنگ شدن چالش تقاضا برای واحدهای تولیدی است. در این بخش میزان سفارشات جدید مشتریان در خرداد ماه برای دوازدهمین ماه متوالی کمتر از محدوده خنثی ۵۰ قرار گرفته است. شدت کاهش در این ماه نسبت به ماه قبل بیشتر بوده است. به طوری که کمترین مقدار ۴۷ دوره خود را از مرداد ۱۴۰۰ به ثبت رسانده است. جنگ دوازده روزه و به دنبال آن نااطمینانی‌های سیاسی گسترده نسبت به آینده به دنبال تورم فزاینده و افت قدرت خرید مصرف‌کنندگان که طی ماهها ادامه یافته است، باعث شده تقاضای مشتریان برای بسیاری از صنایع محدودتر و کم‌رونق‌تر باشد. کاهش فروش خارجی و کاهش میزان صادرات نیز عامل دیگری است که به کاهش سفارشات بخش صنعت نیز دامن زده است. به طوری که شاخص میزان صادرات کالا در خردادماه کمترین مقدار ۶۲ ماهه خود را از اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ به ثبت رسانده است. بی‌ثباتی شرایط سیاسی کشور و موانع داخلی بر سر راه تولید بر فروش صادراتی شرکت‌ها نیز تاثیر گذاشته و میزان فروش محصولات نیز در خرداد ماه کمترین مقدار ۶۳ ماهه خود را از فروردین ماه ۱۳۹۹ به ثبت رسانده است.

کاهش تقاضای داخلی ناشی از تنش‌های ژئوپلیتیک و نااطمینانی موجود در فضای اقتصادی و سیاسی و همچنین تداوم تورم مزمن و افت قدرت خرید مصرف‌کنندگان منجر به کاهش قابل توجه سفارشات مشتریان شده است. از سوی دیگر در بخش فروش خارجی نیز در شرایطی که بسیاری از شرکت‌ها با کمبود نقدینگی و منابع مالی نیز روبه‌رو هستند مشکلات مربوط به رفع تعهد ارزی نیز مسیر صادرات را برای بنگاه‌ها را دشوارتر کرده و فرصت فروش در بازارهای خارجی را محدود ساخته است.

کاهش قدرت خرید و نبود نقدینگی در بازار منجر به کاهش تقاضا و سفارشات مشتریان شده و تولیدکنندگان را با کاهش فروش و اختلال در برنامه‌ریزی برای تولید مواجه کرده است. این گزارش پیشنهاد کرده اعمال سیاست‌های مالی و شبکه‌ای تخفیف و کنترل قیمت محصولات داخلی از سوی بانک مرکزی، وزارت صمت و اتحادیه‌ها و صنوف می‌تواند مصرف‌کنندگان را به سمت تقاضای محصولات یاد شده بیشتر سوق دهد.

کاهش فروش تولیدات صنعتی بورسی

یکی دیگر از شواهد افت تقاضا در اقتصاد، بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس از پایش بخش حقیقی اقتصاد-صنعت و معدن است. براساس این بررسی در اردیبهشت ۱۴۰۴، شاخص تولید و فروش بخش صنعت مبتنی بر شرکت‌های صنعتی بورسی نسبت به ماه مشابه سال قبل کاهش ۹ و ۸ درصدی را تجربه کرده است. همچنین طی سه ماهه منتهی به اردیبهشت ماه ۱۴۰۴، رشد میانگین متحرک سه ماه شاخص تولید کاهش ۴,۸ درصدی و شاخص فروش آن کاهش ۴,۲ درصدی را نشان می‌دهد. در این ماه نسبت به ماه مشابه سال قبل از بین ۱۵ رشته فعالیت صنعتی بورسی ۱۳ رشته فعالیت کاهش در شاخص فروش و ۲ رشته فعالیت افزایش در شاخص فروش را تجربه کرده‌اند. کاهش فروش شرکت‌ها حاکی از نبود تقاضای موثر برای محصولات بنگاه‌هاست. نکته جالب توجه در این زمینه این است که در بسیاری از دوره‌های مورد بررسی در این گزارش، فروش نسبت به تولید با شیب بیشتری کاهش پیدا کرده است.

افزایش موجودی صنایع بورسی

شاهد دیگر افت تقاضا در اقتصاد گزارش ماهیانه تولید صنعتی با استفاده از اطلاعات شرکت‌های بورسی است که از سوی پژوهشکده پولی و بانکی منتشر می‌شود. آخرین بررسی منتشر شده این مرکز مربوط به خردادماه است. این گزارش نیز در حالی که از کاهش تولید و مشکلات سمت عرضه به واسطه محدودیت‌ها و قطعی گسترده و زودهنگام برق صنایع حکایت دارد، حاکی از افت تقاضای صنعتی است.

براساس این گزارش در برهه‌های زمانی که محدودیت تقاضا و ظرفیت مازاد تولید در بخش عرضه وجود دارد، روند رشد تولید تغییرات موجودی انبار در خلاف جهت هم خواهد بود؛ به این معنی که تغییرات رشد تولید ریشه در تغییرات تقاضا دارد. در پنج ماه ابتدایی سال ۱۴۰۳، رشد سه ماهه شاخص تولید صنعتی و تغییرات موجودی انبار کل صنایع روند مشابهی بوده است. این همسویی می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که کاهش تولید صنعتی ریشه در بخش تقاضا نداشته است. نکته قابل توجه در آمار زمستان ۱۴۰۳ این است که همزمان با کاهش موجودی انبار، رشد تولید نیز منفی شد و تغییرات این شاخص در یک جهت بوده است. این نکته نشان می‌دهد که کاهش تولید عامل محدودکننده‌ای از سمت عرضه مانند محدودیت برق و گاز داشته است. در ماه‌های اخیر از کاهش در موجودی انبار کاسته شده و تغییرات موجودی انبار در برخی صنایع مثبت شده است. همین امر باعث شده است که تغییرات موجود انبار در سه ماهه منتهی به اردیبهشت در محدوده مثبت قرار بگیرد. در سه ماهه منتهی به خرداد اما به رغم کاهش در تولید، موجودی انبار نیز افزایش داشته که نشان‌دهنده کاهش تقاضاست.

بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس از پایش بخش حقیقی اقتصاد-صنعت و معدن است. براساس این بررسی در اردیبهشت ۱۴۰۴، شاخص تولید و فروش بخش صنعت مبتنی بر شرکت‌های صنعتی بورسی نسبت به ماه مشابه سال قبل کاهش ۹ و ۸ درصدی را تجربه کرده است

چرخه معیوب کاهش تقاضا

چالش‌ها و نسخه‌های سیاستی برای دوران بحران



فریال مستوفی
نایب‌رئیس اتاق تهران

بحران‌های گسترده‌ای مانند جنگ، پاندمی، بلایای طبیعی و دیگر رخدادهای غیرمنتظره، شوک‌های عمیقی به ساختار اقتصادی کشورها وارد می‌کنند. در میان این شوک‌ها، کاهش تقاضای کل یکی از مخرب‌ترین و خودتشدیدکننده‌ترین چالش‌ها به‌شمار می‌آید. این پدیده مانند ویروسی است که به‌سرعت از یک بخش به بخش دیگر سرایت کرده و با ایجاد حلقه‌های معیوب رکود، بیکاری و کاهش درآمد، چرخه‌ای مخرب و پایدار را در اقتصاد رقم می‌زند. درک دقیق مکانیسم‌های کاهش تقاضا و طراحی سیاست‌های هوشمندانه، به‌ویژه در فضای پرتلاطم و مملو از نااطمینانی ناشی از جنگ یا دیگر بحران‌ها، برای بقای اقتصادی و حفظ ثبات اجتماعی امری حیاتی است.

ریشه‌ها و مکانیسم‌های کاهش تقاضا در شرایط بحران

کاهش تقاضا در شرایط بحرانی مانند جنگ، صرفاً یک واکنش اقتصادی صرف نیست؛ بلکه پاسخی پیچیده، روان‌شناختی-اجتماعی به احساس ناامنی و ترس از آینده است. عوامل کلیدی شکل‌دهنده این پدیده عبارتند از:

۱ نااطمینانی شدید

بحران‌های بزرگ، مانند جنگ یا پاندمی، آینده را مبهم و غیرقابل‌پیش‌بینی می‌سازند. این نااطمینانی به تعویق در تصمیمات مصرفی و سرمایه‌گذاری می‌انجامد. خانوارها مصرف به‌ویژه کالاهای بادوام و لوکس را به تعویق انداخته و پس‌اندازهای احتیاطی خود را افزایش می‌دهند. بنگاه‌ها نیز سرمایه‌گذاری‌های جدید را لغو یا به تعویق می‌اندازند، چراکه بازدهی پروژه‌ها در چشم‌اندازی پرابهام قابل محاسبه نیست.

۲ کاهش درآمدهای واقعی

تورم افسارگسیخته (که اغلب همزمان با بحران‌ها رخ می‌دهد) و افت فعالیت‌های اقتصادی، قدرت خرید خانوارها و سودآوری بنگاه‌ها را به‌شدت کاهش می‌دهد. کاهش درآمدهای واقعی مستقیماً به افت تقاضا برای کالاها و خدمات منجر می‌شود.

۳ افزایش بیکاری

رکود ناشی از کاهش تقاضا، تولید و فروش را کاهش داده و بنگاه‌ها را به تعدیل نیرو و کاهش تولید وادار می‌کند. ازدست‌دادن شغل، علاوه بر حذف بخشی از تقاضا، اثر روانی منفی بر مصرف دیگر خانوارها گذاشته و فشار رکود را تشدید می‌کند.

۴ تضعیف اعتماد

بحران‌های عمیق، اعتماد عمومی به نهادهای اقتصادی، سیاست‌های دولت و آینده اقتصاد را تضعیف می‌کنند. بی‌اعتمادی، حتی در صورت وجود منابع مالی، عزم مصرف و سرمایه‌گذاری را کاهش داده و بازگشت به رشد را دشوار می‌سازد.

۵ اختلال در زنجیره تأمین و بازارها

جنگ و تحریم‌های مرتبط، اختلال در زنجیره تأمین کالاهای واسطه‌ای و نهایی را موجب می‌شوند. افزایش هزینه‌های تولید و محدودیت دسترسی به مواد اولیه، عرضه را کاهش داده و درنهایت به سرکوب همزمان عرضه و تقاضا می‌انجامد.

۶ فرار سرمایه و کاهش سرمایه‌گذاری

فضای بحرانی، منابع مالی و انسانی را به سمت خروج از اقتصاد داخلی یا ورود به دارایی‌های کم‌ریسک‌تر (مانند ارز، طلا و مسکن) سوق می‌دهد. این جابه‌جایی، منابع لازم برای سرمایه‌گذاری‌های مولد و ایجاد اشتغال را محدود کرده و روند بازیابی اقتصاد را با موانع جدی مواجه می‌کند.

تبعات کاهش تقاضا در بخش‌های مختلف اقتصاد

کاهش تقاضا با اثری کلی اما ناهمگن، بخش‌های مختلف اقتصاد را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در بخش صنعت و تولید، کاهش فروش و بهره‌برداری از ظرفیت تولید، بنگاه‌ها را با انبارهای انباشته از کالا و مشتریان محدود روبه‌رو می‌کند. این وضعیت هزینه‌های متوسط تولید را افزایش داده و بنگاه‌های ضعیف یا تولیدکننده: کالاهای غیرضروری را به مرز ورشکستگی می‌کشاند. سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه (R&D) و نوسازی کاهش یافته و منابع عمدتاً صرف بقا به‌جای رشد می‌شود.

در بخش خدمات، تقاضا برای خدمات غیرضروری مانند گردشگری، هتلداری، رستوران‌ها و تفریحات به‌شکل چشمگیری افت می‌کند. خدمات مرتبط با کسب‌وکارها نیز با کاهش مشتری مواجه شده و فشار بر خدمات ضروری مانند بهداشت و درمان افزایش می‌یابد؛ همزمانی این فشار با بار مالی شدید، سازمان‌های خدماتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

خرید مسکن جدید به‌شدت کاهش یافته و پروژه‌های ساختمانی نیمه‌تمام رها یا با کندی پیش می‌روند. این بخش از نخستین قربانیان کاهش تقاضا و سرمایه‌گذاری است که تأثیرات گسترده‌ای بر اشتغال و درآمد دارد.

در بازارهای مالی، کاهش ارزش سهام شرکت‌های تولیدی و خدماتی (ناشی از انتظارات منفی نسبت به سودآوری) قیمت‌ها را کاهش می‌دهد. سرمایه‌گذاران به سمت دارایی‌های امن‌تر مانند طلا و ارز حرکت کرده و جریان سرمایه به سمت فعالیت‌های مولد کاهش می‌یابد.

کاهش تقاضا به‌سرعت به سطوح کلان اقتصاد سرریز کرده و چرخه‌های معیوب رکود را ایجاد می‌کند: کاهش تولید ناخالص داخلی (GDP)، افزایش بیکاری با پیامدهای اجتماعی و اقتصادی گسترده، کاهش درآمدهای مالیاتی دولت، تشدید کسری بودجه و افزایش فشار بر هزینه‌های حمایت اجتماعی (یارانه‌ها و بیمه بیکاری).

اگر کاهش عرضه شدیدتر از تقاضا باشد یا تحریک تقاضا به‌شیوه تورمی و بدون کنترل منابع مالی صورت گیرد، رکود تورمی رخ می‌دهد؛ وضعیتی مرکب از رکود اقتصادی و تورم بالا که بیشترین ضربه را به اقشار کم‌درآمد، کارگران روزمزد و کسب‌وکارهای کوچک وارد کرده و شکاف‌های اجتماعی را تعمیق می‌بخشد.

راهبردهای تحریک تقاضا در شرایط بحران

در شرایط بحرانی، سیاست‌گذار باید با چابکی، هدفمندی و هوشمندی عمل کرده و مجموعه‌ای از ابزارها را متناسب با محدودیت‌ها و اولویت‌های بحران به‌کار گیرد. در کشوری با شرایط نسبتاً نرمال و بدون مشکلات تحریمی، اقدامات زیر اثربخشی بیشتری دارند:

کاهش تقاضا در شرایط بحران جنگی یا مشابه، تهدیدی جدی و وجودی برای اقتصاد کشور است که در صورت مهارنشدن به رکود پایدار، بیکاری گسترده و فروپاشی‌های اجتماعی می‌انجامد.

۱. بازسازی اعتماد و انتظارات مثبت

- **شفافیت سیاسی و اقتصادی:** ارائه: اطلاعات مستمر، شفاف و معتبر درباره: وضعیت اقتصادی و تصمیمات کلان.
- **اجرای سیاست‌های ثابت و قابل‌پیش‌بینی:** پرهیز از تغییرات مکرر و متناقض در سیاست‌ها که برنامه‌ریزی اقتصادی را دشوار می‌سازد.
- **توزیع عادلانه بار و مزایا: اطمینان از تقسیم عادلانه:** هزینه‌های بحران و منابع حمایتی و مبارزه: جدی با فساد در این فرآیند.
- **ارائه چشم‌انداز روشن و باورپذیر:** ترسیم مسیری عملی برای عبور از بحران و بازسازی آینده، جهت ایجاد امید و انگیزه در جامعه.

۲. تزریق هدفمند تقاضا از طریق مخارج دولت

- **پروژه‌های زیرساختی اضطراری و اشتغال‌زا:** تمرکز بر پروژه‌های زیرساختی با دوره بازگشت سریع‌تر و اشتغال‌زایی بالا (مانند تعمیر راه‌ها، توسعه شبکه‌های آبرسانی، انرژی و خدمات درمانی) که تقاضای مؤثر را سریعاً ایجاد کرده و زیرساخت‌های حیاتی را تقویت می‌کنند.
- **خریدهای دولتی هدفمند:** خرید کالاها و خدمات ضروری از تولیدکنندگان داخلی (مواد غذایی، دارو، پوشاک، تجهیزات پزشکی و دفاعی) برای حمایت مستقیم از تولید و پرکردن شکاف تقاضا.

۳. حمایت مستقیم از قدرت خرید خانوارها

- **یارانه‌های نقدی هدفمند:** انتقال مستقیم پول به اقشار آسیب‌پذیر و متوسط برای افزایش تقاضای مؤثر کالاها و خدمات داخلی. طراحی دقیق و هدفمند این یارانه‌ها برای پیشگیری از اتلاف منابع و افزایش تورم ضروری است.
- **توزیع بسته‌های حمایتی کالایی:** اعطای سبد کالاهای اساسی (مواد غذایی، سوخت، اقلام بهداشتی) به نیازمندان واقعی جهت تضمین مصرف ضروری و ارتقای امنیت غذایی.
- **حمایت از دستمزدها:** بررسی امکان حمایت‌های موقت (مانند پرداخت بخشی از حق بیمه یا کمک به تأمین اجتماعی) برای جلوگیری از کاهش شدید دستمزدهای واقعی، با ملاحظه: خطرات تورمی.

۴. تسهیل شرایط برای بنگاه‌های تولیدی و زنجیره تأمین

- **تأمین مالی ارزان و در دسترس:** ارائه خطوط اعتباری ویژه با نرخ‌های ترجیحی به بنگاه‌های فعال برای حفظ نقدینگی و تداوم فعالیت.
- **کاهش بار مالیاتی و عوارض:** اعطای معافیت‌ها یا تمدید مهلت پرداخت مالیات به بنگاه‌های آسیب‌دیده و کاهش هزینه‌های گمرکی نهاده‌های حیاتی وارداتی.
- **مدیریت اختلالات زنجیره تأمین:** تسهیل واردات نهاده‌های ضروری، بهبود لجستیک داخلی و اولویت‌دهی به تخصیص منابع برای بخش‌های حیاتی.

۵. سیاست‌های پولی و مالی هوشمندانه

- **کاهش محتاطانه نرخ سود بانکی:** کاهش نرخ‌ها با احتیاط و صرفاً در صورت کنترل تورم، به‌منظور کاهش هزینه: استقراض و تحریک مصرف و سرمایه‌گذاری.
- **تأمین مالی غیرتورمی:** پوشش کسری بودجه: دولت از طریق انتشار اوراق بدهی در بازار داخلی و استفاده از ذخایر ارزی، با پرهیز مطلق از استقراض از بانک مرکزی که به ابرتورم می‌انجامد.
- **ثبات‌بخشی به نرخ ارز:** مدیریت کارآمد بازار ارز برای حفظ ثبات نسبی و جلوگیری از نوسانات افسارگسیخته که نااطمینانی و ریسک فعالیت‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد.

۶. حمایت از صادرات

- **تسهیل فرآیندهای گمرکی و اداری صادرات:** کاهش بروکراسی و تسریع رویه‌های صادراتی.
- **حمایت مالی و تضمین ریسک: ارائه:** تسهیلات و بیمه: ریسک صادراتی به فعالان این حوزه.
- **توسعه: بازارهای بین‌المللی:** تقویت دیپلماسی اقتصادی و بازاریابی بین‌المللی برای تسهیل ورود به بازارهای جدید.

چالش‌های خاص ایران: دور باطل سیاست‌های معکوس

تجربه ایران در سال‌های اخیر (حتی بدون ملاحظه بحران جنگ) حاکی از اجرای سیاست‌هایی است که کاهش تقاضا را تشدید کرده‌اند: افزایش ناگهانی و مکرر مالیات‌ها، ایجاد موانع اداری و ارزی برای صادرکنندگان، اعمال سیاست‌های پولی انقباضی شدید در شرایط رکود عمیق، تغییرات پیاپی قوانین و بخشنامه‌ها، و تحریم‌های بین‌المللی که دسترسی به منابع مالی، فناوری و بازارهای خارجی را به‌شدت محدود ساخته‌است. این محدودیت‌ها طراحی و اجرای بسته‌های جامع تحریک تقاضا را دشوارتر کرده و چرخه: معیوب رکود را تعمیق می‌بخشد.

کاهش تقاضا در شرایط بحران جنگی یا مشابه، تهدیدی جدی و وجودی برای اقتصاد کشور است که در صورت مهارنشدن به رکود پایدار، بیکاری گسترده و فروپاشی‌های اجتماعی می‌انجامد. بنابراین سیاست‌گذار باید:

- از انفعال و سیاست‌های انقباضی سنتی (ناکارآمد در این شرایط) پرهیز کند؛
- با جسارت، هدفمندی، هماهنگی بین‌سیاستی (مالی، پولی، تجاری) و مشارکت فعال بخش خصوصی عمل نماید؛
- بازسازی امید، اعتماد و انتظارات مثبت جامعه را (که با شعار محقق نمی‌شود) در کانون توجه قرار دهد و آن را مستلزم اقدامات واقع‌بینانه، شفاف، عادلانه و پایدار بداند؛
- اولویت فوری را بر تزریق تقاضا و حمایت از معیشت اقشار آسیب‌پذیر و بقای بنگاه‌های حیاتی (از طریق مخارج هدفمند دولت، یارانه‌های نقدی و سیستم‌های حمایتی هوشمند و غیرتورمی) بگذارد؛
- حمایت بی‌قیدوشرط از تولید، تسهیل صادرات و ثبات‌بخشی به محیط اقتصاد کلان را پی گیرد؛

از سیاست‌های خودتخریبگر اجتناب کرده و ارتباطی صادقانه، مستمر و تعاملی با مردم و فعالان اقتصادی برقرار نماید.



اصول تحریک تقاضا باید تورم‌ستیز باشد

راهکارهایی برای افزایش تقاضا در شرایط رکود تورمی



بهمن عشقی
مشاور عالی رئیس اتاق تهران

موضـــوع تحریک تقاضا برای اجتنـــاب از تعطیلی کســـب‌وکار بنگاه‌های کوچک و متوســـط، خاصه واحدهای تولیدی، و همزمان حفظ حداقل معیارهای رفاهی برای دهک‌هـــای کم‌برخوردار جامعه، امری خطیر است که باید مورد نظر تصمیم‌سازان و مدیران تصمیم‌گیر ارشد اقتصادی ایران باشد. در واقع، راه برون‌رفت از شرایط بحرانی اقتصادی-اجتماعی ایران، با رعایت همگی الزامات فعلی کشور، چه در فضای داخلی و چه بین‌المللی، از الزامات حیاتی است که نباید لحظه‌ای از دیدگان کارگزارانِ دولت ایران محو گردد. برای مراجعه به کالبد موضوع و اجتناب از تطویل کلام، ذیلاً ویژگی‌های رکود تورمی و ســـپس الزامات تحریک تقاضا با رعایت ملاحظات دقیق ضد تورمی ارائه می‌گردد:

- ویژگی رکود تورمی و ملاحظات کلی آن
- **رکود:** کاهش تولید، افزایش بیکاری، افت تقاضا
- **تورم:** افزایش شدید قیمت‌ها به دلیل فشارهای سمت عرضه (هزینه تولید بالا، نرخ ارز، انتظارات تورمی و...)

در چنین شرایطی، سیاست‌های تحریک تقاضا (افزایش نقدینگی) می‌تواند تورم را تشدید کند. بنابراین، باید راهکارها هدفمند و غیرتورمی باشند.

روش‌های افزایش تقاضا در رکود تورمی (با تمرکز بر ایران)

۱. تقویت قدرت خرید بدون دامن زدن به تورم

- پرداخت یارانه یا کمک‌های نقدی/کالایی هدفمند به دهک‌های کم‌درآمد
- کاهش یا تعویق مالیات برای اقشار کم‌درآمد و کسب‌وکارهای کوچک
- افزایش دستمزدها متناسب با بهره‌وری، اما نه به‌صورت ناگهانی که منجر به شوک تورمی گردد.

۲. تسهیلات اعتباری هدفمند

- اعطای وام‌های کم‌بهره برای خریـــد کالاهای ایرانی (به‌ویژه کالاهای بادوام مثل خودرو، لوازم خانگی)
- تأمین مالی خرد برای کسب‌وکارهای کوچک و متوسط (SMEs) برای جلوگیری از تعطیلی و حفظ اشتغال
- خطوط اعتباری مشروط به تولید و اشتغال (نه وام‌های آزاد که به بازار ارز و طلا برود).

۳. سیاست‌های سمت عرضه (کاهش هزینه تولید)

- چون تورم ایران بیشـــتر در سوی عرضه است (افزایش هزینه)، باید هزینه تولید کاهش یابد تا قیمت‌ها کنترل و تقاضا افزایش یابد:
- کنترل نرخ ارز (با قابل پیش‌بینی نمودن روند رشد آن) و هزینه واردات مواد اولیه
- کاهش تعرفه‌های غیر ضروری بر مواد اولیه تولید
- بهبود زیرساخت‌های انرژی و حمل‌ونقل برای کاهش هزینه تولید

توسعه بازار چگونه ممکن می‌شود؟

تحریک تقاضا در صنعت نساجی



امین مقدم
عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی

تحریک تقاضا در صنعت نساجی و پوشاک ایران، به ویژه در شرایط اقتصادی فعلی (رکود، کاهش قدرت خرید، رقابت واردات و مشکلات صادراتی)، نیازمند مجموعه‌ای از اقدامات شناختی و هوشمندانه است. در کشورهای در حال توسعه نیز با چالش‌های مشابهی روبه‌رو هستند و راهکارهایـــی برای تحریک تقاضا به‌کار گرفته‌اند که قابل تطبیق با وضعیت ایران هستند.

راهکارهای تحریک تقاضا در ایران

۱. توسعه بازار داخلی

- **افزایش قدرت خریـــد مصرف‌کننده:** از طریـــق یارانه‌های هدفمند، کارت اعتباری خرید پوشاک ایرانی، یا اقساطی کردن خرید در فروشگاه‌ها.
- **کمپین‌هـــای حمایت از کالای ایرانی:** بـــا رویکرد فرهنگی و تبلیغاتی (نه صرفاً شعاری)؛ مانند ارتقای ارزش برندهای داخلی.
- **ایجاد جذابیت در طراحی و کیفیت:** مصرف‌کننده ایرانی انتظار کیفیت و طراحـــی روز دارد؛ باید از طراحان جوان و برندهای خلاق حمایت شود.
- **فروش‌های فصلی، جشنواره‌های خرید و حراج‌ها:** با هماهنگی اتحادیه‌ها و شهرداری‌ها.

۲. توسعه بازارهای صادراتی

- **هدف‌گیری کشورهای همسایه و منطقه:** مانند عراق، افغانستان، سوریه، آسیای میانه و حتی آفریقا؛ نیازمند دیپلماسی اقتصادی فعال، شرکت در نمایشگاه‌ها و شناخت سلیقه مشتری خارجی.

جدول سیاست‌های پیشنهادی برای افزایش تقاضا

الف: سیاست‌های کوتاه‌مدت

دسته‌بندی	سیاست پیشنهادی	اثر اصلی	نکته کلیدی
کوتاه‌مدت	یارانه یا کمک نقدی/کالایی هدفمند به دهک‌های کم‌درآمد	افزایش قدرت خرید فوری	باید دقیقاً هدفمند باشد تا تورم‌زا نشود
کوتاه‌مدت	اعطای وام‌های خرد برای خرید کالاهای ایرانی (به‌ویژه بادوام)	تحریک تقاضای داخلی	نباید به سفته‌بازی برود
کوتاه‌مدت	معافیت یا تعویق مالیات برای کسب‌وکارهای کوچک و متوسط	جلوگیری از ورشکستگی و بیکاری	موقت و با زمان‌بندی مشخص
کوتاه‌مدت	خرید دولتی از تولیدکنندگان داخلی (کشاورزی، صنعتی)	تقویت تقاضا برای محصولات داخلی	باید شفاف و بدون فساد انجام شود
کوتاه‌مدت	پروژه‌های عمرانی اشتغال‌زا و سریع‌الاجرا	افزایش درآمد خانوارها	پروژه‌ها باید مولد باشند، نه صرفاً هزینه‌زا
کوتاه‌مدت	کنترل انتظارات تورمی (ثبات نرخ ارز، اعلام برنامه مهار کسری بودجه)	کاهش رفتارهای احتیاطی مردم	به کاهش تقاضای سفته‌بازی کمک می‌کند

ب: سیاست‌های بلندمدت

دسته‌بندی	سیاست پیشنهادی	اثر اصلی	نکته کلیدی
بلندمدت	اصلاح ساختار بودجه و کاهش کسری پایدار	کاهش تورم ساختاری	بدون آن تورم مهار نمی‌شود
بلندمدت	سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های تولید (حمل‌ونقل، انرژی)	کاهش هزینه تولید و قیمت کالاها	اثر پایدار و غیرتورمی دارد
بلندمدت	حمایت از صنایع صادرات‌محور و دانش‌بنیان	افزایش درآمد ارزی و اشتغال	باید با سیاست ارزی پایدار همراه باشد
بلندمدت	اصلاح نظام بانکی و هدایت اعتبارات به بخش مولد	تأمین مالی تولید بدون رشد نقدینگی افسارگسیخته	نیاز به نظارت جدی دارد
بلندمدت	بهبود فضای کسب‌وکار (کاهش مقررات زائد، امنیت سرمایه‌گذاری)	افزایش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی	باعث رشد پایدار تقاضا می‌شود

- پرداخت یارانه انرژی به تولیدکنندگان واقعی (توأم با نظارت سخت‌گیرانه).

۴. تحریک تقاضا از طریق دولت

- اجرای پروژه‌های عمرانی مولد (نه صرفاً مصرفی) که اشتغال ایجاد کند. لازم به ذکر است این پروژه‌ها باید در بازه زمانی کوتاه به بهره‌برداری رسیده و اسباب کنترل تورم را فراهم نمایند. این پروژه‌ها می‌توانند از محل مشارکت عمومی–خصوصی و با تضمین دولت همراه باشند.
- خرید دولتی از تولیدکنندگان داخلی (مثلاً خرید تضمینی محصولات کشاورزی یاصنعتی)
- افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های پیشران (مسکن، انرژی‌های تجدیدپذیر، زیرساخت و نوسازی ناوگان حمل‌ونقل عمومی).

۵. کاهش نااطمینانی و انتظارات تورمی

- ثبات در سیاست‌های ارزی و تجاری
- اعلام و اجرای برنامه شفاف برای مهار کسری بودجه و بدهی دولت
- تلاش در جهت اجرای سیاست‌های آزادسازی مقدم بر سیاست‌های تعدیلی.

نتیجه‌گیری

نکته کلیدی

هر سیاست کوتاه‌مدتی که تقاضا را افزایش دهد، باید با سیاست‌های سمت عرضه و مهار تورم همراه باشد، وگرنه تورم تشدید می‌شود و اثر معکوس می‌گذارد.

با رعایت جمیع موارد فوق، موضوع تحریک تقاضا برای بخش خصوصی کوچک‌مقیاس ایران امری حیاتی است که باید اصول حاکم بر آن تورم‌ستیز باشد.

به امید حاکمیت عقلانیت و تکنوکراسی بر سازمان فکری اقتصاد ایران

- **تولید با برندهای خارجی (برندسازی معکوس / تولید قراردادی):** همکاری با برندهای جهانی برای تولید داخلی و صادرات با لیبل آن‌ها.

۳. نوآوری در مدل کسب‌وکار

- **مدل‌های فروش آنلاین و دیجیتال:** پلتفرم‌های فروش آنلاین تخصصی در حوزه پوشاک ایرانی (مشابه «دیجی‌استایل» اما با تمرکز بر برندهای داخلی).
- **فروش مستقیم به مصرف‌کننده (D2C):** کاهش واسطه‌ها و رساندن پوشاک از تولید به مصرف با قیمت رقابتی.
- **فروش مشارکتی(collaborative sales) :** ایجاد مدل‌های همکاری با خیاط‌ها، طراحان محلی، یا فروشندگان خرد.

۴. سیاست‌گذاری حمایتی دولت

تعرفه هوشمند برای واردات پوشاک آماده، حمایت از تولید داخلی در برابر قاچاق و واردات رسمی، وام کم‌بهره برای به‌روزرسانی خطوط تولید، دیجیتال‌سازی، طراحی مد، و بازاریابی صادراتی، زنجیره تأمین انعطاف‌پذیر و آموزش نیروی انسانی وپشتیبانی سازمان‌یافته دولت از صادرات پوشاک با سیاست‌های مالیاتی و ارزی ویژه باید در دستور کار قرار گیرد.

تجربه ویتنام

ویتنام در این زمینه پیوستن به توافق‌نامه‌های تجارت آزاد (مانند CPTPP) برای کاهش تعرفه صادراتی و سرمایه‌گذاری خارجی (FDI) در صنعت پوشاک با قوانین جذاب را در دستور کار قرار داد.

پیشنهاد ترکیبی برای ایران

تشکیل کنسرسیوم‌های صادراتی کوچک و متوسط برای برندهای داخلی، ایجاد فضاهای خلاق (fashion hubs) برای طراحان، تولیدکنندگان و خرده‌فروشان، طراحی بسته تبلیغاتی هدفمند برای نسل جوان (در شبکه‌های اجتماعی با استفاده از اینفلوئنسرهای مد ایرانی) و ایجاد «نشان ملی پوشاک ایران» به عنوان نماد کیفیت و اصالت از جمله پیشنهادات در این زمینه است.

بازار چشم‌انتظار مشتری

کاهش تقاضا و راهکارهای تحریک آن در شرایط بحرانی



پیمان سنندجی
عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

در سال‌های اخیر، اقتصاد ایران با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری و مقطعی مواجه بوده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها کاهش مداوم تقاضا در بسیاری از بخش‌های اقتصادی و کسب‌وکارهاست. این کاهش تقاضا نه‌تنها به رکود در فعالیت‌های تولیدی و خدماتی منجر شده، بلکه آثار مخربی بر اشتغال، سرمایه‌گذاری، قدرت خرید خانوارها و رفاه عمومی گذاشته است. در شرایطی که اقتصاد با بحران‌های شدیدی همچون تحریم‌ها، شوک‌های ارزی، و حتی وضعیت‌های شبه‌جنگی روبه‌رو می‌شود، سیاست‌گذاران اقتصادی وظیفه دارند با نگاهی جامع، آینده‌نگرانه و علمی، راهکارهایی را برای تحریک تقاضا طراحی کنند تا از تشدید رکود جلوگیری کرده و مسیر بازگشت به رونق را فراهم سازند.

۱ مفهوم تقاضا و اهمیت آن در پویایی اقتصاد

تقاضای کل به‌عنوان موتور محرک چرخه اقتصادی، تعیین‌کننده سطح تولید و اشتغال در هر کشوری است. کاهش تقاضا موجب می‌شود که تولیدکنندگان با مازاد ظرفیت و کالاهای فروش‌نرفته مواجه شوند، درآمدها کاهش یابد و کسب‌وکارها ناچار به تعدیل نیرو شوند. این وضعیت به ایجاد یک چرخه رکودی منجر می‌شود که شکستن آن نیازمند مداخله مؤثر و هماهنگ سیاست‌گذاران است.

در شرایط بحرانی مانند تحریم‌ها، همه‌گیری بیماری‌ها یا حتی بحران‌های امنیتی، شوک‌های همزمان عرضه و تقاضا رخ می‌دهد. مردم برای مصرف محتاط‌تر عمل می‌کنند، سرمایه‌گذاران از ریسک‌های بزرگ اجتناب می‌کنند و دولت‌ها با محدودیت منابع مالی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این شرایط باعث می‌شود اقتصاد به‌طور همزمان از چندین جبهه با افت تقاضا مواجه شود.

۲ وضعیت فعلی کاهش تقاضا در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران

الف) صنعت و تولید

صنایع بزرگی مانند خودروسازی، فولاد، سیمان و لوازم خانگی طی سال‌های اخیر با کاهش قابل توجه فروش مواجه شده‌اند. بر اساس آمارهای رسمی، ظرفیت تولیدی در برخی صنایع به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است. تورم بالا و نوسانات نرخ ارز، هزینه‌های تولید را افزایش داده و قدرت خرید مردم را کاهش داده است. بسیاری از کارخانه‌ها ناچار به تعطیلی موقت خطوط تولید یا تعدیل شیفت‌های کاری شده‌اند که این امر به افزایش بیکاری دامن زده است.

ب) خدمات

بخش خدمات که حدود نیمی از تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌دهد، از کاهش تقاضای خانوارها و بنگاه‌ها بیشترین آسیب را دیده است. بخش‌هایی مانند گردشگری، رستوران‌داری، حمل‌ونقل، آموزش خصوصی و تفریحات با کاهش شدیدی در مشتریان روبه‌رو شده‌اند. به‌عنوان مثال، صنعت گردشگری پس از شیوع کرونا هنوز به سطح قبل از بحران بازنگشته و بیش از ۴۰ درصد ظرفیت هتل‌ها و آژانس‌های مسافرتی بلااستفاده مانده است.

ج) کشاورزی و صنایع غذایی

کاهش صادرات محصولات کشاورزی و محدودیت‌های لجستیکی باعث شده درآمد کشاورزان کاهش یابد. مصرف داخلی نیز به دلیل افت قدرت خرید خانوارها پایین آمده است. این وضعیت سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین کشاورزی و افزایش بهره‌وری را محدود کرده و موجب شده رشد این بخش کندتر از گذشته باشد.

د) بازار مسکن و ساخت‌وساز

بازار مسکن که یکی از موتورهای اصلی اشتغال و رشد اقتصادی محسوب می‌شود، در سال‌های اخیر دچار رکود شدید شده است. افزایش هزینه مصالح ساختمانی، بالا بودن نرخ تسهیلات بانکی و کاهش قدرت خرید خانوارها باعث شده تقاضا برای خرید مسکن کاهش یابد و بسیاری از پروژه‌های ساختمانی نیمه‌تمام بمانند. برآوردها نشان می‌دهد که تقاضای واقعی مسکن در پنج سال گذشته بیش از ۳۰ درصد کاهش یافته است.

۳ تبعات کاهش تقاضا برای اقتصاد کشور

رکود و کاهش رشد اقتصادی: نرخ رشد اقتصادی در سال‌های اخیر به زیر ۲ درصد رسیده و تولید ناخالص داخلی کاهش یافته است.

بیکاری گسترده: نرخ بیکاری جوانان به بیش از ۲۵ درصد افزایش یافته و بسیاری از صنایع با ظرفیت کمتر از نصف توان واقعی خود فعالیت می‌کنند.

کاهش سرمایه‌گذاری: فضای نامطمئن اقتصادی و کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری، انگیزه بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری‌های جدید را کاهش داده است.

مشکلات مالی بنگاه‌ها: بدهی‌های بانکی بنگاه‌ها افزایش یافته و بسیاری از کسب‌وکارها قادر به بازپرداخت وام‌های خود نیستند.

تضعیف نوآوری و رقابت‌پذیری: در فضای رکودی، انگیزه شرکت‌ها برای تحقیق و توسعه و ورود به بازارهای جدید کاهش یافته و این امر به تضعیف رقابت‌پذیری اقتصاد منجر شده است.

افزایش فشارهای اجتماعی: کاهش قدرت خرید و سطح رفاه خانوارها منجر به افزایش نارضایتی‌های اجتماعی و چالش‌های معیشتی شده است.

۴ تجربه‌های جهانی در مقابله با کاهش تقاضا

کشورهای مختلف در مواجهه با بحران‌های اقتصادی و شرایط جنگی از سیاست‌های متنوعی برای تحریک تقاضا استفاده کرده‌اند:

ایالات متحده: در دوران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، دولت با اجرای سیاست‌های کینزی شامل سرمایه‌گذاری گسترده در پروژه‌های زیرساختی و ایجاد اشتغال، توانست سطح تقاضا را احیا کند. همچنین در بحران مالی ۲۰۰۸، با اجرای طرح‌های نجات مالی و کاهش نرخ بهره، اقتصاد به‌سرعت به مسیر رشد بازگشت.

کشورهای اروپا: در بحران بدهی ۲۰۱۰، کشورهای اروپایی با بسته‌های حمایتی برای صنایع کلیدی، کاهش مالیات و اعطای وام‌های ارزان‌قیمت توانستند از سقوط اقتصادی جلوگیری کنند.

ژاپن: پس از رکود دهه ۹۰ میلادی، ژاپن با اجرای سیاست‌های پولی فوق‌العاده انبساطی و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین توانست سطح تقاضای داخلی را افزایش دهد.

کره جنوبی و چین: در بحران‌های آسیایی و پس از آن، با تمرکز بر توسعه صادرات، حمایت از صنایع فناورانه و گسترش زیرساخت‌ها به رشد سریع اقتصادی دست یافتند.

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که ترکیبی از سیاست‌های پولی، مالی و اصلاحات ساختاری، به همراه سرمایه‌گذاری در نوآوری و صادرات، می‌تواند اقتصاد را از رکود خارج کند.

با توجه به شرایط فعلی اقتصاد ایران، لازم است رویکردی جامع و هماهنگ برای مدیریت کاهش تقاضا اتخاذ شود. این رویکرد باید شامل اقدامات کوتاه‌مدت برای جلوگیری از تعمیق رکود و سیاست‌های بلندمدت برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی باشد.



۵ راهکارهای پیشنهادی برای تحریک تقاضا در شرایط بحرانی

الف) سیاست‌های پولی

- کاهش نرخ بهره بانکی و تسهیل شرایط دریافت وام برای کسب‌وکارهای کوچک و متوسط.
- ایجاد خطوط اعتباری ویژه برای صنایع مولد که توان اشتغال‌زایی بالایی دارند.
- تقویت سیستم بانکی برای حمایت از شرکت‌ها در تأمین سرمایه در گردش و جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌ها.

ب) سیاست‌های مالی

- افزایش سرمایه‌گذاری دولت در پروژه‌های عمرانی و زیرساختی که علاوه بر ایجاد اشتغال مستقیم، تقاضای غیرمستقیم برای مواد اولیه و خدمات ایجاد می‌کند.
- ارائه کمک‌های نقدی هدفمند به خانوارهای کم‌درآمد برای تقویت قدرت خرید و افزایش مصرف.
- کاهش مالیات بر تولید و ارائه معافیت‌های مالیاتی موقت برای بنگاه‌هایی که فعالیت اقتصادی خود را در شرایط بحران حفظ می‌کنند.
- حمایت از صادرکنندگان از طریق مشوق‌های صادراتی و تسهیل دسترسی به بازارهای بین‌المللی.

ج) سیاست‌های حمایتی برای بخش‌های آسیب‌پذیر

- ارائه یارانه مستقیم به صنایع حمل‌ونقل، گردشگری و کشاورزی برای جلوگیری از ورشکستگی این بخش‌ها.
- حمایت از کسب‌وکارهای دیجیتال و استارتاپ‌ها برای ایجاد مشاغل جدید و متنوع.
- توسعه بیمه بیکاری و حمایت از کارگران آسیب‌دیده برای حفظ تقاضای مصرفی و جلوگیری از فشار اجتماعی.

د) اصلاحات ساختاری و بهبود فضای کسب‌وکار

- کاهش بوروکراسی و اصلاح مقررات زائد که مانع فعالیت بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری می‌شود.
- ایجاد ثبات اقتصادی و پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌های کلان برای افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران.
- حمایت از تحقیق و توسعه و گسترش اقتصاد دانش‌بنیان به‌عنوان موتور رشد جدید.
- توسعه زیرساخت‌های دیجیتال برای گسترش تجارت الکترونیک و افزایش دسترسی مصرف‌کنندگان به کالاها و خدمات.

۶ نقش بخش خصوصی و اتاق‌های بازرگانی در تحریک تقاضا

بخش خصوصی و تشکل‌های اقتصادی مانند اتاق‌های بازرگانی می‌توانند نقش مهمی در طراحی و اجرای سیاست‌های تحریک تقاضا ایفا کنند. این نهادها باید به‌عنوان پل ارتباطی میان دولت و فعالان اقتصادی عمل کرده و نیازهای واقعی بازار را به سیاست‌گذاران منتقل کنند. مشارکت بخش خصوصی در پروژه‌های مشترک با دولت، توسعه زنجیره‌های تأمین داخلی و افزایش بهره‌وری می‌تواند به رشد تقاضا کمک کند. همچنین اتاق‌های بازرگانی با برگزاری همایش‌ها و ارائه تحلیل‌های تخصصی می‌توانند به سیاست‌گذاران در اتخاذ تصمیمات صحیح یاری رسانند.

۷ چشم‌انداز آینده و توصیه‌های راهبردی

با توجه به شرایط فعلی اقتصاد ایران، لازم است رویکردی جامع و هماهنگ برای مدیریت کاهش تقاضا اتخاذ شود. این رویکرد باید شامل اقدامات کوتاه‌مدت برای جلوگیری از تعمیق رکود و سیاست‌های بلندمدت برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی باشد.

در کوتاه‌مدت، بسته‌های حمایتی مالی، تسهیل اعتبارات بانکی و پروژه‌های زیرساختی می‌تواند سطح تقاضا را افزایش دهد. در بلندمدت، اصلاحات ساختاری، بهبود فضای کسب‌وکار، توسعه صادرات و اقتصاد دانش‌بنیان، و سرمایه‌گذاری در نوآوری و فناوری، می‌تواند موتور رشد پایدار را فعال کند.

نتیجه‌گیری

کاهش تقاضا پدیده‌ای پیچیده و چندبعدی است که مدیریت آن نیازمند اقدام سریع و هماهنگ از سوی دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی است. تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که تحریک تقاضا نه‌تنها رکود را کاهش می‌دهد بلکه زمینه‌ساز نوآوری و رشد پایدار در آینده خواهد بود. برای دستیابی به این هدف، باید اعتماد میان سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی بازسازی شود و با برنامه‌ریزی علمی و شفاف، مسیر بازگشت به رونق اقتصادی هموار گردد.

تحریک تقاضای مسکن و زلزله در صنایع وابسته

از بحران تا راهکارهای جهانی



سهیل آل‌رسول

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

وقتی بازار مسکن می‌لرزد، هیچ صنعتی در حاشیه امن نمی‌ماند. این لرزش، زلزله‌ای است که موجش از کارخانه‌های تولید سیمان و فولاد تا فروشگاه‌های لوازم خانگی، از دفترهای مهندسی تا شرکت‌های بیمه، و حتی از جاده‌های حمل‌ونقل تا کارخانه‌های مبلمان را در بر می‌گیرد. در ایران، که مسکن سهمی ۱۵ تا ۲۰ درصدی از تولید ناخالص داخلی دارد و بیش از ۱۲۰ صنعت به آن متصل‌اند، رکود این بازار عملاً به معنای رکود بخشی قابل‌توجه از اقتصاد ملی است. این واقعیت را نه‌تنها آمارها، بلکه زندگی روزمره هزاران کارگر، مهندس، راننده، و تولیدکننده‌ای تأیید می‌کند که با هر کاهش خرید و فروش مسکن، گره‌ای دیگر به مشکلات معیشتی‌شان افزوده می‌شود. آغاز یک رکود طولانی رکود فعلی بازار مسکن ایران که از حوالی سال ۱۴۰۱ آغاز شد و تا نیمه نخست ۱۴۰۴ همچنان ادامه دارد، برای بسیاری از فعالان این حوزه بی‌سابقه است. معاملات در بسیاری از شهرها به کمترین میزان یک دهه اخیر رسیده، پروژه‌های نیمه‌تمام انباشته شده‌اند و سرمایه‌گذاران خرد و کلان محتاط‌تر از همیشه عمل می‌کنند. این داستان، محدود به خرید و فروش چند آپارتمان یا توقف چند پروژه نیست؛ این رکود، دومینوی سقوطی است که با افت تقاضا در مسکن آغاز شده و به‌سرعت زنجیره‌ای از صنایع وابسته را با خود پایین کشیده است. دومینوی صنایع وابسته اگر بخواهیم این رکود را لمس کنیم، کافی است سری به کارخانه‌های تولید سیمان بزنیم. تا کمی پیش، کامیون‌ها صف می‌کشیدند تا بار خود را به پروژه‌های شهرهای اطراف برسانند. امروز اما خط تولید نیمه‌تعطیل است، کارگران شیفتشان کاهش یافته و مدیر کارخانه نگران فروش ماه بعد است.

همین تصویر را می‌توان در کارخانه‌های فولاد ساختمانی، تولیدکنندگان شیشه و آجر، و کارگاه‌های کوچک و متوسط مصالح ساختمانی دید. آمارها نشان می‌دهد که در شش ماه نخست ۱۴۰۴، تولید سیمان ۲۵ درصد و فولاد ساختمانی ۱۸ درصد کاهش یافته است. بسیاری از تولیدکنندگان کوچک‌تر به مرز ورشکستگی رسیده‌اند. این موج به صنایع پایین‌دستی هم رسیده است. فروشگاه‌های لوازم خانگی که روزی روی خریداران خانه‌های تازه‌ساز حساب می‌کردند، حالا با افت ۳۰ تا ۴۰ درصدی فروش یخچال، اجاق و ماشین لباسشویی روبه‌رو هستند. کارگاه‌های کابینت‌سازی و مبلمان، که مشتریانشان اغلب تازه‌خانه‌دارها بودند، یکی‌یکی تعطیل می‌شوند. شرکت‌های مهندسی و پیمانکاری، که بیش از ۶۰ درصد درآمدشان از پروژه‌های مسکونی جدید تأمین می‌شود، با کاهش سفارش‌ها مجبور به تعدیل نیرو شده‌اند. کاهش ۳۵ درصدی حمل مصالح ساختمانی و افت شدید جابه‌جایی اثاثیه منزل، حمل‌ونقل را هم وارد رکود کرده است. در نهایت، بخش مالی و بیمه‌ای هم از این موج بی‌نصیب نمانده است. اعطای وام‌های مسکن ۵۰ درصد کاهش یافته و شرکت‌های بیمه فعال در حوزه ساختمان، درآمد قابل‌توجهی را از دست داده‌اند. چرا این رکود طولانی شده است؟ رکودهای کوتاه‌مدت در بازار مسکن پدیده‌ای غیرعادی نیستند. در بسیاری از کشورها، سیکل‌های قیمتی و افت‌وخیزهای تقاضا اتفاق می‌افتد. اما آنچه امروز در ایران می‌بینیم، نشانه‌های یک رکود فرسایشی و عمیق است.

در کوتاه‌مدت (۳ تا ۶ ماه)، نخستین ضربه به دفاتر مشاور املاک، پیمانکاران خرد و مهندسان طراح وارد می‌شود. شش ماه بعد (۶ تا ۱۲ ماه)، کارخانه‌های تولید مصالح و لوازم خانگی کاهش تولید می‌دهند و کارگران خود را تعدیل می‌کنند. اگر رکود بیش از یک سال ادامه یابد، سرمایه از بخش مسکن خارج می‌شود، زیرساخت‌های تولیدی فرسوده می‌شوند و نیروی انسانی متخصص راهی بازارهای دیگر یا حتی خارج از کشور می‌شود. اگر ادامه پیدا کند چه می‌شود؟ فرض کنید همین شرایط فعلی یک یا دو سال دیگر ادامه یابد. کارخانه‌های مصالح ساختمانی که امروز با ظرفیت نصف کار می‌کنند، یا تعطیل می‌شوند یا آن‌قدر کوچک می‌شوند که بازگشتشان به چرخه تولید دشوار خواهد بود. کارگاه‌های تولید مبلمان و لوازم داخلی خانه که امروز امید به فروش در سال آینده دارند، یکی‌یکی چراغشان خاموش می‌شود. بخش حمل‌ونقل که امروز با رکود بار ساختمانی روبه‌رو است، توان نوسازی ناوگان خود را از دست می‌دهد. اما شاید مهم‌تر از همه، از دست رفتن اعتماد عمومی به بخش مسکن است. زمانی که توسعه گران برای چند سال متوالی ببینند سرمایه‌گذاری در این بخش بازدهی ندارد و پروژه‌ها نیمه‌کاره می‌ماند، ترجیح می‌دهند سرمایه خود را به بازارهای دیگر منتقل کنند. این تغییر رفتار، مسکن را از جایگاه «پناهگاه سرمایه» به یک گزینه فرعی تنزل می‌دهد، و بازگرداندن این جایگاه سال‌ها زمان می‌برد.

> اگر رکود بیش از یک سال ادامه یابد، سرمایه از بخش مسکن خارج می‌شود، زیرساخت‌های تولیدی فرسوده می‌شوند و نیروی انسانی متخصص راهی بازارهای دیگر یا حتی خارج از کشور می‌شود

از ایران تا جهان: تجربه‌ها چه می‌گویند؟

برای عبور از چنین رکودی، تجربه جهانی حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. چین، دبی و حتی اوکراین –که امروز درگیر جنگی تمام‌عیار است– هرکدام در برهه‌ای با رکود یا بحران مسکن روبه‌رو شده‌اند و راهکارهایی یافته‌اند که برخی موفق بوده و برخی هم با شکست مواجه شده است.

چین: نجات بازار با مداخله هوشمند

چین در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ با بحران بدهی شرکت‌های بزرگ ساختمانی مانند اورگرند روبه‌رو شد. اعتماد عمومی به بازار مسکن به‌شدت آسیب دید. دولت چین اما با کاهش نرخ بهره وام‌های مسکن، کاهش پیش‌پرداخت برای خریداران اول و خرید واحدهای مازاد توسط دولت‌های محلی، سعی کرد تعادل را بازگرداند. مهم‌تر از همه، با شعار «خانه برای زندگی، نه برای سوداگری» مسیر بازار را از میدان بازی سرمایه‌گذاران کوتاه‌مدت به فضای مصرفی‌تر هدایت کرد.

اکنون بازار مسکن ایران بر سر دوراهی است: یا با اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌های جسورانه، الهام‌گرفته از تجربه‌های موفق جهانی، این موتور خاموش دوباره به حرکت درآید؛ یا با ادامه بی‌عملی، رکود به یک بحران ساختاری تبدیل شود که سال‌ها ادامه یابد.

دبی: بازسازی اعتماد پس از سقوط آزاد

دبی در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ سقوطی وحشتناک را تجربه کرد. پروژه‌های نیمه‌تمام، حباب قیمتی و خروج سرمایه، بازار را فلج کرد. اما با ایجاد سازمان نظارتی RERA، الزام به حساب‌های امانی و محدود کردن صدور مجوز پروژه‌های جدید، شفافیت و اعتماد بازگشت. سرمایه‌گذاران خارجی با ویزای طلایی و مالکیت آزاد دوباره جذب شدند و زیرساخت‌های شهری و پروژه‌های نمادین، تصویر دبی را به مقصدی امن و جذاب بدل کرد.

اوکراین: تحریک تقاضا در میانه جنگ

در اوکراین، جنگ باعث تخریب گسترده مسکن شد، اما نیاز فوری به بازسازی، تقاضا را زنده نگه داشت. دولت با کمک‌های بین‌المللی، وام‌های بدون بهره و قراردادهای تضمینی برای پیمانکاران داخلی، مانع تعطیلی صنایع وابسته شد. حتی برای بی‌خانمان‌ها برنامه پیش‌خرید واحدهای جدید با اقساط بلندمدت راه‌اندازی شد.

ایران در کجای این داستان ایستاده است؟

ایران امروز بیش از ۲ میلیون واحد نیمه‌تمام دارد، معاملات مسکن در نیمه اول ۱۴۰۴ نسبت به سال قبل ۶۰ درصد افت کرده و ساخت‌وسازهای جدید ۴۰ درصد کاهش یافته است. این یعنی ما در مرحله‌ای هستیم که رکود تثبیت شده و به سمت فرسایشی شدن حرکت می‌کند. تفاوت ایران با چین، دبی یا اوکراین این است که ما هنوز ترکیب منسجمی از سیاست‌های پولی، اعتباری، نظارتی و حمایتی برای خروج از این وضعیت ارائه نکرده‌ایم. اقداماتی مانند وام‌های مسکن فعلی، به‌دلیل نرخ سود بالا و دوره بازپرداخت کوتاه، عملاً برای تحریک تقاضای مصرفی ناکارآمد است. وزارت راه و شهرسازی عملاً در برابر این رکود دست‌های خود را بالا برده و خود را بازنده دیده است. پروژه‌های وعده داده‌شده یا در حد مصاحبه باقی مانده‌اند یا به دلیل نبود منابع مالی متوقف شده‌اند. حتی در حوزه‌هایی که می‌توانست با تغییر مقررات یا ابتکار عمل، تحرکی ایجاد کند –مثل اصلاح نظام پیش‌فروش یا فعال‌سازی پروژه‌های نیمه‌تمام– اقدام مؤثری نکرده است.

از دست رفتن فرصت‌ها بازار مصالح ساختمانی داخلی می‌توانست با صادرات به کشورهای همسایه بخشی از رکود را جبران کند، اما بدون برنامه‌ریزی و حمایت، سهم خود را از دست داده است. بازار نوسازی بافت‌های فرسوده، که می‌توانست موتور محرک اقتصاد شهری باشد، به دلیل نبود مشوق‌های مؤثر و پیچیدگی‌های اداری، همچنان درجا می‌زند. سرمایه‌گذاران خارجی که زمانی نیم‌نگاهی به بازار مسکن ایران داشتند، امروز به دلیل نبود چارچوب‌های شفاف و تضمین‌های حقوقی، تمایلی به ورود ندارند.

> ایران امروز بیش از ۲ میلیون واحد نیمه‌تمام دارد، معاملات مسکن در نیمه اول ۱۴۰۴ نسبت به سال قبل ۶۰ درصد افت کرده و ساخت‌وسازهای جدید ۴۰ درصد کاهش یافته است

نقطه عطف یا سقوط کامل؟

اکنون بازار مسکن ایران بر سر دوراهی است: یا با اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌های جسورانه، الهام‌گرفته از تجربه‌های موفق جهانی، این موتور خاموش دوباره به حرکت درآید؛ یا با ادامه بی‌عملی، رکود به یک بحران ساختاری تبدیل شود که سال‌ها ادامه یابد. بازگشت رونق ممکن است با کاهش نرخ سود، حمایت از خریداران واقعی، کنترل عرضه، شفافیت مقررات و جذب سرمایه خارجی آغاز شود. یا می‌تواند با بی‌توجهی، وارد مرحله‌ای شود که حتی با اقدامات جدی هم سال‌ها طول بکشد تا اعتماد عمومی بازگردد. مسکن برای ایران فقط یک کالا یا سرمایه‌گذاری نیست؛ بخشی از حافظه و امنیت روانی جامعه است. رکود طولانی این بازار، نه‌تنها اقتصاد، بلکه امید اجتماعی را هم می‌فرساید. پنجره فرصت برای تغییر در حال بسته شدن است. پیش از آنکه دیر شود، باید این موتور خاموش اقتصاد را دوباره روشن کرد.

تحریک تقاضای موثر و کم‌خطر



محسن بهرامی ارض‌اقدس

دبیر سابق ستاد تنظیم بازار کشور، معاون اسبق وزیر بازرگانی

توجه به دخل و خرج خانوار به ویژه سفره مردم از ابتدایی‌ترین، ساده‌ترین و کم‌خطرترین روش‌های تحریک تقاضا در شرایط فعلی است. متاسفانه آمارهای رسمی حاکی از افزایش نرخ رشد فقر در جامعه و خوشبینانه‌ترین آمارها حاکی از جمعیت سی میلیونی فقیر و همین جمعیت در آستانه خط فقر است.

بنابراین در شرایط حاکم و وضعیت بلاتکلیفی «آتش‌بس» اصلاح ساختار و پیشنهاداتی نظیر اصلاح نظام بانکی و پولی، افزایش درآمد سرانه ملی، توسعه صادرات غیرنفتی، جذب سرمایه خارجی و... مشکلات مقطع فعلی را نمی‌کاهد. اگرچه کاهش مالیات‌ستانی به روش سال‌های اخیر همراه با ارائه تسهیلات کم‌بهره به تولیدکنندگان می‌تواند زمینه کاهش قیمت تمام‌شده محصولات داخلی و افزایش قدرت خرید اقشار کم‌درآمد جامعه و در میان‌مدت کاهش نرخ بیکاری و بهبود فضای کسب و کار شود، از جمله اقدامات فوری و اثرگذار حذف بودجه‌های کلان دستگاه‌ها و سازمان‌های بی‌بازده یا کم‌بازده و تخصیص این اعتبارات به پروژه‌های عمرانی در حوزه زیرساخت، احداث به ویژه مسکن است.

نگاهی به آمار و ارقام بودجه سال جاری حکایت از تخصیص ۳ درصد اعتبار لازم برای اجرای پروژه‌های آبی که از حیاتی‌ترین موضوعات کشور هستند در مقایسه با اعتبارات چندهزار همتی برای سازمان صدا و سیما، مرکز خدمات حوزه علمیه، سازمان تبلیغات اسلامی، جامعه‌المصطفی و... دارد. این در حالی است که می‌شود موقتا و با ارائه متمم بودجه با جا به جایی‌های حداقلی در اعتبارات عمرانی و این موسسات و سرعت بخشیدن به اجرای پروژه‌های آبی و عمرانی و مسکن همزمان با پیش‌بینی بسته‌های حمایتی در قالب اختصاص یارانه‌های نقدی و کالابرگ و... از بحران فعلی خارج و موجبات تحریک تقاضا را فراهم کرد. اگرچه کماکان رکود در حوزه کالاهای بادوام، لوازم خانگی، خودرو، مسکن و... تداوم خواهد داشت.

اقتصاد دیجیتال زیر آوار تقاضا

بحران تجهیزات فناوری اطلاعات در جنگ دوازده‌روزه و پس از آن



مازیار نوربخش

عضو هیئت نمایندگان و رئیس کمیسیون تحول، نوآوری و بهره‌وری اتاق تهران

فشار تقاضا و کمبود تجهیزات، اثرات اقتصادی گسترده‌ای در پی داشت. بسیاری از شرکت‌های فعال در حوزه خدمات دیجیتال، از ارائه‌دهندگان دیتاسنتر تا استارتاپ‌های فین‌تک، دچار بحران عملیاتی شدند

مقدمه: وقتی اقتصاد دیجیتال به خط مقدم می‌رود

جنگ‌ها فقط در میدان نبرد رخ نمی‌دهند؛ امروزه زیرساخت‌های دیجیتال به‌اندازه مرزها، پالایشگاه‌ها یا شبکه حمل‌ونقل، بخشی حیاتی از امنیت ملی و اقتصادی کشورها محسوب می‌شوند. در جنگ دوازده‌روزه اخیر، بخشی از فشار اصلی، نه بر خط مقدم، بلکه بر مراکز داده، تجهیزات ارتباطی، شبکه‌های مالی و نهادهای مدیریت بحران کشور وارد شد. اما در جنگ اخیر آنچه بحران را عمیق‌تر و پایدارتر کرد، نه فقط شدت حملات سایبری یا گستره درگیری‌ها، بلکه عدم آمادگی اقتصادی کشور برای پاسخ‌گویی به تقاضای انفجاری در حوزه فناوری اطلاعات بود. از کمبود تجهیزات گرفته تا اخلال در فرآیندهای ارزی و ثبت سفارش، شبکه تأمین تجهیزات حیاتی فناوری اطلاعات کشور با موجی از تقاضا مواجه شد که توان مدیریت آن را نداشت. در ادبیات اقتصادی، تقاضا موتور محرکه رشد و اشتغال است. کاهش ناگهانی تقاضا نه‌تنها منجر به رکود می‌شود، بلکه چرخه تولید، نوآوری و اشتغال را از درون مختل می‌کند. در اقتصاد دیجیتال، این چرخه بسیار حساس‌تر و شکننده‌تر از صنایع سنتی است. چرا که هزینه‌های توسعه نرم‌افزار، زیرساخت‌های ابری و منابع انسانی متخصص، بسیار بالا و برگشت سرمایه بلندمدت است. در زمان‌های بحران، بازار توان تحریک تقاضا را ندارد. اینجاست که نقش دولت به عنوان محرک تقاضا، حیاتی می‌شود. در واقع، دولت و نهادهای عمومی باید با طراحی بسته‌های حمایتی، تحریک تقاضای عمومی، تخصیص پروژه‌ها به شرکت‌های داخلی، یا ایجاد تقاضای جایگزین، مانع از فروپاشی این بخش شوند.

انفجار تقاضا در ساعات ابتدایی جنگ

با شروع حملات، سازمان‌ها، بانک‌ها، مراکز حساس دولتی و شرکت‌های فناوری‌محور بلافاصله با رشد شدید نیاز به تجهیزات حیاتی مواجه شدند. تجهیزاتی مانند فایروال، سرور، استوریج، تجهیزات بک‌آپ و امنیت شبکه با تقاضای چند برابری روبه‌رو شدند. در برخی سازمان‌ها، تقاضا در همان هفته اول افزایش چشم‌گیری یافت. این فشار نه‌تنها ناشی از تقویت خطوط دفاع سایبری بعد از حملات سایبری به خصوص در دو بانک مهم کشور بود، بلکه به دلیل افزایش ترافیک در سرویس‌ها، نیاز به منابع پردازشی بیشتر، و راه‌اندازی پلتفرم‌های پشتیبان برای خدمات حیاتی مانند بانکداری، سلامت و دولت الکترونیک نیز تشدید شد. اما بازار توان پاسخ‌گویی به این سطح از تقاضا را نداشت. از یک سو، موجودی تجهیزات در انبارها محدود بود، از سوی دیگر، مسیرهای ثبت سفارش و واردات با تأخیر و توقف همراه شدند. این تعادل شکننده، باعث شد یک شکاف خطرناک بین نیاز و عرضه ایجاد شود.

سیستم ارزی، دشمن پنهان زیر پوست بحران

در پشت‌صحنه این ناتوانی در تأمین، نظام تخصیص ارز نقشی کلیدی داشت. با بالا گرفتن بحران در چند سال اخیر، بانک مرکزی و وزارت صمت اولویت تخصیص ارز تجهیزات زیرساختی اقتصاد دیجیتال را از رده بالا خارج کرده و مانع تأمین به‌موقع تجهیزات حیاتی شده‌اند. به صورتیکه متوسط زمان تامین تجهیزات ICT به حدود ۶ ماه افزایش یافته است. فرآیندهای ثبت سفارش نیز به‌دلیل تغییر مداوم دستورالعمل‌ها، قطعی سامانه‌ها، نبود شفافیت در لیست کالاهای مجاز و ممنوعه، و چرخش‌های اداری فرساینده، عملاً کارایی خود را از دست دادند. شرکت‌های واردکننده، حتی با مجوزهای قبلی، امکان ترخیص یا خرید ارز نداشتند و برخی تجهیزات در گمرک باقی ماندند و برخی دیگر به شدت در بازار کمیاب شدند. در این فضا، در حالیکه تقاضا در حال انفجار بود، اما سیاست‌گذاری ارزی کشور، همچنان در حالتی پیشابحران باقی مانده بود. هیچ سازوکار فوق‌العاده‌ای برای اولویت‌بخشی به اقتصاد دیجیتال طراحی نشده بود.

زنجیره تأمین داخلی: کوتاه، شکننده و ناکافی

در حالت ایده‌آل، ظرفیت تولید داخل می‌توانست بخشی از این تقاضای فشرده را پاسخ دهد. اما در عمل، زنجیره تولید داخلی تجهیزات فناوری اطلاعات، بسیار محدود و شکننده است. شرکت‌های دانش‌بنیان داخلی، اغلب با چالش‌هایی چون نبود مواد اولیه، کمبود نقدینگی، محدودیت‌های فنی در طراحی سخت‌افزار و عدم حمایت مؤثر دولتی مواجه هستند. در برخی موارد، توان تولید وجود داشت، اما نه در مقیاس پاسخ‌گویی به بحران. در برخی دیگر، تولید به مونتاژ بدون ارزش افزوده تجهیزات خلاصه شده که باز هم در پیچ و خم واردات تجهیزات مورد نیاز به موقع تامین نشدند. به این ترتیب، تقاضا همچنان روی دوش واردات باقی ماند، در حالی که واردات در عمل قفل شده بود.

پیامدهای اقتصادی برای شرکت‌ها و بخش خصوصی

فشار تقاضا و کمبود تجهیزات، اثرات اقتصادی گسترده‌ای در پی داشت. بسیاری از شرکت‌های فعال در حوزه خدمات دیجیتال، از ارائه‌دهندگان دیتاسنتر تا استارتاپ‌های فین‌تک، دچار بحران عملیاتی شدند. رشد ترافیک و تقاضا، بدون تأمین زیرساخت جدید، منجر به کندی، قطعی، افت کیفیت سرویس، کاهش امنیت و در نهایت، کاهش درآمد و از دست رفتن مشتریان شد. شرکت‌های بزرگ‌تر که توان سرمایه‌گذاری بیشتری داشتند، موفق شدند بخشی از نیاز خود را با پرداخت بیشتر از بازار تأمین کنند. اما کسب‌وکارهای کوچک و متوسط، یا فعالیت خود را محدود کردند، یا به‌کل از برخی پروژه‌ها دست کشیدند. نابرابری در دسترسی به تجهیزات نیز به تعمیق شکاف اقتصادی در میان شرکت‌ها انجامید. برخی سازمان‌ها، با ارتباطات خاص، تجهیزات مورد نیاز خود را سریع‌تر تهیه کردند؛ در حالی که سایر شرکت‌ها ماه‌ها منتظر ماندند یا از مسیرهای پرهزینه غیررسمی وارد شدند.

اولین و مهم‌ترین مشکل بخش تولیدی کشور تامین نشدن انرژی و آب لازم برای فعالیت است. سوءمدیریت‌ها در حوزه انرژی و آب باعث شده دولت نتواند آب و برق مورد نیاز صنایع در تابستان و گاز مورد نیازشان را در زمستان تامین کند.

دولت و نهادهای عمومی: قربانی سردرگمی تصمیم‌گیری

در کنار شرکت‌ها، نهادهای دولتی و عمومی نیز دچار مشکلات مشابه شدند. بسیاری از پروژه‌های تحول دیجیتال در دستگاه‌های اجرایی متوقف شد. سازمان‌هایی که باید در خط مقدم مقابله با بحران می‌بودند، به‌دلیل کمبود تجهیزات، خود به نقطه آسیب‌پذیر تبدیل شدند. در برخی موارد، حتی دستگاه‌هایی با مجوز رسمی خرید نیز امکان نهایی‌سازی سفارش خود را نداشتند. سیستم تصمیم‌گیری متمرکز و کند، نبود اولویت‌بندی شفاف در تخصیص منابع، و چندگانگی در نهادهای مسئول، دولت را به‌جای تصمیم‌گیر، به تماشاگر بحران تبدیل کرد.

شکاف سیاستی: اقتصاد دیجیتال در حاشیه امنیت ملی

بحران اخیر نشان داد که اقتصاد دیجیتال، در نگاه حاکمیت، هنوز به عنوان بخشی از امنیت ملی تلقی نمی‌شود. در حالی که زیرساخت‌های ارتباطی، مالی، داده و سایبری به‌شدت در معرض حمله بودند، تصمیمات مدیریتی و سیاست‌گذاری، همچنان بر پایه مدل‌های سنتی و اولویت‌بندی‌های قدیمی انجام می‌شود. نبود سیاست‌های اضطراری برای اقتصاد دیجیتال، به معنای رهاشدگی آن در هنگام بحران می‌باشد. در غیاب ساختار فرماندهی واحد، سازوکارهای شفاف تخصیص منابع، سامانه‌های پشتیبان لجستیکی و حتی رزمایش‌های آمادگی، تقاضای فزاینده نه تنها مدیریت نشد، بلکه بر شدت آسیب‌ها افزود.

راهکارها: چگونه می‌توان برای بحران بعدی آماده شد؟

برای جلوگیری از تکرار چنین بحران‌هایی، باید نگاهی راهبردی، پیش‌نگرانه و ساختارمند به اقتصاد دیجیتال داشت. پیشنهادهای کلیدی عبارتاند از: ۱- اصلاح ساختار و فرایند تامین کالاهای زیرساخت اقتصاد دیجیتال و اولویت دادن به تخصیص ارز به آنها، ۲- ایجاد ستاد ملی تاب‌آوری اقتصاد دیجیتال با اختیارات ویژه در زمان بحران، ۳- طراحی ذخایر راهبردی تجهیزات ICT برای دوران اضطرار، مشابه ذخایر دارویی و انرژی، ۴- برگزاری رزمایش‌های اقتصادی-سایبری برای سنجش آمادگی بازار و سیاست‌گذاران.

نتیجه‌گیری: اگر از این بحران نیاموزیم، بحران بعدی بزرگ‌تر خواهد بود

جنگ دوازده‌روزه، اقتصاد دیجیتال کشور را با واقعیتی تلخ روبه‌رو کرد: در لحظه‌ای که تقاضا به اوج می‌رسد، اگر سیاست، بازار و لجستیک آماده نباشند، فناوری به جای نقطه قوت، به نقطه ضعف تبدیل می‌شود. در حالی که کشورهایی با زیرساخت دیجیتال قوی می‌توانند بحران‌ها را بهتر مدیریت کنند، ما همچنان در پیچوخم تخصیص ارز، بروکراسی ثبت سفارش و ناهماهنگی نهادی گرفتار مانده‌ایم. امروز اگر به بازطراحی ساختار پشتیبان اقتصاد دیجیتال تن ندهیم، فردا در بحران‌های پیچیده‌تری چون جنگ ترکیبی، تحریم هوشمند یا حمله سایبری گسترده، بهای سنگین‌تری خواهیم پرداخت. تقاضا در اقتصاد دیجیتال، توقف‌ناپذیر است، اما آمادگی برای پاسخ‌گویی به آن، نیازمند اراده، اصلاح ساختاری و دوراندیشی ملی.

ناهمگنی در رکود صنعت



سجاد ابراهیمی

عضو هیئت علمی پژوهشکده پولی و بانکی

شرایط برای اقتصاد ایران در ماه‌های اخیر مطلوب نبوده و چالش‌های فعلی که گریبان اقتصاد ایران را گرفته باعث رکود در تمام بخش‌های اقتصادی شده است. اما. این چالش‌ها با چه مکانیسمی بر صنایع مختلف اثر می‌گذارند و کدام بخش‌ها بیشتر متاثر خواهند شد. در این نوشتار به دنبال پاسخ به این سوالات هستیم.

اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر همواره با چالش‌های متعددی روبرو بوده است و فراز و نشیب‌های متعددی داشته است. اما به دلایل مختلف می‌توان گفت بخش تولیدی کشور هم اکنون با چالش‌هایی روبرو است که وضعیت را از هر زمان دیگر بغرنج‌تر کرده است. البته بخش‌های مختلف تاثیرپذیری متفاوتی از این شرایط دارند. در این یادداشت به اثرات این چالش‌ها بر بخش صنعت پرداخته می‌شود.

اولین و مهم‌ترین مشکل بخش تولیدی کشور تامین نشدن انرژی و آب لازم برای فعالیت است. سوءمدیریت‌ها در حوزه انرژی و آب باعث شده دولت نتواند آب و برق مورد نیاز صنایع در تابستان و گاز مورد نیازشان را در زمستان تامین کند. این مشکل در مرحله اول در بخش‌های انرژی‌بر مانند صنایع فولادی و فلزی و سیمانی اثر شدیدتری دارد. اما اثر ثانویه ناشی از کاهش فعالیت این بخش‌ها که از کاهش تقاضای این صنایع از تأمین‌کنندگان مواد اولیه و خدماتشان ناشی می‌شود بازارهای دیگر را نیز وارد رکود می‌کند. با توجه به ماهیت مشکل ناترازی انرژی در کشور شاید راهکار کوتاه‌مدتی برای برون‌رفت از این شرایط وجود نداشته باشد اما قطعا اصلاح قیمت‌گذاری و افزایش ظرفیت تولید حتما دو رویکردی است که باید در این راستا دنبال شود.

دومین معضل شرایط جنگی حاکم بر اقتصاد ایران است. جنگ آثار متعددی بر روی بخش واقعی اقتصاد دارد. مهم‌ترین اثر آن شاید این باشد که ترکیب مخارج فعالان اقتصادی اعم از دولت و بخش خصوصی تغییر می‌کند. بخش دولتی در این شرایط در بخش غیرنظامی به دنبال حفظ ثبات اقتصاد و تامین معیشت مردم است. بخش خصوصی نیز در این شرایط به دنبال حفظ دارایی خود است و فعالیت ریسکی انجام نمی‌دهد. خروجی این رویکرد این خواهد شد عملا سرمایه‌گذاری و تمام فعالیت‌های مرتبط با آن در رکود کامل به سر خواهند برد. در نتیجه در برخی صنایع مانند صنایع تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای مانند ماشین‌آلات و تجهیزات شرایط حاکم اثر شدیدتری خواهد داشت. بررسی آمار ماهانه شرکت‌های صنعتی بورسی در ماه‌های اخیر این نکته را تایید می‌کند. این آمار نشان می‌دهد در خرداد و تیر بیشترین کاهش تولید مربوط به کالاهای سرمایه‌ای بوده و بعد از آن کالاهای واسطه‌ای کاهش در تولید داشتند. اما تولید کالاهای مصرفی کاهش نداشته است. با نگاهی دقیق‌تر می‌توان دید که شاخص تولید صنایع غذایی و دارویی که تامین‌کننده مواد ضروری هستند جز معدود صنایعی بودند که در این مدت رشد مثبت داشته است. در حالی که صنعت ماشین‌آلات و تجهیزات بیشترین کاهش را در صنایع داشته است. لذا می‌توان گفت درست است شرایط جنگی اثر انقباضی بر کل اقتصاد دارد اما این اثر در برخی بخش‌ها پررنگ‌تر هستند.

سومین مشکلی که بخش تولید در آستانه رویارویی با آن قرار دارد و اثرات آن قبل از خودش آمده احتمال بالای فعال شدن مکانیسم ماشه و بازگشتن تحریم‌های سازمان ملل است. اولین اثر این محدودیت این است که ریسک فعالیت اقتصادی را در کشور بالا میبرد و سرمایه‌گذاری را کاهش خواهد داد. طبیعتاً کاهش صادرات و واردات و افزایش هزینه تجارت خارجی باعث خواهد شد عملکرد شرکت‌های وابسته به تجارت تحت تاثیر قرار گیرد. این تحلیل که با توجه به تحریم‌های فعلی چنین فرایندی مشکلی برای اقتصاد ایجاد نخواهد کرد به نظر نمی‌رسد که منطقی باشد. حتی اگر ایران بتواند با همین شرایط فعلی در آینده بعد از مکانیسم ماشه نفت بفروشد باز هم ریسک فعالیت اقتصادی در ایران با این تغییر افزایش پیدا کرده است باز هم هزینه تجارت خارجی در ایران افزایش پیدا کرده و اینها میتواند آثار سوء خود را داشته باشد

همانطور که اشاره شد هر یک از این مشکلات ممکن است به طور مستقیم بخشی از صنایع و بخش‌های تولیدی را تحت تاثیر قرار دهد. ولی با لحاظ پیوندهای پسین و پیشین که فعالیت‌های اقتصادی با یکدیگر دارند می‌توان گفت رکود در برخی فعالیت‌ها می‌تواند به شکل دومینووار سایر بخش‌ها را نیز وارد رکود کند. از این منظر اگرچه همه بخش‌های اقتصادی به صورت یکسان تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند اما قطعا آثار منفی این چالش‌ها تمام بازارها را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

در مجموع سه معضل فعلی اقتصاد ایران یعنی ناترازی انرژی و آب، شرایط جنگی و تشدید تحریم‌ها بخش تولید را با مشکل روبرو کرده و اگر در آینده این مشکلات مخصوصا دو مورد آخر با تحولات سیاسی حل نشود، می‌تواند آثار مخرب بیشتری نیز داشته باشد.

راه‌های تحریک تقاضا

سیاست‌گذاری دولت و کاهش تقاضا در شرایط نااطمینانی



مسعود درودی
دکتری سیاست‌گذاری عمومی و مدرس دانشگاه

اقتصاد هر کشور در تعامل پیچیده‌ای با متغیرهای داخلی و خارجی قرار دارد؛ اما در شـرایط بحرانی (اعم از بحران‌های مالی، همه‌گیری‌های گسترده، یا جنگ) این تعاملات دچار اختلالاتی جدی می‌شـوند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کاهش تقاضای کل در اقتصاد اشاره کرد. تقاضا نیروی محرک تولید، اشتغال و سرمایه‌گذاری است و تضعیف آن، زنجیره‌ای از پیامدهای منفی را در سطح کلان و خرد به‌دنبال دارد؛ از رکود اقتصادی و بیکاری گرفته تا بحران‌های اجتماعی و تضعیف اعتماد عمومی. در چنین شـرایطی، مداخله سیاست‌گذاران اقتصادی ضرورتی انکارناپذیر می‌شود. اما مسئله این است که چگونه باید به شکلی هدفمند و مؤثر، تقاضا را در بزنگاه‌های بحرانی تحریک کرد؟ چه ابزارهایی در اختیار دولت و بانک مرکزی قرار دارد؟ چگونه می‌توان از بروز رکود عمیق یا تورم افسارگسیخته جلوگیری کرد؟

یادداشت حاضر، با بررسی ابعاد مختلف کاهش تقاضا و تأثیر آن بر بخش‌های گوناگون اقتصاد و کسب‌وکارها، به تحلیل پیامدهای این پدیده در سطح کلان می‌پردازد و در ادامه، راهکارهای ممکن و سیاست‌های مؤثر برای تحریک تقاضا در شرایط ویژه مانند جنگ یا بحران‌های ساختاری را ارائه می‌کند. هدف، ترسیم چارچوبی جامع برای تصمیم‌سازی اقتصادی در زمان‌هایی است که ثبات، رشد و رفاه در معرض تهدیدهای جدی قرار می‌گیرند. به طور کلی مفهوم تقاضای کل شامل مصرف خانوادها، سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها، خرید دولت و صادرات است؛ به عبارت دیگر این مفهوم ناظر به مجموع هزینه‌هایی است که خانوارها برای خرید کالاها و خدمات نهایی در یک اقتصاد طی یک دوره زمانی مشخص (معمولاً یک سال) انجام می‌دهند. به زبان ساده، تقاضای کل نشان‌دهنده میزان خرج کردن خانوارها از درآمدشان برای رفع نیازها و خواسته‌هاست، از سوی دیگر بیشترین سهم از تولید ناخالص داخلی را مصرف کل تشکیل می‌دهد و تغییرات در این شاخص می‌تواند رشد یا رکود اقتصادی را رقم بزند. در زمانی که سطح نااطمینانی و بی ثباتی ناشی از بحرانهای سیاسی و اقتصادی افزایش پیدا میکند اثرات سویی بر شاخص تقاضای کل و بخشهای مختلف اقتصادی داشته باشد.

افزایش نااطمینانی در سطح مصرف خانوار باعث انباشت نقدینگی و تأخیر در خرید می‌شود و تقاضا برای کالاهای غیرضروری شدیداً نزول می‌کند. همچنین خانوارها بیشتر تلاش می‌کنند هزینه‌های روزمره مانند خوراک، مسکن و انرژی را تأمین کنند؛ کالاهای لوکس و تفریحی حذف می‌شوند. در بخش سرمایه‌گذاری بنگاه‌های اقتصادی، ظرفیت‌های خالی و عدم تقاضای کافی، انگیزه سرمایه‌گذاری را کم می‌کند. به طور نمونه در مقطع زمانی پساکرونا یا بحران‌های مالی، حتی ابزارهای معمول سیاست پولی تأثیرگذار نبوده‌اند، چرا که باز هم بنگاه‌ها تمایلی به قرض و سرمایه‌گذاری ندارند. در بخش تجارت خارجی کاهش تقاضای جهانی، تحریم‌ها، یا قطع روابط، منجر به افول صادرات می‌شود و از سوی دیگر تجارت داخلی هم تحت تأثیر کاهش مصرف و تولید قرار می‌گیرد. در بخش تأمین مالی و نقدینگی فشار بر سیستم بانکی افزایش یافته و اعتبارات غیرجاری بالا می‌رود. همچنین تقاضای نقدینگی بالا می‌رود، اما بانک‌ها با موانع ریسک، تمایلی به اعطای وام ندارند.

زنجیره تاثیرات رخداده در بخش‌های فوق‌الذکر باعث بروز بحران‌های ذیل می‌شود:

بیکاری و کاهش درآمد: تولید کاهش یافته، بنگاه‌ها نیروها را اخراج کرده یا ساعات کاری را کاهش می‌دهند؛ درآمد خانوارها پایین می‌آید و بحران اجتماعی تشدید می‌شود.

انقباض اقتصادی: حلقه تقاضای پایین منجر به رشـد منفی، افت شدید GDP و رکود اقتصادی می‌شود.

خطر تورم و یا ضدتورم: اگر سیاسـت پولی دولت در این شرایط محافظه‌کارانه باشد، خطر رکود تورمی (تورم همراه با رشد منفی) جدی است. اگر سیاست پولی و مالی به‌صورت غیرهدفمند اجرا شود، خطر تورم بالا نیز وجود دارد.

کاهش و افول سرمایه اجتماعی دولت و حاکمیت: پایین آمدن مصرف و رفاه، سقوط اعتماد عمومی و بی‌ثباتی سیاسی را به همراه دارد -به‌ویژه در دوران جنگ یا بحران.

در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری دولت باید بیش از پیش دقیق‌تر و مبتنی بر داده‌های واقعی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی این قابلیت را داشته باشد تا اثرات منفی بحران‌های رخ داده را بر روی بخش‌های مختلف اقتصادی را کاهش داده و به طور ویژه تقاضای کل را افزایش دهد یا حداقل روند کاهشی شدن آن را کُند نماید. در شرایط بحرانی و به‌ویژه در زمان جنگ، اقتصاد یک کشور با فشارهای شدید و چندجانبه مواجه می‌شود.

برای جلوگیری از این وضعیت، سیاست‌گذار ناگزیر است از مجموعه‌ای از سیاست‌های هماهنگ مالی و پولی بهره گیرد. در حوزه سیاسـت‌های مالی، اولین اقدام افزایش هزینه‌های دولتی است. درست است که در دوران جنگ بخش قابل توجهی از بودجه صرف امور نظامی می‌شود، اما دولت باید مراقب باشد که سایر بخش‌های اقتصاد را رها نکند. سرمایه‌گذاری در پروژه‌های عمرانی، حمایت از خدمات عمومی مانند آموزش و بهداشت و همچنین تأمین کالاهای ضروری می‌تواند به تثبیت تقاضای کل کمک کند.

ابزار دیگر در سیاست مالی، کاهش مالیات‌هاست. اگر دولت بتواند بار مالیاتی را بر دوش خانوارها و بنگاه‌ها سبک‌تر کند، آن‌ها منابع بیشتری برای مصرف و سرمایه‌گذاری خواهند داشت. کاهش مالیات بر درآمد موجب افزایش قدرت خرید مردم می‌شـود و کاهش مالیات بر سـود شرکت‌ها انگیزه بیشتری برای ادامه تولید یا حتی سرمایه‌گذاری جدید ایجاد می‌کند. در شرایط جنگی که فضای روانی اقتصاد به سمت رکود میل می‌کند، چنین سیاستی می‌تواند بخش مهمی از اعتماد ازدست‌رفته را بازگرداند. در کنار افزایش هزینه‌ها و کاهش مالیات‌ها، پرداخت یارانه‌ها و حمایت‌های مسـتقیم نیز اهمیت زیادی دارد. خانوارهای کم‌درآمد بیشترین آسیب را از بحران‌ها و جنگ‌ها می‌بینند. اگر این اقشار از حداقل مصرف محروم شوند، نه تنها فشار اجتماعی و نارضایتی سیاسی بالا می‌رود، بلکه تقاضای کل نیز بیش از پیش سقوط می‌کند. از این‌رو پرداخت یارانه‌های نقدی، توزیع کالاهای اساسی با قیمت‌های یارانه‌ای یا حتی نظام کوپنی می‌تواند راه‌حلی مؤثر برای حفظ سـطح مصرف در جامعه باشد. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که حمایت مستقیم از مصرف‌کنندگان در دوران جنگ، نقشی اساسی در جلوگیری از رکود عمیق دارد.

اما تنها سیاست‌های مالی کافی نیستند. در چنین شرایطی بانک مرکزی و سیاست‌های پولی نیز باید در جهت تقویت تقاضا عمل کنند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست پولی کاهش نرخ بهره اسـت. با پایین آمدن نرخ بهره، هزینه وام‌گیری کاهش می‌یابد و خانوارها راحت‌تر می‌توانند برای خرید کالاهای بادوام یا مسکن وام بگیرند. همچنین بنگاه‌ها به دلیل هزینه پایین‌تر تأمین مالی، تمایل بیشتری به سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات یا مواد اولیه خواهند داشت. در نتیجه، هم مصرف و هم سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد و تقاضای کل تقویت می‌شود.

ابزار دیگر سیاست پولی، افزایش عرضه پول است. بانک مرکزی می‌تواند با خرید اوراق دولتی یا تزریق نقدینگی به شبکه بانکی، حجم پول در گردش را بیشتر کند. این اقدام اگرچه باید با احتیاط انجام شود تا موجب تورم شدید نشود، اما در شرایط بحرانی می‌تواند نقش مهمی در تحریک تقاضا داشته باشد. افزایش عرضه پول موجب می‌شود منابع مالی در اختیار خانوارها و بنگاه‌ها قرار گیرد و فعالیت اقتصادی دوباره رونق گیرد. یکی دیگر از حوزه‌های مهم سیاست‌گذاری در زمان جنگ، مدیریت تورم و قیمت‌هاسـت. افزایش شدید قیمت‌ها می‌تواند به سرعت اثر مثبت سیاست‌های حمایتی را از بین ببرد. در بسـیاری از کشـورها در دوران جنگ، نظام جیره‌بندی یا کوپن برای کالاهای اساسی به کار گرفته شده است تا هم مصرف حداقلی مردم تضمین شود و هم فشار تورمی مهار گردد. اگرچه چنین سیاستی ممکن است در شرایط عادی مطلوب نباشد، اما در شرایط بحرانی ابزاری ضروری برای حفاظت از معیشت مردم و جلوگیری از سقوط تقاضا به شمار می‌رود.

با در نظر گرفتن همه این ابعاد، می‌توان گفت سیاست‌گذار در شرایط بحرانی باید بسته‌ای جامع از سیاست‌ها را به اجرا بگذارد: افزایش هزینه‌های دولت در بخش‌های غیرنظامی و رفاهی، کاهش مالیات‌ها برای خانوارها و بنگاه‌ها، پرداخت یارانه‌ها و حمایت مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر، کاهش نرخ بهره و تزریق نقدینگی کنترل‌شده، مدیریت قیمت‌ها و تورم، و در نهایت تقویت انتظارات مثبت در جامعه. تنها از طریق چنین رویکرد چندوجهی و هماهنگ است که می‌توان از افت شدید تقاضای کل جلوگیری کرد و اقتصاد کشور را در شرایط بحرانی سرپا نگه داشت.



در نشست «انواع مواجهه با جنگ ۱۲ روزه» مطرح شد

صدای غالب جهانی صدای فاشیسم است نه لیبرالیسم اصیل

روایت‌هایی اجتماعی از جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل

اولین نشست از سلسله نشست‌های انجمن جامعه‌شناسی ایران با همکاری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد. در این نشست، غلامرضا غفاری جامعه‌شناس و رئیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، آرمان ذاکری جامعه‌شناس و امیرحسین جلالی ندوشن روانپزشک درباره انواع مواجهه با جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل گفتند.



روایتی نوین از همبستگی اجتماعی

غلامرضا غفاری
جامعه‌شناس

جامعه ایران با جنگ ناآشـنا نیست؛ ایران در سـال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ جنگ تحمیلی را تجربه کرده و تجربه جنگ را در حافظه جمعی خود دارد. نسـل‌های قبل‌تر به دلیل تجربه زیسته‌شان نسبت به جنگ اطلاع و شناخت بیشتری دارند. البته نسل‌های جوان‌تر هم با توجه به بازخوانی‌ها و نقل‌هایی که نسـبت به جنگ شنیده و خوانده‌اند، چندان خالی از شناخت نسبت به جنگ نیستند.

با توجه به تجربه‌ای که ما از جنگ داریم، طبیعتاً وقتی که این مفهوم و تعبیر مطرح می‌شود، ذهن ما به سمت آنچه جامعه ایران در جنگ‌های قبلی و به‌ویژه در دوره اخیرتر تجربه کرده، می‌رود؛ اما بر این باورم که باید با یک نگاه زمینه‌ای و موقعیتی به سراغ وضعیت اکنون و آنچه ما در این ۱۲ روز تجربه کرده‌ایم، برویم.

هر زمانی که جنگ عارض و در جوامع مطرح می‌شود طبیعتاً این پرسش برای تحلیل آن مطرح می‌شود که جنگ در کدام جامعه و در چه زمانه‌ای حادث یا جامعه با آن مواجه شده و طبیعتاً مهم است بدانیم که جامعه‌ای که جنگ بر آن عارض و به آن تحمیل‌شده و درگیر آن است، با چه ترکیب و توزیع جمعیتی یا به‌عبارت‌دیگر در سطح مورفولوژیک، در سطح اول با چه چیزهایی دست‌وپنجه نرم می‌کند و واجد چه مختصات و ویژگی‌هایی است. ما امروز با آن درگیر هستیم، با سال‌های ۵۹ تا ۶۷ که جامعه درگیر جنگ بود بسیار متفاوت است. ترکیب و ساختار جمعیتی و توزیع جمعیتی متفاوت شده است، بخش شهری و روستایی تغییر کرده و جمعیت به نفع جامعه شهری تحرک جمعیتی داشته است، ارتباط و پیوند این جمعیت با بیرون از مرز بسیار بیشتر شده و اساساً امکانات و قابلیت‌هایی که دارد بسیار متفاوت است.

به تعبیری دیگر، میزان سوژگی و عاملیتی که در نزد کنشگران و نیز واحدهای اجتماعی وجود دارد، مواجهه آن‌ها را با جنگ نسبت به آنچه ما مثلاً دو یا سه دهه پیش داشتیم، متفاوت می‌کند و از طرف دیگر خود جنگ هم ماهیت متفاوتی پیدا کرده است؛ به‌ویژه در جنگی که ما در این ۱۲ روز تجربه کردیم، اساساً مرز زمینی، هوایی یا دریایی مطرح نبود و کشور از مسافت و فاصله‌ای به نسبت دور مورد هجمه و حمله‌ای قرار گرفت که نوع آن‌هم بسیار با آنچه تابه‌حال تجربه شده، متفاوت بود و مواجه‌شدن حافظه تاریخی و جمعی مجموعه‌ای که با این رخداد درگیر می‌شود، تعیین‌کننده است.

براساس نگاه و ابژه‌هایی که اکنون در ذهن‌ها وجود دارد، باید گفت نظام شناختی افراد، با نظام شناختی دهه بعد از انقلاب با شرایط و مسائلی که با آن مواجه بوده و ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه آن روز، بسیار متفاوت است. واکنش‌های نسلی که ما با آن مواجه هستیم با تحلیل و نگاهی نسبی، ابژه‌ها و ذائقه‌هایی که دارد، رجحان‌هایی که برای خود می‌پسندد و آن‌ها را تعریف می‌کند، هویت‌های چندگانه‌ای که امروزه در کنار هویت‌های مادر یا هویت‌های اصلی مثل هویت ملی، دینی، قومی و هویت‌های تازه‌ای که با آن درگیر است و یا با فهمی که از خودش و دیگر خودهایی که با خودش به همراه دارد، وضعیت را متفاوت می‌کند. گفتمانی که امروز مطرح است با چند دهه پیش متفاوت است.

حضور و رقابت گفتمان‌های مختلف، حتی بحث قدرت و توزیع آن به‌نوعی با سـوژگی و عاملیت کنشـگران اجتماعی، خود فهمی‌ها و هویت‌های تازه‌ای که برای خودشان تعریف می‌کنند، مواجهه‌ها را متفاوت می‌کند. سـرمایه اجتماعی و شرایط سختی که جامعه با آن مواجه اسـت و گسست‌هایی که در آن وجود دارد، مجموعه‌هایی که هر کدام گفتمان، نگاه و بازیگری خودشـان را در میدان پر منازعه اجتماعی دارند، مواجهه با این رخداد را متفاوت می‌کند؛ چراکه اصلاً پنداشـت، دریافت و تعریفشان از جنگ چیز دیگری است. بنابراین در میدان کنشـگری اجتماعی در رفتار آن‌ها با وضعیت متفاوتی مواجه می‌شـویم. این روزها این بحث بسیار مطرح بود که گویا «همبستگی تازه» و «سرمایه اجتماعی تازه‌ای» در حال شکل‌گیری است؛ اما شاید بتوان گفت که با بسترها و شرایط تازه‌ای مواجه می‌شویم که ناشی از آن چیزی است که بر جامعه عارض و بر آن تحمیل‌شده و جامعه با آن درگیر شده و به‌نوعی آمادگی‌های تازه‌ای را به وجود آورده است.

مسئله این است که باید این آمادگی‌ها سطح‌بندی شود و صورت‌بندی نسبت به اینکه این آمادگی از چه جنسیت و همبستگی و بهبود وضعیتی که بنا به تصور ما ایجاد کرده است داشته باشیم چراکه این صورت‌بندی‌ها، نوع محاسبات دستگاه‌ها و مجموعه‌ها را تعیین می‌کنند و چیزی که با آن مواجه بودیم، بیشتر شکل‌گیری نوعی همبستگی عاطفی، آن‌هم در سطح بین شخصی و از نوع همبستگی‌های نزدیک بود که البته می‌تواند محمل و سکویی شود ولی خود این هم نیاز به الزام‌های دیگری دارد تا این فرصت و زمینه را فراهم کند و سبب شود که این‌ها صورت‌بندی دیگری پیدا کنند.

با این نوع نگاه، بیشـتر مواجهه‌ها معطوف به این بود که به‌گونه‌ای کم‌ترین ضرر و هزینه متوجه جامعه شود؛ ولی اینکه این مواجهه‌ها چگونه از حالت موقتی یا کوتاه‌مدت به مواجهه‌هایی پایدارتر تبدیل شوند، نیازمند تأمل بیشتر است و درعین‌حال این مواجهه، در مجموعه‌ها و در لایه‌های مختلف جمعیتی هم صورت یکسانی نداشته‌اند. در نهایت لزوم دیدن بهتر جامعه، شـنیدن روایت‌ها، و بازخوانی شرایط برای تحلیل دقیق اجتماعی را جهت اتخاذ تصمیمات صحیح در قبال جامعه برجسته ساخت.



نمادی از یک واقعیت مهیب سرکوب‌شده

امیرحسین جلالی ندوشن
روانپزشک و روان‌درمانگر

شیوه مواجهه با جنگ یا پدیده‌های شبیه به این، برای اینکه به درک شناختی درآید، به زمان یا امکاناتی نیاز دارد که با سـوژه‌های دیگر که دستمایه کنجکاوی یا ارزیابی‌های علمی قرار می‌گیرد، تفاوت‌هایی دارد. نیل آلتمن و جولی دیویس، دو روانکاو اجتماعی آمریکایی، مدت کوتاهی بعد از حمله به برج تجارت جهانی در یادداشتی مشترک و کوتاه در مجله «دیالوگ روانکاوانه»، نوشتند: «در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مردم آمریکا با مجموعه‌ای از رویدادهای کاملاً غیرمنتظره و به غایت هولناک از خواب بیدار شدند. اگرچه از آن روز تاکنون بارها شنیده‌ایم که این وقایع، جهان ما را به شکلی برگشت‌ناپذیر دیگرگون کردند، شاید برای ما به‌عنوان روانکاوان دقیق‌تر آن باشد که بگوییم این ما هستیم؛ نگاهمان و تجربه‌مان از جهان که تغییر کرده، نه صرفاً جهان به خودی خود.»

۱۲ روز جنگ از بامداد جمعه ۲۳ خرداد آغاز شد؛ اما در روان جمعی ما ایرانیان کشمکش دیرزمانی اسـت که در جریان بوده. جنگ مثل تمام فجایع، ناگهان ظاهر شد اما سال‌ها در کمین ما بود. روایت من در این گفتار کوتاه، روایت یک شهروند ایرانی است که بخش بزرگی از آن روزها را در تهران به سر برده و دست بر قضا، روان پزشک، روان درمانگر و معلم است؛ درمانگـری که هرچند از ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ با جنگ به معنایـی که جنگ ۱۲ روزه نامیده می‌شود روبرو شد اما سال‌هاست جدال را در جملات ناتمام بیماران، در بدن‌های منقبض و در سکوت‌های بعد از سلام‌ها یا در بی قراری گم و گنگی که معنایی نمی‌سازد، به شکل نیابتی تجربه کرده است.

دیویس و آلتمن در ادامه یادداشـت مورد اشاره در ابتدا می‌نویسند: «تروما آن عرصه‌ای را که پیش‌تر امن تلقی می‌شـد نفوذ پذیر می‌کند و ما را مجبور می‌کند که با واقعیت‌هایی سازگار شویم که در بسیاری موارد، پیش‌تر ترجیح داده بودیم آنها را نادیده بگیریم». بمب‌ها که ریختند، ما سرانجام چیزی را باور کردیم که سال‌هاست بر ما باریده بود اما نمی‌خواستیم یا بهتر بگوییم نمی‌توانستیم احساسشان کنیم. جنگ اصولاً سیلی محکمی است؛ هرچند قرار نیست هر خفته‌ای را بیدار کند. چون دیویس و آلتمن در ایران هم آن روزها کسانی نوشته‌اند

امیرحسین جلالی ندوشن: عصر شنبه به بیمارستان رسیدم. برخلاف انتظار، آن زمان دیگر بخش روان پزشکی کاملاً آرام شده بود. عصر روز تعطیل، در شهر معلق شده در فضای وحشت هیولای جنگ، در مکان و زمانی خالی شده از امکان درمان به بیمارستان رسیدم. در بخش، موسیقی شادی پخش می‌شد و برخی بیماران رامشگرانه با آن آهنگ همراه شده بودند.

که مای بعد جنگ، دگرگون خواهد بود. متفاوت می‌شـــویم با منِ و مای پیش از جنگ؛ اما پرسش امروز بعد از گذر حدود ۵۰ روز از آن زمان این است که واقعاً اینگونه است و یک رویداد ۱۲ روزه می‌تواند تحولاتی این‌چنین را رقم بزند یا باید با آن دریافت‌ها به سان دریافت‌هایی هیجانی و برای معنا بخشیدن به هولناکی واقعیتی که در آن زمان ما با آن روبرو بودیم و چون گنگی، توان معنا دادن به آن را نداشتیم روبرو شویم.

در آن روزهای آغازین که راه‌های ارتباطی هنوز در دســـترس بود، بیمارانی بودند که پیام می‌دادند: «کنسل کنیم، حالم خوب نیست» و یا حتی درمانگرانی که ناگهان، شاید چند دقیقه قبل از جلسه به بیمارانشـــان اطلاع می‌دادند: «امروز نمی‌توانم» و یا از سوی دیگر بیماران یا درمانگرانی که می‌نوشتند: «فقط تماس بگیریم، لازم نیست حتی حرف چندانی زده شود»، این هم نایاب نبود. درمانگر چون والد نزد بیمار قدر قدرت و توانا فرض می‌شود. ترومای اشتراکی اما عرصه ایست که آسیب پذیری به شکل حرفه‌ای پنهان شده درمانگر والد را به صحنه می‌کشاند و اینجاست که دیگر کسی مصون نیست؛ حتی آنکه سلاح بر کمر بسته بود یا پیش‌تر پشت شیشه‌های تاریک ماشینِ ضد گلوله یا دیوارهای بلند ساختمان‌های تشریفات، مأوا گرفته بود.

تکلیف درمانگر طبعاً مشخص است. روزی از آن روزها، به یاد بیماری از سال‌ها پیش افتادم که بعد از سال‌ها از پایان جنگ ایران و عراق، هنوز منتظر بازگشت پدرش از جنگ دهه ۶۰ بود و او انگار در کودکی مانده در وعده بازگشتی که هیچ‌گاه محقق نشد.

در این دوره هم تمرکز بخشی از بمباران‌ها بر فرودگاه و مناطق نظامی غرب تهران بود. در نتیجه، صدای انفجارهای شبانه بیماران برخی بخش‌ها به‌ویژه بانوان را نا آرام کرده بود. عصر شنبه به بیمارستان رسیدم. برخلاف انتظار، آن زمان دیگر بخش روان پزشکی کاملاً آرام شده بود. عصر روز تعطیل، در شهر معلق شده در فضای وحشت هیولای جنگ، در مکان و زمانی خالی شده از امکان درمان به بیمارستان رسیدم. در بخش، موسیقی شادی پخش می‌شد و برخی بیماران رامشگرانه با آن آهنگ همراه شده بودند. ابتدا تصور کردم در وارونگی وضعیتی که در آن به سر می‌بردیم، سایکوتیک‌ها آرام مانده و این بار نوروتیک‌ها گرفتار یک سایکوز جمعی شده‌اند؛ چراکه نظام‌های دفاعی آشنای آدم‌ها، مثل هیمنه امنیتی حصار شهر که نیمه شب ضربه خورده بود، افتاده بود و جامعه گرفتار پسرفت روان شناختی، مثل کودکی شده که ناگهان پدرش که قرار بوده او را نگه دارد، غیبش زده و او شروع کرده به لرزیدن؛ اما طبعاً برای سایکوتیکی که عمری در وحشت فروپاشی زیسته، درنهایت صدای انفجارها در آغاز یک شوک می‌آفریند؛ مثل همان بی قراری نیمه شب و بعد انگار همان زیستن همیشگی، در همان دنیای بی بنیاد همیشگی ادامه می‌یابد و به عبارتی آن زمان، درون و برون هماهنگ شده بود؛ ولی کمی بیشتر که نگریستم، دیدم این رقص و موسیقی نه برای شادمانی که برای جلوگیری از سکوت بود که در این وضعیت دهشت، سکوت به اندازه انفجار، ترسناک می‌نمود. با نگاهی به دور و برم دیدم تنها چیزی که در آنجا رقص می‌کرد، اضطراب شناور تسکین نیافته‌ای بود که با ذهن و بدن بیماران پیوند خورده بود؛ شاید می‌شد گفت شهروندان شهر همینطور.

ورودی مســـدود شـــده پناهگاه جامانده از جنگ ایران و عراق در حیاط بیمارســـتان نگاهم را جلب کرد. حضوری مجســـم که هر روز بود ولی دیده نمی‌شد؛ شاید سال‌ها بود آن را ندیده بودم ولی اکنون در آن روز به خصوص، مثل توده بدریخت و خاکستری انگار داشت از زیر خاک بیرون می‌آمد؛ چون هیولایی غفلت شده اما در خاک پنهان شده داشت سر برمی‌آورد؛ مثل واقعیت مهیب و سرکوب‌شـــده‌ای که از نیمه‌شب جمعه ۲۳ خرداد از روان ما ایرانیان بیرون زده بود.

بیماران و حتی درمانگران، به دلیل آســـیب‌پذیری حرفه‌ای پنهان شـــده، درخواســـت لغو جلســـات می‌دادند یا صرفاً تماس تلفنی و سکوت را ترجیح می‌دادند. در بیمارســـتان روانپزشکی، بیماران سایکوتیک در ابتدا آرام به نظر می‌رســـیدند، زیرا صدای انفجارها با وحشت همیشگی آن‌ها همسو شده بود؛ در حالی که جامعه درگیر نوعی پسرفت روانشناختی بود. رقص و موسیقی در بخش، نه برای شادمانی، بلکه برای جلوگیری از سکوت بود که به اندازه انفجار ترسناک می‌نمود.

آن روزها مشخص نبود هستیم، از بین رفته‌ایم یا رفته‌ایم. بیمارستان ما به کارش ادامه داد. بزرگ‌ترها هوای جوانان را داشتند. تهران مانده‌ها جور رفته‌ها را می‌کشیدند. گاه و بیگاه صدای انفجار در بیمارستان چون گوشه گوشه شهر شنیده می‌شد. کسی نمی‌دانست که این وضعیت چقدر می‌پاید. همان اندازه که میل مبهمی بود که شاید همین فردا از خواب بپریم، انگار برخاسته‌ایم از کابوسی ترسناک و بگوییم: «آخیش، همه‌ش فقط یه خواب بد بود»، ترســـی گنگ هم می‌گفت ما به این گوشه وحشت تبعید شده‌ایم و همینجا، در همین میزان از نا امنی و تعلیق منجمد می‌شویم، گیر افتاده‌ایم، راهی به رهایی نیســـت، این بار دیگر باید دست‌ها را به نشانه تسلیم بالا ببریم، این تو بمیری دیگر از آن تو بمیری ها نیست. یکی در جلسه‌ای گفت: «نگران نیستم فقط می‌ترسم کسی مسخره‌ام کند اگر بترسم». آن روزها کسانی مکرر می‌پرسیدند در پیامک و تلفن که: «هنوز تهرانید؟» خیلی از تهران گریختند؛ شبانه، در تاریکی، پیش از قطع اینترنت، پیش از تاریکی. زنی که از کودکی غرق در خشم مادر و افسردگی پدر بود گفت: «نمی‌دانم چرا این روزها دوباره یادشان می‌افتم» یـــا زنی دیگر داســـتان‌های پدرش را به یاد آورده بود و می‌گفـــت: «در زمان جنگ خودم را دوباره پیدا کردم، شناختم. زنی از آن سوی اقیانوس، از خانواده‌اش سخن می‌گفت که داشت می‌پاشـــید در تهران؛ خانواده البته نه پاشیده بود و نه پاشید. این ذهن او بود که در کلافگی فاصله و حس بی‌قدرتی در برابر اخباری که از ایران می‌رسید، داشت تکه‌تکه می‌شد. دیگری که بعد چند ســـال به ایران برگشـــته بود و از بودنش در روزهای بمباران تهران در کنار باقی مردم، دلخوش گفت: «آنجا آرام بود، ایران اما مثل یک روایت زخمی‌ست اما خوب است که دست‌کم قصه‌اش را هنوز بلدم». مرد کلافه دیگری که سال‌هاست خانواده را ندیده و اکنون هم در تله محدودیت‌های سفر دولت آمریکا گرفتار شده گفت: «فقط می‌خواهم همه چیز تمام شود» و البته بیشتر نگفت که مرادش از همه چیز چیست و زنی دیگر گفت که برای اتاقش در کلینیک در شهری دور از اینجا دنبال تابلوفرشی از ایران می‌گردد. اینجا ما با آنچه آلتمن آن را سویه تحلیل ناپذیر تروما می‌نامد روبرو بودیم؛ نه قابل معنا کردن دقیق، نه قابل دسته بندی. فقط دلالتی بر زیستن در لحظه‌ای که فرو می‌ریزد و شاید باز ساخته شود یا همانطور که ویلفرد بیون، روانکاو آمریکایی-انگلیسی که البته در زمان جنگ جهانی دوم، افسر تانک در ارتش بریتانیا بود انذار داده بود، در موقعیت روانی نا امنی و در مواجهه با بی نامی ترس، گروه انسانی به جای واقعیت در خیالات پناه می‌گیرد. وابستگی، جنگ و گریز یا ادغام شدن وهمی در یکدیگر. ما هم شاهد پیوستن و پیوستگی بودیم؛ مثل نمونه آشناتر برای من خیلی درمانگر و درمانجوها و برای شما جامعه؛ در میل پناه آوردن به همدیگر. اینجا شاید برای یا به امید زایش معنایی تازه یا خلق امیدی که شاید به دنیا بیاید شاید نه. اما در عمق ما چیزی خاموش شده بود.

در جنگ آنچه کشـــته می‌شود فقط جسم نیســـت؛ امکان بودن با دیگری و امکان اندیشـــه و هم‌اندیشـــگی با دیگری هم گاه می‌میرد؛ چه می‌شد کرد غیر از آنکه بگویی: «خب من درمانگرم و این روزها بیشتر از آنکه گوش بسپارم حضور دارم»؟ جودیت هرمن می‌گوید: «درمان تروما، بازســـازی رابطه ایست که در آن، حضور مهم‌تر از کلمات است



و در ایـــن تاریخی، ما با هم مانده بودیم حتی اگر چیزی نمی‌گفتیم. ما با هم ماندەایم؛ درمانگر، جامعه‌شناس، مهندس، کارگر، شهروند، معلم، مادر، فرزند و پدر. ما ماندەایم تا قصه ناتمام را، اگر نشود به پایان رساند، لااقل نگه داریم. شاهد بودن (being witness)، چیزی بیش و پیش از صرفاً دیدن (observation) اســت. کسی از شاهد البته انتظار انسجام یا معنا یا کشف حقیقت ندارد؛ انتظار دارد آنچه را دیده بگوید، حتماً بگوید و تا می‌تواند راست بگوید. کار ما شاید ایجاد فضاییست که در آن جامعه ما بتواند به‌صورت جمعی خرده‌پاره‌ها را در دست بگیرد و در جستجوی معنا همراه شود. لایه‌های بسیاری از واکنش‌های مردمان به جنگ، به‌ویژه آن بخش که با همراهی، شادمانی یا بی تفاوتی در برابر جنگ همگام شد، لازم است تا به تحلیل جدی کشیده شود.

این گفتار را با نقلی از بخشـــی از مقاله کارن ساکلتنی، روانکاو ساکن نیویورک به پایان می‌برم. مراد من نگاه روان‌شناختی و فردی به میل و نفرت‌ها در بافتی اجتماعی و جمعی که آن هم نه در یک زمان معین، بلکه در پیوستاری تاریخی-فرهنگی و فلسفی باید فهم شود نیست؛ بیشتر دعوتی است به روایت چندلایه و درک چندلایه از واقعیت‌هایی چنین و فرا رفتن از نگاه متصلب روزمره سیاسی به این عشق و نفرت‌ها. او می‌نویسد: لایه دیگری از تجربه من در آن بحران، ناشی از کار با مراجعانی بود که خود بازمانده سوءاستفاده‌های دوران کودکی بودند؛ در فضایی که جودیت هرمن آن را اقلیم خانوادگی آکنده از وحشت مزمن می‌نامد. همدلی من با آن‌ها و خشمی که نسبت به تروریسم مزمن دوران کودکی خودم داشتم شدت یافته بود. وقتی یکی از بیمارانم با شرم و تنفر از خود گفت که: «یه جورایی تروریست‌ها رو تحسین می‌کنم»، چون در برابر کشوری ایستاده بودند که قدرتش را نفرت انگیز می‌دانست، درکش کردم. او خود را هیولا می‌دانست. من او را فردی خشمگین می‌دیدم که در حال لذت بردن از خیال انتقام بود. به او گفتم: «اگر تصور کنی برج‌های دوقلو پدرت بودند، می‌توانم بفهمم که حس خوبی دارد اگر بخواهی هواپیمایی پر از بنزین را به آن بکوبی». او تا آن لحظه چنین ارتباطی را میان میل خود با آنچه می‌اندیشید برقرار نکرده بود.

باید تاکید کرد: جنگ نه تنها جســم، بلکه «امکان بودن با دیگری و امکان اندیشـــه و هم‌اندیشگی» را نیز از بین می‌برد. درمان تروما بازسازی رابطه‌ای است که در آن حضور مهم‌تر از کلمات است. نقش «شاهدبودن» (being witness) فراتر از مشاهده صرف است و مستلزم بیان راســـتین آنچه دیده شده است. جامعه برای پردازش جمعی قطعات و تکه‌های پراکنده واقعیت، در جستجوی معنا، نیاز دارد.

باید افراد را به روایتی چندلایه و درکی چندلایه از واقعیت‌ها دعوت کرد و از نگاه متصلب روزمره سیاسی به عشق و نفرت‌ها فراتر رفت. «این جنگ جهان را عوض نکرد، مواجهه ما را با جهان عوض کرد» و وضعیت را برای درک بهتر، چه در داخل و چه در ســـطح بین‌المللی، دیدنی‌تر ساخت. شنیدن این تجربه‌ها برای ساختن روایت‌های کلان و تحلیل وضعیت فعلی حیاتی است.





روشنفکران درکنار مردم ایستادند

آرمان ذاکری
جامعه‌شناس

بـــرای درک تحلیلی جدی پیامدهای جنگ اخیر، نیاز مبرم به دسترســـی به داده‌های نظرســـنجی وجود دارد. جای تأسف اســـت که این داده‌ها معمولاً محرمانه نگه داشته می‌شوند.

تصور می‌کنم که هنوز از یک فضای احساسی، داغ و نزدیک فاصله نگرفتیم و شاید شرایط همچنان برای تحلیل جدی از آثار و تبعات بر مبنای تحقیقات فراهم نیست و داده‌هایی که هست دست ما نیست. مؤسسات نظرسنجی مثل ایسپا نظرسنجی‌هایی انجام دادند؛ ولی نتایجش تنها جایی که نمی‌رسد دست ماست و همه‌اش محرمانه است و به دست مسئولین می‌رسد و نمی‌دانم با آنها چه کار می‌کنند. امیدوارم روزی و در جایی پایانی بر این وضعیت گذاشته شود. امروز زمانی است که برای تحلیل بیش از هر چیزی به داده نیاز داریم و داده‌ها هم بیش از هر جا دست خود مسئولین است. امیدوارم این داده‌ها باز شود و شرایط و امکانات را برای تحلیل بیشتر فراهم کنند.

از طرف دیگر با اورژانســـی در وضعیت مواجهیم و بی‌نهایت نگرانم؛ به طوری که بعضی اوقات نمی‌توانم بنویســـم؛ به دلیل این که جنگ با همه وضعیت‌های دیگر فرق می‌کند و ســـال‌ها کشـــورها را به عقب می‌برد. کشوری با اقتصاد ضعیف ما که با هزار بدبختی چند زیرساخت را ساخته، با فساد، هدررفت سرمایه‌ها، ناکارآمدی سیستم، اقتصاد ضعیف، پول کم و بحران‌های انباشته مواجه است. وقتی وارد شرایط جنگی می‌شوید اساساً دستورکارها عوض می‌شود و نه تنها دستورکار دموکراسی، بلکه دستورکار توسعه هم عوض می‌شود و با دستورکار بقا رو به رو هستید و این دستورکار بقا بسیاری از امکاناتی که قبل از جنگ هم برای ما حداقلی بوده و ما قبل از جنگ با انبوهی از بحران‌ها روبه‌رو بودیم و همین الآن هم روبه‌روییم؛ مثلاً بحران آب، برق، مسائل زیست محیطی و درصدی که زیر خط فقر رفتند ربطی به جنگ ندارد.

جنگ برای هر کشوری نه نعمت و نه فرصت است و یک بلای خانمان‌سوز است که سال‌ها کشور را عقب می‌برد. عده‌ای در این کشور از چیزی به نام ایران حرف می‌زنند که اصلاً نمی‌فهمم نسبتشان با مردمان ایران چیست؟! یعنی یک دال انتزاعی است و مردمانی که در آن زندگی می‌کنند و تحت جنگ میلیون‌ها نفرشان آسیب می‌بینند آینده‌شان تحت تأثیر این جنگ بیش از پیش به خطر می‌افتد و معلوم نیست عاقبتشان چه می‌شود و روشن نیست که به نفع کدام آینده، فردا و آدم‌ها باید فدا شوند.

معتقدم در ســـاحت علم باید از همین‌جوری حرف زدن بگذریم و فقط جایی حرف بزنیم که بر مبنای تحقیقات سابقمان کوچک حرفی برای گفتن داشته باشیم. تاریخ تفکر اجتماعی یا اندیشه متفکران مسلمان را نمی‌توانیم بفهمیم جـــز این که تاریخ خاور میانه را بفهمیم. به نظرم در ایران اطلاعات تاریخی‌مان نسبت به خاورمیانه و اسرائیل بسیار کم است و اسرائیل‌شناسی در ایران رشته بسیار ضعیفی است و اگر اسرائیل‌شناسی قوی بود و اطلاعاتمان جدی‌تر بـــود نحوه مواجهه و پارادایم‌های هژمون در جامعه‌مان طور دیگری شـــکل می‌گرفت. به رغم این که ۴۰ سال سیستمی سر کار بوده که مدعی ضدیت و ستیز با اسرائیل بوده، تعداد آثاری که در این زمینه ترجمه و تألیف شده و شناخت ایجاد می‌کند و کارهای جدی است بسیار محدود است و اگر کارهای خوبی هم شـــده، آدم‌های مستقل ترجمه کردند و نهادهایی که به بخش‌های مختلف حکومت وابسته بودند بسیار ضعیف و ناکارآمد عمل کردند برای این‌که شناخت دقیقی نسبت به اسرائیل ایجاد کنند.

جنگ برای هر کشوری یک فاجعه خانمان‌سوز است و آن را سالیان سال عقب می‌اندازد. برای کشوری مانند ایران با اقتصاد ضعیف، فساد، فرار سرمایه و ناکارآمدی سیستمی، جنگ بحران‌های موجود (مانند آب، برق، محیط زیست،

نظم جدید در حال ظهور، با ویژگی‌هایی چون «افراط‌گرایی راست افراطی»، «نئوفاشیسم»، «پست‌فاشیسم» یا «تکنوفئودالیسم» توصیف می‌شود. این سرمایه‌داری وحشی‌تر از هر زمان دیگری است و دیگر به پروتکل‌ها و قوانین بین‌المللی اعتنایی ندارد.

فقر) را تشدید می‌کند و دستور کار ملی را از دموکراسی و توسعه به بقا تغییر می‌دهد.

روایت‌هایی که در ایران در جنگ ۱۲ روزه درباره جنگ ساخته شده، به رغم این که همه این روایت‌ها مدعی این بودند که دارند از همبستگی دفاع می‌کنند، فقط ضد همبستگی بودند. ضد همبستگی که در خود جامعه وجود داشت، ولی این روایت‌ها به رغم این که مدعی همبستگی بودند، ضدش عمل می‌کردند. هدفم این است که با بدترین سناریو پیش بروم؛ یعنی فرضم بر این است که قرار است در یک جنگ دیگری درگیر شویم و اگر قرار باشد درگیر نشویم، این وضعیت را می‌گذرانیم؛ ولی امروز هم سیاستمداران ایرانی نگرانند؛ مثلاً چندی پیش که از آقای صالحی درباره جنگ پرسیده شد، گفت: «والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته» و دوباره می‌گوید باید برای بدترین شرایط آماده باشیم. این حرف درستی است و باید برای بدترین شرایط آماده باشیم. قرائن و شواهد متعددی نشان می‌دهد که احتمال وقوع دوباره جنگ کم نیست و لذا می‌خواهم با بدترین سناریو پیش بروم و به این سؤال پاسخ بدهم که اگر قرار باشد از این بدترین سناریو پیشگیری شود، در این بازه زمانی که طولانی هم نیست چه باید کرد؟

نظم جهانی از بحران مالی سال ۲۰۰۸ به بعد دستخوش تغییرات بنیادین شده است. نظام سرمایه‌داری از پوسته لیبرال-دموکراتیک خود جدا شده است و در نتیجه، مفاهیمی مانند حقوق بشر، کثرت‌گرایی و هنجارهای دموکراتیک اعتبار خود را از دست داده‌اند. این امر در وقایعی مانند کشتار مردم مظلوم غزه، ناتوانی جهان در توقف اسرائیل، و سرکوب اعتراضات دانشجویی در آمریکا مشهود است.

نظم جدید در حال ظهور، با ویژگی‌هایی چون «افراط‌گرایی راست افراطی»، «نئوفاشیسم»، «پست‌فاشیسم» یا «تکنوفئودالیسم» توصیف می‌شود. این سرمایه‌داری وحشی‌تر از هر زمان دیگری است و دیگر به پروتکل‌ها و قوانین بین‌المللی اعتنایی ندارد.

امروز در دورانی هستیم که تقریباً یک دهه است که نظم جهانی دارد تغییرات بسیار جدی را پشت سر می‌گذارد. یک حوزه تاریخ نویسی تاریخ جهانی نوشتن است و دوره‌های نظام سرمایه‌داری را طبقه‌بندی می‌کند. مورخینی که تاریخ را در سطح جهانی دوره‌بندی می‌کنند و می‌نویسند، امروز به ما می‌گویند دوران نظمی که به نظم نئولیبرال موسوم بود به سر آمده؛ یعنی اگر فرض کنیم سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ سال‌هایی بود که دولت رفاه در جهان حاکم بود و بعد از سال ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۸ دوره‌ای بود که نظم نئولیبرال در جهان حاکم بود، بعد از سال ۲۰۰۸ این نظم فروپاشید و به همین دلیل گری گرستل عنوان کتابش را «ظهور و سقوط نظم نئولیبرال» می‌گذارد و به همین دلیل است که تعداد کتاب‌هایی که به این عنوان نوشته شده در ادبیات علوم انسانی به سرعت در حال افزایش است. اهمیتش برای شرایط کنونی ما این است که نظام سرمایه‌داری از پوسته لیبرال دموکراتیک خودش جدا شده است.

نظام سرمایه‌داری در دوره دولت رفاه با یک فرماسیون سیاسی گره خورد که آن فرماسیون سیاسی همین لیبرال دموکراسی متداولی بود که از دلش حقوق بشر و تکثر در آمد. با آمدن نظم نئولیبرال کم‌کم این سپهر سیاسی تضعیف شد؛ اما زمان برد تا وجه اقتصادی وجه سیاسی را از بین ببرد؛ چون این وجه سیاسی، وجه سیاسی قدرتمندی بود و به رغم تغییر فرماسیون اقتصادی به مدت چند دهه دوام آورد؛ هر چند در طول چند دهه مدام در حال تضعیف شدن بود؛ ولی امروز به پایان خودش رسیده است. به این معنا به پایان رسیده که دیگر حقوق بشر طنینی ندارد و به همین علت است که اسرائیل می‌تواند این گونه بتازد و ۵۰ تا ۶۰هزار نفر در غزه بمیرند و عکس‌های کودکان غزه را در کنار عکس‌های یهودیانی که در آشویتس کشته شدند بگذارند و بگویند این عین هم است. جهان نمی‌تواند اسرائیل را بازدارد و ایران، لبنان و سوریه را می‌زند و همین‌طوری جلو می‌رود.

شاید در خود امریکا کمتر کسی تصور می‌کرد که پلیس امریکا به داخل خانه‌ها برود و آدم‌ها را به جرم حمایت از فلسطین بیرون بکشد یا در دانشگاه‌ها منع اعتراض ایجاد کند. این‌ها همین الآن اتفاق می‌افتد و سرمایه‌داری از لیبرال دموکراسی جدا شده و ترامپ نشانه‌اش است. جامعه امریکا تلاش کرد و جنگی که بین بریس اندرز در آن دوره درگرفت و بعد بایدنیسم بر سر کار آمد، جنگی بود که یک وجهش این بود که در جامعه امریکا می‌خواستند جلوی بالا آمدن این لایه سرمایه‌داری که نسبتی با لیبرال دموکراسی ندارد را بگیرند، ولی شکست خورد و ترامپ دوباره بالا آمد.

این ماجرا در ایتالیا، فرانسه، آلمان و اغلب کشورهای جهان هست و این نظم جدیدی است که دارد شکل می‌گیرد و کسانی که تاریخ جهانی را دوره‌بندی می‌کنند تلاش می‌کنند این نظم جدید را نام‌گذاری کنند. اسامی مختلفی که دارد این مختصات جدید را نام‌گذاری می‌کند. اهمیتش برای ما این است که سرمایه‌داری در این دوره وحشی‌تر از هر زمان دیگری است و جان آدم‌ها، حقوق بشر، دموکراسی در کشورها، قواعد جنگی و مصوبات سازمان ملل مطلقاً اهمیتی ندارد؛ مثلاً تاسیسات هسته‌ای ما را زدند و رفتند و هیچ کس نگفت احتمال تشعشعات رادیواکتیو و به خطر افتادن جان میلیون‌ها انسان وجود دارد. اساساً چنین بحث‌هایی مطرح نمی‌شود. الآن هم منفعت همه در این است که بگویند طوری نشده است

در دوره قوام لیبرال دموکراسی که در دوره خودش هم هزار جور نقد به آن وارد شد، در همان دوره به ویتنام حمله کردند و فجایع ژاپن رخ داد. این‌ها با هم فرق می‌کنند و نباید اینها را یکسان بکنیم و اگر همه را یکسان کنیم تحلیل تاریخی بی معنا می‌شود. این‌ها یک چیز نیست. امروز سرمایه‌داری به مراتب وحشی‌تر از هر زمان دیگری است و از موقعی که از پوسته لیبرال دموکراسی‌اش جدا شده خطر برایمان جدی‌تر و آسیب به ما نزدیک‌تر است و باید این را جدی بگیریم.

در تحلیل سطح منطقه‌ای و ماجرای اسرائیل، اگر تا بیانیه بالفور، معاهده سایسیکو، جنگ جهانی اول و فروپاشی خلافت عثمانی عقب نرویم غیر قابل فهم است. یعنی یک جور استعمار مهاجرنشین که شهرک نشینی‌ها را می‌آورد و ماجرای اسرائیل در منطقه حل نمی‌شود و همچنان ادامه پیدا می‌کند. به دلایل مختلف دولت اسرائیل هرگز در منطقه خاورمیانه دوستی نداشته و ائتلاف‌هایی هم که شکل داده و توافقاتی که با کشورهای منطقه کرده همگی توافق‌های شکننده و ناپایدار بوده و در افکار عمومی منطقه به شدت منفور است و با دولت‌های منطقه مجموعه‌ای از توافقات شکننده در خاورمیانه ناپایدار و غیر قابل پیش‌بینی دارد.

اگر به تاریخ خاور میانه نگاه کنید، تنها چیزی که نمی‌بینید ثبات است و مدام مواجهید با جنگ، انواع و اقسام رژیم‌چینج‌ها و سقوط دیکتاتورها یکی پس از دیگری، سقوط گاه ناخوانده و گاه قابل پیش‌بینی مثل قذافی، صدام، اسد و... جنگ‌ها مثل جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ افغانستان، جنگ عراق و جنگ سوریه. اگر بخواهند خاورمیانه را در دو کلمه توصیف کنند، جنگ و آوارگی است؛ به همین دلیل کشورهایی که در منطقه هستند مجموعه‌ای از روابط ناپایدار و غیر قابل پیش‌بینی را شکل می‌دهند که یک پای ثابتش در بین مردم منطقه همواره نفرت از اسرائیل است.

در چنین شرایطی دکترین اسرائیلی‌ها چیست؟ در شرایطی که هر آن ممکن است وضعیت‌هایی که با آن رو به رو هستند تغییر کند و نیروهای غیر قابل پیش‌بینی سر دربیاورند؟ یک طرف دیگرش مساله‌ای است که خود جهان عرب با آن رو به رو است. عابد الجابری می‌گوید واحد تحلیل در تحلیل کشورهای عربی همچنان قبیله است و باید مدل تحلیل ابن خلدونی این کشورها را مطالعه کنیم؛ یعنی چون واحد تحلیل همچنان قبیله است، این قبایل اجزائی هستند که به قول ابن خلدون با عصبیت و همبستگی به همدیگر وصل می‌شوند؛ ولی نمی‌توانند با بیرون خود نسبت برقرار کنند و جزء نمی‌تواند کل شود و چون جزء نمی‌تواند کل شود، بخش‌های مدرن و شهری ضعیفند و به همین سبب ابن خلدون در آن زمان می‌گفت اینها در سه نسل فرومی‌پاشند؛ اما در جهان جدید حتی سرعت فروپاشی‌شان از سه نسل هم کمتر شده است؛ به خاطر این که نمی‌توانند در جایی که به قدرت می‌رسند، بافتار قبایلی نمی‌تواند به یک بافتار مدرن تبدیل شود که جزء را با کل پیوند بدهد و همیشه وقتی جزء به قدرت می‌رسد مثلاً اگر رژیم بعث یا طالبان باشد، بر مبنای بافت قبایلیش بالا می‌آید و دیگری را طرد می‌کند و بخش‌های مدرن که می‌خواهند به شکلی جزء و کل را به هم وصل کنند تا کل حفظ شود و اجزا هم از بین نرود ضعیفند. کشورهای منطقه نیز هرگز در تقویت این بخش‌ها منافعی نداشتند و کشورهای مختلف مدام در تضعیف بخش‌های مدرن کوشیدند و استعمار هم به آن دامن زده است؛ بنابراین با خاورمیانه‌ای ناپایدار مواجهیم.

در این خاورمیانه ناپایدار منفعت اسرائیل اقتضا می‌کند که برای مهار کردن این غیر قابل پیش‌بینی بودن وضعیت در شرایطی که دوستی ندارد و نفرت از آن فراگیر است، همه کشورهای این منطقه از حیث ساختاری ضعیف باشند؛ این قدر ضعیف باشند که نتوانند

اسرائیل را تهدید کنند و اگر هر زمانی ریختند و قدرت دیگری سر درآورد، این قدرتی هم که سر درمی‌آورد نتواند اسرائیل را تهدید کند. یک ترکیه، عراق، ایران، سوریه، عربستان و مصر ضعیف به نفع اسرائیل است.

اگر از دهه ۶۰ تا امروز را آنالیز کنید، به نظر من از حیث منطقه‌ای این قدر دســت بالا را نداشته که امروز دارد. در سال ۱۹۷۳ وقتی جنگ یوم کیپور رخ داد سوریه، اردن، مصر، تشکیلات آزادیبخش فلسطین، عراق و تونس همگی وارد جنگ شدند و عربستان سعودی شیر نفت را بست و جنگ ده روز ادامه پیدا نکرد و اعراب باختند. با وضعیت الآن مقایسه کنید. می‌خواهم حجم تنهایی کــه خودمان با آن مواجهیم را بیان کنم. بنابراین منفعت اسرائیل امروز اقتضا می‌کند که ایران کشوری ضعیف باشد تا نتواند تهدید کند صرف‌نظر از این که چه رژیمی بر آن حاکم باشــد؛ چون این غیر قابل پیش‌بینی بودن فاکتور حاکم است؛ یعنی همان سیستم قبلی را یک‌باره می‌ریزد و سیستمی می‌آید که به تهدید برای اسرائیل تبدیل می‌شود؛ بنابراین منفعتش اقتضا می‌کند در سیستم منطقه‌ای که ویژگی اصلی‌اش ناپایدار است همه ضعیف باشند، به طوری که بتواند با ضعیف کردن آنها غیرقابل پیش‌بینی‌بودن را مهار کند.

این که امروز می‌بینیم حملات به سوریه قطع نمی‌شود و همین جوری زیرساخت‌ها را می‌زند برای این است که هر قدرتی در سوریه بر سر کار بیاید تا سال‌های سال نتواند هیچ تهدیدی برای اسرائیل بسازد، هر کس که می‌خواهد باشد. چنان که عراق تا سال‌ها نمی‌تواند هیچ تهدیدی برای اسرائیل بسازد؛ بنابراین ماجرای جنگ برای ما صرف‌نظر از این که چه رژیمی در ایران بر سر کار هست، ماجرای سوریه شدن و عراق شدن و ماجرای این است که یک کشور ضعیفی بماند تا هر کس که بر سر کار آمد و قدرت گرفت نتواند تهدیدی برای اسرائیل ایجاد کند.

در چنین شرایطی از یک طرف با یک سرمایه‌داری وحشی که رها کرده مواجهیم. یعنی این قدر افکار عمومی در سطح جهانی نسبت به کشتاری که در غزه می‌شود و فجایعی که در آنجا رخ می‌دهد برانگیخته است که تمام احزاب سیاسی نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند و حتی فرانسه هم می‌گوید به رسمیت می‌شناسم و دادگاه لاهه نیز می‌گوید جنایتکار جنگی است و باید محاکمه شود؛ اما عده‌ای هنوز از ننگ دیدار با نتانیاهو شرم ندارند.

در چنین جنگل وحشی که با آن رو به رو هستیم چه کار می‌توانیم بکنیم که خود را نجات دهیم؟ نمی‌گویم حمله می‌کنند و همه زیرساخت‌های ما را می‌زنند و همین حملات محدود بودجه‌ها را به ســمت تقویت تاسیسات نظامی می‌برد و ما را از توسعه اجتماعی و اقتصادی دور می‌کند و یک اقتصاد محدود، یک پول کم و یک ساختار فاسد داریم و پولی که باید صرف حل بحران‌های زیست محیطی و مشکل برق، آب و فقر شود، ما را در یک سیستم مبتنی بر بقا می‌برد و ناگزیر است که پول را خرج چیزهای دیگر بکند و این سمت خوبی نیست و تحریم‌ها را افزایش می‌دهند و جلوی فروش نفتمان گرفته می‌شود.



اسرائیل در منطقه خاورمیانه هرگز دوست واقعی نداشته است و ائتلاف‌های آن شکننده و ناپایدارند. افکار عمومی منطقه نیز شــدیداً از اسرائیل متنفر است. دکترین اسرائیل در این شرایط، حفظ ضعف و شکنندگی ساختاری تمام کشورهای منطقه است. این دکترین تضمین می‌کند که هیچ دولتی، با هر رژیمی، نتواند تهدید جدی برای اسرائیل باشد.

دو «فوریت» حیاتی برای ایران

اگر بخواهیم جلوی این اتفاقات را بگیریم چه باید بکنیم؟ به نظرم دو اورژانس مهم وجود دارد و اولی‌اش این است که هر چه می‌توانیم خود را چنان با پیمان‌های جهانی گره بزنیم تا امکان این که یک کشور منزوی تهدیدگری بشویم که دیگران بتوانند به آن تجاوز کنند از بین برود و راهش این است که هر چه بیشتر و سریع‌تر با هرکسی که در دنیا قدرت دارد وارد مذاکره شویم. مذاکره هم چیزی نیست جز بدبستان بر مبنای تحلیلی که گفتم ما در یک جنگل وحشی به سر می‌بریم که باید خود را از آن نجات دهیم و خود را دور کنیم. هیچ‌کس در این جهان دلش برای مردم ایران نسوخته است.

زمانی در این کشــور عباس‌میرزایی بود و وقتی پای قرارداد ترکمنچای نشست و آن را امضا کرد، امروز می‌فهمیم چه رنجی کشیده است. او حاضر شد آذربایجان و ارمنستان را بدهد، چون داشت می‌دید که اگر پایین بریزند ملت ایران خیلی بیش از اینها هزینه خواهد داد. نمی‌گویم الآن در این وضعیت هستیم یا نیستیم؛ ولی می‌خواهم بگویم تاریخ این مرز و بوم این است. بنابراین یک وجهش این است که باید خردمندانی بنشینند و ببینند چه داریم و چه نداریم و مذاکره کنند و تهدید را دور کنند که اورژانس در اینهاست.

یک وجه دیگرش داخل است و این هم به همان اندازه مهم است. زمانی امکانات تهاجم فراهم می‌شود در داخل نظام‌های همبستگی‌ساز مشروعیت ساختار سیاسی قدرت جامعه با سیستمی که نمایندگی می‌کند دچار چنان شکاف عظیمی است که این شکاف می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار بگیرد برای این که حمله خارجی را تسریع کند یا روی پروژه‌هایی مثل رژیم چینج حساب کنند.

ایران باید فوراً و به‌طور گسترده خود را با معاهدات و قدرت‌های جهانی پیوند دهد تا از انزوا و تجاوز خارجی جلوگیری کند. در داخل، ایران باید نظام‌های همبستگی‌ساز خود را تقویت کرده و مشروعیت ساختار سیاسی را افزایش دهد. شکاف عمیق داخلی کشور را آسیب‌پذیر کرده و امکان بهره‌برداری خارجی و پروژه‌های «تغییر رژیم» را فراهم می‌آورد.

نقد روایت‌های جنگ ۱۲ روزه و ماهیت همبستگی

چهار روایت غالب در طول جنگ وجود دارد که عبارتند از:

۱ **روایت طرفدار اسرائیل:** این روایت جنگ را «فرصت» می‌دانست و معتقد بود که این جنگ علیه رژیم اســت نه مردم ایران. این روایت کنار اسرائیل بود و می‌گفت جنگ فرصت است و این جنگ، جنگ با مردم ایران نیست و جنگ با رژیم ایران است و رژیم ایران هم دشمن مردم ایران است و مردم نباید نگران باشند. در عراق هم وقتی حمله شد، خانم مریم معمارصادقی می‌گفت مردم عراق روی پشت‌بام‌ها رفته بودند و می‌گفتند بمب‌ها دارند می‌آیند و شادی و هلهله می‌کردند و به نقل از مارک تواین می‌گفت جهان بدون جنگ جهان ملال‌آوری است و توجیه می‌کردند. در این سال‌ها هم میلیون‌ها نفر در عراق کشته شدند و نمی‌دانم به نفع کدام آینده می‌شود از کشته‌شدن میلیون‌ها انسان گذشت؟! در ۱۲ روز جنگ دیدیم به رغم این که جنگ محدود بود، چند صد نفر انسانِ بی‌گناه کشته شدند و کشته شدن یک نفرشان هم مشروعیت ندارد و قطعاً کسی که حمله کرده در این ماجرا و کشته شدن حتی یک نفر هم محکوم است. این که جان انسان‌ها را به عدد تبدیل کنیم و بگوییم ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفر کشته شدند معنی ندارد. آینده‌ای است که از دست میلیون‌ها انسان می‌رود.

۲ **روایت بی‌قید و شرط طرفدار حکومت:** این روایت خواستار اتحاد و انســجام کامل در پشت سر حکومت در شــرایط اضطراری بود و اختلافات را بی‌اهمیت می‌دانســت. روایت دوم بی‌قید و شرط کنار حکومت ایســتاد و گفت شرایط اضطراری و استثنایی است و باید هر اختلافی که با

ایران باید فوراً و به‌طور گسترده خود را با معاهدات و قدرت‌های جهانی پیوند دهد تا از انزوا و تجاوز خارجی جلوگیری کند. در داخل، ایران باید نظام‌های همبستگی‌ساز خود را تقویت کرده و مشروعیت ساختار سیاسی را افزایش دهد. شکاف عمیق داخلی کشور را آسیب‌پذیر کرده و امکان بهره‌برداری خارجی و پروژه‌های «تغییر رژیم» را فراهم می‌آورد.

حکومت داشتیم را کنار بگذاریم و الآن وقت اتحاد و انسجام است. لایه‌هایی از اصلاح‌طلبانی که عموماً در قدرت حضور دارند به اضافه خود حکومت این روایت را نمایندگی می‌کرد.

۳ **روایت محکوم‌کننده اسرائیل و منتقد جمهوری اسلامی:** این روایت ضمن محکوم کردن قاطع اســرائیل، نقدهایی را نیز به جمهوری اسلامی و شیوه حکمرانی آن مطرح می‌کرد. این روایت اسرائیل را خیلی جدی محکوم می‌کرد؛ ولی در کنار این نقدهایی بر جمهوری اسلامی و حاکمیت داشت و این نقدها را به درجات مختلف مطرح می‌کرد؛ یعنی در عین این که اسرائیل را محکوم می‌کرد، به درجات مختلف نقدهایی نیز به وضعیت مطرح می‌کرد.

۴ **سکوت روشنفکران:** سکوت بخش قابل توجهی از روشنفکران که به هیچ وجه به معنای همراهی با اسرائیل نبود، بلکه نوعی «سکوت نجیبانه» بود که نمی‌خواستند در شرایط تهاجم نظامی به کشور، به نقد حکومت بپردازند.

روایت چهارم عدم روایتی بود از جانب بخشی از روشنفکران که اینها سکوت کردند و سکوتشان اغلب به هیچ عنوان همراهی با اسرائیل نبود و سکوتی از سر نجابت بود؛ یعنی از یک طرف وجدانشان راضی نمی‌شد که نقدهایشان از حاکمیت و وضعیت را دربست کنار بگذارند، ولی دوست هم نداشتند در شرایطی که کشور تحت تهاجم نظامی است شروع به نقد کردن بکنند و لذا ســکوت کردند و سکوت نجیبانه‌ای بود که فعلاً نقدهایشان را نگویند؛ اما بخش بزرگی از روشنفکری ایران به رغم همه مسائل و مصائبی که بر آن رفته بود، کسانی مثل علیرضا رجایی که چشمش تخلیه شد، پرستو فروهر که پدر و مادرش سلاخی شدند و عبدالکریم سروش که نفی بلد شد شرافتمندانه آمدند و نشان دادند هر دعوایی که بوده دعوا بر سر منافع مردم و کشور ایران نبوده و همه این را فهمیدند؛ چون الآن عیارش معلوم شد.

این روایت‌ها، روایت‌هایی هستند که همگی داشتند از همبستگی حرف می‌زدند؛ ولی هیچ کدامشان به بیرون از خود گشوده نیستند و آنچه که خود می‌گویند را به‌عنوان همبستگی مطرح می‌کنند و عملاً این وسط همبستگی دارد به واژه‌ای تهی از معنا تبدیل می‌شود که معنایش چیزی نیست جز همراهی با من؛ یعنی می‌گوید همبستگی یعنی این که همه‌تان پشت سر من بیایید. این همبستگی نیست و ستیزه است و نمی‌توانیم اسمش را همبستگی بگذاریم و کلاهبرداری است. همبستگی فی نفسه واژه مثبتی نیست. قوی‌ترین همبستگی‌ها در دولت‌های فاشیستی وجود دارد که چسبندگی در آن خیلی بالاست، اما قیمتش طرد تفاوت و تکثر است. همبستگی زمانی ارزش دارد که پیوند بین کل و جزء را برقرار کند. اگر همبستگی را به این معنا بفهمیم، این معناست که به ما قدرت می‌دهد تا بتوانیم در برابر هر گونه تهاجم بایستیم آن‌گاه مهم‌ترین مسئولیت به عهده روایتی است که پای در قدرت دارد؛ چون این روایت است که به واسطه پایی که در قدرت دارد توان طرد بیشتری داشته است.

در روایتی که کنار اســرائیل ایستاده می‌گوید اسرائیل بزند. در چارچوب تحلیلی که با آن تحلیل کردم که جنگ برای ما جز ضعیف‌تر شدن کشور و از دست رفتن امکانات، آینده و همه چیز، چیز دیگری ندارد امکان هیچ جور همبستگی با این روایت نیست؛ چون می‌گوید اسرائیل بزند برای مردم ایران خوب می‌شود که من می‌گویم خوب نمی‌شود. بقیه روایت‌هایی که در این عصر که هر گونه جنگ و تجاوز نظامی به مملکت به ضرر مردم ایران اســت اتفاق نظر دارند، بین این‌ها می‌تواند همبســتگی اتفاق بیافتد و در این ۱۲ روز جنگ روایتی که نقدهایی بر جمهوری اسلامی و شیوه‌های حکمرانی داشت و همیشه از ناحیه حکمرانی متهم بود به این که منافع مردم ایران را جلو نمی‌برد و خط دشمن را پیش می‌برد و به آن اتهام وابسته بودن و عامل نفوذی و جاسوسی می‌زدند نشــان داد که پای این مملکت و مردم ایران ایستاده علی رغم همه هزینه‌هایی که داده و نفی بلد شده، چشمش تخلیه شده و پدر و مادرش را سلاخی کردند و همه این را دیدند. غلط‌ترین کار این است که به آنها بگویید آنها هم پشت ما آمدند. نه، آن‌ها پشت ما نیامدند و پشت مردم ایران آمدند و بدون این که نقدهایشــان را کنار بگذارند پشت مردم ایران آمدند. اگر قرار است همبستگی تولید شود امروز باید با همان موضعی که دارند به رسمیت شناخته شوند، یعنی به رغم نقدهایی که دارند و اتفاقاً امروز زمانی است که صدایشان شنیده می‌شود.

امروز زمانی است که بپذیریم در این مملکت سه چهار دهه نزاعی جریان داشته که نزاع بین گروه‌هایی بوده که اگر متهم شدند به این که عامل بیگانه و نفوذی و جاسوسند، به غلط متهم شدند. کسانی که روشنفکری ایران را متهم می‌کردند به این که مواضع ضد استعماری نمی‌گیرد، باید شرمنده باشند؛ این قدر که روشنفکری ایران طی این چند روز مواضع ضد استعماری گرفت و همان چپی که می‌گفتند جهان‌وطن است، از همه بیشتر مواضع ضد استعماری گرفت. متاسفانه نشانه‌هایش را نمی‌بینیم و به سرعت داریم فرصت را از دست می‌دهیم. ما که بهمان آدم‌های محافظه‌کار و میانه‌رو می‌گویند، به آنها می‌گوییم محافظه‌کار. این‌همه نهاد، پژوهشــکده و اندیشکده ســاختیم بس است؛ یک نهاد که می‌بینیم جامعه روشنفکری و دانشگاهی ایران حساس شده و دارد پیگیری می‌کند که سرنوشت این یک نهاد چه می‌شود. در این شرایط اگر می‌خواستم بگویم چهار سیاست پیش ببرند که به نفع اسرائیل تمام شود، می‌گفتم همین کارها را بکنند و وقت و انرژی کشور را صرف این بکنند به جای این که مسائل شهر را حل کنند. اگر این وضعیت تغییر نکند که اهرم‌های اصلیش دست جامعه مدنی نیست و دست ساختار قدرت است و دست بخشی از اصلاح‌طلبان است که در ساختار قدرت رفتند و باید به‌صورت جدی‌تر این ماجرا را پیگیری کنند و دست بخشی از ســاختاری است که قدرت اصلی دستش است تا این پیام تغییر به جهان برسد که این وضعیت عوض شده و این نظام تصمیم گرفته به سمت دموکراسی حرکت کند.

در جامعه ما نشــانه‌های انبوهی از زایش و ســاخته شدن اشکال جدید همبستگی اجتماعی وجود دارد و مطلقاً این گونه نیست که یک‌سویه به سمت گسیختگی برویم؛ اما با بحران‌های عینی طرفیم که این بحران‌های عینی راه حل روشن ندارند؛ یعنی آب بین کشاورز اصفهانی، کارگر فولاد مبارکه و ساکن کهگیلویه و بویراحمد یا اهواز راه حل معین ندارد و راه حل این اســت که گروه‌های مختلف نمایندگی پیدا کنند و متشکل شوند و با هم وارد گفت‌وگو شوند و بتوانند به توافقاتی برسند و قطعاً باید همه این توافقات از مکان فعلی‌شان عقب‌نشینی کنند. نمی‌توانند در مکان فعلی‌شان بایستند و بحران حل شود؛ یعنی این کشــور به ازخودگذشــتگی نیاز دارد و نیاز به این دارد که گروه‌های گوناگون بپذیرند که وضعیت فعلی قابل ادامه نیســت و برای این که بتوانیــم ادامه بدهیم باید پیمان‌های همبستگی‌ساز جدید ببندیم و در این جامعه مدنی گروه‌های مختلف نقش مهمی دارند و مسئولیت فقط به عهده حکومت نیست. این بخشی است که جامعه مدنی هم باید بتواند گروه‌های مختلفش را شکل بدهد و نمایندگی پیدا کند و این نمایندگی‌ها با همدیگر وارد گفت‌وگو شوند تا بتوانند به توافقاتی برسند که در این توافقات منافع همه‌شان تأمین شود. وقت ما بسیار کم و قدرت تصمیم‌گیری در سیستم‌مان پایین است و همه اینها باعث می‌شود که خواب را از آدم بگیرد. امیدوارم بتوانیم با این جلسات و صداها اگر شنیده شود کمک کنیم که تصمیماتی گرفته شود که کشور را از خطر دور کند.



مشاوره امور کار

آیا می‌دانید یکی از اصلی‌ترین چالش‌های کسب‌وکارها چالش تامین منابع انسانی یا نیروی کار است؟

اختلافات کارگر و کارفرما، حوادث ناشی از کار، مساله مشاغل سخت و زیان‌آور، بیمه بیکاری و مشکلات محیط کار میتواند برای کارفرمایان دردسرهای پیچیده قانونی زیادی ایجاد می‌کند.

بنابراین همه کارفرمایان باید یا با قانون کار آشنایی کامل داشته باشند یا از مشاوران خبره قانون کار استفاده کنند تا در صورت بروز مشکل قانونی، بتوانند از خودشان در مراجع قانونی دفاع کنند. اتاق بازرگانی تهران در همه این امور به اعضای خود مشاوره رایگان ارائه می‌دهد و در همه مراحل رسیدگی قانونی در کنار شماست.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.

مشاوره تامین اجتماعی

آیا می‌دانید سازمان تامین اجتماعی بنا به دلایل مختلف مانند بازرسی دفاتر قانونی شرکت‌ها، نحوه محاسبه حق بیمه قراردادهای اجتماعی، تفاوت عناوین شغلی در رابطه با مشاغل سخت و زیان‌آور یا دلایل دیگر صورت‌حساب‌هایی صادر می‌کند که بی‌قاعده و برای شما غیرقابل قبول است و به کسب‌وکار شما آسیب جدی وارد می‌کند؟

اتاق بازرگانی تهران به اعضای خود در خصوص راه‌های تعامل با سازمان تامین اجتماعی مشاوره رایگان ارائه می‌دهد، نحوه اعتراض و فرایند رسیدگی به اعتراض در مقابل جریمه‌های سازمان تامین اجتماعی را به شما آموزش می‌دهد و در همه مراحل کنار شماست. همچنین یکی از اعضای هیات بدوی و هیات تجدیدنظر نماینده اتاق تهران به طرفیت از کارفرماست

به محض دریافت صورتحساب از سوی سازمان تامین اجتماعی می‌توانید برای ثبت اعتراض خود از اتاق بازرگانی تهران مشاوره دریافت کنید تا پرونده شما به هیات بدوی تشخیص مطالبات ارجاع شود.

برای دریافت این مشاوره با شماره‌های ۸۸۷۱۴۴۷۳ و ۸۸۷۱۴۴۷۲ تماس بگیرید، به صورت حضوری مراجعه کنید یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران اقدام کنید.

کارآفرین



از سرعت تا قدرت

نگاهی به موفقیت چهار کارآفرین قدیمی

انزو فراری چگونه خودروساز افسانه‌ای ایتالیا شد؟

پرواز با اسب پرنده

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی



اوکیست؟

انزوی فراری یکی از چهره‌های کلیدی نه فقط در صنعت خودروسازی ایتالیا، بلکه در صنعت خودروسازی در سرتاسر جهان به شمار می‌آید. این چهره، توانسته انقلابی بزرگ در عرصه خودروسازی ایجاد کند و خودروسازی را وارد مرحله‌ای تازه کرده است.

خودروهای برند «فِراری» برای همه آشناست. اسب بلندپروازی که روی لوگوی این خودروها نقش بسته، به مشـــتریان این احســـاس را می‌دهد که یکی از بهترین برندهای خودرو در جهان را خریداری کرده‌اند. نامی که پشـــت این برند قرار دارد «انزو فراری» است. یک کارآفرین ایتالیایی که توانست با خلق برند فراری، نام ایتالیا را در صنعت خودروسازی ماندگار کند. داستان زندگی او می‌تواند برای بسیاری از افراد، الهام‌بخش باشـــد و به کارآفرین‌ها نشان می‌دهد که پیشرفت، مســـیری پرتلاطم دارد اما با پشتکار و اراده، می‌توان در این مسیر همچنان گام برداشت و بر مشکلات پیروز شد.

داستان انزو فراری، حماسه‌ای بی‌نظیر از پشتکار، اشتیاق و وسواس برای کمال اســـت. او که در ســـال ۱۸۹۸ در مودنا، ایتالیا، فرزند یک قاطرچی و یک خانه‌دار، متولد شد، از منشأیی فروتن برخاست تا یکی از نمادین‌ترین برندهای خودروهای لوکس اســـپرت در تاریخ را بسازد –فراری S.p.A، نامی که امروز به معنای سرعت، سبک، شکوه مسابقه‌ای و انحصار است.

مرد پشت افسانه

انزو آنسلمو فراری در ۱۸ فوریه ۱۸۹۸ در مودنا متولد شد. کودکی لاغر که پس از جراحی در حال بهبود بود، شـــیفتگی زودهنگامی به خودروها پیدا کرد. پس از جنگ جهانی اول، به تیم مســـابقه‌ای خانواده مازراتی پیوست و به‌سرعت به دلیل استعداد و اشتیاقش توجه‌ها را جلب کرد. در اوایل دهه ۱۹۲۰، فراری به‌عنوان راننده تیم مسابقه‌ای آلفا رومئو به این شـــرکت پیوســـت، چندین رویداد را بـــرد و احترام دنیای موتوراسپرت را به دست آورد –هرچند هرگز به قهرمانی سطح بالا نرسید. با این حال او قرار بود در عرصه‌ای دیگر به قهرمانی بلندآوازه تبدیل شود و آن هم عرصه صنعت خودروســـازی بود. نام او نه تنها در ایتالیا، بلکه در سرتاسر جهان ماندگار شد.

در سال ۱۹۲۹، فراری اسکودریا فراری را تأسیس کرد، ابتدا به‌عنوان مدیر و حامی تیم مســـابقه‌ای آلفا رومئو. تا سال ۱۹۳۹، او از آلفا رومئو جدا شد و Auto Avio Costruzioni را ایجـــاد کرد، هرچند به دلیل قرارداد، تا چهار سال نمی‌توانست از نام فراری به‌صورت عمومی استفاده کند. در سال ۱۹۴۷، اولین خودروی با نشان فراری ۱۲۵ S –در مارانلو تولید شد و تولد رسمی برند



تولد در مودنا، ایتالیا
۱۸۹۸

ظهور اولین خودروی جاده‌ای فراری
۱۹۴۷

فراری به شرکت سهامی تبدیل شد
۱۹۶۰

ریشه‌های فراری در مسابقات نهفته است. حتی پیش از ساخت خودروهای جاده‌ای، انزو هزینه‌های مسابقات خود را تأمین می‌کرد. موفقیت شرکت در مسابقات گرندپری و استقامت، اعتبار و دیده‌شدن لازم برای فروش خودروهای انحصاری با عملکرد بالا به مشتریان ثروتمند را فراهم کرد.

فراری را رقم زد.

انزو کارگری خستگی‌ناپذیر بود -به‌ندرت مرخصی می‌گرفت و معروف بود که تا دیروقت در کارخانه‌اش می‌ماند و شخصاً بر ایمنی و طراحی نظارت می‌کرد. او با رهبری کاریزماتیک اما سخت‌گیرانه‌اش، عملکرد و خدمات را در اولویت قرار داد. تعهد او به کمال، خودروهای جاده‌ای فراری را به گزینه‌ای محبوب برای علاقه‌مندان و مجموعه‌داران ثروتمند تبدیل کرد. در سال ۱۹۶۹، او پیشنهاد فورد را رد کرد و در عوض ۵۰ درصد از فراری را به فیات فروخت، اما کنترل کامل بر فعالیت‌های مسابقه‌ای را حفظ کرد -توافقی که آینده فراری را تضمین کرد و خودمختاری او را حفظ کرد. سختکوشی‌های او نتیجه‌ای شیرین به همراه داشت و باعث شد که به فردی ماندگار در تاریخ بدل شود.

انزو در سال ۱۹۸۸ درگذشت و میراثی جهانی در موتوراسپرت و خودروسازی از خود به‌جا گذاشت. فراری پیش‌تر جایگاه خود را به‌عنوان نمادی از عملکرد و اعتبار تثبیت کرده بود و آماده گسترش جهانی فراتر از عمر بنیان‌گذارش بود. حالا سال‌ها از مرگ او می‌گذرد اما همچنان برندی که در عرصه خودروسازی به راه انداخته، به‌عنوان برندی زنده و معتبر در جهان شناخته می‌شود. مسیر او در دنیای خودروسازی در ایتالیا ادامه پیدا کرده و نقشی موثر در اقتصاد ایتالیا هم داشته است.

کسب‌وکار فراری: اولویت با مسابقه

ریشه‌های فراری در مسابقات نهفته است. حتی پیش از ساخت خودروهای جاده‌ای، انزو هزینه‌های مسابقات خود را تأمین می‌کرد. موفقیت شرکت در مسابقات گرندپری و استقامت، اعتبار و دیده‌شدن لازم برای فروش خودروهای انحصاری با عملکرد بالا به مشتریان ثروتمند را فراهم کرد. در واقع، کسانی‌که به رالی و مسابقات خودرو علاقه دارند، با نام فراری هم به خوبی آشنا هستند و می‌دانند که این خودرو، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

پیشرفت‌های کلیدی فراری از این قرار است: تسلط در فرمول یک؛ یعنی فراری موفق‌ترین و قدیمی‌ترین تیم در تاریخ فرمول یک باقی مانده است. مدل تأمین مالی خودروهای جاده‌ای هم مسئله‌ای دیگری است. پیروزی‌های مسابقه‌ای، DNA برند را فروخت، در حالی که فروش خودروهای جاده‌ای، بودجه مسابقات بیشتر را تأمین کرد. مدل‌های نمادینی مانند ۲۵۰ GTO، F۴۰، انزو، لافراری و غیره، اعتبار مهندسی فراری را تثبیت کردند.

افسانه لوگوی اسب پرنده

هیچ بحثی درباره فراری بدون اشاره به لوگوی نمادین اسب سیاه پرنده روی پس‌زمینه زرد، Cavallino Rampante، کامل نیست. افسانه می‌گوید که فرانچسکو باراکا، برترین خلبان جنگنده ایتالیا در جنگ جهانی اول، اسبی پرنده را برای شانس روی بدنه هواپیمایش نقاشی کرده بود. پس از مرگ باراکا، مادرش به انزو فراری پیشنهاد داد که این نشان را برای خودروهای مسابقه‌ای‌اش انتخاب کند -با این باور که شانس می‌آورد. انزو این درخواست را پذیرفت اما پس‌زمینه زرد درخشانی را اضافه کرد، رنگی که نمایانگر شهر زادگاهش مودنا بود. این نشان برای اولین بار در گرندپری اسپا در سال ۱۹۳۲ ظاهر شد، هرچند تا سال ۱۹۳۹ به‌صورت رسمی روی خودروهای با نشان فراری استفاده نشد. این طراحی بلافاصله تأثیر گذاشت: اسب، نماد قدرت و سرعت بود، و زرد، هویت برند و غرور زادگاه را نشان می‌داد. طی دهه‌ها، لوگوی اسب پرنده مترادف با اعتبار و انحصار شد -بزرگ‌ترین نماد آرزوی خودروسازی، که نه‌تنها روی خودروها بلکه روی ساعت‌ها، لباس‌ها و آثار هنری در سراسر جهان نقش بسته است.

در دهه ۱۹۶۰، افزایش مقررات ایمنی و آلایندگی، انزو را وادار به جذب سرمایه‌گذاری فیات کرد. با وجود فشارهای مالی، انزو خودمختاری مسابقه‌ای را حفظ کرد و تا سال ۱۹۸۸، فیات ۹۰ درصد فراری را در اختیار داشت. این شرکت در سال ۱۹۶۰ عمومی شد، در سال ۲۰۱۶ از فیات کرایسلر جدا شد و امروز تا حدی تحت کنترل خانواده است، با سهامداری پسر انزو، پیرو فراری، شرکت اکسور (خانواده آنیلی) و سهامداران عمومی. به این ترتیب فراری به نامی ماندگار در میان برندهای خودروسازی در جهان تبدیل شد.

فراری S.p.A

فراری که در سال ۱۹۳۹ به‌عنوان Auto Avio Costruzioni تأسیس و در سال ۱۹۴۷ به‌عنوان فراری S.p.A باز زاده شد، نمادی از عملکرد نهایی، طراحی ایتالیایی و برتری مسابقه‌ای است. با دفتر مرکزی در مارانلو (در نزدیکی مودنا)، فراری سالانه حدود ۱۳,۰۰۰ خودرو تولید می‌کند و در سال ۲۰۲۴ درآمدی بالغ بر ۶۶۸ میلیارد یورو و سود خالص ۱.۵۲۶ میلیارد یورو گزارش کرد. فراری همچنان با بخش مسابقه‌ای خود، اسکودریا فراری، ارتباط نزدیکی دارد و خطوط خودروهای سواری آن به‌لحاظ احساسی به پیشینه مسابقه‌ای‌اش پیوند خورده‌اند.

این شرکت از طریق محدودیت‌های تولید، استراتژی‌های انتخابی مشتری و شبکه جهانی نمایندگی‌های همراستا با برند، انحصار را حفظ می‌کند و تجربیاتی مانند پارک موضوعی فراری ورلد ابوظبی -اولین پارک موضوعی با برند فراری در جهان، با سواری‌های پرسرعت و نمایشگاه‌ها- ارائه می‌دهد. تأثیر فرهنگی فراری فراتر از خودروها است: لوگوی «اسب پرنده» (Cavallino Rampante) و رنگ قرمز خاص فراری (Rosso Corsa) نماد آرزو، اشتیاق و هنر ایتالیایی هستند. زندگی انزو فراری -راننده مسابقه، بنیان‌گذار کاریزماتیک، مهندس سازش‌ناپذیر- یکی از تحسین‌شده‌ترین برندهای جهان را خلق کرد. فراری در تلفیق برتری در مسابقات، اشتیاق در طراحی و دقت در مهندسی بی‌همتا باقی مانده است. استراتژی این شرکت در حفظ انحصار، میراث و عملکرد تضمین می‌کند که هر خودروی فراری بیش از یک خودرو است -یک اثر هنری خودروسازی است. بالاتر از همه، اسب پرنده به ما یادآوری می‌کند که فراری نه‌تنها بر اسب بخار، بلکه بر داستان‌سرایی، دیدگاه شخصی و تعهدی به خلق سرعت با روح ساخته شده است.



انزو فراری و ماشین مسابقه‌ای

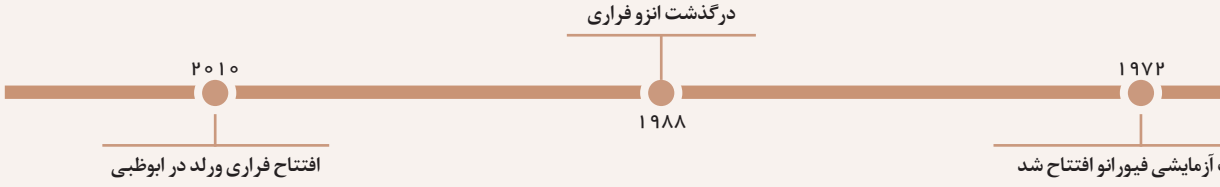

ماکس مورگنتالر، نامی پشت قهوه‌های فوری

کافه و انقلاب در قهوه

اوکیست؟

برخی از برندها از دل بحران متولد شده‌اند و نسکافه هم یکی از همین برندهاست که ماکس مورگنتالر توانست راه‌اندازی کند. ماجرا به یک بحران در برزیل در رابطه با قهوه مربوط می‌شود که این شخص توانست به‌عنوان یک شیمی‌دان برایش راه‌کاری خارق‌العاده پیدا کند.

کمتر برندی در میان برندهای مصرفی به فراگیری و تأثیر فرهنگی نسکافه دست یافته است. با مصرف بیش از ۵،۵۰۰ فنجان در هر ثانیه در بیش از ۱۸۰ کشور، نسکافه چیزی فراتر از قهوه فوری است -یک آیکون جهانی است. اما پشت این موفقیت، داستان پشتکار یک مخترع و دیدگاه استراتژیک یک شرکت نهفته است.

ماکس مورگنتالر و بحران قهوه برزیل

اگرچه نسکافه نام نسـتله را یدک می‌کشد، جرقه اصلی کارآفرینی از ماکس مورگنتالر، شـیمیدان سوئیسـی که در اوایل دهه ۱۹۳۰ برای نستله کار می‌کرد، برخاست. داسـتان آغازین در سال ۱۹۲۹ شروع شـد، زمانی که مازاد ویرانگر قهوه در برزیل -ناشی از تولید بیش از حد پس از جنگ جهانی اول، انبارهای دولتی و سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹- کشاورزان و بازارهای بین‌المللی را در معرض فروپاشی قرار داد.

دولت برزیل و کنسرسـیومی از بانک‌داران به نستله، به رهبری رئیس آن لوئی داپل، مراجعه کردند تا دانه‌های مازاد را به محصولی پایدار و قابل ذخیره تبدیل کنند -در ابتدا به شـکل مکعب قهوه‌ای که در آب داغ حل شود. با این حال، نمونه‌های اولیه طعم و عطر نداشتند و این امر باعث شد مورگنتالر تصمیم جسورانه‌ای بگیرد و حتی پس از لغو رسمی برنامه توسط نستله در سال ۱۹۳۶، تحقیقات را به‌تنهایی ادامه دهد.

مورگنتالر در خانه خود با تکنیک‌های خشک‌کردن پاششی و انجمادی آزمایش کرد و سرانجام کشف کرد که حفظ کربوهیدرات‌ها و بهینه‌سازی روش خشک‌کردن، طعم قهوه را حفظ می‌کند. پس از آزمایش مخفیانه موفقیت‌آمیز، مدیران نسـتله دوباره گرد هم آمدند و با پودری مواجه شدند که واقعاً شبیه قهوه دم‌شده بود. بدین ترتیب، آنچه زمانی پروژه‌ای شرکتی بود، به دستاوردی شخصی تبدیل شد. وقتی نسکافه -ترکیبی از نام نستله و کافه- در ۱ آوریل ۱۹۳۸ در سوئیس رسماً راه‌اندازی شد، با موفقیت فوری روبه‌رو شد. ظرف دو ماه، تولید سالانه به فروش رفت. تا سال ۱۹۴۰، این محصول در بیش از ۳۰ کشور در هر قاره در دسترس بود.

با وجود نقش محوری مورگنتالر، او به چهره‌ای شناخته‌شـده تبدیل نشد. او در سال ۱۹۵۵ بازنشسته شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۸۰ در ووه، سوئیس، زندگی ساده‌ای داشت. اما میراث او در هر شیشه قهوه فوری با برچسب نسکافه زنده است.



سفر تجاری نسکافه: از قهوه فوری تا برند جهانی

وقتی جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد، سود نستله به دلیل اختلال در زنجیره تأمین و کمبود مواد اولیه حدود ۷۰ درصد کاهش یافت. با موفقیت تجاری نسکافه، نستله به تأمین قهوه فوری برای ارتش آمریکا روی آورد و این محصول به بخشی از بسته‌های جیره‌بندی تبدیل شد. پس از جنگ، نسکافه در بسته‌های CARE که به مناطق جنگ‌زده مانند اروپا و ژاپن ارسـال می‌شد، گنجانده شـد و این امر نفوذ برند و تقاضای جهانی مصرف‌کننده را به‌طور چشمگیری افزایش داد.

بین سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، درآمد نستله در بازار آمریکا از ۱۴ میلیون دلار به ۶۰ میلیون دلار افزایش یافت، زیرا آمریکای شمالی نسکافه را پذیرفت و فروش جهانی از ۱۰۰ میلیون دلار به ۲۲۵ میلیون دلار رسید.

نوآوری و گسترش

در دهه ۱۹۵۰، نسـتله فرآیند خود را با استخراج کربوهیدرات‌های طبیعی موجود در دانه‌هـای قهـوه بهبود داد و نیاز به افزودنی‌ها را حذف کرد و طعم را ارتقا داد. تا سـال ۱۹۶۲، شیشه‌ها جایگزین قوطی‌های فلزی شدند؛ تا سال ۱۹۶۵، ترکیب‌های خشک‌شده انجمادی مانند نسکافه گلد وارد بازار شد. تا سال ۱۹۶۶، نسکافه از پودر به گرانول تغییر کرد و در سال ۱۹۶۷، ماگ قرمز نمادین را معرفی کرد -که بعدها در سال ۱۹۷۰ به‌عنوان لوگوی جهانی برند رسمی شد.

در سـال ۲۰۰۶، نستله سیستم قهوه کپسولی دولچه گوستو را راه‌اندازی کرد که به مصرف‌کنندگان امکان دم کردن نوشـیدنی‌های سـبک کافه‌ای در خانه را می‌داد. این سیسـتم به‌سرعت به برندی یک میلیارد دلاری تبدیل شد که در بیش از ۶۰ کشور در

درخواست برزیل از نستله
۱۹۲۹

آغاز تحقیقات رسمی مورگنتالر روی قهوه
۱۹۳۶

نسکافه در سوئیس با عنوان نستله راه‌اندازی شد
۱۹۳۸

با وجود نقش محوری مورگنتالر، او به چهره‌ای شناخته‌شده تبدیل نشد. او در سال ۱۹۵۵ بازنشسته شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۸۰ در ووه، سوئیس، زندگی ساده‌ای داشت. اما میراث او در هر شیشه قهوه فوری با برچسب نسکافه زنده است.



مورگنتالر در حال آزمایش



یکی از تبلیغات نسکافه در روزهای ابتدایی

دسترس بود و جایگاه نسکافه را به‌عنوان نوآور در فناوری قهوه تثبیت کرد.

هویت برند و عصر دیجیتال

در سال ۲۰۱۴، نستله کمپین بازسازی برند جهانی به نام «انقلاب قرمز» را رونمایی کرد که بسته‌بندی محصول، پیام‌رسانی («همه‌چیز با یک نسکافه شروع می‌شود») و نوآوری‌های دیجیتالی مانند ساعت زنگ‌دار اجتماعی را یکپارچه کرد. این برند همچنین به خطوط آماده نوشیدنی مانند شاکیسیمو و سیستم‌های قهوه شخصی‌سازی‌شده مانند نسکافه رد کاپ در آسیا گسترش یافت.

امروز، نسکافه توسط Interbrand حدود ۱۳.۹ میلیارد دلار (۲۰۲۰) ارزش‌گذاری شده و چهارمین برند نوشیدنی ارزشمند جهان باقی مانده است. این برند در بیش از ۱۸۰ کشور در دسترس است، با فروش بیش از ۵،۵۰۰ فنجان در ثانیه، و به بزرگ‌ترین برند مستقل نستله تبدیل شده است که هزاران SKU در فرمت‌ها و طعم‌های مختلف ارائه می‌دهد.

میراث، گستره و فرهنگ

قدرت نسکافه در یکپارچگی بی‌نقص نوآوری، دسترسی‌پذیری و ارتباط فرهنگی نهفته است. به‌عنوان بخشی از مجموعه نستله (تأسیس‌شده در ۱۹۰۵)، نسکافه نمادی از کیفیت سوئیسی و اعتماد مصرف‌کننده باقی مانده است. این برند از تمرکز اولیه نستله بر تغذیه نوزادان به یک رهبر جهانی نوشیدنی تبدیل شد که با برنامه‌های تحقیق و توسعه قوی و پایداری مانند برنامه نسکافه، که از کشاورزان قهوه و حفاظت از محیط زیست حمایت می‌کند، پشتیبانی می‌شود.

روح بازاریابی برند -لذت روزمره و راحت- طی دهه‌ها ثابت مانده است، حتی با مدرن شدن تکنیک‌ها: ماگ قرمز، پلتفرم‌های دیجیتال اجتماعی، مشارکت با موسیقی و فرهنگ، و فرمت‌های میکرو انعطاف‌پذیر، نسکافه را برای نسل‌های متوالی مرتبط نگه داشته‌اند. نوآوری‌های بسته‌بندی -شیشه‌ها، ساشه‌ها، کپسول‌ها- روندهای مصرف‌کننده به سمت راحتی، ماندگاری و پایداری را منعکس می‌کنند. نسکافه فراتر از قهوه است؛ این برند نماینده یک آیین اجتماعی، دموکراتیزه‌کننده جهانی طعم، و مثالی مداوم از چگونگی بازسازی ارزش از بحران توسط تحقیق و توسعه و بازاریابی است.

چرا نسکافه مهم است؟

نسکافه چیزی بیش از قهوه است. این یک مطالعه موردی درباره حل مسئله از روی ضرورت است. بحران برزیل به نوآوری جهانی تبدیل شد. همچنین درباره پشتکار شخصی است؛ تعهد مورگنتالر شکست شرکتی را به موفقیت تبدیل کرد. به‌علاوه تکامل برند را از جیره‌های جنگی تا فرهنگ کافه در خانه نشان می‌دهد. در نهایت بازاریابی جهانی هم بخشی از آن است. تعداد کمی از برندها در ۱۸۰ کشور شناخته‌شده هستند. حتی اکنون، نستله از طریق برنامه نسکافه (مانند بسته‌بندی قابل بازیافت و حمایت از کشاورزان) پایداری را پیش می‌برد و برای مصرف‌کنندگان امروزی که به اخلاق اهمیت می‌دهند، مرتبط باقی می‌ماند.

هر بار که کسی فنجان نسکافه‌ای را هم می‌زند -عطر، ماگ قرمز- به میراثی متصل می‌شود که از یک بحران مالی و امتناع یک شیمیدان از تسلیم شدن در برابر شکست اولیه آغاز شد. این انعطاف‌پذیری، همراه با بازاریابی جهانی و نوآوری، قهوه را به یک راحتی جهانی تبدیل کرد و برند پایدار نستله را به بخشی ضروری از زندگی روزمره بدل ساخت.

قصه ماگ قرمز

در میان چهره‌های افسانه‌ای و پیشرفت‌های آزمایشگاهی، یک جزئیات کوچک برجسته است: ماگ قرمز نسکافه. این ماگ که در سال ۱۹۶۷ معرفی شد، چنان از نظر بصری نمادین شد که تا سال ۱۹۷۰ در طراحی لوگوی جهانی نسکافه در بسته‌بندی‌های سراسر جهان گنجانده شد. این تغییر، تکامل برند را نشان داد: از قهوه فوری کاربردی به ارتباط احساسی. ماگ قرمز نماد گرما، آیین روزانه و ثبات قابل‌دسترس بود- و فراتر از خود محصول، به نمادی جهانی برای قهوه تبدیل شد.

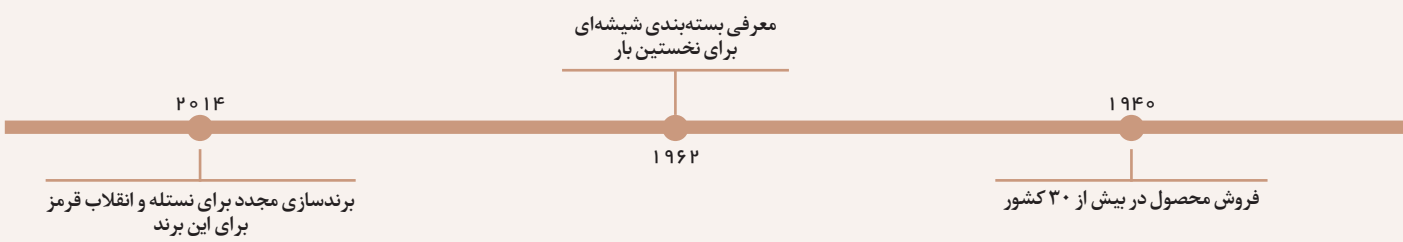

ویلیام کلگیت بهداشت دهان را تضمین کرد

نوآوری با خمیردندان



اوکیست؟

استفاده از خمیردندان در دنیای امروز، امری طبیعی و ساده به نظر می‌رسد. با این حال، در گذشته اینطور نبود و خمیردندان هم به همین سادگی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. ویلیام کلگیت کسی است که توانست برندی ماندگار در رابطه با بهداشت دندان به جهان معرفی کند.

خمیردنـــدان کلگیت را حتمـــاً دیده‌ایـــد. این برند کاملاً آشناست و بســـیاری از افراد حداقل یک بار در زندگی‌شـــان از آن اســـتفاده کرده‌اند. ویلیام کلگیت نامی است که پشت این برند قرار دارد. قصه زندگی او می‌تواند برای کارآفرین‌های جوان، شنیدنی و خواندنی باشد. کمتر برند مصرفی‌ای به اندازه کلگیت فراگیر یا مورد اعتماد اســـت. از آغاز فروتنانه در نیویورک اوایل قرن نوزدهم تا قفســـه‌های خانه‌هـــا در بیش از ۲۰۰ کشور، صعود کلگیت داستانی از دوراندیشی، نوآوری و رشد استراتژیک است. این کارآفرین نشان می‌دهد که چطور می‌توان برندی قابل اعتماد در دنیا ساخت که ده‌ها سال پس از مرگ آن شخص، همچنان به‌عنوان برندی قابل اعتماد و میراثی ماندگار، مورد استفاده قرار بگیرد.ن آن

مردی که بهداشت را برای دندان‌ها به ارمغان آورد

ویلیام کلگیت در ژانویه ۱۷۸۳ در هالینگبورن، کنت، انگلستان متولد شد و در سال ۱۷۹۵ به ایالات متحده مهاجرت کرد. او که یک باپتیست متعهد و شمع‌ساز جوان جاه‌طلب بود، در سال ۱۸۰۶ در سن ۲۳ سالگی کسب‌وکار صابون، نشاسته و شمع خود را در خیابان داچ نیویورک با نام «ویلیام کلگیت و شرکا» راه‌اندازی کرد. به این ترتیب کسب‌وکارش را به صورت رسمی آغاز کرد و به چهره‌ای مطرح در دنیای تجارت تبدیل شد. حالا نه فقط در انگلستان، بلکه در آمریکا هم همه او را می‌شناختند و به‌عنوان یک چهره کارآفرین برایش ارزش و احترام بالایی قائل بودند.

در سال ۱۸۱۷، اولین آگهی کلگیت در روزنامه‌ای در نیویورک منتشر شد و تا اوایل دهه ۱۸۲۰، او کسب‌وکار خود را با تأسیس کارخانه‌ای در جرسی سیتی گسترش داد و صابون ویندزور و نشاسته پرل تولید کرد. با وجود مشکلات -مانند حمله قلبی شدید در سال ۱۸۳۳ و آتش‌سوزی ویرانگر در سال ۱۸۶۶- کلگیت با پشتکار ادامه داد. محصولات او به دلیل کیفیت ثابت و بهداشت مقرون‌به‌صرفه مورد اعتماد قرار گرفتند.

وقتی کلگیت در ســـال ۱۸۵۷ درگذشت، پسرش ساموئل کلگیت اداره شرکت را بر عهده گرفت. ساموئل که در ابتدا تمایلی نداشت، شرکت را با نام کلگیت و شرکا بازسازی کرد و با معرفی صابون معطر (کشمیر بوکت) در سال ۱۸۶۶ و عرضه اولین خمیردندان در شیشـــه در سال ۱۸۷۳، آن را گسترش داد. تحت رهبری او، شرکت از صابون فلهای به کالاهای مصرفی برنددار تغییر جهت داد. این اتفاقات، سرآغاز انقلابی بزرگ در دنیای بهداشت به شمار می‌آمد. در آن زمان، هنوز مردم با مفهوم بهداشت به معنای امروزی‌اش آشنایی نداشتند و تمام ابداعاتی که افرادی نظیر کلگیت در نظر گرفته بودند، توانست انقلابی بزرگ در ذهن مردم درباره بهداشت به وجود آورد.

از صابون تا مراقبت دهانی و فراتر از آن

نوآوری در خمیردندان یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌ها در تاریخ بشر به شمار می‌آید و بخشی از این انقلاب بزرگ را مدیون چهره‌ای هســـتیم که این روزها هنوز برندش در بازارهای جهانی یافت می‌شود: ویلیام کلگیت. در سال ۱۸۹۶، کلگیت اولین خمیردندان را در تیوب تاشو -کلگیت ریبون دنتال کریم- معرفی کرد که از اختراع دندانپزشکی به نام واشنگتن شفیلد بهره می‌برد. تا سال ۱۹۰۸، تولید انبوه تیوب‌های خمیردندان استاندارد شد. عرضه خمیردندان در تیوب، انقلابی بزرگ به شمار می‌آمد و بی‌تردید توانست راحتی و آسایش متفاوتی را برای مردم به ارمغان آورد.

آن‌ها همچنین در سال ۱۸۹۶ یکی از اولین آزمایشگاه‌های تحقیقاتی کاربردی را به رهبری مارتین ایتنر تأسیس کردند. این فرهنگ تحقیق و توسعه به نوآوری در محصولات و کنترل کیفیت کمک کرد.

تولد ویلیام کلگیت در انگلستان — ۱۷۸۳

۱۸۰۶ — **راه‌اندازی کسب‌وکار صابون و شمع در نیویورک**

راه‌اندازی اولین کارخانه در نیوجرسی — ۱۸۲۰

داستان کلگیت ترکیبی از پشتکار کارآفرینانه، تعهد علمی و ثبات برند است. از فروشگاه شمع و صابون ویلیام کلگیت تا رهبری جهانی چندمیلیارد دلاری در مراقبت دهانی، این شرکت با عبور از بحران‌ها و دنبال کردن نوآوری، در عین حال ریشه در سلامت عمومی و دسترسی‌پذیری داشته است

آیکون ساعت کلگیت

کمتر کسی می‌داند که ساعت کلگیت، که زمانی بالای کارخانه جرسی سیتی قرار داشت، در اوایل قرن بیستم یکی از بزرگ‌ترین صفحه‌های ساعت جهان بود. این ساعت هشت‌ضلعی که در سال ۱۹۰۸ برای گرامیداشت تأسیس شرکت نصب شد، شکل صابون کلگیت را تداعی می‌کرد و نماد دقت و گستره این برند بود. در سال ۱۹۲۴، ساعت اصلی به کارخانه جدید کلگیت در جفرسون‌ویل، ایندیانا منتقل شد و با نسخه‌ای بزرگ‌تر جایگزین شد. محلی‌ها این ساعت نورانی را که از آن سوی رودخانه از لوئیزویل قابل‌مشاهده بود، به‌عنوان یک نقطه عطف به یاد می‌آورند -یادآوری اینکه کلگیت نه‌تنها محصولاتی فروخت، بلکه جایگاهی در خط آسمان جامعه داشت. این ساعت تا به امروز در پارک کلگیت باقی مانده است -گواهی بر میراث و هویت برند.



تصویری قدیمی از ساختمان کلگیت

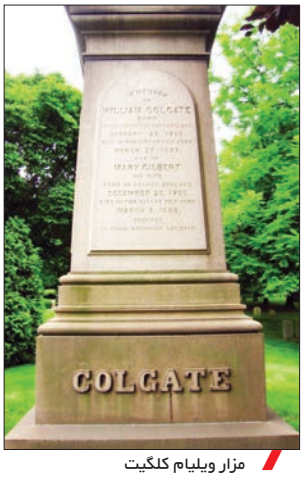

مزار ویلیام کلگیت

ادغام و گسترش جهانی

در همین حال، پالم‌اولیو -صابون پرفروشی که از روغن‌های زیتون، نخل و نارگیل ساخته شده بود- در سال ۱۸۹۸ در میلواکی ظهور کرد. تا سال ۱۹۱۷، این شرکت به پالم‌اولیو تغییر نام داد. در سال ۱۹۲۸، سه غول -کلگیت، پالم‌اولیو و برادران پیت- ادغام شدند و شرکت کلگیت-پالم‌اولیو-پیت را تشکیل دادند که در سال ۱۹۵۳ به‌سادگی کلگیت-پالم‌اولیو نامیده شد.

برندسازی و رهبری بازار

حالا زمان آن رسیده بود که خودشان را به‌عنوان یک برند در سرتاسر جهان، معرفی کنند. در سال ۱۹۳۰، کلگیت در بورس نیویورک ثبت شد. برنامه‌های تبلیغاتی و نمونه‌برداری -مانند توزیع ۲ میلیون تیوب خمیردندان به مدارس در سال ۱۹۱۱- اعتماد به برند را از همان ابتدا تقویت کرد. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰، کلگیت محصولات جدیدی معرفی کرد: کلگیت توتال (۱۹۹۲)، مسواک کلگیت ۳۶۰ درجه (۲۰۰۴) و کلگیت اپتیک وایت (۲۰۱۱).

تا پایان قرن بیستم، کلگیت فراتر از مراقبت دهانی به مراقبت شخصی، مواد شوینده، نظافت خانگی و غذای حیوانات خانگی گسترش یافت و برندهایی مانند سافت‌سوپ (۱۹۸۷)، آیریش اسپرینگ، تغذیه حیوانات هیلز (۱۹۷۶)، سانیکس (۲۰۱۱)، تامز آو میین (۲۰۰۶) و هلومحصولات (۲۰۲۰) را خریداری کرد.

امروز، کلگیت-پالم‌اولیو در بیش از ۲۰۰ کشور فعالیت می‌کند. خمیردندان کلگیت به‌تنهایی حدود ۴۵ درصد سهم بازار جهانی را در اختیار دارد و در ۶۷ درصد خانوارهای جهان استفاده می‌شود -که آن را به یکی از پرخرید برندهای تاریخ تبدیل کرده است.

مأموریت دشواری که ممکن شد

مأموریت کلگیت -«خلق لبخندهایی که پتانسیل را آزاد می‌کنند»- ریشه در مراقبت دهانی مبتنی بر علم، آموزش جهانی و پایداری دارد. برنامه لبخندهای درخشان، آینده‌های درخشان که در سال ۱۹۹۲ راه‌اندازی شد، به بیش از ۸۵۰ میلیون کودک در ۸۰ کشور کمک کرده تا بهداشت و دسترسی به مراقبت‌های دندانی را بهبود بخشد.

نوآوری علمی -مانند افزودن فلوراید MFP در سال ۱۹۶۸، عرضه کلگیت توتال و بعدها خطوط کنترل بو و سفیدکننده- این برند را در حوزه سلامت دهان پیشرو نگه داشته است. کلگیت-پالم‌اولیو همچنین به اهداف زیست‌محیطی متعهد است: تیوب‌های قابل بازیافت در سال ۲۰۱۹ معرفی شدند، استفاده از روغن نخل پایدار و حمایت از کشاورزان در سراسر جهان.

داستان کلگیت ترکیبی از پشتکار کارآفرینانه، تعهد علمی و ثبات برند است. از فروشگاه شمع و صابون ویلیام کلگیت تا رهبری جهانی چند میلیارد دلاری در مراقبت دهانی، این شرکت با عبور از بحران‌ها و دنبال کردن نوآوری، در عین حال ریشه در سلامت عمومی و دسترسی‌پذیری داشته است.

هربار که کسی تیوب خمیردندان کلگیت را باز می‌کند یا نمونه‌ای رایگان در کلاس درس دریافت می‌کند، به دو قرن تکامل کسب‌وکار، دیدگاه ارزش‌محور و روح پیشگام برندی متصل می‌شود که صابون را به اعتمادی جهانی تبدیل کرد.

۱۸۶۶
معرفی نخستین صابون معطر

۱۸۹۶
راه‌اندازی نخستین خمیردندان در تیوب

۱۹۱۱
توزیع ۲ میلیون تیوب خمیردندان در مدارس برای فرهنگ‌سازی

مایکل جردن از ورزش به کسب‌وکار پیوست

اسطوره زمین بسکتبال

اوکیست؟

مایکل جردن یکی از نام‌های آشنا و بلندآوازه در عرصه ورزش و همچنین کسب‌وکار است. اینکه چطور توانست از دنیای ورزش به جهان سخت و پیچیده کسب‌وکار راه پیدا کند، قصه‌ای شنیدنی دارد و می‌تواند برای کارآفرین‌های جوان آموزنده باشد.

نام مایکل جـــردن برای علاقه‌مندان به دنیای ورزش، نامی کاملاً آشناست. این چهره توانسته برندی ماندگار را در دنیای ورزش راه‌اندازی کند و به‌عنوان یک اسطوره نه فقط در عرصه ورزش، بلکه در عرصه کسب‌وکار هم شناخته می‌شود. کمتر برندی توانسته است به تأثیر فرهنگی، قدرت بازار و ماندگاری برند جردن دســـت یابد. این برند که از کاریزمای ستاره‌ای مایکل جردن و توانایی بازاریابی نایک زاده شد، کفش‌های بسکتبال را به یک پدیده فرهنگی و امپراتوری چند میلیارد دلاری تبدیل کرد.

جردن: افسانه کارآفرین

اگرچه برند جردن به‌صورت فنی بخشی از نایک است، ستون فقرات کارآفرینانه آن کسی نیست جز مایکل جردن. او که در ســـال ۱۹۶۳ در بروکلین متولد شد و در کارولینای شـــمالی بزرگ شد، در دانشگاه کارولینای شمالی به شهرت رسید و در سال ۱۹۸۴ توسط شیکاگو بولز انتخاب شد. تقریباً بلافاصله، ترکیب خارق‌العاده استعداد ورزشی، کاریزما و شدت رقابتی او، وی را به جذاب‌ترین چهره NBA تبدیل کرد.

در ســـال ۱۹۸۴، جردن با قرارداد تأیید پنج‌ساله با نایک به ارزش ۵۰۰،۰۰۰ دلار در سال، که اولین بار برای یک تازه‌کار بود، تاریخ‌ساز شد و خط تولید کفش امضادار خود را دریافت کرد. نایک در آوریل ۱۹۸۵، ایر جردن ۱ را که توسط پیتر مور طراحی شده بود معرفی کرد. این کفش با رنگ قرمز و سیاه خود قوانین یکنواخت لیگ را زیر پا گذاشت و به دلیل نقض قانون «۵۱ درصد سفید» NBA ممنوع شد. نایک از این جنجال بهره‌برداری کـــرد و ادعا کرد جریمه را پرداخت خواهد کرد، و این برندســـازی از جنجال، کفش را یک‌شبه به افسانه تبدیل کرد.

جردن فراتر از یک چهره نمادین باقی مانده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که او همچنـــان ۵ درصد از درآمدهای برند جردن را به‌عنوان حق امتیاز دریافت می‌کند -که او را به یکی از پردرآمدترین ورزشـــکاران تاریخ، حتی دهه‌ها پس از بازنشستگی، تبدیل کرده است.

کسب‌وکار برند جردن: کودتای فرهنگی نایک

آغاز و رشد این برند، نکاتی شنیدنی دارد. اگرچه مایکل جردن اولین بازی NBA خود را در اواخر سال ۱۹۸۴ انجام داد، ایر جردن ۱ تا آوریل ۱۹۸۵ به‌صورت عمومی عرضه نشد. این کفش در سال اول بیش از ۱۰۰ میلیون دلار فروش داشت، که بسیار فراتر از انتظارات

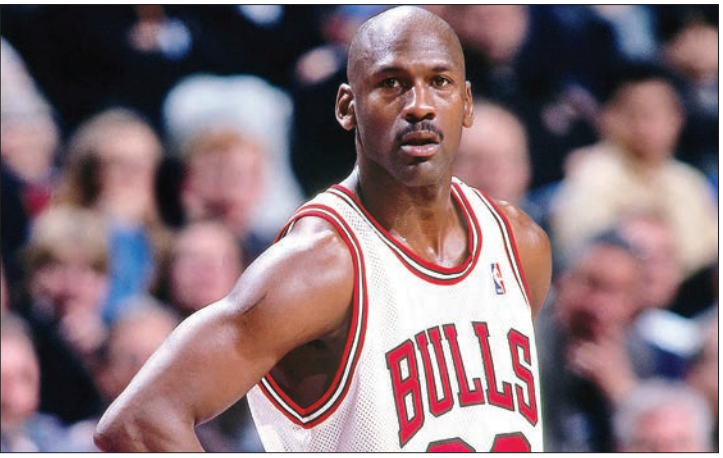

بود -و آغازگر مدل بازاریابی جدیدی بود: کفش‌های کتانی برنددار با محوریت ستارگان.

ایر جردن ۲ در ســـال ۱۹۸۶ عرضه شـــد؛ این کفش که در ایتالیا ساخته شده بود، لوگوی معروف Swoosh را نداشت اما جزئیات لوکسی ارائه می‌داد و جایگاه ممتاز برند را تثبیت کرد.

ظهور تینکر هتفیلد و نوآوری

در سال ۱۹۸۸، تینکر هتفیلد، طراح نایک، مسئولیت را بر عهده گرفت و ایر جردن ۳ را طراحی کرد که رابطه نایک با جردن را نجات داد و عناصر تحول‌آفرینی را معرفی کرد: واحد هوای قابل‌مشاهده، روکش‌های چاپ فیل، و اولین حضور لوگوی جامپمن.

هتفیلد طراحی جردن ۳ تا ۱۵ را ادامه داد و هویت برند را از طریق مدل‌های نمادین مانند جردن ۴، جردن ۵ (الهام‌گرفته از هواپیماهای جنگنده جنگ جهانی دوم)، جردن ۶ (پوشیده‌شده در اولین قهرمانی NBA جردن)، جردن ۱۱ (چرم براق برای بازگشت او) و جردن ۱۳ (الهام‌گرفته از پلنگ) شکل داد.

محبوبیت و رشد درآمد

هر سال مدل‌های جدیدی -از جردن ۴ تا ۱۵- همزمان با تسلط جردن در زمین عرضه می‌شد و فروش به‌ویژه در طول سه قهرمانی NBA و افسانه «تیم رویایی» ۱۹۹۲ افزایش یافت.

ایر جردن ۱۱ (۱۹۹۵) به یکی از تأثیرگذارترین کفش‌های کتانی تاریخ تبدیل شد، با چرم براق و داستان بازگشت جردن. این مدل در ماه اول میلیون‌ها فروش داشت و با فیلم Space Jam به یک آیکون فرهنگ عامه تبدیل شد. تا سال ۲۰۲۴، برند جردن به یک قدرت جهانی ۷ میلیارد دلاری تبدیل شده بود و جایگاه خود را به‌عنوان یکی از جواهرات تاج نایک تثبیت کرد.

از زمین بسکتبال تا فرهنگ

برند جردن از طریق استراتژی چندبعدی خود متمایز می‌شود:

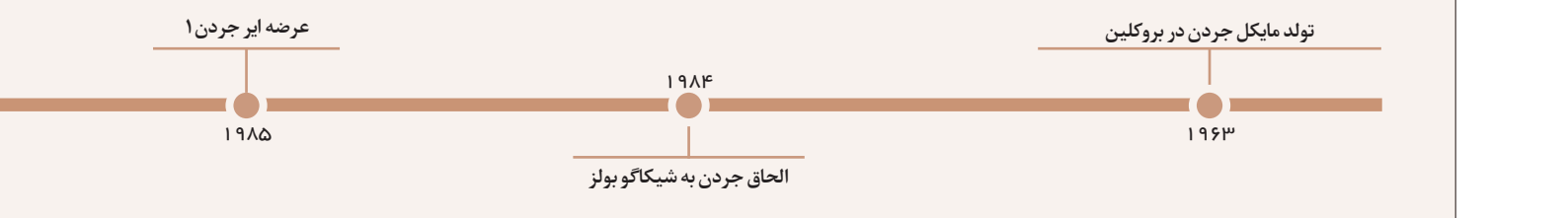

اگرچه برند جردن به‌صورت فنی بخشی از نایک است، ستون فقرات کارآفرینانه آن کسی نیست جز مایکل جردن. او که در سال ۱۹۶۳ در بروکلین متولد شد و در کارولینای شمالی بزرگ شد، در دانشگاه کارولینای شمالی به شهرت رسید.

منشا لوگوی جامپمن

یکی از شناخته‌شده‌ترین لوگوهای لباس ورزشی، جامپمن، منشأیی فروتنانه دارد. در سال ۱۹۸۴، یک عکاسی برای مجله Life مایکل جردن را در میانه پرش با لباس المپیک -شبیه به یک ژت بزرگ باله، با در دست داشتن توپ بسکتبال- ثبت کرد. این تصویر، پیتر مور، طراح نایک را مجذوب کرد و او آن را به‌عنوان پایه‌ای برای لوگوی جدید تطبیق داد. جردن سپس این ژست را در شیکاگو با لباس بولز برای طراحی رسمی بازسازی کرد. لوگوی جامپمن به‌طور رسمی در ایر جردن ۳ در سال ۱۹۸۸ معرفی شد و از آن زمان مترادف با آرزو و برتری ورزشی شده است. لوگوی جامپمن فقط یک علامت برند نیست؛ به نمادی تبدیل شد که توسط برنامه‌های ورزشی دانشگاهی (UNC، میشیگان، فلوریدا، UCLA، اکلاهما) و حتی پیراهن‌های NBA -شارلوت هورنتس به‌جای Swoosh نایک از آن استفاده می‌کند- پذیرفته شد و هویت خود را به‌عنوان نمادی فراتر از کفش و مد تثبیت کرد.

نوآوری محصول و مدل‌های امضادار

انتشار سالانه از جردن ۱ تا مدل‌های مدرن، فناوری بسکتبال با عملکرد بالا را با داستان‌سرایی زیبایی‌شناختی ترکیب می‌کند. نوآوری‌هایی مانند هوای قابل‌مشاهده، زبان‌های بازتابنده، چرم براق و چاپ فیل، جذابیت را افزایش می‌دهند.

همکاری‌ها و انحصار

همکاری با آیکون‌های فرهنگی و برندها -Fragment Design × جردن ۳، دی‌جی خالد × جردن ۳، آفوایت × جردن ۱، Fear of God × جردن ۵، تراویس اسکات × جردن ۶- خط تولید را تازه، کلکسیونی و مرتبط با اجتماع نگه می‌دارد.

سبک زندگی و فراتر از بسکتبال

اگرچه ریشه در بسکتبال دارد، برند جردن به پوشاک سبک زندگی، مد و حتی فوتبال گسترش یافت. همکاری با پاری سن ژرمن از سال ۲۰۱۸، لوگوی جامپمن را به کیت‌ها و طرح‌های بوت فوتبال آورد -یک عبور نادر به فوتبال جهانی.

حمایت ورزشی و اجتماعی

برند جردن از بازی‌های ستارگان دبیرستانی از طریق Jordan Brand Classic حمایت می‌کند و تیم‌های دانشگاهی و حرفه‌ای متعددی را برای استفاده از تجهیزات جامپمن در برنامه‌های بسکتبال و فوتبال تأیید کرده است.

خرده‌فروشی و تجربیات

فروشگاه‌های مفهومی شاخص مانند Jordan World of Flight در میلان (افتتاح‌شده در ۲۰۲۲) خرده‌فروشی را با داستان‌سرایی فرهنگی و هنر محلی ترکیب می‌کنند تا تجربیات برند فراگیری خلق کنند.

پایداری و شمول

در سال‌های اخیر، برند جردن مدل‌های خاص زنان (مانند طرح‌های Aleali May) را معرفی کرد و خطوط سبک زندگی را برای جذب مخاطبان گسترده‌تر فراتر از طرفداران مرد بسکتبال تولید کرد.

برند جردن بسیار فراتر از یک خط کفش است -نمایانگر طوفانی کامل از عظمت ورزشی، طراحی نوآورانه، نبوغ بازاریابی و هم‌راستایی فرهنگی است. آنچه با یک ورزشکار تازه‌کار و یک رنگ‌بندی جسورانه آغاز شد، به برندی تبدیل شد که از ورزش فراتر رفت، مد را تعریف کرد و بر فرهنگ خیابانی تأثیر گذاشت.

با ترکیبی از قابلیت کلکسیونی، داستان‌سرایی عملکردی، کمیابی نسخه‌های محدود و همکاری‌های نمادین، برند جردن دهه‌ها پس از بازنشستگی مایکل جردن همچنان مرتبط باقی مانده است -تغذیه‌شده توسط نوستالژی، هنر و آرزو در هر silhouette. از علاقه‌مندان به کتانی تا ورزشکاران، سلبریتی‌ها تا ورزشکاران دانشگاهی، برند جردن چیزی بسیار بزرگ‌تر از کفش ساخته است -یک افسانه جهانی.



برند جردن یکی از برندهای محبوب است



لوگوی جردن از این تصویر وام گرفته شده است

۱۹۹۳ جردن برای نخستین بار بازنشسته شد

۲۰۱۲ برند جردن معرفی شد

۲۰۲۴ درآمد جردن به حدود ۷ میلیارد دلار رسید

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

هوش مصنوعی: رویکردی مدرن

استوارت راسل و پیتر نورویگ



کتاب «هوش مصنوعی: رویکردی مدرن» یکی از جامع‌ترین و معتبرترین منابع دانشگاهی در رابطه با هوش مصنوعی شناخته می‌شود. این کتاب یکی از معتبرترین و جامع‌ترین منابع آموزشی در حوزه‌ی هوش مصنوعی در دنیاست که نخستین بار در سال ۱۹۹۵ منتشر شد و تاکنون در چند نسخه‌ی به‌روز شده، آخرین آن در سال ۲۰۲۰ (نسخه چهارم)، منتشر شده است. این کتاب در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر جهان از جمله MIT، استنفورد و برکلی به عنوان مرجع درسی تدریس می‌شود و به بیش از ۱۳ زبان ترجمه شده است. به همین دلیل، از آن به عنوان «کتاب مقدس هوش مصنوعی» نیز یاد می‌شود. در این کتاب، نویسندگان تلاش کرده‌اند به زبانی نسبتاً ساده اما علمی و دقیق، مفاهیم اصلی و کاربردی هوش مصنوعی را پوشش دهند. مباحث کتاب به صورت گام‌به‌گام از مفاهیم پایه‌ای مانند تعریف عامل‌های هوشمند و روش‌های تصمیم‌گیری، شروع می‌شود و به مباحث پیشرفته‌تری همچون یادگیری ماشین، شبکه‌های عصبی، یادگیری عمیق (Deep Learning)، بینایی ماشین، پردازش زبان طبیعی (NLP)، و حتی فلسفه و اخلاق هوش مصنوعی می‌رسد. یکی از نکات مهم کتاب آن است که صرفاً به تئوری اکتفا نمی‌کند، بلکه با ارائه‌ی الگوریتم‌ها، کدهای نمونه (اغلب در پایتون یا شبه‌کد) و مثال‌های کاربردی، به خواننده کمک می‌کند تا مفاهیم را در عمل نیز درک کند. از جمله ویژگی‌های جالب این کتاب آن است که علاوه بر تکنولوژی‌های رایج، به چالش‌های آینده‌ی هوش مصنوعی هم می‌پردازد؛ مثلاً در مورد امنیت سیستم‌های هوشمند، تأثیرات اجتماعی و اخلاقی هوش مصنوعی، و خطرات بالقوه‌ای که ممکن است در صورت عدم کنترل هوشمندانه به وجود آید، هشدار می‌دهد. این نگاه همه‌جانبه باعث شده که کتاب نه‌تنها برای مهندسان و پژوهشگران، بلکه برای سیاست‌گذاران و علاقه‌مندان به آینده‌ی تکنولوژی نیز مفید و جذاب باشد.

برتری

پارمی اولسون



کتاب «برتری: هوش مصنوعی، چت جی‌پی‌تی و مسابقه‌ای که جهان را دگرگون می‌کند» به قلم پارمی اولسون نوشته شده و روایتی هیجان‌انگیز و تحلیل‌گرانه از رقابت بی‌وقفه در عرصه هوش مصنوعی به شمار می‌آید. این کتاب به بررسی رقابت جهانی میان کمپانی‌هایی مانند اوپن‌ای‌آی و گوگل می‌پردازد و نشان می‌دهد که این دو سازمان چطور در تقابل با یکدیگر قرار دارند. این کتاب به مسابقه‌ای جهانی برای برتری هوش مصنوعی می‌پردازد. اولسون توسعه این فناوری را مانند یک جنگ نرم میان کشورهای مختلف، و مهم‌تر از همه، میان شرکت‌های بزرگ ترسیم می‌کند. این نبرد بر پایه قدرت داده‌ها، زیرساخت‌های محاسباتی، سرمایه‌گذاری‌های میلیارد دلاری و جنگ بر سر استعدادهاست. در این کتاب همچنین به زندگی‌نامه چهره‌های اثرگذار در عرصه هوش مصنوعی هم پرداخته شده است. برای مثال، می‌توانید زندگی‌نامه سم آلتمن را در همین کتاب مطالعه کنید. این افراد، آرمان‌های بشردوستانه دارند و در عین‌حال تلاش می‌کنند به سود مالی هم دست یابند. به همین دلیل می‌توانند موفقیت به دست آورند. بحث فناوری و اخلاق هم از دیگر مواردی است که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته و توانسته نقدهای مهمی را به فضای موجود وارد کند. اولسون در کنار توصیف رشد سریع مدل‌هایی مانند ChatGPT، به نقد مدل‌های آموزشی، داده‌های آموزشی تبعیض‌آمیز، ضعف در شفاف‌سازی و خطرات نظارتی می‌پردازد. همچنین با اشاره به روند نگران‌کننده تمرکز قدرت در Big Tech، بحران احتمالی AGI و تهدیدات اخلاقی و اجتماعی آن را چالش اصلی عصر حاضر معرفی می‌کند. این کتاب برای کسانی مناسب است که می‌خواهند فراتر از جنبه‌های تکنولوژیک به تبعات اجتماعی، سیاسی و انسانی هوش مصنوعی نیز تحلیل دقیق داشته باشند. نقد سازنده اولسون بر مسیر توسعه AI، فارغ از تبلیغات و هیاهو، این اثر را به یک منبع ضروری برای فهم آینده تبدیل کرده است.

مسئله هم‌راستایی

برایان کریستیان



کتاب «مسئله هم‌راستایی: هوش ماشینی و ارزش‌های انسانی» اثر برایان کریستیان، به‌روشنی و به‌شکلی جذاب به یکی از حیاتی‌ترین پرسش‌های عصر هوش مصنوعی پاسخ می‌دهد: چگونه می‌توان سیستم‌های هوشمند را طوری طراحی کرد که رفتار واقعی‌شان مطابق با ارزش‌های انسانی باشد؟ کتاب با سه بخش روایت‌بنیاد: تاریخچه یادگیری ماشین و خطاهای ناشناخته (Prophecy)، مفهوم ساخت عامل‌های هوشمند و یادگیری از رفتار انسانی (Agency)، و اصول اخلاقی و مفاهیمی مانند IRL برای تعمیم ارزش انسانی (Normativity)، مسائل فنی و فلسفی این حوزه را باز می‌کند. نویسنده با مثال‌های واقعی، پژوهش‌های علمی و تحلیل فلسفی، نشان می‌دهد که تنها هدفگذاری درست کافی نیست؛ بلکه باید ارزش‌های انسانی قابل استنباط و قابل تفهیم به سیستم‌ها وارد شوند. کتاب ضمن حمایت از روش‌هایی مانند یادگیری معکوس پاداش و شفاف‌سازی تصمیمات، هشدار می‌دهد که بدون این هم‌راستایی، الگوریتم‌های قدرتمند ممکن است خواسته یا ناخواسته، رفتارهایی تولید کنند که با انسان‌ها همخوان نیست -از تورم تبعیض‌آمیز تا تصمیمات چشمگیر بدون قابلیت تبیین. نتیجه این می‌شود که کریستیان مسئله هم‌راستایی را نه‌فقط یک موضوع فنی، بلکه یک چالش اجتماعی و اخلاقی می‌داند و معتقد است برای جلوگیری از خطرهای احتمالی آینده هوش مصنوعی، تامل، کنترل، و طراحی آگاهانه ضروری است.

نکسوس

یووال نوح هراری



در کتاب «نکسوس»، یووال نوح هراری روند تاریخ‌سازی شبکه‌های اطلاعاتی را از دوران حکومت قبیله‌ای و سنگ تا عصر دیجیتال و هوش مصنوعی روایت می‌کند. او نشان می‌دهد چگونه جریان‌های اطلاعات از ابزارهایی ساده مانند نمادها و زبان به فضاهای پیچیده بی‌عدالت کابلی دنیای امروز تبدیل شده‌اند -شبکه‌هایی که قدرت، نظم و واقعیت اجتماعی را شکل می‌دهند. نویسنده هشدار می‌دهد که هوش مصنوعی، به‌عنوان شبکه‌ای مستقل و خوداعمال‌گر، می‌تواند نظم و حقیقت را دگرگون کند یا حتی تهدیدی برای بقای بشر باشد. کتاب «نکسوس: تاریخ مختصر شبکه‌های اطلاعاتی از عصر سنگ تا هوش مصنوعی» اثر یووال نوح هراری، با روایت تاریخی ساده اما تحلیلی، نشان می‌دهد که چگونه شبکه‌های اطلاعاتی -از زبان کلامی تا هوش مصنوعی- عامل تحول یا فروپاشی جوامع بوده‌اند. هراری سه‌گانه حقیقت، شبکه و قدرت را توصیف می‌کند: چگونه اطلاعات، با فناوری تکامل یافته، می‌تواند نظم اجتماعی ایجاد یا آن را تخریب کند. او هشدار می‌دهد AI به‌عنوان شبکه‌ای خودکامه و تصمیم‌گیرنده، ممکن است نظم و حقیقت را بازتعریف کند یا زیرپا بگذارد. به همین دلیل، شفافیت، تمرکززدایی و کنترل جمعی شبکه اطلاعاتی انسانی را برای جلوگیری از خطراتی چون تزریق اطلاعات نادرست، نفوذ سیاسی یا دموکراسی‌زدایی ضروری می‌داند. این کتاب برای کسانی که می‌خواهند نقش فناوری در شکل‌دهی جهان را نه‌تنها فنی، بلکه اجتماعی و اخلاقی بفهمند، اثر بسیار روشنگر و هشداردهنده‌ای است.

شکست

[این صفحات به مرور شکست شرکت‌های بزرگ می‌پردازد.]

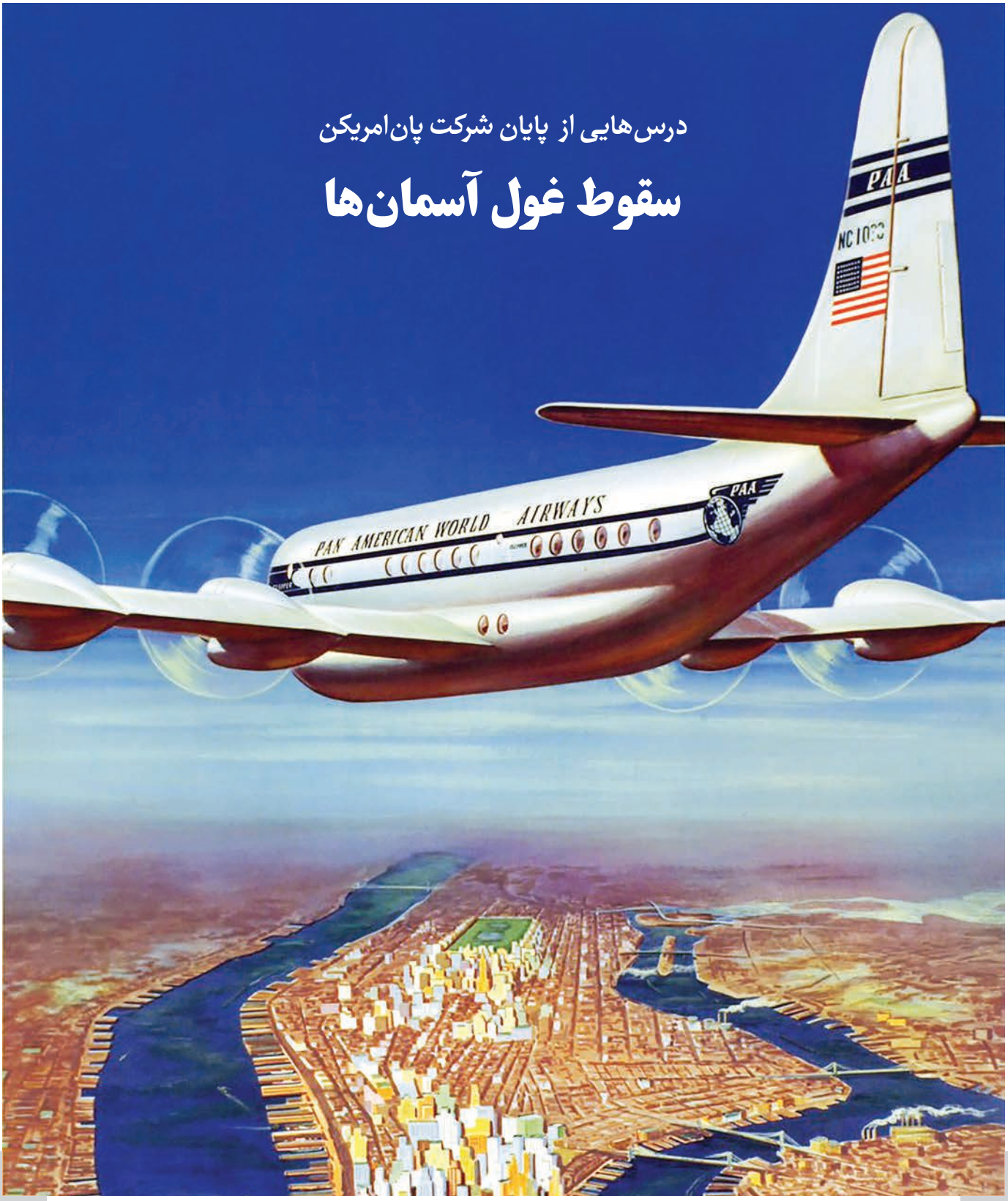

درس‌هایی از پایان شرکت پان‌امریکن

سقوط غول آسمان‌ها



امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

مقدمه

برند Pan Am که در ایران به هواپیمایی پان‌امریکن مشهور بود و زمانی نامش مترادف با شکوه، تجمل و نوآوری در صنعت هوانوردی بود، داستانی از اوج‌گیری و سقوطی دراماتیک را روایت می‌کند که همچنان درس‌های عمیقی برای کسب‌وکارهای امروزی، به‌ویژه در ایران، به همراه دارد. این شرکت هواپیمایی، که در سال ۱۹۲۷ با نام Pan American World Airways تأسیس شد، نه‌تنها پیشگام سفرهای هوایی بین‌المللی بود، بلکه به نمادی از فرهنگ، ماجراجویی و اتصال جهانی تبدیل شد. لوگوی آبی‌رنگ کره زمین و نام Pan Am، برای چندین نسل، تصویری از سفرهای رویایی، خدمات لوکس و تجربه‌ای بی‌نظیر از پرواز را تداعی می‌کرد. خدمه خوش‌پوش، هواپیماهای پیشرفته و مسیرهای پروازی که قاره‌ها را به هم متصل می‌کرد، Pan Am را به انتخاب اول مسافران بین‌المللی در دوران طلایی هوانوردی تبدیل کرده بود. اما این غول آسمانی، که روزگاری پرچم‌دار صنعت هوانوردی بود، در سال ۱۹۹۱ به‌طور کامل از آسمان‌ها محو شد. ورشکستگی Pan Am، پایان یک برند افسانه‌ای بود که نه‌تنها تاریخ هوانوردی را شکل داد، بلکه بخشی از هویت فرهنگی قرن بیستم را نیز تعریف کرد. چه شد که برندی با این عظمت، که زمانی سمبل پیشرفت و نوآوری بود، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ چگونه شرکتی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به‌عنوان پیشرو در فناوری و خدمات شناخته می‌شد، نتوانست در برابر چالش‌های جدید دوام بیاورد؟

این نوشتار به بررسی جامع دلایل سقوط Pan Am می‌پردازد و تلاش می‌کند تا پاسخ‌هایی دقیق و عمیق برای این پرسش‌ها ارائه دهد. از تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نادرست و مشکلات مدیریتی گرفته تا تأثیرات شوک‌های خارجی مانند بحران‌های اقتصادی، رقابت فزاینده و فاجعه لاکربی، تمامی جنبه‌های این شکست بزرگ را موشکافی خواهیم کرد. همچنین، با توجه به شرایط خاص کسب‌وکارهای ایرانی، درس‌هایی اختصاصی برای این مخاطبان استخراج خواهد شد تا نشان دهیم چگونه می‌توان از تجربه Pan Am برای موفقیت در بازارهای پیچیده و پرچالش امروزی بهره برد. این تحلیل نه‌تنها به‌عنوان یک مطالعه موردی از گذشته، بلکه به‌عنوان راهنمایی برای آینده کسب‌وکارها، به‌ویژه در ایران، ارائه می‌شود. هدف ما این است که با بررسی این سقوط، راهکارهایی برای پیشگیری از تکرار چنین سرنوشتی در اختیار مدیران، کارآفرینان و سیاست‌گذاران قرار دهیم

تاریخچه Pan Am: از اوج تا حضیض

تولد یک غول

Pan American World Airways، که به‌طور خلاصه با نام Pan Am شناخته می‌شود، در سال ۱۹۲۷ توسط خوان تریپ (Juan Trippe)، کارآفرینی با چشم‌انداز جسورانه برای اتصال جهان از طریق آسمان‌ها، تأسیس شد. داستان Pan Am از یک عملیات کوچک پستی بین کی‌وست فلوریدا و هاوانا کوبا آغاز شد. این سرویس پستی، که با هواپیماهای تک‌موتوره و ساده انجام می‌شد، به‌سرعت به نمادی از جاه‌طلبی‌های بزرگ‌تر تبدیل شد. تریپ، با درک پتانسیل هوانوردی برای تغییر شکل ارتباطات جهانی، به‌دنبال گسترش سریع شرکت بود. او با جذب سرمایه‌گذاران و عقد قراردادهای پستی با دولت ایالات متحده، منابع لازم برای توسعه شبکه پروازی Pan Am را تأمین کرد.

در دهه ۳۰، Pan Am با معرفی هواپیماهای پیشرفته‌تر مانند Sikorsky S-38 و سپس Boeing 314 Clipper، که به «قایق‌های پرنده» معروف بودند، گام‌های بلندی در جهت جهانی‌سازی هوانوردی برداشت. این هواپیماها امکان پروازهای طولانی‌مدت بر فراز اقیانوس‌ها را فراهم کردند و مسیرهای جدیدی به مقاصدی در آمریکای لاتین، اروپا و آسیا گشودند. Pan Am به‌عنوان اولین شرکت هواپیمایی که پروازهای منظم اقیانوس‌پیما را ارائه داد، به‌سرعت جایگاه خود را به‌عنوان پیشگام صنعت تثبیت کرد. این شرکت نه‌تنها در زمینه فناوری پیشرو بود، بلکه با ایجاد پایگاه‌های عملیاتی در مکان‌های استراتژیک، مانند جزایر میدوی و گوام در اقیانوس آرام، زیرساخت‌های لازم برای پروازهای بین‌قاره‌ای را توسعه داد.

دوران طلایی و تأثیر فرهنگی

دهه‌های ۵۰ و ۶۰، که به‌عنوان دوران طلایی هوانوردی شناخته می‌شوند، شاهد اوج شکوه Pan Am بود. با معرفی هواپیماهای جت، به‌ویژه بوئینگ ۷۰۷ در سال ۱۹۵۸، Pan Am استاندارد جدیدی برای سرعت و راحتی در سفرهای هوایی تعریف کرد. این هواپیماها زمان سفر بین قاره‌ها را به‌طور چشمگیری کاهش دادند و به Pan Am امکان دادند تا شبکه جهانی خود را گسترش دهد. این شرکت مسیرهای جدیدی به شهرهایی مانند توکیو، لندن، پاریس و ریودوژانیرو افتتاح کرد و به انتخاب اول مسافران بین‌المللی، از تجار گرفته تا سلبریتی‌ها و سیاستمداران، تبدیل شد.

این شرکت فراتر از یک شرکت هواپیمایی بود؛ این برند به بخشی از فرهنگ عامه تبدیل شد. خدمه پرواز، که با دقت انتخاب می‌شدند و آموزش‌های سختگیرانه‌ای می‌دیدند، به نمادی از حرفه‌ای‌گری و ظرافت تبدیل شدند. یونیفرم‌های شیک، رفتار مودبانه و خدمات لوکس، تجربه‌ای را خلق کرد که سفر با Pan Am را به یک رویداد خاص تبدیل می‌کرد. این شرکت همچنین در تبلیغات خود از تصاویر عجیب‌وغریب و رویایی استفاده می‌کرد و سفرهای هوایی را به‌عنوان دروازه‌ای به ماجراجویی و کشف فرهنگ‌های جدید معرفی می‌کرد. شعارهایی مانند «جهان را با Pan Am کشف کنید» و لوگوی آبی‌رنگ کره زمین، به بخشی از هویت بصری و عاطفی برند تبدیل شدند.

همچنین این شرکت نقش مهمی در پیشرفت‌های فناوری هوانوردی ایفا کرد. این برند با همکاری شرکت‌های هواپیماسازی مانند بوئینگ، در توسعه هواپیماهای پیشرفته‌تر مشارکت داشت. علاوه بر این، Pan Am در ایجاد سیستم‌های رزرو مدرن پیشگام بود و یکی از اولین شرکت‌هایی بود که از فناوری‌های کامپیوتری برای مدیریت پروازها و رزروها استفاده کرد. این نوآوری‌ها، همراه با شبکه جهانی مسیرهای پروازی، این شرکت هواپیمایی را به یک برند بی‌رقیب در صنعت هوانوردی تبدیل کرد.

علاوه بر تأثیرات تجاری، Pan Am در رویدادهای تاریخی و سیاسی نیز نقش داشت. در طول جنگ جهانی دوم، این شرکت هواپیماها و خدمه خود را در اختیار ارتش ایالات متحده قرار داد و در انتقال نیروها و تجهیزات به نقاط مختلف جهان نقش مهمی ایفا کرد. پس از جنگ، به‌عنوان نمادی از قدرت نرم آمریکا عمل کرد و با پروازهای خود به نقاط دورافتاده، تصویری از پیشرفت و مدرنیته را به جهانیان ارائه داد. حتی در فرهنگ عامه، از فیلم‌های هالیوودی گرفته تا سریال‌های تلویزیونی، Pan Am به‌عنوان نمادی از سبک زندگی مدرن و جهانی‌شده به تصویر کشیده می‌شد

بااین‌حال، از اواخر دهه ۶۰، نشانه‌های اولیه مشکلات در افق Pan Am پدیدار شد. تصمیم خوان تریپ برای سرمایه‌گذاری سنگین در هواپیماهای عظیم‌الجثه بوئینگ ۷۴۷، که به «جامبوجت» معروف بودند، یکی از اولین گام‌های اشتباه بود. این هواپیماها، که در آن زمان بزرگ‌ترین هواپیماهای مسافربری جهان بودند، هزینه‌های هنگفتی برای خرید، نگهداری و سوخت داشتند. تریپ معتقد بود که این هواپیماها آینده سفرهای هوایی را شکل خواهند داد و تقاضا برای پروازهای بین‌المللی به اندازه کافی رشد خواهد کرد تا این سرمایه‌گذاری را توجیه کند. اما این پیش‌بینی بیش از حد خوش‌بینانه بود. بحران نفتی ۱۹۷۳، که قیمت سوخت را به‌طور چشمگیری افزایش داد، باعث شد بسیاری از این هواپیماها با صندلی‌های خالی پرواز کنند، که به ضررهای مالی قابل‌توجهی منجر شد. در ادامه به بررسی دقیق دلایل شکست این شرکت خواهیم پرداخت.



در طول جنگ جهانی دوم، این شرکت هواپیماها و خدمه خود را در اختیار ارتش ایالات متحده قرار داد و در انتقال نیروها و تجهیزات به نقاط مختلف جهان نقش مهمی ایفا کرد

وقوع بحران نفتی ۱۹۷۳، که قیمت سوخت را به‌طور چشمگیری افزایش داد، ضربه‌ای مهلک به این استراتژی وارد کرد. بوئینگ‌های۷۴۷، که به دلیل اندازه بزرگشان مصرف سوخت بالایی داشتند، در شرایطی که تقاضا برای سفرهای هوایی کاهش یافته بود، اغلب با صندلی‌های خالی پرواز می‌کردند.

دلایل شکست Pan Am

شکست Pan Am نتیجه ترکیبی پیچیده از عوامل داخلی و خارجی بود که به‌تدریج این غول هوانوردی را از اوج شکوه به ورطه ورشکستگی کشاند. این عوامل، که در هم تنیده و تقویت‌کننده یکدیگر بودند، نه‌تنها نتیجه اشتباهات مدیریتی و استراتژیک بودند، بلکه نشان‌دهنده ناتوانی یک برند افسانه‌ای در انطباق با واقعیت‌های جدید بازار و پاسخ به چالش‌های غیرمنتظره بودند. در ادامه، این دلایل را با جزئیات بیشتری بررسی می‌کنیم تا تصویری کامل از این سقوط دراماتیک ارائه دهیم.

۱ تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نادرست

یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط Pan Am، سلسله تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نادرستی بود که بار مالی سنگینی بر دوش شرکت گذاشت و آن را در برابر تغییرات بازار آسیب‌پذیر کرد. برجسته‌ترین این اشتباهات، سرمایه‌گذاری عظیم در هواپیماهای بوئینگ ۷۴۷ در اواخر دهه ۶۰ میلادی بود. خوان تریپ، مدیرعامل وقت، با خوش‌بینی بیش‌ازحد به آینده صنعت هوانوردی، معتقد بود که این هواپیماهای غول‌پیکر، که قادر به حمل صدها مسافر بودند، تقاضای روبه‌رشد سفرهای بین‌المللی را پاسخ خواهند داد. اما این تصمیم بدون تحلیل دقیق بازار و پیش‌بینی تقاضا اتخاذ شد.

وقوع بحران نفتی ۱۹۷۳، که قیمت سوخت را به‌طور چشمگیری افزایش داد، ضربه‌ای مهلک به این استراتژی وارد کرد. بوئینگ‌های۷۴۷، که به دلیل اندازه بزرگشان مصرف سوخت بالایی داشتند، در شرایطی که تقاضا برای سفرهای هوایی کاهش یافته بود، اغلب با صندلی‌های خالی پرواز می‌کردند. هزینه‌های عملیاتی این هواپیماها، از سوخت گرفته تا نگهداری و تعمیرات، به‌سرعت منابع مالی Pan Am را تحلیل برد. این تصمیم نه‌تنها حاشیه سود شرکت را کاهش داد، بلکه بدهی‌های کلانی را به ترازنامه آن افزود که بازپرداخت آن‌ها در سال‌های بعدی عملاً غیرممکن شد.

اشتباه استراتژیک دیگر، خرید شرکت National Airlines در سال ۱۹۸۰ بود. Pan Am امیدوار بود با این تملک، که به قیمت ۴۳۷ میلیون دلار انجام شد، شبکه پروازهای داخلی خود در ایالات متحده را تقویت کند و ضعف تاریخی‌اش در بازار داخلی را جبران نماید. اما این تصمیم به فاجعه‌ای تمام‌عیار منجر شد. ادغام دو شرکت با فرهنگ‌های سازمانی متفاوت، مشکلات عدیده‌ای ایجاد کرد. کارکنان National Airlines با سیاست‌ها و فرهنگ این شرکت سازگار نبودند، و این ناسازگاری به تنش‌های داخلی و کاهش بهره‌وری منجر شد. علاوه بر این، ناوگان هواپیماهای National Airlines با ناوگان Pan Am همخوانی نداشت، که هزینه‌های اضافی برای هماهنگ‌سازی و نگهداری به دنبال داشت. این خرید نه‌تنها مزیت رقابتی مورد انتظار را ایجاد نکرد، بلکه بدهی‌های این شرکت هواپیمایی را سنگین‌تر کرد و منابع مالی آن را بیش از پیش تحت فشار قرار داد.



علاوه بر این، Pan Am در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی چندین بار دارایی‌های کلیدی خود را برای جبران ضررها فروخت. برای مثال، فروش مسیرهای سودآور اقیانوس آرام به United Airlines در سال ۱۹۸۵ و واگذاری ساختمان مرکزی در نیویورک، که یکی از نمادهای برند بود، نمونه‌هایی از این اقدامات بودند. این تصمیمات کوتاه‌مدت، اگرچه در کوتاه‌مدت جریان نقدی ایجاد کردند، اما در بلندمدت توانایی برای رقابت را تضعیف کردند. فروش مسیرهای اقیانوس آرام، که یکی از سودآورترین بخش‌های کسب‌وکار این شرکت بود، به معنای از دست دادن منبع درآمدی کلیدی بود که می‌توانست شرکت را در برابر شوک‌های بعدی مقاوم‌تر کند.



یکی از مشکلات کلیدی، فرهنگ سازمانی Pan Am بود که به دلیل موفقیت‌های گذشته، دچار نوعی خودبزرگ‌بینی شده بود

۲ ناتوانی در انطباق با آزادسازی بازار

قانون آزادسازی صنعت هواپیمایی (Airline Deregulation Act) که در سال ۱۹۷۸ در ایالات متحده به تصویب رسید، نقطه عطفی در تاریخ صنعت هوانوردی بود که ساختار بازار را به‌طور اساسی تغییر داد. پیش از این، Pan Am به‌عنوان یک شرکت بین‌المللی از مسیرهای انحصاری و حمایت‌های دولتی بهره‌مند بود، که به آن اجازه می‌داد در بازارهای کلیدی بدون رقابت جدی فعالیت کند. اما آزادسازی بازار، با حذف محدودیت‌های دولتی بر مسیرها و قیمت‌ها، رقابت را به سطح جدیدی رساند. شرکت‌های جدید با مدل‌های کسب‌وکار کم‌هزینه وارد بازار شدند و رقابت قیمتی شدیدی را به راه انداختند.

Pan Am، که به مدل کسب‌وکار لوکس و گران‌قیمت خود عادت داشت، نتوانست خود را با این واقعیت جدید وفق دهد. این شرکت به ارائه خدمات تجملی و پروازهای بین‌المللی با قیمت‌های بالا وابسته بود، در حالی که مشتریان به‌تدریج به‌دنبال گزینه‌های ارزان‌تر بودند. رقبایی مانند Delta،American Airlines و شرکت‌های نوظهور مانند People Express با کاهش هزینه‌های عملیاتی و ارائه بلیط‌های ارزان‌تر، سهم بازار را از Pan Am ربودند. همچنین این شرکت فاقد یک شبکه داخلی قوی در ایالات متحده بود، که این امر آن را در برابر رقبای داخلی که از پروازهای داخلی به‌عنوان تغذیه‌کننده پروازهای بین‌المللی استفاده می‌کردند، آسیب‌پذیرتر کرد.

آزادسازی بازار همچنین به ظهور شرکت‌های هواپیمایی بین‌المللی با خدمات برتر منجر شد. برای مثال، Singapore Airlines و Cathay Pacific با ارائه خدمات لوکس‌تر و تجربه مشتری‌محور، جایگاه Pan Am را در بازارهای بین‌المللی تصاحب کردند. این شرکت، که زمانی پیشگام خدمات لوکس بود، نتوانست با این رقبا همگام شود و به‌تدریج جایگاه خود را به‌عنوان یک برند ممتاز از دست داد. این ناتوانی در انطباق، نتیجه ترکیبی از ذهنیت قدیمی مدیریت، عدم سرمایه‌گذاری در نوآوری و وابستگی بیش‌ازحد به مدل کسب‌وکاری بود که دیگر با نیازهای بازار همخوانی نداشت.

۳ مشکلات مدیریتی و فرهنگ سازمانی ناکارآمد

مدیریت Pan Am در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ با چالش‌های عمیقی مواجه بود که به تشدید مشکلات شرکت کمک کرد. پس از بازنشستگی خوان تریپ در سال ۱۹۶۸، این شرکت با خلأ رهبری مواجه شد. تریپ، با وجود اشتباهاتش، یک رهبر کاریزماتیک با چشم‌انداز بلندمدت بود که توانسته بود Pan Am را به یک برند جهانی تبدیل کند. اما مدیران بعدی فاقد این بینش استراتژیک بودند و اغلب به تصمیم‌گیری‌های کوتاه‌مدت و واکنشی متوسل شدند. این رویکرد، به‌جای حل مشکلات ریشه‌ای، تنها به تعویق بحران منجر شد.

یکی از مشکلات کلیدی، فرهنگ سازمانی Pan Am بود که به دلیل موفقیت‌های گذشته، دچار نوعی خودبزرگ‌بینی شده بود. کارکنان و مدیران اغلب رقبا را دست‌کم می‌گرفتند و معتقد بودند که اعتبار برندشان به‌تنهایی برای جذب مشتریان کافی است. این ذهنیت، مانع از نوآوری و پذیرش تغییرات لازم برای رقابت در بازار جدید شد. برای مثال، در حالی که رقبا با معرفی سیستم‌های رزرو آنلاین و فناوری‌های جدید، تجربه مشتری را بهبود می‌دادند، Pan Am در این حوزه‌ها عقب ماند. این شرکت حتی در به‌روزرسانی ناوگان خود یا بهبود فرآیندهای عملیاتی نیز کند عمل کرد، که به افزایش هزینه‌ها و کاهش رضایت مشتریان منجر شد.

علاوه بر این، روابط کاری در این شرکت نیز با مشکلاتی همراه بود. تنش‌های بین مدیریت و



اتحادیه‌هـــای کارگری، به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰، به اعتصاب‌ها و کاهش بهره‌وری منجر شـــد. این درگیری‌ها، که اغلب بر سر دستمزدها و شرایط کاری بود، روحیه کارکنان را تضعیف کرد و تصویر عمومی برند را خدشه‌دار نمود. در صنعتی که خدمات مشتری نقش حیاتی دارد، این مشـــکلات داخلی تأثیر منفی مستقیمی بر تجربه مسافران گذاشت و وفاداری مشتریان را کاهش داد.

مدیریـــت ضعیف همچنیـــن در ناتوانی در مدیریـــت بدهی‌ها و جریان نقدی خود آشکار بود. این شرکت به‌جای بازسازی مالی یا جستجوی شرکای استراتژیک، به وام‌های پرهزینه و فروش دارایی‌ها متوسل شد. این چرخه معیوب، Pan Am را در موقعیتی شکننده قرار داد که هر شوک خارجی می‌توانست آن را به ورطه ورشکستگی بکشاند.

۴ شوک‌های خارجی و بدشانسی‌های ویرانگر

علاوه بر مشکلات داخلی، Pan Am با مجموعه‌ای از شوک‌های خارجی مواجه شـــد که کنترل آن‌ها از دست مدیران شرکت خارج بود، اما تأثیرات مخربی بر عملکرد و اعتبار برند داشـــتند. یکی از ویرانگرترین این شوک‌ها، بمب‌گذاری پرواز ۱۰۳ در سال ۱۹۸۸ بر فراز لاکربی اسکاتلند بود. این فاجعه، که منجر به کشته شدن ۲۷۰ نفر شد، نه‌تنها یک تراژدی انسانی بود، بلکه ضربه‌ای مهلک به اعتبار این شرکت وارد کرد. اعتماد عمومی به ایمنی پروازهای این شرکت به‌شدت کاهش یافت و این شرکت با هزینه‌های حقوقی، جبران خسارت و کاهش تقاضای مسافران مواجه شد.

این فاجعه، که یکی از بدترین حملات تروریستی تاریخ هوانوردی بود، تصویر Pan Am را از یک برند لوکس و معتبر به شرکتی مرتبط با ناامنی تغییر داد. رسانه‌ها و افکار عمومی به‌طور گسترده به نقد امنیت این پروازها پرداختند، و این شرکت نتوانست با یک استراتژی ارتباطی مؤثر، اعتماد ازدست‌رفته را بازگرداند. هزینه‌های مالی و عاطفی این فاجعه، Pan Am را در زمانی که از قبل با مشـــکلات مالی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، به لبه پرتگاه نزدیک‌تر کرد.

بحران نفتی دهه ۷۰ نیز یکی دیگر از شوک‌های خارجی بود که Pan Am را تحت فشـــار قرار داد. افزایش قیمت ســـوخت، که نتیجه تحریم نفتی اوپک بود، هزینه‌های عملیاتی را به‌طور چشمگیری افزایش داد. این بحران، همراه با رکود اقتصادی جهانی در اوایل دهه ۸۰، تقاضا برای سفرهای هوایی را کاهش داد و حاشیه سود شرکت را به حداقل رساند. نوسانات ارزی نیز به مشکلات افزود، زیرا این شرکت بخش قابل‌توجهی از درآمد خود را به ارزهای خارجی دریافت می‌کرد، اما بدهی‌هایش عمدتاً به دلار بود.

جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱، که با افزایش دوباره قیمت سوخت و کاهش شدید سفرهای بین‌المللی همراه بود، ضربه نهایی را وارد کرد. این جنگ، که در بحبوحه تلاش‌های این شـــرکت برای بازسازی مالی رخ داد، تقاضا برای پروازهای بین‌المللی را به‌طور قابل‌توجهی کاهش داد و جریان نقدی شـــرکت را قطع کرد. در این مقطع، Pan Am دیگر توان مقاومت در برابر این فشـــارها را نداشت و ورشکستگی اجتناب‌ناپذیر شد.

علاوه بر ایـــن، ظهور رقبـــای بین‌المللی با خدمـــات برتـــر، ماننـــد Emirates و Qatar Airways در ســـال‌های بعـــدی، و همچنین شـــرکت‌های ارزان‌قیمت مانند Southwest Airlines، بـــازار را برای Pan Am تنگ‌تر کرد. این رقبا با مدل‌های کسب‌وکار نوآورانه و تمرکز بر تجربه مشتری، توانستند بخش‌هایی از بازار را که زمانی در انحصار این شرکت بود، تصاحب کنند. این تغییرات، که بخشـــی از روند جهانی‌سازی و تحول صنعت هوانوردی بـــود، Pan Am را به حاشیه راند.



علاوه بر مشکلات داخلی، Pan Am با مجموعه‌ای از شوک‌های خارجی مواجه شد که کنترل آن‌ها از دست مدیران شرکت خارج بود، اما تأثیرات مخربی بر عملکرد و اعتبار برند داشتند

۵ ضعف در مدیریت برند و تجربه مشتری

یکی از جنبه‌های کلیدی شکست این شرکت، ناتوانی در حفظ و به‌روزرســـانی هویت برند و تجربه مشتری بود. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، Pan Am به‌عنوان نمادی از تجمل و نوآوری شناخته می‌شد. خدمه خوش‌پوش، کابین‌های لوکس و تبلیغات خلاقانه، تصویری از یک برند ممتاز را در ذهن مشـــتریان حک کرده بـــود. اما در دهه‌های بعدی، نتوانست این تصویر را با نیازهای جدید بازار هماهنگ کند.

رقبای جدید، ماننـــد Singapore Airlines، با ارائه خدمات لوکس‌تر و توجه بی‌وقفه به جزئیات، جایگاه Pan Am را در بخش پروازهای ممتاز تصاحب کردند. این شـــرکت‌ها با ســـرمایه‌گذاری در کابین‌های مدرن، سیستم‌های سرگرمی پیشرفته و برنامه‌های وفاداری مشتری، تجربه‌ای را خلق کردند که Pan Am قادر به رقابت با آن نبود. در همین حال، شرکت‌های ارزان‌قیمت با ارائه بلیط‌های مقرون‌به‌صرفه، بخش دیگری از مشـــتریان این شـــرکت را جذب کردند. Pan Am، که در میانه این دو طیف گرفتار شـــده بود، نه می‌توانست به‌عنوان یک برند لوکس رقابت کند و نه توانایی رقابت در بازار کم‌هزینه را داشـــت. ضعف در بازاریابی و تبلیغات نیز به مشکلات افزود. در حالی که رقبا با کمپین‌های خلاقانه و هدفمند، داستان‌های جدیدی برای برند خود خلق می‌کردند، Pan Am به گذشته خود متکی بود. این شرکت نتوانست روایت جدیدی برای برندش تعریف کند که با نیازها و انتظارات مشتریان مدرن همخوانی داشته باشد. تبلیغات این شرکت در دهه ۸۰ اغلب فاقد جذابیت و نوآوری بود و نتوانست نسل جدیدی از مسافران را جذب کند.

علاوه بر این، این شرکت در استفاده از فناوری‌های جدید برای بهبود تجربه مشتری عقب ماند. در حالی که رقبا سیستم‌های رزرو آنلاین و فرآیندهای دیجیتال را معرفی می‌کردند، Pan Am همچنان به روش‌های سنتی وابسته بود. این عقب‌ماندگی، رزرو بلیط و تعامل با مشتریان را دشوارتر کرد و به کاهش رضایت مشـــتریان منجر شد. در صنعتی که تجربه مشتری به‌عنوان یک عامل کلیدی تمایز شناخته می‌شود، این ضعف‌ها برای این شرکت هواپیمایی گران تمام شد.

۶ وابستگی بیش‌از‌حد به بازارهای بین‌المللی

یکی دیگر از عوامل کمتر مورد توجه، اما مهم، وابستگی بیش‌ازحد Pan Am به بازارهای بین‌المللی بود. برخلاف رقبای داخلی مانند Delta و American Airlines، که از شـــبکه‌های پرواز داخلی قوی به‌عنوان پایه‌ای برای پروازهای بین‌المللی استفاده می‌کردند، Pan Am عمدتاً بر مسیرهای بین‌المللی متمرکز بود. این وابستگی، Pan Am را در برابر نوسانات تقاضای بین‌المللی، مانند رکود اقتصادی یا تنش‌های ژئوپلیتیکی، آسیب‌پذیرتر کرد.

علاوه بر این، فقدان یک شبکه داخلی قوی به این معنا بود که این شرکت نمی‌توانست مسافران داخلی را به پروازهای بین‌المللی خود هدایت کند، در حالی که رقبا با اســـتفاده از مدل «هاب و اسپوک» (Hub-and-Spoke)، کارایی عملیاتی خود را افزایش داده بودند. این ضعف ساختاری، Pan Am را در موقعیت رقابتی ضعیف‌تری قرار داد و توانایی‌اش برای جذب مســـافران در بازار کلیدی ایالات متحده را محدود کرد.

۷ ناتوانی در مدیریت بدهی‌ها و بازسازی مالی

Pan Am در طـــول دهه‌هـــای ۷۰ و ۸۰ بـــا بدهی‌های فزاینده‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کرد که نتیجه سرمایه‌گذاری‌های پرریسک، هزینه‌های عملیاتـــی بالا و کاهش درآمد بود. این شـــرکت چندین بار تلاش کرد تا با بازسازی مالی، از جمله مذاکره با طلبکاران و جذب سرمایه‌گذاران جدید، خـــود را نجات دهد، اما ایـــن تلاش‌ها به نتیجه نرسید. وام‌های پرهزینه و نرخ‌های بهره بالا، فشار مالی را تشدید کردند و این شرکت را در چرخه‌ای از بدهی گرفتار کردنـــد. علاوه بر این، ناتوانی در

سرمایه‌گذاری‌های پرریسک Pan Am، مانند خرید Boeing 747 و National Airlines، نشان‌دهنده اهمیت تحلیل دقیق و مدیریت مالی محتاطانه است. این تصمیمات، که بدون پیش‌بینی دقیق تقاضا یا ارزیابی ریسک‌ها اتخاذ شدند، بدهی‌های سنگینی را به مجموعه تحمیل کردند که در نهایت به ورشکستگی منجر شد.

مدیریت جریان نقدی، Pan Am را در برابر شوک‌های غیرمنتظره، مانند جنگ خلیج‌فارس یا فاجعه لاکربی، شکننده‌تر کرد. در حالی که رقبا با تنوع‌بخشی به منابع درآمدی و مدیریت مالی محتاطانه، در برابر این شوک‌ها مقاومت بیشتری نشان دادند، این شرکت فاقد این انعطاف‌پذیری بود. این ناتوانی، در نهایت، به اعلام ورشکستگی در سال ۱۹۹۱ منجر شد.

تحلیل عوامل کلیدی شکست

برای درک عمیق‌تر دلایل شکست Pan Am، می‌توان این عوامل را در سه دسته کلی تحلیل کرد: استراتژیک، عملیاتی و محیطی.

استراتژیک

عدم پیش‌بینی تغییرات بازار: Pan Am نتوانست روندهای جدید صنعت، مانند افزایش تقاضا برای پروازهای ارزان‌قیمت، را پیش‌بینی کند. سرمایه‌گذاری در هواپیماهای گران‌قیمت و مسیرهای کم‌تقاضا، منابع شرکت را هدر داد.

تمرکز بیش‌ازحد بر گذشته: موفقیت‌های گذشته، Pan Am را از نوآوری بازداشت. این شرکت به‌جای بازتعریف خود، به تصویر قدیمی برندش چسبید.

عملیاتی

ناکارآمدی مالی: بدهی‌های سنگین، هزینه‌های عملیاتی بالا و ناتوانی در مدیریت جریان نقدی، Pan Am را در موقعیت شکننده‌ای قرار داد.

ضعف در ادغام: خرید National Airlines نه‌تنها مزیت رقابتی ایجاد نکرد، بلکه مشکلات عملیاتی و فرهنگی را تشدید کرد.

محیطی

رقابت شدید: ظهور شرکت‌های هواپیمایی ارزان‌قیمت و رقبای بین‌المللی با خدمات برتر، سهم بازار Pan Am را کاهش داد.

شوک‌های غیرمنتظره: فاجعه لاکربی، بحران‌های اقتصادی و جنگ خلیج‌فارس، Pan Am را در زمانی که از قبل ضعیف شده بود، به زانو درآورد.

درس‌هایی برای کسب‌وکارهای جهانی

شکست Pan Am، فراتر از یک مطالعه موردی در صنعت هوانوردی، درس‌هایی جهانی برای کسب‌وکارها در هر صنعت و منطقه‌ای ارائه می‌دهد. این درس‌ها، که از دل یک سقوط دراماتیک استخراج شده‌اند، می‌توانند به‌عنوان راهنمایی برای مدیران و کارآفرینان در مواجهه با چالش‌های دنیای مدرن عمل کنند. در ادامه، این درس‌ها را با جزئیات بیشتری بررسی می‌کنیم.

۱ انطباق با تغییرات بازار: ضرورتی برای بقا

یکی از مهم‌ترین درس‌های Pan Am، ضرورت انطباق با تغییرات بازار است. آزادسازی صنعت هوانوردی در سال ۱۹۷۸، که ساختار رقابتی صنعت را دگرگون کرد، نمونه‌ای از تغییر پارادایم بود که این شرکت نتوانست با آن کنار بیاید. این شرکت به مدل کسب‌وکار لوکس خود وابسته ماند، در حالی که بازار به‌سمت پروازهای ارزان‌قیمت و کارایی عملیاتی حرکت می‌کرد. کسب‌وکارهای امروزی، به‌ویژه در صنایعی که با تحولات سریع فناوری و تغییرات رفتار مصرف‌کننده مواجه‌اند، باید به‌طور مداوم محیط خود را رصد کنند و استراتژی‌های خود را بازنگری کنند

برای مثال، در عصر دیجیتال، شرکت‌هایی مانند Netflix با انطباق سریع با فناوری‌های استریمینگ و تغییر از مدل اجاره دی‌وی‌دی به پلتفرم آنلاین، توانستند از رقبایی مانند Blockbuster پیشی بگیرند. کسب‌وکارها باید از داده‌های بازار، تحلیل روندها و بازخورد مشتریان برای پیش‌بینی تغییرات استفاده کنند و مدل‌های کسب‌وکار خود را به‌روز نگه دارند. عدم انطباق، حتی برای برندهای بزرگ و باسابقه، می‌تواند به حاشیه رانده شدن یا حتی نابودی منجر شود.

۲ مدیریت مالی محتاطانه: پایه‌ای برای پایداری

سرمایه‌گذاری‌های پرریسک Pan Am، مانند خرید Boeing 747 و National Airlines، نشان‌دهنده اهمیت تحلیل دقیق و مدیریت مالی محتاطانه است. این تصمیمات، که بدون پیش‌بینی دقیق تقاضا یا ارزیابی ریسک‌ها اتخاذ شدند، بدهی‌های سنگینی را به مجموعه تحمیل کردند که در نهایت به ورشکستگی منجر شد. کسب‌وکارهای جهانی باید تعادلی بین نوآوری و محافظه‌کاری مالی برقرار کنند تا در برابر شوک‌های غیرمنتظره، مانند رکود اقتصادی یا تغییرات ناگهانی بازار، مقاوم بمانند. مدیریت مالی محتاطانه شامل تنوع‌بخشی به منابع درآمدی، کنترل هزینه‌ها و ایجاد ذخایر مالی برای شرایط بحرانی است. برای مثال، شرکت‌هایی مانند Apple با مدیریت دقیق جریان نقدی و سرمایه‌گذاری‌های استراتژیک در تحقیق و توسعه، توانسته‌اند در برابر نوسانات بازار مقاومت کنند. کسب‌وکارها همچنین باید از ابزارهای مالی مدرن، مانند مدل‌سازی ریسک و تحلیل سناریو، برای ارزیابی تصمیمات بزرگ استفاده کنند. این رویکرد می‌تواند از تکرار اشتباهات پرهزینه‌ای مانند آنچه Pan Am مرتکب شد، جلوگیری کند.

۳ حفظ هویت برند در عین نوآوری: تعادل ظریف

Pan Am نتوانست هویت برند خود را با نیازهای جدید بازار هماهنگ کند، و این یکی از دلایل کلیدی از دست دادن جایگاهش بود. در حالی که این شرکت در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ نمادی از تجمل و نوآوری بود، در دهه‌های بعدی به گذشته خود متکی ماند و نتوانست داستانی جدید برای مشتریان مدرن خلق کند. برندهای موفق، مانند Apple یا Singapore Airlines، توانسته‌اند با حفظ ارزش‌های اصلی خود، تجربه‌ای مدرن و جذاب برای مشتریان ارائه دهند.

۴ مدیریت بحران و حفظ اعتماد مشتری: کلید عبور از طوفان

فاجعه لاکربی در سال ۱۹۸۸ نشان داد که یک بحران غیرمنتظره می‌تواند اعتبار یک برند را به‌شدت خدشه‌دار کند. ناتوانی Pan Am در مدیریت مؤثر این بحران، از جمله ارتباطات ضعیف با افکار عمومی و عدم بازسازی اعتماد مشتریان، به کاهش شدید تقاضا و خسارات مالی منجر شد. کسب‌وکارهای جهانی باید برنامه‌های جامع مدیریت بحران داشته باشند که شامل استراتژی‌های ارتباطی شفاف، پاسخگویی سریع و اقدامات اصلاحی باشد.

برای مثال، شرکت Johnson & Johnson در بحران تایلنول در سال ۱۹۸۲، با فراخوان سریع محصولات و ارتباط شفاف با مشتریان، توانست اعتماد عمومی را حفظ کند. کسب‌وکارها باید تیم‌های مدیریت بحران تشکیل دهند، سناریوهای احتمالی را شبیه‌سازی کنند و کانال‌های ارتباطی متنوعی برای تعامل با مشتریان و رسانه‌ها ایجاد کنند. این آمادگی می‌تواند تأثیرات منفی بحران‌ها را به حداقل برساند و حتی به فرصتی برای تقویت اعتبار برند تبدیل شود.



یکی از مهم‌ترین درس‌های Pan Am، ضرورت انطباق با تغییرات بازار است.

۵ سرمایه‌گذاری در تجربه مشتری: مزیت رقابتی پایدار

Pan Am زمانی پیشگام تجربه مشتری بود، اما در دهه‌های بعدی از رقبا عقب ماند. امروزه، تجربه مشتری یکی از مهم‌ترین عوامل تمایز برندها در بازارهای رقابتی است. شرکت‌هایی مانند Amazon و Emirates با سرمایه‌گذاری در فناوری، شخصی‌سازی خدمات و بهبود تعاملات مشتری، توانسته‌اند وفاداری مشتریان

را جلب کنند. Pan Am، با عقب ماندن در فناوری‌هایی مانند سیستم‌های رزرو آنلاین و عدم به‌روزرسانی خدمات، فرصت جلب نسل جدید مشتریان را از دست داد. کسب‌وکارهای جهانی باید تجربه مشتری را در مرکز استراتژی‌های خود قرار دهند. این شامل استفاده از داده‌های مشتری برای شخصی‌سازی خدمات، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های دیجیتال، مانند هوش مصنوعی و اپلیکیشن‌های موبایل، و آموزش کارکنان برای ارائه خدمات باکیفیت است. برای مثال، شرکت‌های هواپیمایی مانند Qatar Airways با ارائه خدمات شخصی‌سازی‌شده و کابین‌های لوکس، تجربه‌ای خلق کرده‌اند که وفاداری مشتریان را تضمین می‌کند. کسب‌وکارها همچنین باید بازخورد مشتریان را به‌طور مداوم جمع‌آوری و تحلیل کنند تا نقاط ضعف را شناسایی و بهبود دهند.

۶ پیش‌بینی و مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی

Pan Am به دلیل وابستگی بیش‌ازحد به بازارهای بین‌المللی، در برابر شوک‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی، مانند جنگ خلیج‌فارس و بحران نفتی، آسیب‌پذیر بود. کسب‌وکارهای جهانی باید استراتژی‌های مدیریت ریسک جامعی داشته باشند که شامل تنوع‌بخشی به بازارها، ایجاد زنجیره‌های تأمین انعطاف‌پذیر و پیش‌بینی سناریوهای مختلف باشد.

برای مثال، شرکت‌های چندملیتی مانند Unilever با تنوع‌بخشی به بازارهای جغرافیایی و محصولات، توانسته‌اند تأثیرات شوک‌های منطقه‌ای را کاهش دهند. کسب‌وکارها باید از ابزارهای تحلیلی پیشرفته، مانند مدل‌سازی ریسک ژئوپلیتیکی، برای شناسایی تهدیدات بالقوه استفاده کنند و برنامه‌های اضطراری برای کاهش تأثیرات این ریسک‌ها تدوین کنند. این رویکرد می‌تواند به کسب‌وکارها کمک کند تا در محیط‌های پرنوسان جهانی پایدار باقی بمانند.

درس‌هایی برای کسب‌وکارهای ایرانی

شکست Pan Am درس‌های ارزشمندی برای کسب‌وکارهای ایرانی، به‌ویژه در شرایط اقتصادی و سیاسی پیچیده ایران، ارائه می‌دهد. در ادامه، برخی از این درس‌ها را با تمرکز بر چالش‌های خاص کسب‌وکارهای ایرانی بررسی می‌کنیم.

۱ انطباق با محدودیت‌های اقتصادی و تحریم‌ها

این شرکت هواپیمایی نتوانست با شوک‌های اقتصادی مانند بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ کنار بیاید. کسب‌وکارهای ایرانی نیز با چالش‌هایی مانند تحریم‌های بین‌المللی، نوسانات ارزی و تورم بالا مواجه‌اند. برای موفقیت، این کسب‌وکارها باید استراتژی‌های انعطاف‌پذیری اتخاذ کنند، مانند تمرکز بر بازارهای داخلی، استفاده از منابع محلی و کاهش وابستگی به زنجیره‌های تأمین خارجی. به‌عنوان مثال، شرکت‌های ایرانی می‌توانند با سرمایه‌گذاری در فناوری‌هایی بومی، مانند پلتفرم‌های دیجیتال، هزینه‌های خود را کاهش دهند و به بازارهای جدید دسترسی پیدا کنند.

۲ مدیریت ریسک‌های سیاسی و بحران‌ها

فاجعه لاکربی نشان داد که یک بحران غیرمنتظره می‌تواند اعتبار یک برند را نابود کند. در ایران، کسب‌وکارها با ریسک‌های سیاسی و اجتماعی متعددی، از اعتراضات داخلی گرفته تا تنش‌های بین‌المللی، مواجه‌اند. داشتن برنامه‌های مدیریت بحران، ارتباط شفاف با مشتریان و سرمایه‌گذاری در روابط عمومی می‌تواند به حفظ اعتماد عمومی کمک کند. برای مثال، یک شرکت ایرانی در مواجهه با قطعی اینترنت می‌تواند از کانال‌های آفلاین برای ارتباط با مشتریان استفاده کند یا از قبل زیرساخت‌های جایگزین ایجاد کند.

۳ رقابت در بازارهای محلی و منطقه‌ای

Pan Am به دلیل ناتوانی در رقابت با شرکت‌های ارزان‌قیمت و خدمات‌محور، سهم بازار خود را از دست داد. در ایران، کسب‌وکارها با رقابت فزاینده‌ای از سوی استارتاپ‌ها و شرکت‌های منطقه‌ای مواجه‌اند. برای موفقیت، کسب‌وکارهای ایرانی باید روی تمایز برند خود تمرکز کنند، چه از طریق ارائه خدمات باکیفیت، چه با قیمت‌گذاری رقابتی. به‌عنوان مثال، یک شرکت هواپیمایی ایرانی می‌تواند با بهبود تجربه مشتری، مانند ارائه خدمات دیجیتال یا برنامه‌های وفاداری، جایگاه خود را در بازار تقویت کند.

۴ اهمیت برندسازی در بازارهای سنتی

این شرکت نتوانست هویت برند خود را با نیازهای جدید بازار هماهنگ کند. در ایران، جایی که بسیاری از کسب‌وکارها هنوز به روش‌های سنتی بازاریابی وابسته‌اند، برندسازی مدرن می‌تواند یک مزیت رقابتی ایجاد کند. کسب‌وکارهای ایرانی باید از ابزارهای دیجیتال، مانند شبکه‌های اجتماعی و تبلیغات هدفمند، برای ایجاد ارتباط عاطفی با مشتریان استفاده کنند. برای مثال، یک برند ایرانی می‌تواند با روایت داستان‌های محلی یا حمایت از فرهنگ ایرانی، وفاداری مشتریان را جلب کند.

۵ سرمایه‌گذاری در نوآوری و فناوری

Pan Am در استفاده از فناوری‌های جدید، مانند سیستم‌های رزرو آنلاین، عقب ماند. در ایران، با وجود محدودیت‌های زیرساختی، سرمایه‌گذاری در فناوری می‌تواند به کسب‌وکارها کمک کند تا کارایی خود را افزایش دهند و تجربه مشتری را بهبود ببخشند. به‌عنوان مثال، شرکت‌های ایرانی می‌توانند از پلتفرم‌های ابری برای مدیریت داده‌ها یا از هوش مصنوعی برای تحلیل رفتار مشتریان استفاده کنند.

نتیجه‌گیری

شکست Pan Am داستانی از غرور، ناتوانی در انطباق و تأثیرات مخرب عوامل خارجی است. این برند، که روزگاری نماد هوانوردی جهانی بود، به دلیل تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نادرست، مشکلات مدیریتی، ناتوانی در مدیریت برند و شوک‌های غیرمنتظره، از آسمان‌ها سقوط کرد. بااین‌حال، داستان Pan Am تنها یک تراژدی نیست؛ بلکه منبعی غنی از درس‌های مدیریتی و استراتژیک برای کسب‌وکارهای امروزی، به‌ویژه کسب‌وکارهای ایرانی است.

در جهانی که تغییرات سریع‌تر از همیشه رخ می‌دهند، برندها باید هوشیار، منعطف و مشتری‌محور باقی بمانند. برای کسب‌وکارهای ایرانی، که با چالش‌های منحصربه‌فردی مانند تحریم‌ها و محدودیت‌های اقتصادی مواجه‌اند، درس‌های این شرکت می‌تواند راهنمایی برای بقا و رشد باشد. از مدیریت ریسک‌های سیاسی گرفته تا سرمایه‌گذاری در برندسازی و فناوری، این درس‌ها می‌توانند به کسب‌وکارهای ایرانی کمک کنند تا در بازارهای محلی و منطقه‌ای موفق شوند. Pan Am به ما یادآوری می‌کند که حتی بزرگ‌ترین برندها نیز در برابر غرور و بی‌توجهی به تغییرات بازار آسیب‌پذیرند. برای جلوگیری از تکرار سرنوشت این شرکت، کسب‌وکارها باید نوآوری را در اولویت قرار دهند، هویت برند خود را با دقت مدیریت کنند و همیشه یک گام جلوتر از رقبا باشند.



Pan Am به دلیل وابستگی بیش‌ازحد به بازارهای بین‌المللی، در برابر شوک‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی، مانند جنگ خلیج‌فارس و بحران نفتی، آسیب‌پذیر بود



یادگیری با چاشنی تهدید

استراتژی‌های دیوانه‌وار دولینگو

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

تصور کنید یک صبح تلفن همراهتان زنگ می‌خورد. روی صفحه، جغدی سبزرنگ با چشمان درشت و لبخند شیطانی ظاهر می‌شود. او با لحنی جدی و کمی تهدیدآمیز می‌گوید که اگر امروز درس زبان‌تان را نخوانید، خانواده‌تان را پیدا می‌کند! این صحنه شاید شبیه داستانی تخیلی به نظر برسد، اما میلیون‌ها کاربر دولینگو هر روز آن را تجربه می‌کنند. شگفت‌انگیزترین بخش ماجرا اینجاست که کاربران این رفتار را دوست دارند و حتی منتظر پیام‌های بعدی این جغد عجیب می‌مانند. دولینگو با شخصیت جغد دیوانه‌اش به نام «دو»، یادگیری زبان را به سرگرمی‌ای اعتیادآور تبدیل کرده است.

برای شکستن دیوارهای طبقاتی

لوئیس فون آن و زورین هکر، دو بنیان‌گذار دولینگو، در سال ۲۰۱۱ این شرکت را راه‌اندازی کردند. ایده اصلی ارائه آموزش رایگان زبان برای همه بود؛ اما حاصل کارشان فراتر از یک اپلیکیشن آموزشی ساده رفت. آن‌ها یک پدیده فرهنگی خلق کردند که امروز بیش از ۵۰۰ میلیون کاربر دارد و ارزش آن به ۷ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار رسیده است. داستان این موفقیت به سال‌ها قبل برمی‌گردد. لوئیس فون آن، استاد علوم کامپیوتر در دانشگاه کارنگی ملون، بر این باور بود که آموزش زبان یکی از ناعادلانه‌ترین حوزه‌های آموزشی است. او که اهل گواتمالاست و نابرابری آموزشی را از نزدیک لمس کرده، می‌گفت: «آموزش می‌تواند شکاف میان طبقات اجتماعی را افزایش دهد. افراد ثروتمند بهترین آموزش‌های جهان را می‌خرند، در حالی که افراد کم‌درآمد به سختی می‌توانند خواندن و نوشتن بیاموزند.» همین نگاه، پایه همه تصمیمات استراتژیک شرکت شد. فون آن و هکر تصمیم گرفتند با ترکیب فناوری، علم یادگیری و روش‌های بازی‌سازی، روشی تازه برای آموزش زبان خلق کنند. آنها خواستند یادگیری را لذت‌بخش، در دسترس و رایگان کنند تا هر کسی، در هر نقطه از جهان، بتواند فرصت برابر برای یادگیری یک زبان جدید داشته باشد.

از بازی تا زبان‌آموزی

اپلیکیشن دولینگو با درک عمیق و دقیق از روان‌شناسی انگیزش و حفظ تداوم یادگیری، مسیر متفاوتی نسبت به بسیاری از پلتفرم‌های آموزشی دیگر انتخاب کرد. زورین هکر، معمار اصلی این سیستم، با نگاهی مبتنی بر رفتارشناسی کاربران، ساختار محصول را بر دو اصل استوار کرد. اصل نخست، ایجاد لذت در خود فرآیند یادگیری را هدف می‌گرفت و دوم، حفظ انگیزه کاربر در تمام مراحل مسیر را تضمین می‌کرد. این ایده شاید در نگاه اول بدیهی به نظر برسد، اما اجرای آن انقلابی در صنعت آموزش آنلاین ایجاد کرد. دولینگو به‌خوبی فهمیده بود که دلیل اصلی شکست بسیاری از روش‌های آموزش زبان، خشک و

بی‌روح بودن تجربه یادگیری است. بیشتر افراد با اشتیاق شروع می‌کنند و چند هفته ادامه می‌دهند، اما به تدریج علاقه خود را از دست می‌دهند و یادگیری را کنار می‌گذارند. برای جلوگیری از این اتفاق، تیم طراحی دولینگو الگوبرداری را از حوزه‌ای آغاز کرد که سال‌ها در حفظ توجه و هیجان کاربران موفق بوده است؛ دنیای بازی‌های ویدیویی.

هوشمندی پشت ساده‌نمایی

تیم طراحی با الهام از مکانیک‌های بازی، هر درس را به یک چالش کوچک و هیجان‌انگیز تبدیل کرد. سیستم امتیازدهی، مدال‌ها و نشان‌ها، رقابت زنده با دوستان، درخت مهارت‌هایی که به تدریج باز می‌شوند، و حتی «سیستم قلب» که با هر اشتباه کم می‌شود، همه و همه با هدف ایجاد همان حس پیشرفت و چالش طراحی شدند که در بازی‌های موبایلی وجود دارد. این المان‌ها باعث می‌شد کاربران هر بار برای بهتر کردن رکورد خود یا باز کردن مرحله بعدی برگردند. با این حال، دولینگو هرگز خود را یک بازی معرفی نکرد. آن‌ها می‌دانستند که اگر کاربران فقط احساس کنند درگیر یک بازی هستند، یادگیری را جدی نخواهند گرفت و اگر تجربه بیش از حد شبیه کلاس درس باشد، خسته و بی‌حوصله می‌شوند. به همین دلیل، رویکردی متعادل اتخاذ شد که آموزش جدی را در قالبی سرگرم‌کننده و جذاب ارائه می‌داد. نتایج این طراحی هوشمندانه بسیار موفق بود. داده‌ها نشان دادند که میانگین زمان استفاده روزانه کاربران دولینگو، از بسیاری دیگر از اپلیکیشن‌های آموزشی بیشتر است. همچنین نرخ بازگشت کاربران چشمگیر بود و بسیاری یادگیری زبان را به بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره خود تبدیل کردند.

دوست سمج!

در مقطعی تعیین‌کننده، دولینگو تصمیم گرفت خودش را از قالب‌های رایج تبلیغات آموزشی جدا کند و روایتی متفاوت از برندش بسازد. آن‌ها به جای تمرکز بر قابلیت‌های فنی یا وعده‌های تکراری درباره یادگیری سریع‌تر زبان، به سراغ همان نشانی رفتند که سال‌ها با آن شناخته می‌شدند: جغد سبزرنگ کوچک. این نماد که در ابتدا فقط شکلی گرافیکی و ساکت روی صفحه بود، به‌مرور به جان‌بخشی خلاقانه‌ای تبدیل شد؛ به شخصیتی بازیگوش، واکنش‌گرا، و گاه سرزنش‌گر که از کاربر انتظار داشت تمرین روزانه‌اش را جدی بگیرد. همین شخصیت‌سازی باعث شد کاربران با او احساس نزدیکی کنند، طوری که انگار با یک دوست قدیمی در حال یادگیری زبان هستند. زاریا پرویز، که هدایت تیم رسانه‌های اجتماعی دولینگو را بر عهده دارد، در توضیح این مسیر می‌گوید: «ویروسی شدن چیزی نیست که بتوان آن را از پیش تضمین کرد، اما می‌توان فضایی خلق کرد که بستر مناسبی برای وقوعش فراهم کند.»

ترسناک اما محبوب!

زاریا معتقد است شکل‌گیری چنین ذهنیتی به انعطاف‌پذیری و شجاعت در آزمودن ایده‌های تازه نیاز دارد. او می‌گوید همین ترکیب باعث شد دولینگو از چارچوب یک ابزار آموزشی خارج شود و به بخشی از فرهنگ اینترنتی و گفت‌وگوهای روزمره کاربران راه پیدا کند. نتیجه این رویکرد، تولد یکی از جنجالی‌ترین و در عین حال محبوب‌ترین شخصیت‌های اینترنتی بود. «دو»، جغد سبز دولینگو، حالا مربی سختگیری است که به شکل خنده‌دار کاربران را به ادامه درس‌ها تشویق می‌کند. پیام‌هایی که او می‌فرستد، گاهی آن‌قدر غافلگیرکننده‌اند که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شوند؛ مثل وقتی که زیر عکس یک کاربر نوشت: «یادت نرود تمرین کنی، من می‌دانم کجا زندگی می‌کنی!» یا وقتی شوخی کرد که «خانواده‌ات را پیدا کردم!» همین شوخی‌های جسورانه و کمی ترسناک، در کمتر از یک سال میلیون‌ها بار بازنشر شد و کاری کرد که اسم دولینگو به گوش کسانی برسد که حتی اهل یادگیری زبان هم نبودند.

بی‌منطق اما مؤثر

آنچه دولینگو در عرصه رسانه‌های اجتماعی انجام داد، چنان متفاوت و خارج از چارچوب‌های رایج صنعت بود که حتی اعضای تیم خود شرکت هم از نتایج آن شگفت‌زده شدند. مدیران بازاریابی تصمیم گرفتند به جای پایبندی به قوانین کلاسیک بازاریابی محتوا، رویکردی کاملاً غیرمتعارف را پیش بگیرند؛ رویکردی که خودشان نام «بی‌منطق» را برای آن انتخاب کردند. این استراتژی بر پایه تولید محتواهایی شکل گرفت



آن‌ها یک پدیده فرهنگی خلق کردند که امروز بیش از ۵۰۰ میلیون کاربر دارد و ارزش آن به ۷ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار رسیده است. داستان این موفقیت به سال‌ها قبل برمی‌گردد. لوئیس فون آن، استاد علوم کامپیوتر در دانشگاه کارنگی ملون، بر این باور بود که آموزش زبان یکی از ناعادلانه‌ترین حوزه‌های آموزشی است. او که اهل گواتمالاست و نابرابری آموزشی را از نزدیک لمس کرده، می‌گفت: «آموزش می‌تواند شکاف میان طبقات اجتماعی را افزایش دهد. افراد ثروتمند بهترین آموزش‌های جهان را می‌خرند، در حالی که افراد کم‌درآمد به‌سختی می‌توانند خواندن و نوشتن بیاموزند.»

تصور کنید یک صبح تلفن همراهتان زنگ می‌خورد. روی صفحه، جغدی سبزرنگ با چشمان درشت و لبخند شیطانی ظاهر می‌شود. او با لحنی جدی و کمی تهدیدآمیز می‌گوید که اگر امروز درس زبانتان را نخوانید، خانواده‌تان را پیدا می‌کند! این صحنه شاید شبیه داستانی تخیلی به نظر برسد، اما میلیون‌ها کاربر دولینگو هر روز آن را تجربه می‌کنند. شگفت‌انگیزترین بخش ماجرا اینجاست که کاربران این رفتار را دوست دارند و حتی منتظر پیام‌های بعدی این جغد عجیب می‌مانند.

که لزوماً ارتباط مستقیمی با آموزش زبان نداشت، اما می‌توانست احساسات و واکنش‌های کاربران را برانگیزد. ویدیوهایی در تیک‌تاک که در آن «دو»، جغد سبزرنگ برند، به رقص می‌پرداخت، با سلبریتی‌ها قرار ملاقات می‌گذاشت یا حتی مرگ خود را اعلام می‌کرد، همگی بخشی از یک برنامه هدفمند بودند؛ برنامه‌ای که هدف آن ایجاد رابطه‌ای عاطفی و ماندگار با مخاطبان بود. زاریا پرویز، چهره خلاق و طراح اصلی این کمپین‌ها، توضیح می‌دهد که روایت‌پردازی و داشتن یک خط داستانی همواره برای ما اهمیت داشته است، به همین دلیل، شخصیت «دو» به تدریج فراتر از یک نماد ساده و تبدیل به جغدی شد که هر روز در زندگی میلیون‌ها کاربر حضور فعال داشت؛ شخصیتی که به طور زنده و واقعی در شبکه‌های اجتماعی با کاربران ارتباط برقرار می‌کرد، به رویدادهای جاری واکنش نشان می‌داد، خود را با روندهای محبوب اینترنتی هماهنگ می‌کرد و حتی در مواقعی که لازم بود برای مدت کوتاهی عقب می‌نشست تا با بازگشتی قدرتمندتر، شور و هیجان تازه‌ای در میان طرفداران ایجاد کند.

دولینگو چه بلایی سر «دو» آورد؟

یکی از جسورانه‌ترین نمونه‌های این رویکرد، حذف نماد اصلی برند بود. آن‌ها در اقدامی جسورانه تصمیم گرفتند «دو» را به طور موقت از کمپین‌ها و فضای عمومی کنار بگذارند، حرکتی که با عنوان «مرگ موقت دو» شناخته شد. این تصمیم که در ظاهر ساده و نمادین بود، در عمل مفهومی بسیار عمیق‌تر داشت. حذف ناگهانی شخصیتی که سال‌ها چهره آشنای دولینگو بود، مخاطبان را درگیر واکنشی احساسی کرد. کاربران به سرعت متوجه غیبت او شدند و فضای شبکه‌های اجتماعی پر شد از حدس‌ها، شوخی‌ها و گمانه‌زنی‌هایی کـــه همه به این اتفاق غیرمنتظره واکنش نشـــان می‌دادند. هدف اصلی از این کمپین، بازتعریف رابطه میان برند و مخاطب بود؛ رابطه‌ای که قرار بود بدون تکیه بر یک چهره خاص، همچنان زنده، پویا و الهام‌بخش باقی بماند. چند ماه پس از این غیبت، کمپینی با عنوان «قیامت» آغاز شد؛ بازگشتی که با برنامه‌ریزی دقیق، فضاسازی هوشمندانه و موجی از هیجان همراه بود. «دو» با ظاهری آشنا اما با معنایی تازه برگشت. این بازگشت پرشور باعث شد دوباره موجی از واکنش‌ها شبکه‌های اجتماعی را در بر بگیرد. کاربران با تولید محتوای خلاقانه، ساخت میم‌ها و انتشار ویدیوهایی با مضامین طنز، خود را در روند این بازگشت شریک می‌دانستند. رسانه‌ها هم به پوشش این اتفاق پرداختند و فضای عمومی، پر شد از تحلیل‌ها، گفت‌وگوها و بازتاب‌هایی که هر کدام به نوعی از موفقیت این کمپین خبر می‌دادند. نتایج این استراتژی به ظاهر «بی‌منطق» در مدت زمانی کوتاه به شکل قابل توجهی نمایان شد. در کمتر از سه سال، تعداد دنبال‌کنندگان دولینگو از حدود پنجاه هزار نفر به بیش از شانزده میلیون نفر رسید و همه را شگفت‌زده کرد.

یک نابغه و انقلاب‌هایش

در حالی که توجه بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی به جغد سبز و شوخ‌طبع دولینگو جلب شده بود، بخش کمتر دیده‌شده اما بسیار حیاتی این برند در پشت صحنه جریان داشـــت؛ جایی که تیم علم داده شرکت با دقت و نوآوری بی‌وقفه، پایه‌های اصلی تجربه یادگیری را شکل می‌داد. لوئیس فون آن، بنیان‌گذار دولینگو، پیش از این با اختراع کپچا و فروش موفق آن به گوگل نام خود را در دنیای فناوری ثبت کرده بود و به خوبی می‌دانست که موفقیت واقعی و ماندگار یک اپلیکیشـــن آموزشی صرفاً با ظاهر گرافیکی جذاب یا کمپین‌های بازاریابی متفاوت به دست نمی‌آید. او باور داشت که بقای بلندمدت یک پلتفرم آموزشی نیازمند درک عمیق از رفتار کاربران و توانایی واکنش سریع به تغییرات آن است. فون آن این اصل را با مفهومی که «ســـرعت ســـاعت» نامید توضیح می‌داد؛ اصطلاحی برگرفته از دنیای پردازنده‌های کامپیوتری که به توانایی سیستم برای تحلیل بی‌درنگ داده‌ها و اتخاذ تصمیم‌های آنی اشاره دارد.

همه‌چیز زیر ذره‌بین

دولینگو با بهره‌گیری از الگوریتم‌های پیشرفته یادگیری ماشین و تحلیل داده، تجربه‌ای منحصر به فرد برای هر کاربر خلق می‌کند. این سیستم می‌تواند تشخیص دهد کدام واژه‌ها یا ساختارهای زبانی برای شما چالش‌برانگیزتر هستند، در چه ساعات روز بیشترین بازده یادگیری را دارید، و چه نوع تمرین‌هایی انگیزه شما را بیشتر تحریک می‌کند. سپس این اطلاعات در قالب یک برنامه آموزشـــی شخصی‌سازی‌شده به کار گرفته می‌شود تا کاربر



دولینگو به‌خوبی فهمیده بود که دلیل اصلی شکست بسیاری از روش‌های آموزش زبان، خشک و بی‌روح بودن تجربه یادگیری است. بیشتر افراد با اشتیاق شروع می‌کنند و چند هفته ادامه می‌دهند، اما به تدریج علاقه خود را از دست می‌دهند و یادگیری را کنار می‌گذارند. برای جلوگیری از این اتفاق، تیم طراحی دولینگو الگوبرداری را از حوزه‌ای آغاز کرد که سال‌ها در حفظ توجه و هیجان کاربران موفق بوده است؛ دنیای بازی‌های ویدیویی

همواره با محتوایی روبه‌رو باشد که با نیاز و ریتم یادگیری او هماهنگی دارد. زورین هکر، طراح اصلی این سیستم، می‌گوید هدف اصلی این روش «حفظ ماندگاری کاربران» است؛ یعنی ساختن تجربه‌ای که باعث شود فرد بارها به اپلیکیشن بازگردد. نتیجه این رویکرد دقیق و داده‌محور، رشد مداوم و وفاداری بالای کاربران بوده است. بیشتر اپلیکیشن‌های آموزشی در هفته‌های اول با استقبال روبه‌رو می‌شوند، اما خیلی زود بخش زیادی از کاربران را از دست می‌دهند. در مقابل، دولینگو موفق شده جمع بزرگی از زبان‌آموزان وفادار ایجاد کند که سال‌ها به طور منظم از این پلتفرم استفاده می‌کنند.

یک اپلیکیشن، هزار روایت

یکی از مهم‌ترین و هوشمندانه‌ترین تصمیمات استراتژیک دولینگو، شیوه ورود این برند به بازارهای گوناگون جهان است. بسیاری از شرکت‌های فناوری تلاش می‌کنند همان مدل موفقی را که در آمریکا یا بازار اصلی خود اجرا کرده‌اند، بدون تغییر در کشورهای دیگر نیز پیاده کنند، اما دولینگو به‌خوبی فهمیده که یادگیری زبان ارتباط مستقیم با فرهنگ دارد و نمی‌توان یک نسخه ثابت را برای همه به کار برد. این رویکرد باعث شده که تیم محصول و بازاریابی، برای هر کشور و منطقه محتوای ویژه‌ای آماده کنند که با نیازها و ویژگی‌های فرهنگی همان جامعه سازگار باشد. برای مثال در کشورهای آسیایی که انگیزه اصلی کاربران برای یادگیری زبان انگلیسی ارتقای حرفه‌ای و موفقیت شغلی است، دولینگو تمرکز خود را بر آموزش مهارت‌های عملی، اصطلاحات تخصصی و کاربردی در محیط کسب‌وکار قرار داد. محتوای آموزشی در این مناطق به گونه‌ای طراحی شده که کاربران بتوانند در تعاملات تجاری و محیط‌های کاری پیچیده، به سرعت مهارت‌های لازم را فراگیرند و به صورت هدفمند فرصت‌های شغلی خود را توسعه دهند. از سوی دیگر، در بازارهای اروپایی که هدف کاربران بیشتر سفر، گردشگری و تبادل فرهنگی است، دولینگو محتوایی غنی از مفاهیم فرهنگی، زبان روزمره و سناریوهای سفر ارائه کرده است. این تمرکز بر زمینه‌های فرهنگی و تعاملات اجتماعی، یادگیری را برای کاربران جذاب‌تر و ملموس‌تر کرده و آنها را با فرهنگ‌های جدید و آداب و رسوم متفاوت آشنا می‌سازد. تنوع این محتوا و انطباق آن با سبک زندگی و نیازهای هر منطقه، دولینگو را به پلتفرمی فراتر از یک اپلیکیشن ساده آموزش زبان تبدیل کرده است.

اعداد دروغ نمی‌گویند

لوئیس فون آن، بنیان‌گذار دولینگو، کسی است که سال‌ها پیش خودش با چالش یادگیری زبان دوم روبه‌رو بود. دوران کودکی او با مهاجرت از گواتمالا به آمریکا همراه شد؛ تغییری بزرگ که تجربه زندگی در فرهنگ جدید و تلاش برای آموختن زبان تازه را برایش به همراه آورد. این تجربه شخصی باعث شد نگرش او به آموزش زبان، از همان ابتدا با درکی عمیق و انسانی همراه باشد. او معتقد است بزرگ‌ترین مانع در مسیر زبان‌آموزی، ترس از اشتباه و قضاوت شدن است؛ ترسی که اگر کاهش یابد، فرصت رشد و پیشرفت فراهم می‌شود. همین نگاه، الهام‌بخش طراحی تمرین‌هایی شد که فضای یادگیری را از رقابت و اضطراب دور کرده و آن را به محیطی امن و تشویق‌کننده تبدیل کرده‌اند. در این فضا، زبان‌آموزان می‌توانند آزادانه اشتباه کنند، از آن یاد بگیرند، و به مرور، اعتماد به نفس بیشتری پیدا کنند. تاثیر این رویکرد را می‌توان به‌روشنی در آمارهای دولینگو مشاهده کرد. امروز این اپلیکیشن در بیش از ۱۰۰ کشور جهان فعال است و در بسیاری از این بازارها، به جایگاه نخست در دسته‌بندی آموزش زبان دست پیدا کرده است.

درآمدزایی هوشمندانه

مسیر دولینگو تا رسیدن به جایگاه امروز، پر از چالش‌های بزرگ و تصمیمات مهمی بود که هویت خاص این برند را شکل دادند. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اولیه، پیدا کردن مدل درآمدی مناسب بود. دولینگو از ابتدا کاملاً رایگان بود و بنیان‌گذاران باور داشتند که اگر محصولی با کیفیت بالا بسازند، راه‌های درآمدزایی به‌صورت طبیعی پیدا خواهند شد. اما با رشد سریع کاربران و افزایش هزینه‌های نگهداری و توسعه، فشارها برای پیدا کردن منبع درآمد پایدار بیشتر شد و تیم دولینگو مجبور شد مدل‌های مختلفی را امتحان کند. یکی از هوشمندانه‌ترین و البته حساس‌ترین تصمیمات، راه‌اندازی سیستم اشتراک پولی به نام «دولینگو پلاس» بود. دولینگو به خوبی می‌دانست که نباید فلسفه اصلی خود یعنی «آموزش رایگان برای همه» تحت تاثیر قرار گیرد. بنابراین مدلی طراحی شد که کاربران همچنان به تمام محتوای اصلی رایگان دسترسی داشته باشند، اما امکانات اضافی مانند حذف تبلیغات، قلب‌های نامحدود و گزارش‌های پیشرفته فقط برای مشترکان پولی فعال شود. این استراتژی به موفقیت بزرگی تبدیل شد و بیش از ۱۰ درصد کاربران حاضر شدند برای اشتراک پولی هزینه کنند که آماری بی‌نظیر برای یک اپلیکیشن آموزشی رایگان به حساب می‌آید. علاوه بر مسئله درآمد، حفظ کیفیت آموزش در شرایط رشد سریع و ورود به بازارهای مختلف، چالشی جدی بود. ورود به زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع می‌توانست باعث افت کیفیت شود، اما دولینگو با ایجاد سیستم‌های کنترل دقیق و همکاری با زبان‌شناسان و متخصصان آموزش، سطح استانداردهای خود را حفظ کرد.

رویاهای بزرگ

امروز دولینگو به‌عنوان یکی از پیشروترین و تاثیرگذارترین برندهای حوزه تکنولوژی آموزشی شناخته می‌شود و پرسش اصلی این است که آینده این شرکت چگونه رقم خواهد خورد. لوئیس فون آن و تیم پیشگامش چشم‌اندازی جسورانه و تحول‌آفرین برای برند خود ترسیم کرده‌اند که فراتر از آموزش زبان حرکت می‌کند. آنها در حال تسخیر حوزه‌های آموزشی گسترده‌تری مانند ریاضی، علوم و برنامه‌نویسی هستند تا دولینگو را به پلتفرمی جامع، نوآورانه و بی‌رقیب برای آموزش مهارت‌های حیاتی زندگی تبدیل کنند. در این مسیر، اصول بنیادین بازی‌سازی، شخصی‌سازی عمیق تجربه یادگیری و خلق شخصیت‌های جذاب و تاثیرگذار در همه زمینه‌ها حفظ خواهد شد تا آموزش به تجربه‌ای هیجان‌انگیز، ماندگار و کارآمد بدل شود. در کنار توسعه گسترده، یکی از مهم‌ترین عواملی که دولینگو را متمایز و پایدار نگه داشته، تعهد عمیق این سازمان به ارائه آموزش باکیفیت و دردسترس برای تمامی افراد با هر پیشینه اجتماعی است. همین دیدگاه انسان‌محور، در کنار جغد سبز و دوست‌داشتنی دولینگو که حالا به یکی از شناخته‌شده‌ترین نمادهای یادگیری در جهان تبدیل شده، چشم‌اندازی روشن برای آینده این برند ترسیم می‌کند؛ آینده‌ای که در آن دولینگو همچنان الهام‌بخش، نوآور و پیشگام باقی خواهد ماند.



نتیجه رویکرد دولینگو، تولد یکی از جنجالی‌ترین و در عین حال محبوب‌ترین شخصیت‌های اینترنتی بود. «دو»، جغد سبز دولینگو، حالا مربی سختگیری است که به شکل خنده‌دار کاربران را به ادامه درس‌ها تشویق می‌کند. پیام‌هایی که او می‌فرستد، گاهی آن‌قدر غافلگیرکننده‌اند که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شوند؛ مثل وقتی که زیر عکس یک کاربر نوشت: «یادت نرود تمرین کنی، من می‌دانم کجا زندگی می‌کنی!» یا وقتی شوخی کرد که «خانواده‌ات را پیدا کردم!» همین شوخی‌های جسورانه و کمی ترسناک، در کمتر از یک سال میلیون‌ها بار بازنشر شد و کاری کرد که اسم دولینگو به گوش کسانی برسد که حتی اهل یادگیری زبان هم نبودند

پیاده‌سازی ایده دیلی هاروست، به‌رغم آن‌که در نگاه اول ساده به نظر می‌رسید، پیچیدگی‌های فراوانی به همراه داشت. ساختن برندی که قرار است غذاهای سالم را در کوتاه‌ترین زمان ممکن در اختیار مصرف‌کننده قرار دهد، بدون آن‌که کیفیت فدای سرعت شود، چالشی نبود که با راهکارهای معمول و تجربه‌های پیشین قابل حل باشد. در واقع، بنیان‌گذاران دیلی هاروست ناچار بودند همه‌چیز را از ابتدا بازتعریف کنند.

یک ایده ساده برای مشکلی پیچیده

دیلی هاروست: تغذیه‌ای نو در عصر شتاب‌زده

DAILY HARVEST

راشل دروری بنیان‌گذار برند دیلی هاروست، سال‌ها با یک مشکل آشنا در زندگی روزمره‌اش روبه‌رو بود: پیدا کردن غذایی که سالم باشد و سریع آماده شود. او که زندگی پرمشغله‌ای داشت و وقت زیادی برای آشپزی صرف نمی‌کرد، اغلب مجبور می‌شد بین غذاهای ناسالم ولی فوری، یا غذاهای سالم و وقت‌گیر یکی را انتخاب کند. تصمیم‌گیری‌هایی از این دست، کم‌کم برایش تبدیل به دغدغه‌ای جدی شد. در سال ۲۰۱۵، زمانی که راشل دروری فهمید این مشکل تنها به زندگی خودش محدود نمی‌شود و افراد زیادی روزانه با همین دغدغه روبه‌رو هستند، جرقه‌ای در ذهنش شکل گرفت. با خود اندیشید اگر محصولی وجود داشته باشد که هم ارزش تغذیه‌ای بالایی داشته باشد و هم آماده‌سازی آن بیش از چند دقیقه وقت نگیرد، می‌توان سبک زندگی بسیاری از مردم را تغییر داد. ایده‌ای که در ابتدا از دل تجربه‌ای شخصی شکل گرفت، خیلی زود راه خود را به خانه‌های هزاران نفر باز کرد و به برندی موفق و تاثیرگذار در صنعت غذا تبدیل شد. پیش از تأسیس دیلی هاروست، راشل در حوزه رسانه و فناوری کار می‌کرد؛ دنیایی که به او یاد داده بود چطور مسائل را از زاویه‌ای تحلیلی نگاه کند و دنبال راه‌حل‌های تازه بگردد. او در گفت‌وگویی گفته بود: «امروز بیشتر مردم می‌دانند چه غذایی برایشان خوب است، اما خیلی‌ها فرصت یا انرژی کافی برای تهیه آن را ندارند.» همین شکاف میان آگاهی و عمل، انگیزه اصلی راه‌اندازی دیلی هاروست شد. برندی که آمده بود این فاصله را با راه‌حل‌هایی ساده، هوشمند و خلاقانه پر کند.

باور غلطی که میلیاردها دلار ارزش داشت

پیاده‌سازی ایده دیلی هاروست، به‌رغم آن‌که در نگاه اول ساده به نظر می‌رسید، پیچیدگی‌های فراوانی به همراه داشت. ساختن برندی که قرار است غذاهای سالم را در کوتاه‌ترین زمان ممکن در اختیار مصرف‌کننده قرار دهد، بدون آن‌که کیفیت فدای سرعت شود، چالشی نبود که با راهکارهای معمول و تجربه‌های پیشین قابل حل باشد. در واقع، بنیان‌گذاران دیلی هاروست ناچار بودند همه‌چیز را از ابتدا بازتعریف کنند: از فرمول‌بندی محصولات گرفته تا شیوه پردازش مواد اولیه، از مدیریت زنجیره تأمین تا طراحی فناوری‌هایی که ارزش تغذیه‌ای مواد را در بالاترین سطح نگه دارد. یکی از مهم‌ترین گام‌هایی که دیلی هاروست در این مسیر برداشت، بازاندیشی در مفهوم انجماد مواد غذایی بود. سال‌ها تصور عمومی بر این اساس شکل گرفته بود که غذاهای منجمد، بی‌کیفیت و فاقد طراوت‌اند و فقط زمانی استفاده می‌شوند که چاره‌ای جز آن وجود نداشته باشد. راشل دروری و تیمش به‌جای آن‌که این تصویر منفی را بپذیرند، تصمیم گرفتند از همان نقطه آغاز کنند و با رویکردی علمی نشان دهند که می‌توان معنای انجماد را به‌کلی دگرگون کرد. آن‌ها کشف کردند که اگر میوه‌ها و سبزیجات دقیقاً در لحظه‌ای که به نهایت طراوت و رسیدگی می‌رسند، با سرعت بالا منجمد شوند، بخش عمده‌ای از ارزش تغذیه‌ای، طعم و بافت آن‌ها حفظ خواهد شد؛ آن هم به مراتب بهتر از نمونه‌هایی که تحت عنوان «تازه» روزها و هفته‌ها در مسیر انبارها، کامیون‌ها و فروشگاه‌ها حرکت می‌کنند و کیفیت خود را از دست می‌دهند. این دیدگاه علمی و عمل‌گرایانه به انجماد، نقطه عطفی در تعریف هویت دیلی هاروست شد و اساس یکی از اصول بنیادین برند را شکل داد.

از مزرعه تا فریزر

این رویکرد تازه به انجماد، تنها بخشی از استراتژی کلان دیلی هاروست بود. برای آن‌که این وعده قابل اجرا باشد، برند باید از لحظه کاشت بذر تا رسیدن محصول نهایی به فریزر خانه مشتری، همه‌چیز را زیر نظر می‌گرفت. همین مسئله بود که به تولد مفهومی دیگر در ادبیات برند انجامید: «از مزرعه تا فریزر». این عبارت ساده، در عمل به معنای شبکه‌ای دقیق و منسجم از نظارت و برنامه‌ریزی است. دیلی هاروست همکاری مستقیم با مزارع کوچک و محلی را در اولویت قرار داد؛ مزارعی که بتوانند بدون واسطه، محصولات خود را با استانداردهایی مشخص و در بازه زمانی بسیار کوتاه به دست تیم‌های پردازش برسانند. این تیم‌ها، بسته به نوع محصول، روش‌های خاصی برای شست‌وشو، برش، ترکیب و در نهایت انجماد دارند؛ روش‌هایی که برای هر نوع ماده غذایی به‌صورت جداگانه تعریف شده‌اند تا حداکثر کیفیت و حداقل آسیب حفظ شود. با این حال، نگاه علمی دیلی هاروست محدود به انجماد محصولات نمی‌شد. این برند با گردآوردن گروهی از متخصصان تغذیه، سرآشپزهای برجسته و کارشناسان کشاورزی، فرمول‌هایی را طراحی کرد که هم از نظر طعم و هم از نظر ارزش غذایی به بالاترین سطح ممکن برسند. هر محصول پیش از ورود به بازار، حاصل ساعت‌ها تحقیق و آزمایش درباره ترکیب مواد مغذی، تعادل طعم‌ها و حتی رنگ و بافت نهایی بود. این رویکرد علمی و دقیق، به دیلی هاروست اجازه داد تا با اطمینان از کیفیت و فواید محصولاتش سخن بگوید و برای هر ادعا، مستندات معتبر ارائه کند.



هوشمندانه‌ترین تصمیم راشل دروری در مسیر شکل‌گیری دیلی هاروست، انتخاب مدل اشتراکی برای ارائه محصولات بود. در زمانی که بسیاری از شرکت‌های غذایی همچنان بر فروش‌های یکباره و کوتاه‌مدت تمرکز داشتند، او به این نتیجه رسید که تغذیه سالم نباید یک انتخاب موقتی باشد که با یک خرید گذرا تمام شود، بلکه باید به بخشی از زندگی روزمره مردم تبدیل شود. این نگاه، باعث شد او مدلی را برگزیند که ارتباطی مداوم میان برند و مشتری ایجاد می‌کرد



راشل دروری بنیان‌گذار برند دیلی هاروست، سال‌ها با یک مشکل آشنا در زندگی روزمره‌اش روبه‌رو بود: پیدا کردن غذایی که سالم باشد و سریع آماده شود. او که زندگی پرمشغله‌ای داشت و وقت زیادی برای آشپزی صرف نمی‌کرد، اغلب مجبور می‌شد بین غذاهای ناسالم ولی فوری، یا غذاهای سالم و وقت‌گیر یکی را انتخاب کند. تصمیم‌گیری‌هایی از این دست، کم‌کم برایش تبدیل به دغدغه‌ای جدی شد. در سال ۲۰۱۵، زمانی که راشل دروری فهمید این مشکل تنها به زندگی خودش محدود نمی‌شود و افراد زیادی روزانه با همین دغدغه روبه‌رو هستند، جرقه‌ای در ذهنش شکل گرفت. با خود اندیشید اگر محصولی وجود داشته باشد که هم ارزش تغذیه‌ای بالایی داشته باشد و هم آماده‌سازی آن بیش از چند دقیقه وقت نگیرد، می‌توان سبک زندگی بسیاری از مردم را تغییر داد

چه شد که مردم به این برند اعتماد کردند؟

یکی از جنبه‌هایی که دیلی هاروست را از بسیاری برندهای نوپای دیگر متمایز کرد، نگاه متفاوت و چندلایه‌اش به تبلیغات و ارتباط با مخاطب بود. در دنیایی که اغلب برندها به دنبال جلب توجه لحظه‌ای هستند، دیلی هاروست تصمیم گرفت روایتی آرام، پیوسته و با هویت مشخص بسازد. آن‌ها به‌جای آنکه با شعارهای پرزرق‌وبرق یا چهره‌های مشهور سر زبان‌ها بیفتند، سعی کردند خود مفهوم «تغذیه سالم» را از نو معنا کنند. این تصمیم جسورانه، اگرچه در ابتدا کندتر از روش‌های تبلیغاتی رایج عمل می‌کرد، اما به مرور جای خود را باز کرد و پایه‌گذار اعتماد عمیقی میان برند و مخاطب شد. کمپین‌های تبلیغاتی دیلی هاروست همواره بر محور روایت و بازنمایی صادقانه تجربیات انسانی طراحی شده‌اند. آن‌ها به‌جای استفاده از تصاویر غیرواقعی یا ایده‌آل‌سازی افراطی، تلاش کردند چهره‌ای ملموس، ساده و نزدیک به زندگی روزمره از مخاطب خود نشان دهند. در بسیاری از تبلیغات این برند، خبری از آشپزخانه‌های براق و بی‌نقص یا وعده‌های دست‌نیافتنی نیست؛ در عوض، زن یا مردی را می‌بینیم که صبح زود، خسته از یک روز پرمشغله یا در میان هیاهوی خانه و کار، به‌دنبال راهی است برای رسیدن به یک وعده سالم و مغذی. این تصویر، دقیقاً همان دغدغه‌ای‌ست که مخاطب هدف دیلی هاروست با آن روبه‌روست. همین همذات‌پنداری باعث شد پیام برند تأثیرگذارتر از تبلیغات پرهزینه باشد.

اجباری در کار نیست!

هوشمندانه‌ترین تصمیم راشل دروری در مسیر شکل‌گیری دیلی هاروست، انتخاب مدل اشتراکی برای ارائه محصولات بود. در زمانی که بسیاری از شرکت‌های غذایی همچنان بر فروش‌های یکباره و کوتاه‌مدت تمرکز داشتند، او به این نتیجه رسید که تغذیه سالم نباید یک انتخاب موقتی باشد که با یک خرید گذرا تمام شود، بلکه باید به بخشی از زندگی روزمره مردم تبدیل شود. این نگاه، باعث شد او مدلی را برگزیند که ارتباطی مداوم میان برند و مشتری ایجاد می‌کرد. این مدل اشتراکی علاوه بر ایجاد درآمدی پایدار و قابل پیش‌بینی برای شرکت، مشتریان را نیز به ادامه دادن سبک زندگی سالم تشویق می‌کرد. دروری معتقد بود که اگر قرار است مردم در انتخاب غذاهای خود تغییر ایجاد کنند، باید سیستمی وجود داشته باشد که این تغییر را به روال دائمی و آسانی تبدیل کند و موانع پیش رو را کاهش دهد. طراحی این مدل اشتراک‌محور، بر پایه شناخت دقیق رفتار مصرف‌کنندگان انجام شد. تیم دیلی هاروست می‌دانست که بیشتر افراد در ابتدای راه با انگیزه و انرژی بالا شروع می‌کنند، اما به مرور زمان و با فشار کارها و مسئولیت‌های روزانه، این انگیزه کم‌رنگ می‌شود. به همین دلیل، ساختاری انعطاف‌پذیر طراحی شد که به مشتریان اجازه می‌داد هر ماه بر اساس نیاز، فصل یا سلیقه شخصی، محصولات دلخواه خود را انتخاب کنند. این امکان وجود داشت که تعداد اقلام دریافتی افزایش یا کاهش پیدا کند، ارسال‌ها برای مدتی متوقف شود یا ترکیب محصولات به طور کامل تغییر کند. این آزادی عمل موجب شد مشتریان احساس کنند کنترل کامل بر انتخاب‌های خود دارند و این حس، عامل مهمی در ایجاد رضایت و حفظ ارتباط بلندمدت با برند بود.

نزدیک‌تر از همیشه

یکی از بزرگ‌ترین و هیجان‌انگیزترین گام‌های پیش‌روی دیلی هاروست، ورود گسترده به بازار خرده‌فروشی است. برندی که سال‌ها تمام تمرکز خود را بر رساندن مستقیم محصولاتش به درِ خانه مشتریان گذاشته بود، حالا می‌خواهد قفسه فروشگاه‌ها و یخچال‌های زنجیره‌های بزرگ خواربار را هم تسخیر کند. این تغییر مسیر با قرارداد مهمی که با مجموعه بزرگ کروگر امضا شده آغاز شده است؛ حرکتی که می‌تواند دسترسی به محصولات دیلی هاروست را چندین برابر افزایش دهد و آن‌ها را به دست کسانی برساند که شاید پیش‌تر حتی نام این برند را هم نشنیده بودند. موفقیت امروز این شرکت حاصل سال‌ها تلاش و تصمیم‌های هوشمندانه است. دیلی هاروست اکنون سالانه حدود دویست و پنجاه میلیون دلار درآمد دارد و هر روز بر شمار مشتریان وفادارش افزوده می‌شود. با این تغییر مسیر، حالا هر کسی می‌تواند بدون سفارش قبلی یا انتظار برای پستچی، در مسیر خرید روزانه خود یکی از بسته‌های آماده را انتخاب کند و تنها چند دقیقه بعد، یک وعده سالم و خوش‌طعم را روی میز بگذارد. این دسترسی آسان، می‌تواند سبک زندگی بسیاری را متحول کند. وقتی تهیه یک غذای سالم بی‌دردسر و سریع باشد، انتخاب آن به عادتی روزانه تبدیل می‌شود؛ عادتی که از آشپزخانه شروع می‌شود و به احساس بهتر، انرژی بیشتر ختم خواهد شد.

وقتی برندی قیمت محصولاتش را به شکل قابل توجهی پایین‌تر از عرف بازار تعیین می‌کند، بسیاری از مصرف‌کنندگان این موضوع را به کیفیت پایین محصول ربط می‌دهند. ذهنیت عمومی سال‌هاست که کیفیت خوب را با قیمت بالا می‌شناسد و کالاهای ارزان را مشکوک و بی‌کیفیت می‌داند. تیم اوردینری می‌دانست که چنین برداشتی ممکن است شکل بگیرد، اما در عین حال به تأثیر عمیق تجربه مصرف‌کننده اعتماد داشت.

پایان حکمرانی قیمت‌های نجومی

چطور اوردینری قوانین بازی را عوض کرد؟

فرض کنید وارد فروشگاهی شده‌اید؛ چشم‌تان به محصولی می‌افتد که با وجود کیفیتی در حد یک کالای ۱۰۰ دلاری، تنها ۶ دلار قیمت دارد. طبیعی است که چنین اختلاف قیمتی، شک‌برانگیز باشد: «نکند کیفیتش پایین است؟» یا «شاید مشکلی دارد؟» دقیقاً همین ذهنیت در سال ۲۰۱۶ برای بسیاری از مشتریانی شکل گرفت که برای اولین بار با برند اوردینری رو به رو شدند. اما این برند که زیرمجموعه‌ای از شرکت «دِسیم» است، چیزی فراتر از یک معجزه قیمتی بود. اوردینری با رویکردی نو و متفاوت وارد صنعت زیبایی شد؛ رویکردی که پیش از آن کمتر دیده شده بود و به‌سرعت توانست قواعد بازار را به چالش بکشد. «برندون تروکس» و «نیکولا کیلنر»، بنیان‌گذاران دسیم، می‌دانستند که در حال انجام کاری غیرمتعارف هستند، اما احتمالاً خودشان هم تصور نمی‌کردند که تنها در چند سال، برندشان به پدیده‌ای جهانی تبدیل شود؛ آن‌قدر تأثیرگذار که حتی غول‌های بزرگ صنعت زیبایی را وادار به بازنگری در استراتژی‌هایشان کند.

افشای یک دروغ بزرگ

ایده شکل‌گیری برند اوردینری زمانی به وجود آمد که برندون تروکس، پس از سال‌ها فعالیت در پشت صحنه برندهای آرایشی و بهداشتی، به تناقض بزرگی در این صنعت پی برد. او از نزدیک دیده بود که بسیاری از محصولات مراقبت از پوست با هزینه‌ای بسیار پایین تولید می‌شوند، اما هنگام عرضه، با قیمت‌هایی چند برابر به فروش می‌رسند. دلیل این اختلاف، چیزی فراتر از کیفیت محصول بود. عواملی مانند بسته‌بندی‌های لوکس، کمپین‌های تبلیغاتی سنگین و حضور واسطه‌های متعدد باعث افزایش غیرمنطقی قیمت‌ها می‌شد. تروکس در یکی از مصاحبه‌هایش گفت: «اگر مردم بدانند هزینه واقعی تولید محصولات مراقبت از پوست چقدر پایین است، دیگر حاضر نمی‌شوند چنین مبلغی برایشان بپردازند.» این جمله ساده، در واقع اعلان جنگی خاموش به ساختار تثبیت‌شده و سودمحور صنعت بود. او و همکارش نیکولا کیلنر تصمیم گرفتند که به جای بازی با چارچوب موجود، قوانین جدید بسازند. آنها می‌خواستند ثابت کنند که می‌شود محصولات باکیفیت را بدون حاشیه سود غیرمنطقی، بسته‌بندی‌های چشمگیر، و تبلیغات میلیون دلاری به فروش رساند.



ایده شکل‌گیری برند اوردینری زمانی به وجود آمد که برندون تروکس، پس از سال‌ها فعالیت در پشت صحنه برندهای آرایشی و بهداشتی، به تناقض بزرگی در این صنعت پی برد. او از نزدیک دیده بود که بسیاری از محصولات مراقبت از پوست با هزینه‌ای بسیار پایین تولید می‌شوند، اما هنگام عرضه، با قیمت‌هایی چند برابر به فروش می‌رسند. دلیل این اختلاف، چیزی فراتر از کیفیت محصول بود. عواملی مانند بسته‌بندی‌های لوکس، کمپین‌های تبلیغاتی سنگین و حضور واسطه‌های متعدد باعث افزایش غیرمنطقی قیمت‌ها می‌شد. تروکس در یکی از مصاحبه‌هایش گفت: «اگر مردم بدانند هزینه واقعی تولید محصولات مراقبت از پوست چقدر پایین است، دیگر حاضر نمی‌شوند چنین مبلغی برایشان بپردازند.»

ساده، دقیق، واقعی

اوردینری با تصمیمی جسورانه وارد بازار شد؛ آن‌ها شفافیت کامل را به عنوان اصل کار خود انتخاب کردند. در حالی که بسیاری از برندهای زیبایی با استفاده از اصطلاحات پیچیده و ادعاهای علمی‌نما مشتریان را سردرگم می‌کردند، اوردینری همه چیز را متفاوت انجام داد. روی هر بسته‌بندی، ترکیبات به همراه درصد دقیق هر ماده نوشته شده بود؛ مثلاً نیاسینامید ۱۰ درصد، رتینول ۰.۵ درصد و ویتامین سی ۲۳ درصد. در این محصولات خبری از نام‌های مبهم وجود نداشت و هیچ تلاشی برای پنهان کردن حقیقت صورت نمی‌گرفت. اطلاعات ارائه‌شده کاملاً دقیق، ساده و علمی بودند. در ابتدا این شفافیت کمی تعجب‌برانگیز بود، چون بازار سال‌ها با برندهایی شکل گرفته بود که یا اطلاعات را پشت نام‌های تجاری پنهان می‌کردند یا با توضیحاتی پیچیده، قدرت تصمیم‌گیری آگاهانه را از خریدار می‌گرفتند. اما اوردینری با زبانی روشن، به مخاطب خود نشان داد که برای او ارزش قائل است. شفافیت اوردینری تنها به مواد تشکیل‌دهنده محدود نماند. این برند خیلی زود متوجه شد که آگاهی، مهم‌ترین عاملی است که می‌تواند انتخاب مشتری را شکل دهد. بر همین اساس، آموزش را بخشی جدی از ارتباط خود با مخاطبان قرار داد. به جای معرفی ساده محصول، راهنماهایی منتشر کرد که با زبانی روشن و دقیق، روش استفاده، ترتیب مناسب در روتین مراقبت از پوست، و نکات مهم درباره تداخل ترکیبات مختلف را توضیح می‌داد. همین رویکرد صادقانه و شفاف باعث شد که اوردینری خیلی سریع مورد توجه و اعتماد طیف وسیعی از مصرف‌کنندگان قرار گیرد و به جای یک برند معمولی مراقبت از پوست، به مرجعی قابل‌اطمینان تبدیل شود که آموزش را بر پایه صداقت بنا کرده است.

قیمت‌گذاری‌ای که بازار را به هم ریخت

حالا وقت آن رسیده که برویم سراغ جنجالی‌ترین بخش داستان اوردینری؛ بخشی که تمام قواعد بازار را به چالش کشید: قیمت‌ها. زمانی که برند اعلام کرد سرم نیاسینامیدش را فقط با ۶ دلار عرضه می‌کند، در حالی که محصولات مشابه بین ۶۰

تا ۱۰۰ دلار قیمت داشتند، بسیاری از مشتریان در اولین نگاه تصور کردند اشتباهی در برچسب قیمت رخ داده است. اما این تصمیم کاملاً آگاهانه و حساب‌شده بود. برندون تروکس و نیکولا کیلنر، بنیان‌گذاران برند، از همان ابتدا می‌دانستند که برای ایجاد یک تغییر واقعی باید دست به حرکتی غیرمنتظره بزنند. آن‌ها با بررسی دقیق فرایند تولید، توزیع و بازاریابی متوجه شدند که بخش بزرگی از قیمت‌های نجومی محصولات مراقبت از پوست، ناشی از حاشیه سودهای غیرمنطقی، بسته‌بندی‌های گران‌قیمت و تبلیغات پرهزینه است. تصمیم گرفتند این هزینه‌ها را حذف کنند تا بتوانند محصولاتی با همان کیفیت و کارایی را در دسترس طیف وسیعی از مصرف‌کنندگان قرار دهند. این تصمیم در ظاهر جسورانه بود اما ریسک بالایی داشت. وقتی برندی قیمت محصولاتش را به شکل قابل توجهی پایین‌تر از عرف بازار تعیین می‌کند، بسیاری از مصرف‌کنندگان این موضوع را به کیفیت پایین محصول ربط می‌دهند. ذهنیت عمومی سال‌هاست که کیفیت خوب را با قیمت بالا می‌شناسد و کالاهای ارزان را مشکوک و بی‌کیفیت می‌داند. تیم اوردینری می‌دانست که چنین برداشتی ممکن است شکل بگیرد، اما در عین حال به تأثیر عمیق تجربه مصرف‌کننده اعتماد داشت. بنیان‌گذاران این برند باور داشتند اگر محصول واقعاً موثر و باکیفیت باشد، مخاطب خودش متوجه این موضوع خواهد شد و همین تجربه مثبت، به مرور زمان نقش تبلیغاتی قوی‌تری از هر کمپین پرهزینه‌ای ایفا خواهد کرد.

برندی که رقبایش از آن می‌ترسند!

اوردینری تصمیم گرفت کاری را انجام دهد که هیچ برند زیبایی دیگری جراتش را نداشت؛ بیانیه داد که هیچ‌گاه به اینفلوئنسرها پولی پرداخت نخواهد کرد. این رویکرد باعث شد محتوای مربوط به محصولات، از زبان مصرف‌کنندگان واقعی و بر اساس تجربه‌های اصیل شکل بگیرد. وقتی کسی در تیک‌تاک یا اینستاگرام درباره سرم نیاسینامید اوردینری صحبت می‌کرد، می‌شد به صداقت حرف‌هایش اعتماد کرد، زیرا انگیزه مالی پشت آن نبود. خیلی زود نشانه‌های موفقیت این رویکرد پدیدار شد. افرادی که برای نخستین بار محصولات اوردینری را امتحان کردند و از کیفیت و تاثیر آن رضایت داشتند، تجربه خود را با دوستان و خانواده به اشتراک گذاشتند. این بازخوردها به کمک شبکه‌های اجتماعی، گفت‌وگوهای روزمره و توصیه‌های دوستانه در جامعه گسترش پیدا کرد. بدین ترتیب اوردینری بدون خرج کردن یک سنت برای تبلیغات پولی، توانست میلیون‌ها فالوور جذب کند.





امروز اگر به صنعت زیبایی نگاهی بیندازیم، ردپای دی اوردینری را در جای جای آن می‌بینیم. برندهایی که سال‌ها با ادعاهای پرزرق‌وبرق و قیمت‌های گزاف بازار را در اختیار داشتند، ناچار شدند شفافیت بیشتری در معرفی محصولاتشان به خرج دهند. قیمت‌ها تا حدی منطقی‌تر شده، ادعاهای علمی با دقت بیشتری زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد، و مشتریان بیش از هر زمان دیگری خواهان اطلاعات واقعی هستند. این تغییرات، مستقیماً حاصل فشاری است که دی اوردینری به کل صنعت وارد کرد؛ فشاری که ثابت کرد مصرف‌کنندگان امروز، هوشمندتر و آگاه‌تر از آن هستند که با وعده‌های مبهم یا بسته‌بندی‌های پرزرق‌وبرق فریب بخورند

اما این تنها شروع ماجرا بود. اوردینری وقتی تصمیم گرفت پا به عرصه تبلیغات سنتی بگذارد، همچنان به رویکرد بی‌پرده و جسورانه‌اش وفادار ماند. حاصل این تصمیم، کمپینی بود با نام «حقیقت‌نمایی»؛ حرکتی که به سرعت به یکی از جنجالی‌ترین کمپین‌های تاریخ صنعت زیبایی بدل شد. این بار، بیلبوردها و آگهی‌های چاپی برند مستقیماً ادعاهای غیرعلمی رقبا را هدف گرفته بودند و در برابر هر ادعای مبهم یا فریبنده، یک توضیح علمی و واقعی قرار می‌دادند. بازخوردها شگفت‌انگیز بود. «حقیقت‌نمایی» مانند جرقه‌ای در انبار باروت عمل کرد، چرا که برای نخستین بار، برندی نه تنها از مقایسه مستقیم با رقبا ابایی نداشت، بلکه آشکارا آن‌ها را به فریب‌گویی متهم می‌کرد. رسانه‌ها، کارشناسان بازاریابی و حتی خود مصرف‌کنندگان، برای مدت‌ها درباره این حرکت صحبت می‌کردند؛ حرکتی که نشان داد صداقت، اگر با شهامت همراه شود، می‌تواند قوی‌ترین سلاح یک برند باشد.

انقلابی که همه چیز را تغییر داد

امروز اگر به صنعت زیبایی نگاهی بیندازیم، ردپای دی اوردینری را در جای جای آن می‌بینیم. برندهایی که سال‌ها با ادعاهای پرزرق‌وبرق و قیمت‌های گزاف بازار را در اختیار داشتند، ناچار شدند شفافیت بیشتری در معرفی محصولاتشان به خرج دهند. قیمت‌ها تا حدی منطقی‌تر شده، ادعاهای علمی با دقت بیشتری زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد، و مشتریان بیش از هر زمان دیگری خواهان اطلاعات واقعی هستند. این تغییرات، مستقیماً حاصل فشاری است که دی اوردینری به کل صنعت وارد کرد؛ فشاری که ثابت کرد مصرف‌کنندگان امروز، هوشمندتر و آگاه‌تر از آن هستند که با وعده‌های مبهم یا بسته‌بندی‌های پرزرق‌وبرق فریب بخورند. اوردینری نشان داد که برای موفقیت نیاز نیست از روش‌های معمول پیروی کرد. لازم نیست بسته‌بندی‌های گران‌قیمت داشته باشید یا برای تبلیغ محصولات به افراد مشهور پول پرداخت کنید. نیاز نیست قیمت‌ها را به‌طور غیرمنطقی بالا ببرید. اگر محصول باکیفیتی تولید کنید، اطلاعات درست و کامل در اختیار مشتری بگذارید و قیمت منصفانه‌ای تعیین کنید، خود مردم از آن دفاع می‌کنند. این فلسفه، نگاه مشتریان به محصولات مراقبت از پوست را دگرگون کرد و صنعت را وادار به بازاندیشی در روش‌های خود ساخت. دی اوردینری امروز الگویی است برای برندهایی که می‌خواهند کیفیت، صداقت و احترام به مشتری را در قلب کار خود بگذارند و ثابت کنند که اعتماد، ارزشمندترین سرمایه یک کسب و کار است.

عصر جدید

[این صفحات به تحولات هوش مصنوعی و تاثیر آنها بر اقتصاد و زندگی می‌پردازد.]



هوش مصنوعی بیکارتان نخواهد کرد، اگر...

گفت‌وگو با نیل دگراس تایسون در مورد AI

ترجمه کاوه شجاعی

گروه عصرجدید

نیل دگراس تایسون احتمالاً یکی از یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی امروز جهان به حساب می‌آید. او که به دلیل توانایی منحصربه‌فردش در ساده‌سازی مفاهیم پیچیده و ارتباط آن‌ها با زندگی روزمره، شهرت پیدا کرده، در اصل اخترفیزیکدان است و دکترای اخترفیزیک از دانشگاه کلمبیا دارد. او سال‌ها پژوهش علمی انجام داده و مقالات داوری‌شده منتشر کرده است اما بخش عمده شهرت امروزی‌اش به خاطر فعالیت‌هایش در ترویج علم، برنامه‌های تلویزیونی و پادکست‌هاست. نظرات تایسون درباره هوش مصنوعی به دلیل رویکرد متعادل و زمینی‌اش ارزش خواندن دارند. او با ترکیب طنز، منطق و دیدگاه تاریخی، هوش مصنوعی را نه به عنوان یک هیولای علمی-تخیلی، که ابزاری تحول‌آفرین می‌بیند که باید با دقت و آگاهی مدیریت شود. تایسون معتقد است که هوش مصنوعی، مانند انقلاب‌های تکنولوژیک گذشته، در نهایت بخشی از زندگی روزمره ما خواهد شد و قرار نیست همه ما را بیکار کند. گزیده‌ای از گفت‌وگوی اخیر تایسون را با حسن منهاج از پادکست محبوب «حسن منهاج نمی‌داند» بخوانید:

■ **هوش مصنوعی و تبعات آن داغ‌ترین موضوع بحث این روزهای محافل علمی و صنعتی است. اما این روزها به جز AI (هوش مصنوعی) درباره AGI یا Artificial General Intelligence «هوش مصنوعی عمومی» هم حرف زده می‌شود که مبحث جدیدی است. اصلاً «هوش مصنوعی» و «هوش مصنوعی عمومی» چه فرقی با هم دارند؟**

بهتر است «هوش مصنوعی عمومی» را در مقایسه با «هوش مصنوعی» توضیح بدهم. هوش مصنوعی چیست؟ تعریف ساده‌اش می‌شود کامپیوترهایی که چیزها را بهتر از شما، سریع‌تر از شما و ارزان‌تر از شما انجام می‌دهند. و این ارزان بودن اهمیت دارد چون باعث می‌شود کارآفرین‌ها آنها را به آدم‌ها ترجیح بدهند و این بازار کار را دگرگون خواهد کرد.

■ **مثلاً چت جی‌پی‌تی یا گراک که به آنها بگوییم که این فایل اکسل**



نیل دگراس تایسون، اخترفیزیکدان، احتمالاً یکی از یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی امروز جهان به حساب می‌آید.

را بخوان و نتیجه‌اش را به من بگو.

درســت است. یک خلاصه از این فایل اکسل طولانی را برایم آماده کن. در حالی که یک نصف روز طول می‌کشد که یک آدم معمولی آن را بخواند و خلاصه کند، چت جی‌پی‌تی در دو دقیقه آن را خلاصه می‌کند یا حتی کمتر. این چیزی اســت که امروز وقتی مردم می‌گویند هوش مصنوعی، منظورشان اســت. اما هوش مصنوعی خیلی قبل‌تر از چت جی‌پی‌تی اینجا بوده. جی‌پی‌تی باعث شــد هوش مصنوعی در خدمت افراد خلاق قرار بگیرد چون ناگهان هوش مصنوعی شروع به خلق کرد. شــروع به نوشتن تحقیق آخر ترم شما کرد یا به دستور شما شروع به نقاشی کرد. به همین خاطر بود کسانی که اخبار و تیترها را می‌نوشتند خیلی سریع‌تر از بقیه، متوجه شدند هوش مصنوعی می‌خواهد شغلشان را از آنها بگیرد. و اینگونه توجه عموم به هوش مصنوعی جلب شد. اما هوش مصنوعی دهه‌هاست که در کنار ماست. یادتان هست کامپیوترها از چه زمانی شروع کردند ما را در شطرنج شکست بدهند؟ این مربوط به گذشته‌ای تقریباً دور است. خب آن زمان هوش مصنوعی ما را شکست داد. بعد هوش مصنوعی در بازی‌های دیگری ما را شکســت داد مثل Jeopardy! (خطر!) که دیگر مثل شطرنج یک بازی مبتنی بر منطق و پیش‌بینی نبود و به آگاهی فرهنگی نیاز داشت. و هوش مصنوعی به بهترین بازیکن «خطر!» در طول تاریخ تبدیل شد. چرا آن موقع کسی نترسید؟ حالا که هوش مصنوعی می‌تواند به جای شما پایان‌نامه بنویسد و علوم انسانی را تهدید کرده، رسانه‌ها شلوغش کرده‌اند.

■ **هوش مصنوعی چه زمانی شما را خواهد ترساند؟**

هوش مصنوعی شــاید من را نترســاند اما AGI یا همان «هوش مصنوعی عمومی» موضوعش فــرق می‌کند. هوش مصنوعی عمومی می‌تواند هر چیزی را که خودش بخواهد یاد بگیرد و برای این کار نیاز به دستور آدم‌ها ندارد.

■ **یعنی خودش کنجکاو است که فلان چیز را یاد بگیرد؟**

ببینید «هوش مصنوعی عمومی» در واقع «هوش عمومی» است، مثل مغز ما عمل می‌کند. شــما وارد اتاق می‌شوید، با موقعیت تازه‌ای روبرو می‌شوید. بعد وارد اتاق دیگری می‌شوید. آن را تحلیل می‌کنید و تصمیم می‌گیرید چه وسایلی کم دارد و به آن چیز اضافه می‌کنید. شما با همان مغز در خیابان راه می‌روید و خیابان را تحلیل می‌کنید و دست به اقداماتی می‌زنید. شــما یک مغز ویژه خانه و یک مغز ویژه خیابان که ندارید. انسان با یک مغز تمام نیازهایش را برطرف می‌کند. «هوش مصنوعی عمومی» یک کامپیوتر خاص با یک وظیفه خاص نیست. حالا وقتی شما هوش مصنوعی عمومی را درون یک روبات کار بگذارید آن روبات چه کارها که نمی‌تواند بکند! چت جی‌پی‌تی قرار نیست برای شما قهوه درست کند.

■ **متمرکز روی وظیفه‌ای است که برعهده‌اش گذاشته‌ایم. برای من یک مقاله درباره موبی‌دیک بنویس در ده پاراگراف، و می‌نویسد.**

اما «هوش مصنوعی عمومی» به زندگی شما نگاه می‌کند و می‌گوید: «فکــر کنم این یارو فــردا به فلان چیز نیــاز دارد!» و بعد آن را انجام می‌دهد. به شما نگاه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که شما خسته و نالان هستید پس برایتان قهوه سفارش می‌دهد. این یعنی دارد مثل یک آدم رفتار می‌کند.

■ **عده‌ای ایــن را نگران‌کننده می‌دانند. این شــما را هنوز نگران نمی‌کند؟**

ببینید ما انسان‌ها همچنان دستوردهنده نهایی هستیم. من کلی کار کوچک و بزرگ دارم که بســیار خوشحال می‌شوم اگر کامپیوتر آنها را برایم انجام بدهــد. من نمی‌خواهم کامپیوتر همه کارهای من را انجام بدهد، ولی می‌خواهم کامپیوتر فلان کار خاص را برایم انجام بدهد. این کجایش بد است؟

■ **پس چرا متخصصان و دانشمندان این حوزه، اینقدر نگران تبعات قدرت‌گرفتن هوش مصنوعی‌اند؟**

بگذارید مســئله را برایتان روشــن کنم. «بعضــی» از متخصصان و دانشــمندان این حوزه با نگرانی از هوش مصنوعی حرف می‌زنند و همین‌ها هم هستند که مورد توجه رسانه‌ها و مردم قرار می‌گیرند. آنچه شما در رسانه‌ها نمی‌بینید تعداد بسیار زیادی از متخصصان هستند که اصلاً چنین احساسی به هوش مصنوعی ندارند اما کسی با آنها مصاحبه نمی‌کند چون اصلاً این مصاحبه‌ها جذاب نیستند. بگذار از تو یک سوال بپرسم: بزرگ‌ترین ابداع قرن بیستم که این قرن را شکل داد چه بود؟

■ **بمب اتم؟ اینترنت؟**

بمــب اتم؟ کامپیوتر! کامپیوتر تمام زندگی و کار ما را به طور کامل متحول کرد. یعنی تا قبل از ابداع کامپیوتر یک طور زندگی می‌کردیم و بعد از آن یک جور دیگر. اما آنچنان در زندگی ما آمیخته شد که آن را به عنوان چیزی استثنایی نمی‌بینیم. هوش مصنوعی در آینده هم چنین وضعیتی خواهد داشــت. آنچنان در زندگی ما تنیده می‌شود که دیده نمی‌شود. حتی همین حالا هم هوش مصنوعی در زندگی ما حضوری عمیق دارد. وقتی شما سوار یک خودروی برقی می‌شوید هوش مصنوعی آن خودرو تصمیماتی سریع‌تر شما می‌گیرد.

■ **به نظرم یــک چیزی که مردم در تحلیل‌هایشــان به آن توجه نمی‌کنند سرعت تحولات است. اینکه چطور ورود یک تکنولوژی جدید به اسم هوش مصنوعی می‌تواند با سرعتی تصاعدی همه چیز را تغییر دهد. یعنی شاید برنامه‌ریزی‌های کاری شما برای ســال آینده آنچنان دچار مشکل نشود، اما مثلاً سه سال بعد با یک دنیای جدید مواجه می‌شوید که در آن همه چیز عوض شده.**

بگذار یک چیز را مشــخص کنم. ما از زمان انقلاب صنعتی در یک جهان زندگی می‌کنیم که تغییرات در آن نه به صورت تدریجی که به شکل تصاعدی رخ می‌دهد.

■ **واقعاً؟ اما احساســی که تحولات به من می‌دهد به جای معادله تصاعدی، معادله‌ای خطی است! یعنی ما یک نمودار داریم که به صورت تدریجی شیب آن افزایش می‌یابد.**

اصلاً! می‌دانی چرا چنین حسی داری؟ چون ما هر کدام تکه‌ای بسیار کوچک هستیم در یک تغییر عظیم. بیا به سال ۱۹۰۵ برگردیم به شهر

«هوش مصنوعی عمومی» به زندگی شما نگاه می‌کند و می‌گوید: «فکر کنم این یارو فردا به فلان چیز نیاز دارد!» و بعد آن را انجام می‌دهد. به شما نگاه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که شما خسته و نالان هستید پس برایتان قهوه سفارش می‌دهد. این یعنی دارد مثل یک آدم رفتار می‌کند

هوش مصنوعی فقط می‌تواند چیزهایی را بداند که همین حالا در اینترنت وجود دارد. یعنی هر کاری را که شما انجام داده‌اید می‌بلعد و سعی می‌کند که مثل شما باشد. راز نجات در دوران هوش مصنوعی همین نکته کلیدی است.

نیویورک. تصویری از خیابان معروف پنجم را در نظر بیاور. اینجا به ازای هر اتومبیل، حدود ۵۰ کالسکه اسب‌کش دیده می‌شود. فقط ۱۰ سال بعد، در عکسی از همین خیابان، به ازای هر کالسکه اسب‌کش، ۵۰ اتومبیل دیده می‌شود. فقط ۱۰ سال گذشته! تو اسم این را نمی‌گذاری رشد تصاعدی؟ یعنی ما طی ۱۰ سال از اسب که ما رسماً تمدنمان را پشت آن ساختیم گذر کردیم. تمام صنایعی که حول حمل و نقل اسب‌محور شکل گرفته بود از بین رفت. اما تحولاتی که ما طی قرن گذشته تجربه کردیم به اتومبیل محدود نمی‌شود. ما قرن‌ها داستان‌گویی به کمک تئاتر را طی چند دهه کوتاه تبدیل به داستان‌گویی به کمک سینما کردیم. یا مثلاً صنعت هوانوردی؛ نقشه‌ای را تصور کن که در آن وضعیت هواپیماهای در حال پرواز دنیا را در لحظه کنونی مشخص است. در هر لحظه‌ای که از هر روزی که تصور کنی، نزدیک به یک میلیون نفر در دنیا در آسمان در حال پرواز هستند. یک میلیون نفر! به صد سال پیش اگر برگردیم احتمالاً در لحظه‌ای خاص ۴ نفر در آسمان بودند که دو نفر از آنها برادران رایت بودند که داشتند هواپیما اختراع می‌کردند.

■ **خب شما می‌گویید این تحولات تصاعدی در حوزه «هوش مصنوعی عمومی» هم رخ خواهد داد اما شما نگرانش نیستید؟**

من می‌گویم همین حالا همین شکل رشد تصاعدی در حوزه «هوش مصنوعی عمومی» در حال رخ دادن است اما هنوز چیزی نیست که من را هیجان‌زده کند.

■ **چه تحولی در این حوزه شما را هیجان‌زده می‌کند؟**

چیزی که واقعاً به دردم بخورد. هوش مصنوعی برای من کاری کند که مفید باشد. تکنولوژی اصولاً به این شکل وارد زندگی ما شده.

■ **منظور از کار مفید چیست؟**

من دوست دارم کامپیوتر برایم قهوه درست کند. حالا من شخصاً قهوه دوست ندارم اما قهوه چیزی است که برای همه مهم است و ملت احساس می‌کنند کسی که خوب قهوه درست می‌کند حتماً توانایی‌های جادویی خاصی دارد.

■ **قهوه به کنار، من می‌خواهم ببینم بالاخره آن روز نزدیک است که ماشین به من واقعاً در زندگی‌ام کمک کند؟ که بتواند لباس‌هایم را بدون دخالت من بشوید، آنها را تا کند؟ ظرف‌ها را بشوید و تختم را مرتب کند؟ تمام «کارها»یی که باید در خانه انجام بدهیم و لذت‌بخش نیستند؟**

اگر پدرت بودم می‌گفتم تنبل نباش و تخت لعنتی‌ات را مرتب کن! اما جدا از این شوخی بی‌نمک، من هم منتظر چنین روزی هستم. به همین خاطر است که فعلاً حضور «هوش مصنوعی عمومی» نه من را می‌ترساند و نه هیجان‌زده‌ام می‌کند. مسیر باید طی شود.

■ **اما سیستم سرمایه‌داری احتمالاً سال‌ها منتظر چنین روزی بوده. اینکه بتواند تعداد زیادی از وظایف را به کمک یک تکنولوژی تازه، ارزان‌تر انجام بدهد. حالا هوش مصنوعی توان چنین کاری را دارد. این خیلی ترسناک است چون وقتی به بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ نگاه می‌کنیم یعنی زمانی که نرخ بیکاری به ۱۰ درصد رسید مردم عادی به شدت آسیب دیدند. یعنی با تغییری یکی دو درصدی در نرخ بیکاری، کل جامعه دچار دردسری جدی می‌شود و هرج و مرج رخ می‌دهد. اگر به خاطر «هوش مصنوعی عمومی» ناگهان مشاغل اداری و دفتری از بین بروند چه بلایی سر جامعه می‌آید؟ اگر به این خاطر نرخ بیکاری به ۱۵ درصد و ۲۰ درصد برسد چه؟**

من می‌خواهم اینجا از دید بدبین‌ها ساده‌لوح به نظر برسم. می‌خواهم آینده‌ای را برایتان تصویر کنم که به آن نوستالژی احساس کنی. وقتی ما از اسب به اتومبیل کوچ کردیم صنایع فراوانی به نابودی کشیده شد اما صنایع جدیدی شکل گرفت چون ما نیازهای جدیدی پیدا کردیم. حالا ما یکشبه نیازمند پمپ بنزین و مکانیکی و صنایع خودروساز شده بودیم. مشاغلی به کل از بین رفت و مشاغلی کاملاً جدید به وجود آمد. اینجا اصلاً کسی یادش هست چیزی به اسم دفتر تلفن وجود داشت؟ هر سال کل شماره تلفن‌های یک شهر را در یک کتاب چاپ می‌کردند. من کلکسیون دفتر تلفن داشتم! مایی که در شهر نیویورک زندگی می‌کردیم مغرور بودیم که قطورترین دفتر تلفن جهان مال ماست. من یادم هست که در اوایل دهه ۱۹۷۰ که بچه بودم توجه اصلی‌ام در این دفتر تلفن‌ها به صفحات مربوط به مشاغل کامپیوتری بود. باورتان نمی‌شود که آن موقع فقط ده بیست صفحه به مشاغل کامپیوتری اختصاص داشت: تعمیر کامپیوتر و فروش کامپیوتر. و بعد در اواخر همان دهه ۱۹۷۰ تعداد صفحات مشاغل کامپیوتری چند برابر شد و بعد در دهه ۱۹۸۰ بعد از آنکه کامپیوترهای شخصی وارد بازار شدند صفحات مربوط به کامپیوتر در این کتاب‌ها به چند صد صفحه رسید. حالا دیگر صنعتی عظیم شکل گرفته بود و برندها با هم رقابت می‌کردند. فکر می‌کنید وقتی صنعت کامپیوتر وارد شد کلی شغل را نابودی نکشاند؟ حتماً کشاند. اما کلی شغل دیگر به وجود آمد. حالا هم هوش مصنوعی قرار است کلی شغل دفتری و اداری را به نابودی بکشاند؟ خلاق باشید و شغلی را پیدا کنید که توسط هوش مصنوعی نابود نشود! صنایع جدید اصولاً روی ویرانه‌های صنایع قبلی بنا می‌شوند.

■ **من احساس می‌کنم همان‌طور که شما فردی خوش‌بین به علم به حساب می‌آیید خوش‌بین به تکنولوژی هم به حساب می‌آیید.**

من یک واقعگرای خوش‌بینم. اصولاً بخش مثبت تحولات را می‌بینم اما آن را با واقعیت تطبیق می‌دهم.

■ **می‌گویند هوش مصنوعی کمک خواهد کرد که بیماری‌ها را درمان کنیم. می‌گویند برای سرطان هم راه حل پیدا خواهد کرد. آلزایمر و زوال عقل به کمک هوش مصنوعی از بین خواهد رفت.**

درست است. ما به کمک هوش مصنوعی همین حالا وارد چنین

شما می‌توانید با نوآوری مداوم و تحول مداوم از هوش مصنوعی جلوتر بمانید. چون هوش مصنوعی به ایده‌های فردای شما دسترسی ندارد



سال ۱۹۰۵ شهر نیویورک. تصویر معروفی از خیابان معروف پنجم، اینجا به ازای هر اتومبیل، حدود ۵۰ کالسکه اسب‌کش دیده می‌شود. فقط ۱۰ سال بعد، در عکسی از همین خیابان، به ازای هر کالسکه اسب‌کش، ۵۰ اتومبیل دیده می‌شود.

روندی شده‌ایم.

■ **چطور؟**

این جزو تخصص من نیســت امــا درباره آن اطلاعاتــی دارم. در چندین حوزه خاص در فیزیولوژی انســانی و علوم پزشکی وجود دارد که بشر نمی‌توانسته واقعاً وارد آنها بشود، چون یا قدرت کامپیوتری‌اش را نداشته‌ایم یا توان تحلیل نتایج احتمالی را. یعنی ما نمی‌توانستیم فلان دارو را امتحان کنیم یا تغییری در فیزیولوژی انسان بدهیم و بعد ببینیم که آیا جــواب می‌دهد یا نه. یکی از این حوزه‌ها Protein folding یا تاشدگی پروتئین است. پروتئین‌ها مولکول‌های بزرگی هستند و به شکل سه‌بعدی خاصی تا می‌خورند و این شکل نهایی تعیین می‌کند پروتئین چه کاری در بدن انجام دهد. حالا اگر این تاخوردگی اشتباه باشد، ممکن است باعث بیماری‌هایی مثل آلزایمر یا پارکینسون شود. اگر ما درکی از همه شکل‌های احتمالی آنها موقع تاخوردن نداشته باشیم و اینکه نتیجه هر تا خوردن چه می‌تواند باشــد چطور می‌توانیم دارو طراحی کنیم یا دست به تغییرات ژنتیکی بزنیم؟

حالا با قدرت هوش مصنوعی که می‌تواند بسیار سریع‌تر و جامع‌تر از هوش انسانی یا برنامه‌های کامپیوتری قبلی دست به تحلیل بزند، ما داریم به درمان بیماری‌های خاصی نزدیک می‌شویم.

وقتی ما غارنشین بودیم نیمی از افراد پیش از رسیدن به سی سالگی می‌مردند. حالا بیاییم جلو، به سال ۱۸۴۰. فکر می‌کنید این آمار چقدر تفاوت کرده بود؟ حالا نیمی از افراد پیش از رســیدن به ۳۵ ســالگی می‌مردند! پس در یک دوره چندده هزار ساله، یعنی از دوران غارنشینی تا اواسط قرن نوزدهم، بشر در این حوزه فقط پنج سال پیشرفت کرد. اما از ۱۸۴۰ به بعد، با پیشرفت در علم پزشکی و داروسازی همه چیز تغییر کرد. یک چیز هم بگویم که آن زمان همه غذای اورگانیک می‌خوردند و هوا و آب به اندازه امروز عالی نبود! علم اهمیت دارد! به همین خاطر است که من با بی‌صبری منتظر آینده هستم. با اینکه حتماً سوءاستفاده‌های خطرناکی از هوش مصنوعی خواهد شد، اما بر این باورم که جنبه‌های مثبت آن از ضررهایش بیشتر است. بله، شما ممکن است شغلتان را از دست بدهید، اما اولاً سعی کنید این روند را به درستی پیش‌بینی کنید و بعد ببینید چه می‌توانید بکنید. به نظرم این کاری که می‌توانید بکنید به آن چیز خلاقانه‌ای مربوط خواهد بود که مختص انسان‌هاســت. تا حالا به چت جی‌پی‌تی گفته‌ای یک جک به شــیوه فلان کمدین برایم تعریف کن؟

شما ممکن است شغلتان را به خاطر هوش مصنوعی از دست بدهید. اما اولاً سعی کنید این روند را به درستی پیش‌بینی کنید و بعد ببینید چه می‌توانید بکنید. به نظرم این کاری که می‌توانید بکنید به آن چیز خلاقانه‌ای مربوط خواهد بود که مختص انسان‌هاست

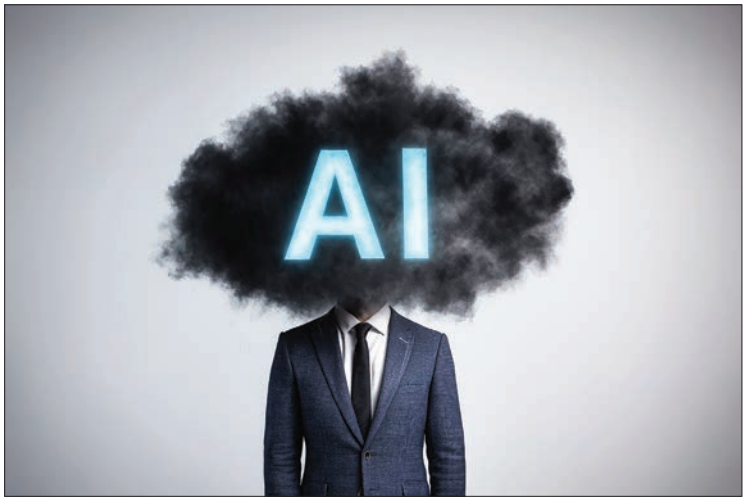

■ **من از او خواستم شبیه خودم جُک بگوید و نتیجه‌اش افتضاح بود!**

دقیقاً! زباله تحویلت می‌دهد! البته احتمالاً اوضاعش بهتر می‌شود. اما نکته کلیدی اینجاست که هوش مصنوعی فقط می‌تواند چیزهایی را بدانــد که همین حالا در اینترنت وجــود دارد. یعنی هر کاری را که شما انجام داده‌اید می‌بلعد و سعی می‌کند که مثل شما باشد. نمی‌تواند بخشی از شما باشد که شما قرار است فردا در مورد خودتان ابداع کنید. چون هنوز در اینترنت نیست. پس شــما می‌توانید با نوآوری مداوم و تحول مداوم از هوش مصنوعی جلوتر بمانید. چون هوش مصنوعی به این دسترسی ندارد. بله، می‌توانی به هوش مصنوعی بگویی برایم فلان صحنه را بکش به شیوه ون‌گوگ. هوش مصنوعی می‌تواند این را انجام بدهد. حالا به هوش مصنوعی بگو «فلان صحنه را بکش به شیوه کسی که هنوز متولد نشده.» خب نمی‌تواند!

■ **حالا برویم سر ماجرای رایانش کوانتومی که در موردش هیاهوی فراوانی به پا شده. اینکه آنها چقدر قدرتمندتر از کامپیوترهای معمولی هستند. حتی به آنها سوپر کامپیوتر می‌گویند.**

این هیاهو البته بی‌مورد نیست...

■ **سوال من این اســت که از این کامپیوترهای کوانتومی واقعاً چه استفاده‌ای می‌شود کرد؟ آنها در چه حوزه‌هایی که حالا فکرش را نمی‌توانیم بکنیم می‌توانند محاسبات پیچیده را انجام بدهند و به کار بشر بیایند؟**

در طول زندگی من، قدرت کامپیوترها رشدی تصاعدی داشته. حالا اگر من بخواهم رفتار ســتاره‌ها و کهکشان خودمان را شبیه‌سازی کنم ماجرا جالب می‌شــود. می‌دانی که کهکشان صد میلیارد ستاره درون خود دارد و همه آنها به نوعی در مدار مرکز کهکشان حرکت می‌کنند. چطور می‌توانم بفهمم یکی از این ستاره‌های خاص چه مسیری را خواهد رفت؟ این ستاره همزمان به جاذبه دیگر ستاره‌ها واکنش نشان می‌دهد و دیگر ستاره‌ها هم مثل ستاره ما در حرکت است. پس ما برای تخمین مسیر یک ستاره، باید وضعیت دیگر ستاره‌ها را هم تخمین بزنیم. قدیم که ما قدرت کامپیوتری‌اش را نداشــتیم یک کهکشان با صد ستاره را شبیه‌سازی می‌کردیم! خب این حالا خنده‌دار به نظر می‌رسد اما چاره‌ای نداشــتیم. با این تخمین ابتدایی امیدوار بودیم به نزدیک‌ترین برآورد ممکن به واقعیت برسیم.

■ **چقدر بد! چیزی شبیه نظرسنجی‌های سیاسی قبل از انتخابات. ما با پنج نفر در تگزاس حرف زده‌ایم، پس انتخابات قرار است فلان نتیجه را داشته باشد.**

ببین اصولاً اگر ما با یک علم زنده و فعال ســر و کار داشته باشیم همیشــه در مرزهایش، در آن نقاط کشــف نشــده، موضوعی هست که نیازمند قدرت کامپیوتری بالاتری باشــد. چیــزی فراتر از قدرت کامپیوترهای آن سال یا آن دهه. در مورد هوش مصنوعی حرف زدیم، این را هم بگویم که ما حالا به کمک آن تلسکوپی را داریم که به زودی عملیاتی می‌شود و این تلسکوپ به جای آنکه عکس‌هایی از آسمان شب بگیرد فیلم‌هایی از آسمان شب خواهد گرفت. این فیلم‌ها می‌تواند به ما کمک کند که هر تغییری را در آسمان ببینیم؛ هر چه نورانی‌تر می‌شود، هر چه که تاریک‌تر می‌شــود. هر چیزی که متولد می‌شود و هر چیزی که می‌میرد. این تلسکوپ می‌تواند پویایی کائنات را به روش تازه‌ای به ما نشان دهد. این تلسکوپ در واقع یک پروژه جمع‌آوری دیتا از کائنات اســت و امکان نداشت ما خودمان بدون کمک هوش مصنوعی بتوانیم چنین کاری بکنیم.

من به لحاظ ذهنی با قدرت گرفتن هوش مصنوعی کنار آمده‌ام اما به لحاظ احساسی نه. برای من تصور اینکه بچه‌ها و نوه‌هایم در چنین دنیایی چه خواهند کرد بسیار سخت است. من ۷۷ ساله‌ام و برای خودم نگران نیستم.

هوش خیر، هوش شر

گفتاری از جفری هینتون، پدرخوانده هوش مصنوعی

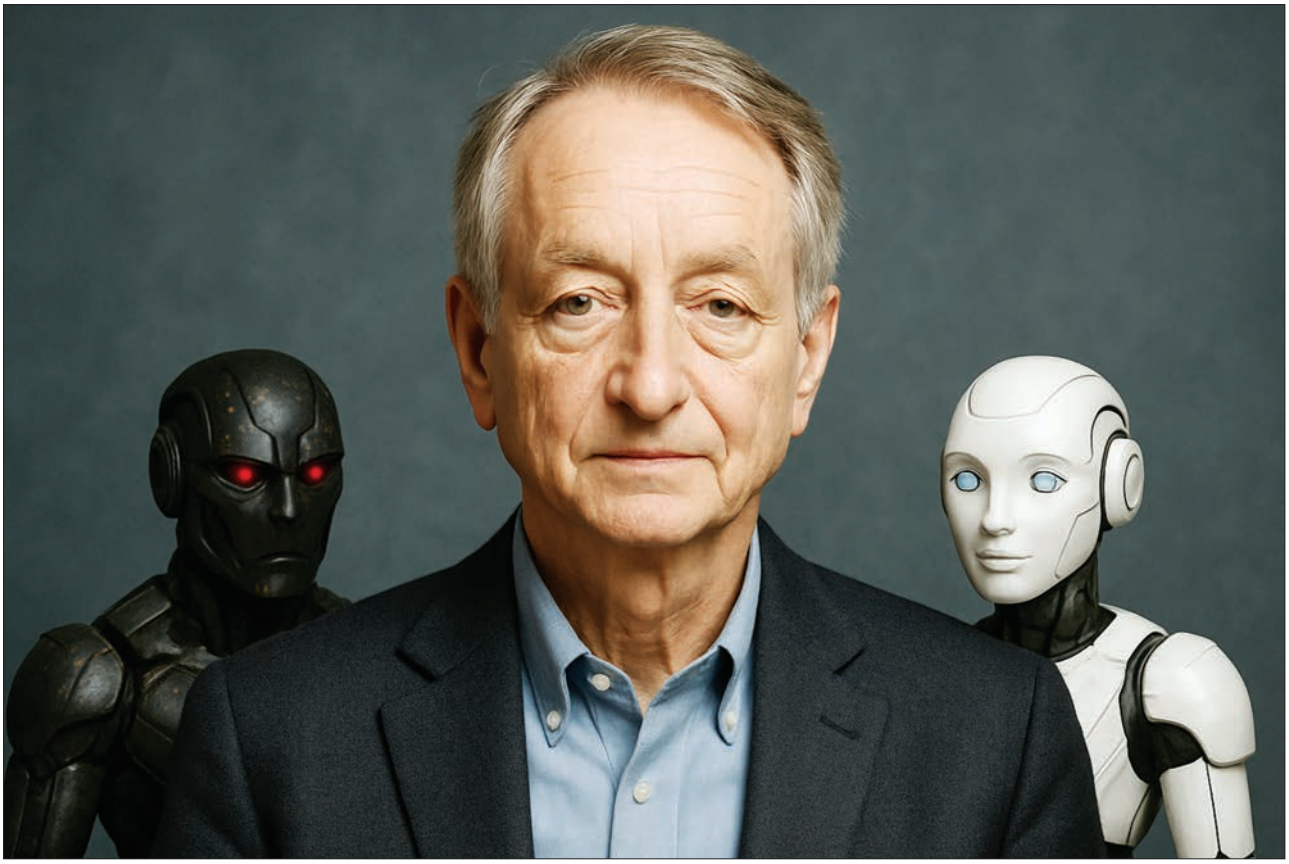

رسانه‌ها جفری هینتون را «پدرخوانده هوش مصنوعی» می‌نامند؛ این بزرگنمایی نیست. بخش بزرگی از پیشرفت‌هایی که امروز در این حوزه می‌بینیم، بر پایه تحقیقات او ساخته شده است. او سال‌ها روی شبکه‌های عصبی کار کرده؛ روشی که کامپیوترها را شبیه مغز انسان آموزش می‌دهد تا بتوانند تصویر را بشناسند، زبان را بفهمند یا حتی متن و عکس جدید بسازند. هینتون که حالا استاد دانشگاه تورنتو است در سال ۲۰۲۴ برنده جایزه نوبل فیزیک شـــد. آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از سخنان اخیر هینتون است که در پادکست «خاطرات یک کارآفرین» مطرح شده است.

کپی‌کاری از استدلال بهتر بود

موقعی که ما تحقیق در این حوزه را شروع کردیم - از دهه ۱۹۵۰ به این طرف - دو نگاه به هوش مصنوعی وجود داشت و نگاه افرادی مثل من در اقلیت بود. اکثریت می‌گفتند بنیاد هوش انســـانی «استدلال» است و برای استدلال نیاز است که شما نوعی منطق استفاده کنید. پس هوش مصنوعی باید بر پایه منطق باشد و یعنی محققان باید بر منطق ریاضی و قوانین متمرکز می‌شدند. یک رویکرد دیگر در این میان وجود داشت که من جزو حامیانش بودم؛ اینکه ماجرا فیزیکی‌تر از این حرف‌هاســـت و فقط باید ســـعی کنیم ساختار مغز را کپی کنیم و شـــبکه عصبی درست کنیم تا به هوش مصنوعی برسیم. بالاخره گروهی از دانشـــجویان به من پیوستند و تحقیقات به اینجا رسید و بعضی از همان دانشجوها بعداً اوپن‌ای‌آی را راه انداختند. علت اینکه به من پدرخوانده هوش مصنوعی می‌گویند این است.

البته من اولین نفری نبودم که تلاش کرد ساختار مغز را کپی کند. آلن تورینگ که پدر علم کامپیوتر مدرن به حساب می‌آید، یا فون نویمان ریاضی‌دان و فیزیکدان مجارستانی که معمار سخت‌افزار و ساختار کامپیوترهای امروزی محسوب می‌شود هر دو به دنبال استفاده از ساختار مغز انسان در کامپیوترها بودند. بدبختانه هر دو نفر جوان مردند. اگر این دو عمر طولانی‌تری داشتند شاید ما سریع‌تر به هوش مصنوعی کنونی می‌رسیدیم.

وقتی هوشمندترین موجود زمین نباشیم

من از آن ابتدا متوجه همه ریسک‌های هوش مصنوعی نبودم. من متوجه ریسک استفاده‌های نامناسب از هوش مصنوعی بودم اما اینکه یک روز هوش مصنوعی از ما باهوش‌تر شود خیلی بعدتر به ذهن من رسید. دیگرانی بودند که ۲۰ سال پیش متوجه این ریسک شدند اما من فقط چند سال است که آن را درک کرده‌ام. نکته تلخ اینجاست که انگار جهان نگران چنین چیزی نیست. اگر می‌خواهید بدانید که چه حسی دارد وقتی شما باهوش‌ترین موجود زمین

نیستید، بروید از مرغ بپرسید که چه حالی دارد وقتی که موجودی باهوش‌تر از او استثمارش می‌کند و زندگی‌اش را در دست می‌گیرد؟

پس این ریسک وجود دارد که هوش مصنوعی واقعاً باهوش شود و تصمیم بگیرد که دیگر به ما نیاز ندارد. این ریسکی واقعی است اما صنایع قرار نیست هوش مصنوعی را متوقف کنند چون در حوزه‌های مختلفی خیلی خوب است و هزینه‌ها را پایین می‌آورد. قوانین و مقررات هم اصلاً کافی نیستند. مثلاً اتحادیه اروپا که استاد وضع قوانین در این حوزه‌هاست مقررات جدیدی را تصویب کرده اما یک بند آن می‌گوید «هیچ کدام از اینها روی استفاده نظامی از هوش مصنوعی اعمال نمی‌شود.» این احمقانه است! مقررات دقیقاً باید در همین حوزه اعمال شود. طبیعتاً دولت‌ها دارند تلاش می‌کنند شرکت‌ها را تحت نظارت قرار بدهند اما خودشان را نه.

بعضی تحلیلگران می‌گویند از هوش مصنوعی نباید ترسید چرا که همان‌طور که بمب اتم باعث انقراض بشر نشد هوش مصنوعی هم نمی‌شود. اما بین این دو اختراع تفاوت‌های بزرگی است. بمب اتم از اول مشخص بود چه کارکردی دارد. بمب اتم یک کارکرد داشت و حتی اگر هیروشیما و ناکازاکی اتفاق نمی‌افتاد هم باز هم می‌شد پیش‌بینی کرد چطور منفجر می‌شود، چه خرابی‌ای به بار می‌آورد و چقدر خطرناک است. اما هوش مصنوعی برای خیلی خیلی چیزها خوب است. در حوزه‌های پزشکی و آموزش معرکه خواهد بود و تقریباً هر صنعتی که که از دیتای خودش استفاده می‌کند با هوش مصنوعی بهتر عمل خواهد کرد. پس قرار نیست توسعه آن را متوقف کنیم. گروهی می‌گویند «چرا همین حالا روند توسعه هوش مصنوعی را متوقف نکنیم؟» اما متوقف نخواهد شد چون در حوزه‌های مختلفی خیلی خوب است.

بزرگ‌ترین کلاهبردار دنیا

مسئله خطرناک دیگر حملات سایبری است. بین سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ میزان حملات سایبری ۱۲ برابر شده و احتمالاً مهم‌ترین علتش این است که هوش مصنوعی کار را برای حملات «فیشینگ» بسیار آسان کرده. «فیشینگ» یا «حملات فریب اینترنتی» به معنای تلاش برای به دست آوردن اطلاعات حساس (مثل رمز عبور یا شماره کارت بانکی) با جعل هویت یا ایجاد صفحات و پیام‌های جعلی است.

یک مثال می‌زنم. به شما پیامی می‌فرستند با این مضمون: «سلام من دوستت آلفرد هستم و الان در السالوادور گیر کرده‌ام. می‌توانی به من کمی پول برسانی؟» و او واقعاً مثل آلفرد دوست شما به نظر می‌رسد. هوش مصنوعی می‌تواند صدای شما و تصویر شما و فیلمی از شما را طوری بسازد که کسی از راه دور نزدیکانتان هم تشخیص ندهند.

هوش مصنوعی صبور است و می‌تواند خلاق باشد. صدها هزار خط کد را بخواند و ایراد را در بیاورد و به فلان وب‌سایت حمله کند. می‌گویند ما تا سال ۲۰۳۰ با انواعی از حملات سایبری روبرو خواهیم بود که حالا نمی‌توانیم حتی شکل آن را حدس بزنیم. چون هوش مصنوعی می‌تواند خلاق باشد و از دیتا برداشتی بکند که ما نمی‌توانیم بکنیم.

هوش کُشنده، هوش متقلب

با هوش مصنوعی می‌توان ویروس‌های خطرناکی ساخت. نه ویروس کامپیوتری. ویروسی که افراد را به کشتن بدهد. اگر یک آدم عوضی که کمی بیولوژی مولکولی بلد باشد و با هوش مصنوعی کاملاً آشنا باشد و بخواهد جهان را نابود کند حالا می‌تواند به کمک هوش مصنوعی به طرز نسبتاً ارزانی ویروس خلق کند. یک فرقه کوچک با فقط چند میلیون دلار می‌تواند دسته‌ای ویروس طراحی کند و به جان بشریت بیندازد. بعد نیاز نیست این ویروس مثل کرونا همه توجهات را جلب کند. آنها می‌توانند یک ویروس طراحی کنند که بسیار کشنده، بسیار واگیردار و همزمان در بدن ما بسیار کُند عمل کند طوری که موقعی متوجهش شویم که بسیار دیر شده. (به نظرم لحظه‌ای که هوش مصنوعی از ما باهوش‌تر شد و تصمیم گرفت ما را بکشد، احتمالاً به این شیوه ما را منقرض خواهد کرد!)

بعد ماجرای دستکاری در انتخابات را داریم. اگر بخواهید به کمک هوش مصنوعی در انتخابات دخالت کنید یک راه عالی‌اش این است که تبلیغات هدفمند سیاسی انجام بدهید بخصوص که درباره رای‌دهندگان اطلاعات زیادی دارید. هر کس بخواهد نتیجه انتخابات را تحت تاثیر قرار بدهد باید حداکثر دیتایی که از رای‌دهندگان وجود دارد به دست بیاورد. اینجا اطلاعات شبکه‌های اجتماعی بسیار ارزشمند می‌شوند. حالا می‌شود پیام‌هایی برای افراد بفرستید که انگار دقیقاً خطاب به اوست و او را قانع کنید به فلان کس رای بدهد یا اصلاً رای ندهد.

روبوت مرده اهمیتی ندارد

«سلاح‌های خودکارِ کُشنده» معضل بعدی ماست. این رویای شرکت‌های اسلحه‌سازی است؛ اینها سلاح‌هایی هستند که می‌توانند شما را بکشند و البته خودشان تصمیم می‌گیرند که شما را بکشند یا نه. اصولاً کشورهای بزرگ قدرتمند همیشه این توانایی را داشته‌اند که به کشورهای کوچک‌تر و فقیرتر حمله کنند. نکته اینجاست که وقتی شما این کار را به کمک سربازان واقعی انجام بدهید هم تلفات خواهید داد و بستگان سربازان این را دوست نخواهند داشت. همان بلایی که در مورد جنگ ویتنام بر سر کاخ سفید آمد و در سال‌های پایانی‌اش اعتراضات فراوانی در آمریکا علیهش شکل گرفته بود. اما اگر به جای سرباز مرده، روبوت مرده به آمریکا برگردد چه؟ مردم به خاطر روبوت‌ها تظاهرات نخواهند کرد و دولت هم مجبور است پول بیشتری به شرکت‌های اسلحه‌سازی بدهد تا روبوت‌های بیشتری تولید کنند. در دنیای «سلاح‌های خودکارِ کُشنده» کشورهای بزرگ با راحتی بیشتری کشورهای کوچک را اشغال خواهند کرد چون هزینه اشغال پایین خواهد آمد. همین حالا هم شرکت‌های تسلیحاتی درحال تحقیق و توسعه این ماشین‌های کشنده هستند و این ماشین‌ها چیزهای کثیف و ترسناکی‌اند.

احتمالاً طی ۱۰ تا ۲۰ سال آینده ما با اَبَرهوش ملاقات خواهیم کرد. تا آن زمان من به شما می‌گویم یک مهارت فیزیکی یاد بگیرید، مثلاً لوله‌کشی!

لوله‌کشی یاد بگیرید!

در دوره‌های گذشته پیشرفت‌های تکنولوژیک گاهی کار افراد را آسان‌تر کرده و گاهی باعث بیکاری آنها شده است. حالا به نظرم در کارهای فکریِ روزمره و یکنواختی که خیلی‌ها در ادارات و شرکت‌ها انجام می‌دهند هوش مصنوعی جایگزین افراد خواهد شد. احتمالاً در این ادارات به افراد کمتری نیاز خواهد بود و این افراد از هوش مصنوعی برای انجام کارها استفاده خواهند کرد. یعنی یک نفر با کمک هوش مصنوعی می‌تواند کار ۱۰ نفر در دوره قبل را انجام دهد. گروهی می‌گویند همان‌طور که در گذشته هم رخ داده، با ورود تکنولوژی جدید، اگرچه مشاغلی از بین می‌روند اما شغل‌های جدید به وجود می‌آیند. اما هوش مصنوعی تکنولوژی خیلی متفاوتی است. اگر هوش مصنوعی بتواند همه کارهای فکریِ روزمره و یکنواخت کنونی را انجام بدهد شغل جدیدی به وجود نخواهد آمد! شما باید خیلی ماهر باشید که کاری را بکنید که هوش مصنوعی نمی‌تواند. به این خاطر من فکر نمی‌کنم این گروه تحلیلگران درست بگویند. در انقلاب صنعتی نیاز به زور بازوی کارگران از بین رفت و حالا نیاز به فعالیت فکری روزمره کارمندان از بین می‌رود. آنچه فعلاً خواهد ماند نیاز به فعالیت‌های خلاقانه ذهنی است. اما در نهایت وقتی هوش مصنوعی تبدیل به اَبَرهوش می‌شود آن نیاز هم از بین خواهد رفت. احتمالاً طی ۱۰ تا ۲۰ سال آینده ما با اَبَرهوش ملاقات خواهیم کرد. تا آن زمان من به شما می‌گویم یک مهارت فیزیکی یاد بگیرید، مثلاً لوله‌کشی! واقعیتش اینجاست که من به لحاظ ذهنی با قدرت گرفتن هوش مصنوعی کنار آمده‌ام اما به لحاظ احساسی نه. برای من تصور اینکه بچه‌ها و نوه‌هایم در چنین دنیایی چه خواهند کرد بسیار سخت است. من ۷۷ ساله‌ام و برای خودم نگران نیستم. من خیلی زود زمین را ترک خواهم کرد. اما بچه‌ها و نوه‌ها و خواهرزاده‌هایم چطور؟ ترجیح می‌دهم درباره‌اش فکر نکنم. چون می‌تواند وحشتناک باشد. به همین خاطر است که من این روزها نسبت به آینده هشدار می‌دهم. اوضاع خیلی زود می‌تواند وحشتناک شود.

آینده‌پژوهی



قاره خواب‌آلود

آیا اروپا باید به آینده‌ای بدون شکوفایی اقتصادی عادت کند؟



منبع: بیزینس دیلی میدیا
چرا باید خواند:
اروپا دیگر مثل گذشته در مسیر رشد نیست. آیا بهتر است دوران پسا-رشد آغاز شود؟ اینجا به بررسی معضلات موتور رشد فعلی اروپا و سناریوی پسا-رشد آن پرداخته‌ایم.

[آینده اروپا]

موتورهای خراب اروپا

آیا «رشد به هر قیمتی» همچنان منطقی است؟



پیتر بلوم
استاد مدیریت در دانشگاه اسکس

این روزها در سراسر بخش بزرگی از اروپا، موتورهای رشد اقتصادی خراب شده‌اند. حتی صندوق بین‌المللی پول در آخرین گزارش چشم‌انداز جهانی خود به شدت پیش‌بینی‌هایش برای رشد در انگلیس و اروپا را کاهش داد و این هشدار را نیز مطرح کرد که این قاره با دست‌اندازهای اقتصادی پایدار در افق آینده‌اش روبرو است.

در سطح جهانی نیز اوضاع بهتر نبوده است. بانک جهانی اخیراً اعلام کرد که این دهه احتمالاً ضعیف‌ترین دوره رشد اقتصاد جهان از دهه ۱۹۶۰ میلادی تاکنون خواهد بود. طبق هشدارهای این نهاد، جهان در حال تبدیل شدن به منطقه‌ای عاری از توسعه است و تنها استثنا در این راه، قاره آسیاست. مثلاً اگر بخواهید اوضاع در یک کشور اروپایی را در نظر بگیرید، می‌توانید به آمار و ارقام در مورد اقتصاد انگلیس مراجعه کنید و ببینید که این اقتصاد در آوریل ۲۰۲۵ به رکود بازگشت و به میزان ۰.۳ درصد کوچک شد.

در سراسر اروپا نیز پیش‌بینی‌های اقتصادی بلندمدت تا سال ۲۰۴۰ تصویری مشابه را به نمایش می‌گذارند. مثلاً پیش‌بینی شده که تا پانزده سال آینده، رشد سالانه تنها ۰.۹ درصد باشد. این را مقایسه کنید با رشد ۱.۳ درصدی که در یک دهه قبل از بروز بحران کرونا شاهدش بودیم.

تازه باید این نکته را هم در نظر داشت که آن پیش‌بینی در خصوص رشد ۰.۹ درصدی در دسامبر ۲۰۲۴ انجام شد، یعنی قبل از آنکه سیاست‌های تعرفه‌ای تهاجمی دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا تنش‌های تجاری بین آمریکا و اروپا (و تقریباً تمام نقاط دیگر جهان) را دوباره شعله‌ور کند.

البته حتی قبل از تعرفه‌های ترامپ هم واقعیت برای بسیاری از کارشناسان اقتصادی روشن بود. توصیفی که اصحاب رسانه برای این وضعیت به کار می‌برند، «تراژدی اروپا» است: یعنی وضعیتی که اروپا در آن به شدت غیررقابتی است، بهره‌وری ضعیفی دارد، در زمینه فناوری و هوش مصنوعی عقب است و از بار نظارتی بیش از حد رنج می‌برد.

واضح‌ترین هشدار درباره عدم رقابت‌پذیری اروپا را سال گذشته ماریو دراگی (رئیس سابق بانک مرکزی اروپا و سپس برای مدت کوتاهی نخست‌وزیر ایتالیا) در گزارش خود مطرح کرد. او هشدار داد که بدون انجام اصلاحات اساسی در سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری، اروپا با زوال آهسته ناشی از افول نسبی روبرو خواهد شد.

در مواجهه با این وضعیت، تاکنون واکنش معمول رأی‌دهندگان این بوده که سیاستگذاران را مقصر بدانند و در اولین فرصت دولت‌هایشان را جایگزین کنند و افراد جدیدی را بر سر کار بیاورند و به آنها امید ببندند. در همین حال، سیاستمداران از هر جناحی با وعده‌های شیرین اما پوچ ادعا می‌کنند که تنها آن‌ها می‌دانند چگونه می‌توان «منابع جدید رشد» را یافت. رشد، با قدرت پذیرفته‌شده‌اش در افزایش بهره‌وری و رفاه، همچنان ستون اصلی سیاست در اروپاست و همه احزاب آن را به‌عنوان معیار اعتبار، پیشرفت و کنترل تلقی می‌کنند.

اما اگر حقیقتِ تلخ این باشد که دستیابی به رشد - حداقل در اروپا- دیگر قابل اتکا نیست چه می‌شود؟ اگر بگوییم که این رشد نه فقط امسال یا این دهه، بلکه اساساً به معنای واقعی، دیگر هرگز رخ نخواهد داد چه می‌شود؟

بررسی شرایط امروزی قاره اروپا همه چیز را می‌تواند واضح‌تر به نمایش بگذارد. قاره اروپا اراضی محدودی دارد و دیگر از امپراتوری‌های استعماری بزرگ آن که می‌توانستند از سایر نقاط جهان بهره‌کشی

درآمدهای نسل هزاره (میلنیال) و نسل زد نسبت به نسل‌های پیشین عمدتاً راکد مانده است، در حالی که هزینه‌های زندگی آن‌ها به‌ویژه در عرصه مسکن، آموزش و بهداشت به‌شدت افزایش یافته است.

کنند خبری نیســت. از ســوی دیگر، جمعیت اروپا سالخورده شده، نگرانی‌های عمده اقلیمی در میان مردم به وجود آمده و در عین حال، رأی‌دهندگانی که خواستار موانع سخت‌تر علیه مهاجرت هستند بسیار زیاد شده‌اند. با این اوصاف، شرایطی که زمانی زمینه‌ساز گسترش پایدار اقتصادی بود، شاید دیگر وجود نداشته باشد.

در انگلیس اوضاع حتی سخت‌تر از سایر کشورهای اروپایی به نظر می‌رسد؛ زیرا جمع زیادی از افراد در سن کار با معضلاتی مانند بیماری و عدم دسترسی به امکانات درمانی، بازنشستگی زودهنگام و عدم امکان فعالیت اقتصادی مواجه هستند.

همان‌طور که پارلمان اروپا در سال ۲۰۲۳ اشاره کرد، شاید زمانی فرا رسد که اروپا مجبور شود به «فراسوی رشد» بنگرد؛ نه به این خاطر که دلش می‌خواهد این کار را بکند، بلکه به این دلیل که برای بسیاری از کشورهای اروپایی گزینه واقع‌بینانه دیگری وجود ندارد.

اما آیا مردم هرگز این واقعیت جدید را می‌پذیرند؟ به‌عنوان کسی که در زمینه چگونگی استفاده از سیاست‌های عمومی برای دگرگونی اقتصادها و جوامع تخصص دارد، پرسش من این نیست که آیا دنیای بدون رشــد از نظر اخلاقی برتر یا پایدارتر است (هرچند ممکن است هردو باشد). بلکه می‌خواهم بدانم آیا اصلاً ممکن است احزاب سیاسی درباره «دنیای پس از رشد» صادق باشند و همچنان انتخاب شوند؟ یا اینکه رأی‌دهندگان صرفاً به سمت رهبرانی می‌روند که ادعا می‌کنند راز رشد بی‌پایان را می‌دانند و البته شواهدی هم در اثبات ادعای خود نمی‌آورند؟

چه عواملی رشد اقتصادی را به پیش می‌راند؟

برای درک اینکه چرا اروپا به طور خاص در ایجاد رشد اقتصادی با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کند، ابتدا باید بفهمیم چه عواملی رشد را تحریک می‌کنند و چرا برخی کشورها از نظر بهره‌وری و توانایی حفظ رشد اقتصادی خود در موقعیت بهتری نسبت به دیگران قرار دارند.

اقتصاددانان پاسخ نسبتاً سرراستی برای این پرسش دارند. به طور کلی، رشد از دو عامل ناشی می‌شود: نیروی کار و سرمایه (ماشین‌آلات، فناوری و موارد مشابه). بنابراین برای رشد اقتصاد، یا به افراد بیشتری نیاز دارید که کار کنند (تا کالاهای بیشتری تولید شود)، یا همان تعداد کارگر باید با استفاده از ماشین‌آلات، ابزارها و فناوری‌های بهتر، بهره‌ورتر شوند.

ابتدا به مســئله نیروی کار بپردازیم. جمعیتِ در سن کارِ اروپا در حال حاضر به ســرعت در حال کاهش اســت. چند علت هم در این خصوص وجود دارد: یکی از آنها دهه‌ها کاهش نرخ زاد و ولد است که مرتبط با افزایش امید بــه زندگی و درآمدهای بالاتر بود. دلیل دیگر، افزایش مقاومت در برابر مهاجرت است که آن هم باعث شده بسیاری از کشورهای اروپایی با کاهش جمعیت در سن کار مواجه شوند. از سوی دیگر، مناطق روســتایی و شهری اروپا به طور یکسان شاهد روندهای ســالمندیِ ساختاری و کاهش جمعیت هستند که دستیابی به رشد اقتصادی سنتی را روزبه‌روز دشوارتر می‌کند.

از نظر تاریخی، رشد جمعیت دست در دست توسعه اقتصادی پیش رفته است. در ســال‌های پس از جنگ جهانی دوم، کشورهایی مانند فرانسه، آلمان و انگلیس شــاهد رونق نرخ زاد و ولد و موج‌های عمده مهاجرت بودند. این نیروی کارِ در حال گســترش، باعث تقویت تولید صنعتی، تقاضای مصرف‌کننده و رشد اقتصادی شد.

جمعیت سالخورده نه تنها حجم نیروی کار فعال را کاهش می‌دهد، بلکه فشار بیشتری بر خدمات بهداشتی و درمانی و سایر خدمات عمومی و همچنین نظام‌های بازنشستگی وارد می‌کند. برخی کشورها در اروپا تلاش کرده‌اند با اتخاذ سیاســت‌های مهاجرتی آزادانه‌تر این کمبود را جبران کنند، اما مقاومت عمومی در برابر مهاجرت قوی است. این همان موضوعی است که در افزایش حمایت از احزاب راست‌گرا و پوپولیستی در پای صندوق‌ها منعکس شده است و اقبال به احزابی را که خواستار کنترل سختگیرانه‌تر مهاجرت هستند، بیشتر کرده است.

در این میان در حالی که میانگین ســنی در انگلیس اکنون بیش از ۴۰ ســال است، این کشــور در نرخ زاد و ولد نسبت به کشورهایی مانند آلمان و ایتالیا مزیت‌هایی دارد که عمدتاً به دلیل ورود مهاجران از مستعمرات سابق انگلیس به خاک این کشور در نیمه دوم قرن بیستم اســت. اما اینکه آیا این امر به رشــد معنادار و پایدار منجر می‌شود یا خیر، شدیداً به مشارکت در بازار کار و کیفیت سرمایه‌گذاری (به ویژه در بخش‌های افزایش‌دهنده بهره‌وری مانند فناوری سبز، زیرساخت‌ها و آموزش) بستگی دارد که همه آنها نامشخص باقی مانده‌اند.

اگر اروپا نتواند به نیروی کار بیشتری تکیه کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه برای دستیابی به رشد، کارگران موجود در کشور را به بهره‌وری بالاتری برساند. و اینجاست که به نیمه دوم معادله می‌رسیم: سرمایه. به صورت معمول، امید بر این است که سرمایه‌گذاری در فناوری‌های جدید (به ویژه هوش مصنوعی که موج جدیدی از اتوماسیون را هدایت می‌کند) این تفاوت را جبران کند.

در ماه ژانویه گذشــته، کر اســتارمر نخســت‌وزیر انگلیس هوش مصنوعی را «فرصت تعیین‌کننده نسل ما» نامید و کمیسیون اروپا نیز در ماه آوریل برنامه اقدام قاره‌ای هوش مصنوعی خود را منتشر کرد.

امــا اروپا همچنان در رقابت جهانی برای بهره‌برداری از پتانســیل اقتصادی هوش مصنوعی از آمریکا و چین عقب‌تر اســت. مثلاً آمریکا در توســعه و اســتقرار ابزارهای هوش مصنوعی در بخش‌هایی مانند مراقبت‌های بهداشتی، مالی، تولید و لجستیک پیشرفت چشمگیری داشته است و چین هم از سیاست صنعتی متکی بر حمایت گسترده دولتی برای پیشــبرد اقتصاد دیجیتال خود استفاده کرده است. اروپا نتوانسته به پای هیچ یک از این دو قدرت برسد.

مقررات سنگین، بوروکراسی پیچیده و تمایل کم به ریسک‌پذیری، سرعت بسیاری از شــرکت‌های اروپایی را در به‌کارگیری فناوری‌های

مردم زمانی بیشتر پذیرای تغییر هستند که نه به عنوان یک زیان، بلکه به عنوان مشارکتی در عدالت، جامعه و تاب‌آوری مشترک معرفی شود





پیشرفته کند کرده است.

علیرغم تلاش‌های هماهنگ اتحادیه اروپا برای افزایش رقابت‌پذیری دیجیتال خود، یک گزارش مکینزی که در سال ۲۰۲۴ منتشر شد نشان داد که شرکت‌های آمریکایی تنها در سال ۲۰۲۲ حدود ۷۰۰ میلیارد یورو بیشتر از همتایان اروپایی خود در تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کرده‌اند که شکاف سرمایه‌گذاری در قاره اروپا را برجسته می‌کند.

همچنین در مواردی که سرمایه‌گذاری روی هوش مصنوعی مورد توجه قرار گرفته، فقط تمرکز روی چند شرکت مستقر در چند شهر خاص بوده است. در واقع، این شکاف بین نوآوری در سطح شرکت‌ها و رشد ملی یکی از ویژگی‌های تعیین‌کننده عصر حاضر است.

تمرکز سرمایه‌گذاری‌های حوزه فناوری در شهرهایی مانند پاریس، آمستردام و استکهلم ممکن است استارتاپ‌های تکشاخ (یونیکورن) و ارزش‌گذاری‌های رکوردشکن ایجاد کند، اما برای ایجاد تغییر محسوس در رشد تولید ناخالص داخلی در سراسر اروپا کافی نیست. منافع حاصل اغلب بسیار محدود و بازده اجتماعی آن بسیار نابرابر است.

با این حال، اقرار عمومی به این موضوع همچنان از نظر سیاسی تابو محسوب می‌شود. آیا هیچ رهبر اروپایی می‌تواند با شهروندانش رودررو شده و بگوید: «ما در دنیای پسا رشد زندگی می‌کنیم؟» یا به عبارت دیگر، آیا می‌توانند این را بگویند و همچنان امیدوار به پیروزی در انتخابات بعدی باشند؟

نیازِ انسانی به رشد

در دنیای امروز، انسان بودن یعنی از نظر جسمی، روانی و مالی رشد کردن و در روابط، تخیل و آرزوهایمان به غنا رسیدن. تعداد کمی از مردم با این چشم‌انداز که تا پایان عمر همان کار را با همان دستمزد انجام دهند خوشحال خواهند بود و نمونه‌های متعددی از این موضوع در طول تاریخ دیده شده است. این دیدگاه باعث می‌شود قبولاندن ایده آینده پسا رشد به مردم تقریباً غیرانسانی به نظر برسد.

حتی آنهایی که به پول و موفقیت اهمیت چندانی نمی‌دهند، معمولاً برای ایجاد آینده‌ای بهتر برای خود، خانواده و جامعه‌شان تلاش می‌کنند. وقتی این حس فرصت و حرکت رو به جلو وجود نداشته باشد یا با ناکامی مواجه شود، می‌تواند منجر به ناخوشی، سرخوردگی و در موارد شدید، ناامیدی شود.

تمرکز سرمایه‌گذاری‌های حوزه فناوری در شهرهایی مانند پاریس، آمستردام و استکهلم ممکن است استارتاپ‌های تکشاخ (یونیکورن) و ارزش‌گذاری‌های رکوردشکن ایجاد کند، اما برای ایجاد تغییر محسوس در رشد تولید ناخالص داخلی در سراسر اروپا کافی نیست

پیامدهای ناشی از افول اقتصادی بلندمدت روی سلامت انسان‌ها به طور فزاینده‌ای به عنوان «بیماری‌های ناامیدی» توصیف می‌شوند؛ یعنی همان موضوعاتی که با نرخ‌های فزاینده خودکشی، سوءمصرف مواد و مرگ‌ومیرهای مرتبط با الکل در جوامع درگیر خودشان را نشان می‌دهند.

وقوع رکود اقتصادی اصولاً پریشانی روانی و تقاضا برای مراقبت‌های روانی را افزایش می‌دهد و این همان چیزی بود که در بحران رکود منطقه یورو مشاهده شد. در زمان آن رکود، یونان شاهد سطوح فزاینده افسردگی و کاهش سلامت مردم به ویژه در میان بیکاران بود و علتش این بود که از دست دادن شغل، ناامنی و ریاضت اقتصادی همگی به رنج عاطفی و گسست اجتماعی در یونان دامن زدند.

این وضعیت تنها بر اقشار آسیب‌پذیر تأثیر نمی‌گذارد؛ بلکه حتی افرادی به نظر نسبتاً ایمن می‌رسند اغلب دچار «اضطراب پیش‌بینی‌کننده» می‌شوند؛ یعنی ترس دائمی از اینکه جایگاه خود را از دست بدهند و به ورطه بی‌ثباتی بیفتند.

در جوامع روستایی و شهری که بر اثر رکود اقتصادی با افول بلندمدت دست و پنجه نرم می‌کنند، مردم اغلب حس می‌کنند دولت و جامعه آنها را در میان بحران به حال خود رها کرده است. این نوع از ناامیدی در جریان بحران‌ها و رکودهای اقتصادی جزو مسائلی است که آینده را به شدت به شکل منفی تحت تاثیر قرار می‌دهد و آن را به یک وضعیت گسترده‌ترِ اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌کند.

باور به فرصت و تحرک صعودی (که در فرهنگ غربی با عنوان «رویای آمریکایی» تجسم یافته) به‌صورت تاریخی به عنوان یک ضربه‌گیر روانی قدرتمند در میان بحران‌ها و ناامیدی‌ها نسبت به آینده عمل کرده است و حتی توانسته انعطاف‌پذیری و هدفمندی را در میان موانع سیستمیک تقویت کند. با این حال، با گسترش نابرابری و همزمان با محدود شدن فرصت‌های شغلی برای بسیاری از مردم، شکاف بین آرزو و واقعیت می‌تواند به سرخوردگی، استرس مزمن و افزایش پریشانی روانی به‌ویژه در میان گروه‌های حاشیه‌نشین منجر شود.

از همه بدتر این است که این احساسات در عصر رسانه‌های اجتماعی تشدید شده‌اند و به وضعیتی غیرقابل کنترل رسیده‌اند؛ به طوری که مواجهه مداوم با داستان‌های موفقیتِ دست‌چین‌شده برخی افراد جامعه به مقایسه‌های نامتناسب دامن زده و احساس عقب‌ماندگی را عمیق‌تر می‌کند.

در اروپا این موضوع جنبه‌های مختص به خودش را دارد. مثلاً برای جوانان در انگلیس و بسیاری از نقاط اروپا، این واقعیت که سرمایه زیادی در مسکن متمرکز شده به این معناست که حرکت صعودی آنها در جامعه مختل شده است. موفقیت آنها بیشتر به این بستگی پیدا می‌کند که آیا والدینشان صاحب ملک هستند یا خیر: یعنی می‌توانند بخشی از ارزش آن را به فرزندان خود منتقل کنند.

رکود همچنین به شیوه‌هایی ظریف‌تر اما مخرب خود را نشان می‌دهد. اینجا می‌توانیم موضوع زیرساخت‌ها را در نظر بگیریم. در بسیاری از کشورها، هزینه واقعی رشد ایستا این بوده که زوال بی سر و صدایی در امور دیگر مشاهده شود. مثلاً در مورد انگلیس وضعیت این گونه است که بیش از ۱.۵ میلیون کودک در ساختمان‌های فرسوده مدارس مشغول تحصیل هستند و بعضی‌هایشان حتی دلیل نگرانی‌های ایمنی تخلیه شده و دانش‌آموزان روانه کلاس‌های موقت شده‌اند. همچنین در بخش بهداشت و درمان، مجموع هزینه‌های معوق تعمیرات در زیرساخت‌های نظام سلامت ملی (NHS) به ۱۳.۸ میلیارد

سیاستمداران اروپایی از هر جناحی با وعده‌های شیرین اما پوچ ادعا می‌کنند که تنها خودشان می‌دانند چگونه می‌توان منابع جدید رشد را یافت.

پوند رسیده که منجر به صدها حادثه بحرانی مثل ریزش سقف‌ها و از دست رفتن زمان حیاتی برای ارائه خدمات درمانی به مردم شده است

در همین حال، ساختمان‌های دولتی فرسوده در سراسر کشور بر همه چیز از ایمنی زندان‌ها تا دسترسی به دادگاه‌ها تأثیر گذاشته‌اند، به طوری که هزاران پرونده به دلیل نقص‌های ساختاری و خطرات ایمنی در برابر آتش سوزی مختل شده‌اند. این‌ها تیترهای خبری نیستند، بلکه هزینه پنهان کمبود سرمایه‌گذاری‌اند که به آرامی و در پسِ ظاهری از عملکرد عادی، دارد دولت انگلیس را از درون تهی می‌کند.

واقعیت این است که بدون رشد اقتصادی، دولت‌ها با یک دوراهی آشکار مواجه هستند: افزایش درآمدها از طریق مالیات‌های بیشتر، یا انجام دور جدیدی از کاهش هزینه‌های عمومی. هر یک از این مسیرها پیامدهای عمیق اجتماعی و سیاسی دارد و به ویژه ممکن است نابرابری‌ها را تشدید کند. سوال این نیست که صرفاً چگونه تراز مالی را حفظ کنیم، بلکه این است که چگونه این کار را به صورت عادلانه انجام دهیم. همچنین پرسش دیگر این است که آیا عموم مردم ممکن است از یک برنامه پسا رشد که صراحتاً حول محور کاهش نابرابری طراحی شده است حمایت کنند و حتی پرداخت مالیات بیشتر را نیز بپذیرند یا نه.

این روزها برداشت از افکار عمومی این است که هم‌اکنون حمایت گسترده‌ای برای کاهش نابرابری وجود دارد. مثلاً بر اساس گزارش «ایکوالیتی تراست»، ۷۶ درصد از انگلیسی‌ها با این موضوع موافق هستند که شکاف‌های بزرگ ثروتی در جامعه باعث شده برخی افراد قدرت سیاسی بیش از حد پیدا کنند.

همچنین پژوهش انجام‌شده توسط ساتن‌تراست نشان می‌دهد که جوانان به ویژه به این نابرابری‌ها حساس هستند: تنها ۲۱ درصد از افراد ۱۸ تا ۲۴ ساله معتقدند که همه فرصت یکسانی برای موفقیت دارند و ۵۷ درصد نیز می‌گویند که برای نسل آن‌ها پیشرفت سخت‌تر است. همچنین اکثریت معتقدند که ثروتمند بودن خانواده و ارتباطات مناسب کلید پیشرفت در زندگی هستند.

در جهانِ پسا رشد، مالیات‌های بالاتر نه‌تنها به معنای مشارکت بیشتر ثروتمندان و شرکت‌ها در امور عمومی خواهد بود، بلکه به معنای تغییر الگوی مصرف عموم مردم، کاهش هزینه‌کرد برای کالاهای خصوصی و افزایش بودجه عمومی دولت است. اما نمونه اخیر فرانسه نشان می‌دهد که اجرای این سیاست چقدر چالش‌برانگیز است.

در سپتامبر ۲۰۲۴، میشل بارنیه نخست‌وزیر پیشین فرانسه برنامه‌هایی را برای افزایش هدفمند مالیات بر ثروتمندان اعلام کرد و استدلالش این بود که این اقدام برای تثبیت وضعیت مالی کشور ضروری است. این موضوع از نظر سیاسی حساس بود، اما پیشنهادهای او برای افزایش مالیات بر افراد ثروتمند و شرکت‌های بزرگ در ابتدا بدون اعتراضات گسترده عمومی یا تظاهرات به تصویب رسید.

با این حال، بسته گسترده‌تر ریاضت اقتصادی او که شامل ۴۰ میلیارد یورو کاهش هزینه‌ها به همراه ۲۰ میلیارد یورو افزایش مالیات می‌شد، با مخالفت صریح قانونگذاران چپ‌گرا و افراطی‌های راست مواجه شد و به سرنگونی دولت اقلیت او در دسامبر ۲۰۲۴ توسط پارلمان انجامید.

در موردی دیگر در انگلیس شاهد بودیم که فشارهای مالی بر دولت (که هم‌زمان با برگزیت و کووید تشدید شده بود) منجر به ترکیبی از افزایش مالیات‌های «پنهانی» شد که مثلاً در یک نوعش به‌صورت خاموش تعداد بیشتری از درآمدها را به نرخ‌های مالیاتی بالاتر می‌کشاند. البته افزایش‌های آشکارتر مانند رشد سهم بیمه ملی کارفرمایان هم در این راستا مشاهده شده است. اما در همین میان، دولت انگلیس کاهش مزایا را نیز دنبال کرد که فشار مالی بر خانوارهای کم‌درآمد را افزایش داد.

بدون شک، چنین اقداماتی نشانه‌های اولیه یک حساب‌وکتاب مالی عمیق‌تر هستند که واقعیت‌های پسا رشد، آن را آشکار خواهند کرد: اینکه وقتی نمی‌توان به فرضیات سنتی درباره گسترش اقتصادی تکیه کرد، چگونه می‌توان خدمات عمومی را حفظ کرد؟

در مورد احزاب سنتی در اروپا، فشار سیاسی به وضوح در حال افزایش است. مناطقی که بیشترین آسیب را از تغییرات ساختاری اقتصادی دیده‌اند، بیش از پیش به سمت جنبش‌های پوپولیستی و ضدسیستم گرایش پیدا کرده‌اند. در بسیاری از موارد، نتایج انتخابات نشان‌دهنده تغییر چشمگیری بوده است، به‌طوری که احزاب راست افراطی مانند جمعیت ملی فرانسه و آلترناتیو برای آلمان (AfD) در انتخابات پارلمان اروپا در سال ۲۰۲۴ پیشرفت قابل توجهی داشتند. این پیشرفت، بازتاب‌دهنده روند گسترده‌تر افزایش حمایت از احزاب پوپولیستی و ضدسیستم در سراسر قاره است.

واقعیت این است که رای‌دهندگان نارضایتی فزاینده‌ای نه‌تنها نسبت به اقتصاد، بلکه نسبت به خود دموکراسی ابراز می‌کنند. این احساس از طریق کاهش اعتماد به نهادهای سیاسی آشکار شده است، چنان‌که یک نظرسنجی فورسا در آلمان نشان داد تنها ۱۶ درصد از پاسخ‌دهندگان به دولت خود اعتماد دارند و ۵۴ درصد اعلام کردند که به هیچ حزبی برای حل مشکلات کشور اعتماد ندارند.

این ما را به معضل اصلی می‌رساند: آیا هیچ سیاستمدار اروپایی می‌تواند یک گفت‌وگوی ملی را رهبری کند که به مردم بقبولاند فرضیات اقتصادی گذشته دیگر کارایی ندارند؟ یا آیا تلاش برای چنین صداقتی در سیاست، صرف‌نظر از ضرورت گفت‌وگو، ناگزیر مسیری به سوی خودویرانگری خواهد بود؟

شاید زمانی فرا رسد که اروپا مجبور شود به «فراسوی رشد» بنگرد؛ نه به این خاطر که دلش می‌خواهد این کار را بکند، بلکه به این دلیل که برای بسیاری از کشورهای اروپایی گزینه واقع‌بینانه دیگری وجود ندارد



رویارویی با یک واقعیت اقتصادی جدید

در بخش عمده‌ای از دوران پس از جنگ جهانی دوم، زندگی اقتصادی در کشورهای دموکراتیک پیشـــرفته بر مجموعه‌ای از انتظارات آشنا استوار بوده است: اینکه کار سخت به درآمدهای فزاینده منجر می‌شود، مالکیت خانه دســـت‌یافتنی خواهد بود و هر نسل از رفاه نسل پیشین خود پیشی خواهد گرفت.

اما شـــواهد فزاینده‌ای نشـــان می‌دهد که این ستون‌های زندگی اقتصادی در حال فرسایش و فروریزی هستند. نسل‌های جوان در حال حاضر با دشواری در تطابق با درآمدهای والدین خود روبه‌رو هستند، در حالی که نرخ‌های پایین‌ترِ مالکیت مسکن و ناامنی مالی به هنجار در بسیاری از نقاط اروپا تبدیل شده است.

درآمدهای نســـل هزاره (میلنیال) و نســـل زِد نسبت به نسل‌های پیشـــین عمدتاً راکد مانده است، در حالی که هزینه‌های زندگی آن‌ها به‌ویژه در عرصه مسکن، آموزش و بهداشت به‌شدت افزایش یافته است. در همین حال نرخ تحرک درآمدی بین‌نســـلی از دهه ۱۹۷۰ به این سو در بخش‌های بزرگی از اروپا و آمریکای شمالی به‌طور چشمگیری کاهش یافته اســـت. بســـیاری از جوانان امروز نه‌تنها با چشـــم‌انداز استانداردهای زندگی ثابت، بلکه با احتمال حرکت به سمت پایین‌تر در طبقات اقتصادی روبه‌رو هستند.

منتقل کردنِ واقعیت‌های یک اقتصاد پســـا رشد -از جمله نیاز به پاســـخگویی به احساس فزاینده بیگانگیِ نســـل‌های آینده و کاهش اعتمادشان به دموکراسی- به چیزی فراتر از سیاست‌گذاری درست نیاز دارد. این امر نیازمند تلاش سیاســـی جدی برای بازتعریف انتظارات و بازسازی اعتماد در جامعه است.

تاریخ نشـــان می‌دهد که گاهی این امر امکان‌پذیر شده است. مثلاً هنگامی که نظام سلامت ملی (NHS) انگلیس در سال ۱۹۴۸ تأسیس شـــد، دولت این کشور با مقاومت شدید بخشـــی از جامعه پزشکی و نگرانی‌هـــای عمومی درباره هزینه‌ها و کنترل دولتی مواجه بود. با این حـــال، دولت کارگری کِلمنـــت اَتلی پایدار ماند و ایجـــاد NHS را به فداکاری‌های مشترک دوران جنگ و یک چشم‌انداز اخلاقیِ قانع‌کننده از مراقبت همگانی پیوند زد.

در حالی که مالیات‌ها برای تأمین هزینه‌های این خدمات افزایش یافت، وعده ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر و سالم‌تر به جلب حمایت پایدار عمومی در این زمینه کمک کرد. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که این امر در پی شوک عظیم جنگ جهانی دوم ممکن شد.

تحقیقات روان‌شناختی بینش بیشتری در مورد چگونگی پذیرش چنین پیام‌هایی ارائه می‌دهد. مردم زمانی بیشتر پذیرای تغییر هستند که نه به عنوان یک زیان، بلکه به عنوان مشـــارکتی در عدالت، جامعه و تاب‌آوری مشترک معرفی شود. این مسئله توضیح می‌دهد که چرا دوره پس از جنگ، زمان مناسبی برای راه‌اندازی NHS بود. همه‌گیری کرونا به طور موقت حس هدف مشـــترک و فرصتی برای بازاندیشی وضع موجود را ایجاد کرد؛ اما این پنجره به سرعت بسته شد و بیشتر ساختارهای قدیمی را دست‌نخورده و عمدتاً مورد پرسش قرار نگرفته باقی گذاشت.

توانایی یک جامعه برای رشد بدون توسعه اقتصادی معنادار ملی و ظرفیت شهروندانش برای رضایت یا حتی امیدواری در غیاب گسترش اقتصادی در نهایت به این بستگی دارد که آیا هیچ حزب سیاسی می‌تواند موفقیت را بدون تکیه بر وعده‌های ثروت و رفاه فزاینده بازتعریف کند یا خیر. همچنین باید دید آیا هیچ حزب سیاسی می‌تواند روایتی قابل قبول درباره راه‌های ارضای نیازهای انسانی ما برای رشد شخصی و غنای اجتماعی در این واقعیت اقتصادی جدید ارائه دهد یا خیر.

چالش پیش رو نه تنها یافتن مدل‌های اقتصادی جدید، بلکه ساختن منابع جدید از معنا و هویت جمعی اســـت. این لحظه نه تنها نیازمند سازگاری اقتصادی، بلکه نیازمند یک بازنگری سیاسی و فرهنگی است

اگر ایده ساخت چنین اجماع جدیدی خوشبینانه به نظر می‌رسد، باید به این نکته توجه داشت که شاید «مارپیچ سکوت» در کار باشد! مطالعات درباره مارپیچ سکوت نشـــان می‌دهد که مردم اغلب میزان اشتراک نظراتشـــان با دیگران را دست‌کم می‌گیرند. مثلاً گزارش‌های اخیر درباره اقدامات اقلیمی نشان داد در حالی که اکثر مردم از اجرای سیاست‌های سبز حمایت می‌کنند، به اشتباه تصور می‌کردند در اقلیت هستند. آشکارسازی و نام‌گذاری ارزش‌های مشترک می‌تواند کلید ایجاد حرکت سیاسی باشد.

با این حال، تاکنون هیچ حزب جریان‌ســـاز اروپایی جسارت بیان چشم‌اندازی از رفاه را که به احیای رشد متکی نباشد نداشته است. اما با فرسایش اعتماد دموکراتیک در جوامع اروپایی، رشد پوپولیسم اقتدارگرا و تشـــدید بحران آب‌وهوایی و گرم‌شدن زمین، شاید اکنون زمان آن فرارســـیده باشد که این گفتگوی دیرینه را آغاز کنیم؛ البته اگر کسی حاضر به شنیدنش باشد.

شرکت‌های آمریکایی تنها در سال ۲۰۲۲ حدود ۷۰۰ میلیارد یورو بیشتر از همتایان اروپایی خود در تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کرده‌اند که شکاف سرمایه‌گذاری در قاره اروپا را برجسته می‌کند



به اولین کشورِ پسا-رشدِ اروپا خوش آمدید

یک کشور اروپایی را در دهه آینده تصور کنید. کشوری که دیگر خود را به عنوان قدرت فناوری جهانی یا یک مرکز مالی مهم معرفی نمی‌کند، بلکه اولین کشـــور بزرگی است که خود را کشور پسا-رشد اعلام کرده است.

این تغییر نه از آرمان‌گرایی یا شور زیست‌محیطی، بلکه از واقعیت ســـختِ ســـال‌ها رکود اقتصادی، تغییرات جمعیتی و فشار فزاینده زیســـت‌محیطی ناشی شده است؛ شـــرایطی که در چارچوبش دیگر پیگیری رشد اقتصادی نمی‌توانست راه‌حل معتبری باشد.

آنچه پس از آن آمد انقلاب نبود، بلکه یک حساب‌وکتاب بود؛ پاسخی به آشفتگی سیاسی، فروپاشی خدمات عمومی و نابرابری فزاینده که ائتلاف گسترده‌ای از رأی‌دهندگان جوان، فعالان اقلیمی، میانه‌روهای

میانگین سنی در انگلیس اکنون بیش از ۴۰ سال است، اما این کشور در نرخ زاد و ولد نسبت به کشورهایی مانند آلمان و ایتالیا مزیت‌هایی دارد که عمدتاً به دلیل ورود مهاجران از مستعمرات سابق انگلیس به خاک این کشور است.

سرخورده و کارگران خط مقدم خسته را حول یک چشم‌انداز جدید و عمل‌گرایانه برای آینده متحد کرد.

در قلب این جنبش، تحولی در گفتمان و اولویت‌ها رخ داد. دولت به جای آن که وعده‌های توسعه اقتصادی بی‌پایان بدهد، بر رفاه، تاب‌آوری و برابری متمرکز شد و خود را با گفت‌وگوی فزاینده جهانی درباره فراتر رفتن از تولید ناخالص داخلی همسو کرد؛ ایده‌ای که پیش‌تر نیز در محافل سیاست‌گذاری اروپا و ابتکاراتی مانند «معاهده پسا-رشد» اتحادیه اروپا نفوذ کرده بود.

اما این دگرگونی همچنین حاصل سال‌ها بی‌جهتی سیاسی و سرخوردگی عمومی بود که در نهایت با اصلاحات انتخاباتی تسریع شد. این اصلاحات، انحصار دوحزبی را درهم شکست و فضایی برای ائتلافی جدید فراهم آورد که توسط سازمان‌دهندگان مردمی، نوآوران در عرصه سیاست‌گذاری و نسلی شکل گرفت که آماده بازتعریف معنای موفقیت ملی بود.

در همین راستا مالیات‌ها، به ویژه مالیات بر زمین، ثروت و آزادسازی کربن، افزایش یافت. اما در مقابل، خدمات عمومی متحول شد. بهداشت، آموزش، حمل و نقل، اینترنت پرسرعت و انرژی به عنوان حقوق همگانی تضمین شدند و دیگر به عنوان کالاهای خصوصی‌شده محسوب نمی‌شدند. الگوی کار تغییر کرد: هفته کاری استاندارد به ۳۰ ساعت کاهش یافت و دولت توانست مشاغل را در حوزه‌های مراقبت، آموزش، نگهداری و احیای زیست‌بوم تقویت کند. درآمد قابل تصرف مردم کم‌تر شد؛ اما هزینه‌هایشان نیز کاهش یافت.

همچنین الگوهای مصرف دگرگون شد. مصرف‌گرایی افراطی کاهش یافت. مغازه‌های تعمیرات و پلتفرم‌های اشتراک‌گذاری رونق گرفتند. بازار مسکن حول محور امنیت بلندمدت بازسازی شد، نه سوداگری. برنامه‌های بزرگ مسکن عمومی جایگزین مدل سرمایه‌گذاری اجاره‌داری شدند. نابرابری ثروت کاهش یافت و شهرها با کاهش استفاده از خودرو و بازپس‌گیری فضاهای عمومی، متراکم‌تر شدند

برای نسل جوان، زندگی در دوران پسا-رشد کمتر به صعود از نردبان درآمدی و بیشتر به ثبات، زمان و روابط انسانی معطوف بود. برای نسل‌های مسن‌تر هم تضمین‌هایی وجود داشت: نظام بازنشستگی حفظ شد، سیستم‌های مراقبتی بازسازی شدند و حمایت‌های مسکن تقویت گردید. احساس تازه‌ای از همبستگی بین نسلی ظهور کرد که بسیار آشکارتر از گذشته بود.

از جنبه سیاسی، این گذار با مخاطراتی همراه بود. واکنش‌های تندی نسبت به آن وجود داشت و مثلاً برخی از ثروتمندان کشور را ترک کردند. اما بسیاری هم ماندند. و به مرور زمان، گفتمان تغییر کرد. این کشور اروپایی نه به عنوان یک کشورِ عقب مانده، بلکه به عنوان آزمایشگاهی برای حکمرانی در قرن بیست‌ویکم شناخته شد؛ جایی که واقعگرایی زیست‌محیطی و همبستگی اجتماعی داد، نه صرفاً اهداف سه ماهه در سال مالی.

این گذار البته ناهموار و بدون درد نبود. مشاغلی در بخش‌های مختلف از بین رفتند. زنجیره‌های تأمین بازسازی شدند. رقابت‌پذیری بین‌المللی در برخی حوزه‌ها آسیب دید. اما روایت سیاسی که با دقت طراحی و به گستردگی مورد بحث قرار گرفته بود، این استدلال را مطرح می‌کرد که تاب‌آوری و برابری از رشد موقت مهم‌تر هستند.

در حالی که برخی کشورها آن را مورد تمسخر قرار دادند، دیگران به آرامی شروع به مطالعه آن کردند. برخی شهرها به ویژه در منطقه اسکاندیناوی، شبه‌جزیره ایبری و بنلوکس از این الگو پیروی کردند و از حجم فزاینده تحقیقات در زمینه برنامه‌ریزی شهری پسا-رشد و معیارهای رفاه غیرمتکی به تولید ناخالص داخلی بهره بردند.

این نه یک عقب‌نشینی از جاه‌طلبی، بلکه بازتعریف آن بود. این تحول ریشه در حجم فزاینده پژوهش‌های دانشگاهی و سیاست‌گذاری داشت که استدلال می‌کردند گذار برنامه‌ریزی‌شده و دموکراتیک از مدل‌های متمرکز بر رشد نه تنها با پیشرفت اجتماعی سازگار است، بلکه برای جلوگیری از فروپاشی زیست محیطی و اجتماعی ضروری محسوب می‌شود.

گذار پسا-رشد این کشور به آن کمک کرد از قطبی‌سازی سیاسی عمیق‌تر اجتناب کند، و این کار را با جایگزینی ریاضت اقتصادی با سرمایه‌گذاری سنگین در تاب‌آوری اجتماعی، زیرساخت‌های مراقبتی و دموکراسی مشارکتی -از بودجه‌بندی محلی تا برنامه‌ریزی شهروندمحور- محقق ساخت. یک فرهنگ مدنی جدید ریشه دواند که کُندتر و تامل‌برانگیزتر بود اما کمتر قطبی شده بود، چرا که سیاست از رشد به بحث‌های علنی درباره مصالحه‌های واقعگرایانه تغییر جهت داده بود.

در عرصه بین‌المللی، این کشور بخشی از قدرت ژئوپلیتیک خود را با اقتدار اخلاقی معاوضه کرد. همچنین تمرکز روی رقابت اقتصادی را کاهش داد و توجه به همکاری جهانی در زمینه تغییرات اقلیمی، عدالت مالیاتی و حکمرانی دیجیتال را بالا برد. همه اینها باعث شد این کشور اعتبار جدیدی در میان کشورهای کوچک‌تری که مسیرهای پسا-رشد خود را دنبال می‌کردند به دست آورد.

آیا همه اینها فقط یک خیالپردازی اجتماعی و اقتصادی است؟ به جرأت می‌توان گفت خیالپردازی واقعی این باور است که کشورهای اروپایی -و احزابی که برای اداره آنها رقابت می‌کنند- می‌توانند به اصرار فعلی خود بر «رشد به هر قیمتی» (صرف‌نظر از اینکه واقعاً به آن باور دارند یا نه) ادامه دهند.

گزینهٔ جایگزینی که ارائه دادیم -یعنی پذیرش واقعیت پسا-رشد- به جهان چیزی را عرضه می‌کند که مدت‌های طولانی است ندیده‌ایم: صداقت در سیاست، تعهد به کاهش نابرابری و این باور که آینده‌ای عادلانه‌تر و پایدارتر هنوز هم ممکن است. نه به این دلیل که آسان است، بلکه به این دلیل که از آن گریزی نیست.

برای رشد اقتصاد، یا به افراد بیشتری نیاز دارید که کار کنند (تا کالاهای بیشتری تولید شود)، یا همان تعداد کارگر باید با استفاده از ماشین‌آلات، ابزارها و فناوری‌های بهتر، بهره‌ورتر شوند



[آینده چین]

قصابان قیمت

آیا چرخه تجارت در چین خود را می‌بلعد؟

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند: رقابت بیش از حد بر سر کاهش قیمت‌ها باعث ایجاد وضعیتی غیرعادی در میان کسب و کارهای چینی شده است. این گزارش به تفصیل به بررسی این موضوع می‌پردازد.



وضعیتی که رخ می‌دهد همیشه تقریباً یک جور است: یک فن‌آوری یا محصول امیدوارکننده و جالب در بازار ظهور می‌کند. تولیدکنندگان چینی، شاید ده‌ها یا صدها نفرشان، به این بخش نوپا هجوم می‌آورند. آنها با سرعت زیادی تولید آن محصول یا فن‌آوری را افزایش داده و هزینه‌ها را کاهش می‌دهند. با رشد کلی بازار در آن حوزه، رقابت به طور فزاینده‌ای شدید می‌شود؛ به طوری که شرکت‌های رقیب یکدیگر را تضعیف می‌کنند و حاشیه سود بسیار کمی را تحمل می‌کنند یا حتی ضرر می‌کنند به امید اینکه در این عرصه دوام بیاورند. این صحنه برای هر فرد فعال در عرصه تجارت چین صددرصد آشناست.

تازه این هم تمام ماجرا نیست. دولت‌های محلی در چین که هر کدام اهداف مشخص خود را برای رشد اقتصادی و شغلی دارند، با حمایت مالی و بوروکراتیک از بازیگران تجاری محلی به شور و شوق رقابت دامن می‌زنند. نتیجه‌اش این می‌شود که خیلی زود کل صنعت، که مملو از ظرفیت تولید است، در دام مسابقه‌ای مهم برای بقا گرفتار می‌شود.

واقعیت این اســت که در حالی که اکثر دولت‌ها در جهان رقابت شدید و قیمت‌های پایین را تشــویق می‌کنند، چین در جهت مخالف حرکت می‌کند. این کشور در تلاش اســت تا «پیچش به درون» را مهار کند، عبارتی جامعه‌شناختی که به طور گسترده در چین برای توصیف چرخه خود-شکست‌خورده رقابتِ بیش از حد و تورم منفی و مخرب استفاده می‌شود.

شی جین‌پینگ رییس جمهور چین اخیراً در یک نشست عالی درباره سیاست اقتصادی این کشــور از سوی دولت متعهد شد که اقداماتی را برای مقابله با «رقابت بر سر کاهش قیمــت و بی‌نظمی» انجام دهد و همین طور روی حذف ظرفیت‌های صنعتی منســوخ متمرکز شــود. شی چین‌پینگ همچنین در یک گردهمایی اخیر دیگر در مورد توسعه شهری، این ســوال را مطرح کرد که آیا هر استان چین باید به بخش‌هایی مانند هوش مصنوعی و خودروهای برقی هجوم بیاورد یا خیر.

روزنامه پیپلز دیلی سخنگوی رسمی حزب کمونیست چین هم روی این موضوع تمرکز دارد و در این خصوص نوشته است: «جنگ قیمت‌ها و رقابت موسوم به «پیچش به درون» فقط باعث می‌شود که پول‌های بد موفق شوند پول‌های خوب را از عرصه بیرون کنند.» بر اساس استدلال این روزنامه، صرفاً حرکت قیمت‌ها به سمت پایین باعث نخواهد شد عده‌ای برنده میدان شوند.

تلاش‌هــای چین برای مقابله با پدیده پیچش به درون، حالا با کاهش صادرات چین به آمریکا نیز همزمان شــده و بنابراین احتمال دارد جان تازه‌ای بگیرد. موضوع کاهش صادرات چین به آمریکا به وضوح از تعرفه‌های سنگین دونالد ترامپ علیه کالاهای چینی سرچشمه‌می‌گیرد.

در همین میان، سایر کشورها نیز نگران سیل کالاهای ارزان چینی هستند که به سمت آنها ســرازیر می‌شوند. این کالاهای فروخته نشده، همراه با اقتصاد داخلیِ کُند، رقابت را تشدید کرده و به یک مارپیچ تورم‌زدایی دامن زده‌اند.

شاخص تعدیل‌کننده تولید ناخالص داخلی چین که معیاری گسترده از قیمت‌ها در سراسر اقتصاد این کشور است، برای هشتمین سه‌ماهه متوالی کاهش یافته است و این طولانی‌ترین کاهش ثبت شده در این خصوص است. همچنین در ماه ژوئن، شاخص قیمت تولیدکننده این کشور که معیاری برای سنجش قیمت کالاهای خروجی از کارخانه‌ها است، بیشترین کاهش خود را در تقریباً دو سال گذشته نشان داد.

چین متعهد شده است که مقررات خود را در مورد شرکت‌هایی که قیمت‌ها را کاهش می‌دهند، تشدید کند و یارانه‌ها و مشوق‌های دولت‌های محلی را که کمک حال شرکت‌های «زامبی» (یا شرکت‌های غیررقابتی که با حمایت خارجی زنده نگه داشته می‌شوند) هستند مهار کند. با این حال واقعیت این است که رقابت شدید و مازاد ظرفیت باعث شده صنایعی مانند فولاد و سیمان در چین دچار مشکل شوند. در عین حال بخش‌های جدیدتر که رشد زیادی دارند (مانند پنل‌های خورشیدی و وسایل نقلیه الکتریکی) به سرعت به عرصه رقابت برای رسیدن به پایین‌ترین سطح تبدیل شده‌اند. این موضوع، پویایی غیرمعمولی ایجاد کرده است: شرکت‌های چینی به طور جمعی بر سهم بازار در یک صنعت تسلط دارند، اما شرکت‌های انفرادی برای کسب سود مداوم تلاش می‌کنند.

فــعلاً یکی از نقاط عطف این مباحث، بخش خودروهای برقی اســت. اخیراً مقامات چینی متعهد شدند که از طریق تحقیقات در مورد هزینه‌ها و نظارت بر قیمت، «رقابت غیرمنطقی» در بخش خودروهای الکتریکی را تنظیم کنند.

این اقدامات پــس از آن صورت گرفت که BYD، بزرگ‌ترین تولیدکننده خودروهای

بیش از ۱۰۰ تولیدکننده پوشاک در هبی در ردیف‌هایی از فروشگاه‌های تقریباً یکسان فعالیت می‌کنند و لباس‌هایی می‌فروشند که آنقدر شبیه به هم هستند که تشخیص آنها از یکدیگر دشوار است.

الکتریکی چین، قیمتِ نزدیک به دو دوجین مدل از خودروهای الکتریکی و هیبریدی خود را در ماه مه کاهش داد. انجمن تولیدکنندگان خودرو چین که یک گروه صنعتی مرتبط با دولت است، BYD را سرزنش کرد و در مورد خطرات «جنگ قیمت» هشدار داد.

ژانگ کای فروشنده شرکت ایکس‌پنگ موتورز که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان خودروهای برقی در چین اســت بر این باور است که فشار قیمت‌گذاری به دلیل کاهش هزینه‌های مصرف‌کننده و ظرفیت مازاد در این بخش همچنان ادامه خواهد داشــت. او می‌گویــد تولیدکنندگان چاره‌ای جز حفظ قیمت‌های تخفیف‌دار برای خودروهای برقی ندارنــد و حتی پس از پایان برنامه حمایتی یارانه‌ای محبوب دولت که با هدف کمک به مردم برای خرید خودروهای کم‌مصرف و ســایر کالاها اجرا می‌شد هم چاره دیگری در این خصوص وجود ندارد. به اعتقاد ژانگ کای، این یک وضعیت عادی جدید است. وقتی قیمت‌ها کاهش یابد، قطعاً دوباره بالا نمی‌روند.

برای درک چالش‌های رقابت بیش از حد که گریبان بخش‌های مختلف اقتصاد چین را گرفته، استان هِبی در شمال چین را در نظر بگیرید. هبی، منطقه‌ای که به خاطر معدن، صنایع سنگین و کشاورزی خود مشهور است، حالا به عرصه رقابت بی‌رحمانه تبدیل شده است. یکی از نشریات چین از بازرگانان این منطقه به عنوان «قصابان قیمت» یاد کرده است.

در یک پارک صنعتی در هبی که توسط مزارع ذرت احاطه شده است، بیش از ۱۰۰ تولیدکننده پوشــاک در ردیف‌هایی از فروشــگاه‌های تقریباً یکسان فعالیت می‌کنند و لباس‌هایی می‌فروشند که آنقدر شبیه به هم هستند که تشخیص آنها از یکدیگر دشوار است. این مجتمع به مشتریانی که علاقه‌مند به یافتن کارخانه‌هایی برای تولید انبوه تی‌شرت، سویشرت و سایر لباس‌های بیرونی هستند، خدمات ارائه می‌دهد.

این منطقــه تجاری حدود یــک دهه پیش توسط دولت شهرســتان سانینگ تأسیس شد. علتش این بود که تولیدکنندگان پوشاک شروع به ساخت کارخانه‌هایی در زمین‌های کشاورزی در هبی کردند تا تقاضای رو به رشد برای لباس‌های ارزان قیمت از سوی خریداران آنلاین را برآورده کنند. همین حالا هم می‌توان انبوهی از خریداران را مشــاهده کرد که در گرمای تابســتان از یک ویترین به ویترین دیگر می‌روند و تی‌شــرت‌ها و سویشــرت‌ها را در رنگ‌ها و مدل‌های مختلف بررسی می‌کنند.

این اســتان محلی چین حالا در حال افتتاح یک پارک صنعتیِ حتی بزرگ‌تر برای «فناوری بافندگــی» در مجاورت پارک موجود اســت. به گفته رســانه‌های دولتی، این پــارک دارای یک فضای نمایشــگاهی بزرگ‌تر، یک فضای انبار و خدماتی برای تجارت الکترونیک خواهد بود. قرار بود ساخت و ساز در ماه مه به پایان برسد، اما به نظر می‌رسید که این مجتمع فقط تا حدی ساخته شده است و پارک صنعتی موجود تقریباً متروکه به نظر می‌رسد. بسیاری از مغازه‌ها بسته هستند و تنها رســتورانِ آنجا هم تعطیل است و میز و صندلی‌ها به گوشه‌ای رانده شده است.

خانم ژانگ کوئیهوا یکــی از تولیدکنندگان خرده‌پای تی‌شرت است که در این مجتمع کار می‌کند. او می‌گوید که سالانه حدود یک میلیون تی‌شرت برای عمده‌فروشان در سراسر چین تولید می‌کند. اما از سال ۲۰۲۴، رقابت آنقدر شدید شده است که کسب‌وکارش ضرر می‌دهد.

این خانم تولیدکننده که ۳۷ ساله است می‌گوید: «وضعیت غیرقابل تحمل است. فضای کلی بازار ضعیف است، فروشِ راکد است و ظرفیت تولید بیش از حد است.»

او می‌گوید مشتریان دائماً از او درخواست کاهش قیمت می‌کردند، اما او در چند سال گذشته حاشیه سود خود را برای هر تی‌شرت بیش از ۶۰ درصد کاهش داده است. خانم ژانگ می‌گوید که برخی از رقبایش حاضر بودند کالاهایشان را با ضرر بفروشند تا موجودی را به پول نقد تبدیل کنند.

اما این کار آنها باعث می‌شد که مشتریان خانم ژانگ هم از او بخواهند که با قیمت‌های پایین رقبا مطابقت داشته باشد و این مسئله او را در موقعیتی بدون برد قرار می‌دهد: قیمت را مطابقت دهد و پول بیشــتری از دست بدهد، یا مطابقت ندهد و کسب‌وکار را به طور کامل از دست بدهد.

به اعتقاد او، این وضع باعث شده که بسیاری از کارخانه‌ها تعطیل شوند، اما باز هم فشار رقابتی را کاهش نداده است.

تانگ یونگ‌شنگ، تولیدکننده تی‌شرت در گوانگ‌دونگ در جنوب شرقی چین، هشت کارخانــه در هبی دارد. او می‌گوید رقبایش حاضرند بی‌وقفــه از یکدیگر ارزان‌تر بخرند، به‌ویژه که بسیاری از پلتفرم‌های تجارت الکترونیک اصلی چین، همواره قیمت‌ها را کاهش می‌دهند.

به گفته آقای تانگ بسیاری از کارخانه‌ها در هبی در رقابت برای رسیدن به پایین‌ترین سطح قیمت‌ها هستند، زیرا دولت محلی سرمایه‌گذاری مداوم را تشویق می‌کند. وام گرفتن از بانک‌ها در آنجا آسان‌تر از سایر نقاط کشور است. این امر صاحبان کارخانه را وادار می‌کند تا هر کاری که برای ادامه فعالیت لازم اســت انجام دهند: «هدف اصلی بقا اســت. آنها سرسختانه پافشاری خواهند کرد.»

کمی که با ماشین از پارک پوشاک دور شوید می‌بینید صنعت دیگری در هبی درگیر جنگ قیمتی شدیدی است. کارگاه‌های ماهیگیری در امتداد شاهراه شهرستان سانینگ صف کشیده‌اند و سهم قابل توجهی از تجهیزات ماهیگیری چین را تولید می‌کنند.

صاحبان کســب و کار در اینجا می‌گویند که در طول همه‌گیری کرونا، کارشان رونق گرفته بود، زیرا مردم هزینه‌های زیادی را صرف فعالیت‌های تفریحی در فضای باز می‌کردند. اما تقاضا از آن زمان به بعد کاهش یافته است و رکود اقتصادی چین هم اوضاع را بدتر کرده اســت. آنها می‌گویند افرادی که نگران ارزش خانه‌های خود یا امنیت شغلی خود باشند، کمتر حاضر به خرج کردن برای اقلام غیرضروری خواهند بود.

دولت‌های محلی در چین که هرکدام اهداف مشخص خود را برای رشد اقتصادی و شغلی دارند، با حمایت مالی و بوروکراتیک از بازیگران تجاری محلی به شوروشوق رقابت دامن می‌زنند



تولیدکنندگان خودروهای برقی در چین چاره‌ای جز حفظ قیمت‌های تخفیف‌دار برای این خودروها ندارند

[آینده جهان]

دنیایی که کیفیتش پایین آمد

ترجیحات مصرف‌کننده چطور کالاهای تولیدی را تغییر می‌دهد؟

منبع: ال پاییس

چرا باید خواند:
اگر احساس می‌کنید هر جنسی که می‌خرید و هر خدماتی که استفاده می‌کنید بدکیفیت است، اشتباه نکرده‌اید. اینجا این پدیده را به عنوان یک مصرف‌کننده‌ی مدرن بهتر بشناسید.



تی‌شرت‌هایی که پس از دومین شست‌وشو غیرقابل تشخیص می‌شوند. مبلمانی که زود زهوارش درمی‌رود. مواد غذایی بسته‌بندی‌شده که مواد نگهدارنده‌شان بیشتر از مواد تشکیل‌دهنده‌شان است. هیچ چیز برای دوست داشته شدن ساخته نمی‌شود. هدف فقط خریده شدن است. به دنیایی که کیفیت همه چیز در آن افول پیدا کرده خوش آمدید.

«کیفیت» به صورت اصولی یک مفهوم ذهنی است، چرا که به ترجیحات هر مصرف‌کننده بستگی دارد. مثلاً نمی‌توان به صورت مطلق گفت که آیفون ۱۵ حتماً «کیفیت بهتری» نسبت به نوکیای ۲۰۰۳ دارد. برای برخی مصرف‌کنندگان (هرچند می‌دانیم تعدادشان زیاد نخواهد بود) دوام فوق‌العاده نوکیا ممکن است ارزشمندتر از نوآوری‌های تکنولوژیک آیفون باشد. با این اوصاف، چرا برخی از کالاهای مورد استفاده ما به رغم پیشرفت تکنولوژی به نظرمان بدتر می‌رسند؟

خاویر کربنل، معاون آزمایشگاه سیاست‌گذاری آینده (اندیشکده‌ای متمرکز بر طراحی سیاست‌های عمومی برای مقابله با نابرابری‌های اقتصادی) در توضیح موضوع می‌گوید: «امروز در جهان با بدبینی عمومی مواجهیم و این باعث می‌شود همه چیز در نظرمان پست‌تر بیاید. این جو بر قضاوت‌های ما درباره سیاست‌ها و همچنین کالاها و محصولاتی که مصرف می‌کنیم تأثیر می‌گذارد. عامل اصلی محرکش هم این است که وعده بزرگ سرمایه‌داری مبنی بر اینکه «اگر کار کنی می‌توانی زندگی آبرومندی داشته باشی، خانه بخری و به تعطیلات بروی» دیگر محقق نمی‌شود. آسانسور اجتماعی از کار افتاده است و به سختی می‌توان به طبقات بالاتر اجتماع رسید. علاوه بر این، تأثیر شبکه‌های اجتماعی را داریم که زندگی‌هایی دست‌نیافتنی برای اکثر مردم را به نمایش می‌گذارد.»

به گفته کربنل، «فرهنگ ریاضت اقتصادی» که پس از رکود مالی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۴ رخ داد، اکنون جای خود را به «فرهنگ کارایی» داده است که ایلان ماسک مظهر آن است. او از مدلی حمایت می‌کند که هدفش به حداقل رساندن هزینه‌هاست. او ابتدا این مدل را در شبکه ایکس (توییتر سابق) اجرا کرد؛ به طوری که بیش از ۷۵ درصد از نیروها را تعدیل کرد. بعد هم شیوه مشابهی را در آغاز دولت دونالد ترامپ در امور دولتی به کار گرفت.

او در این راه تنها نیست: مارک زاکربرگ سال ۲۰۲۳ را «سال کارآمد بودن» نامید و تعداد زیادی از کارکنان متا را اخراج کرد. آمازون هم مانند بسیاری از شرکت‌های دیگر، به تدریج کارگران انسانی را با ربات‌ها و سیستم‌های خودکار جایگزین کرده است؛ تا جایی که در برخی از انبارهای آن، حتی نیازی به روشن کردن چراغ‌ها نیست.

در مورد خدمات عمومی، وضعیت متفاوت است. نه فضای بدبینانه و نه فرهنگ کارآمد بودن به تنهایی توضیح نمی‌دهند که چرا بین سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۲، تعداد افراد دارای بیمه خصوصی سالانه چهار درصد رشد کرده است. به نظر می‌رسد دلیل اصلی رویگردانی از نظام بهداشت و درمان عمومی، فهرست‌های انتظار بی‌پایان و عدم دستیابی به خدمات مورد نظر در آن چارچوب است.

کربنل استدلال می‌کند که خدمات بهداشت و درمان دنیا احتمالاً نسبت به قبل بهتر شده است؛ اما مشکل بزرگ این است که آنها با سرعت تغییرات اجتماعی سازگار نشده‌اند. آنها به اندازه کافی تکامل نیافته‌اند تا به کل جمعیت سالخورده در جوامع که هر سال در حال افزایش است، خدمت کنند.

اینجا نکته جالب به چشم می‌خورد: این تصور که همه چیز کیفیت پایین‌تری دارد، در میان افراد مسن‌تر مشهودتر است و دلایل آن متنوع است. مثلاً این که ویژگی‌هایی مانند دوام (که زمانی عاملی مهم در قضاوت مردم درباره کیفیت یک محصول بود) اهمیت خود را از دست داده‌اند.

مثلاً در گذشته، اولین چیزی که تبلیغات خودروها بر آن تأکید می‌کرد، طول عمر آنها بود. در مورد لباس هم همین طور بود. اما حالا هیچ‌کس نمی‌داند شلوارش از چه جنسی است. اصلاً چرا باید بداند؟ تا یک سال دیگر، آن را نمی‌پوشیم چون از مد افتاده است.

صنعت نساجی به‌طور کامل این تحول در الگوهای مصرف را نشان می‌دهد. همانطور که مارتا دی ریسو نویسنده کتاب «مد عادلانه» اشاره می‌کند، «ما لباس را طوری مصرف می‌کنیم که گویی یک کالای یک‌بار مصرف است.» در ۲۰ سال گذشته، تولید منسوجات دو برابر شده است. آژانس محیط زیست اروپا تخمین زده که در اسپانیا هر شهروند سالانه حدود

اگر احساس می‌کنید هر جنسی که می‌خرید و هر خدماتی که استفاده می‌کنید بد کیفیت است، اشتباه نکرده‌اید. اینجا این پدیده را به عنوان یک مصرف‌کننده مدرن می‌توانید بهتر بشناسید.

۲۱ کیلوگرم لباس دور می‌ریزد.

ریسو معتقد است که ترجیح فزاینده مصرف‌کنندگان برای نوآوری به جای دوام، شکاف نسلی در درک کیفیت ایجاد کرده است. نسل امروز خرید می‌کند تا دور بیندازد. نسل قبلی خرید می‌کرد تا نگه دارد. از سوی دیگر، صنعت فست‌فشن درواقع مشوق خریدهای آنی است و هیچ دلبستگی خاصی به وسایل یا لباس‌هایی که می‌خرید در درازمدت وجود نخواهد داشت.

این وضعیت به این جهت به وجود آمده که شرکت‌های بزرگ و چندملیتی روی تغییر سلیقه دائمی مصرف‌کنندگان حساب باز کرده‌اند و سودشان به آن وابسته است و این درست در شرایطی است که دولت‌ها هم بودجه عمومی خود را کاهش داده‌اند و بنابراین، منطق بازار همه چیز را در احاطه خود در آورده است.

اینجاست که با مفهوم «فرسودگی برنامه‌ریزی‌شده» روبرو می‌شویم؛ یعنی اینکه چگونه برخی شرکت‌ها محصولاتی به ویژه در حوزه لوازم خانگی طراحی و تولید می‌کنند که قرار است پس از مدت معینی از کار بیفتند. این یک نظریه توطئه نیست، بلکه واقعیتی اثبات‌شده است و مثلاً در مورد شارژرهای موبایل و انواع وسایل دیگر دائماً به مصرف‌کنندگان ثابت شده است.

فرهنگ ریاضت اقتصادی که پس از رکود مالی سال ۲۰۰۸ رخ داد، اکنون جای خود را به «فرهنگ کارایی» داده است که ایلان ماسک مظهر آن است و هدفش به حداقل رساندن هزینه‌هاست

با این حال، روش دیگری هم وجود دارد که کمتر شناخته‌شده اما حتی مؤثرتر است: متقاعد کردن مصرف‌کنندگان به اینکه محصولی که پیش رویشان است به دلایل زیبایی‌شناختی یا نمادین، منسوخ شده است، حتی اگر هنوز هم کار کند. این پدیده، «فرسودگی ادراک‌شده» نامیده می‌شود. این در مورد آپارتمان‌هایی که کاملاً قابل سکونت‌اند اما کاملاً نو نیستند صدق می‌کند و بخش زیادی از مصرف‌کنندگان اصلاً آنها را نمی‌خواهند.

خوان ویبورو نویسنده کتاب «من ربات نیستم» در این خصوص می‌گوید: «تبلیغات و انواع پیام‌های پنهان در آنها انسان‌ها را به زامبی‌هایی تبدیل کرده که هیچ هدفی جز مصرف ندارند؛ اما در عین حال اینها زامبی‌هایی هستند که گمان می‌برند وقتی برای تلف کردن هم ندارند. عجله و خرید برای راحتی، از دیگر مواردی است که باید در آسیب‌شناسی مصرف‌کننده مدرن مورد توجه قرار گیرد.»

ویبورو این سؤال را مطرح می‌کند که چرا به جای رفتن به بازار یا میوه‌فروشی، ترجیح می‌دهیم گوجه‌های بی‌مزه سوپرمارکت ۲۴ ساعته کنار خانه را بخریم. چرا ۳ دلار برای یک بسته آبمیوه هزینه می‌کنیم در حالی که خودمان می‌توانیم آب پرتقال بگیریم. در مورد قهوه‌های کپسولیِ گران‌قیمت هم همین سوال وجود دارد.

وندی ای. وولوسون، نویسنده کتاب «تاریخچه چیزهای ارزان در آمریکا» معتقد است که تمام مشکلات مربوط به کیفیت پایین از اواسط قرن نوزدهم آغاز شد. قبل از آن، اشیاء معمولاً چندمنظوره بودند و از اشیاء مراقبت و آنها را تعمیر می‌کردند. اما با گسترش بازارها و رونق تولید انبوه، کالاهای ارزان‌تر و در دسترس‌تر ظاهر شدند. مردم مخلوطی از تنوع و قیمت پایین را جادویی می‌دانستند.

به مرور زمان، مد و محصولات ارزان قیمت در هم آمیختند و خریدن چیزهای جدید تقریباً به یک اجبار تبدیل شد. دیگر هیچ بهانه‌ای برای نداشتن «آخرین مدل» وجود نداشت، چون تقریباً در دسترس همه بود. او می‌گوید: «به شکل متناقضی، این فراوانی بیش از حد چیزها ما را فقیرتر کرده است. همانند اشیاءمان، تعاملات و شیوه‌های تفکرمان نیز متوسط شده‌اند: سطحی، زودگذر و تنزل یافته.»

در همین حال در قرن بیست و یکم، فناوری می‌تواند کیفیت محصولات را بهبود بخشد، اما نه از آن نوعی که بشر می‌خواست. هوش مصنوعی نمونه بارز این موضوع است. در عرض تنها چند سال، شرکت‌ها بخش عمده‌ای از خدمات مشتریان خود را به الگوریتم‌ها و ربات‌ها سپرده‌اند. بر اساس گزارش سال ۲۰۲۴ شرکت نرم‌افزاری سیلزفروس، ۶۲ درصد از این خدمات در اسپانیا هم اکنون خودکار شده‌اند. اما مشکل اینجاست که هیچکس این سیستم‌ها را دوست ندارد و پنج نفر از هر ده مصرف‌کننده استفاده از دستیاران مجازی را رد می‌کنند.

این وضعیت در عین حال به نسل‌های غیرجوان این حس را داده که کیفیت خدمات مشتری به دلیل اتوماسیون کاهش یافته است. موضوع دیگر هم این است که یکی از ابزارهای کلیدی که اینترنت در اختیارمان گذاشته بود -یعنی نظرات واقعی کاربران دیگر- اکنون بی‌استفاده شده است. تحلیل سال ۲۰۲۰ شرکت فیک‌اسپات از ۷۲۰ میلیون ریویو (بررسی محصول) در آمازون نشان داد که حدود ۴۲ درصد از آنها غیرقابل‌اعتماد یا جعلی بودند. این یعنی تقریباً نیمی از بررسی‌هایی که قبل از خرید آنلاین یک محصول مطالعه می‌کنیم، ممکن است توسط ربات‌ها تولید شده باشند؛ ربات‌هایی که هدفشان بسته به اینکه چه کسی آنها را برنامه‌ریزی کرده، یا تشویق به خرید است یا دلسردی از آن.

در سال ۲۰۲۴، تقریباً نیمی از ترافیک اینترنت متعلق به فعالیت ربات‌ها بود. این مسئله خطیری ایجاد می‌کند: مدل‌های زبانی با داده‌هایی آموزش می‌بینند که از اینترنت استخراج شده‌اند. وقتی این مدل‌ها شروع به تغذیه از اطلاعاتی کنند که خودشان تولید کرده‌اند، به پدیده‌ای به نام «فروپاشی مدل» منجر می‌شود این چیزی است که باز هم بیشترین ضرر را متوجه مصرف‌کنندگان می‌کند. اثبات اینکه محصولات امروزی بدتر از محصولات بیست سال پیش هستند، دشوار است. بسیاری از محصولات به‌دلیل تفاوت قیمت چشمگیر، قابل‌مقایسه نیستند. بر اساس گزارش فلایرزرایتس، در دهه‌های اخیر فاصله بین صندلی‌های هواپیما تا ۱۵ سانتیمتر کاهش یافته است. اما در عین حال، هزینه پرواز در کشوری مانند آمریکا اکنون بیش از ۲۰۰ دلار ارزان‌تر از سه دهه قبل است.

خلاصه اینکه در آینده مشکل واقعی، خرید شلوارهای بادوام یا سفر با هواپیمایی که صندلی‌اش خستگی‌آور است نخواهد بود. مشکل واقعی این است که با هر خرید و استفاده از محصولات بی‌کیفیت، اوضاع را برای جیب خودمان و برای وضعیت سیاره زمین بدتر می‌کنیم.

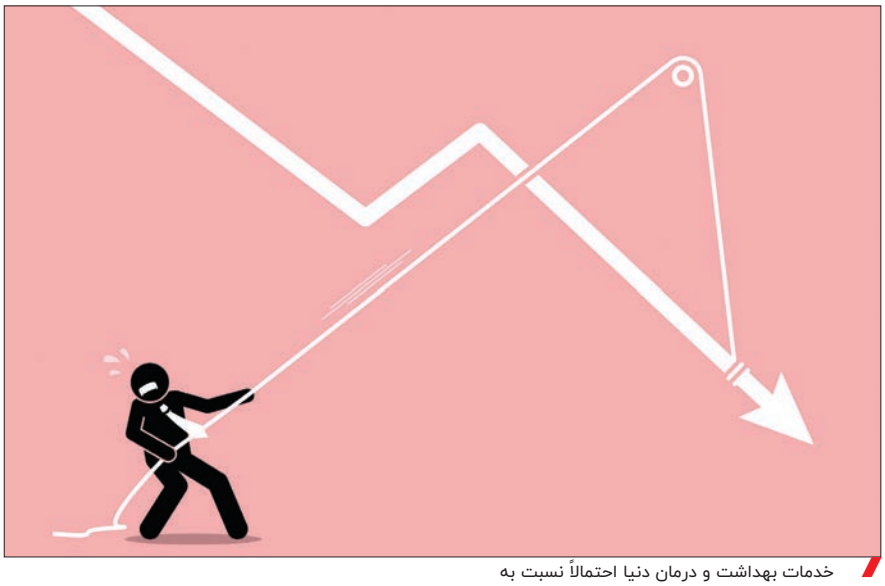

خدمات بهداشت و درمان دنیا احتمالاً نسبت به قبل بهتر شده است؛ اما این خدمات به اندازه کافی تکامل نیافته‌اند تا به کل جمعیت سالخورده در جوامع که هر سال در حال افزایش است، خدمت کنند

[آینده کره‌جنوبی]

ناترازی‌های اجتماعی در یک اقتصاد پیشرفته

چرا اقتصاد کره‌جنوبی درگیر نابرابری‌های فزاینده است؟

منبع: دیپلمات

چرا باید خواند: کره جنوبی نمونه‌ای از پیشرفت اجتماعی و خلق ثروت در دنیای امروز بوده اما واقعیت‌های تلخ دستمزدهای راکد، هزینه‌های سرسام‌آور زندگی و چشم‌اندازهای شغلی محدود دارد آینده این کشور را خراب می‌کند. بخوانید تا با جنبه‌های مختلف موضوع آشنا شوید.



رشد اقتصادی کره جنوبی پس از جنگ اغلب به عنوان معجزه توصیف شده است. این کشور از خاکستر جنگ کره در دهه ۱۹۵۰ میلادی بلند شد و در عرض چند دهه به یک قدرت جهانی در عرصه تولید و نوآوری تبدیل شد. این دوره صنعتی شدنِ سریع و رشد مبتنی بر صادرات به عنوان دوره «معجزه رودخانه هان» شناخته می‌شود و در جریانش، کره جنوبی شاهد افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه خود از تنها ۱۵۸ دلار در سال ۱۹۶۰ میلادی به بیش از ۳۵ هزار دلار در سال ۲۰۲۳ میلادی بود.

در تمام این دوران، کرِه جنوبی دولت‌های متنوعی داشـــت. در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ میلادی دولت‌های تقریباً اقتدارگرا در این کشور بر سر کار بودند و سیاست صنعتی آنها برای پیشبرد توسعه از طریق چِیبول‌ها (کسب و کارهای بزرگ خانوادگی) مسیر جدیدی را طی می‌کرد که سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و نیز ادغام اقتصاد به شیوه تهاجمی در بازارهای جهانی را در بر می‌گرفت.

سال ۱۹۸۷ میلادی زمانی است که کره جنوبی گذار به حکومت دموکراتیک‌تر را تجربه کرد و توسعه اقتصادی این کشور هم دوام بیشتری یافت. با این ترتیب، جایگاه کره جنوبی به عنوان یکی از معدود دموکراسی‌های پردرآمد آسیا و نیز به عنوان عضوی از سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) تثبیت شد.

کره جنوبی امروز با برندهای جهانی و موفقی مثل سامسونگ و نیز گروه کِی‌پاپ بی‌تی‌اس شناخته می‌شود. اما پشت خط افق درخشان سئول و موفقیت بین‌المللی چنین برندهایی، کره جنوبی با یک تناقض هشداردهنده روبرو است. این کشور اکنون یکی از نابرابرترین جوامع در میان اقتصادهای توسعه‌یافته محسوب می‌شود.

شـــکاف درآمدی بین ثروتمندان و فقرا در کره جنوبی مدت‌هاست که گسترش یافته، و نابرابری ثروت (که با افزایش سرسام‌آور قیمت‌های املاک تشدید شده) به سطح بی‌سابقه‌ای رسیده است. بر اساس گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، کره جنوبی در سال ۲۰۲۲ بالاترین نرخ نسبی فقر را در میان کشورهای عضو داشت، به طوری که تقریباً از هر شش نفر در این کشور، یک نفر زیر خط فقر زندگی می‌کند. از سوی دیگر، بیکاری جوانان همچنان به طور مداوم بالا است و بیش از ۳۰ درصد از کارگران در مشاغل غیررسمی و ناپایدار مشغول به کارند.

از سوی دیگر، شکاف دستمزد جنسیتی در این کشور بدترین میزان در میان کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه است. نرخ باروری این کشور در سال ۲۰۲۵ همچنان در سطح بحرانی ۰.۷۵ باقی ماند؛ که نسبت به رقم ۰.۷۲ در سال ۲۰۲۳ اندکی افزایش یافته است؛ اما این رشد ناچیز همچنان بازتاب نگرانی‌های پایدار درباره دورنمای اقتصادی این کشور و محدودیت تحرک اجتماعی در آن است.

اقتصاد و اجتماع کره جنوبی امروزه در امتداد خطوط سن، طبقه و جغرافیا دچار شکاف است. ثروت همچنان در مناطقی مانند گانگنام متمرکز است، در حالی که مناطق روستایی و پساصنعتی عقب مانده‌اند. جوانان دچار ناامیدی فزاینده نسبت به سلسله مراتب سختگیرانه در آموزش، اشـــتغال و زندگی خانوادگی هستند. حتی در میان تحولات سریع دیجیتالی و بلندپروازی‌های رشد پایدار، نابرابری به شدت افزایش یافته است. بر اساس آمار موجود در مورد کره جنوبی، شکاف درآمدی بین ۱۰ درصد ثروتمندترین و ۱۰ درصد کم‌درآمدترین خانوارها در سال ۲۰۲۴ از مرز ۲۰۰ میلیون وون (حدود ۱۳۶ هزار دلار) گذشت که بی‌سابقه است.

علیرغم دهه‌ها رشد تولید ناخالص داخلی، خانوارهای پایین‌ترین دهک درآمدی یا افزایش درآمد واقعی نداشـــته‌اند یا این افزایش ناچیز بوده، در حالی که ۱۰ درصد ثروتمندتر به‌طور چشم‌گیری از بقیه پیشی گرفته‌اند و اکنون درآمد آنها بیش از ۲۰ برابر فقیرترین افراد است. این شکاف روزافزون نه‌تنها نشـــان‌دهنده رشد نابرابر دستمزدهاست، بلکه نقش درآمدهای سرمایه‌ای و سودهای حاصل از املاک در قشر پردرآمد را نیز برجسته می‌کند.

در ســـئول، مالکیت خانه برای خانوارهای جوان که درآمد متوسط دارند بیش از پیش به آرزویی دست‌نیافتنی تبدیل شده است. میانگین قیمت یک آپارتمان در پایتخت در اواخر سال ۲۰۲۴ از ۱.۳ میلیارد وون (۹۶۰ هزار دلار) فراتر رفت؛ یعنی بیش از ۱۳ برابر درآمد سالانه متوسط خانوار. با تداوم رشد قیمت مسکن نسبت به دستمزدها، مالکیت ملک در کره جنوبی دیگر راهی برای تحقق ثبات طبقه متوسط نیست؛ بلکه به نشانه‌ای از امتیاز موروثی تبدیل شـــده اســـت. با توجه به اینکه املاک اکنون بیش از ۷۵ درصد از کل دارایی‌های خانوارها را

کره جنوبی امروز با برندهای جهانی و موفقی مثل سامسونگ و نیز گروه کِی‌پاپ بی‌تی‌اس شناخته می‌شود. اما پشت این موفقیت‌ها کشوری است که اکنون یکی از نابرابرترین جوامع در میان اقتصادهای توسعه‌یافته محسوب می‌شود.

تشکیل می‌دهد، مستأجرانی که ثروت خانوادگی ندارند، عملاً از مسیر اصلی ایجاد امنیت مالی بلندمدت در این کشور محروم شده‌اند و این موضوع، شکاف بین دارندگان دارایی و سایرین را عمیق‌تر کرده است.

در همین حال، افزایش نرخ بهره و رکود دستمزدها، بسیاری از خانوارهای متوسط و کم‌درآمد را به سطوح عمیق‌تری از بدهی سوق داده است. تا اواخر سال ۲۰۲۳، بدهی خانوارهای کره‌جنوبی از ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی فراتر رفت که یکی از بالاترین سطوح در جهان محسوب می‌شود و حتی از آمریکا و ژاپن نیز پیشی گرفته است. وام‌های مسکن، وام‌های اعتباری و بدهی‌های تحصیلی اکنون فشار سنگینی بر خانواده‌های شاغل وارد می‌کنند و نسل جوان به‌ویژه در معرض این فشار قرار دارد. شدیدترین افزایش بدهی در میان افراد در دهه ۳۰ سالگی رخ داده است: بسیاری از آنها پیش از آنکه قیمت‌ها باز هم افزایش یابد، وام‌های سنگینی برای خرید مسکن گرفته‌اند.

درواقع در کره‌جنوبی امروز که مالکیت املاک بیش از پیش تعیین‌کننده مسیر اقتصادی افراد است، آن وعده قدیمی «پیشرفت بر اساس شایستگی» جای خود را به سلسله‌مراتبی سفت و سخت مبتنی بر دارایی داده است. یکی از عوامل کلیدیِ نابرابری درآمدی پایدار در کره‌جنوبی، شکاف عمیق بین اشتغال رسمی و غیررسمی است که پشت نرخ بیکاری پایین این کشور پنهان مانده است. بر اساس گزارش مؤسسه کار کره جنوبی، کارگران غیررسمی تا اوت ۲۰۲۳ حدود ۳۲.۵ درصد از نیروی کار را تشکیل می‌دادند. این گروه شامل کارگران موقت، پارموقت و کارکنان با استخدام غیرمستقیم می‌شود. بسیاری از آنها از حمایت‌های اجتماعی و چشم‌اندازهای شغلی بلندمدت محروم‌هستند.

با تداوم رشد قیمت مسکن نسبت به دستمزدها، مالکیت ملک در کره جنوبی دیگر راهی برای تحقق ثبات طبقه متوسط نیست؛ بلکه به نشانه‌ای از امتیاز موروثی تبدیل شده است

شکاف دستمزد بین این دو گروه چشمگیر است: کارگران غیررسمی به‌طور میانگین تنها ۵۴.۶ درصد درآمد کارگران رسمی را دریافت می‌کنند. این نابرابری تنها به دستمزد محدود نمی‌شود، بلکه شامل مزایا نیز می‌شود. تنها ۳۶.۷ درصد از کارگران غیررسمی پاداش دریافت می‌کنند، در حالی که این رقم برای کارگران رسمی بیش از ۸۰ درصد است. علاوه بر این، بیش از ۶۰ درصد کارگران غیررسمی فاقد هرگونه حقوق بازنشستگی یا مزایای پایان کار هستند، که آسیب‌پذیری اقتصادی آنها را تشدید می‌کند. در این شرایط، دوگانگی بازار کار به یکی از محورهای اصلی نابرابری سیستماتیک در اقتصاد جدید کره‌جنوبی تبدیل شده است.

همچنان که شکاف دستمزدها گسترش می‌یابد و امکان تحرک اجتماعی کاهش پیدا می‌کند، قرارداد اجتماعی که زمانی پایه‌گذار معجزه توسعه کره‌جنوبی بود، اکنون در حال از هم گسستن است. جوانان جویای کار، زنان و کسانی که فاقد مدارک تحصیلی نخبه‌گرایانه هستند، به‌طور نامتناسبی از شغل پایدار، مالکیت مسکن و امنیت بلندمدت محروم می‌شوند. نتیجه این روند، جامعه‌ای است که روزبه‌روز بیشتر شقه شقه می‌شود؛ آن هم نه فقط بر اساس درآمد، بلکه بر اساس دسترسی به فرصت‌ها و امکان داشتن آینده‌ای آبرومند.

نسل جوان در واقع مجبور به کنار گذاشتنِ شمار زیادی از نقاط عطف سنتی زندگی شده است که در ابتدا شامل چشم‌پوشی از ازدواج و فرزندآوری بود اما اکنون گسترش یافته و فداکاری‌های بیشتری را دربرمی‌گیرد. این موارد شامل مالکیت خانه، شغل پایدار، روابط شخصی، سلامتی، ظاهر فیزیکی و حتی آرزوهای زندگی می‌شود.

سرخوردگی جوانان و مشکلات اجتماعی در کره جنوبی در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۲۲ به اوج خود رسید، زمانی که یون سوک یول در کمپین خود از نارضایتی‌های نسل مردان جوان در جامعه کره جنوبی بهره‌برداری کرد و سیاست‌های دولت مون‌جائه‌این را به عنوان تبعیض علیه مردان معرفی کرد. این گفتمان، ناکامی‌های اقتصادی آن‌ها را به یک تقابل جنسیتی تبدیل کرد و توانمندسازی زنان را به عنوان تهدیدی علیه فرصت‌های مردانه معرفی کرد. نتایج آشکار بود: ۵۸.۷ درصد مردان جوان به یون رای دادند، در حالی که رقیب او، ۵۸ درصد آرای زنان جوان را به دست آورد.

این تغییر، نشان‌دهنده فاصله گرفتن از الگوهای سنتی رای‌دهی بود که در آن رای‌دهندگان جوان معمولاً از نامزدهای مترقی حمایت می‌کردند.

علیرغم توسعه سریع اقتصادی و دگرگونی عمیق اجتماعی کره جنوبی در دهه‌های اخیر، مدل رفاه خانواده‌محور مورد توجه قرار دارد. این الگویی است که ریشه در خانواده‌گرایی به شیوه کنفوسیوسی دارد و نفوذ قدرتمندی بر ساختارهای اجتماعی اعمال می‌کند.

این مدل با تأکید بر مسئولیت خانوادگی و حمایت بین‌نسلی، تأثیر چشمگیری بر سیاست‌گذاری رفاهی داشته و غالباً تعهدات خصوصی خانواده را بر مداخله نهادهای عمومیِ اولویت می‌دهد. با رسمیت بخشیدن به اصول کنفوسیوسی در سیاست‌گذاری، دولت عملاً وظایف محوری جامعه (مانند مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و حمایت عاطفی) را به خانواده‌ها واگذار می‌کند و در نتیجه مسئولیت‌هایی را که معمولاً بر عهده دولت است، خصوصی‌سازی می‌کند.

با تمام این اوصاف، باید توجه داشت که کره جنوبی همچنان به دلیل موفقیتش در پیشبرد نوآوری، قدرت دیجیتال و نفوذ فرهنگی خود مورد تحسین جهانی است. اما اگر با مسئله نابرابری به‌صورت ریشه‌ای مقابله نکند، با خطراتی مانند شکاف اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی و رکود اقتصادی بلندمدت مواجه خواهد شد. الگوی توسعه‌ای که زمانی به‌خاطر بیرون‌کشیدن میلیون‌ها نفر از فقر مورد ستایش بود، امروز به نتایجی به‌شدت نابرابر منجر شده است و این موضوع پرسش‌های دشواری درباره پایداری اقتصاد و دموکراسی این کشور ایجاد می‌کند.

برای نسلی که با آرزوی رفاه و پیشرفت اجتماعی پرورش یافته‌اند، واقعیت‌های تلخِ دستمزدهای راکد، هزینه‌های سرسام‌آور زندگی و چشم‌اندازهای شغلی محدود، حس عمیقی از سرخوردگی در میان جوانان امروزی کره‌ای به وجود آورده است و این خطری بزرگ برای آینده است.



به رغم دهه‌ها رشد تولید ناخالص داخلی، خانوارهای پایین‌ترین دهک درآمدی یا افزایش درآمد واقعی نداشته‌اند یا این افزایش ناچیز بوده، در حالی که ۱۰ درصدِ ثروتمندتر به‌طور چشم‌گیری از بقیه پیشی گرفته‌اند

تعرفه‌های ترامپ بر قهوه به احتمال قوی یک تاثیر بسیار سریع بر تجارت جهانی خواهد گذاشت و آن هم تغییر مسیرهای تجاری است. این تغییر مسیر به طور مستقیم به نفع چین تمام خواهد شد.

[آینده تجارت]

صنعت قهوه آمریکای لاتین در چنگال تعرفه‌ها

آیا دورزدن آمریکا می‌تواند راهکاری برای برون‌رفت از بحران باشد؟

تعرفه‌هـــای جدیدی که دولت دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا بر واردات قهوه اعمال کرده است، صنعت قهوه آمریکای لاتین را تحت تأثیر قرار داده و اقتصادهای صادراتی مانند برزیل، کلمبیا و مکزیک را تهدید می‌کند. این در حالی است که قیمت خرده‌فروشی قهوه در آمریکا بالا رفته و رکورد زده است. هدف این اقدامات دولت ترامپ، تغییر مناسبات تجاری است اما چنین سیاست‌هایی در عین حال می‌توانند بازار جهانی قهوه را به کل بی‌ثبات کنند.

برزیـــل به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده قهوه در جهان، بیشـــترین تأثیر را از تعرفه ۵۰ درصدیِ اعمال شده بر صادرات خود به آمریکا خواهد دید. در سال ۲۰۲۴، برزیل بیش از ۲ میلیارد دلار قهوه صادر کرد که ۱۶ درصد از کل تولیدش بود و آمریکا حدود یک‌سوم از این محصول را وارد کرد. انجمن صنعت قهوه برزیل نسبت به تاثیر منفی این تعرفه‌ها بر سراسر زنجیره تأمین (از کشـــاورزان خرده‌پا تا صادرکنندگان بزرگ) هشدار داده است و حتی این نگرانی بین صادرکنندگان قهوه برزیل به وجود آمده که شاید آنها در آینده از بازار آمریکا حذف شوند. درست است که برزیل در حال گسترش حضور خود در بازارهای آسیا و خاورمیانه است اما در عین حال، بازار آمریکا برای برزیل حیاتی محسوب می‌شود.

در همین میان، صادرکنندگان بزرگ قهوه مثل کلمبیا و مکزیک نیز به خاطر تعرفه‌های ترامپ با مشکل جدی مواجه‌اند. کلمبیا، دومین تأمین‌کننده بزرگ قهوه به آمریکا، در سال ۲۰۲۴ مـــیلادی معادل ۱.۵ میلیارد دلار قهوه صادر کرد و حالا با تعرفه ده درصدی مواجه است.

گوســـتاوو گومز، مدیر انجمن ملی صادرکنندگان قوه این کشور گفته که «اگر کلمبیا با تعرفه‌ای بالاتر از سایر مبداها مواجه شود، از بازار آمریکا خارج خواهیم شد. این بازار ۱.۴ میلیارد دلاری است و نمی‌توانیم یک‌شبه جایگزینی برای آن پیدا کنیم.»

همچنین مکزیک که در رتبه دهم تولید جهانی قهوه قرار دارد، ممکن است با تعرفه ۳۰ درصدی آمریکا روبرو شود. در سال ۲۰۲۴، این کشور بیش از ۳۴۸ میلیون دلار قهوه (عمدتاً از ایالت‌های چیاپاس، اوآخاکا و وراکروز) به آمریکا صادر کرد. کشاورزان مکزیکی حالا نگرانند که در صورت انتقال این هزینه‌های جدید به خریداران محلی، قیمت‌های داخلی کاهش یابد.

این در حالی است که بخش قهوه در مکزیک تازه از یک خشکسالی طولانی‌مدت سر بلند کرده بود و در حال تلاش برای احیای خود بود.

صادرکننده بزرگ دیگر قهوه در جهان که با تعرفه‌های دولت آمریکا دســـت و پنجه نرم می‌کند، پرو است. صنعت قهوه این کشور که با تعرفه ۱۰ درصدی مواجه است، در سال ۲۰۲۴ نزدیک به ۳.۹ میلیون کیسه قهوه صادر کرد که ۲۷ درصد آن به آمریکا رفت و برنامه دارد در سال ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ صادرات خود را ۸ درصد افزایش دهد. این کشور در حال گسترش حضور در بازارهای جدید مانند شیلی است که صادرات به آن در اوایل سال ۲۰۲۵، ۹۰ درصد افزایش یافت.

منبع: خبرگزاری افه اسپانیا

چرا باید خواند: قهوه، نوشیدنی محبوب میلیون‌ها نفر در جهان، این روزها با خطر گرانی مواجه شده چون بزرگ‌ترین صادرکنندگان قهوه که از کشورهای آمریکای لاتین هستند با تعرفه‌های دولت ترامپ دست و پنجه نرم می‌کنند. توضیحات بیشتر را اینجا بخوانید

اما هندوراس که در سال ۲۰۲۴ معادل ۴۳۰ میلیون دلار قهوه به آمریکا فروخت، ممکن است از کاهش سهم بازار برزیل منتفع شود. همچنین گواتمالا که با تعرفه ۱۰ درصدی مواجه است، در سال ۲۰۲۴ پنجمین صادرکننده بزرگ قهوه بـــه آمریکا بود، باوجود اینکـــه در میان ۱۰ تولیدکننده برتر قرار نداشـــت. بر اساس داده‌های سازمان ملل، این کشور ۴۳۰ میلیون دلار قهوه صادر کرد.

درحالی که کشـــورهای آمریکای لاتین برای مذاکره مجدد درباره شرایط تجاری جدید با آمریکا عجله دارند، بسیاری نیز به سمت اروپا و آسیا روی آورده‌اند تا وابستگی خود به بازار آمریکا را کاهش دهند.

اما تعرفه‌های ترامپ بر قهوه به احتمال قوی یک تاثیر بسیار ســـریع بر تجارت جهانی خواهد گذاشت و آن هم تغییر مسیرهای تجاری اســـت. این تغییر مسیر به طور مستقیم به نفع چین تمام شده و تجار را ترغیب به یافتن مسیرهای غیرمســـتقیم برای ورود به بازار آمریکا خواهد کرد.

واقعیت این اســـت که صادرکنندگان قهوه برزیل باید خریدارانی بـــرای حدود ۸ میلیون کیســـه قهوه که هر سال به آمریکا می‌فروختند پیدا کنند. آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده قهوه در جهان اســـت و یک ســـوم از قهوه مصرفی‌اش از برزیل تأمین می‌شده است.

مسیردهی مجدد حجم عظیم از قهوه که برزیل معمولاً به آمریکا می‌فرستد ممکن است به نفع یکی از رقبای اصلی ترامپ باشـــد: یعنی چین. علتش هم این است که برزیل می‌تواند دانه‌های قهوه را به چین روانه کند. چین و برزیل در چارچوب بریکس با هم روابط تجاری گسترده‌ای دارند و به دنبال تعرفه‌های ترامپ، این روابط بیشتر هم شده است.

همچنین ممکن است دانه‌های قهوه بیشتری از برزیل به اتحادیه اروپا نیز برود، جایی که آنها با تعرفه مواجه نیستند. کارشناســـان تجاری احتمال می‌دهند که صادرکنندگان سعی کنند با صادرات قهوه برزیل به کشورهای دیگر و از آنجا به آمریکا، از پرداخت تعرفه اجتناب کنند.



بندرهای متعدد سریلانکا و موقعیت عالی آن در مسیرهای دریایی بین‌المللی، منجر به سرمایه‌گذاری‌های کلان از سوی چین و آمریکا و حتی هند شده است، کشورهایی که به دنبال گسترش نفوذ استراتژیک خود در منطقه اقیانوس هند هستند.

[آینده آسیا]

مروارید اقیانوس هند روی دور پیشرفت

سریلانکا چطور مسیر توریسم را به تجارت دریایی تبدیل می‌کند؟

وقتی از سریلانکا حرف می‌زنیم کشوری با زیبایی‌های طبیعی، حیات وحش و فرهنگ غنی که به عنوان مروارید اقیانوس هند هم شناخته می‌شود به یادها می‌آید. درواقع شاید کمتر کسی تصور کند که این کشور هم عرصه رقابت شدیدی بین چین و آمریکا است.

سریلانکا علاقه‌مند است از اینکه فقط به عنوان مکان مناسبی برای گردشگران شناخته شود بیرون بیاید و بنابراین به دنبال تبدیل شدن به یک بازیگر مهم در تجارت دریایی جهانی است. همین جاست که توجه بین‌المللی نیز به آن جلب می‌شود. بندرهای متعدد این جزیره بزرگ و موقعیت عالی آن در مسیرهای دریایی بین‌المللی، منجر به سرمایه‌گذاری‌های کلان از سوی چین و آمریکا شده است، کشورهایی که به دنبال گسترش نفوذ استراتژیک خود در منطقه اقیانوس هند هستند.

این سرمایه‌گذاری‌ها پس از سال‌ها آشفتگی اقتصادی و سیاسی در سریلانکا با استقبال روبرو شده است. سریلانکا در عید پاک سال ۲۰۱۹ میلادی هدف حملات تروریستی به کلیساهای کاتولیک و هتل‌هایش واقع شد که در جریانش ۲۶۹ نفر کشته شدند و صنعت گردشگری بر اثرش نابود شد. در همان سال، کاهش قابل توجه مالیات‌ها، درآمد دولت را کاهش داد و بعد هم بحران کرونا رخ داد و ضربه مهلکی به اقتصاد کشور وارد کرد.

اما این پایان مشکلات عدیده اقتصادی سریلانکا نبود. در سال ۲۰۲۱، اعلام ممنوعیت استفاده از کودهای شیمیایی منجر به شکست بخش کشاورزی در سطح ملی شد. همچنین استقراض بی‌رویه و چاپ پول باعث اوج‌گیری تورم شد که در آگوست ۲۰۲۲ به هفتاد درصد رسید. این کشور در نهایت از پرداخت بدهی‌های خارجی خود بازماند. پس از اعتراضات گسترده در سال ۲۰۲۲ و استعفای رئیس‌جمهور، سریلانکا تحول عمده سیاسی و اقتصادی را آغاز کرد. این کشور کمک مالی از صندوق بین‌المللی پول را دریافت و اصلاحاتی را برای تثبیت اقتصاد اجرا کرد.

تاکنون برخی از این اثرات مثبت بوده است. تورم کاهش یافته، اعتماد سرمایه‌گذاران بهبود پیدا کرده و صادرات چای، پوشاک و محصولات لاستیکی افزایش یافته است.

کلید این تحولات، بهبود زیرساخت‌های لجستیکی و بندری بوده است. فعالیت‌های بندر کلمبو، بزرگ‌ترین بندر سریلانکا رونق گرفته که بخشی از آن به دلیل اختلالات جهانی در حمل‌ونقل دریایی از جمله بحران دریای سرخ است که مسیر کشتی‌ها را به اقیانوس هند تغییر داده است.

از آن سو، چین اجاره ۹۹ ساله بندر هامبانتوتا را به دست آورده است. هند نیز که از پیشروی چین نگران است، سرمایه‌گذاری‌های خود از جمله توسعه یک ترمینال کانتینری در بندر کلمبو را افزایش داده است. همچنین در سال ۲۰۲۳، آمریکا برنامه‌ای ۵۰۰ میلیون دلاری برای توسعه یک ترمینال کانتینری آب عمیق در بندر کلمبو اعلام کرد. البته تعرفه‌های احتمالی ۳۰ درصدی آمریکا بر واردات از سریلانکا توسط برخی به عنوان تاکتیکی برای دستیابی به دسترسی بیشتر به آب‌های این کشور تفسیر شده است.

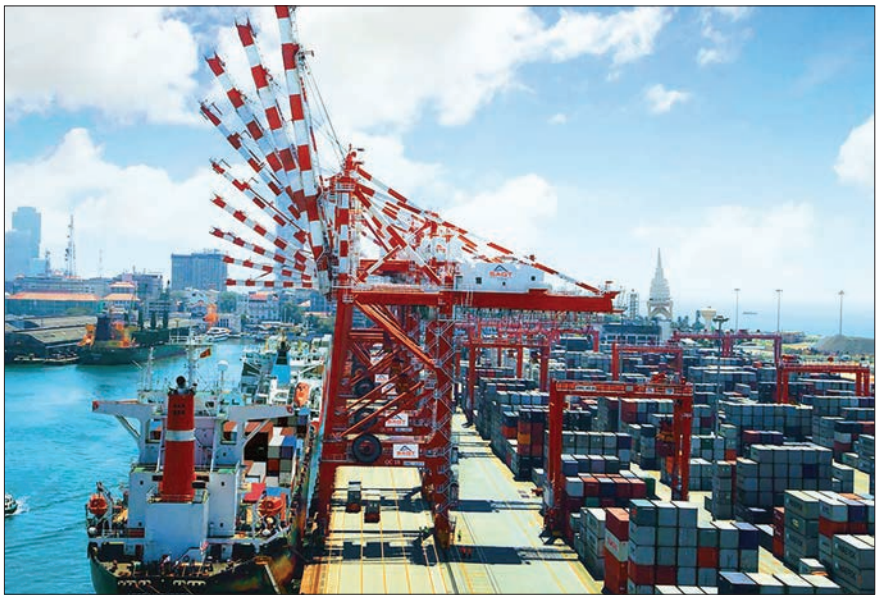

منبع: ام اس ان

چرا باید خواند:
سریلانکا در اقتصاد ابی جدید خود، علاوه بر بخش‌های سنتی و تجاری به دنبال صنایع نوظهور مثل بیوتکنولوژی دریایی نیز هست. بخوانید تا ببینید این جزیره زیبا چطور در این مسیر پیش می‌رود.

در حالی که سرمایه‌گذاری خارجی برای توسعه زیرساخت‌ها حیاتی است، سریلانکا به دنبال منافع ملی خود نیز هست و قصد دارد اقتصاد متنوع و مقاومی را ایجاد کند. اما حفظ تعادل میان این منافع، کاری ظریف و حساس است. بر همین اساس، تمرکز بر اقتصاد آبی توسط دولتمردان این کشور مورد توجه قرار گرفته است. محدوده‌ای از دریا که سریلانکا بر منابع دریایی آن کنترل دارد دارای پتانسیل عظیم و بکر برای اقتصاد آبی است. این پتانسیل هم در بخش‌های سنتی مانند ماهیگیری و گردشگری و هم در صنایع نوظهوری مانند بیوتکنولوژی دریایی نهفته است.

این حوزه رو به رشد، فرصت‌هایی در زمینه‌هایی مانند مهندسی زیستی و داروسازی مبتنی بر دریا ارائه می‌دهد. اما هنوز شبکه پیچیده‌ای از منافع ژئوپلیتیک و فشارهای اقتصادی برای مدیریت اقتصاد آبی در سریلانکا وجود دارد و چالش‌های زیست‌محیطی هم زیاد است.

به عنوان مثال در حال حاضر، دولت سریلانکا در حال برنامه‌ریزی برای تبدیل بندر آب عمیق ترینکومالی به یک مرکز مهم تعمیر و سوخت‌رسانی کشتی‌ها بین دوبی و سنگاپور است. سایر پروژه‌های پیشنهادی شامل مزارع بادی فراساحلی و تأسیسات سکوهای نفتی می‌شود.

سریلانکا در راه اقتصاد آبی با رقبای سرسختی مانند مالزی در منطقه مواجه است که این روزها سرمایه‌گذاری در عملیات بندری مبتنی بر هوش مصنوعی را نیز پیش برده است؛ در حالی که سریلانکا هنوز با مدرنیزه شدن زیرساخت‌هایش هم مشکل دارد.

علیرغم پیشرفت‌های صورت گرفته در سریلانکا، چالش‌های پیش روی اقتصاد این کشور پابرجا هستند. فقر در سریلانکا از سال ۲۰۲۱ تاکنون دو برابر شده و نرخ بیکاری جوانان همچنان بالاست.

همچنین سریلانکا با تهدیدات فزاینده دریایی مانند دزدی دریایی و صید غیرقانونی مواجه است که نیازمند تقویت نظارت دریایی است. همزمان، توسعه بنادر ممکن است به اکوسیستم‌های دریایی آسیب وارد کند. با این حال، موقعیت استراتژیک و میراث دریایی سریلانکا به عنوان پایه‌ای برای نوسازی اقتصادی همچنان پا برجاست.



منبع: نیویورک تایمز
چرا باید خواند:
دو کشور چین و روسیه در مناسبات تجاری خود از یک سو بسیار به هم وابسته‌اند و از سوی دیگر رقابت شدیدی دارند. این گزارش به نمود این وضعیت در یک شهر مرزی می‌پردازد.

[آینده آسیا]

چوب، ماتریوشکا و روغن کانولا

داستان یک شهر مرزی که اقتصاد چین و روسیه از آن بهره می‌برد

از یک سو قطارهای پر از الوارِ جنگل‌های سیبری از مرز چین عبور می‌کنند تا برای برش و صیقل خوردن و تبدیل‌شدن به مبلمان و وسایل دیگر آماده شوند. همین طور کامیون‌های پر از کلزای روسی از مرز می‌گذرند تا برای گرفتنِ روغن کانولا آماده شوند. از سوی دیگر هم در نمایشگاهی مجلل برای خودروهای دست‌دوم، روس‌ها خودروهای مدل بالای چینی می‌خرند تا به شهرهای خود بفرستند.

اینجا مانژولی است، اصلی‌ترین گذرگاه مرزی چین با روسیه. از فعالیت‌ها در این شهر به وضوح دیده می‌شود که اقتصاد این دو کشور به شدت درهم تنیده شده است. چین بزرگ‌ترین خریدار نفت، چوب و زغال‌سنگ روسیه است و به‌زودی بزرگ‌ترین خریدار گاز طبیعی روسیه نیز خواهد شد.

تجارت بین دو کشور در سال گذشته از ۲۴۰ میلیارد دلار گذشت که از زمان حمله روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ به میزان دو سوم افزایش داشته است. این در حالی است که گفته می‌شود چین بسیاری از پهپادها و قطعات پهپاد مورد استفاده روسیه در این درگیری را تأمین کرده است.

درواقع حمایت چین از اقتصاد روسیه به مسکو کمک کرده است در زمان جنگ زنده بماند و این در حالی است که برخی کشورهای غربی با تحریم‌هایشان، روسیه را از بخش عمده‌ای از نظام مالی جهانی محروم کرده‌اند. اما برای دو همسایه مثل چین و روسیه، اوضاع فرق دارد.

وانگ یی وزیر امور خارجه چین اخیراً پس از دیدار با سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه گفت: «روابط چین و روسیه جزو پایدارترین و استراتژیک‌ترین مناسبات بین کشورهای بزرگ در جهان امروز به شمار می‌آید.»

برخی کارشناسان می‌گویند سیاستی که چین پس از آغاز جنگ اوکراین در قبال روسیه در پیش گرفته است، روی مناسبات پکن با اتحادیه اروپا نیز تاثیر واضحی گذاشته است. از نظر آنها اگر پکن از مسکو فاصله می‌گرفت، ممکن بود اروپا به خاطر فرار از تهدیدهای تعرفه‌ای دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا بر کالاهای اروپایی، به سمت چین متمایل شود. اما این‌طور نشد.

رهبران اتحادیه اروپا به شدت تمایل دارند راه چین و روسیه از هم جدا شود. حتی برخی از رهبران این اتحادیه از جمله اورسولا فون درلاین رئیس کمیسیون اروپا در دیدار با مقامات چینی روی کاهش حمایت اقتصادی و صنعتی چین از روسیه تاکید داشته‌اند. فون درلاین که چهره‌ای رادیکال با مواضع ضد روسی است گفته که موضع چین در مورد جنگ اوکراین «عامل تعیین‌کننده‌ای» برای روابط اتحادیه اروپا با پکن خواهد بود: «حمایت چین از روسیه، بی‌ثباتی و ناامنی فزاینده‌ای را در اروپا ایجاد می‌کند. می‌توان گفت چین عملاً اقتصاد جنگی روسیه را تقویت می‌کند و ما نمی‌توانیم این را بپذیریم.»

بخش عمده‌ای از تجارت بین چین و روسیه مدتهاست که از طریق مانژولی انجام می‌شود. روسیه در سال ۱۹۰۰ یک خط آهن از طریق این شهر به شمال شرقی چین ساخت و امروز نیز قطارها و کامیون‌هایی از روسیه به چین می‌روند و بسیاری از آنها چوب یا الوارهای تازه بریده شده حمل می‌کنند: چوب کاج برای ساخت و ساز و مبلمان، چوب روسی (توس سفید) برای لوازم غذاخوری، صنوبر برای قاب‌بندی بتن و چوب نارون محکم برای معادن زغال‌سنگ.

مناسبات اقتصادی که بین چین و روسیه جریان دارد، می‌تواند از لحاظ اقتصادی به سود روسیه باشد. این کشور برای کالاهای تولیدی به پکن وابسته است؛ در حالی که مواد خامی را می‌فروشد که چین اگر بخواهد می‌تواند از منبع دیگری خریداری کند.

تقریباً شش درصد از کل اقتصاد روسیه اکنون شامل صادرات به چین است. این نسبت با ایران، کشور دیگری که تحت تحریم‌های بین‌المللی است، برابری می‌کند. ترامپ اخیراً به عنوان بخشی از فشارهایش بر روسیه برای پذیرش آتش‌بس در اوکراین، تهدید کرد که تعرفه‌های بالا یا تحریم‌های جدید را بر کشورهایی که با روسیه تجارت می‌کنند، اعمال

خودروهای چینی در گذشته در روسیه محبوبیت زیادی نداشتند، اما پس از حمله به اوکراین، خودروسازان غربی از این کشور خارج شدند و خودروسازان چینی قیمت‌ها را کاهش دادند.

خواهد کرد.

اوضاع شـــهر مانژولی اما قصد تغییر ندارد. استراتژی اقتصادی رسمی مانژولی این است: تامین مواد اولیه از روسیه و استفاده از فرآوری چینی برای تکمیل آن. این یعنی روسیه به عنوان یک تأمین‌کننده مواد خام برای بخش تولیدی بزرگ چین عمل می‌کند. بنابراین بخش تولیدیِ خودِ روســـیه در برابر چین کوچک به نظر می‌رسد. آن طور که می‌دانیم، مشاوران شوروی در دهه ۱۹۵۰ به ساخت کارخانه‌های فولاد، راه آهن و کارخانه‌های اسلحه در چین کمک کردند، اما اکنون روسیه در ازای دریافت کالاهای تولیدی چین، مواد اولیه مورد نیاز آن را تأمین می‌کند.

روسیه برای پوشاک، لوازم برقی و حتی خودرو به چین وابسته است و صادرات چین به سمت شمال از زمان آغاز جنگ اوکراین ۷۱ درصد افزایش یافته است.

این اتحاد تجاری در زمینه‌های دیگر نیز خود را نشان می‌دهد: رسانه‌های دولتی چین در جنگ اوکراین به سمت روسیه متمایل شده‌اند. در هتل‌های چینی، حالا کانال‌های تلویزیونی روسیه هســـتند که دیده می‌شـــوند و خبری از کانال‌های آمریکایی نیست. در قفسه‌های فروشـــگاه‌های مانژولی حتی قهوه آسیاب شده با برند استالین نیز به فروش می‌رسد و یک فروشگاه حتی در فروش مجسمه‌های رهبران سابق شوروی تخصص دارد.

این رفاقت جدید، نشان‌دهنده چرخش در روابط دو کشـــور اســـت. در طول دهه ۱۹۵۰، مشاوران شوروی به چین که عمدتاً روستایی و توسعه نیافته بود، کمک کردند تا بسیاری از کارخانه‌های اولیه فولاد، راه آهن و کارخانه‌های اسلحه خود را بسازد. امـــا اکنون، چین ۳۲ درصـــد از کالاهای تولیدی جهـــان را تولید می‌کند؛ یعنـــی بیش از مجموع آمریکا، ژاپن، آلمان، کره جنوبی و انگلیس.

در این میان شاید درباره سهم روسیه از تولید جهانی ســـوال پیش بیاید. طبق گزارش سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل متحد، این سهم حتی با احتســـاب تولید سلاح روسیه، تنها ۱.۳۳ درصد است.

در ماه مـــارس، چیـــن واردات روغن کانولا و کنجاله کانولا از کانـــادا را با تعرفه ۱۰۰ درصدی هدف قرار داد و یـــک پرونده تجاری علیه کلزای کانادا تشکیل داد که صادرات عمده کانادا را هدف قرار می‌داد.

چیـــن نیز از ایـــن واردات ســـود می‌برد. پکن با خرید چوب و ســـایر کالاها از روسیه (از طریق شهر مانژولی) توانسته است واردات خود از آمریکا و متحدانش را کم کند. به عنوان مثال، چین قبلاً مواد اولیه مانند کلزا را از کانادا خریداری می‌کرد، اما پس از اینکه کانادا در سال‌های گذشته در اِعمال تعرفه‌های بالاتر بر کالاهای چینی با سیاست‌های بایدن و ترامپ همســـو شد، چین هم رویه خود را تغییر داد و به خرید بیشـــتر این کالاها از روسیه روی آورد.

چین در عین حال با اعمال تعرفه ۱۰۰ درصدی بر واردات روغن کانـــولا و کنجاله کانولا از کانادا، علیه کانادا تلافی کرد. چین همچنین یک پرونده تجاری علیه کلزای کانادا تشکیل داد که برخی از بزرگ‌ترین صادرات کانادا بـــه چین را هدف قرار می‌دهد.

روسیه به عنوان یک تأمین‌کننده مواد خام برای بخش تولیدی بزرگ چین عمل می‌کند اما بخش تولیدی خود روسیه دَر برابَر چین کوچک به نظر می‌رسد

در شـــرکت صنایع غلات و روغن زینفنگ در مانژولی، لیفتراک‌ها مشـــغول جابجایی کیسه‌های مواد اولیه هستند. این کارخانه که کاملاً خودکار است و در فاصله کوتاهی از مرز با روسیه قرار دارد، پوسته‌ها را از دانه‌های کلزای روسی جدا کرده و آنها را برای تولید روغن کانولا پرس می‌کند.

هوانگ بائوکیانگ مدیر عامل یک کارخانه چوب‌بری در آن منطقه، می‌گوید شـــرکت او مقادیر زیادی چوب از سیبری خریداری کرده و آنها را به تخته‌های تخت و مبلمان تبدیل کرده است. مدت‌هاست که وزارت خزانه‌داری آمریکا استفاده از دلار را برای معاملات با روسیه مســـدود کرده است، اما افرادی مثل هوانگ از روش‌های دیگری استفاده می‌کنند و مثلاً او توانســـته است از طریق بانک VTB پول لازم را پرداخت کند. این بانک، یکی از بزرگ‌ترین موسسات مالی روسیه است که اندکی پس از حمله روسیه به اوکراین، با تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا روبرو شد.

اما در حالی که روسیه و چین به طور فزاینده‌ای با یکدیگر تجارت می‌کنند، نشانه‌هایی از تنش هم در مناسبات آنها وجود دارد. مثلاً روسیه ارسال کاج‌های تازه بریده شده به چین را ممنوع کرده اســـت. بنابراین پوست درختان کاج کنده می‌شود و کنده‌ها در کارخانه‌های چوب‌بری در سیبری به تخته تبدیل می‌شوند، که به سود افرادی مثل هوانگ نیست.

در آغاز سال گذشته، پس از آنکه معادن زغال سنگ دولتی چین تولید خود را افزایش دادند و از رقابت شـــدید با روسیه شـــکایت کردند، دولت چین هم تعرفه‌هایی را بر واردات زغال‌سنگ روسیه وضع کرد.

اما بزرگ‌ترین تنش در روابط تجاری دو کشـــور چین و روسیه مربوط به بخش خودرو اســـت. در ســـال ۲۰۲۱، خودروهای چینی در روسیه محبوبیت زیادی نداشتند. اما پس از حمله به اوکراین، خودروسازان غربی از این کشور خارج شدند و خودروسازان چینی قیمت‌ها را کاهش دادند. طبق گزارش شرکت تحقیقاتی گلوبال دیتا اتوموتیو، خودروهای چینی تا اواخر تابستان سال گذشته ۶۰ درصد از بازار روسیه را به خود اختصاص دادند. در ابتدا انتظار می‌رفت خودروسازان خود روسیه از عقب‌نشینی رقبای غربی سود ببرند و به همین خاطر، موفقیت رقبای چینی به کام آنها خوش نیامد. آنها دولت روسیه را متقاعد کردند که برای خودروهای وارداتی، هزینه مازاد ۷۵۰۰ دلاری دریافت کند. این سیاســـت از اول اکتبر آغاز شد و نتیجه‌اش این بود که صادرات خودروی چین به روسیه در پنج ماه اول امسال نسبت به سال گذشته ۵۸ درصد کاهش یافته است. استیون دایر رئیس بخش خودروسازی آسیا در شرکت مشاوره‌ای الیکس در این خصوص می‌گوید: «این مثل یک سطل بزرگ آب سرد بود که بر روی سر خودروسازان چینی ریخته شد. آنها انتظار داشتند در سال‌های آینده، روسیه بازار برتر آنها باشد.»



چین بزرگ‌ترین خریدار نفت، چوب و زغال‌سنگ روسیه است و به‌زودی بزرگ‌ترین خریدار گاز طبیعی روسیه نیز خواهد شد

برنامه فعلی دولت آرژانتین علیه تورم که بر کاهش هزینه‌های عمومی و تقویت ارزش پول ملی متمرکز است، مشابه برنامه‌هایی است که در گذشته در آرژانتین اجرا شده، اما در بلندمدت نتیجه‌بخش نبوده‌اند.

[آینده آمریکای جنوبی]

مهار تورم کافی نیست

آرژانتینی‌ها چطور از پس تورم برمی‌آیند؟

سزار مارتینز، مرد ۴۵ ساله آرژانتینی، تمام‌وقت در یک قصابی در بوئنوس‌آیرس کار می‌کند. اما برای اینکه تا پایان ماه پول کم نیاورد مجبور است شغل‌های دیگری هم بگیرد. به همین خاطر، وقتی دولت خاویر میلی رئیس‌جمهور آرژانتین اخیراً روی کاهش نرخ تورم مانور داد و آن را به عنوان نشانه‌ای از بهبود اوضاع اقتصادی معرفی کرد، مارتینز و خیلی‌های دیگر اصلاً چنین چیزی را باور نکردند.

واقعیت این است که خاویر میلی یک سال و نیم پس از به قدرت رسیدنش، توانست یکی از وعده‌های انتخاباتی خود را محقق کند و آن هم کاهش چشمگیر تورم بود. تورم در دسامبر ۲۰۲۳ به رکورد ماهانه ۲۵ درصد رسیده بود. اما حالا با نرخ ماهانه ۱.۶ درصد، یکی از کمترین نرخ‌های تورم از سال ۲۰۲۰ به بعد را به نمایش گذاشته است. البته در همین فاصله زمانی، بلاهای زیادی بر سر مردم آمد. در سال ۲۰۲۳، قیمت کالاهای اساسی مانند غذا، خدمات و اجاره‌بها ماه به ماه افزایش شدیدی می‌یافت، درحالی‌که دستمزدها ثابت مانده بود.

به گفته مارینا هردیا پژوهشگر شورای ملی تحقیقات علمی و فنی آرژانتین، این کشور سابقه‌ای طولانی از تورم بالا دارد که به دهه ۱۹۴۰ بازمی‌گردد و شامل چندین دوره اَبرتورم، از جمله در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی بوده است. به گفته هردیا، مردم آرژانتین تمایل دارند فکر کنند تمام مشکلاتشان به تورم مربوط می‌شود.

این یکی از دلایلی است که وعده مقابله با تورم به میلی کمک کرد تا در مسیر رسیدن به ریاست‌جمهوری، حمایت قابل توجهی کسب کند. او حالا می‌گوید دستیابی به نرخ تورم پایین‌تر، نشان‌دهنده موفقیت برنامه اقتصادی‌اش است؛ اما همزمان با کاهش تورم، دولت او با برنامه‌هایش به کاهش شدید هزینه‌های عمومی در حوزه‌هایی مانند بهداشت، آموزش، خدمات اجتماعی و پروژه‌های زیرساخت عمومی نیز دست زده است.

این برنامه‌ها شامل کاهش ارزش اسمی اولیه پول ملی نیز بود که کشور را با قیمت‌های دلاری گران‌تر کرد. این مسئله همراه با کاهش شدید دستمزدهای واقعی، ضربه سنگینی به قدرت خرید بخش بزرگی از جمعیت آرژانتین وارد کرده است.

کارشناسان می‌گویند هرچند مهار تورم برای شروع ترمیم اقتصاد بیمار آرژانتین ضروری بود، اما به نظر می‌رسد این اقدام به‌تنهایی کافی نباشد.

گیدو زاک مدیر اقتصادی اندیشکده ملی فوندار در این خصوص می‌گوید: «کاهش تورم مهم است، اما در آرژانتین بهبود اقتصادی در بخش‌های مختلفِ اقتصاد و جامعه بسیار ناهمگون بوده است. اکثریت جمعیت همچنان قدرت خرید پایینی دارند، نرخ اشتغال غیررسمی افزایش یافته و میزان فقر هنوز بسیار بالاست. بنابراین دولت میلی راه درازی در پیش دارد.»

تحلیلگران دیگر نیز به جنبه‌هایی از روش‌شناسیِ محاسبه تورم در آرژانتین انتقاد کرده‌اند.



منبع: الجزیره

چرا باید خواند:

آرژانتین سوءشهرت زیادی در زمینه تورم و کاهش ارزش واحد پول ملی‌اش دارد. بخوانید تا ببینید اخیراً در اقتصاد این کشور چه خبر بوده است.

آن‌ها می‌گویند سبد کالاها و خدمات مورد استفاده برای اندازه‌گیری تورم که در سال ۲۰۰۴ طراحی و در سال ۲۰۱۶ به‌روزرسانی شد، الگوهای مصرف کنونی را به‌درستی منعکس نمی‌کند.

این شامل سهم درآمدی است که صرف پرداخت هزینه مسکن می‌شود؛ هزینه‌ای که تنها در ماه ژوئن امسال در منطقه پرتراکم اجارنشین‌های بوئنوس‌آیرس ۴.۵ درصد افزایش یافت. بر اساس یک نظرسنجی در ماه سپتامبر، اجارنشینان به‌طور متوسط ۴۴.۵ درصد از درآمد خود را صرف پرداخت اجاره‌بها می‌کنند.

در این میان، ناهمخوانی بین برخی شاخص‌های اقتصادی و آنچه مردم در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند، به صورت مشخص خودش را در میزان بدهی‌های مردم نشان می‌دهد. ۹۱ درصد از خانوارهای آرژانتین شکلی از بدهی دارند و ۵۸ درصد از این وام‌ها در سال ۲۰۲۴ برای خرید مواد غذایی گرفته شده‌اند.

مارتینز که قصاب است در این خصوص می‌گوید: «فروش در ماه‌های اخیر به شدت کاهش یافته است. مردم همیشه به دنبال تخفیف هستند، مقدار کمتری می‌خرند، معمولاً فقط برای همان روز، و ترجیح می‌دهند با کارت اعتباری پرداخت کنند. به ندرت کسی را می‌بینید که نقدی پرداخت کند.»

نارضایتی مردم از وضعیت اقتصادی در خیابان‌های بوئنوس‌آیرس نیز آشکار است، جایی که اعتراضات علیه تورم و کاهش بودجه عمومی دیده می‌شود و اکثرا هم شامل بازنشستگان می‌شود. هر چهارشنبه، بازنشستگان در مقابل کنگره در بوئنوس‌آیرس جمع می‌شوند تا خواستار افزایش مستمری دولتی خود شوند. مستمری فعلی برای پنج میلیون نفر، ۳۰۰ دلار در ماه است که کمتر از حداقل دستمزد زندگی است.

هردیا می‌گوید برنامه فعلی دولت علیه تورم که بر کاهش هزینه‌های عمومی و تقویت ارزش پول ملی متمرکز است، مشابه برنامه‌هایی است که در گذشته در آرژانتین اجرا شده، اما در بلندمدت نتیجه‌بخش نبوده‌اند. از نظر او، این نوع برنامه‌ها ممکن است باعث رونق نسبی اقتصاد و تا حدی افزایش درآمد در برخی بخش‌های پردرآمد شوند. اما در میان‌مدت، هزینه‌های آن از جمله کاهش هزینه‌های عمومی، باز شدن اقتصاد به روی واردات و تأثیرات آن بر بازار کار آشکار خواهد شد. این یعنی میلی هنوز راه دشواری در پیش دارد.

اگر یک دموکرات اقداماتی مشابه ترامپ انجام می‌داد، به کمونیست بودن متهم می‌شد و بسیاری از جمهوری‌خواهان دیگر احتمالاً با این رویکرد خاص راحت نبودند، چراکه تعهد بیشتری به اصول بازار آزاد دارند.

[آینده صنعت فولاد]

سرمایه‌گذاری به سبک سهم طلایی

چرا ترامپ به دنبال حق وتو در صنعت فولاد و مواد معدنی است؟

دولت دونالد ترامپ این روزها به شکل بی‌سابقه‌ای در حال در اختیار گرفتن سهام مستقیم در شـرکت‌های مختلف است؛ وضعیتی که در گذشته به ندرت در شرایطی غیر از شرایط جنگی یا بحران اقتصادی در آمریکا دیده می‌شد. قاعدتاً حزب جمهوری‌خواه که به‌طور سنتی از سـرمایه‌داری بازار آزاد حمایت می‌کرد، نباید به سمت پذیرش مداخله دولتی در صنایع استراتژیک سوق داده می‌شد؛ اما حالا این اتفاق افتاده است.

نمونه بزرگش شرکت فولاد نیپون ژاپن اسـت که به عنوان شرط ادغام شرکت فولاد آمریکا (یو اس استیل) موافقت کرد یک «سهم طلایی» به دونالد ترامپ اعطا کند. ترامپ اکنون شخصاً از حق وتوی گسترده‌ای بر تصمیمات کلیدی سومین تولیدکننده بزرگ فولاد کشور برخوردار است.

او حتی روز ۱۵ ژوئیه در یک نشست درباره هوش مصنوعی و انرژی در پیتسبورگ گفت: «می‌دانید اینجا سهم طلایی را چه کسی دارد؟ من دارم.»

سارا باورله دانتسمان کارشناس سرمایه‌گذاری خارجی و امنیت ملی در شورای آتلانتیک در این خصوص می‌گوید: «سـهم طلایی رئیس‌جمهور در شـرکت فولاد آمریکا شبیه به ملی‌کردن یک شرکت است؛ اما بدون هیچ‌یک از مزایایی که معمولاً شرکت دریافت می‌کند، مانند سرمایه‌گذاری مستقیم دولت.»

اما دولت ترامپ اخیراً نشـان داده که حاضر اسـت مستقیماً در شرکت‌های سهامی عام سرمایه‌گذاری کند. وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) موافقت کرد سـهامی به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار از شرکت معدنی امپی متریالز که در زمینه مواد معدنی کمیاب فعال اسـت خریداری کند و به این ترتیب به بزرگ‌ترین سهامدار این شرکت تبدیل شود. گریسلین بسکاران کارشناس مواد معدنی استراتژیک در مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک در این خصوص می‌گوید: «این سطح از حمایت دولت فدرال از یک شرکت معدنی بی‌سابقه بوده است. این بزرگ‌ترین همکاری عمومی-خصوصی اسـت کـه صنعت معدن تاکنون در آمریکا تجربه کرده است. از نظر تاریخی، وزارت دفاع هرگز در یک شرکت یا پروژه معدنی سرمایه‌گذاری سهامی نکرده بود.»

دانتسـمان معتقد است تسلط منحصربه‌فرد ترامپ بـر حزب جمهوری‌خواه به او ایـن امکان را می‌دهد که در مقیاسـی در شـرکت‌ها مداخله کند که برای یک رئیس‌جمهور دموکرات از نظر سیاسی دشوار خواهد بود.

این اقدامات نشان‌دهنده تحولی چشمگیر در رویکرد حزب جمهوری‌خواه است که پیش‌تر همواره از کاهش مداخلـه دولت در اقتصاد حمایت می‌کـرد. اما حالا، با توجیه «امنیت ملی» شاهد سرمایه‌گذاری مستقیم دولت در صنایع استراتژیک هستیم؛ رویکردی که پیش‌تر بیشتر با سیاسـت‌های چپ‌گرایانه یا دوران‌های بحران مرتبط دانسته می‌شد.

ناظران می‌گویند این تغییر جهت می‌تواند پیامدهای درازمدتی برای موازنه بین بازار آزاد و مداخله دولتی در اقتصاد آمریکا داشـته باشد. به گفته دانتسمان، «اگر یک دموکرات چنین اقداماتی انجام می‌داد، به کمونیست بودن متهم می‌شد و بسیاری از جمهوری‌خواهان دیگر احتمالاً با این رویکرد خاص راحت نبودند، چرا که تعهد بیشتری به اصول بازار آزاد دارند.» به گفته وی، ترامپ در حال گسترش دامنه امکانات مداخله دولتی در بازارها در آمریکاست.

حتی به نظر می‌رسد مداخلات بیشتری در راه باشد، چرا که دولت ترامپ در حال تدوین سیاستی برای حمایت از شرکت‌های آمریکایی در صنایع استراتژیک در رقابت با شرکت‌های چینی تحت حمایت دولت چین است.

داگ بورگوم وزیر کشـور آمریکا در ماه آوریـل اعلام کرده بود که دولت فدرال ممکن است نیاز به «سرمایه‌گذاری سهامی در هر یک از این شرکت‌هایی که در زمینه مواد معدنی حیاتی با چین رقابت می‌کنند» داشته باشد. جیمز لیتینسکی مدیرعامل اِمپی متریالز نیز سرمایه‌گذاری پنتاگون در این شرکت را الگویی برای مشارکت‌های آتی عمومی-خصوصی خوانده است.

این تحولات نشـان می‌دهد چگونه ملاحظـات امنیت ملی آمریکا و رقابت با چین در حال تغییر معادلات سـنتی بین بازار آزاد و مداخله دولتـی در بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است. در همین راستا لیتینسکی در مصاحبه با سی‌ان‌بی‌سی این اقدام را «راهی نوین برای شتاب‌بخشی به بازارهای آزاد و بازگرداندن زنجیره تأمین به داخل مرزها» توصیف و تأکید کرد که دولت آمریکا از صنعت معدنکاری در مقابله با «مرکانتیلیسم چینی» حمایت می‌کند

حالا تحلیلگران در این فکرند که دولت گام سرمایه‌گذاری بعدی خود را در کجا برخواهد داشـت. این در حالی است که ترامپ در ماه ژانویه پیشنهاد داد آمریکا ۵۰ درصد از سهام اپلیکیشن تیک‌تاک را در قالب یک سرمایه‌گذاری مشترک به دست آورد. بر اساس قانونی که اخیراً تصویب شد، بایت‌دنسِ چین (مالک تیک‌تاک) موظف است تا سهام تیک‌تاک را واگذار کند و در غیر این صورت این پلتفرم در آمریکا ممنوع خواهد شد. ترامپ مهلت تطبیق این شرکت را تا ۱۷ سپتامبر تمدید کرده است. این احتمالاً نقطه‌ای است که ورود دولت آمریکا به آن پیامدهای بلندمدتی برای جایگاه آمریکا به عنوان مدافع سرمایه‌داری بازار آزاد خواهد داشت.

منبع: سی‌ان‌بی‌سی
چرا باید خواند:
مداخلات دولت ترامپ در اقتصاد آمریکا این روزها جنبه‌های جالبی پیدا کرده است. بخوانید تا با ابعاد مختلف موضوع آشنا شوید.



اگر باروری در این سطوح فعلی در منطقه شرق آسیا ادامه یابد، جمعیت منطقه قبل از پایان قرن حداقل به نصف کاهش خواهد یافت.

[آینده آسیا]

از رکود زاد و ولد تا رکود اقتصاد

در اقتصادهای آسیای شرقی چه می‌گذرد؟

ژاپن، که زمانی رهبر رونق اقتصادی شـــرق آسیا بود، اکنون نمونه بارز رکودی است که بیشتر کشورهای این منطقه را در بر می‌گیرد. با کاهش شدید نرخ زاد و ولد در منطقه شرق آسیا این طور به نظر می‌رسد که مرکز رشد جهانی دارد به سمت غرب آسیا حرکت می‌کند.

در همین حال ژاپن به سرعت در حال سقوط از رتبه‌بندی اقتصادهای برتر جهان است. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، این کشور در سال ۲۰۲۵ میلادی به رتبه پنجم سقوط خواهد کرد و پس از آمریکا، چین، آلمان و هند که رتبه چهارم جدید را اشغال کرده، قرار خواهد گرفت.

اما فقط ژاپن نیست که دچار وضعیت بدی شده است. همانطور که ژاپن پیشگام رونق شرق آســیا در دهه ۱۹۶۰ بود، به نظر می‌رسد پیشگام رکودی که اکنون کره جنوبی، تایوان و هنگ کنگ را درگیر کرده است، نیز باشد. البته کشوری مانند چین نیز در مسیر همین رکود قرار دارد. در قلب این تغییر، نیروهای سرســـخت پیری جمعیت و کاهش جمعیت قرار دارند.

طی سال‌های متمادی، شرق آسیا مرکز رشد کلیدی جهان بود و ژاپن موتور اصلی این رشد بود. از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، نرخ رشد اقتصاد ژاپن مایه حسادت جهانیان بود. در سال ۱۹۶۸، ژاپن از آلمان غربی پیشی گرفت و پس از آمریکا به دومین قدرت اقتصادی بزرگ جهان تبدیل شد. از اواسط دهه ۱۹۶۰، کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور نیز وارد معرکه اقتصادهای پررشد شدند؛ هر چند که اژدهای اصلی چین بود که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی و با خروج از ویرانی‌های انقلاب فرهنگی ســـر بلند کرده بود. چین تنها به حدود ۳۰ سال زمان نیاز داشت تا از ژاپن پیشی بگیرد و در سال ۲۰۱۰ به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شود.

در آن زمان، ژاپن در مسیر متفاوتی قرار داشت. پس از فروپاشی حباب قیمت دارایی‌ها در دهه ۱۹۸۰، ژاپن وارد «دهه از دست رفته» شد که حدود ۲۰ سال دیگر ادامه یافت و به چین اجازه داد تا به عنوان مرکز رشد آسیا و جهان، جایگاه خود را به دست گیرد. در سال ۲۰۲۴، اقتصاد ژاپن به جایگاه چهارم دنیا، یعنی پس از آلمان، سقوط کرد.

این مسیر رشد را نباید از روندهای جمعیتی جدا دانست. جمعیت ژاپن در سال ۲۰۰۸ به اوج خود یعنی ۱۲۸.۰۸ میلیون نفر رسید و از سال ۲۰۱۱ به طور مداوم در حال کاهش بوده است. همسایگان ژاپن نیز پس از دنبال کردن مسیر رشد و رفاه این کشور، در حال تجربه همین گذار جمعیتی نیز هستند.

مثلاً جمعیت تایوان پس از رســـیدن به ۲۳.۶۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹، به مدت سه سال متوالی کاهش یافت. این کاهش در سال ۲۰۲۳ اندکی بهبود یافت، اما در سال ۲۰۲۴ دوباره تشدید شد.

در نهایت به چین هم می‌رسیم؛ کشوری که مدت‌ها پرجمعیت‌ترین کشور جهان بود. کاهش جمعیت در اینجا یک مؤلفه مصنوعی به نام سیاست تک فرزندی داشت که در سال ۱۹۷۹ تصویب شد. اما نرخ زاد و ولد حتی پس از لغو این سیاست در سال ۲۰۱۵ نیز همچنان ضعیف باقی ماند. در نتیجه، جمعیت چین از سال ۲۰۲۱ که به اوج خود یعنی ۱.۲۶۴ میلیارد نفر رسید، رو به کاهش بوده است. طبق آمار سازمان ملل، در سال ۲۰۲۳ هند از چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان پیشی گرفت.

منبع: نیبون

چرا باید خواند: آیا اقتصادهای شرق آسیا در معرض افول قرار گرفته‌اند؟ اینجا به تفصیل درباره تحولات جمعیتی و رشد اقتصادی کشورهای منطقه و آینده‌شان توضیح داده‌ایم.

شـــاخص کلیدی روندهای جمعیتـــی آینده، نرخ باروری کل (TFR) اســـت، یعنی تعـــداد فرزندانی که انتظار می‌رود یک زن به طور متوســـط در طول عمر خود به دنیا بیاورد. در کشورهای توسعه‌یافته، باروری در سطح جایگزینی -یعنی نرخی که جمعیت در آن ثابت می‌ماند- حدود ۲.۱ است.

اگر باروری در این سطوح فعلی در منطقه شرق آسیا ادامه یابد، جمعیت منطقه قبل از پایان قرن حداقل به نصف کاهش خواهد یافت. جایی که زمانی مرکز رشد جهان بود، با کاهش جمعیت روبرو است.

در همین حال علاوه بر داشتن فرزندان کمتر، مردم در شرق آسیا عمر طولانی‌تری دارند که منجر به پیری سریع جمعیتی می‌شود. این بدان معناست که جمعیت مولد (افراد ۱۵ تا ۶۴ ســـاله) به عنوان درصدی از کل جمعیت در حال کاهش است. این امر به طور طبیعی فعالیت اقتصادی را کاهش داده و رشد را کند می‌کند، و این دقیقاً همان چیزی است که ما در سال‌های اخیر در شرق آسیا دیده‌ایم. نرخ رشد ژاپن بین ۰ تا ۱ درصد و کره جنوبی بین ۱ تا ۲ درصد در نوســـان بوده است، در حالی که نرخ رشد تایوان از ۱ تا ۴ درصد متغیر بوده است. دولت چین نرخ رشـــد ۵ درصدی را برای سال ۲۰۲۴ اعلام کـــرد و هنوز دومین اقتصاد بزرگ جهان را دارد، اما ســـهم آن از تولید ناخالص داخلی جهانی از اوج ۱۸.۳ درصدی در سال ۲۰۲۱ به کمتر از ۱۷ درصد کاهش یافته است. این هم نشانه دیگری است از تغییر مرکز رشد آسیا و حرکت آن به سمت غرب.



وضعیت فقر در جامعه مکزیک دقیقاً نقطه مقابل «شکستن سقف شیشه‌ای» است؛ یعنی بر موانع نامرئی پیشرفت در زندگی عمومی به‌سختی می‌توان غلبه کرد.

[آینده قاره آمریکا]

مکزیک و فقر ارثی

نگاهی به نابرابری‌های جامعه مکزیک

ماریا مانسیا ۶۵ سال دارد و بی‌وقفه کار می‌کند. او بیش از ۳۰ سال است که خانه‌ها را تمیز می‌کند و با وجود اینکه از کمردرد و برونشیت رنج می‌برد، آن قدر وام و بدهی دارد که مجبور است همچنان کار کند. او ماهانه ۷۵۰۰ پزو (حدود ۳۷۵ دلار) درآمد دارد که بخش عمده‌ای از آن صرف پرداخت بدهی‌هایش می‌شود. مانسیا به‌زحمت دوره ابتدایی را تمام کرده، دخترش تا دبیرستان درس خوانده و مادرش هرگز پا به کلاس درس نگذاشته است. او نماینده‌ای است از نابرابری‌های جامعه مکزیک که طی سال‌ها و دهه‌ها تثبیت شده‌اند: ۵۰ درصد از افرادی که در فقیرترین گروه‌های درآمدی متولد می‌شوند، هرگز از فقر خارج نمی‌شوند.

رابرتو ولز مدیر اجرایی مرکز مطالعات اسپینوزا ایگلسیاس در این خصوص می‌گوید: «ما یک مشکل ساختاری در چرخه بین‌نسلی فقر داریم.» این مرکز که از سال ۲۰۰۶ در حال انجام نظرسنجی درباره جابجایی طبقات اجتماعی در مکزیک بوده، اخیراً گزارشی با یافته‌های ناخوشایند منتشر کرد: «مکزیکی‌هایی که در فقر متولد می‌شوند، با چالش‌های عظیمی برای بهبود شرایط خود مواجه هستند. به عبارت دیگر، فقر در مکزیک یک مؤلفه ارثی قوی دارد.» این همان فقری است که ماریا مانسیا به ارث برده است؛ فقری که در مورد او به‌عنوان یک زن، حتی تقویت شده است. او می‌گوید: «من باید خیلی سخت کار کنم تا زندگی بهتری نسبت به مادرم داشته باشم.»

مادر مانسیا مجبور بود شش فرزند (چهار دختر و دو پسر) را به تنهایی بزرگ کند. او به یاد می‌آورد که مادرش هم وظایف پدر را انجام می‌داد و هم مادر. «او از ساعت ۷ صبح تا نیمه‌شب کار می‌کرد، آن هم در بخش نظافت. وقتی ما بچه‌ها بزرگ‌تر شدیم و زندگی خودمان را شروع کردیم، کسی نبود که به ادامه تحصیل یا حمایت مالی ما کمک کند.» این مطالعه نشان می‌دهد که ۷۵ درصد از افرادی که والدینشان حداکثر تحصیلات ابتدایی داشته‌اند، به میانگین تحصیلی مکزیک (۹.۴ سال) نمی‌رسند.

رابرتو ولز وضعیت اقتصادی جامعه مکزیک را به نردبانی پنج پله‌ای تشبیه می‌کند. پله‌های پایین‌تر نشان‌دهنده پایین‌ترین سطوح درآمدی هستند. او می‌گوید: «سوالی که از خود می‌پرسیم این است: اگر در پله اول (یعنی پایین‌ترین سطح) متولد شده‌اید، چه احتمالی وجود دارد که از آنجا بالاتر بروید؟ و احتمال ماندن در همان پله ۵۰ درصد است. این یعنی نیمی از افراد واقعاً بالاتر می‌روند، اما سوال اینجاست که چقدر بالا؟» او اضافه می‌کند: «معلوم شده که اکثریت قریب به اتفاق -یعنی ۲۸ نفر از هر ۱۰۰ نفر- فقط به پله دوم می‌رسند.» به عبارت دیگر، ۷۸ درصد از مکزیکی‌ها در پایین‌ترین پله‌های درآمدی گرفتار می‌مانند.

با این حال زنان در وضعیت نامساعدتری قرار دارند. مثلاً ماریا مانسیا توانست یک پله بالا برود، اما در همانجا متوقف شد. او سال‌ها به عنوان کارگر در یک کارخانه نساجی کار می‌کرد، اما در دوران بارداری مجبور به ترک کار شد که به گفته خودش وضعیت بسیار سختی بود. او می‌گوید: «ما اینطور زندگی می‌کنیم: وام می‌گیریم، پس‌می‌دهیم و دوباره وام می‌گیریم. هیچ‌وقت پایانی برایش نمی‌بینم.»

رابرتو ولز برای توصیف سختی فرار زنان مکزیکی از فقر از اصطلاح «کف چسبنده» استفاده می‌کند. او توضیح می‌دهد: «به سادگی نمی‌توانید خود را از پایین‌ترین سطح جدا کنید.» این مفهوم دقیقاً نقطه مقابل «شکستن سقف شیشه‌ای» است؛ پدیده‌ای که در آن زنان بر موانع نامرئی پیشرفت در زندگی عمومی غلبه می‌کنند.

منبع: ال پاییس

چرا باید خواند: در مکزیک خیلی سخت است که از پایین‌ترین سطوح درآمدی، حرکتی به سمت بالا داشته باشید. تبعات این مشکل و تاثیر آن بر وضعیت اقتصادی مردم را در این گزارش بخوانید.

مطالعه سازمان او نشان می‌دهد که تحرک صعودی از پایین‌ترین سطوح اقتصادی برای زنان حتی محدودتر است. همچنین برای زنان سخت‌تر است که در گروه درآمدی بالاتر باقی بمانند. ولز توضیح می‌دهد: «اگر در بالاترین سطح، یعنی پله پنجم متولد شده باشید، احتمال از دست دادن این وضعیت چقدر است؟ در میان مردان، ۵۳ درصد می‌توانند آن را حفظ کنند. اما در میان زنان، این رقم فقط ۴۷ درصد است. به عبارت دیگر، از نظر درصدی، زنان بیشتر در معرض از دست دادن این موقعیت هستند.»

نابرابری در مکزیک همچنین تحت تأثیر جغرافیا است و شمال ثروتمند در مقابل جنوب فقیر قرار دارد. مانسیا خود را خوش‌شانس می‌داند که صاحب خانه‌ای در محله ارمیتا دایستاپالاپا است؛ محله‌ای که اگرچه از نظر اقتصادی محروم است، اما همچنان به خدمات، حمل‌ونقل عمومی، بیمارستان‌ها و مدارس دسترسی دارد. این وضعیت تضاد آشکاری با شرایط میلیون‌ها نفر در ایالت‌های جنوبی مانند چیاپاس، اواخاکا، گِررو یا وراکروز دارد.

در اینجا می‌توان مناطقی را یافت که دولت مکزیک به لحاظ تاریخی در آنها غایب بوده است. آندرس مانوئل لوپز اوبرادور رئیس‌جمهور سابق مکزیک تلاش کرد با برنامه‌های اجتماعی و پرداخت‌های نقدی مستقیم به فقیرترین اقشار جامعه وضع آنجا را بهبود بخشد؛ سیاستی که توسط جانشین او، کلودیا شاینبام ادامه یافت. در نتیجه، نرخ فقر به میزان هفت درصد کاهش یافته و از ۴۸ درصد در سال ۲۰۱۷ به ۴۱ درصد در سال ۲۰۲۳ رسیده است. با این حال، این پیشرفت کافی نبوده است.



[آینده جنوب آسیا]

بنگلادش در دستان برنده نوبل

آیا اقتصاد بنگلادش در مسیر اصلاح قرار دارد؟

منبع: تالرنس کانادا

چرا باید خواند:
بنگلادش بعد از سقوط شیخ حسینه روزهای پر آشوب اقتصادی را پشت سر گذاشته و مردم منتظر گشایش در معاش و کسب و کارشان هستند. این گزارش به تفصیل توضیح می‌دهد که دولت موقت بنگلادش در چه مسیری برای اصلاحات گام برمی‌دارد.



در ژوئیه سال ۲۰۲۴ میلادی، وقتی یک جنبش اعتراضی به رهبری دانشجویان به انقلابی تمام‌عیار در بنگلادش تبدیل شد، اقتصاد این کشور در حال سقوط آزاد بود.

سال‌ها فساد گسترده، سوءمدیریت و کاهش فرصت‌ها برای جوانان، نهادهای مالی این کشور را به زانو درآورده بود. نظام بانکی زیر بارِ وام‌های معوقه کلان و فرار سرمایه، در آستانه فروپاشی قرار داشت. در همین حال، ذخایر ارزی خارجی به دلیل کسری تجاری فزاینده و کاهش حواله‌های ارسالی بنگلادشی‌های مشغول به کار در خارج از کشور، رو به کاهش بود.

پس از ۳۶ روز تداوم اعتراضات، دولت شیخ حسینه در بنگلادش سقوط کرد. مردم در همان وهله اول انتظار داشتند رهبران جدید کشور، وظیفه دشوار ترمیم اقتصاد بنگلادش را به عهده بگیرند. در همین حال، چندین اقدام هند، همسایه قدرتمند و شریک عمده تجاری بنگلادش، وضعیتِ از پیش بی‌ثبات را بیش از پیش متشنج کرد. دولت دهلی نو که پیش از این به دولت حسینه نزدیک بود، پس از پناه دادن به شمار زیادی از رهبران و فعالان دولت سرنگون‌شده (از جمله خود حسینه) شروع به اعمال فشارهای اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک بر بنگلادش کرد.

به رغم این تصویر تاریک، وضعیت بنگلادش حالا امیدوارکننده‌تر به نظر می‌رسد. دولت موقت محمد یونس در تلاش است به ثبات اقتصادی و سیاسی دست یابد. او همان چهره‌ای است که در پی اصرار و پیگیری رهبران دانشجویی جنبش اعتراضی سال گذشته، در ۸ اوت ۲۰۲۴ به قدرت رسید. این برنده جایزه نوبل سال ۲۰۰۶ که به خاطر کارهای پیشگامانه‌اش در حوزه وام‌های خُرد و کسب‌وکارهای اجتماعی شناخته می‌شود، یک دولت انتقالی تشکیل داد که در جبهه مالی اهداف خاصی را دنبال می‌کرد. بانک مرکزی این کشور تحت رهبری جدید یک اقتصاددان سابق صندوق بین‌المللی پول که توسط یونس منصوب شده بود، از طریق مجموعه‌ای از اصلاحات دردناک اما ضروری از جمله تغییرات در سیاست پولی و بازسازی که منجر به تعویض هیئت‌مدیره ۱۱ بانک مشکل‌دار شد، موفق به تثبیت بخش بانکی شد.

از سوی دیگر، افزایش درآمدهای صادراتی و رشد حواله‌ها به تثبیت ذخایر ارزی کمک کرده است که از ۲۰.۳۹ میلیارد دلار در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۲۴ به بیش از ۳۱ میلیارد دلار در پایان ژوئن ۲۰۲۵ رسید. این بهبود به ویژه چشمگیر است، چرا که بنگلادش با این اوصاف توانسته است ذخایر خود را بازسازی کند و همزمان بدهی‌های معوق وارداتی را تسویه و بار سنگین بدهی‌های خارجی به ارث‌رسیده از دولت قبلی را نیز پرداخت کند.

دولت یونس همچنین با کاهش تورم از ۱۲ درصد در ژوئیه ۲۰۲۴ به ۹ درصد در مه ۲۰۲۵ و دستیابی به نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ۳.۹ درصد در سال ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ از طریق مدیریت بهتر کلان اقتصادی، ثبات بیشتری به اقتصاد داخلی بخشیده است.

دولت موقت بنگلادش می‌گوید توانسته است نفوذ کارتل‌های قدرتمند تجاری با ارتباطات سیاسی را که سال‌ها قیمت کالاها و خدمات ضروری را کنترل می‌کردند، محدود کند. حتی در طول ماه رمضان که معمولاً دوره افزایش شدید قیمت‌هاست، اکثر مصرف‌کنندگان افزایش ناگهانی در هزینه کالاهای اساسی مانند برنج، ماهی و مرغ را تجربه نکردند. قیمت‌ها در طول عید قربان، دومین عید بزرگ مذهبی مسلمانان نیز پایدار باقی ماند.

دولت یونس همچنین به برخی موفقیت‌های کلیدی دیپلماتیک دست یافته است. اندکی پس از سفر آنتونیو گوترش دبیرکل سازمان ملل متحد در مارس ۲۰۲۵، بنگلادش به یک توافق تاریخی با میانمار دست یافت که بر اساس آن میانمار موافقت کرد حدود ۱۸۰ هزار پناهنده روهینگیایی را که از زمان فرار از وطنشان در سال ۲۰۱۷ در بنگلادش زندگی می‌کردند، بازگرداند.

همچنین بهبود در چندین رابطه دوجانبه از جمله با چین، شریک اصلی تجاری بنگلادش مشاهده شده است. با توجه به تنش‌های جاری بین هند و چین، دولت حسینه که به هند نزدیک بود از تعمیق کامل روابط با چین خودداری می‌کرد. خروج او از کشور و قدرت به بنگلادش این امکان را داد تا با آزادی بیشتری به توسعه تجارت با پکن بپردازد. در جریان سفر رسمی یونس به چین در مارس ۲۰۲۵، بنگلادش تعهدی مبنی بر دریافت وام ۲.۱ میلیارد دلاری از پکن را کسب کرد.

این توافقنامه مشابه چندین توافقنامه وام دیگری است که داکا در سال ۲۰۲۵ با اعتباردهندگان بین‌المللی منعقد کرده است. از جمله آنها می‌توان به صندوق بین‌المللی پول، بانک توسعه آسیایی، دولت ژاپن و همچنین وام ۸۵۰ میلیون دلاری از بانک جهانی برای ارتقای آموزش شغلی، بهبود حمایت‌های اجتماعی و افزایش ظرفیت تجاری اشاره کرد.

از زمانی که دونالد ترامپ در سمت ریاست جمهوری در آمریکا به قدرت رسیده، انواع اقدامات ضربه‌زننده به بنگلادش -از جمله تعرفه روی منسوجات- را در پیش گرفته است.

در مجموع این طور به نظر می‌رسد که دولت بنگلادش برای امور زیرساختی به میلیاردها دلار پول نیاز دارد و تلاش در جهت جذب سرمایه‌گذاری بیشتر را هم به همین دلیل دنبال می‌کند. بنگلادش در آوریل ۲۰۲۵، میزبان اجلاسی بود که بیش از ۴۰۰ مدیر از صندوق‌های جهانی، شرکت‌های چندملیتی و کشورهای نفتی خاورمیانه در آن حضور داشتند و تعهدات سرمایه‌گذاری به مبلغ ۲۶۰ میلیون دلار در آن به دست آمد.

با این وجود، شکی نیست که بنگلادش در گرداب مشکلات اقتصادی زیادی غوطه‌ور است و مجموعه‌ای از چالش‌های داخلی و خارجی و چشم‌اندازهای اقتصادی کوتاه‌مدت و بلندمدت این کشور را تهدید می‌کند.

در درجه اول، می‌توان مشاهده کرد که وضعیت قانون و نظم همچنان در این کشور شکننده است و اعتماد به آینده اجتماع و اقتصاد بنگلادش را دستخوش چالش می‌کند. از سوی دیگر، احزاب سیاسی از جمله حزب ملی‌گرای بنگلادش (بزرگ‌ترین حزب کشور) در برابر برنامه‌های اصلاحی دولت موقت مقاومت کرده و خواستار برگزاری فوری انتخابات هستند.

دولت محمد یونس با درک این واقعیت که دستاوردهای حاصل شده بدون استقرار نظام دموکراتیک و حقوقی پایدار، دوام چندانی نخواهند داشت، برنامه‌ای را برای برگزاری انتخابات عمومی حداکثر تا آوریل ۲۰۲۶ اعلام کرده است. اما مسائل دیگری هم گریبان دولت موقت را گرفته است.

مثلاً یکی از چالش‌های عمده، تلاش برای بازپس‌گیری ۲۳۴ میلیارد دلار دارایی‌هایی است که توسط مقامات دولتی، سیاستمداران و تاجران وابسته به حکومت سابق از کشور خارج شده‌اند. این مبلغ حتی از کل بدهی‌های خارجی بنگلادش نیز فراتر می‌رود.

با این حال، دولت موقت بنگلادش تاکنون نتوانسته است همکاری معناداری از کشورهای کلیدی مانند آمریکا، انگلیس، امارات متحده عربی، کانادا و سنگاپور (که بخش عمده‌ای از این دارایی‌ها احتمالاً در بازارهای املاک و مالی آنها سرمایه‌گذاری شده) به دست آورد.

اما دولت موقت بنگلادش با فشارهای خارجی زیادی نیز مواجه است و چالش‌های داخلی با فشارهای خارجی پیچیده‌تر شده‌اند. نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند موضعی تهاجمی‌تر در برابر دولت موقت بنگلادش اتخاذ کرده و اقداماتی از قبیل لغو تسهیلات ترانزیت فرودگاهی برای صادرکنندگان بنگلادشی، ممنوعیت واردات کالاهای بنگلادشی از مرزهای زمینی، و تعلیق صدور ویزا برای مسافران بنگلادشی را در دستور کار قرار داده است. همچنین دولت هند، اخراج اتباع بنگلادشی غیرقانونی را تشدید کرده است که بر اساس گزارش‌ها، در واقع شهروندان مسلمان هندی هستند.

از همه بدتر اینکه دولت دونالد ترامپ در آمریکا به قدرت رسیده و انواع اقدامات ضربه‌زننده به بنگلادش را در این دوران در پیش گرفته است. مثلاً تصمیم واشنگتن برای لغو اکثر کمک‌های خارجی آمریکا در حال حاضر بر بخش‌های مختلف بنگلادش، به ویژه بخش مراقبت‌های بهداشتی تأثیر گذاشته است. اما مهم‌تر از آن، اعمال تعرفه‌های اضافی ۳۵ درصدی بر واردات بنگلادشی است که تهدیدی فاجعه‌بار برای اقتصاد این کشور به ویژه برای بخش حیاتی منسوجات و پوشاک محسوب می‌شود؛ آن هم با توجه به اینکه آمریکا بازار اصلی صادراتی بنگلادش است.

اگرچه بنگلادش در حال حاضر در حال مذاکره دوجانبه تجاری با آمریکا برای جلوگیری از تعرفه‌های سنگین است، سیاست‌های تجاری بی‌ثبات دولت ترامپ ممکن است مشکلات جدی در برنامه‌ریزی بلندمدت برای کسب‌وکارهای بنگلادشی ایجاد کند.

در این میان این طور به نظر می‌رسد که موفقیت دولت موقت محمد یونس منوط به سه هدف کلیدی خواهد بود؛ هرچند که غلبه بر این چالش‌ها در هر شرایطی دشوار است. برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و فراگیر به دنبال انتقال مسالمت‌آمیز قدرت؛ اجرای توصیه‌های کمیسیون‌های مختلف اصلاحات برای تقویت پایه‌های اقتصادی و سیاسی؛ و تحقق عدالت برای قربانیان آزار و اذیت دولت قبلی ظاهراً موضوعاتی هستند که دولت موقت باید به آنها رسیدگی کند. یونس در طول یک سال اخیر، توانایی قابل توجهی در بهبود شرایط از خود نشان داده است. اما آنچه در ادامه اتفاق می‌افتد به احتمال زیاد توسط عوامل داخلی و بین‌المللی خارج از کنترل او تعیین خواهد شد.

در وهله اول باید به این نکته توجه داشت که برای برآورده ساختن شرایط اصلاحات اقتصادی صندوق بین‌المللی پول، رفع نقاط ضعف ساختاری که دولت محمد یونس به ارث برده بود و ایجاد پایه‌های لازم برای بهبود اقتصادی ضروری است و یونس نیز به همین جهت، مجموعه‌ای گسترده از اقدامات نهادی، مالی و پولی را به اجرا گذاشت.

برای آغاز این تلاش‌ها، دولت یونس احسن منصور، اقتصاددان سابق صندوق بین‌المللی پول را به عنوان رئیس بانک مرکزی بنگلادش منصوب کرد. منصور اقدامات سیاستی متعددی را برای مهار تورم فزاینده و بحران بانکی تشدیدشده به کار گرفت و اگرچه این گام‌ها شروع قوی‌ای را نشان می‌دادند، اما نتایج حاصله یکدست نبوده‌اند. مثلاً اینکه نرخ تورم در بنگلادش از ۱۱.۶ درصد در ژوئیه ۲۰۲۴ به ۹.۰۵ درصد تا ماه مه ۲۰۲۵ کاهش یافته است، اما مسئله بیکاری جوانان همچنان یک نگرانی فوری و بزرگ باقی مانده است.

بین ماه‌های ژوئیه تا دسامبر ۲۰۲۴، اقتصاد بنگلادش حدود ۲.۱ میلیون شغل از دست داده است که بیش از ۸۵ درصد این کاهش اشتغال متوجه زنان بوده است. نزدیک به دو سوم زنان جوان بنگلادشی در رده NEET (یعنی افرادی که شاغل، دانش‌آموز یا در حال آموزش نیستند) طبقه‌بندی می‌شوند که نشان‌دهنده بهره‌برداری ناکافی از این نیروی کار است. علاوه بر این، اگرچه یونس پیش از این حامی افزایش دستمزدها در بخش پوشاک بود، اما در دوران دولت وی هیچ افزایش دستمزدی در این بخش اعلام نشده است.

برخی از منتقدان یونس به عدم وجود اصلاحات ساختاری عمیق‌تر برای تحریک ایجاد شغل و سرمایه‌گذاری خصوصی اشاره کرده و احزاب سیاسی در سراسر طیف، بودجه را بیش از حد محافظه‌کارانه و تحت تأثیر دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول توصیف کرده‌اند. از نظر آنها این اقدامات منعکس‌کننده آرمان‌های تحول‌آفرین «بنگلادش جدید» برای احیای رشد و رفاه اجتماعی نیست. با این حال، شاید گام اول برای بهبود افق آینده اقتصاد این کشور باشد.

دولت بنگلادش برای امور زیرساختی به میلیاردها دلار پول نیاز دارد و تلاش در جهت جذب سرمایه‌گذاری بیشتر را هم به همین دلیل دنبال می‌کند



بین ماه‌های ژوئیه تا دسامبر ۲۰۲۴، اقتصاد بنگلادش حدود ۲.۱ میلیون شغل از دست داده است که بیش از ۸۵ درصد این کاهش اشتغال متوجه زنان بوده است

از زمان راه‌اندازی چت‌جی‌پی‌تی، آگهی‌های شغلی سطح پایه در انگلیس به میزان یک‌سوم کاهش یافته است.

[آینده آموزش]

هوش مصنوعی چه بلایی سر دانشگاه‌ها آورد؟

جوینده علم دیگر نمی‌خواهد هزینه تحصیل بدهد

سال‌های سال دانشگاه‌ها بر اساس یک ایده ساده عمل کرده‌اند: دانش کالایی کمیاب است. شما شهریه می‌پردازید، در کلاس‌ها حاضر می‌شوید، تکالیف را انجام می‌دهید و در نهایت یک مدرک تحصیلی دریافت می‌کنید که برای ورودتان به بازار کار ضروری است.

این فرآیند تاکنون دو کار مهم انجام می‌داده است: اولاً به شما دسترسی به دانشی می‌داده که یافتن آن در جای دیگر دشوار بوده، و ثانیاً به کارفرمایان نشان می‌داد که زمان و تلاش لازم برای تسلط بر این دانش را قبلاً در جریان تحصیلتان به کار برده‌اید.

این الگو به این دلیل کار می‌کرد که جوینده علم حاضر بود هزینه دسترسی به دانش را بپردازد؛ یعنی شهریه بدهد و کارفرما هم حاضر بود برای استفاده از علمی که توسط فارغ‌التحصیل دانشگاه کسب شده بود دستمزد بپردازد.

اما اکنون اوضاع تغییر کرده است، چون دسترسی به علم تغییر کرده است. پس قیمت دسترسی به آن و استفاده از آن هم تغییر کرده است. در دنیای امروز که دانش به لطف اینترنت و فناوری‌های دیجیتال به طور گسترده‌ای در دسترس است، ارزش اقتصادی مدرک دانشگاهی سنتی در حال کاهش است. این تحول اساسی باعث شده موسسات آموزشی نیازمند بازتعریف نقش و ارزش خود در اکوسیستم یادگیری باشند.

بر اساس گزارش موسسه مشاوره جهانی مک‌کینزی، هوش مصنوعی مولد می‌تواند بین ۲.۶ تا ۴.۴ تریلیون دلار به بهره‌وری سالانه جهانی بیفزاید. دلیل این امر چیست؟ ساده‌ترین پاسخ این است که هوش مصنوعی هزینه نهایی تولید و سازماندهی اطلاعات را به سمت صفر سوق می‌دهد.

درنتیجه، وقتی عرضه اطلاعات به این شکل انفجاری افزایش می‌یابد، اقتصاد پایه حکم می‌کند که قیمت سقوط کند. با این ترتیب، «صرفه» دانشی که دانشگاه‌ها مدت‌ها به فروش می‌رساندند، در حال کاهش است.

بازارها این موضوع را خیلی زود دریافته‌اند و بازار کار سریع‌تر از نظام‌های آموزشی به آن واکنش نشان داده است. مثلاً از زمان راه‌اندازی چت‌جی‌پی‌تی، آگهی‌های شغلی سطح پایه در انگلیس به میزان یک سوم کاهش یافته است. در آمریکا نیز چندین ایالت در حال حذف الزامات مدرک دانشگاهی برای مشاغل بخش عمومی هستند.

به عنوان مثال در ایالت مریلند، سهم آگهی‌های شغلی دولتی که نیازمند مدرک دانشگاهی بودند، بین سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ از حدود ۶۸ درصد به ۵۳ درصد کاهش یافته است. این تحولات نشان می‌دهد که ارزش مدرک دانشگاهی به عنوان فیلتر اولیه استخدام در حال بازتعریف اساسی است. کارفرمایان به طور فزاینده‌ای به دنبال مهارت‌های عملی و توانایی‌های شناختی هستند تا مدارک آکادمیک سنتی.

در این میان، چه چیزی کمیاب است؟ هربرت سایمون، اقتصاددان و دانشمند شناختی برنده جایزه نوبل، دهه‌ها پیش این موضوع را به شکلی موجز بیان کرد: «وفور اطلاعات باعث فقر توجه می‌شود.» یعنی در جهان امروز وقتی حقایق ارزان و فراوان می‌شوند، ظرفیت محدود ما برای فیلتر کردن، قضاوت و به‌کارگیری آنها به گلوگاه اصلی تبدیل می‌شود. به همین دلیل، موضوع به سمت مهارت‌هایی تغییر می‌کند که ماشین‌ها هنوز در تقلید از آنها مشکل دارند: تفکر انتقادی، تاب‌آوری و انعطاف‌پذیری، هوش هیجانی، مسئولیت‌پذیری و اخلاقیات، کار تیمی و همکاری موثر، خلاقیت کارآفرینانه و درنهایت، حفظ کنجکاوی و آمادگی برای رشد

منبع: کانورسیشن

چرا باید خواند: دانش دیگر مثل گذشته کالای کمیابی نیست و از راه‌هایی مثل هوش مصنوعی می‌توان راحت به آن دست یافت. بخوانید تا ببینید دانشگاه‌ها در وضعیت جدید باید چه کنند

این موارد نشان می‌دهند در جهانی که هوش مصنوعی توانسته دسترسی به دانش پایه را به وضعیتی دموکراتیک بکشاند، مهارت‌های انسانیِ متمایزکننده به موضوعی کمیاب و ارزشمند تبدیل شده‌اند. این قابلیت‌ها درواقع مکمل هوش مصنوعی هستند، نه جایگزین آن، و به همین دلیل بازده دستمزدی آنها ثابت مانده یا در حال افزایش است.

حالا سوال این است که دانشگاه‌ها برای مواجهه درست با شرایط جدید چه کار می‌توانند بکنند. این اقدامات فوری که باید توسط دانشگاه‌ها در دستور کار قرار بگیرند از چند جنبه مطرح هستند.

اولین مورد، بازنگری در دروس است. فرض کنید یک درس دانشگاهی وجود دارد که اگر سوالاتش را به چت‌جی‌پی‌تی بدهید، این هوش مصنوعی می‌تواند بدون دردسر در آن رتبه بالایی کسب کند. این نشان می‌دهد که محتوای این درس دانشگاهی دیگر ارزش خاصی ندارد. ارزش دروس حالا باید به سمت ترکیب دانش‌های مختلف و تقویت قضاوت و ذهن دانشجویان حرکت کند.

مورد بعدی اما تجدید سرمایه‌گذاری در تجربه یادگیری است. منظور این است که منابع باید به پروژه‌های مربی‌محور، شبیه‌سازی‌های پیچیده دنیای واقعی و آزمایشگاه‌های تصمیم‌گیری اخلاقی هدایت شوند، جایی که هوش مصنوعی یک ابزار است نه بازیگر اصلی.

مورد سوم، اعتباربخشی به مهارت‌های کلیدی است؛ مثل همکاری، ابتکار عمل و استدلال اخلاقی. این موارد مکمل‌های هوش مصنوعی هستند و مورد توجه کارفرمایان قرار می‌گیرند.

این موارد و تغییرات، نیازمند بازتعریف اساسی در مأموریت دانشگاه‌هاست. آنها از نهادهای انتقال دانش باید به مراکز پرورش قابلیت‌های انسانی منحصربفردی تبدیل شوند که هوش مصنوعی نمی‌تواند جایگزین آنها شود.



اکونومیست

رئیس همه‌کاره

شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین از نگاه اکونومیست از مرموزترین انسان‌های جهان است



جهان به روایت نمودارها

شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

The Economist

ثروتمندترین کشور جهان در سال ۲۰۲۵

در حال حاضر نروژ در برخی موارد رتبه اول را به خود اختصاص داده و سوئیس هم در برخی از دیگر موارد، صدرنشین است. در دیگر معیارها، سنگاپور رتبه اول را در جهان دارد. به صورت کلی این سه کشور، به لحاظ رفاه و ثروت اوضاع بهتری در جهان دارند. ناگفته نماند که ایرلند و لوکزامبورگ به دلیل آمار تحریف‌شده از این رتبه‌بندی حذف شده‌اند و مورد بررسی قرار نگرفته‌اند تا نتیجه این رتبه‌بندی، قابل اعتماد باشد و بتوان به آن تکیه کرد.

کشورهایی با بالاترین رتبه در سه فاکتور تولید ناخالص داخلی

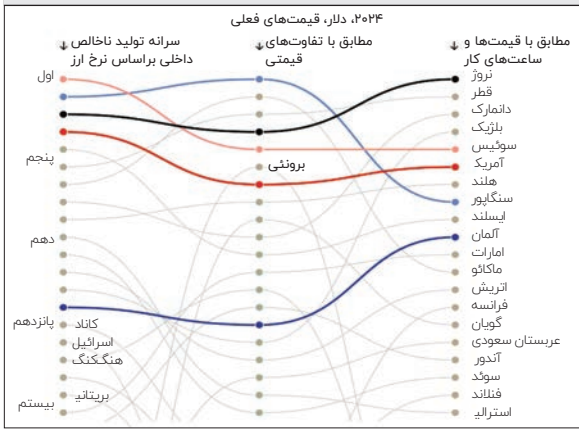

جنگی که قرار است یک قرن طول بکشد

جنگ روسیه و اوکراین همچنان ادامه دارد. برآوردها نشان می‌دهد تاکنون بین ۹۰۰ هزار تا ۱.۳ میلیون سرباز روسی کشته یا زخمی شده‌اند، از جمله حدود ۳۱ هزار نفر فقط در حمله تابستانی. اوکراین با وجود کمبود سلاح و نیرو، مقاومت سنگینی نشان داده است. پیشروی روزانه روسیه تنها حدود ۱۵ کیلومتر مربع است که با این سرعت، ۸۹ سال طول می‌کشد تا تمام اوکراین را اشغال کند. پوتین اما همچنان به جذب نیرو ادامه می‌دهد.

برآورد مجموع زیان‌ها به روسیه

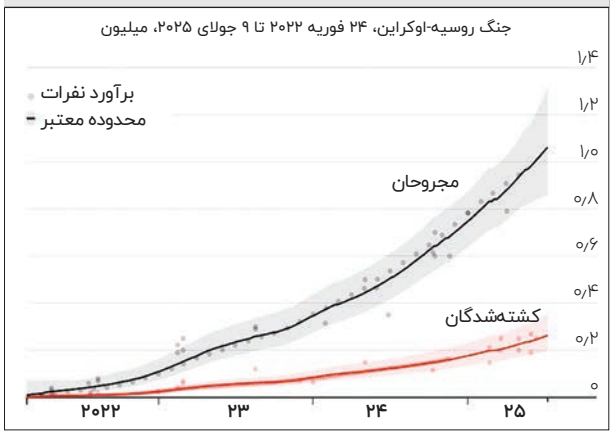

رونق هوش مصنوعی در چین

کشورهای مختلف دریافته‌اند که برای پیشرفت راهی به جز توسل به هوش مصنوعی ندارند. در اکثر این کشورها، فناوری هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های مرتبط در حال رونق است. بسیاری از افراد درحال سرمایه‌گذاری روی این جریان هستند. اکونومیست نشان می‌دهد که چین بیش از هر کشوری در این زمینه ورود کرده و در حال پیشرفت است. اگر این جریان به همین شکل و با همین آهنگ حرکت ادامه پیدا کند، می‌تواند به نفع چین به پایان برسد.

حرکت عمقی؛ شاخص فناوری هانگ‌سنگ

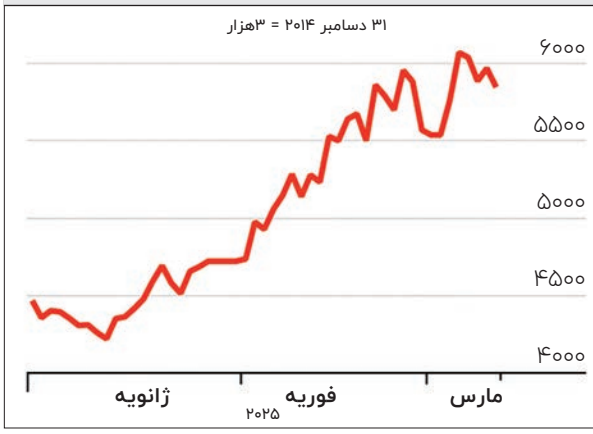

حرکت احزاب در آمریکا

سال‌هاست که در آمریکا دو حزب اصلی حاکم هستند، یکی حزب دموکرات و دیگری حزب جمهوری‌خواهان. با این حال، بررسی‌ها نشان می‌دهد که این دو حزب، در حال تغییر مسیر هستند و کمی از فضای سنتی خود فاصله گرفته‌اند. به‌ویژه در میان دموکرات‌ها شاهد شکل‌گیری فضاهای لیبرال‌تر هستیم. نمودار اکونومیست تا حدود زیادی فضا را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که این فضا به سمت لیبرال شدن در حرکت است.

راه سوم؛ آیا می‌خواهی حزب دموکرات بیشتر لیبرال شود یا میانه‌رو؟

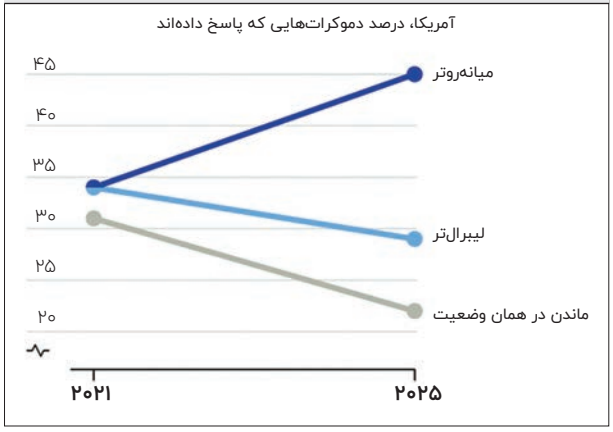

شهادت صدها نفر در غزه بر اثر گرسنگی

در ماه ژوئن سال ۲۰۲۵، بیش از ۸۰۰ فلسطینی هنگام تلاش برای دریافت غذا در غزه شهید شدند. این آمار با استناد به گزارش‌های وزارت بهداشت غزه منتشر شده است. طبق اعلام سازمان ملل، همه ساکنان غزه با ناامنی غذایی مواجه هستند و یک‌سوم جمعیت برای چند روز هیچ غذایی نخورده‌اند. بیش از ۱۰۰ نفر هم به دلیل گرسنگی و عدم دسترسی به مواد غذایی جان خود را از دست داده‌اند. تیراندازی نظامیان باعث می‌شود بسیاری از افراد در تلاش برای دست یافتن به غذا، در محل ارائه کمک‌های غذایی، جان خود را از دست بدهند.

غزه، مرگ‌های مرتبط با توزیع کمک‌های انسانی، مجموع ماهانه

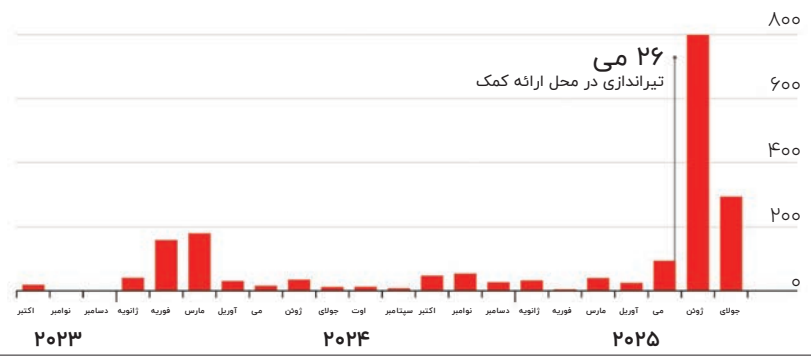

کاتولیک‌ها آن‌قدر هم بسته نیستند

نتایج نظرسنجی‌ای که به سفارش اکونومیست انجام شده، نشان می‌دهد که بسیاری از کاتولیک‌ها دیدگاه‌هایی بازتر از آنچه تصور می‌شود دارند. از میان ۷۶۸۰ پاسخ‌دهنده در ۱۲ کشور، ۵۶ درصد حمایت کلیسا از حقوق پناهندگان حتی در تضاد با قوانین مرزی را تأیید کردند. بیش از نیمی نیز با کشیش شدن زنان موافق بودند و ۴۶ درصد با ازدواج کشیش‌ها مخالفتی نداشتند.

کلیسا باید به استقبال ورود زنان به مدیریت کلیسا برود

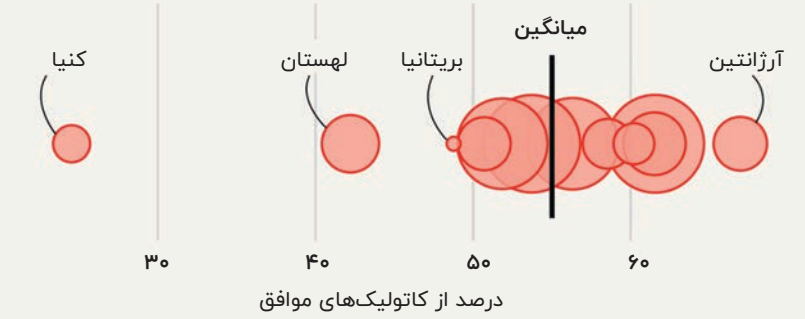

خرابکاری به جای جمع‌آوری اطلاعات

روسیه اکنون به‌جای استفاده از مأموران اطلاعاتی رسمی، بیشتر از عوامل جنایتکار و گروه‌هایی مانند واگنر بهره می‌برد. این روش انعطاف‌پذیری و انکارپذیری بیشتری برای کرملین فراهم می‌کند و باعث افزایش حملات ساده‌تر اما پرتعدادتر شده است. زیرساخت‌های فرسوده اروپا نیز آسیب‌پذیری را تشدید کرده‌اند، به‌ویژه آنکه بیشتر این زیرساخت‌ها در مالکیت شرکت‌های خصوصی هستند که اغلب اولویت را به بهره‌وری می‌دهند، نه پایداری. برای مثال، سوئد در حال بررسی خرابکاری در بیش از ۳۰ دکل مخابراتی است.

حملات روسیه در اروپا

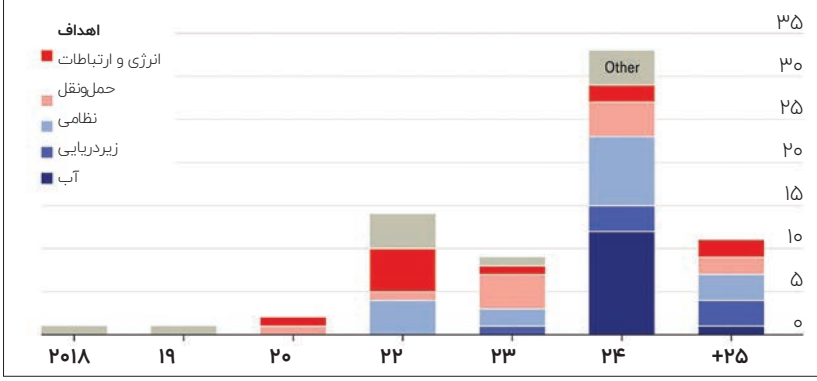

توقف کمک‌های خارجی منجر به مرگ می‌شود

در ژوئیه ۲۰۲۵، دولت دوم دونالد ترامپ برنامه‌ای برای کاهش چشمگیر کمک‌های خارجی آمریکا ارائه داد که اگر به تصویب کنگره برسد، ممکن است جان نزدیک به یک میلیون نفر را به خطر اندازد، در حالی که صرفه‌جویی حاصل، بسیار کمتر از آن چیزی است که اکثر آمریکایی‌ها تصور می‌کنند. بلافاصله پس از آغاز دور دوم ریاست‌جمهوری، ترامپ تلاش کرد حدود ۹.۴ میلیارد دلار از بودجه تأییدشده توسط کنگره را پس بگیرد.

بهترین حدسی که می‌توانی بزنی، چند درصد از بودجه فدرال صرف کمک‌های خارجی می‌شود؟



رهبر برجسته چین به نظر می‌رسد هیچ رقیب جدی‌ای ندارد؛ او دومین اقتصاد بزرگ جهان و بزرگ‌ترین نیروهای مسلح آن را ظاهراً بدون چالش هدایت می‌کند. برای رهبران جهان، دسترسی به او ضروری است.

[شی جین‌پینگ]

مرد مرموز

این رهبر چینی با همه فرق دارد

هر سال در ماه اوت، قدرتمندترین مرد جهان از دید عموم غایب می‌شود. رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ احتمالاً هفته آینده پکن را ترک خواهد کرد و به مقامات ارشد در اقامتگاه ساحلی بیدای‌هه، در حدود سه ساعت شرق پایتخت، برای یک دوره استراحت تابستانی ملحق خواهد شد. بزرگان حزب کمونیست از زمان مائو تسه‌تونگ در ویلاهای این مکان گرد هم می‌آمدند. با این حال، این غیبت‌های طولانی همچنان می‌تواند گمانه‌زنی‌های داغی را در خارج از چین درباره میزان تسلط رهبر بر قدرت برانگیزد.

نشست تابستانی امسال موفقیت خیره‌کننده شی در بازسازی رده‌های بالای حزب را منعکس خواهد کرد: نسل قدیمی یا مرده‌اند، یا ناتوان شده‌اند، یا کنار گذاشته شده‌اند، و وفاداران حاکم‌اند. رهبر برجسته چین به نظر می‌رسد هیچ رقیب جدی‌ای ندارد؛ او دومین اقتصاد بزرگ جهان و بزرگ‌ترین نیروهای مسلح آن را ظاهراً بدون چالش هدایت می‌کند. برای رهبران جهان، دسترسی به او ضروری است. اخیراً او میزبان وزرای خارجه هند و روسیه، مقامات ارشد اتحادیه اروپا بود و با نخست‌وزیر استرالیا مذاکره کرد. و آمریکا به‌تازگی امیدهای بالای خود را برای برگزاری دیداری بین شی و رئیس‌جمهور دونالد ترامپ در اواخر سال جاری تکرار کرده است.

سیاست نخبگان چین همچنان یک جعبه سیاه باقی مانده است. اگر رهبری در مشکل باشد، خارجی‌ها ممکن است آخرین کسانی باشند که متوجه شوند. اما تحلیلگران اکنون زمزمه می‌کنند که سبک حکومتی شی ممکن است به‌طور ظریفی در حال تغییر باشد. او که در ابتدا سیستم کمیسیون‌ها را برای تسلط بر بوروکراسی تقویت کرده بود، اکنون در حال کاهش آن است. برخی کمیسیون‌ها، نوعی کمیته که توسط شی اداره می‌شود، کمتر تشکیل جلسه می‌دهند. در برخی دیگر، او به معاونان مورد اعتماد خود اجازه می‌دهد تا برنامه‌هایش را اجرا کنند. و او کمتر در انظار عمومی ظاهر می‌شود. اما این تحولات به‌جای به چالش کشیدن اقتدار رئیس حزب چین، ممکن است تنها آن را تقویت کنند.

اگر تغییری در سبک در جریان باشد، این تغییر برای مردی که از زمان به قدرت رسیدن در سال ۲۰۱۲ بی‌رحمانه قدرت را متمرکز کرده، قابل‌توجه خواهد بود. تعداد مقاماتی که تحت تحقیق قرار گرفته‌اند، همراه با اقتدار خود شی افزایش یافته است. در عین حال، تصفیه‌های اخیر در نیروهای مسلح قابل‌توجه بوده‌اند. چندین ژنرال که زمانی در کمیسیون نظامی مرکزی پنج‌نفره، ارگان حزبی که نیروهای مسلح را کنترل می‌کند و توسط شی ریاست می‌شود، حضور داشتند، تحت تحقیق هستند یا از انظار غایب شده‌اند. جدیدترین نمونه ظاهری، هه ویدونگ، بالاترین مقام نظامی خواهد بود که از سال ۱۹۶۷ سقوط کرده است. او از اوایل مارس در انظار عمومی دیده نشده است.

رهبری حزبی از متحدان برخی مشکلات را حل می‌کند، اما شی به نظر می‌رسد از این نگران است که می‌تواند مشکلات دیگری ایجاد کند. کسانی که به دلیل وفاداری انتخاب شده‌اند ممکن است تجربه کافی نداشته باشند، از ارائه اخبار بد اجتناب کنند یا فرصت‌هایی برای فساد ببینند. شی در ۳۰ ژوئن به پولیت‌بوروی ۲۴ نفره گفت که «رشته خودانقلابی باید حتی بیشتر سفت شود.»

پس از به قدرت رسیدن، شی از طریق مجموعه‌ای از کمیسیون‌های حزبی که به او اجازه می‌داد بوروکراسی دولتی و دیگر منافع تثبیت‌شده را دور بزند، قدرت را به کار گرفت. این سلاح نهادی قدرتمند همچنین به او اجازه داد تا مقاماتی را که خودش انتخاب نکرده بود، مانند نخست‌وزیر سابق، لی کەچیانگ، کنار بگذارد. شی نزدیک به دوازده کمیسیون از خود تأسیس کرده است که حوزه‌های مختلف حکومتی را نظارت می‌کنند و برنامه داخلی او را هدایت می‌کنند. اما به گفته نیل توماس از انجمن آسیا، یک اندیشکده آمریکایی، او اکنون بیشتر دستورات کتبی به جلسات مرتبط ارسال می‌کند تا اینکه در آن‌ها شرکت کند.

تعداد این جلسات نیز به نظر می‌رسد در حال کاهش است. مهم‌ترین کمیسیون، در زمینه اصلاحات اقتصادی، در پنج سال اول رهبری او ۳۸ بار تشکیل جلسه داد. از سال ۲۰۲۲، تنها شش جلسه برگزار کرده و از اوت ۲۰۲۴ هیچ جلسه‌ای به‌طور عمومی اعلام نشده است. بیانیه‌های آن نیز کوتاه‌تر شده‌اند، که نشان می‌دهد تصمیمات کمتری می‌گیرد. کریستوفر بدور از گاوکال دراگونومیکس، یک شرکت تحقیقاتی مستقر در هنگ‌کنگ، اشاره می‌کند که دیگر کمیسیون‌های تحت رهبری شی نیز به همین ترتیب کاهش یافته‌اند.

پولیت‌بورو در جلسه ژوئن خود مقرراتی (هرچند آن‌ها را منتشر نکرد) ایجاد کرد که برای اولین بار مسئولیت‌های کمیسیون‌های حزبی، که اکثر آن‌ها هنوز توسط شی ریاست می‌شوند، را روشن می‌کند. به‌طور قابل‌توجهی، بیانیه جلسه اعلام کرد که آن‌ها باید «هماهنگی کنند بدون اینکه زیاده‌روی کنند و اجرا را بدون تجاوز تضمین کنند.» هالی اسنیپ از دانشگاه گلاسکو می‌گوید این مقررات جدید بخشی از تلاش‌های شی برای «حکومت از طریق قوانین» است، شاید به این دلیل که برنامه او حتی زمانی که خودش در اتاق نیست، غالب بماند. همه این‌ها به نظر بخشی از تلاشی برای اطمینان از پاسخگویی کشور به حزب، با شی در رأس آن -و بدون جدایی قوا- است.



چرا باید خواند: شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین به‌عنوان یکی از قدرتمندترین چهره‌های سیاسی در جهان شناخته می‌شود. نشریه اکونومیست پرده از برخی اسرار این چهره مرموز برداشته است

تغییر دیگر در رویکرد شی به تفویض اختیار مربوط می‌شود. او شروع به واگذاری نظارت بر برخی کمیسیون‌های مهم به زیردستان کرده است. ویکتور شی از دانشگاه کالیفرنیا، سن‌دیگو، اشاره می‌کند که محدود کردن قدرت گروه‌ها ممکن است شی را در واگذاری کنترل آن‌ها راحت‌تر کند. به‌ویژه، او به کای چی، در واقع رئیس دفترش؛ لی چیانگ، نخست‌وزیر؛ و دینگ شوئه‌شیانگ، معاون نخست‌وزیر، اعتماد کرده است. هر یک در اوایل سال ۲۰۲۳ یک کمیسیون حزبی برای رهبری دریافت کردند. همه آن‌ها در کمیته دائمی هفت‌نفره پولیت‌بورو، که در رأس قدرت قرار دارد، حضور دارند؛ شی در سال ۲۰۲۲ با ارتقای آن‌ها سنت‌شکنی کرد. آن‌ها ارتباط قوی با رهبر دارند، اما پیوندهای ضعیفی با یکدیگر.

کای چی به‌طور گسترده توسط ناظران به‌عنوان مورد اعتمادترین مشاور شی شناخته می‌شود. او برنامه‌ریزی، ارتباطات و امنیت رهبری حزب را کنترل می‌کند. به‌طور غیرمعمول، در عین حال، او مسئول عملیات روزانه بوروکراسی عظیم مرکز حزب است. با این حال، این لی چیانگ کمتر مورد توجه است که به نظر می‌رسد بیشترین سود را از کاهش آهسته وظایف رهبر ارشد برده است.

تفویض وظایف به وفاداران، در حالی که جانشینی (و در نتیجه رقیب بالقوه) شناسایی نشده است، ممکن است نشانه‌هایی از رهبری باشد که قصد دارد تا سنین بالا حکومت کند. شی ۷۲ ساله است (مادرش، چی شین، ۹۸ ساله است). هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او در پایان سومین دوره پنج‌ساله‌اش در سال ۲۰۲۷ کنار برود. در سال‌های پایانی خود، هم مائو و هم دنگ شیائوپینگ قدرت را تکه‌تکه کردند تا اطمینان حاصل کنند که زیردستان به‌عنوان وزنه‌های متقابل عمل کنند تا هیچ‌یک بیش از حد نفوذ پیدا نکنند. آن‌ها شبیه به پیشگویان شدند، که از پشت پرده درباره ایدئولوژی سخن می‌گفتند. با گذشت زمان، شی ممکن است سیستمی را شکل دهد که در آن قدرت نهایی حتی در غیاب او همچنان از آن او باشد.

مشکل در سیاست است. بسیاری از مردم باور ندارند که اهداف سخت‌گیرانه «خالص صفر» که برخی دولت‌ها سیاست‌های اقلیمی خود را به آن گره زده‌اند، به نفع آن‌هاست -یا اینکه برای دیگران فایده‌ای خواهد داشت. برخی فکر می‌کنند که فریب خورده‌اند، پول خوبی برای رسیدن به اهدافی بد پرداخت می‌کنند.

[آب‌وهوا]

دنیای ناممکن‌ها

مقابله با تغییرات اقلیمی به سیاست نیاز دارد

در ۲۹ ژوئیه، آژانس حفاظت از محیط زیست آمریکا، در ادامه تخریب تلاش‌های دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور، برای کاهش انتشـــار گازها، اعلام کرد که اختیارات اصلی خود برای تنظیم گازهای گلخانه‌ای را کنار خواهد گذاشت. این اقدام همراه با حملات بی‌پروای او به علم آب‌وهوا اســـت. در اروپا، جنگ در اوکراین باعث افزایش بودجه‌های دفاعی شده و هزینه‌های سیاست‌های سبز را تحت فشار قرار داده، سیاست‌هایی که همچنین با مخالفت‌های سیاسی جدید مواجه شده‌اند. برخی رأی‌دهندگان معتقدند هزینه کاهش انتشـــار گازها بیش از حد بالاست یا باید بر عهده دیگران باشد. در کشورهای فقیر، که به‌طور تاریخی بسیار کمتر از کشورهای ثروتمند گاز منتشر کرده‌اند، بسیاری از سیاست‌های سبز که به نظرشان خارجی و بی‌توجه به نیاز مبرم محلی به انرژی است، ناراحت هستند. با احساس جهت‌گیری‌های سیاسی، شرکت‌های بزرگ جهانی درباره مسائل سبز سکوت کرده‌اند، هرچند بسیاری همچنان آن را دنبال می‌کنند.

هیچ‌کدام از این‌ها جهان را از توانایی فنی برای کربن‌زدایی بخش بزرگی از اقتصادش محروم نمی‌کند؛ در این زمینه اوضاع هرگز بهتر از این نبوده است. هزینه انرژی پاک در حال کاهش است، در حالی که تقاضا برای آن همچنان رو به رشد است.

مشکل در سیاست است. بسیاری از مردم باور ندارند که اهداف سخت‌گیرانه «خالص صفر» که برخی دولت‌ها سیاست‌های اقلیمی خود را به آن گره زده‌اند، به نفع آن‌هاست -یا اینکه برای دیگران فایده‌ای خواهد داشـــت. برخی فکر می‌کنند که فریب خورده‌اند، پول خوبی برای رســـیدن به اهدافی بد پرداخت می‌کنند، در حالی که کســـب‌وکارها و افراد در جاهای دیگر کربن منتشر می‌کنند و به این کار می‌خندند. دیدن چین که روز به روز قدرتمندتر می‌شـــود و بیش از اروپا و آمریکا به‌طور ترکیبی گاز منتشر می‌کند، رأی‌دهندگان غربی را خشمگین می‌کند.

منطق علمی برای خالص صفر قوی است. پایان گرمایش نیازمند توقف افزایش سطح گازهای گلخانه‌ای در جو است. این به این معناست که یا جهانی بدون چنین انتشاراتی داشته باشیم یا جهانی که به همان اندازه گاز گلخانه‌ای که وارد جو می‌کند، از آن خارج کند (بخش «خالص» در خالص صفر). منطق غیرقابل‌انکار است. منطق سیاسی نیز روشن اســـت. گفتن اینکه تا تاریخ مشخصی به خالص صفر خواهید رسید، هدفی مشخص و به‌راحتی قابل بیان اســـت. اهداف سخت و بلندپروازانه مزایایی دارند: تا زمانی که تلاش نکنید، هرگز مطمئن نیستید چه چیزی ممکن است.

با این حال، رسیدن به خالص صفر در آینده نزدیک نیازمند کاهش سریع، عمیق و دردناک انتشارات است. برای کشورهایی که هنوز هیچ کاهشی در انتشارات خود ندیده‌اند -که در سطح جهانی اکثر آن‌ها هستند- تندترین کاهش‌ها باید خیلی زود اتفاق بیفتد. در بسیاری از موارد، چنین سناریوهایی به‌سختی از نظر فیزیکی قابل‌تصور هستند، چه برسد به اینکه از نظر سیاسی امکان‌پذیر باشند.

اگر هدفی چنان سخت باشد که نتواند رضایت عمومی را جلب کند، باید تغییر کند. اما چگونه؟ کنار گذاشتن کامل اهداف سخت‌گیرانه خالص صفر در کشورهای ثروتمند، طرفداران محیط زیست را دلسرد می‌کند، منکران آب‌وهوا را جسورتر می‌کند و اصلاحات معقول را دشوارتر می‌سازد. بهتر است راه‌هایی پیدا شود تا این اهداف به دسته «بیشتر یک راهنما» منتقل شوند. مقاومت از سوی کسانی که معتقدند همه مشکلات با «اراده سیاســـی بیشتر» حل می‌شود وجود خواهد داشت، اما همان‌طور که یک آلمانی با اراده آهنین زمانی گفت، سیاست هنر ممکن‌هاست.



چرا باید خواند:
مهار تغییرات اقلیمی هرگز قرار نبود آسان باشد. تعادل انرژی بنیادین یک سیاره نمی‌تواند یک‌شبه تغییر کند؛ همچنین اقتصاد مبتنی بر سوخت‌های فسیلی که به میلیاردها نفر خدمت می‌کند، بدون اعتراضات سیاسی شدید قابل جایگزینی نیست. اما امروز این مشکل به‌ویژه دشوار به نظر می‌رسد

بهتر است بیسمارک باشیم

برخی سیاســـتمداران این را درک می‌کنند. مارک کارنی، نخست‌وزیر کانادا و اقتصاددان، می‌فهمد که در بسیاری از موقعیت‌ها، کارآمدترین راه برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، مالیات بر آن‌هاست. اما بســـیاری از رأی‌دهندگان از چنین مالیات‌هایی متنفرند، بنابراین او به‌سرعت جنبه‌هایی از طرح قیمت‌گذاری کربن کانادا که مستقیماً بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد را لغو کرد.

به‌جای دریافت هزینه برای آلودگی، بسیاری از دولت‌ها اجتناب از آن را یارانه داده‌اند. برخی یارانه‌ها نتیجه داده‌اند. تقاضای اضافی چرخه مثبت حجم بیشـــتر و قیمت‌های پایین‌تر را ایجاد کرده که باعث شـــده توربین‌های بادی، خورشـــیدی و باتری‌ها در دســـترس‌تر و ارزان‌تر شـــوند. هزینه‌ها اکنون چنان پایین است که تقاضای بدون تحریک، آن‌ها را حتی پایین‌تر خواهد برد. این تقریباً تضمین می‌کند که میزان کربن‌زدایی به هر حال افزایش یابد. حتی آمریکا پس از «لایحه بزرگ و زیبا» شاهد کاهش انتشارات خود خواهد بود، هرچند کندتر از آنچه می‌توانست باشد.

بـــا این حال، یارانه‌ها همچنان بازارها را تحریف می‌کنند و کاهش انتشـــارات را نسبت به قیمت کربن معمولاً ارزان‌تر نمی‌کنند. بنابراین، منطقی اســـت که وقتی از نظر سیاسی امکان‌پذیر است (مثلاً وقتی مستقیماً بر رأی‌دهندگان تأثیر نمی‌گذارد)، برای انتشـــارات هزینه دریافت شـــود. دولت‌ها همچنین باید یارانه‌های مضر برای آب‌وهوا، مانند آن‌هایی که هنوز برای سوخت‌های فسیلی اعمال می‌شوند، را حذف کنند.

آن‌ها باید سخت‌تر تلاش کنند تا دردی که کربن‌زدایی برای افراد عادی ایجاد می‌کند، کاهش یابد. آن‌ها را مجبور به خرید پمپ‌های حرارتی نکنید وقتی تکنسین‌های کافی برای نصب آن‌ها وجود ندارد. با ساخت زیرساخت شارژ و اجازه دادن به واردات ارزان از چین، تغییر به خودروی برقی را آسان‌تر کنید. همین منطق کاهش درد را برای سازگاری به کار ببرید. مارین لوپن، پوپولیســـت برجسته فرانسوی، وقتی شکایت کرد که نخبگان فرانسه تهویه مطبوع دارند اما توده‌ها ندارند، با مردم هم‌صدا شد.

آمریکا تا زمانی که ترامپ مســـئول است، نقش غیرمعمولی ایفا خواهد کرد: به‌عنوان یک داستان هشداردهنده. برخی فناوری‌های انرژی پاک امیدوارکننده، مانند زمین‌گرمایی پیشرفته و حتی شاید همجوشی، اکنون حمایت دوحزبی دارند. اما جنگ ترامپ علیه اقدامات اقلیمی، کشور را در وضعیت بدتری قرار خواهد داد. در زمانی که تقاضای انرژی در حال افزایش است، بخشی از آن برای تأمین انرژی هوش مصنوعی -اولویت امنیت ملی- مورد نیاز است، قیمت‌ها بالا خواهد رفـــت. تلاش‌ها برای ایجاد یک صنعت تجدیدپذیر آمریکایی برای رقابت با چین پژمرده خواهد شد.

رأی‌دهندگان در همه‌جا پاکیزگی را به آلودگی و آینده‌ای که در آن بتوانند شـــکوفا شوند را به آینده‌ای خطرناک ترجیح می‌دهند. این‌ها فریادهای گردهم‌آیی قوی‌تری نسبت به یک هدف انتزاعی هستند. داستان‌هایی که باعث می‌شوند مردم احساس کنند در پیشرفت مشارکت دارند، همچنان خوب عمل می‌کنند. ایده عدم وابستگی به نوسانات قیمت سوخت‌های فسیلی هم جذاب است. «هنر ممکن‌ها» ممکن است بی‌روح به نظر برسد. اما سیاستی از امکانات جدید می‌تواند سیاست اقلیمی را روی پایه‌ای پایدارتر قرار دهد و همچنین امید ارائه دهد. این چیزی است که کسانی که با تغییرات اقلیمی مبارزه می‌کنند باید ارائه دهند.

وقتی صحبت از بسیاری از اجزای هوش مصنوعی می‌شود، چین در مقایسه با آمریکا عملکرد خوبی دارد. این کشور دارای ذخایر عمیقی از استعداد، داده و سرمایه و ظرفیت تولید انرژی فراوان است. اما تراشه‌ها پاشنه آشیل آن هستند.

[آمریکا و چین]

اقدام بدموقع

آمریکا نباید کنترل صادرات تراشه را کم کند

در شـــش ماه گذشـــته از زمانی که چین با DeepSeek جهان را شـــگفت‌زده کرد، پیشرفتش در هوش مصنوعی(AI) همچنان چشمگیر بوده است. تنها در ماه ژوئیه، سه آزمایشگاه مدل‌های هوش مصنوعی پیشرفته‌ای را رونمایی کردند که در برخی موارد حتی از بهترین‌های آمریکا پیشی گرفتند. مدیران شرکت‌های پیشرو در ساخت مدل‌های هوش مصنوعی آمریکا می‌گویند هوش مصنوعی پیشرفته‌ای که بتواند در تمام وظایف شناختی از انسان متوسط بهتر عمل کند، ممکن است تنها چند سال دیگر به واقعیت تبدیل شود. این رقابت نه‌تنها تجاری، بلکه ژئوپلیتیک است: کشوری که ابتدا به سوپرهوشمندی برسد، از مزایای نظامی قدرتمندی هم برخوردار خواهد شد.

این زمینه‌ای است که در آن دولت ترامپ به‌طور ناگهانی تصمیم خود را درباره صادرات تراشه‌های هوش مصنوعی پیشرو آمریکا به چین تغییر داده است. در ماه آوریل، فروش تراشه‌های H۲۰ انویدیا به جمهوری خلق چین ممنوع شد. اما در ۱۴ ژوئیه، این شرکت اعلام کرد که اجازه ازســـرگیری این فروش‌ها را دریافت کرده است. این تغییر ناگهانی پس از دیدار در کاخ سفید بین دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور، و جنسن هوانگ، مدیرعامل انویدیا، رخ داد. انویدیا ارزشمندترین شرکت جهان است و نوساناتش بازارها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای رئیس‌جمهوری که شاخص S&P 500 را به‌عنوان معیاری برای تأیید شخصی خود می‌بیند، این ممکن است نفوذی به انویدیا بدهد که دیگر شرکت‌ها فاقد آن هستند. اما حتی بدون این ظاهر ناپسند، این تصمیم اشتباه بزرگی در بدترین زمان ممکن است.

دلیل این امر آن است که با وجود پیشرفت‌های چشمگیر مدل‌های چینی، کنترل‌های تراشـــه‌ای آمریکا به‌وضوح مؤثر بودند. هنگامی که انویدیا تراشـــه H۲۰ را برای رعایت مجموعه قبلی قوانین طراحی کرد، به‌طور ناخواســـته تراشه‌ای ساخت که برای آموزش مدل‌هـــای جدید هوش مصنوعی ناکارآمد بود، اما برای اجـــرای آن‌ها -فرآیندی به نام استنتاج- عالی بود. از زمان ممنوعیت صادرات H۲۰ در ماه آوریل، حتی آزمایشگاه‌های چینی که کمبود تراشـــه‌های آموزشی را برای تولید مدل‌های هوش مصنوعی در سطح جهانی پشت سر گذاشته بودند، نتوانستند ظرفیت محاسباتی کافی برای ارائه این مدل‌ها به مشتریان پولی به دست آورند. آن‌ها مجبور شدند به میزبانی برون‌سپاری‌شده متکی شـــوند و از مقدار محدود تراشه‌های هوش مصنوعی تولیدشـــده توسط هواوی و دیگر شرکت‌های سخت‌افزاری چینی حداکثر استفاده را ببرند. اما روند مشخص است: بدون H۲۰، شرکت‌های چینی نمی‌توانند با تقاضا همگام شوند.

با افزایش پذیرش هوش مصنوعی، داشتن ظرفیت کافی برای استنتاج روزبه‌روز مهم‌تر خواهد شد و این باعث می‌شود کنترل‌های صادراتی حتی قوی‌تر شوند. به‌طور خلاصه، ممنوعیت آمریکا بر صادرات H۲۰ پیشرفت چین در هوش مصنوعی را مختل کرده است. برای آمریکا که در یک مسابقه تسلیحاتی با چین درگیر است، کنار گذاشتن این مزیت عجیب به نظر می‌رسد.

علاوه بر این، پیشرفت سریع در هوش مصنوعی استدلالی برای محدود کردن فروش تراشه‌ها در حال حاضر ارائه می‌دهد، حتی اگر این امر در بلندمدت صنعت سخت‌افزار چین را تقویت کند. شکی نیست که جلوگیری از دسترسی شرکت‌های چینی به ورودی‌های خارجی، تقاضا برای جایگزین‌های چینی را تحریک کرده است. این امر نوآوری و توسعه یک اکوسیستم جایگزین را به شکلی شتاب داده که حتی رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ و بودجه‌های کلان او نتوانســـتند به آن دست یابند. تولیدکنندگان تراشه داخلی چین سال‌ها از لبه پیشرفته صنعت عقب هستند، اما کنترل‌های صادراتی انگیزه تجاری آن‌ها را برای رسیدن به این سطح تقویت کرده است. بنابراین، آمریکا با یک معامله مواجه است: می‌تواند امروز صنعت نرم‌افـــزار هوش مصنوعی چین را محدود کند، به قیمت تقویت صنعت سخت‌افزار هوش مصنوعی آن در بلندمدت، یا برعکس.

چرا باید خواند:
آمریکا در حال حاضر ممنوعیت فروش به چین را که بسیار موثر بوده، کاهش می‌دهد، اما آیا این اقدام درست است؟ آیا کنترل صادرات تراشه باید برداشته شود؟ نشریه اکونومیست در این گزارش پاسخ می‌دهد

دیوید ســـاکس، مشـــاور هوش مصنوعی ترامپ، می‌گوید اجازه دادن به صادرات تراشه باعث وابستگی چین به اکوسیستم فناوری آمریکا خواهد شد و آن‌ها را از توسعه فناوری خود منصرف خواهد کرد. استدلال این است که هرچه شرکت‌های چینی بیشتر از تراشه‌های انویدیا استفاده کنند، برای هواوی و دیگر شرکت‌های محلی ســـخت‌تر خواهد بود کـــه جایگزینی تجاری قابل‌قبول توسعه دهند. وزیر بازرگانی آمریکا می‌گوید می‌خواهد چین به تراشه‌های آمریکایی «معتاد» شود.

با این حـــال، با توجـــه به اهمیـــت رقابت هوش مصنوعی، ریسک تقویت زنجیره تأمین سخت‌افزار چین در بلندمدت ارزش پذیرش را دارد. پیچیدگی شیطانی ساخت تراشه به این معناست که رسیدن به این سطح ســـال‌ها طول خواهد کشید. و اگر حتی احتمال کمی وجود داشته باشد که بازه زمانی توسعه هوش مصنوعی که توسط رهبران هوش مصنوعی آمریکا پیشنهاد شده درست باشد، مســـابقه برای سوپرهوشمندی ممکن است تا ســـال ۲۰۳۰ برنده خود را پیدا کند. بنابراین، آمریکا باید هر کاری که می‌تواند برای برنده شـــدن در این مسابقه در کوتاه‌مدت انجام دهد، حتی اگر این به معنای عدم جلوگیری از توسعه صنعت سخت‌افزار چین در بلندمدت باشد.

وقتی صحبت از بسیاری از اجزای هوش مصنوعی می‌شـــود، چین در مقایســـه با آمریکا عملکرد خوبی دارد. این کشور دارای ذخایر عمیقی از استعداد، داده و سرمایه و ظرفیت تولید انرژی فراوان است. اما تراشه‌ها پاشنه آشیل آن هستند. در حالی که مدل‌های هوش مصنوعی جهان را شگفت‌زده می‌کنند و پیشرفت‌های بزرگ‌تر در افق دیده می‌شود، احمقانه است که آمریکا به رقیب اصلی ژئوپلیتیک خود کمکی ارائه دهد.



شبحی هندی‌ها را آزار می‌دهد: شبح استعمار. یک مثال را در نظر بگیرید. ماه گذشته، شرکت مد پرادا سبک جدیدی از صندل‌ها را عرضه کرد که شباهت زیادی به یک محصول محلی داشت و جنجالی کوچک به راه انداخت. تایمز آف ایندیا این صندل‌ها را «مد استعماری» نامید. روزنامه هندو هم از استعمارگری صندل پرادا انتقاد کرد.

[هند]

رنج استعمار

چرا هندی‌ها اسیر ذهنیت استعماری هستند



این ماه هند هفتاد و هشتمین سالگرد رهایی خود از بریتانیا را جشن می‌گیرد. در این مدت، هند از کشوری به شدت فقیر و وابسته به کمک‌های غذایی به صادرکننده خالص غلات و قدرتی هسته‌ای شناخته‌شده تبدیل شده است. این کشور به‌زودی چهارمین اقتصاد بزرگ جهان خواهد شد. به‌ویژه تحت رهبری نارندرا مودی از سال ۲۰۱۴، هندی‌ها اعتماد به نفس جدیدی در هویت خود پیدا کرده‌اند و برخی از عقده‌های به ارث رسیده از نسل‌های گذشته را کنار گذاشته‌اند. هند در سال ۲۰۲۵، در ظاهر، کشوری مدرن و مطمئن به خود است.

با این حال، شبحی هندی‌ها را آزار می‌دهد: شبح استعمار. یک مثال را در نظر بگیرید. ماه گذشته، شرکت مد پرادا سبک جدیدی از صندل‌ها را عرضه کرد که شباهت زیادی به یک محصول محلی داشت و جنجالی کوچک به راه انداخت. تایمز آف ایندیا این صندل‌ها را «مد استعماری» نامید. روزنامه هندو هم از استعمارگری صندل پرادا انتقاد کرد. یکی از اعضای یک خاندان سلطنتی سابق از دولت خواست تا «قاطعانه علیه شرکت‌هایی که صنایع دستی چند هزار ساله ما را به‌طور غیرقانونی تصاحب می‌کنند، اقدام کند.» یکی از کاربران در شبکه اجتماعی X نوشت: «لطفاً علیه @prada (پرادا) اقدام سختگیرانه‌ای انجام دهید».

تشخیص اعمال موذیانه استعمار مانند دیدن تصویر مریم باکره روی یک تکه نان تست است: بیشتر مسئله‌ای از ایمان است تا شواهد. و ایمان چیزی است که هند در آن سرآمد است. هر شرکت، سیاستمدار یا مفسر غربی که به اندازه کافی بی‌احتیاطی کند تا نظری ابراز کند -یا حقیقتی را بگوید- که کاملاً به نفع هند نباشد، متهم به داشتن «ذهنیت استعماری» می‌شود. اما ادامه ماجرا گویاتر است. معمول نیست که هندی‌ها برای جبران خسارت به دولت نگاه کنند و خواستار ممنوعیت، تحقیقات یا مجازات علیه متخلف شوند. به عنوان مثال، آن عضو خاندان سلطنتی که از پرادا عصبانی بود، فقط به فضای خالی شکایت نکرد، بلکه دفتر نخست‌وزیر را هم تگ کرد.

این درخواست‌ها تنها به اقدام علیه خارجی‌های توهین‌آمیز محدود نمی‌شود. نگاهی به پست‌های X که وزارت کشور -مسئول جرایم و نظم عمومی- را تگ کرده‌اند، نشان می‌دهد که هندی‌ها برای کوچک‌ترین تخلفات، حتی زمانی که مربوط به هموطنان خودشان است، خواستار مداخله بالاترین سطوح دولت هستند.

این ذهنیت استعماری خاص خود هند است. این اعتقادی عمیق -چه در میان رهبران و چه شهروندان- است که دولت در مرکز جامعه قرار دارد و باید آن را کنترل کند. در زبان هندی، این دیدگاه از دولت به نام «مای‌باپ سرکار» یا «دولت مادر-پدر» شناخته می‌شود. مای‌باپ سرکار پرورش می‌دهد و محافظت می‌کند، اما باید نظم و مجازات را هم اعمال کند. ذهنیت استعماری از خماری استعماری متمایز است. خماری استعماری به بقایای گذشته‌ای اشاره دارد که هرگز ریشه‌کن نشده‌اند. این را می‌توان در همه‌جا یافت، از کلوپ‌های نخبگان گرفته تا دادگاه‌های قدیمی مد هند. ذهنیت استعماری تا حدی به دلیل تصمیمات آگاهانه‌ای که در خلق جمهوری جدید هند گرفته شد، شکل گرفت. حدود یک‌سوم قانون اساسی هند مستقیماً از قانون دولت هند در سال ۱۹۳۵، که توسط پارلمان بریتانیا تصویب شد و اصول حاکم بر مستعمره را تعیین کرد، اقتباس شده است. جواهرلعل نهرو، اولین نخست‌وزیر هند، این قانون را «منشور بردگی» توصیف کرد. آرغیا سنگوپتا، پژوهشگر قانون اساسی، در کتاب خود «قانون اساسی استعماری» می‌نویسد که قانون اساسی هند استعماری است، زیرا به شدت از سندی استعماری اقتباس شده است، اما همچنین «به معنای مفهومی‌تر: دولتی را ایجاد می‌کند که مانند دولت‌های استعماری، بسیار بالاتر از شهروند قرار می‌گیرد.»

چرا باید خواند:
هند سال‌ها در اسارت استعمار بوده اما اکنون هم سال‌هاست که از استعمار رهایی پیدا کرده است. با این حال، نگاهی به مردم این سرزمین نشان می‌دهد که آن‌ها هنوز گرفتار ذهنیت استعماری هستند. اکونومیست در این زمینه توضیح می‌دهد.

بنیان‌گذاران هند مدرن که مبارزه طولانی برای رهایی خود و مردمشان از یوغ استعمار داشتند، خود را در رأس کشوری شکننده و پراکنده یافتند. آرمان‌های لیبرال خوب و زیبا بودند، اما جای تعجب ندارد که اولویت به حفظ یکپارچگی هند داده شد. مقدمه قانون اساسی هند پژواک‌هایی از اعلامیه استقلال آمریکا دارد که نویسندگان قانون اساسی به آن احترام می‌گذاشتند. اما در حالی که اولین متمم قانون اساسی آمریکا حق غیرقابل‌انتقال آزادی بیان را تضمین می‌کند، اولین متمم قانون اساسی هند به شدت آن را محدود می‌کند.

در سال ۲۰۲۳، دولت مودی کد کیفری هند از سال ۱۸۶۰ را کنار گذاشت و آن را با بهاراتیا نیایا سانهیتا، نسخه جدیدی که گفته می‌شود برای کشوری مدرن مناسب است، جایگزین کرد. دولت سر و صدای زیادی درباره حذف جرم استعماری «فتنه» از این قانون جدید به راه انداخت. با این حال، این قانون شامل مفادی است که محققان و قضات نگرانند بتوانند به سادگی جایگزینی برای جرم قدیمی شوند. ذهنیت که دولت را به‌عنوان والد می‌بینند، همچنان پابرجاست. اگر هندی‌ها استعمار را همه‌جا می‌بینند، به این دلیل است که در کشوری زندگی می‌کنند که توسط برخی از اصول استعماری اداره می‌شود.

موج جهانی انتخابات در سال ۲۰۲۴ به‌عنوان اولین انتخابات عصر هوش مصنوعی (AI) اعلام شد. اما نظرات درباره معنای این موضوع متفاوت بود. آیا هوش مصنوعی باعث هجوم دیپ‌فیک‌های مخرب و هرزنامه‌های تولیدشده توسط مدل‌های زبانی بزرگ می‌شود؟

The Economist

[هوش مصنوعی]

مداخله مصنوعی

میزان اثرگذاری هوش مصنوعی بر انتخابات چقدر است؟

موج جهانی انتخابات در سال ۲۰۲۴ به‌عنوان اولین انتخابات عصر هوش مصنوعی (AI) اعلام شد. اما نظرات درباره معنای این موضوع متفاوت بود. آیا هوش مصنوعی باعث هجوم دیپ‌فیک‌های مخرب و هرزنامه‌های تولیدشده توسط مدل‌های زبانی بزرگ می‌شود؟ یا به سیاستمداران امکان می‌دهد با گروه‌های زبانی مختلف ارتباط برقرار کنند و به رأی‌دهندگان اجازه می‌دهد منابع اطلاعاتی جدیدی برای هدایت انتخابشان پیدا کنند؟

با بسته شدن حوزه‌های رأی‌گیری، شمارش آرا و استقرار سیاستمداران جدید و بازگشتی در مناصب، پیش‌بینی‌های مربوط به کمپین‌های انتخاباتی مجهز به هوش مصنوعی دقیق از آب درآمد. پایگاه داده جامعی از انتخابات که توسط پژوهشگران پنل بین‌المللی محیط اطلاعات گردآوری شده، نشان می‌دهد که هوش مصنوعی در چهار مورد از هر پنج انتخابات سال گذشته استفاده شده است.

این گروه، که خود را بر اساس IPCC (هیئت بین‌دولتی تغییر اقلیم) و نقش آن در نظارت بر تغییرات اقلیمی مدل‌سازی کرده، دریافت که هوش مصنوعی در انتخابات از آمریکا تا هند، بریتانیا تا اندونزی به کار گرفته شده است. معدود دموکراسی‌هایی که تأثیر کمی از این فناوری دیدند، معمولاً کوچک بودند، و بوتسوانا، مغولستان و توگو تنها کشورهایی با جمعیت بیش از ۲ میلیون نفر بودند که هوش مصنوعی در آن‌ها حضور نداشت.

و این تأثیر عموماً غیرمفید بود. بیشتر کاربردها در تولید محتوا بود، که اغلب منبع اصلی آن ناشناخته بود: در حدود نیمی از موارد (۴۶ درصد)، منشأ محتوای تولیدشده با هوش مصنوعی برای پنل غیرقابل ردیابی بود. از آنچه قابل ردیابی بود، تقریباً به همان اندازه از عوامل خارجی (۲۰ درصد) بود که از گروه‌های سیاسی داخلی مسلط به هوش مصنوعی (۲۵ درصد).

دلایلی برای مخفی نگه داشتن هویت وجود دارد که کاملاً در چارچوب رقابت‌های سیاسی سخت قرار می‌گیرد. برای مثال، استفاده از هوش مصنوعی برای دوبله سخنرانی یک سیاستمدار به زبان اقلیت می‌تواند احترام گروه‌های کمتر نمایندگی‌شده را جلب کند -اما اگر ویدئو لوگوی شرکت مشاوره مدیریت مسئول را داشته باشد، ممکن است کمتر تأثیرگذار باشد. هنگامی که دولت‌های داخلی به‌طور آشکار از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده کردند، همیشه خیرخواهانه بود، مانند در ماداگاسکار، جایی که این فناوری برای کمک به شناسایی رأی‌دهندگان استفاده شد.

کاربردهای مضر، مانند زمانی که سیاستمداران محبوب درگذشته هندی برای تأییدیت دوباره زنده شدند، یا زمانی که یک دیپ‌فیک ادعا می‌کرد یک نامزد بنگلادشی از رقابت کناره‌گیری کرده است، بیش از دوسوم استفاده‌های ثبت‌شده از هوش مصنوعی را تشکیل می‌داد. عوامل خارجی به‌طور یکنواخت خصمانه بودند: برای مثال، در جزایر سلیمان، ۷۵۰،۰۰۰ شهروند این کشور توسط عوامل روس و چینی هدف قرار گرفتند.

یک سؤال بی‌پاسخ باقی مانده است. آیا هیچ‌یک از حملات، آزمایش‌ها و شوخی‌های گوناگون واقعاً تأثیری داشتند؟ برخی به‌وضوح ناآرامی ایجاد کردند، مانند در رومانی، جایی که دادگاه قانون اساسی اعلام کرد که هوش مصنوعی در یک کمپین مداخله انتخاباتی استفاده شده و انتخابات ریاست‌جمهوری این کشور باطل و دوباره برگزار شد. اما مأموریت این پنل در بیش از یک جهت شبیه به IPCC است. تحقیقات هر دو گروه تأیید می‌کند که محیط در حال تغییر است. اما تصمیم‌گیری درباره اینکه چه باید کرد، بر عهده سیاستمداران است، نه پنل‌ها.

به این ترتیب می‌توان گفت که هوش مصنوعی در حال توسعه است. هم‌زمان با گسترش این فناوری، نقش آن در فضای سیاسی هم گسترش پیدا می‌کند. در این بین، این پرسش همچنان به صورت پررنگ وجود دارد که این نقش، مثبت خواهد بود یا منفی. زمان تا حدود زیادی پاسخ این پرسش را روشن می‌کند.

چرا باید خواند:
سال گذشته قریب به نیمی از جمعیت جهان پای صندوق‌های رای رفتند تا دموکراسی را تضمین کنند. در این بین، هوش مصنوعی هم ایفای نقش کرد. پرسش اینجاست که هوش مصنوعی چطور روی نتیجه انتخابات اثر می‌گذارد؟

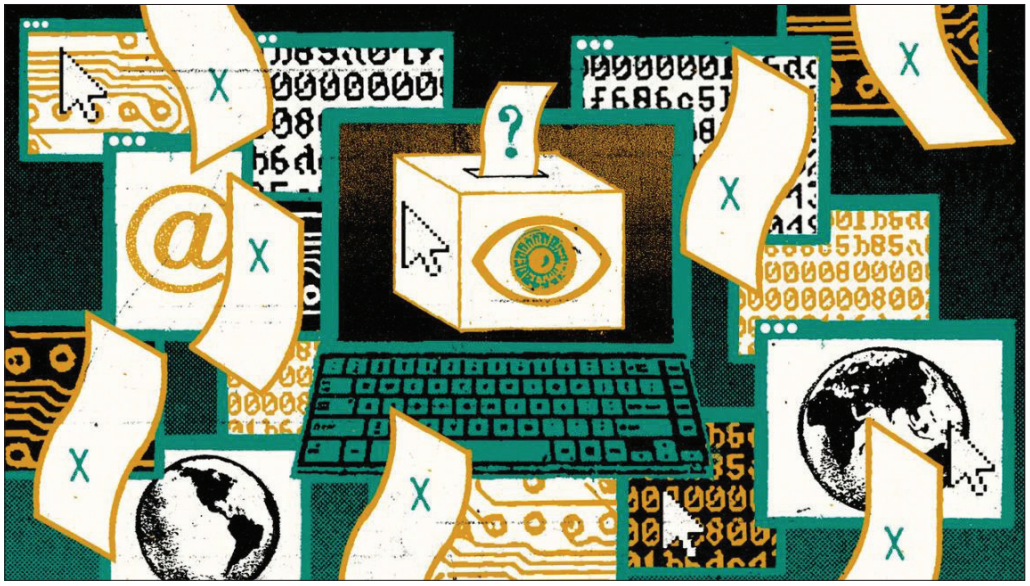

تا سال ۱۷۰۰، اقتصاد جهانی واقعاً رشد نمی‌کرد -فقط درجا می‌زد. در طول ۱۷ قرن پیش از آن، تولید جهانی به‌طور متوسط سالانه ۰.۱ درصد گسترش یافته بود، نرخی که در آن نزدیک به یک هزار سال طول می‌کشد تا تولید دو برابر شود.

[رشد اقتصادی]

نوآوری در تمام روز

هوش مصنوعی فراتر از بهره‌وری است؟

تا سال ۱۷۰۰، اقتصاد جهانی واقعاً رشد نمی‌کرد -فقط درجا می‌زد. در طول ۱۷ قرن پیش از آن، تولید جهانی به‌طور متوسط سالانه ۰.۱ درصد گسترش یافته بود، نرخی که در آن نزدیک به یک هزار سال طول می‌کشد تا تولید دو برابر شود. سپس ماشین‌های ریسندگی شروع به چرخیدن کردند و موتورهای بخار به کار افتادند. رشد جهانی بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۸۲۰ پنج برابر شد و به ۰.۵ درصد در سال رسید. تا پایان قرن نوزدهم، این رقم به ۱.۹ درصد رسید. در قرن بیستم، میانگین آن به ۲.۸ درصد رسید، نرخی که در آن تولید هر ۲۵ سال دو برابر می‌شود. رشد نه‌تنها به یک هنجار تبدیل شده، بلکه شتاب گرفته است.

اگر به طرفداران سیلیکون ولی باور داشته باشیم، این انفجار قرار است بزرگ‌تر شود. آن‌ها معتقدند که هوش عمومی مصنوعی (AGI)، که قادر به پیشی گرفتن از اکثر مردم در اکثر مشاغل دفتری است، به‌زودی رشد سالانه تولید ناخالص داخلی (GDP) را به ۲۰ تا ۳۰ درصد در سال، یا حتی بیشتر، خواهد رساند.

اینکه هوش مصنوعی ممکن است به‌زودی بسیاری از کارگران را بیکار کند، شناخته‌شده است. آنچه کمتر مورد بحث قرار گرفته، امید به این است که هوش مصنوعی بتواند جهان را در مسیر رشدی انفجاری قرار دهد. این پیامدهای عمیقی خواهد داشت. بازارهای نه‌تنها نیروی کار، بلکه کالاها، خدمات و دارایی‌های مالی نیز دچار تحول خواهند شد. اقتصاددانان در حال تلاش برای فهمیدن این هستند که چگونه AGI می‌تواند جهان را بازسازی کند. تصویری که در حال ظهور است شاید غیرشهودی و قطعاً حیرت‌انگیز است

اقتصادها در ابتدا عمدتاً از طریق انباشت مردم رشد کردند.

اکثر اقتصاددانان موافقند که هوش مصنوعی پتانسیل افزایش بهره‌وری و در نتیجه تقویت رشد تولید ناخالص داخلی را دارد. سؤال داغ این است که چقدر؟ برخی پیش‌بینی می‌کنند که تغییر تنها حاشیه‌ای خواهد بود. برای مثال، دارون عجم‌اوغلو از مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) تخمین می‌زند که هوش مصنوعی تولید ناخالص داخلی جهانی را در مجموع بیش از ۱ تا ۲ درصد در طول یک دهه افزایش نخواهد داد. اما این نتیجه‌گیری به فرضی بستگی دارد که تنها حدود ۵ درصد از وظایف را می‌توان ارزان‌تر از کارگران توسط هوش مصنوعی انجام داد. این فرض تا حدی به تحقیقاتی که در سال ۲۰۲۳ انجام شده بود، زمانی که هوش مصنوعی کمتر توانمند بود، وابسته است. پیش‌بینی‌های رادیکال‌تر از تأثیر اقتصادی هوش مصنوعی فرض می‌کنند که با بهبود فناوری و دستیابی به AGI، بخش بسیار بیشتری از تولید اقتصادی جهان در نهایت خودکار خواهد شد.

با این حال، حتی خودکارسازی کامل تولید، طبق بررسی مدل‌ها توسط فیلیپ ترامل، آن زمان از دانشگاه آکسفورد، و آنتون کورینک از دانشگاه ویرجینیا، انفجار رشد را به همراه نخواهد داشت. فرض کنید تولید کاملاً خودکار شده باشد، اما فناوری بهبود نیابد. اقتصاد به نرخ رشد ثابتی می‌رسد که توسط کسری از تولید که ذخیره و دوباره در ساخت ماشین‌های جدید سرمایه‌گذاری می‌شود، تعیین می‌شود. رشد واقعاً انفجاری نیازمند این است که هوش مصنوعی در سخت‌ترین وظیفه جایگزین نیروی کار شود: بهبود فناوری. آیا هوش مصنوعی خواهد بود که در زیست‌فناوری، انرژی سبز -و خود هوش مصنوعی- پیشرفت‌هایی ایجاد کند؟

سرمایه نه‌تنها انباشته می‌شود؛ بلکه مفیدتر می‌شود. پیشرفت به‌صورت ضربتی است. انسان‌ها هرگز از این آستانه عبور نکرده‌اند. در واقع، برخی اقتصاددانان پیشنهاد کرده‌اند که ایده‌ها با گذشت زمان سخت‌تر، نه آسان‌تر، برای یافتن شده‌اند. برای مثال، محققان انسانی باید مطالب بیشتری را تسلط پیدا کنند تا به مرز دانش برسند. AGI ممکن است این محدودیت‌ها را کاهش دهد. در مدل Epoch، بازده‌های اولیه بزرگ از خودکارسازی دوباره به تحقیقات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری تزریق می‌شود. رشد سالانه تولید ناخالص داخلی پس از اینکه هوش مصنوعی حدود یک‌سوم وظایف را خودکار کند، از ۲۰ درصد فراتر می‌رود و همچنان افزایش می‌یابد. هو می‌گوید این مدل «قطعاً اشتباه است» -اما تشخیص دلیل آن دشوار است. اقتصاددانان فکر می‌کنند که این مدل بیش از حد درباره مشوق‌های سرمایه‌گذاری در تحقیقات، که مزایایش به اقتصاد سرریز می‌شود و مشکل اقدام جمعی ایجاد می‌کند، خوش‌بین است. شرکت‌های هوش مصنوعی به هو می‌گویند که او حلقه‌های بازخورد را که وقتی AGI بتواند خود را بهبود ببخشد -فرآیندی که امیدوارند در نهایت به یک سوپرهوشمندی بسیار توانمندتر از هر انسانی منجر شود- کم‌اهمیت جلوه داده است

فرض کنید این حلقه‌ها حداکثر نیرو را داشته باشند و اقتصاد به «اطلاعات تولیدشده توسط سرمایه اطلاعاتی، که توسط اطلاعات تولید شده و به نوبه خود اطلاعات را هر سال سریع‌تر تولید می‌کند» تبدیل شود، همان‌طور که ویلیام نوردهاوس، برنده جایزه نوبل اقتصاد، در مقاله‌ای در سال ۲۰۲۱ نوشت. این به «تکینگی» منجر می‌شود -نقطه‌ای که تولید بی‌نهایت می‌شود. تکینگی در واقع یک ضداستدلال است: اثباتی که مدل در نهایت باید اشتباه از آب درآید. اما حتی اولین گام در این سفر، شتاب بزرگ در رشد، رویدادی عمیق خواهد بود.



چرا باید خواند:
هوش مصنوعی می‌تواند رشد اقتصادی بالایی را برای بشریت رقم بزند؟ این امری است که بسیاری به آن فکر می‌کنند. نشریه اکونومیست تلاش کرده به این مسئله پاسخ دهد که آیا هوش مصنوعی به رشد اقتصادی ختم می‌شود یا خیر

این برای کارگران چه معنایی خواهد داشت؟ اولین موج رشد بشریت چندان به آن‌ها سخاوتمند نبود. یک کارگر ساختمانی انگلیسی در سال ۱۸۰۰ همان دستمزد واقعی یک کارگر در سال ۱۲۳۰ داشت، طبق گفته گرگ کلارک از دانشگاه جنوب دانمارک. افزایش تعداد دهان‌هایی که باید تغذیه می‌شدند، عملاً تمام افزایش تولید را خنثی کرد. برخی مورخان استدلال می‌کنند که در ۵۰ سال بعدی، استانداردهای زندگی کارگران به‌طور کامل کاهش یافت.

این بار نگرانی این است که کارگران زائد شوند. هزینه اجرای یک AGI سقف دستمزدها را تعیین می‌کند، زیرا هیچ‌کس کارگری را استخدام نمی‌کند اگر هوش مصنوعی بتواند کار را ارزان‌تر انجام دهد. این سقف با بهبود فناوری کاهش می‌یابد. با فرض اینکه هوش مصنوعی به اندازه کافی ارزان و توانمند شود، تنها منبع درآمد مردم به‌عنوان سرمایه‌داران -مالکان سرمایه- خواهد بود. نوردهاوس و دیگران نشان داده‌اند که وقتی نیروی کار و سرمایه به اندازه کافی قابل جایگزینی شوند و سرمایه انباشته شود، تمام درآمد در نهایت به مالکان سرمایه تعلق می‌گیرد. از این رو باور در سیلیکون ولی: بهتر است وقتی انفجار رخ می‌دهد، ثروتمند باشید.

اقتصادی پررونق اما بدون کارگر ممکن است مقصد نهایی بشریت باشد. اما، تایلر کاون از دانشگاه جورج میسون، اقتصاددانی که عمدتاً به هوش مصنوعی خوش‌بین است، استدلال می‌کند که تغییر کندتر از آنچه فناوری اجازه می‌دهد، خواهد بود. او می‌گوید: «عوامل تولید زیادی وجود دارد... هرچه هوش مصنوعی قوی‌تر باشد، ضعف‌های عوامل دیگر شما را بیشتر محدود می‌کنند.» این می‌تواند انرژی باشد؛ می‌تواند حماقت انسانی باشد؛ می‌تواند مقررات باشد؛ می‌تواند محدودیت‌های داده باشد؛ یا صرفاً کندی نهادی باشد. احتمال دیگر این است که حتی یک سوپرهوشمند نیز ایده‌ها را تمام کند. فیلیپ آژیون از LSE و دیگران در مقاله‌ای کاری در سال ۲۰۱۷ نوشتند: «هوش مصنوعی ممکن است مشکل ماهیگیران را حل کند، اما آنچه را در حوضچه است تغییر نمی‌دهد.»

میسترال به مشتریان بالقوه نمایشی نشان داده که در آن هر جریان اطلاعاتی، مانند تصاویر ماهواره‌ای یا شنود صوتی، با یک عامل هوش مصنوعی جفت شده و تصمیم‌گیری را تسریع می‌کند. یا تصور کنید یک عامل هوش مصنوعی مأمور شناسایی، تحقیق و سپس تماس با صدها دانشمند هسته‌ای ایرانی برای تشویق به فرار شود.

[هوش مصنوعی]

رقابت قدرت‌ها در جاسوسی با هوش مصنوعی

سازمان‌های اطلاعاتی از فناوری سود می‌برند

در روز تحلیف دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور، شرکت چینی دیپ‌سیک (DeepSeek) یک مدل زبانی بزرگ(LLM) در سطح جهانی منتشر کرد. این رویداد، به گفته ترامپ، زنگ خطری بود. جامعه اطلاعاتی آمریکا (IC)، متشکل از ۱۸ آژانس و سازمان، «غافلگیر» شد. سال گذشته، دولت بایدن نگران بود که جاسوسان و سربازان چینی ممکن است در پذیرش هوش مصنوعی (AI) پیشی بگیرند. این دولت به آژانس‌های اطلاعاتی، پنتاگون و وزارت انرژی (که سلاح‌های هسته‌ای می‌سازد) دستور داد تا با مدل‌های پیشرفته، جسورانه‌تر آزمایش کنند و با آزمایشگاه‌های «پیشرو» هوش مصنوعی - به‌ویژه آنتروپیک، گوگل دیپ‌مایند و اوپن‌ای‌آی - همکاری نزدیک‌تری داشته باشند. در ۱۴ ژوئیه، پنتاگون قراردادهایی به ارزش حداکثر ۲۰۰ میلیون دلار به هر یک از شرکت‌های آنتروپیک، گوگل، اوپن‌ای‌آی و همچنین xAI متعلق به ایلان ماسک برای آزمایش مدل‌های «عامل‌محور» (agentic) اعطا کرد. این مدل‌ها می‌توانند به نمایندگی از کاربران خود عمل کنند، وظایف پیچیده را به مراحل تقسیم کرده و کنترل دستگاه‌های دیگر مانند خودروها یا کامپیوترها را به عهده بگیرند. آزمایشگاه‌های پیشرو نه‌تنها در حوزه نظامی، بلکه در دنیای جاسوسی هم مشغول هستند. بخش عمده‌ای از پذیرش اولیه در حوزه چت‌بات‌های LLM بوده که داده‌های فوق‌محرمانه را پردازش می‌کنند. در ژانویه، مایکروسافت اعلام کرد که ۲۶ محصول محاسبات ابری آن برای استفاده در آژانس‌های جاسوسی تأیید شده‌اند. در ژوئن، آنتروپیک اعلام کرد که Claude Gov را راه‌اندازی کرده که «در حال حاضر توسط آژانس‌های سطح بالای امنیت ملی آمریکا مستقر شده است». این مدل‌ها اکنون به‌طور گسترده در هر آژانس اطلاعاتی آمریکا، در کنار مدل‌های آزمایشگاه‌های رقیب، استفاده می‌شوند. شرکت‌های هوش مصنوعی معمولاً مدل‌های خود را برای جاسوسان تنظیم می‌کنند. کلود، مدل عمومی آنتروپیک، ممکن است اسناد با نشانه‌های محرمانه را به دلیل ویژگی‌های ایمنی عمومی رد کند؛ اما Claude Gov برای جلوگیری از این مشکل تنظیم شده است. این مدل همچنین «مهارت پیشرفته» در زبان‌ها و گویش‌هایی دارد که کاربران دولتی ممکن است به آن نیاز داشته باشند. این مدل‌ها معمولاً روی سرورهای امن جدا از اینترنت عمومی اجرا می‌شوند. نسل جدیدی از مدل‌های عامل‌محور اکنون در داخل آژانس‌ها ساخته می‌شود. همین فرآیند در اروپا هم در جریان است. یک مقام بریتانیایی می‌گوید: «در هوش مصنوعی مولد، ما سعی کرده‌ایم دنباله‌روهای بسیار سریع مدل‌های پیشرو باشیم. همه در جامعه اطلاعاتی بریتانیا (UKIC) به قابلیت‌های LLM فوق‌محرمانه دسترسی دارند.» شرکت فرانسوی میسترال، تنها قهرمان واقعی هوش مصنوعی اروپا، با آژانس نظامی-هوش مصنوعی فرانسه (AMIAD) همکاری دارد. مدل سابای میسترال روی داده‌های خاورمیانه و جنوب آسیا آموزش دیده و به‌ویژه در زبان عربی و زبان‌های محلی کوچک‌تر مانند تامیلی مهارت دارد. با وجود این، پیشرفت کند بوده است، به گفته کاترینا مولیگان، مقام سابق دفاعی و اطلاعاتی که اکنون شراکت‌های اوپن‌ای‌آی در این حوزه را هدایت می‌کند. او می‌گوید: «پذیرش هوش مصنوعی در فضای امنیت ملی احتمالاً هنوز به سطح مطلوب نرسیده است.» آژانس امنیت ملی(NSA)، سرویس اطلاعات سیگنال آمریکا، که دهه‌ها روی اشکال اولیه هوش مصنوعی مانند تشخیص صدا کار کرده، به گفته یک منبع داخلی، نمونه‌ای از برتری است.



چرا باید خواند:
در گذشته بسیاری از اقتصاددان‌ها بر این باور بودند که تنها از طریق تولید صنعتی می‌توان به رشد اقتصادی دست یافت. اما اکنون، دنیا تغییر کرده و باید با این تغییرات هم‌سو هم‌مسیر شد. در واقع، اکونومیست می‌گوید باید از توهم تولید بیرون بیاییم

بازی جاسوسی هوش مصنوعی

منتقدان معتقدند که این امیدها بیش از حد است. ریچارد کارتر از مؤسسه آلن تورینگ، مؤسسه ملی بریتانیا برای هوش مصنوعی، استدلال می‌کند که سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا واقعاً می‌خواهند آزمایشگاه‌ها «توهمات» (hallucinations) در LLMهای موجود را به‌طور قابل‌توجهی کاهش دهند. آژانس‌های بریتانیایی از تکنیک رایجی استفاده می‌کنند که در آن یک الگوریتم اطلاعات قابل‌اعتماد را جستجو کرده و به LLM می‌دهد تا توهمات را به حداقل برساند، به گفته مقام بریتانیایی ناشناس. دکتر کارتر هشدار می‌دهد: «آنچه در جامعه اطلاعاتی نیاز است، ثبات، قابلیت اطمینان، شفافیت و توضیح‌پذیری است.» در عوض، آزمایشگاه‌ها روی مدل‌های عامل‌محور پیشرفته‌تر تمرکز دارند. برای مثال، تصور می‌شود که میسترال به مشتریان بالقوه نمایشی نشان داده که در آن هر جریان اطلاعاتی، مانند تصاویر ماهواره‌ای یا شنود صوتی، با یک عامل هوش مصنوعی جفت شده و تصمیم‌گیری را تسریع می‌کند. یا تصور کنید یک عامل هوش مصنوعی مأمور شناسایی، تحقیق و سپس تماس با صدها دانشمند هسته‌ای ایرانی برای تشویق به فرار شود. دکتر کارتر هشدار می‌دهد که مشکل مدل‌های عامل‌محور این است که آن‌ها به‌صورت بازگشتی دستورات خود را در پاسخ به یک وظیفه تولید می‌کنند، که آن‌ها را غیرقابل‌پیش‌بینی‌تر کرده و خطر خطاهای مرکب را افزایش می‌دهد. جدیدترین مدل عامل‌محور اوپن‌ای‌آی، ChatGPT agent، در حدود ۸ درصد پاسخ‌ها توهم ایجاد می‌کند، نرخی بالاتر از مدل قبلی o۳ این شرکت، طبق ارزیابی منتشرشده توسط این شرکت.

این موضوع همچنین به بحث گسترده‌تری درباره آینده هوش مصنوعی مربوط است. دکتر کارتر از جمله کسانی است که استدلال می‌کنند معماری LLMهای عمومی امروزی برای استدلال علّی-معلولی که درک محکمی از جهان به آن‌ها می‌دهد، طراحی نشده است. به نظر او، اولویت آژانس‌های اطلاعاتی باید فشار برای مدل‌های استدلالی جدید باشد. دیگران هشدار می‌دهند که چین ممکن است در حال پیشی گرفتن باشد. فیلیپ راینر از مؤسسه امنیت و فناوری، یک اندیشکده در سیلیکون‌ولی، می‌گوید: «هنوز شکاف بزرگی در درک ما از نحوه و میزان استفاده چین از دیپ‌سیک برای شکاف‌های نظامی و اطلاعاتی وجود دارد.»

در ۲۳ ژوئیه، دولت ترامپ به پنتاگون و آژانس‌های اطلاعاتی دستور داد که به‌طور منظم سرعت پذیرش هوش مصنوعی خود را نسبت به رقبایی مانند چین ارزیابی کنند و «رویکردی برای تطبیق مداوم» ایجاد کنند.

تقریباً همه در این مورد توافق دارند. سناتور وارنر می‌گوید که آژانس‌های جاسوسی آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات درباره پیشرفت چین «کار افتضاحی» انجام داده‌اند. او می‌افزاید: «کسب فناوری و نفوذ در شرکت‌های فناوری چینی هنوز بسیار پایین است.» نگرانی بزرگ، به گفته خانم مولیگان، این نیست که آمریکا پیش از درک خطرات به استفاده از هوش مصنوعی هجوم ببرد. او می‌گوید: «این است که وزارت دفاع و جامعه اطلاعاتی به همان روش‌های قدیمی خود ادامه دهند. آنچه مرا شب‌ها بیدار نگه می‌دارد، امکان واقعی این است که ما در رقابت برای دستیابی به AGI [هوش مصنوعی عمومی] برنده شویم... اما در رقابت برای پذیرش آن بازنده باشیم.»

اگرچه سرمایه‌گذاران ممکن است به هرج‌ومرج عادت کرده باشند، اما آن را کاملاً نادیده نمی‌گیرند. یکی از نشانه‌های نگرانی این است که از زمان تحلیف ترامپ، دلار در برابر سبدی از ارزهای کشورهای ثروتمند تقریباً ۱۰ درصد کاهش یافته است.

[اقتصادآمریکا]

احساس سبز

آیا ترامپ به دلار آسیب زده است؟



از زمانی که دونالد ترامپ به کاخ سفید بازگشت، سرمایه‌گذاران آمریکایی با شوک‌های پیاپی مواجه شده‌اند -بنابراین این روزها واقعاً چیزی لازم است تا آن‌ها را به واکنش وادارد. اعلامیه‌هایی که تا همین اواخر بمب خبری محسوب می‌شدند، مانند تصمیم رئیس‌جمهور برای اعمال تعرفه ۵۰ درصدی روی مس یا ۳۰ درصدی روی اتحادیه اروپا، با بی‌تفاوتی مواجه می‌شوند. استثنای نادر در ۱۶ ژوئیه رخ داد، زمانی که به نظر آمد آقای ترامپ به فکر اخراج جروم پاول، رئیس فدرال رزرو، است، اما حتی در آن زمان واکنش نسبتاً ملایم بود: افزایشی در بازده اوراق خزانه و افت دلار. آقای ترامپ مسیر خود را تغییر داد؛ کسب‌وکار به حالت عادی بازگشت. روز بعد، بازارهای سهام آمریکا به بالاترین سطح تاریخی خود رسیدند.

اگرچه سرمایه‌گذاران ممکن است به هرج‌ومرج عادت کرده باشند، اما آن را کاملاً نادیده نمی‌گیرند. یکی از نشانه‌های نگرانی این است که از زمان تحلیف ترامپ، دلار در برابر سبدی از ارزهای کشورهای ثروتمند تقریباً ۱۰ درصد کاهش یافته است -دقیقاً برعکس آنچه اسکات بسنت، وزیر خزانه‌داری، پیش‌بینی کرده بود، که معتقد بود تعرفه‌ها با کاهش نیاز شرکت‌های آمریکایی به خرید ارز خارجی برای تأمین مالی واردات، دلار را تقویت می‌کنند. از تعیین تعرفه‌های دمدمی‌مزاج گرفته تا کسری‌های بودجه سرسام‌آور، دلایل زیادی برای محتاط بودن سرمایه‌گذاران در خرید دارایی‌های آمریکایی وجود دارد. اما دقیقاً چقدر محتاط هستند؟ یا به عبارت دیگر، سه ماه پس از «روز آزادی» ترامپ، جایگاه آمریکا به‌عنوان مکانی امن برای ذخیره پول نقد تا چه حد آسیب دیده است؟

چرا باید خواند:
دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا با سیاست‌های خودنظیر تعرفه‌گذاری چه اثری روی ارز رایج آمریکایی‌ها گذاشته است؟ اکونومیست در این نمودار توضیح داده که اثر ترامپ بر دلار چگونه بوده است.

مورد نگرانی با نگاه به محرک معمول حرکات دلار شروع می‌شود: تفاوت در نرخ‌های بهره بین آمریکا و سایر نقاط جهان. در بازارهای توسعه‌یافته، ارزها معمولاً با افزایش نرخ‌های بهره ارزش بیشتری پیدا می‌کنند، زیرا سرمایه‌گذاران خارجی به دنبال بهره‌مندی از بازده‌های بهتر هستند. این رابطه در ماه آوریل برای مدتی مختل شد، زمانی که اعلام تعرفه‌های ترامپ باعث شد سرمایه‌گذاران دارایی‌های آمریکایی را بفروشند، بازده اوراق خزانه را به شدت بالا بردند و دلار را به سقوط کشاندند (به نمودار ۱ مراجعه کنید). چنین الگویی، که نرخ‌های ارز و بازده اوراق به‌طور معکوس حرکت می‌کنند، معمولاً در بازارهای نوظهور دیده می‌شود. این همچنین ویژگی درام بازار اوراق قرضه بریتانیا در سال ۲۰۲۲ بود، زمانی که بودجه‌ای از لیز تراس، نخست‌وزیر وقت، تهدید به ایجاد یک فروپاشی مالی کرد.

از ماه آوریل، دلار و تفاوت‌های نرخ بهره دوباره شروع به حرکت همگام کرده‌اند (به جز ترس اخیر در مورد پاول). با این حال، دلار هنوز نتوانسته زمین ازدست‌رفته در آوریل را بازپس گیرد، که نشان‌دهنده آسیبی مداوم به ارزش‌گذاری آن است. ارزیابی اینکه تفاوت‌های نرخ بهره به‌تنهایی دلار را کجا قرار می‌دادند، کاملاً قطعی نیست -در دوره‌های طولانی‌تر عوامل دیگری مانند رشد نسبی هم ارزها را جابه‌جا می‌کنند- اما این شواهد نشان می‌دهد که ترامپ به دلار آسیب زده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های دلار این است که در زمان‌های آشوب بازار سهام تقویت می‌شود، زیرا سرمایه‌گذاران به سمت دارایی‌های آمریکایی که به نظر امن می‌آیند هجوم می‌برند. این الگو هم در ماه آوریل معکوس شد. شاخص Vix، معیاری از نوسانات بازار سهام که اغلب به‌عنوان شاخصی برای ترس سرمایه‌گذاران استفاده می‌شود، با سقوط دلار افزایش یافت. استیون کامین از مؤسسه امریکن اینترپرایز، یک اندیشکده، پیشنهاد کرده است که از رابطه بین Vix و دلار، پس از کنترل متغیرهای دیگر مانند نرخ‌های بهره، به‌عنوان معیاری برای شکنندگی دلار استفاده شود. این کار به شناسایی لحظاتی که ریسک، برخلاف هنجار تاریخی، سرمایه‌گذاران را از دلار دور می‌کند، کمک می‌کند. معیار کامین نشان می‌دهد که شکنندگی پس از روز آزادی افزایش یافته و در هفته‌های بعدی بدتر شده است. با این حال، پس از آن به سطوح پیش از تحلیف بازگشته و در ماه گذشته در همان سطح باقی مانده است.

بنابراین، دلار ممکن است زخمی شده باشد -اما آسیب در حال بدتر شدن نیست. وخامت بیشتر احتمالاً به یک بحران جدی دیگر نیاز دارد؛ بحرانی که فراتر از نمایش روزمره کاخ سفید باشد، که سرمایه‌گذاران اکنون آن را نادیده می‌گیرند.

نقاط بالقوه تنش کم نیستند. برای مثال، اگر آخرین تهدیدات تعرفه‌ای رئیس‌جمهور در ۱ اوت اجرایی شوند، نرخ‌های تعرفه مؤثر آمریکا به همان سطوحی بازمی‌گردد که باعث نگرانی‌های آوریل شد. فشار سیاسی بر فدرال رزرو ممکن است از کنترل خارج شود. و با آقای ترامپ، همیشه پتانسیل برای اتفاقات غیرمنتظره وجود دارد. تنها زمانی که طوفان بعدی فرا برسد، مقیاس کامل آسیب به دلار مشخص خواهد شد. اگر آشوب سال ۲۰۲۵ راهنمایی باشد، ناظران دلار نیازی به انتظار طولانی برای چنین فرصتی نخواهند داشت.

شیائومی اکنون به دنبال تسلط بر جهان است. در سال‌های آینده قصد دارد ۱۰،۰۰۰ فروشگاه در خارج از کشور باز کند، در حالی که سال گذشته تنها چندصد فروشگاه داشت، که از آن‌ها برای نمایش خودروهای جدید و شیک خود در کنار لوازم الکترونیکی مصرفی استفاده خواهد کرد. آیا چیزی می‌تواند این صعود خیره‌کننده را متوقف کند؟

[رقابت اقتصادی]

قهرمان چینی

شیائومی جایی پیروز شد که اپل شکست خورد

از زمانی که لی جون در سال ۲۰۱۰ شرکت شیائومی را تأسیس کرد، این مدیرعامل غول فناوری چین دستاوردهای فروش بی‌درپی را رقم زده است. یک دهه پیش، او با فروش ۲.۱ میلیون گوشی هوشمند در ۲۴ ساعت به‌صورت آنلاین، رکورد جهانی گینس را به دست آورد. اما این روزها، او فقط گوشی‌های ارزان‌قیمت نمی‌فروشد. ماه گذشته، شیائومی بیش از ۲۰۰،۰۰۰ دستگاه از اولین شاسی‌بلند برقی خود، YU7، را در عرض سه دقیقه پس از عرضه به بازار فروخت.

رشد شیائومی در چند سال گذشته سرگیجه‌آور بوده است. تنها اپل و سامسونگ در سطح جهانی گوشی‌های هوشمند بیشتری می‌فروشند. این شرکت همچنین مجموعه وسیعی از دستگاه‌های متصل به گوشی‌هایش، از کولرهای گازی و جاروبرقی‌های رباتیک گرفته تا اسکوتر و تلویزیون، عرضه می‌کند. پس از رکود در سال ۲۰۲۲، که آن را به «رقابت بی‌رحمانه» در چین برای لوازم الکترونیکی مصرفی نسبت داد، شیائومی با رشد ۳۵ درصدی درآمد در سال گذشته به رشد بازگشته است. از ابتدای سال ۲۰۲۴، ارزش بازار این شرکت تقریباً چهار برابر شده و به ۱.۵ تریلیون دلار هنگ‌کنگ (۱۹۰ میلیارد دلار) رسیده است.

با عرضه موفق YU7، دومین خودروی برقی آن پس از SU7، یک سدان اسپرت که در مارس سال گذشته عرضه شد، شیائومی دستاوردی را به انجام رساند که از اپل دور ماند، شرکتی که پس از صرف میلیاردها دلار در طول یک دهه برای ساخت خودروی برقی خود، برنامه‌هایش را کنار گذاشت.

شیائومی، که در سال ۲۰۲۱ جاه‌طلبی‌های خودروسازی خود را اعلام کرد، در ۱۵ ماه گذشته بیش از ۳۰۰،۰۰۰ خودروی برقی را در جاده‌های چین قرار داده و فهرست سفارش‌هایی دارد که پر کردن آن بیش از یک سال طول خواهد کشید. اگرچه بخش خودروهای برقی آن تاکنون زیان‌ده بوده، لی جون گفته است که فکر می‌کند این بخش در اواخر امسال سودآور خواهد شد، دستاوردی چشمگیر در بازار خودروی بی‌رحمانه رقابتی چین. شیائومی اکنون به دنبال تسلط بر جهان است. در سال‌های آینده قصد دارد ۱۰،۰۰۰ فروشگاه در خارج از کشور باز کند، در حالی که سال گذشته تنها چند صد فروشگاه داشت، که از آن‌ها برای نمایش خودروهای جدید و شیک خود در کنار لوازم الکترونیکی مصرفی استفاده خواهد کرد. آیا چیزی می‌تواند این صعود خیره‌کننده را متوقف کند؟

موفقیت شیائومی در خودروهای برقی تا حدی به این دلیل است که در مکان و زمان مناسب قرار دارد. این روزها چین مملو از دانش خودروسازی است؛ لی جون توانست استعدادهای برتر را از چندین شرکت دیگر جذب کند. قیمت قطعات و ماشین‌آلات به دلیل عرضه بیش از حد به شدت کاهش یافته است. دریافت مجوز و ساخت کارخانه در چین بسیار سریع‌تر از اکثر نقاط دیگر انجام می‌شود. اما لی جون نیز شایسته تقدیر فراوان است. منابع داخلی خاطرنشان می‌کنند که، برخلاف تیم کوک از اپل، او شخصاً کنترل پروژه خودروسازی شرکتش را بر عهده گرفت. موفقیت نیازمند تغییرات عمیق در نحوه عملکرد شرکت بود. پیش از ورود به خودروهای برقی، شیائومی هیچ کارخانه‌ای نداشت؛ مانند اپل، تولید گوشی‌ها و سایر دستگاه‌هایش را برون‌سپاری می‌کرد. با این حال، این شرکت تصمیم گرفت کارخانه خودروهای برقی خود را در پکن بسازد، که در حال گسترش آن است، تا نظارت دقیق را تضمین کند. اکنون این رویکرد را در سایر بخش‌های کسب‌وکار خود نیز به کار می‌گیرد: سال گذشته تولید گوشی‌های هوشمند را در کارخانه دیگری در پکن آغاز کرد و در حال ساخت کارخانه‌ای در ووهان است که در آن دستگاه‌های متصل دیگر، از جمله کولرهای گازی، تولید خواهد کرد.

استراتژی بازاریابی شیائومی، که به شدت به طرفداری پرشور از لی جون در چین وابسته است، نیز به گسترش آن به خودروهای برقی کمک کرده است، همان‌طور که شیفتگی به استیو جابز به اپل کمک کرد تا اولین آیفون‌های خود را بفروشد. گفته می‌شود دانشگاه ووهان به دلیل حضور لی جون در آنجا حدود ۳۰ سال پیش، شاهد افزایش علاقه بوده است. «می‌فن‌ها»، همان‌طور که مشتریان سرسخت شیائومی شناخته می‌شوند، یادگاری‌های شرکت را جمع‌آوری می‌کنند و برای به دست آوردن هر محصول جدید عجله دارند. شیائومی حتی توانسته است هیجان اطراف خودروهای برقی خود را علی‌رغم یک تصادف وحشتناک در ماه مارس، که در آن سه دانشجوی دانشگاه در یک SUV که توسط سیستم رانندگی خودکار شرکت در بزرگراهی هدایت می‌شد کشته شدند، حفظ کند. این حادثه به انتقاد از استانداردهای ایمنی شیائومی و فروش موقت سهام شرکت منجر شد، اما تقاضا برای YU7 را در زمان عرضه سه ماه بعد کاهش نداد. این هم کمک می‌کند که شیائومی پایگاه مشتریان عظیمی دارد که می‌تواند محصولات جدید را به آن‌ها عرضه کند. در پایان سال گذشته، این شرکت ادعا کرد که ۷۰۰ میلیون کاربر فعال ماهانه در سراسر دستگاه‌هایش در سطح جهانی دارد، که نسبت به سال قبل حدود ۱۰ درصد افزایش یافته است. بسیاری از آن‌ها بازی‌هایی را که از فروشگاه اپلیکیشن شیائومی خریداری شده‌اند بازی می‌کنند و تبلیغاتی را که توسط شرکت فروخته می‌شود مشاهده می‌کنند (به گفته برنستین، یک کارگزار، این‌ها نیمی از کل سود شرکت را تولید می‌کنند). و بخش قابل‌توجهی از کاربران محصولات شیائومی را مستقیماً از اپلیکیشن آن خریداری می‌کنند. این شرکت قبلاً ثابت کرده است که در متقاعد کردن مشتریان برای ارتقا به گوشی‌های گران‌تر مهارت دارد. تنها نیاز دارد که کسری کوچک از آن‌ها خودرویی بخرند تا این تلاش موفقیتی عظیم باشد. بسیاری از مشتریان چینی شیائومی در اوایل دهه ۲۰ سالگی خود بودند وقتی یکی از اولین گوشی‌های هوشمند این شرکت را بیش از یک دهه پیش خریدند. آن‌ها اکنون در اواسط دهه ۳۰ سالگی خود هستند، گروه سنی هدف برای خودروهای برقی شیائومی.



چرا باید خواند:
شیائومی توانسته گوشی‌های هوشمند همه‌کاره‌ای را تولید کند که با کمترین قیمت، بهترین کیفیت را ارائه می‌کنند. اکونومیست از رقابت بی‌نظیر شیائومی با اپل گزارش می‌دهد

لی جون به فراتر از چین نیز نگاه می‌کند. نزدیک به نیمی از درآمد این شرکت از گوشی‌های هوشمند و سایر دستگاه‌های متصل از خارج از کشور، به‌ویژه در بازارهای در حال توسعه مانند هند و اندونزی، به دست می‌آید. لی جون می‌خواهد شیائومی فروش خودروهای برقی خود را از سال ۲۰۲۷ در خارج از کشور آغاز کند. این خودروها احتمالاً استقبال پرشوری که در داخل کشور دریافت کرده‌اند را نخواهند داشت: شیائومی در بازارهای خارجی چیزی نزدیک به وفاداری برند در داخل کشور ندارد، و تعداد کمی از مشتریان خارجی نام لی جون را شنیده‌اند. این توضیح می‌دهد که چرا شیائومی در حال سرمایه‌گذاری برای ساخت شبکه وسیعی از فروشگاه‌های فیزیکی در خارج از کشور است، که باید جایگاه آن را بالا ببرد. در عین حال، این شرکت قصد دارد به گسترش در خطوط جدید کسب‌وکار ادامه دهد. این شرکت ربات انسان‌نمای خود، CyberOne، را توسعه داده و در ماه مه یک تراشه پیشرفته سه نانومتری که خودش طراحی کرده بود را رونمایی کرد. تقریباً نیمی از کارکنان آن در تحقیق و توسعه کار می‌کنند، که هزینه‌های آن در سال گذشته ۲۶ درصد افزایش یافت و به ۳.۴ میلیارد دلار رسید -بیش از سود خالص تولیدشده توسط شرکت. تفکر در این شرکت این است که با توسعه فناوری‌ها از پایه، می‌تواند کارایی‌ها را شناسایی کرده و موانعی برای رقابت ایجاد کند.

شاید بزرگ‌ترین ریسک برای شیائومی این باشد که با توجه به محصولات و بازارهای متعددش، در جبهه‌های بیش از حد مبارزه می‌کند. جنگ قیمت در میان شرکت‌های خودروهای برقی چینی همچنان در حال شدت گرفتن است و با وجود رشد، شیائومی همچنان بازیگری کوچک باقی مانده است. این شرکت ماهانه حدود ۲۰،۰۰۰ خودرو می‌فروشد، کمتر از یک‌دهم رقم BYD، رهبر بازار. رقابت در گوشی‌های هوشمند نیز در حال داغ شدن است، زیرا هواوی، غول فناوری دیگر چین که کسب‌وکار گوشی‌هایش در سال ۲۰۱۹ توسط تحریم‌های آمریکا مختل شده بود، در حال بازگشت است. با این حال، مهارت فروشندگی لی جون را نباید دست‌کم گرفت.

چهره‌ها

[این صفحه‌ها به معرفی برندگان جوایز نوبل اقتصاد در دهه‌های گذشته می‌پردازد]



اقتصاددان آینده

رابرت لوکاس جونیور و انتظارات عقلانی



ویژگی: به چالش کشیدن مدل‌های سنتی اقتصاد کلان و طرح مدل‌های جدید

نسیم بنایی
دبیر بخش چهره‌ها

وقتی رابـــرت لوکاس جونیور در ماه مه ۲۰۲۳ در ۸۵ سالگی درگذشت، دنیای اقتصاد یکی از تأثیرگذارترین مغزهای متفکر خـــود را از دســـت داد. او صرفاً یک نظریه‌پرداز محبوس در برج‌های عاج دانشگاهی نبود. لوکاس روش مدل‌سازی آینده توسط اقتصاددانان را متحول ساخت و ایده‌هایی را معرفی کرد که همچنان بر همه چیز، از سیاست‌های بانک مرکزی گرفته تا بحث‌های مربوط به محرک‌های دولتی، تأثیر می‌گذارد.

در سال ۱۹۹۵، لوکاس جایزه نوبل علوم اقتصادی را برای توسعه نظریه «انتظارات عقلانی» دریافت کرد - مفهومی که شاید پیچیده به نظر برسد، اما تأثیرات عمیقی در دنیای واقعی دارد. لوکاس از طریق کار خود، اقتصاد کلان را از رشته‌ای که تحت سلطه روندهای تاریخی و معادلات ساده بود، به علمی پویا تبدیل کرد که بر اساس نحوه تفکر واقعی مردم و کسب‌وکارها درباره آینده بنا شده است. اما رابرت لوکاس جونیور چه کسی بود و دقیقاً چه چیزی کشف کرد که اقتصاد را برای همیشه تغییر داد؟

از سیاتل تا شیکاگو: زندگی در جست‌وجوی فهم اقتصاد

رابرت امرسون لوکاس جونیور در سال ۱۹۳۷ در یاکیما، واشنگتن متولد شد و در سیاتل به بلوغ و بزرگسالی رسید. او از خانواده‌ای کارگری بود؛ پدرش لوله‌کش بخار و مادرش خانه‌دار بود. لوکاس ابتدا قصد داشت در دانشگاه شیکاگو مهندسی بخواند، اما پس از دشواری در ریاضیات و الهام گرفتن از مسائل اقتصادی زمان خود، به تاریخ و سپس به اقتصاد روی آورد.

مسیر علمی او تحت تأثیر محیط فکری شیکاگوی پس از جنگ شکل گرفت، جایی که تفکر بازار آزاد و مدل‌های ریاضی دقیق غالب بود. لوکاس تحت تأثیر اندیشمندانی مانند میلتون فریدمن، دکتری خود را از دانشگاه شیکاگو گرفت و بعدها استاد همان دانشـــگاه شد -جایگاهی که بیشـــتر عمر حرفه‌ای خود را در آن گذراند و به چهره‌ای ماندگار در آن بدل شد. در دهه ۱۹۷۰، زمانی که اقتصاد با تورم بالا و بیکاری (وضعیتی به نام تورم رکودی) دچار بحران بود، لوکاس شروع به چالش کشیدن مدل‌های سنتی اقتصاد کلان کرد.

شکستن قالب: مشکل مدل‌های قدیمی اقتصاد کلان

پیش از لوکاس، اکثر مدل‌هـــای اقتصاد کلان -به‌ویژه مدل‌های کینزی- فرض می‌کردند که مردم به تغییرات اقتصادی به‌صورت منفعل و قابل پیش‌بینی واکنش نشـــان می‌دهند. برای مثال، فرض کنید دولت هزینه‌های خود را برای افزایش اشتغال افزایش دهد. مدل‌های سنتی پیش‌بینی می‌کردند که مردم بیشتر خرج می‌کنند، کســـب‌وکارها نیروی بیشتری برای استخدام می‌گیرند و اقتصاد رشد می‌کند.

اما لوکاس پرسید: «اگر مردم این سیاست دولت را پیش‌بینی کنند و رفتار خود را از قبل تنظیم کنند، چه می‌شود؟» این سؤال او را به آنچه اکنون به عنوان نقد لوکاس شناخته می‌شود، هدایت کرد.

نقد لوکاس: چرا سیاست‌های اقتصادی اغلب شکست می‌خورند

تصور کنید شما یک کارگر هستید. در گذشـــته، وقتی تورم افزایش می‌یافت، حقوق شما ثابت می‌ماند و قدرت خرید شما کاهش می‌یافت. اما حالا شما تورم را پیش‌بینی می‌کنید -بنابراین وقتی کارفرمایتان پیشنهاد افزایش حقوق می‌دهد، شما درخواست بیشتری می‌کنید تا از تورم جلو بیفتید یا حداقل از آن جا نمانید

لوکاس استدلال کرد که مردم احمق نیستند -آن‌ها از تجربه درس می‌گیرند، انتظاراتی دارند و مهم‌تر از همه، رفتار خود را بر اساس تغییرات سیاستی تغییر می‌دهند. بنابراین، اگر دولت بخواهد با روشی که مردم انتظارش را دارند اقتصاد را تحریک کند، این سیاست ممکن است هیچ تأثیری نداشته باشد -یا حتی نتیجه معکوس دهد.

این بینش به نقد لوکاس از سیاست اقتصادی معروف شد. او گفت که نمی‌توان صرفاً از داده‌های گذشته برای پیش‌بینی نتایج آینده استفاده کرد، زیرا انتظارات مردم با تغییر سیاست‌ها تغییر می‌کند. این یک تحول بزرگ بود. این به این معنا بود که اقتصاددانان بـــه مدل‌های جدیدی نیاز دارند که انتظارات عقلانی مردم درباره آینده را در بر بگیرد. به این ترتیب لوکاس بخشی از نظریاتش را وقف درک همین مسئله کرد.



انتظارات عقلانی، به زبان ساده

هســته اصلی کار لوکاس که برنده جایزه نوبل اقتصاد هم شد، نظریه انتظارات عقلانی است. بیایید آن را ساده کنیم. در مدل‌های قدیمی‌تر، فرض می‌شــد که مــردم دارای «انتظارات تطبیقی» هستند -یعنی انتظار داشــتند آینده شبیه گذشته نزدیک باشد. اگر تورم ســال گذشته ۵ درصد بود، فرض می‌کردند امسال هم ۵ درصد خواهد بود.

اما در دنیای واقعی، مردم اخبار را تماشا می‌کنند، به اقتصاددانان گوش می‌دهند و تصمیم‌های سیاستی را پیش‌بینی می‌کنند. آن‌ها سعی می‌کنند آنچه اتفاق خواهد افتاد را پیش‌بینی کنند -و بر اساس آن انتخاب می‌کنند. این انتظارات عقلانی است: مردم دیدگاه خود درباره آینده را با استفاده از تمام اطلاعات موجود شکل می‌دهند، نه فقط داده‌های گذشته. پس به زبان ساده می‌توان قضیه را به این شکل نشان داد. بیایید یک مثال را بررسی کنیم:

اگر بانک مرکزی اعلام کند که پول چاپ خواهد کرد، افراد عقلانی ممکن اســت انتظار افزایش تورم داشته باشند. سپس آن‌ها: درخواست حقوق بالاتر می‌کنند؛ قبل از افزایش قیمت‌ها کالاها را می‌خرند؛ پس‌انداز خود را به طلا یا املاک منتقل می‌کنند! این اقدامات نتیجه را تغییر می‌دهند -اغلب سیاستی که قرار بود کمک کند را خنثی می‌کنند. این یعنی سیاست‌گذاران نمی‌توانند مردم را به خرج کردن یا سرمایه‌گذاری بیشــتر «فریب» دهند. مردم این ترفند را پیش‌بینی می‌کنند و بر اســاس آن عمل می‌کنند

نظریه چرخه‌های تجاری واقعی: راه جدیدی برای دیدن رکودها

با تکیه بر انتظارات عقلانی، لوکاس در دهه ۱۹۸۰ به توسعه نظریه چرخه‌های تجاری واقعی (RBC) کمک کرد. اقتصاد کلان ســنتی، بالا و پایین‌های اقتصادی (رکودها و رونق‌ها) را عمدتاً از طریق شوک‌های تقاضا -مانند تغییرات در هزینه‌های مصرف‌کننده- توضیح می‌داد.

امــا لــوکاس و شــاگردانش اســتدلال کردند که بسیاری از چرخه‌ها می‌توانند با شوک‌های «واقعــی» -مانند تغییــرات در فناوری یا منابــع- توضیح داده شــوند که بر ظرفیــت تولیدی اقتصاد تأثیر می‌گذارند، نه‌فقط تقاضا. برای مثال:

- خشکســالی ممکن است تولید غذا را کاهش دهد- قیمت‌هــا بــالا می‌روند- اقتصاد کند می‌شود
- یک فناوری جدید برخی مشاغل را منسوخ می‌کند- بیکاری موقتــی به دنبال دارد
- ایــن ایــده در محافــل دانشگاهی بسیار تأثیرگذار شد و مدل‌سازی اقتصاد کلان مدرن را شکل داد.

جایزه نوبل و میراث

در ســال ۱۹۹۵، لوکاس جایزه نوبل علوم اقتصادی را برای «توســعه و کاربرد فرضیه انتظارات عقلانی، و در نتیجه تحول در تحلیل اقتصاد کلان و تعمیق درک ما از اثربخشی سیاســت اقتصادی» دریافت کرد. اما شاید معروف‌ترین نقل‌قول منسوب به لوکاس پس از بردن جایزه نوبل باشد: «پیامدهای جدی نگرفتن انتظارات بسیار پرهزینه است.»

کار او نه تنها بر مقالات دانشگاهی تأثیر گذاشت -بلکه بانکداری مرکزی را هم تغییر شــکل داد و منجر به شــفافیت بیشتر در سیاست‌های پولی، تمرکز بیشتر بر اعتبار و اهداف بلندمدت تورم و تردید درباره «تنظیم دقیق» اقتصاد از طریق سیاست‌های کوتاه‌مدت شد.

لوکاس نه تنها یک نظریه‌پرداز بود -بلکه نویسنده‌ای پرکار هم به شمار می‌آمد. از مهم‌ترین کتاب‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- «مطالعات در نظریه چرخه‌های تجاری» (۱۹۸۱) که مجموعه‌ای از مقالات اولیه او که پایه مدل‌های اقتصاد کلان مدرن را بنا کرد.
- «مدل‌های چرخه‌های تجاری» (۱۹۸۷) که این کتاب رویکرد او به مدل‌ســازی اقتصاد کلان با استفاده از نظریه چرخه‌های تجاری واقعی را شرح می‌دهد.
- «سخنرانی‌هایی درباره رشد اقتصادی» (۲۰۰۲) هم نگاهی گسترده‌تر به این که چرا برخی کشورها سریع‌تر از دیگران رشد می‌کنند، با دیدگاه‌های بلندمدت دارد.
- در نهایت «روش‌های بازگشــتی در دینامیک‌های اقتصادی» (با همکاری نانسی استوکی، ۱۹۸۹) هم یک اثر کلاسیک فنی است که به نسل‌هایی از اقتصاددانان آموخت چگونه رفتار آینده‌نگر را مدل‌سازی کنند.

اندیشه‌های نهایی: انقلابی آرام

رابرت لــوکاس جونیور متفکری پر زرق‌وبــرق نبود. او مانند برخی اقتصاددانــان مدرن، ســلبریتی رســانه‌ای نبود. اما کار او به‌آرامی همه چیز را تغییــر داد. به لطف لــوکاس، اقتصاددانــان اکنــون مدل‌هایی با مردمی که آینده‌نگر فکر می‌کنند می‌سازند. همچنین بانک‌های مرکزی سعی نمی‌کنند تورم را مخفیانه دســتکاری کنند -آن‌ها هدفشان تثبیت انتظارات اســت. و در نهایت ما می‌فهمیم چرا سیاســت‌ها اغلب شکســت می‌خورند: چون مردم باهوش‌اند، نه رباتیک. لوکاس به ما آموخت که برای درک اقتصاد، ابتدا باید نحوه تفکر مــردم را درک کنیم -و این بینش برای دهه‌های آینده در قلب اقتصاد باقی خواهد ماند.

مدل‌های چرخه‌های تجاری

سال انتشار: ۱۹۸۷

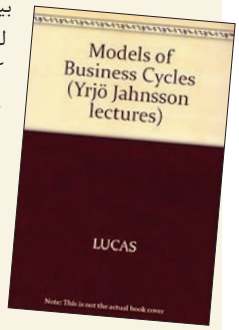

بیایید روی «مدل‌های چرخه‌های تجاری»، یکی از تأثیرگذارترین آثار لوکاس، تمرکز کنیم. این کتاب مشارکت‌های اصلی او در نظریه اقتصاد کلان پویــا را گردآوری می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه اقتصادها در طول زمان نوسان می‌کنند. لوکاس استدلال می‌کند که: نوسانات همیشه نتیجه اشتباهات یا سیاست‌های بد نیستند. همچنین مردم و شرکت‌ها به تغییرات واقعی (مانند بهره‌وری یا مالیات) پاسخ می‌دهند و اینکه ما به مدل‌هایی نیاز داریم که رفتار افراد را از پایه بسازند. مدل‌های لوکاس به شدت به میکروبنیادها وابسته هستند -به این معنا که هر روند کلان باید از طریق تصمیمات خانوارها و کسب‌وکارهای فردی قابل توضیح باشــد. او همچنین بر اهمیت انتظارات تأکید می‌کند و نشــان می‌دهد که چگونه تغییرات کوچک در باورها درباره آینده می‌تواند باعث تغییرات بزرگ در اقتصاد شود. اگرچه این کتاب فنی است، اما به دلیل وضوح، ساختار و پیشرفت‌های روش‌شناختی‌اش مورد تحسین قرار گرفت.

میرلیس به‌طور عمیق با مشکل خطر اخلاقی درگیر شد -موقعیت‌هایی که طرف‌های در معرض ریسک وقتی از عواقب محافظت می‌شوند رفتار خود را تغییر می‌دهند (مثلاً افراد بیمه‌شده که ریسک بیشتری می‌کنند). بینش او این بود که یک سیستم خوب طراحی‌شده ترکیبی از پاداش‌ها (هویج) و جریمه‌ها (چوب) است تا افراد به‌گونه‌ای رفتار کنند که گویی بیمه ندارند و مشوق‌ها را با اهداف اجتماعی هم‌راستا می‌کند.

قهرمان آرام مشوق‌های عادلانه

جیمز میرلیس، ریاضی‌دان اسکاتلندی که نوبل اقتصاد برد





ویژگی: چگونه می‌توان بین عدالت و مشوق‌های اقتصادی تعادل برقرار کرد؟

اقتصاددانان کمی توانسته‌اند مانند سر جیمز الکساندر میرلیس (۱۹۳۶-۲۰۱۸) بـا ظرافتی چنین قدرتمند بر سیاسـت و نظریه تأثیر بگذارند. این ریاضیدان اسـکاتلندی که به اقتصاددان تبدیل شد، به‌آرامی درک ما از مالیات، مشوق‌ها و سیاسـت عمومی را متحول کرد. جایزه نوبل علوم اقتصادی او در سـال ۱۹۹۶، که با ویلیام ویکری شـریک شـد، به پاس مشارکت‌های پیشـگامانه‌اش در نظریه مشوق‌ها تحت اطلاعات نامتقارن اعطا شد -و اندکی بعد، ایده‌های او نظام‌های مالیاتی در بریتانیا و فراتر از آن را بازسازی کرد.

شکل‌گیری فکری

میرلیس در ۵ ژوئیه ۱۹۳۶ در روسـتای مینیگاف، اسکاتلند متولد و در نیوتن استوارت بزرگ شد، جایی که استعداد خارق‌العاده‌ای در ریاضیات از خود نشـان داد. او در سال ۱۹۵۷ مدرک درجه یک در ریاضیات و فلسفه طبیعی از دانشگاه ادینبورگ گرفت و سپس بورسیه‌ای برای کالج ترینیتی کمبریج به دست آورد، جایی که از ریاضیات محض به اقتصاد روی آورد و مسیر اصلی زندگی‌اش را روشن و مشخص کرد.

او در کمبریج، در کلاس‌هایی با روشنفکران نوظهوری مانند آمارتیا سن شرکت کرد و سبک دقیق و کمّی نظریه اقتصادی بریتانیایی را پذیرفت. پایان‌نامه دکتری او در سال ۱۹۶۳، تحت نظارت ریچارد استون، پایه‌های کار بعدی‌اش در سیاست اقتصادی بهینه را بنا نهاد و او را برای ادامه مسیر در دنیای ریاضی و اقتصاد، مصمم‌تر کرد.

حرفه آکادمیک

میرلیس در کمبریج (۱۹۶۳-۱۹۶۸) تدریس کرد، سپس به‌عنوان استاد اقتصاد ادجوورث در آکسـفورد (۱۹۶۸-۱۹۹۵) مشـغول شد و در سال ۱۹۵۵ به کمبریج بازگشت و تا زمان مرگش در سال ۲۰۱۸ در آن‌جا ماند. او همچنین کرسی‌های مهمان در MIT، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، ییل و بعدها دانشگاه چینی هنگ‌کنگ داشت، جایی که استاد بنیان‌گذار کالج مورنینگ‌سایدشد.

او به‌عنوان دانشمندی متواضع و منضبط فکری شناخته می‌شد. آمارتیا سـن، همکارش، او را «انقلابی آرام» توصیف کرد کـه ایده‌هایش بدون جنجال اقتصاد را تغییر داد.

معمای اصلی: مالیات و تعادل مشوق‌ها

میرلیس بر چالش اساسی در اقتصاد عمومی تمرکز کرد: چگونه می‌توان بین عدالت و مشوق‌های اقتصادی در نظام‌های مالیاتی تعادل برقرار کرد؟ این پرسشـی بود که میرلیس را در مسـیر دسـتیابی به نوبل اقتصاد و بزرگ‌ترین موفقیت زندگی‌اش قرار داد.

دیدگاه سنتی معتقد بود که اخذ مالیات سنگین از پردرآمدها امکان توزیع مجدد به سـمت گروه‌های کم‌درآمد را فراهم می‌کند. اما این یک تعادل ایجاد می‌کرد: مالیات‌های بالا می‌توانستند بهره‌وری را جریمه کرده و تلاش را دلسرد کنند. میرلیس پرسید: چه ساختار مالیاتی می‌تواند رفاه اجتماعی را به حداکثر برساند بدون اینکه مشوق‌ها را تضعیف کند؟

پیشرفت میرلیس در ۱۹۷۱: نظریه مالیات بر درآمد بهینه

میرلیس در مقاله پیشگامانه‌اش، «کاوشی در نظریه مالیات بر درآمد بهینه»، یک مدل ریاضی ساخت که جهانی با اطلاعات نامتقارن را بررسی می‌کرد -جایی که دولت‌ها درآمد را مشـاهده می‌کنند، اما سطح مهارت یا تلاش هر فرد را نمی‌دانند.

می‌توان به زبان ساده گفت که دولت می‌تواند ببیند چقدر درآمد دارید، اما نمی‌داند چقدر توانمند یا سـخت‌کوش هستید. اگر مالیات‌ها بیش از حد بالا باشند، ممکن است کمتر کار کنید؛ اگر بیش از حد پایین باشند، نابرابری باقی می‌ماند. مدل او می‌پرسد: چه برنامه مالیاتی می‌تواند رفاه کلی را به حداکثر برساند در حالی که این محدودیت‌ها را رعایت کند؟

میرلیس دریافت که در بسـیاری از موارد، نـرخ مالیات نهایی ثابت (-۲۰درصد) در تمام سطوح درآمدی بهینه است. برای بالاترین درآمدها، نرخ‌های مالیات نهایی ممکن اسـت صفر باشد، زیرا هیچ‌کس بالاتر از آن سطح درآمد ندارد، بنابراین کاهش این نرخ می‌تواند تلاش کاری را بدون

نظریه‌های میرلیس مستقیماً بر بحث‌های سیاست مالیاتی در سراسر جهان تأثیر گذاشت. در بریتانیا، او به دولت‌ها در دورانی که نرخ‌های نهایی بالای ۷۰ درصد بود مشاوره داد و استدلال کرد که چنین نرخ‌های بالایی می‌توانند با دلسرد کردن پردرآمدها، درآمد دولت را کاهش دهند

از دســت دادن درآمد افزایش دهد. تحلیل او آنچه اکنون «مالیات ثابت» می‌نامیم را توجیه کرد، اما مبتنی بر مدل‌ســازی دقیق تعادل‌ها بود -نه ایدئولوژی.

خطر اخلاقی و مشوق‌ها: هویج و چوب

میرلیــس همچنین به‌طور عمیق با مشــکل خطر اخلاقی درگیر شــد -موقعیت‌هایی که طرف‌های در معرض ریسک وقتی از عواقب محافظت می‌شــوند رفتار خود را تغییر می‌دهند (مثلاً افراد بیمه‌شــده که ریسک بیشــتری می‌کنند). بینش او این بود که یک سیستم خوب طراحی‌شده ترکیبــی از پاداش‌ها (هویج) و جریمه‌ها (چوب) اســت تا افراد به‌گونه‌ای رفتار کنند که گویی بیمه ندارند و مشوق‌ها را با اهداف اجتماعی هم‌راستا می‌کند. او به همراه پیتر دایموند، قضیه کارایی دایموند-میرلیس (۱۹۷۱) را هم توسعه داد که اثبات کرد حتی اگر مالیات‌های یکجا امکان‌پذیر نباشد، کارایی تولید باید حفظ شود.

تاثیر در دنیای واقعی و نفوذ سیاستی

نظریه‌های میرلیس مســتقیماً بر بحث‌های سیاست مالیاتی در سراسر جهان تأثیر گذاشت. در بریتانیا، او به دولت‌ها در دورانی که نرخ‌های نهایی بالای ۷۰ درصد بود مشاوره داد و استدلال کرد که چنین نرخ‌های بالایی می‌توانند با دلسرد کردن پردرآمدها، درآمد دولت را کاهش دهند.

چارچوب او به شکل‌گیری بازنگری میرلیس (۲۰۱۰) کمک کرد، یک بازنگری جامــع از مالیات بریتانیا که رویکردهای مالیات ثابت، مالیات بر ارزش زمین، قیمت‌گذاری کربن و یکپارچه‌سازی ساده‌شده رفاه را پیشنهاد کرد. بســیاری از اصلاحات بریتانیا در دهه‌های بعد منطق امضای او را به همراه داشت -با هدف کارایی، بی‌طرفی و عدالت.

مالیات بهینه با یک مثال واقعی

تصور کنید یک صنعتگر بااستعداد سالانه ۱۰۰,۰۰۰ پوند درآمد دارد. او متوجه می‌شــود که «نظام کنونی چند هزار پوند آخر را حدود ۸۰ درصد مالیات می‌گیرد.» او ممکن است کار خود را کاهش دهد، مهاجرت کند یا به دنبال فرار مالیاتی باشد -بهره‌وری کاهش می‌یابد. مدل میرلیس استدلال می‌کند: نرخ ثابت-۲۰ درصد، به جای نرخ‌های بسیار بالا برای پردرآمدها، مشوق‌های کلی را افزایش می‌دهد. اگر همه در سطوح بالای درآمدی با نرخ نهایی یکسان روبه‌رو شوند، افراد با عملکرد بالا انگیزه خود را حفظ می‌کنند. دولت می‌تواند به‌طور عادلانه توزیع مجدد کند و در عین حال بهره‌وری را تشویق کند -و رفاه کل را افزایش دهد. وقتی بالاترین طبقات مالیاتی بیش از حد سنگین باشند، نه تنها درآمد مالیاتی (به دلیل واکنش‌های رفتاری) از دست می‌رود، بلکه کل کیک اقتصادی نیز کوچک‌تر می‌شود.

انتشارات کلیدی میرلیس از این قرار است: «کاوشی در نظریه مالیات بر درآمد بهینه» (۱۹۷۱) -مقاله پیشگام که مدل‌های مشوق‌ها تحت اطلاعات نامتقارن، از جمله همکاری با ویکری را نشــان می‌دهد. اگرچه میرلیس کتاب‌های سنتی زیادی منتشر نکرد، آثار جمع‌آوری‌شده و بازنگری‌های او ضروری هستند.

چرا میرلیس همچنان مهم است؟

میرلیس با موارد زیر اقتصاد را بازسازی کرد:

- جای دادن مشوق‌های واقعی انسانی در نظریه کلان
- پیوند دادن وضوح ریاضی با پرسش‌های اخلاقی عدالت
- کمک به دولت‌ها برای طراحی سیاست‌هایی که نه تنها کارآمد بلکه عادلانه هستند.

طی دهه‌هــا، چارچوب‌های او بر مالیات‌های کربــن، اصلاح رفاه و حتی بحث‌های درباره درآمد پایه تأثیر گذاشت. اگرچه او در سال ۱۹۹۷ به مقام شوالیه رسید و تا سال ۲۰۰۳ به‌طور رسمی از زندگی عمومی کناره‌گیری کرد، ایده‌هایش امروز در سیاســت‌گذاری و آکادمی طنین‌انداز اســت. او پیش‌تر گفته اســت: «هر اقتصاددانی باید متوجه شــود که مردم سازگار می‌شوند.» این بینش -ساده اما عمیق- بزرگ‌ترین میراث میرلیس است.

اندیشه‌های نهایی

جیمز میرلیس اقتصاددانی نبود که به دنبال جلب توجه باشد. او به‌آرامی کارهایش را پیش می‌برد، شــاگردان زیــادی تربیت کرد و با دقت فکری به سیاســت‌گذاران مشــاوره داد. با این حال، کار او به‌طور آرام انقلابی در نحوه تفکر ما درباره مالیات، مشــوق‌ها و رفــاه اجتماعی به وجود آورد. از چالش اطلاعات نامتقارن تا پیچیدگی طراحی نظام‌های سازگار با مشوق‌ها، میرلیس نشــان داد که ایده‌های خوب -ریشــه‌دار در مدل‌ســازی دقیق و واقع‌گرایی انســانی- می‌توانند جامعه را بازسازی کنند. زندگی او به ما یادآوری می‌کند: اقتصاد می‌تواند هم دقیق باشــد و هم همدلانه، و رفاه بشریت نه تنها به اعداد، بلکه به مشوق‌های پشت رفتار بستگی دارد.

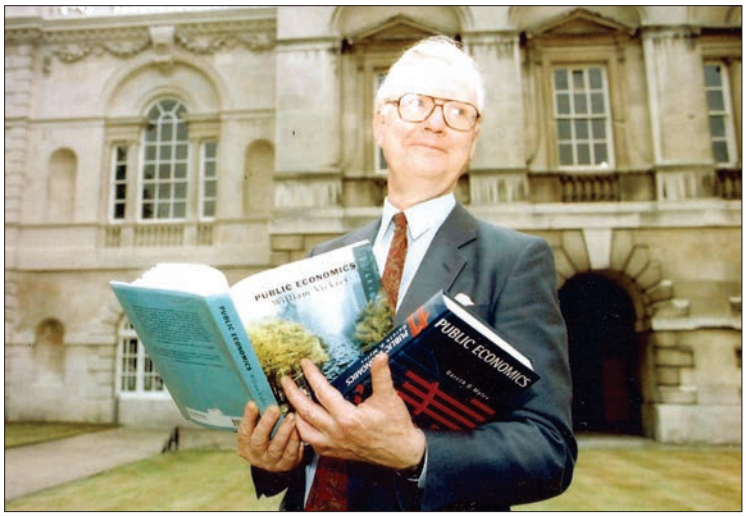

میرلیس و مطالعات کلان

اگرچه میرلیس کتاب‌های مستقل زیادی منتشر نکرد، مقاله ۱۹۷۱ او و بعدها بازنگری میرلیس در مجموعه‌هایــی مانند «مطالعات در اقتصاد عمومی» یا ویرایش‌های بعدی گردآوری شــده‌اند. خلاصه‌ای خواننده‌پسند از ایده‌های او ممکن است در برخی از آثاری که در دانشگاه آکسفورد به چاپ رســیده، جالب توجه باشد. او در بحث طراحی مالیات بهینه استدلال می‌کند که یک نظام مالیاتی خنثی، کارآمد و پیشرو می‌تواند رفاه اجتماعی را بدون دلسرد کردن تلاش مولد به حداکثر برساند. مالیات بر ارزش زمین، قیمت‌گذاری کربن، مالیات بر درآمد ساده‌شده و مزایای بازسازی‌شده را پیشنهاد می‌کند. میرلیس بر حداقل کردن تحریف‌های اقتصادی در عین حفظ عدالت تأکید دارد. این مانیفست دقت نظری را به اصلاح مالیاتی دنیای واقعی اعمال می‌کند -و نشان می‌دهد که نظریه می‌تواند سیاست عملی را هدایت کند.

اتاق طهران

[این صفحات به مرور ۱۴۲ سال اسناد تاریخی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران می‌پردازد.]



سخنرانی محمد خسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی تهران در جمع بازرگانان

در باشگاه بازرگانان چه خبر بود؟

پیشنهادات اتاق تهران به هیات دولت در سال ۱۳۲۶



علی ططری

پژوهشگر تاریخ اقتصاد

صیانت آرشیو و اسناد، از گذشته تا به امروز در نگاه و تصمیم‌گیری‌های حکمرانان و کنشگران طبقات مختلف اجتماعی از مصادیق تأثیر در سیاست‌گذاری‌های کلان و خرد به‌شمار می‌آید، فرای ارزش حقوقی و مادی اسناد و مکاتبات، اعتبار تاریخی اسناد نیز به‌عنوان گواه و شاهد تمدنی، ارزشی مضاعف برای آن به ارمغان آورده است. اعتباری که نبود آن با هیچ سرمایه و هزینه‌ای قابل جبران نیست و وجود آن تاریخ‌ساز و هویت‌بخش است. امروزه کشورهای مختلف جهان با هر درجه از توسعه‌یافتگی و سابقه تاریخی برای اثبات قدمت خود به‌طور جد با صرف وقت و هزینه در تلاش‌اند تا برای تولید هویت و اثبات قدمت بیشتر خود اسناد و مدارک پیشین خود را بازیابی و ساماندهی کنند. از این منظر، کشور عزیزمان ایران با گستره وسیع تاریخی و تمدنی خود، تعهد و مسئولیتی مضاعف بر دوش ما و تمام نسل‌های آینده نهاده تا علاوه بر حفظ و حراست از میراث گذشته، نسبت به مستندسازی همه حوزه‌های تمدنی ایران عزیز مبادرت بورزیم و در این مأموریت خطیر عرصه اقتصادی جایگاهی رفیع و مهم دارد که توجه همه ارکان دولتی و بخش خصوصی را طلب می‌کند.

اتاق بازرگانی تهران در راستای درک این مسئولیت اجتماعی، با برنامه‌سازی و ایجاد زیرساخت‌های لازم طی سالیان گذشته توانست با جدیت و حمایت‌های خود، نخستین آرشیو تاریخ تجارت ایران را ایجاد کند؛ نهادی علمی که در آینده‌ای نزدیک پذیرای پژوهشگران و محققان تاریخ اقتصادی از سراسر جهان خواهد بود. به همت نشریه وزین آینده‌نگر، بخش‌هایی از فعالیت‌ها و منابعی که توسط این آرشیو اقتصادی بازیابی و سازماندهی شده است، در چند شماره اخیر به خوانندگان این نشریه معرفی شد. مرکز اسناد اتاق تهران طی حدود دو سال فعالیت بی‌وقفه خود توانسته است بخش قابل‌توجهی از اسناد و مدارک متنوع و متکثر اتاق‌های بازرگانی تهران و شهرستان‌ها را از مخازن آرشیوهای داخلی و خارجی بازیابی کرده و ضمن سازمان‌دهی، نسخه دیجیتال آن را نیز برای اشاعه عمومی آماده کند. در این راستا، تلاش شد در هر شماره تعدادی از اسناد و تصاویر نویافته اتاق بازرگانی تهران، به خوانندگان تقدیم شود. در این شماره نیز اسنادی در بازه زمانی دهه بیست، سی و چهل خورشیدی انتخاب شده که در حقیقت بازتابی است از فعالیت‌های متنوع اتاق بازرگانی تهران در دورانی که آن را عصر طلایی توسعه ایران نامیده‌اند. دلایل مختلف و متنوعی هم برای این نام‌گذاری و موفقیت بیان شده که ذکر فهرستی از آن در حوصله این مجال نمی‌گنجد، اما فعالیت‌های مستمر و پیگیر اتاق بازرگانی تهران و کارآفرینانی که در آن سال‌ها مدیریت این نهاد بخش خصوصی را بر عهده داشتند، بی‌گمان یکی از دلایل این موفقیت اقتصادی بود.

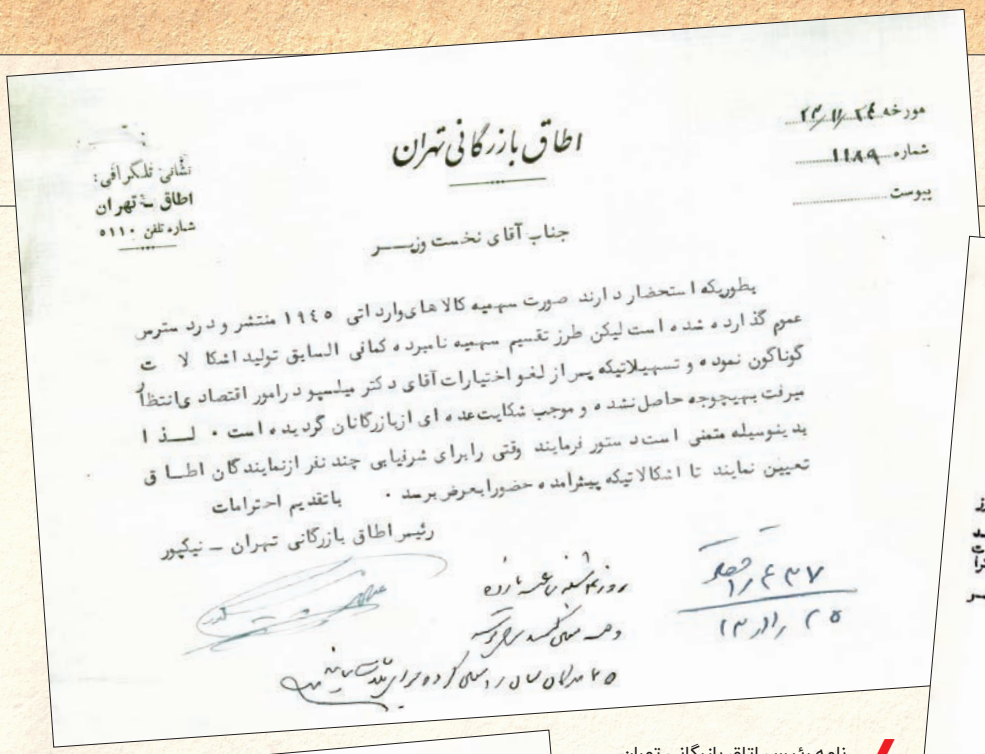

اطاق بازرگانی تهران

نشانی تلگرافی: اطاق تهران
شماره تلفن ۵۱۱۰

مورخه ۲۴/۱۱/۲۴
شماره ۱۱۸۹
پیوست

جناب آقای نخست وزیر

بطوریکه استحضار دارند صورت سهمیه کالاهای وارداتی ۱۹۴۵ منتشر و درد مترمر عموم گذارده شده است لیکن طرز تقسیم سهمیه نامبرده کمافی السابق تولید اشکالات گوناگون نموده و تسهیلاتیکه پس از لغو اختیارات آقای دکتر میلسپو در امور اقتصادی انتظار میرفت بهیچوجه حاصل نشده و موجب شکایت عده ای ازبازرگانان گردیده است. لذا بدینوسیله متمنی است دستور فرمایند وقتی رابرای شرفیابی چند نفر ازنمایندگان اطاق تعیین نمایند تا اشکالاتیکه پیشآمده حضوراً بعرض برسد.

باتقدیم احترامات

رئیس اطاق بازرگانی تهران – نیکپور

۲۵ مهرماه سال ۱۳۲۴ که دولت ایران سهمیه

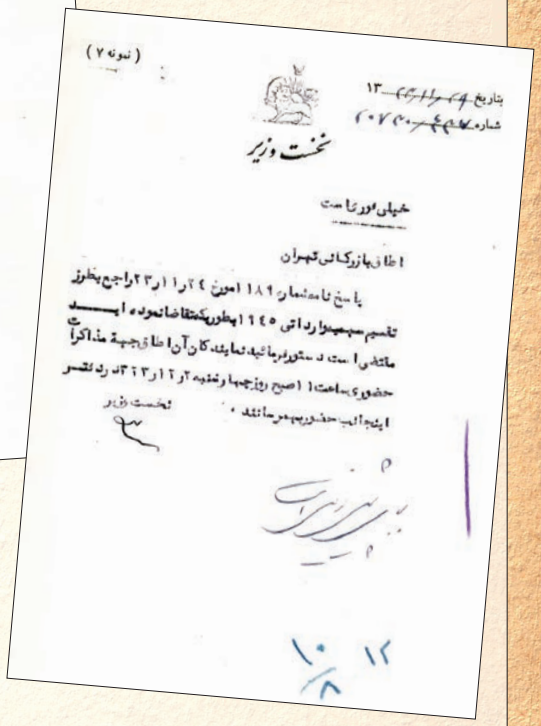

(نمونه ۷)

تاریخ ۱۳
شماره ۲۰۴۰

نخست وزیر

خیابان ورنا است

اطاق بازرگانی تهران

پاسخ نامه شماره ۱۸۹ امین ۲۴ آذر ۲۳ راجع بطرز تقسیم سهمیه وارداتی ۱۹۴۵ بطوریکه تقاضا نموده اید مانعی نیست دستور فرمائید نمایندگان آن اطاق جهت مذاکرات حضوری ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه آذر ۲۳ در دفتر نخست وزیر اینجانب حضور بهم رسانند.

نخست وزیر

۱۰ ۱۲ / ۸

نامه رئیس اتاق بازرگانی تهران به نخست‌وزیر درخصوص وجود اشکالاتی در طرز تقسیم سهمیه کالاهای وارداتی ۱۹۴۵ و عدم حصول تسهیلات در این امر، نامه نخست‌وزیر به اتاق بازرگانی تهران درخصوص حضور نمایندگان آن اتاق در موعد مقرره جهت بررسی موضوع فوق.

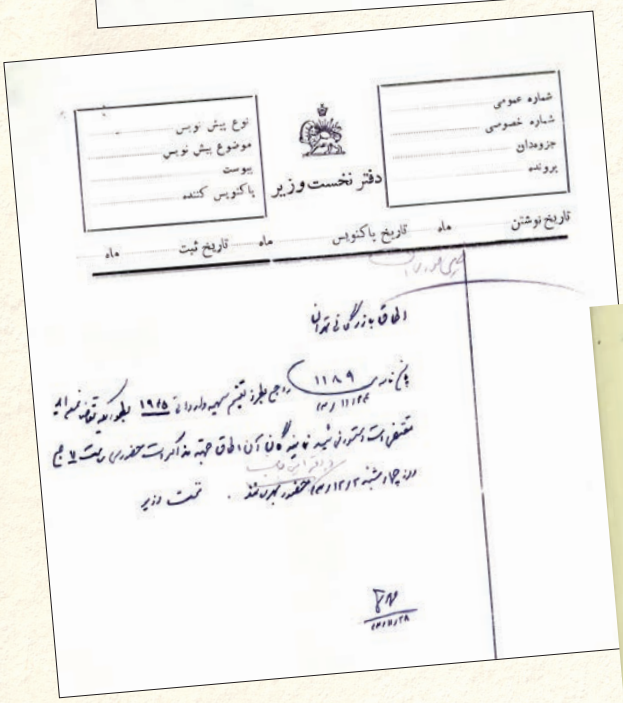

شماره عمومی
شماره خصوصی
جزوه‌دان
پرونده

نوع پیش نویس
موضوع پیش نویس
پیوست
باکنویس کننده

دفتر نخست وزیر

تاریخ نوشتن ماه تاریخ باکنویس ماه تاریخ ثبت ماه

اطاق بازرگانی تهران

شماره ۱۱۸۹ مورخ ۱۱۲۴/۱۲/۲۴ راجع بطرز تقسیم سهمیه وارداتی ۱۹۴۵ بطوریکه تقاضا نموده اید مقتضی است دستور فرمایند نمایندگان آن اطاق جهت مذاکرات حضوری ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه ۱۲۴/۱۲/۲۶ حضور برسانند. تحت وزیر



سال اول شماره ۴۴ پنجشنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۲۲

عصر اقتصاد

سرمدیر و مدیر مسئول دکتر محمود کیمان

نکته شماره ۲ ریال

اصلاح دستگاه قضائی

شرط اول تولید و تجارت است

نفت جهان

سخنرانی در باشگاه

بازرگانان

سخنرانی نیکپور، رئیس اتاق بازرگانی تهران در باشگاه بازرگانان در ارتباط با بهترین راه بکارانداختن سرمایه با حضور تجار و بازرگانان و علی وکیلی، رئیس هیئت‌مدیره باشگاه

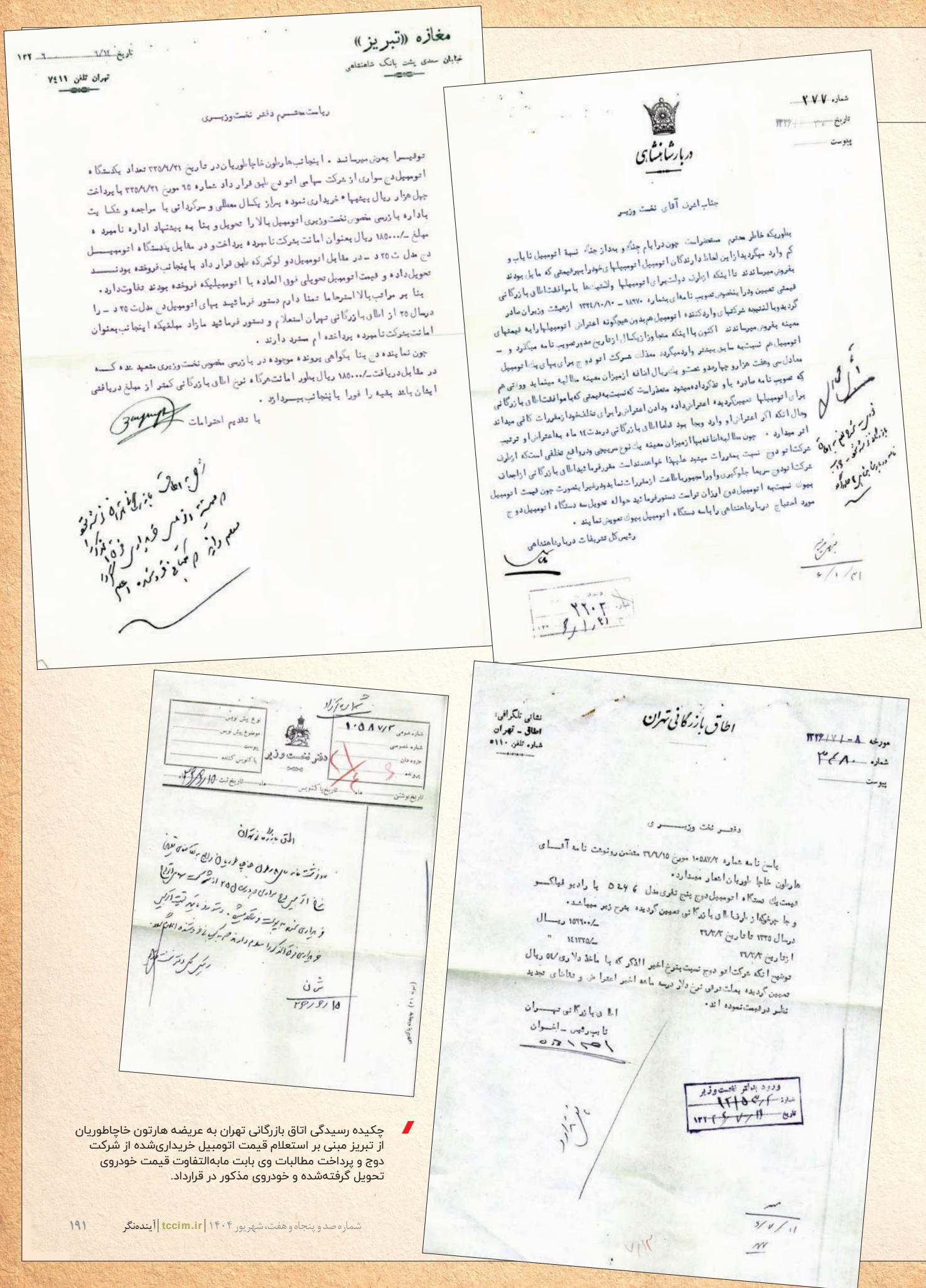

چکیده رسیدگی اتاق بازرگانی تهران به عریضه هارتون خاچاطوریان از تبریز مبنی بر استعلام قیمت اتومبیل خریداری‌شده از شرکت دوج و پرداخت مطالبات وی بابت مابه‌التفاوت قیمت خودروی تحویل گرفته‌شده و خودروی مذکور در قرارداد.

نظریات و پیشنهادهای اطاق بازرگانی

که در تاریخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۳۶ بهیئت دولت تقدیم گردیده و ذیلا درج می‌شود

برای استحضار جنابعالی ایفاد میگردد :

اطاق بازرگانی تهران با ملاحظه وضع فعلی اقتصادی کشور و توجه مخصوص به ترتیب اسف‌آور تقسیم ارز های مملکتی که قسمتی از آن با مساعی صادر کنندگان زحمت‌کش و حتی با جلب آنها بدادگاه واخذجرائم بدست آمده وهمچنین پس‌از استماع توضیحات و نظریات جناب آقای ابتهاج مدیر کل بانکملی ایران وبررسی‌های لازم بمنظور اصلاح وضع بازرگانی کشور و طریقه استفاده از ارزهای دولتی وحمایت از صنایع داخلی و پائین آوردن هزینه زندگی و تکثیر قوه تولیدی و تشویق صادرات و رفع مشکلات از وارد کنندگان درجلسه فوق‌العاده مورخ ۱۲ اسفند ماه۱۳۲۶ تصمیمات زیر را باتفاق آراء اتخاذ وبدین وسیله پیشنهاداتی را که شامل‌قسمتهای مهم‌اقتصادی میباشدبه‌هیئت‌محترم‌دولت‌تقدیم‌وتقاضادارد‌مقررفرمایند‌از آغاز‌سال۱۳۲۷بموقع عمل‌و اجرا گذارده شود .

الف ـ در مورد ارز :

نظر باینکه هجوم و اصرار زیادی که از طرف تقاضا کنندگان ارز دولتی بعمل‌می‌آید برای این‌است که از تفاوت بین نرخ رسمی ونرخ بازار آزاد استفاده نمایند و این رویه تا کنون موجب تفریط ارزهای دولتی و سوء استفاده قرار گرفته و لازم‌است از لحاظ اینکه در آتیه این قبیل استفاده‌ها که بضرر کشور تمام می‌شود موقوف گردد بنا براین مقتضی‌است :

۱ ـ ارز دولتی برای ورود کالاهای ضروری و مجاز بنرخ رسمی هر لیره ۱۲۸ ریال فروخته شود ولی مانند ارزهای صادراتی مقید به گواهینامه فروش ارز بوده ونرخ فروش آن مثل گواهینامه ارزهای صادراتی تابع عرضه و تقاضا باشد .

۲ ـ برای اینکه عواید حاصله از فروش گواهینامه ارزهای دولتی موجب تقلیل زندگی و بالنتیجه عاید مصرف کنندگان شده وضمنا سبب افزایش نیروی تولیدی کشور گردد باید عوائد حاصله از آن در حساب‌مخصوصی در بانك ملی ایران نگاهداری شود که هشتاد در صد از آن برای جبران حذف حق انحصار وسود بازرگانی از قند و شکر و قماش نخی و عوارض نفت بخزانه مملکت پرداخت و بیست در صد بقیه برای اجرای برنامه‌های عمرانی واصلاحی کشور مصرف شود (طرز استفاده از بیست درصد مذکور در این قسمت جداگانه پیشنهاد خواهدشد .)

ب ـ در مورد حمایت از صنایع ومحصولات داخلی:

نظر باینکه مصنوعات و محصولات داخلی شامل دو قسمت‌است : ۱ ـ کالاهائی که در کشور بقدر احتیاج و مصرف داخلی تولید می‌شود (مثل پنبه) ۲ ـ کالاهائی که هنوز بقدر کفایت تولید نمیگردد (مانند قندو شکر) در قسمت اول کالاها و محصولاتیکه بقدراحتیاج کشور در داخله تولید میشود صد در صد ورود مشابه آن ممنوع شود .

درقسمت دوم کالاها ومحصولاتیکه درداخله کشور کمتر ازمصرف تهیه میشود باید کمبودآن بقدر احتیاج کشور وارد شده و باپرداخت‌اضافه‌حقوق‌گمرکی‌بتناسب کمکی که‌هررقم‌محصول‌وبامصنوع احتیاج‌داردحمایت‌شود .

ج ـ درمورد پائین آوردن هزینه زندگی:

طریقه‌فوری برای‌پائین آوردن‌هزینه زندگی‌اینستکه دردرجه اول‌بهای‌چندرقم‌ازضروری‌ترین کالای‌مایحتاج عامه تقلیل یابدودراینمورد باتخصیص‌دادن هشتاد درصد ازعوائد حاصله‌ازفروش گواهینامه ارزدولتی بمنظور حذف قسمتی ازسود بازرگانی‌وعوارض قندو شکر وقماش ونفت این‌منظور تامین‌شده‌ونیز لازم است :

۱ ـ ورود کالاهای مجاز بدون هیچ قید و شرطی آزاد بوده وفقط کالاهائیکه نباید وارد شود و ممنوع تشخیص داده میشود از طرف وزارت اقتصادملی دراول هرسال آگهی گردد .

۲ ـ موجودی گمرکات که بسیار زیاد است وبعلت نبودن سهمیه تاکنون معطل‌مانده یکجا ودفعة مرخص شود و ارزیابی آن طبق مقررات قانون بعمل آید .

د ـ درمورد صادرات:

۱ ـ برای‌تشویق صادرات باید صادر کننده مطمئن باشد که‌ارز حاصله‌از فروش کالاهای صادره و گواهینامه آن صددرصد متعلق باوست .

۲ ـ گواهی فروش ارز صادراتی باید برحسب قانون عرضه‌وتقاضا آزادانه‌معامله شود .

۳ ـ صادرات مجاز باید باسپردن تعهد ارزی در گمرکات صادر شده وابطال آن‌تعهد درمقابل‌واردات‌مجاز بوسیله بانك‌بعمل آید وبنابراین دیگر دخالت کمیسیون ارزمورد نخواهدداشت .

۴ ـ بانك‌های‌مجاز برای‌این‌واریز فقط کارمزد متعارفی اخذ خواهند کرد .

۵ ـ درموقع صدور کالااز گمرك قیمت گواهینامه ارزی از مبلغ تقویم شده کالا کسر و برای بقیه تعهد سپرده شود و با نرخ رسمی واریز گردد .

اطاق بازرگانی امید دارد درصورت اجرای پیشنهادات معروضه قسمتی‌ازمشکلات موجوده مرتفع‌وتدریجا مقدمات اصلاح اقتصادی شروع‌شود .

۲۶/۱/۲۶

نظریات و پیشنهادات اتاق بازرگانی تهران به هیئت دولت در خصوص اصلاح وضع بازرگانی، استفاده از ارز دولتی، حمایت از صنایع داخلی، کاهش هزینه زندگی، افزایش ظرفیت تولید و تشویق صادرات.

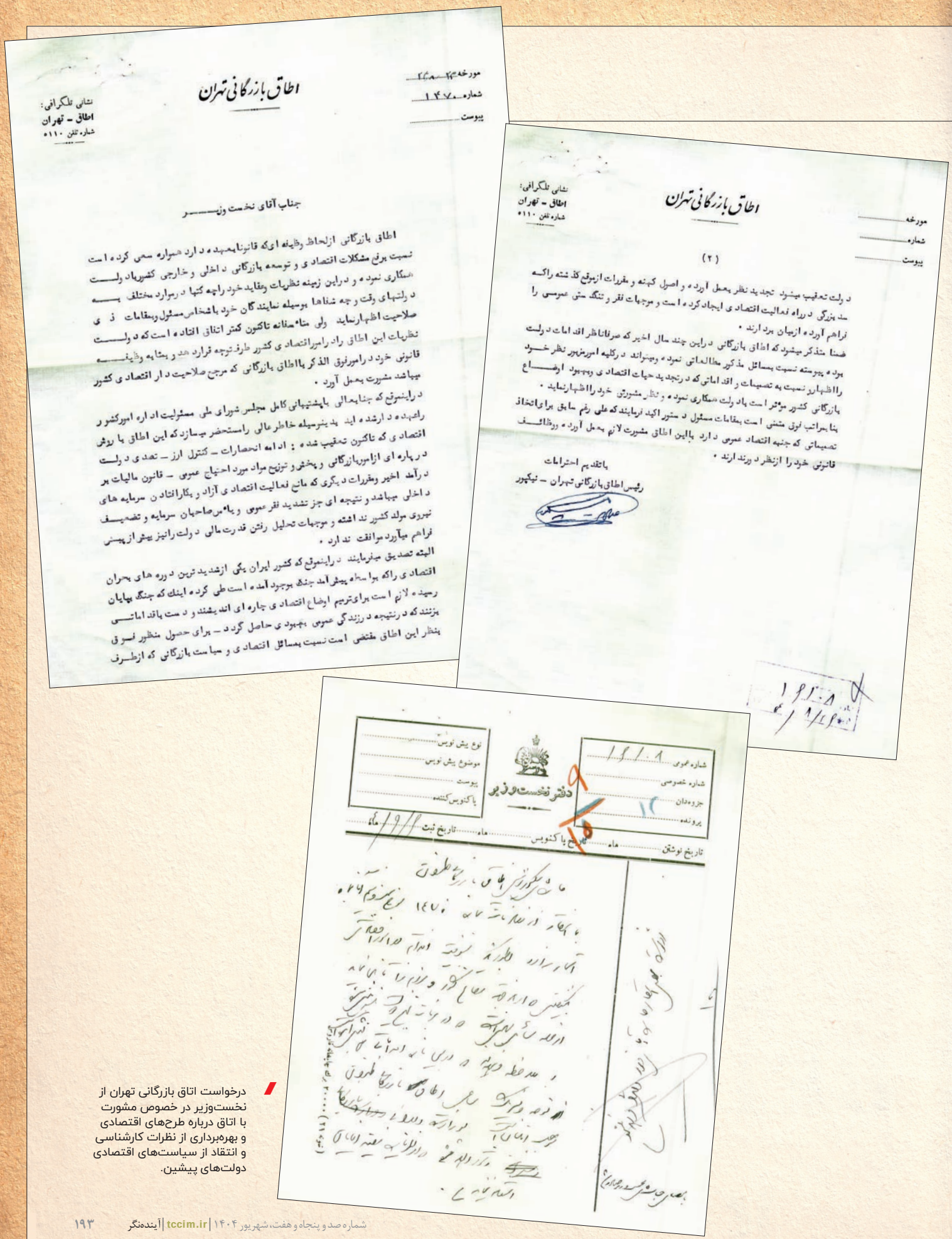

اطاق بازرگانی تهران

نشانی تلگرافی: اطاق - تهران
شماره تلفن ۰۱۱۰

مورخه ۲۶ مهر ۲۶
شماره ۱۴۷۰
پیوست

جناب آقای نخست وزیـــــر

اطاق بازرگانی ازلحاظ وظیفه ای که قانوناً بعهده دارد همواره سعی کرده است نسبت برفع مشکلات اقتصادی و توسعه بازرگانی داخلی و خارجی کشور با دولـــت همکاری نموده و دراین زمینه نظریات وعقاید خود راچه گتها درموارد مختلف بـــه دولتهای وقت و چه شفاها بوسیله نمایندگان خود باشخاص مسئول ومقامات ذی صلاحیت اظهارنماید ولی متاءسفانه تاکنون کمتر اتفاق افتاده است که دولـــت نظریات این اطاق را در امور اقتصادی کشور طرف توجه قرار دهد و بمثابه وظیفـــه قانونی خود در امورفوق الذکر بااطاق بازرگانی که مرجع صلاحیت دار اقتصادی کشور میباشد مشورت بعمل آورد .

درایـنموقع که جنابعالی باپشتیبانی کامل مجلس شورای ملی مسئولیت اداره امورکشور راعهده دار شده اید بدینوسیله خاطر عالی راستحضر میسازد که این اطاق با روش اقتصادی که تاکنون تعقیب شده : ادامه انحصارات - کنترل ارز - تعدی دولـــت درپاره ای ازامورباز رگانی و پخش و توزیع مواد مورد احتیاج عمومی - قانون مالیات بر درآمد اخیر ومقررات دیگری که مانع فعالیت اقتصادی آزاد و بکارافتادن سرمایه های داخلی میباشد و نتیجه ای جز تشدید فقر عمومی و یاس صاحبان سرمایه و تضعیـف نیروی مولد کشور نداشته و موجبات تحلیل رفتن قدرت مالی دولت رانیز بیش از پیـش فراهم میآورد موافقت ندارد .

البته تصدیق میفرمایند درایـنموقع که کشور ایران یکی ازشدیدترین دوره های بحران اقتصادی راکه بواسطه پیشرآمد جنگ بوجود آمده است طی کرده اینک که جنگ بپایان رسیده لازم است برای ترمیم اوضاع اقتصادی چاره ای اندیشند و دست باقدامـاتـی بزنند که درنتیجه درزندگی عمومی بهبودی حاصل گردد - برای حصول منظور فـرق بنظر این اطاق مقتضی است نسبت بمسائل اقتصادی و سیاست بازرگانی که ازطـرف

اطاق بازرگانی تهران

نشانی تلگرافی: اطاق - تهران
شماره تلفن ۰۱۱۰

مورخه
شماره
پیوست

(۲)

دولت تعقیب میشود تجدید نظر بعمل آورده و اصول کهنه و مقررات ازموقع گذشته راکـه سد بزرگی درراه فعالیت اقتصادی ایجاد کرده است و موجبات فقر و تنگ دستی عمومی را فراهم آورده ازمیان ببرد .

ضمناً متذکر میشود که اطاق بازرگانی دراین چند سال اخیر که صرفاً نظر اقدامات دولـت بوده پیوسته نسبت بمسائل مذکور مطالعاتی نموده و میخواند درکلیه امورمؤثر نظر خـود راابراز و نسبت به تصمیمات و اقداماتی که درتجدید حیات اقتصادی وبهبود اوضـاع بازرگانی کشور مؤثر است بادولت همکاری نموده و نظر مشورتی خود رااظهارنماید .

بنابراتب فوق متمنی است بمقامات مسئول دستور اکید فرمایند که علی رغم سابق برای اتخاذ تصمیماتی که جنبه اقتصاد عمومی دارد بااین اطاق مشورت لازم بعمل آورده ووظائـف قانونی خود را ازنظر دور ندارند .

باتقدیم احترامات
رئیس اطاق بازرگانی تهران - نیکپور

۱۹۱۰۸
۱۳۲۶/۱۱/۱۵

دفتر نخست وزیر

شماره عمومی ۱۹۱۰۸
شماره خصوصی
جزوه‌دان ۱۲
پرونده

تاریخ نوشتن ماه تاریخ باکنویس ماه تاریخ ثبت ۱۳۲۶/۹/۲۸ ماه

نوع پیش نویس
موضوع پیش نویس
پیوست
باکنویس کننده

درخواست اتاق بازرگانی تهران از نخست‌وزیر در خصوص مشورت با اتاق درباره طرح‌های اقتصادی و بهره‌برداری از نظرات کارشناسی و انتقاد از سیاست‌های اقتصادی دولت‌های پیشین.

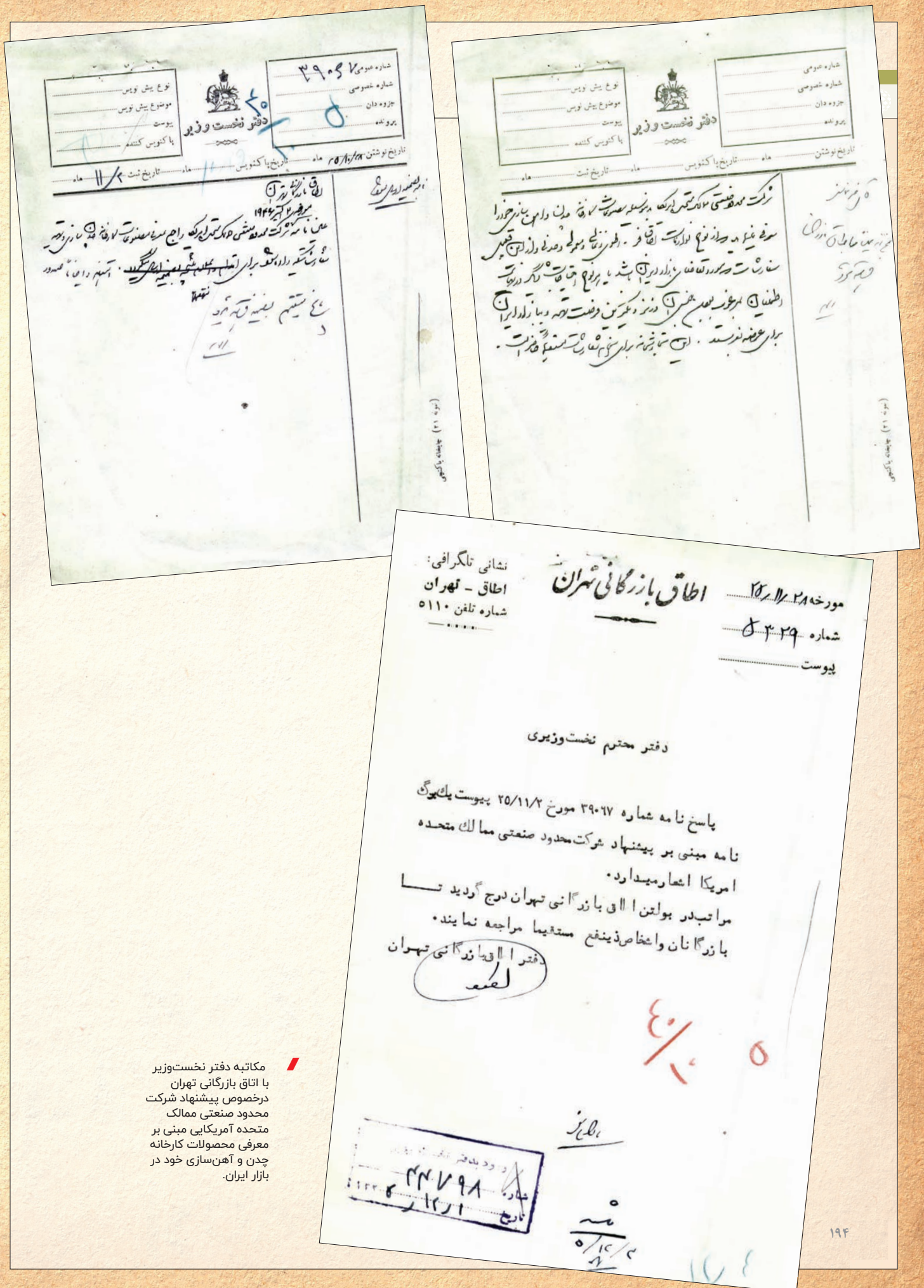

دفتر نخست وزیر

شماره عمومی
شماره خصوصی
جزوه دان
پرونده
تاریخ نوشتن
تاریخ پاکنویس
تاریخ ثبت

نوع پیش نویس
موضوع پیش نویس
پیوست
پاکنویس کننده

دفتر نخست وزیر

شماره عمومی ۳۹۰۶۷
شماره خصوصی
جزوه دان
پرونده
تاریخ نوشتن ۲۵/۱۱/۲۸
تاریخ پاکنویس
تاریخ ثبت ۱۱/۲

اطاق بازرگانی تهران

مورخه ۲۵/۱۱/۲۸
شماره ۴۲۹
پیوست

نشانی تلگرافی:
اطاق - تهران
شماره تلفن ۵۱۱۰

دفتر محترم نخست‌وزیری

پاسخ نامه شماره ۳۹۰۶۷ مورخ ۲۵/۱۱/۲ پیوست یک‌بوگ نامه مبنی بر پیشنهاد شرکت محدود صنعتی ممالک متحده امریکا اشعار میدارد.

مراتب در بولتن اطاق بازرگانی تهران درج گردید تا بازرگانان و اشخاص ذینفع مستقیما مراجعه نمایند.

دفتر اطاق بازرگانی تهران

۴۴۷۹۸

مکاتبه دفتر نخست‌وزیر با اتاق بازرگانی تهران درخصوص پیشنهاد شرکت محدود صنعتی ممالک متحده آمریکایی مبنی بر معرفی محصولات کارخانه چدن و آهن‌سازی خود در بازار ایران.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مرکز تماس ۱۸۶۶

آیا می‌دانید وقتی سوال یا مشکلی در کسب‌وکار شما پیش می‌آید فقط کافیست که با شماره ۱۸۶۶ تماس بگیرید؟

مرکز ارتباط با اعضای اتاق بازرگانی تهران، یک مرکز تماس ساده نیست، چرا که روزانه بیش از ۹۰۰ تماس ورودی و ده‌ها تماس خروجی توسط کارشناسان ما مدیریت می‌شود و بیش از ۹۵ درصد تماس‌ها در همان تماس اول به نتیجه می‌رسند.

از طریق تماس با شماره ۱۸۶۶ می‌توانید درباره تمام خدمات اتاق تهران راهنمایی دریافت کنید، از صدور و تمدید کارت عضویت و بازرگانی، خدمات پنجره واحد تا دریافت مشاوره‌های گوناگون در حوزه کسب‌وکار. پنج روز هفته از ۸ صبح تا ۴ بعدازظهر کارشناسان اتاق بازرگانی تهران پاسخگوی همه سئوالات شماست.

۱۸۶۶
مرکز تماس اتاق تهران

اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۳۸۱۸/۱۵۸۷۵

تهران
پایتخت
تجارت
ایران

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
۱۲۶۳

حتی چند قطره کمتر

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران برگزار می کند

پویش
کاهش مصرف آب

تابستان ۱۴۰۴

روابط عمومی اتاق بازرگانی تهران